هو الله
تعالی شأنه
العزیز

در
عهد
دولت جاوید
مدت قهرمان الماء و
الطین السلطان بن السلطان
بن السلطان و الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان شهریار عادل کامکار
عدیم المثال قهرمان فرخنده خصال
سلطان السلاطین ظل الله فی الارضین سلطان
غوث الاسلام و المسلمین ناصر السلطان
ناصر الدین شاه خسرو صاحب
قران خلد الله ملکه و دوام
دولته هو الشمس قدر او
الملوک کواکب هو البحر
جود او الکرام
جداول

بزنو
طبع ارتمنیه
شد



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الاولین والاخرین محمد سید المرسلین وعلی علی بن ابی طالب امیر المؤمنین وافضل الوصیین واولادهما الطاهرین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین **اما بعد** چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان علی بن ابی طالب شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان که اسم اشرفش از بینات خلد الله ملکه هویدا و ظاهر است بانتشار مسائل دینی و اشتهار معارف یقینی مصروف و معطوفست وارادهٔ خاطر اقدس آنست که جمیع خلایق و شیعیان و غلامان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عارف بمسائل دین مبین و واقف بر احکام حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشند لهذا امر اشرف اقدس عز صدور یافت که این بندهٔ دعاگوی بهاء الدین محمد عاملی کتابی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسائل ضروری دین مثلا وضو و غسل و تیمم و نماز و زکوة و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و باقی حضرات ائمهٔ معصومین و ایام مولود و وفات ایشان و مسائلی که اغلب اوقات بآن واقع میشود احتیاج بآن مسائل وقف و تصدق و بیع و نکاح و طلاق و نذر و کفاره دادن و بنده آزاد کردن و مقدار خونبهای قتل آدمی و مقدار خونبهای قطع اعضای او و زخمهائی که شخصی بر شخصی زند و آدابی که از حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین نقل شده در باب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و شکار کردن و امثال آن امتثالا للامر الاشرف الارفع این کتاب سمت تحریر یافت و مسائل آنرا بعبارت

واضح نزدیک بفهم مؤدی ساخت تا جمیع از خواص و عوام از مطالعهٔ آن نفع یابند و بهره‌مند گردند و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب اقدس همایون خلد الله ملکه عاید گردد و این کتاب را بجامع عباسی موسوم ساخت والله ولی التوفیق وعلیه التکلان و ابواب آن بدین تفصیل است باب اول در بیان طهارات یعنی وضو و غسل و تیمم و توابع آن باب دویم در بیان نمازهای واجبی و سنتی باب سیم در زکوة و خمس واجبی و سنتی باب چهارم در روزه واجبی و سنتی باب پنجم در حج گذاردن باب ششم در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و با کافران جهاد کردن باب هفتم در زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله و حضرت امیر المؤمنین و باقی حضرات ائمهٔ معصومین و ایام مولود و وفات ایشان باب هشتم در نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفاره دادن باب نهم در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن باب دهم در اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن باب یازدهم در نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل ملک باب دوازدهم در طلاق دادن و خلع و عده داشتن زنان باب سیزدهم در شکار کردن و شروط آن باب چهاردهم در ذبح حیوانات حلال و حرام آن باب پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن باب شانزدهم در قضا برسیدن و شراطان باب هفدهم در اقرار کردن و وصیت نمودن باب هجدهم در قسمت کردن ترکهٔ میت باب نوزدهم در حدی که در شرع مقرر است جهة دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن باب بیستم در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای قطع اعضای آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ یا زراعت کند باب اول در مسائلی که تعلق بطهارت دارد و در آن دو مطلب است مطلب اول در بیان طهارتی که احتیاج به نیت دارد و این طهارت یا بآبست یا بخاک و طهارت بآب وضو و غسل است و طهارت بخاک تیمم است و در نماز گذاردن گاهی وضو کافیست و احتیاج بغسل نیست و گاهی غسل تنها کافیست و احتیاج بوضو نیست و گاهی وضو تنها و غسل تنها کافی نیست بلکه وضو و غسل هر دو باید کرد تا نماز صحیح باشد و گاهی هم تیمم و هم وضو باید کرد گاهی هم غسل و هم تیمم باید کرد تا نماز صحیح باشد و گاهی در نماز گذاردن هیچ یک از وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست آن نماز میت است و اما جائی که در نماز گذاردن وضو کافیست و احتیاج بغسل نیست آن وقتیست که شخصی بخواب رفته باشد یا بیهوشی او را دست داده باشد یا بول یا غایط یا باد از موضع معتاد

بیرون آمده باشد یا زن استحاضهٔ قلیله داشته باشد چنانکه مذکور خواهد شد
اما جائی که غسل کافیست و احتیاج بوضو نیست آن وقتیست که آدمی جنب باشد که چون
غسل جنابت کند نماز میتواند گذارد و احتیاج بوضو نیست بلکه اکثر علما فرموده اند که
وضو ساختن با غسل جنابت حرام اما جائی که در نماز گذاردن هم وضو باید وهم غسل
آن وقتیست که زن از حیض پاک شده باشد یا از نفاس یا از استحاضهٔ متوسطه داشته
باشد یا عضوی از اعضای آدمی بعضوی از اعضای میت آدمی برسد به پنج شرط اول
آنکه میت سرد شده باشد دوم آنکه او را غسل نداده باشند سیم آنکه شهید نباشد که
شهید را غسل دادن جایز نیست و اگر بدن کسی ببدن او برسد بر آنکس نیز غسل واجب
نمیشود چهارم آنکه دو عضوی که بهم رسد حیوة داشته باشد مثل ناخن و مو و امثال آن
نباشد پنجم آنکه میت در حال حیوة واجب القتل نشده باشد و خود را غسل میت نداده
باشد که اگر واجب القتل شده باشد بحسب شرع بر او واجبست که خود را غسل میت
بدهد و چون او را بکشند غسل دادن باو لازم نیست و اگر بدن کسی ببدن او برسد
بر آنکس نیز غسل واجب نمیشود اما جائی که هم وضو باید ساخت وهم تیمم تا نماز صحیح باشد
آن وقتیست که زن از حیض یا از نفاس پاک شده باشد یا استحاضهٔ کثیره یا متوسطه
داشته باشد یا شخصی مس میت کرده باشد و آنقدر آب یافت شود که وضو را کافی
باشد پس درین صورت تیمم بدل غسل باید کرد و وضو نیز بجا آورد تا نماز صحیح باشد اما
جائی که هم غسل باید کرد هم تیمم آن وقتیست که یکی از انجاعت آنقدر آب یابد که غسل را
کافی باشد پس درین صورت غسل باید کرد و تیمم بدل از وضو تا نماز صحیح باشد اما جائی که
هیچ یک از وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست آن نماز میت است که احتیاج باینها ندارد
بلکه جنب و زن حایض نماز میت میتواند گذارد **فصل** با آب غصبی وضو و غسل درست
نیست و بخاک غصبی نیز تیمم درست نیست و در مکان غصبی نیز وضو و غسل و تیمم
صحیح نیست و کفش غصبی نیز حکم مکان غصبی دارد پس در کفش غصبی وضو و تیمم
باطل است هرچند زمین مباح باشد اما اگر کفش غصبی در پا داشته باشد و بر آن
کفش قرار نگرفته باشد یعنی سنگینی بدن بر آن نباشد وضو و تیمم در آن کفش صحیح است
اگرچه نماز درست نیست اما اگر شخصی را در مکان غصبی حبس کرده باشند وضو و
غسل و تیمم و نماز از شخص در آن مکان صحیح است **فصل** بدانکه در آداب طهارت رفتن
بیست و یک چیز است سه چیز واجب و پنج چیز سنت است و هشت چیز مکروه و پنج چیز

حرام اما آن سه چیز که واجبست اول پوشیدن عورتین از نامحرم اما از طفل کوچک که تمیز
ندارد لازم نیست پوشیدن دوم آنکه از قبله منحرف نشیند یعنی رو و پشت بقبله
نکند سیم مخرج بول را باب مطلق طهارت دادن نه بکلوخ و امثال آن و نه بکلوخ و آن دو
نوبت سنت اما مخرج غایط را که حوالی آن آلوده نشده باشد بکلوخ و لته و امثال آن طاهر
میتوان کرد هرچند که آب میسر باشد اما لازم است که از سه نوبت کمتر نباشد اگرچه بدو
نوبت و کمتر پاک میشود و اگر حوالی آن آلوده شده باشد پاک کردن آن باب میباید و پس
اما آن پنج چیز که حرام است اول مخرج غایط را بسرگین پاک کردن هرچند سرگین از حیوانی باشد
که گوشت آن حلال است دوم بچیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیره سیم
باستخوان پاک کردن که آن نیز حرام است چهارم بچیزی پاک کردن که محترم باشد مثل کاغذی
که علم دین نوشته باشد و اگر بیکی ازین سه چیز اول پاک کند طاهر میشود اما آن فعل
حرام است اما اگر با خرین پاک کند از روی استخفاف کافر میشود پنجم بدستی استنجا کردن
که در آن دست انگشتری باشد که نام محترم بر آن نقش شده باشد که نام یکی از ائمهٔ معصومین
علیهم السلم هرگاه که آن باشد که نجس میشود و اما آن پنج چیز که سنتست اول آنست که در
جائی نشیند که هیچ کس او را نه بیند مثل گودال یا پس دیوار دوم آنکه در وقت داخل
شدن بطهارت خانه اول پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای
راست را سیم آنکه در وقت طهارت کردن سنگینی بدن خود را بر پای چپ اندازد چهارم
آنکه سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر مسح نماید و همچنین از بیخ ذکر تا سر حشفه و بعد از آن
سه نوبت ذکر را بیفشارد پنجم آنکه اول مقعد را طهارت دهد و بعد از آن ذکر را و اما
آن هشت چیز که در وقت طهارت کردن بفعل آوردن آن مکروه است اول آنکه رو
یا پشت خود را بجانب آفتاب یا ماه کردن بعنوانی که نور آفتاب یا ماه بعورتین او بتابد
یا بجانب باد کردن دوم بدست راست استنجا کردن سیم بول کردن در زمین سخت که بیم
آن باشد که قطرات بول برگردد چهارم بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل مور
و مار و امثال آن پنجم طهارت کردن در آب خواه روان و خواه ایستاده ششم طهارت
کردن در زیر درختی که میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد هفتم حرف زدن در
وقت طهارت کردن مگر بیکی از چهار چیز اول ذکر خدا تعالی دوم آیة الکرسی خواندن
سیم حکایت یعنی هرچه موذن بگوید آنکس نیز بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد
که اگر حرف نزند آن امر فوت شود بدانکه طهارت یا موقوفست به نیت قربت و بی آن

صحیح نیست یا احتیاج به نیت قربت ندارد ولی آن صحیح است وان بر دو نوع است اول طهارت حقیقی است وان وضو و غسل و تیمم است نوع دوم ازالهٔ نجاست است و احکام نوع اول در سه مقصد مبین میشود مقصد اول در بیان احکام وضو بدانکه پنجاه چیز است که تعلق بوضو ساختن دارد از آنجمله بیست و یک امر واجب است و بیست امر سنت و نه امر مکروه اما آن بیست و یک امر که واجبست اول آنکه مکان وضو غصبی نباشد یعنی آنچه در وقت وضو ساختن بران قرار گیرد غصبی نباشد پس اگر در زمین غصبی وضو سازد آن وضو باطل است و همچنین بر فروش غصبی نماز باطل است اگر چه زمین غصبی نباشد اما در جامهٔ غصبی وضو درست است اگر چه نماز درست نیست و بر کفش غصبی وضو جایز نیست اگر بران کفش قرار گرفته و وضو از آفتابهٔ طلا و نقره درست است اگر بریزند اما آن فعل حرام است یعنی ریختن آب از آن آفتابه در دست که دو یا دستها را بان بشوید حرام است دوم میباید که آب وضو طاهر باشد و مشتبه باب نجس نباشد پس اگر دو کاسهٔ آب بوده باشد و یکی از آنها نجس باشد و ما ندانیم که نجس کدامست از هیچ یک وضو ساختن جایز نیست و تیمم لازم است و اگر باب یک کاسه ازین دو کاسه وضو سازد و باب کاسهٔ دیگر اولا اعضای خود را طهارت دهد و بعد از آن بتتمهٔ آن آب وضو سازد بعضی گمان برده اند که یکی ازین دو وضو درست خواهد بود اگر چه تا التخص دست و روی و پای خود را طهارت ندهد نماز نمیتواند گذارد اما این گمان باطل است و حق اینست که هیچ یک ازین دو وضو درست نیست بجهة آنکه آب مشتبه به نجس حکم نجس دارد و وضو بان صحیح نیست و حدیث باینمعنی از حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام منقولست سیم میباید که آب وضو مضاف نباشد پس مثل گلاب یا عرق بید مشک وضو ساختن درست نیست و این مذهب کل علمای ماست مگر ابن بابویه که او وضو را بگلاب جایز میداند و این مذهب ضعیف است اما اگر دو کاسه باشد یکی آب و یکی گلاب ببو و بسکه دیگر مشتبه باشد و آب دیگر نباشد در اینصورت واجب است که از هر یک یک وضو بسازد که یکی ازینها وضو صحیح خواهد بود چهارم میباید که آب وضو غصبی نباشد که وضو باب غصبی جایز نیست اگر داند که آب غصبی است و اگر شخصی نداند که آب غصبی است و از آن آب وضو سازد وضوی او درست است احتیاج بوضوی دیگر نیست اما بر او لازم است که اگر آن آب قیمت داشته باشد قیمت آنرا بصاحبش برساند

واگر داند که آب غصبی است و اما نداند که وضو باب غصبی جایز نیست و بان آب وضو سازد آن وضو باطل است پنجم میباید که اعضای وضو پاک باشد پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلا نجس باشد یکشستن از برای ازالهٔ نجاست و وضو کافی نیست بلکه اول ازالهٔ نجاست باید و بعد از آن بجهة وضو باید شست ششم نیت وضو است و نیت چنین کند که وضوی واجب میسازم از برای مباح بودن نماز تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن رفع حدث گوید درست است و این نیت را هر زبانی که بگوید درست است و اگر بر زبان نیاورد و این معنی را در دل بگذراند وضو صحیح است هفتم مقارن داشتن نیتست بابتدای شستن رو هشتم شستن رو است و آن از رستنگاه موی سر است تا آخر ذقن در طول و آنچه انگشت مهین و میانین او فرا گیرد در عرض و آنچه از رو در زیر محاسن باشد و بهیچوجه نمایان نباشد لازم نیست که شسته شود و شستن مو کافیست اما آنچه در بعضی اوقات مینماید شستن آن واجبست و اگر محاسن از ذقن گذشته باشد شستن آن واجب نیست نهم شستن دست راست از مرفق تا سر انگشتان و اگر شخصی دست زاید داشته باشد و اصلی از زاید معلوم نباشد واجب است که هر دو را بشوید و اگر دست زاید معلوم باشد پس اگر در زیر مرفق است باید شستن و اگر بر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست دهم شستن دست چپ است بطریق دست راست یازدهم مسح موی سر است که بالای پیشانیست یا جای آن اگر موی در آنجا نباشد دوازدهم مسح پای راست است از سر انگشتان تا بند پا سیزدهم مسح پای چپ است بهمان طریق چهاردهم آنکه همه مسح بتری وضو باشد نه باب تازه پس اگر در دست تری وضو باقی نباشد از موی ریش یا ابرو فرا گیرد و مسح نماید پانزدهم موالاتست یعنی پی در پی بجا آوردن افعال وضو پس اگر روی خود را بشوید و بعد از لحظه دست راست را بشوید فعل حرام کرده اما وضوی او درست است اما اگر انقدر صبر کند که رو خشک شود و بعد از آن دست راست را بشوید وضوی او باطل است و همچنین در باقی اعضا شانزدهم ترتیب وضو است بطریقی که در وضو مذکور شد پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجبست که دست راست را نوبت دیگر بشوید و بعد از آن دست چپ را و در مسح پا بعضی از مجتهدین جایز داشته اند که پای چپ را اول مسح کند و بعد از آن پای راست را هفدهم آنکه بانیت قربت چیز دیگر قصد نکند مثل خنک ساختن اعضا یا چرک

از دست و رو بر طرف کردن هجدهم انکه در شستن رو و دستها از بالا کرفته بزیر اید
پس اکر بعکس کند وضو باطل است اما سید مرتضی عکس را جایز میداند و باقی مجتهدین
با و موافقت نکرده اند نوزدهم انکه خود افعال وضو را بجا آورد پس اکر شخصی دیکر اب
بروی او بریزد ان وضو باطل است مکر انکه شل باشد یا بیمار و قوت ان نداشته باشد که
خود افعال وضو را بجا آورد در اینصورت واجبست که شخصی را بفرماید که او را وضو
دهد و اکر انشخص مزد خواهد واجبست باو مزد دادن اکر قادر باشد بیستم انکه اب
وضو بر رو و دستها روان باشد پس اکر دست تر سازد بر رو و دستها مالد ان وضو باطلست
بیست و یکم تخلیل کردن انچه مانع رسیدن اب باشد مثل انکشتر و زه و هرکه شل باشد پس
باید که انرا حرکت دهد تا اب بزیر ان برسد و اما ان بیست امر که در وضو سنتست اول
انکه چون خواهد که شروع در وضو کند این دعا بخواند بسم الله و بالله اللهم اجعلني
من التوابين واجعلني من المتطهرين دوم انکه از ظرف سر کشاده مثل کاسه یا طاس ابهای
ان وضو سازد باید قبل از انکه دست در انظرف کند هر دو دست را از بند دست یکنوبت
بشوید اکر بول یا خواب کرده باشد و دو نوبت بشوید اکر غایط کرده باشد سیم انکه انظرف
سر کشاده را بر جانب راست کذارد چهارم انکه اب را از انظرف بدست راست بردارد
پنجم انکه سه نوبت مضمضه کند بسه کف اب ششم انکه سه نوبت استنشاق کند ان
نیز بسه کف اب هفتم مسواک کردن اکر چه بانکشت باشد هشتم انکه در وقت وضو
ساختن رو بجانب قبله باشد نهم رو را بدست راست بشوید دهم انکه مسح سر بمقدار
عرض سه انکشت باشد یازدهم انکه بکل کف دست مسح پا نماید دوازدهم انکه اب
وضو بمقدار یکمد باشد وان چهار یک صاع است و صاع بوزن پنجاه و شش هزار و یکصد و
شصت جو میانه است و چهار یک من تبریز است سیزدهم انکه در وقت مضمضه کردن
این دعا بخواند اللهم لقني حجتي يوم القاك واطلق لساني بذكرك وشكرك چهاردهم در وقت
استنشاق این دعا بخواند اللهم لا تحرمني طيبات الجنة واجعلني ممن يشم ريحها وروحها
وريحانها وطيبها پانزدهم انکه نزد شستن رو این دعا بخواند اللهم بيض وجهي يوم تبيض
فيه الوجوه ولا تسود وجهي يوم تبيض فيه الوجوه شانزدهم انکه در وقت شستن دست
راست بخواند اللهم اعطني كتابي بيميني والخلد في الجنان بيساري وحاسبني حسابا
يسيرا هفدهم در وقت شستن دست چپ این دعا بخواند اللهم لا تعطني كتابي بشمالي ولا
من وراء ظهري ولا تجعلها مغلولة الى عنقي واعوذ بك من مقطعات النيران هجدهم

انکه در وقت مسح سر بخواند اللهم غشني برحمتك وبركاتك نوزدهم در وقت مسح پایها
این دعا بخواند اللهم ثبتني قدمي على الصراط يوم تزل فيه الاقدام واجعل سعيي فيما يرضيك
يا ذا الجلال والاكرام بیستم انکه چون از وضو فارغ شود این دعا بخواند اللهم اني اسئلك
تمام الوضوء وتمام الصلوة وتمام رضوانك والجنة اینست ان بیست چیز که در وضو
سنتاست و بدانکه جمعی از مجتهدین مذهبشان انست که رو و دستها را در وضو دو نوبت
باید شست نوبت اول واجب و نوبت دوم سنت اما شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی و
شیخ محمد ابن بابویه را مذهب انست که نوبت دوم سنت نیست و این مذهب بسیار
قوه دارد و در کتاب مشرق الشمس و حبل المتین بیان ان شده بنابراین باید که رو
و دستها را زیاده از یکنوبت نشوید اکر نوبت دوم بشوید اب وضو نخواهد بود پس
مسح سر و پا با اب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد شد و اما ان نه چیز که بفعل
اوردن ان مکروه است اول استعانت نمودن یعنی دیکری اب در کف دست اینکس
بریزد که اینکس روی خود و دستهای خود را بشوید اما اکر اب وضو را بر رو و یا دست
اینکس بضرورت بریزد ان وضو صحیح نیست دوم وضو ساختن با بی که در افتاب کرم
شده باشد سیم وضو ساختن از ظرفی که بر ان صورت حیوانی نقش شده باشد چهارم
وضو ساختن از ظرفی که طلا کوب یا نقره کوب باشد پنجم وضو ساختن در مسجد از حدثی
که غیر باد و خواب باشد اما از حدث باد و خواب در مسجد وضو ساختن مکروه نیست ششم
وضو ساختن با بی که رنک و یا بوی ان تغییر یافته باشد بغیر نجاست هفتم اب وضو را
خشک کردن برو پاک یا به افتاب یا بغیر ان هشتم وضو ساختن با بی که سور حیوانی باشد
که خوردن کوشت ان حرام است هرکاه ان حیوان طاهر باشد مثل باز و کربه و میمون
نهم وضو ساختن با بی که سور حیوانی باشد که خوردن کوشت ان مکروه است خواه
کراهیت شدید باشد مثل استر و خواه کراهیت قلیل مثل اسب **فصل** وضو
جهت سه چیز واجبست و جهت بیست و دو چیز سنت اما ان سه چیز که وضو جهت انها
واجبست اول نماز که بی وضو درست نیست مکر نماز میت که انرا بی وضو میتوان کذاردن
چنانکه کذشت بلکه جنب و زن حایض نیز میتواند کذارد هر چند قدرت بر غسل داشته
باشد دوم طواف خانه کعبه هرکاه طواف واجب باشد اما طواف سنت را بی وضو تواند
کرد سیم عضوی از اعضای خود را بخط مصحف رسانیدن یعنی حرفهای ان و انچه
قایم مقام حرفست مثل تشدید و همزه بشرط انکه ان عضو حس داشته باشد پس

ناخن وموی خود را بی وضو بخط مصحف میتوان رسانیدن واما ان بیست دو چیز
که وضو جهة انها سنت است اول قران خواندن ونوشتن دوم مصحف برداشتن سیم
در امدن بمسجد چهارم نماز میت کذاردن پنجم سعی در حاجت مومنی یا در حاجت خود
کردن ششم زیارت قبر مومنی کردن هفتم اکر شخصی بخواب رود سنت است که اول
وضو سازد بتخصیص اکر ان شخص جنب باشد هشتم اکر شخصی محتلم شده باشد وخواهد
که مجامعت کند سنت است که اول وضو سازد تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزند که از
این جماع بهم رسد نهم اکر خواهد با زن ابستن مجامعت کند اول وضو بکیرد تا ایمن شود
از انکه فرزندی که در شکم مادر است بیفهم وبخیل نباشد دهم اکر میت را غسل داده
باشد وخواهد که مجامعت کند سنت است که وضو سازد یازدهم اکر زن حیض داشته
باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو سازد ومشغول بذکر خدا تعالی باشد
دوازدهم اکر شخصی از روی میل زنی را ببوسد سنت است که بار دیکر وضو سازد
سیزدهم اکر شخصی مذی بیرون اید وان بیست چسبیده که از ملاعبت زنان بهم رسد
چهاردهم اکر از شخصی وذی بیرون اید وان بیستی غلیظ که بعد از بول بیرون میاید
پانزدهم اکر مرد دست بفرج زن رساند شانزدهم اکر شخصی قی کند واو را از ان کراهیت
بهم رسد هفدهم اکر شخصی وضوی ناقص کرده باشد بجهة ضرورتی مثل وضوی
جبیره یا تقیه یا بجهة بیماری شخصی دیکر او را وضو داده باشد یا بجهة تعجیل غافله بر
موزه یا بر چاقشور مسح پا کرده باشد وبعد از وضو ساختن عذر برطرف شود سنت است
که نوبت دیکر وضو سازد هجدهم اکر شخصی دندان خود را خلال کند واز ان خلال
کردن خون بهم رسد نوزدهم اکر شخصی را رعاف یعنی خون دماغ بهم رسیده باشد
بیستم اکر کسی زیاده بر چهار بیت از شعر باطل بخواند سنت است که وضو بسازد وشعر
باطل انست که مشتمل باشد بر مدح شخصی بصفتی چند که در ان شخص نباشد یا مشتمل
باشد بر هجو مومنی یا بر ترغیب مردم بامر حرام وامثال ان بیست یکم تجدید وضو بیست
دوم سنت است که دائم با وضو باشد **فصل** اکر شخصی داند که وضو ساخته اما
شک دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه بر او لازم نیست که وضو بسازد وبهمان وضو
نماز میتواند کرد واکر داند که حدث کرده اما شک دارد که بعد از ان وضو ساخته
یا نه در اینصورت لازم است که وضو سازد واکر شخصی داند که از وهم حدث واقع
شده وهم وضو اما نداند که کدام یکی پیشتر است بر این شخص نیز واجبست که وضو

باب آب به طهارت

سازد مقصد دوم در بیان احکام غسل بدانکه غسلهای مشهور چهل وشش غسل است
شش غسل واجب چهل غسل سنت اما شش غسل واجب اول غسل جنابت دوم غسل
حیض سیم غسل استحاضه ومتوسطه وکثیره که بعد از این مذکور خواهد شد چهارم
غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم غسل دادن میت واما چهل غسل سنت اول غسل
جمعه واز ان از طلوع فجر روز جمعه تا پیشین روز جمعه اداست وبعد از پیشین تا وقت
شام روز شنبه قضاست واکر شخصی ترسد که روز جمعه مانعی بهم رسد در روز پنجشنبه
وشب جمعه به نیت تقدیم بجا اورد وهر یک از ادا وقضا وتقدیم هر چند به پیشین روز
جمعه نزدیکتر باشد ثواب ان بیشتر است دوم غسل شبهای افراد ماه مبارک رمضان
یعنی شبهای که در شماره طاقست مثل شب اول وسیم وپنجم وبیست یکم ودر شب بیست
سیم دو غسل سنت است یکی در اول شب ویکی در اخر شب سیم غسل شب عید ماه
رمضان چهارم غسل روز عید ماه رمضان پنجم روز عید قربان ششم شب نیمه ماه
رجب هفتم غسل نیمه ماه شعبان هشتم غسل روز مبعث وان بیست هفتم ماه رجب است
نهم غسل روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وان هفدهم ماه
ربیع الاول است دهم غسل روز مباهله وان بیست وچهارم ماه ذیحجه است یازدهم
غسل روز دحو الارض است وان بیست پنجم ذیقعده است دوازدهم غسل روز
عید غدیر است که هجدهم ماه ذیحجه است سیزدهم غسل روز عرفه است که نهم ماه
ذیحجه است پانزدهم غسل روز نوروز است شانزدهم غسل احرام حج است هفدهم
غسل احرام عمره است هجدهم غسل طواف خانه کعبه است نوزدهم غسل زیارت
هر یک از چهارده معصوم علیهم السلام بیستم غسل توبه است چه هر کاه شخصی از کناه
توبه کند سنت است که بعد از توبه کردن غسل کند بیست یکم غسل جهة داخل شدن
حرم مکه است بیست دوم غسل جهة داخل شدن مکه است بیست سیم غسل
جهة داخل شدن مدینه است بیست چهارم غسل جهة داخل شدن مسجد مدینه است
بیست پنجم غسل جهة داخل شدن مسجد الحرام است بیست ششم غسل جهة داخل شدن
خانه کعبه است بیست هفتم غسل جهة طلب حاجتست بیست هشتم غسل جهة استخاره
کردن است بیست نهم غسل دادن فرزندی که در انوقت زائیده شود سیام غسل
کردن هر کاه خواهند که نماز طلب باران روند سی و یکم غسل نمودن شخصی که عمداً
ترک نماز کسوف یا خسوف کرده باشد بشرط انکه تمام قرص افتاب یا ماه کرفته شده

چهاردهم غسل بعد توبه دهم ماه ذیحجه است

باشد بیست و دوم اگر شخصی را از حلق کشیده باشند و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن
او برود و او را به بیند سنت است که غسل کند بیست و سیم اگر شخصی مس میت کند بعد از
انکه او را غسل داده باشند سنت است که غسل کند بیست و چهارم اگر شخصی وزغی یعنی چلپاسه
را بکشد بعد از آن سنت است که غسل کند بیست و پنجم اگر شخصی غسل را قضا کرده باشد عمدا
یا از بیماری یا بجهت ضرورت مثل جبیره یا تقیه یا دیگری او را غسل داده باشد سنت است
که بعد از برطرف شدن نوبت دیگر غسل کند بیست و ششم اگر شخصی غسل رفع حدث کرده باشد و شک
کند که بعد از آن امری که موجب غسل باشد از و صادر شده یا نه سنت است نوبت دیگر
غسل کند بیست و هفتم غسل جهت رمی جمرات حج است که بعد از این مذکور خواهد شد
بیست و هشتم اگر شخصی دیوانه بوده باشد و یا بیهوش آید سنت است که غسل کند بیست و نهم
غسل جهت کفن کردن میت سیم اگر شخصی جنب بمیرد سنت است او را قبل از غسل میت
یا بعد از آن غسل جنابت دهند **فصل** سی و دو چیز در غسل معتبر است هفده امر
واجب و پانزده امر سنت اما هفده چیز که واجب است اول آنکه مکان غسل غصبی نباشد
دوم آنکه آب غسل طاهر باشد سیم آنکه آب غسل مضاف نباشد مثل گلاب و غیره
چهارم آنکه آب غسل غصبی نباشد اما اگر نداند که آب غصبی است و با آن غسل کند آن غسل
صحیح است و احتیاج بغسل دیگر نیست پنجم آنکه هر عضوی از اعضا طاهر باشد پیش از آنکه آب غسل
بران برسد ششم نیت و نیت چنین کند که غسل واجبی میکنم از برای مباح بودن نماز از برای آنکه
واجبست تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث گوید صحیح است اما بشرط آنکه زن استحاضه
کثیره یا متوسطه نداشته باشد که اگر داشته باشد بجای بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث نگوید
هفتم غسل ترتیبی کند نیت مقارن شستن جزئی از سر با جزا کردن شاید و اگر غسل ارتماسی کند
نیت را مقارن شستن هر جزوی از اجزای بدن که خواهد بکند و باقی بدن را بیفاصله تابع آن کند
هشتم شستن سر و گردن است و هر یکی را بر دیگری مقدم داشتن جایز است نهم شستن جانب راست
دهم چپ است و ناف و عورتین را با هر یک از جانبین که شوید روا است یازدهم در غسل ترتیبی اول سر و
گردن را بشوید و بعد از آن جانب راست را و بعد از آن جانب چپ را پس اگر شستن یکی از این دو جانبین
را بر شستن سر مقدم دارد باجماع آن غسل باطل است اما اگر جانب چپ را بر جانب راست
مقدم دارد در باطل بودن آن غسل خلاف است بعضی بر آنند که غسل صحیح است اما اکثر
بر آنند که غسل باطل است دوازدهم آنکه خود افعال غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد
چنانکه در بحث وضو مذکور شد سیزدهم آنکه آب بر هر یک از اعضا روان باشد پس اگر

در غسل ترتیبی دست را تر سازد بر اعضا مالد غسل باطل خواهد بود و همچنین اگر در غسل
ارتماسی در زیر آب نیت کند و مقارن نیت اصلا حرکت نکند در اینصورت نیز غسل
باطل است چهاردهم تخلیل نمودن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و زهگیر
و غیره پانزدهم آنکه در غسل ارتماسی وقتی که در آب فرو رود پاها را از زمین قلیلی
اندکی مرتفع سازد و حرکت دهد تا آب بر کف پایها برسد و اگر هر دو پا یا یک پا بر زمین
قلیلی چسبیده و آب بران نرسد غسل باطل خواهد بود شانزدهم بر حکم نیت بودن
از اول غسل تا آخر غسل یعنی قصد امری که منافی غسل است نکند مثل قصد ریا
یا خنک ساختن بدن یا چرک برطرف کردن از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در اثنای
آن اما اگر قصد حدث اصغر کند این غسل نزد بعضی از مجتهدین باطل است چنانکه
عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد هفدهم آنکه غسل ارتماسی نکند هرگاه احرام
یا روزه واجبی داشته باشد و افطار بر او حرام باشد که آن غسل باطل است چه سر در
آب فرو بردن در احرام و روزه واجب حرام است اما اگر روزه سنتی داشته باشد غسل
ارتماسی کند صحیح است و همچنین اگر در روزه واجب بسهو غسل ارتماسی کند آن غسل
صحیح است و هرگاه شخصی با آب غوطه خورد و در زیر آب بیاد آورد که روزه واجبی
دارد و خواهد که در آن وقت غسل ارتماسی کند باید در وقتی که خواهد از زیر آب بیرون
آید نیت غسل کند و در اثنای بیرون آمدن غسل را تمام کند آن غسل صحیح است و اما
آن پانزده چیز که در غسل سنت است اول آنکه اگر مرد یا زن انزال شده باشد قبل از
غسل بول کند تا بقیه منی با بول بیرون آید و اگر بول نیاید استبرا کند بطریقی که در
آداب طهارتخانه رفتن مذکور شد دوم آنکه چون دست در آب گذارد این دعا بخواند
بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین سیم آنکه هر دو دست
را تا بمرفق سه نوبت قبل از غسل بشوید چهارم سه نوبت مضمضه کردن پنجم سه
نوبت استنشاق کردن ششم مسواک کردن هفتم آنکه هر یک از سر و جانب راست و
جانب چپ را سه نوبت بشوید هشتم دست بر بدن مالیدن نهم اعضا را پی در پی
شستن یعنی آنکه مکثی در میان شستن اعضا واقع شود دهم شستن سر و گردن را بک
راست یازدهم این دعا را در اثنای غسل خواندن اللهم طهر قلبی واشرح لی صدری
واجر علی لسانی مدحتک والثناء علیک اللهم اجعله لی طهورا وشفاء ونورا انک علی
کل شیء قدیر دوازدهم آنکه غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید سیزدهم آنکه

در وقت غسل کردن فوطه باشد چهاردهم آنکه هرگاه غسل مس میت نماید یا غسل حیض
یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد پانزدهم آنکه چون از غسل فارغ شود این دعا
بخواند اللهم طهر قلبی وذلک علی واجعل ما عندک خیرا لی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی
من المتطهرین **فصل** اگر شخصی را در اثنای غسلی از غسلهای واجب حدثی واقع شود
مثل بول یا باد پس اگر آن غسل غیر غسل جنابت است غسل را تمام کند و وضو بسازد و بر او
چیزی دیگر لازم نیست و اگر غسل جنابت است مجتهدین را در آن سه قول است بعضی بر آنند
که غسل را تمام کند و بعد از آن وضو بسازد و بعضی بر آنند که غسل را تمام کند و وضو لازم
نیست و بعضی بر آنند که غسل را از سر گیرد از این سه قول قول اول بهتر است و اگر شخصی را
انزال منی شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از وی بیرون آید و نداند
که آن رطوبت منی است یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده و استبرا نیز از بول کرده با آن غسل
نماز میتواند گذارد و وضو لازم نیست و اگر بول کرده اما استبرا از بول نکرده بر او لازم است
که وضو بسازد و اگر نه بول کرده و نه استبرا از منی بر او لازم است که غسل را از سر گیرد و اگر
از منی استبرا کرده اما از بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبوده با آن غسل نماز میتواند
گذارد و وضو لازم نیست و اگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر گیرد **فصل** بر جنب
هشت امر حرام است و هفت امر مکروه اما هشت امر حرام اول نماز واجب و سنت است مگر
نماز میت چنانکه گذشت دوم طواف خانه کعبه سیم عضوی از اعضای خود را بخط
مصحف رسانیدن یا بنام خدای تعالی یا بنام یکی از چهارده معصوم علیهم السلام بشرطی چند
که در وضو مذکور شد چهارم قرآن نوشتن چنانکه در کتاب مشرق الشمسین بیان این
شده پنجم در مسجد مکه یا مدینه داخل شدن ششم در باقی مساجد درنگ نمودن
هفتم سوره عزیمه خواندن خواه کل و خواه بعض اگرچه یک کلمه باشد و سوره های
عزیمه چهار است اول اقرا باسم دوم والنجم اذا هوی سیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم چهارم
الم تنزیل الکتاب هشتم چیزی در مسجد گذاشتن اما اگر مال او در مسجد باشد بیرون
آوردن آن جایز است اما هفت امر که بر جنب مکروه است اول عضوی از اعضای خود
را بجلد مصحف رسانیدن یا بحاشیه آن دوم زیاده بر هفت آیه از سوره های غیر عزیمه
خواندن و بعضی از مجتهدین مطلق قرآن خواندن را بر جنب حرام میدانند سیم مصحف
برداشتن خواه در دست و خواه در بغل و خواه در گردن چهارم چیزی خوردن پنجم
آب نوشیدن اما اگر قبل از این هر دو مضمضه و استنشاق کند کراهیت برطرف میشود

ششم خضاب کردن هفتم روغن بر بدن مالیدن **فصل** در احکام حیض بدانکه خون
حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بدبو است و اندک سوزشی دارد و از جانب
چپ میاید و تا زن نه ساله نشود خونی که میبیند خون حیض نیست و اگر سن او از
پنجاه سال بگذرد و از طایفه قریش یا طایفه نبط نباشد خون او نیز خون حیض نخواهد
بود اما اگر یکی از آن دو طایفه باشد تا شصت سال ممکن است که خون حیض باشد و اگر
دختر بکر را ازاله بکارت شود و خون از او آید و معلوم نشود که خون بکارتست یا غیر آن پنبه
بخود بردارد بعد از آن بیرون آورد و ملاحظه کند اگر خون تمام روی پنبه را سرخ
کرده باشد خون بکارت نخواهد بود و اگر سرخی آن بر گرد پنبه بطریق طوق باشد
خون بکارتست و میانه مجتهدین خلافست در آنکه زن آبستن خون حیض میبیند یا نه
بعضی بر آنند که نمیبیند بجهت آنکه در وقت آبستنی خون حیض سه قسم میشود قسمی به
پستانها میرود و شیر میشود و قسمی دیگر از راه ناف بشکم طفل میرود و خوراک او
میشود پس چیزی زیاده نمیماند که بیرون آید و بعضی بر آنند که هرگاه مزاج زن گرم
باشد و غذاهای که مولد خون باشد بسیار تناول نماید میتواند بود که آنچه از
شیر و غذای طفل زیاده باشد بحیض بیرون آید **فصل** مادام که زن حیض داشته
باشد طلاق دادن او صحیح نیست بشرطی چند که انشاء الله تعالی در کتاب طلاق
مذکور خواهد شد و مجامعت با او نیز در قبل حرام است به اجماع اما وقتی که از حیض
پاک شده باشد و هنوز غسل نکرده باشد در جواز مجامعت خلافست بعضی از
مجتهدین حرام میدانند و بعضی مکروه و احتیاط آنست که قبل از غسل مجامعت نکند
اما اگر شخصی در وقت حیض مجامعت کند جمعی از مجتهدین بر آنند که اگر مجامعت در اول
حیض واقع شود واجبست که یک مثقال شرعی طلا کفاره دهد و اگر در وسط واقع شود
نیم مثقال و اگر در آخر حیض واقع شود چهار یک مثقال و بعضی بر آنند که کفاره
دادن سنت است و واجب نیست **فصل** خون حیض از سه شبانه روز کمتر و از
ده شبانه روز بیشتر نباشد و مدت پاکی میانه دو حیض کمتر از ده شبانه روز
نمیباشد پس هر خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض نیست و همچنین
هر خونی که از ده شبانه روز زیاده باشد آن زیادتی خون حیض نیست و بدانکه زن
عادت مقرر دارد یا نه و آنکه عادت مقرر ندارد یا نوبت اول است که خون حیض میبیند
یا نه پس اگر خون از ده روز بگذرد و عادت مقرر داشته باشد همین ایام عادات و

حیض است و در باقی روزها تا ایام عادت رسیدن عمل استحاضه کند بطریقی که بعد
ازین مذکور خواهد شد و اکر نوبت اولست که حیض دیده و متصل میاید ملاحظه
نماید اکر خون او در بعضی اوقات شبیه بحیض است و در بعضی اوقات شبیه بحیض
نیست پس بر او لازم است در اوقاتی که خون او شبیه بحیض است نماز و روزه را ترک
کند و در اوقاتی که خون او شبیه بحیض نیست عمل استحاضه کند بشرط انکه در اوقاتی
که خون او شبیه بحیض است از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد و
اکر خون او همیشه بیک طریق باشد در اینصورت ایام حیض خود را بطریق ایام عادت
اقوام خود داند اکر عادت ایشان موافق یکدیکر باشد خواه اقوام پدری و خواه اقوام مادری مثل
خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان و بعضی از علما ایام والده را نیز داخل ساخته‌اند اکر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند بعادت اکثر ایشان
و اکر اکثر هم معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید بعادت هم سالان خود
بشرطی انکه همشهری او باشند و اکر ایشان نیز مختلف باشند و اکثر هم معلوم نباشد
در ماهی سه روز حیض داند و در ماهی ده روز یا در هر ماه هفت روز و در باقی ایام
عمل استحاضه کند **فصل** اکر زن عادت مقرر داشته تا فراموش کرده که عادت او
چند روز بود پس اکر اول وقت عادت را داند که اول هر ماه اول عادت او بود یقین خواهد دانست
که روز اول و دویم و سیم ماه از ایام حیض اوست پس بر او واجبست که در ین سه
روز نماز و روزه را ترک کند و اکر وسط عادت را داند مثل انکه داند که اول هر ماه وسط
عادت او بود پس یک روز قبل از اول ماه و یک روز بعد از ان حیض خواهد بود بیقین و ترک
نماز و روزه در ان سه روز واجبست و اکر اخر وقت عادت را داند که اخر هر ماه اخر عادت
او بود پس روز اخر ماه و دو روز قبل از ان ایام حیض است و ترک نماز و روزه در
ان سه روز واجبست و اکر داند که روز اول هر ماه در حیض میبود اما نداند که ان روز
اول حیض او بود یا وسط یا اخر در این صورت همان یک روز حیض است بیقین پس در
همین روز ترک نماز و روزه کند و در این چهار صورت در ایامی که احتمال الحیض دارد بر او ...
فصل خون استحاضه اغلب اوقات سیاه و غلیظ نیست و بزردی مایلست و در وقت
امدن سوزش ان کمتر از سوزش خون حیض است و کرمی ان نیز کمتر است و استحاضه
سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه قلیله انست که خون بطرف پنبه که بجانب
بیرون فرج است نرسد در این صورت واجبست که ان پنبه را بیندازد و پنبهٔ پاک
بجای ان بگذارد و از برای هر نماز وضو سازد و متوسطه انست که خون از طرف دیکر

پنبه بکذرد اما از ان لته در کمربند میکنند نکذرد در اینصورت انچه در قلیله
واجبست بر وی نیز واجبست با تغییر دادن لته و یکنوبت غسل کردن از برای نماز صبح
و کثیره انست که خون از لته بکذرد در اینصورت انچه در قلیله و متوسطه واجبست
بر وی نیز واجبست با دو غسل دیکر یکی از برای نماز پیشین و یکی از برای نماز شام و خفتن
و مادام که وضو و غسل را بطریقی که مذکور شد بفعل نیاورد نماز او صحیح نیست و مجامعت
با وی نیز در قبل حرامست و بعضی برانند که مجامعت با زن مستحاضه بی انکه عملهای
مذکوره را بفعل اورد مکروه است و حرام نیست **فصل** نفاس خونیست که با زائیدن
اید یا بعد از زائیدن پس اکر قبل از زائیدن اید نفاس نیست و هر چه بر حایض حرام است
مثل نماز و روزه و درنک کردن در مسجد و غیره بر صاحب نفاس نیز حرام است و مجامعت
با او و کفارهٔ مجامعت بطریقیست که در حیض مذکور شد و عدد ایام نفاس مقدار
عدد ایام حیض است اکر صاحب عادت باشد و غسل نفاس مثل غسل حیض است و اکر زن
بزاید و مطلقا خون نه بیند غسل بر او واجب نمیشود و بدانکه میانهٔ مجتهدین
نزاعست در انکه اکثر مدت نفاس چند است اصح انست که ده روز است و اکر بعد
از زائیدن یک لحظه خون بیند و دیکر مطلقا خون نه بیند تا روز دهم نیز یک لحظه
خون بیند و نیز منقطع شود در اینصورت کل ان ده روز ایام نفاس است و اکر ان
ده روز از رمضان باشد و روز اول غسل کرده باشد و تا روز دهم نماز و روزه
را بجا اورده باشد ان نماز و روزه باطل خواهد بود و بر وی قضای ان نمازها واجب
نیست اما قضای روزه‌ها واجبست **فصل** در احکام غسل دادن میت و مقدمات
و توابع ان بدانکه صد و بیست و شش امر است که تعلق بمیت دارد از وقت احتضار
یعنی سکرات تا وقتی که او را در قبر پنهان کنند از انجمله بیست و هفت امر واجب است
و هفتاد و یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه و دو امر حرام و این صد و بیست و شش امر
بتفصیل مذکور خواهد شد و اما انچه متعلق است از وقت احتضار تا وقتی که شروع
در شستن او کنند بجا باید اورد پانزده امر است یک امر واجب و یازده امر سنت و سه
امر مکروه اما یک امر واجب انست که روی او را بقبله بکردانند یعنی بر پشت خوابانند
بطریقی که کف پایهای او بجانب قبله باشد و اما یازده امر سنت اول انکه او را تلقین
کلمهٔ اسلام و اقرار بامامت ائمه اثناعشر علیهم السلم نمایند باینطریق که یا عبد الله
اذکر العهد الذی فارقتنا من دار الدنیا الی دار الاخرة شهادة ان لا اله الا الله

وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی
الدین کله ولو کره المشرکون وان خلیفته من بعده امیر المؤمنین وسید الوصیین
علی ابن ابی طالب ثم ولده الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد الباقر ثم جعفر الصادق
ثم موسی الکاظم ثم علی الرضا ثم محمد التقی ثم علی النقی ثم حسن العسکری ثم الخلف المنتظر
محمد المهدی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین علی هذا احییت وعلی هذا امت وعلی
هذا ابعث انشاء الله تعالی واکر میت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله
اذکر العهد بکوید دوم انکه سوره والصافات ویس نزد او بخوانند سیم انکه اکر جان
بدشواری دهد او را نقل نمایند بجای که همیشه در انجا نماز میکرده تا جان باسانی
سپارد چهارم انکه چون جان امر حق نماید چشم ودهان او را بهم اورند پنجم انکه او را
تحت الحنک بندند تا دهانش باز نشود ششم انکه او را بچادر شبی یا پرده بپوشانند هفتم
انکه هر دو دستش را به پهلوی او بکشند هشتم انکه بعد از والصافات ویس انچه میسر
شود از قران نزد او بخوانند نهم اکر شب باشد چراغ نزد او روشن کنند دهم انکه مؤمنان را
خبر کنند تا به تشییع جنازه او حاضر شوند یازدهم انکه چون جان سپارد در برداشتن
او تعجیل نمایند واما ان سه امر که مکروه است اول انکه جنب یا حایض نزد او حاضر
شوند دوم انکه بر شکم او اهن کذارند سیم انکه او را تنها کذارند **فصل سی و پنجم** در انچه
تعلق بمیت دارد از وقتی که اراده نمایند او را غسل دهند تا وقتی که خواهند او را دفن
نمایند دوازده امر واجب است و پانزده امر سنت و شش امر مکروه و دو امر حرام اما ان دوازده
امر واجب اول انکه در وقت غسل دادن عورتین او را بپوشانند دوم انکه مرد را مرد
بشوید و زن را زن مکر زن شوهر خود را و شوهر زن خود را که هر یک میتوانند دیگری را
غسل دادن و اقا کنیز خود را میتواند غسل دادن اما در غسل دادن کنیز اقا را بعضی توقف
کرده اند بجهة انکه بملک وارث انتقال یافته و مرد دختر سه ساله را و زن پسر سه ساله
را میتواند غسل دادن وحاجت بپوشیدن عورتین نیست وهرکاه زن یافت نشود
که زن را غسل دهد شخصی از اقوام ان زن که محرم او باشد از بیرون پیراهن او را غسل دهد
ونیت چنین کند که غسل میدهم این میت را باب سدر برای انکه واجب است قربة الی الله
ومقارن نیت سر و کردن میت را بشوید بعد از ان جانب راست او را و بعد از ان جانب
چپ او را بطریق غسل جنابت چهارم انکه او را بعد از اب سدر بهمان طریق بشویند
باب کافور پنجم انکه او را بعد از اب کافور باب خالی بهمان طریق بشویند ششم انکه در

۲ مرد را نیز همان طریق سیم انکه بعد از ازاله نجاست او را باب سدر غسل دهند ۲

وقت غسل دادن روی میت بجانب قبله باشد بطریق احتضار هفتم انکه اکر سدر
وکافور یافت نشود عوض انها دو نوبت باب خالی بشویند هشتم انکه اکر اب متعذر
باشد او را سه تیمم دهند عوض هر غسل یک تیمم و در تیمم اول نیت چنین کند که
تیمم میدهم این میت را عوض اب سدر واجب قربة الی الله و در نیت تیمم دوم بجای عوض
اب سدر اب کافور بکوید و در تیمم سیم عوض اب خالی او رد و مقارن نیت دو کف
دست خود را بر خاک زند و پشت کف دست راست او را مسح کند و بعد از ان پشت
کف دست چپ او را نهم انکه اب غسل طاهر باشد دهم انکه اب غسل مضاف نباشد
یازدهم انکه اب غصبی نباشد دوازدهم انکه زمین و تخته که در ان غسل میدهند
غصبی نباشد و اما ان پانزده امر که سنت است اول انکه خواهند که میت را غسل دهند
یقه پیراهن او را تا ناف او را بدرند اما برخصت وارث اکر بالغ و عاقل باشد و اکر طفل یا
مجنون باشد دریدن پیراهن جایز نیست دوم انکه در وقت پیراهن کندن او را برهنه
نکردانند بعد از ان بر پشت خوابانیده پیراهن او را از زیر بکشند سیم انکه انکشتان
او را بنرمی بمالند چهارم انکه در وقت غسل دادن بطریق حالت احتضار رو
بقبله باشد پنجم انکه جهت ابی که از غسل جدا میشود کود بکنند ششم انکه در وقت
غسل دادن میانه میت و اسمان حایلی بوده باشد مثل سقف یا سایبان و غیر ان هفتم
انکه میت را قبل از غسل یا بعد از غسل وضو دهند در این وضو مضمضه و استنشاق
سنت نیست هشتم انکه غسال در وقت غسل دادن در جانب راست میت باشد
نهم انکه قبل از سه غسل دو دست خود را تا مرفق بشوید دهم انکه اب سدر را بر هم
زند تا کف کند و بکفان سر میت را بشوید یازدهم انکه عورتین میت را قبل از غسل
سه نوبت با اشنان بشوید دوازدهم در هر غسلی از ان سه غسل هر یک از جانب راست و
چپ سه نوبت بشویند سیزدهم انکه در غسل اول و دوم اهسته دست بر شکم میت
کشد چهاردهم انکه اکر میت جنب باشد او را بعد از سه غسل یا قبل از غسل غسل جنابت
دهند چنانکه قبل ازین کذشت ونیت چنین کند که غسل جنابت میدهم این میت را
سنت قربة الی الله پانزدهم انکه چون از غسل فارغ شوند بدن میت را خشک کنند و
اما ان شش امر که مکروه است اول انکه باب کرم میت را غسل دادن دوم ناخن میت
چیدن سیم [illegible] او را شانه کردن چهارم موی سر او را شانه کردن پنجم
موی زهار او را تراشیدن ششم چیزی از اب غسل میت در طهارتخانه سر دادن واما ان

۲ و بجهای میت را بان مسح کند و نوبت دیکر ... برخاک زند

دوازدهم آنکه حرام است آنست که اگر میت احرام حج یا احرام عمره داشته باشد که او را بکافور غسل دهند و همچنین حرام است که او را حنوط کنند **فصل بیست و نه** امر تعلق بمیت دارد از وقتی که از غسل او فارغ شوند تا وقتی که بران نماز کذارند نه چیز واجبست و دوازده چیز سنت و هشت چیز مکروه اما ان نه چیز که واجبست اول حنوط کردن میت است یعنی کافور رسانیدن بهفت عضوی که بران سجده نماز واقع میشود و ان پیشانیست و دو کف دست و دو زانو و دو انکشت بزرک پایها دوم انکه کفن سه پارچه باشد لنک و پیراهن و چادری که میت را سراپا فراکیرد و انرا لفافه کویند سیم انکه هیچیک ازین پارچه حریر نباشد خواه میت مرد باشد و خواه زن چهارم انکه طلاباف و طلادوز نباشد پنجم انکه طاهر باشد ششم انکه غصبی نباشد هفتم انکه بسیار تنک نباشد بحیثیتی که بدن میت از زیران نمایان شود هشتم انکه قماشی باشد لایق بحال میت پس نسبت ببعضی کرباس واجبست و نسبت ببعضی قماش نازک بلند قیمت اما اکر قرض میت مساوی ترکه او باشد یا کمتر قرضخواهانرا میرسد که مانع شوند ز کفن کردن او در قماشی بلند قیمت نهم انکه هرچند زن مالدار باشد کفن او بر شوهر واجبست بسه شرط اول انکه زن دایمی باشد نه متعه دویم انکه ناشزه نباشد سیم انکه مرد را قدرت بر کفن بوده باشد پس اکر مرد بی چیز باشد زن را از مال خودش کفن باید کرد اما اکر مرد بمیرد کفن او بر زن واجب نیست و اما ان دوازده چیز که سنت است اول انکه کافور حنوط میت سیزده درهم شرعی باشد و دو دانک درهم و اکر اینمقدار نباشد چهار درهم و اکر چهار درهم میسر نباشد یک درهم دوم انکه کافور را در کف دست نرم سازد نه در هاون و غیران سیم انکه انچه از کافور حنوط زیاده ماند بر سینه میت نهند چهارم انکه جریدتین را با میت کذارند یعنی دو چوب تر از نخل خرما و اکر نباشد از درخت کنار و اکر نباشد از درخت انار و اکر نباشد از درخت بید و اکر نباشد از درختهای دیکر و میباید که هر یکی از ان دو چوب بدرازی ساق دست باشد یکی را بر پهلوی راست میت کذارند و دیکری را بر پهلوی چپ او و انکه بر پهلوی راستست میباید که میانه ان و بدن میت کفن حایل نباشد و انکه بر پهلوی چپست میباید که میانه ان و بدن میت پیراهن حایل باشد و میباید که سر جریدتین بچنبر کردن میت برسد پنجم انکه کفن میت از پنبه باشد نه از جنس دیکر ششم انکه

سفید باشد نه رنکین هفتم انکه ریسمانی که کفن بان میدوزند از کفن بیرون اورده باشند هشتم انکه مرد را عمامه بر سر بپیچند که تحت الحنک داشته باشد و دو سر عمامه را از زیر تحت الحنک بیرون کنند و بر سینه او اندازند نهم انکه پارچه که طول ان سه ذرع و نیم باشد بذرع دست بر رانهای میت باینطریق به پیچند که اول سران پارچه را شق کنند انقدر که بدو جانب شق بر کمر میت توان بستن بطریق کمربند و ان پارچه را از عقب از میان دو پای او بیرون کنند و از زیر کمربند او بیرون اورند و بر رانهای او بپیچند دهم انکه زنرا بجای عمامه مقنعه بر سر کنند یازدهم انکه لته پهنی بر سینه زن بندند که پستانهای او را بکیرد و دو طرف ان لته را بر پشت او کره زنند دوازدهم انکه پنبه بسیار بر عورتین میت کذارند و اکر چیزی بیرون اید که موجب نقض وضوی زنده کان باشد لازم نیست که نوبت دیکر او را غسل دهند و همچنین اکر او را وضو داده باشند لازم نیست که نوبت دیکر او را وضو دهند و بعضی از مجتهدین برانند که هرکاه ناقض وضو بیرون اید نوبت دیکر غسل باید داد و اینقول ضعیف است و اما ان هشت امر که مکروهست اول کفن را باهن یا فولاد بریدن دوم پیراهنی که بجهة کفن میت قطع کنند استین کذاشتن اما اکر میت را در پیراهن خودش کفن کنند استین داشتن ان مکروه نیست اما مکروهست که تکمه داشته باشد سیم ریسمانی را که کفن را بان میدوزند باب دهن تر ساختن چهارم کفن را بخور کردن پنجم در کتان کفن کردن ششم در قصب مثل تعلی و غیران کفن کردن هفتم بسیاهی چیزی در کفن نوشتن هشتم کافور در چشم و کوش میت کذاشتن بدانکه اکر زن ابستن باشد و بمیرد و فرزندی که در شکم دارد زنده باشد واجبست که شکم او را از جانب چپ بدرند و فرزند را بیرون اورند و شکم او را بدوزند و اکر فرزند در شکم بمیرد و مادر زنده باشد و نتوان درست بیرون اوردن زنی دست بشکم او برد و طفل را پاره کند و بیرون اورد پس اکر طفل چهار ماهه باشد او را بطریق مقرر سه غسل دهند و در سه پارچه بدستوری که کذشت کفن کنند و دفن نمایند و اکر کمتر از چهار ماهه باشد در لته بپیچند و بی غسل دفن نمایند **فصل سی** متعلق بمیت است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتی که او را بخاک سپارند چهل و هفت امر است پنج امر واجبست و سی و سه امر سنت و نه امر مکروه اما پنج امر واجب اول نماز کردن بر میت بطریقی که در کتاب نماز مذکور

خواهد شد دوم نقل کردن او بجانب قبر و اکر در دریا بمیرد و خشکی متعذر باشد در
خم یا صندوقی کذارند و سر انرا محکم سازند و اکر خم و صندوق نباشد چیزی سنکینی
بر وبندند و در این دو صورت بطریقی که در لحد میکذارند رو بقبله کرده در دریا
اندازند سیم انکه او را در قبر بر جانب راست رو بقبله بخوابانند نه بطریقی که در
وقت احتضار مذکور شد امّا اکر زن ذمیه بمیرد و فرزندی از مسلمان در شکم داشته
باشد و ان فرزند نیز مرده باشد باید که چون او را دفن کنند پشت او را بقبله کنند
بجهة انکه روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است چهارم انکه او را بنوعی
بپوشانند که بدن میت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون نیاید
پنجم انکه زمین قبر مباح باشد پس اکر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده و
صاحب زمین بان راضی نشود واجب است که میت را بجای دیکر نقل نمایند وامّا ان
بیست و سه امر که سنتست اوّل انکه جماعتی که تشییع جنازه میکنند از عقب جنازه
روند یا از دو جانب ان و در پیش جنازه نروند دوم برداشتن جنازه بترتیب یعنی دوش
راست میت را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از ان پای راست
را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از ان بهمان طریق پای چپ را
بدوش چپ و دوش چپ را بدوش چپ برداشتن سیم انکه چون جنازه را ببینند این
دعا بخوانند الله اکبر هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللّهمّ زدنا
ایمانا وتسلیما الحمد لله الذی تعزّز بالقدرة وقهر العباد بالموت الحمد لله الذی
لم یجعلنی من السواد المخترم چهارم انکه مقبرهٔ نزدیک را ترجیح دهند بر مقبرهٔ دور
مکر انکه در مقبرهٔ دور شخصی از صلحا و اکابر دین مدفون باشد پنجم انکه عمق قبر
بمقدار قد ادمی باشد و اکر تا چنبر کردن باشد سنت بفعل می اید ششم لحد در قبر
کندن مکر انکه زمین بسیار نرم باشد و ترسند که فرو ریزد هفتم انکه لحد بجانب
قبله باشد هشتم انکه فراخ باشد انقدر که در ان توان نشست نهم انکه میت را
در جانب پای قبر لحظه بکذارند بعد از ان دو قدم بجانب قبر نقل نمایند و لحظه بکذارند
و باز نوبت دیکر نقل کنند و لحظه بکذارند و بعد از ان بقبر نقل کنند و اکر میت زن باشد
این سه نقل سنت نیست دهم اکر میت مرد باشد اول سر او را داخل قبر سازند بعد
از ان باقی بدن را و اکر زن باشد بیکنوبت در قبر نهند یازدهم انکه وقتی که زن را
در قبر مینهند روی قبر را بچادر شبی یا پردهٔ یا امثال ان بپوشند دوازدهم انکه

شخصی که داخل قبر میشود و میت را در قبر میکذارد سر برهنه و پا برهنه باشد
سیزدهم انکه اکر میت زن باشد ان شخص که داخل قبر میشود و او را بخاک میسپارد
باید که محرم او باشد و شوهر اولیست از جمیع محارم و اکر مرد باشد باید که ان
شخص بیکانه باشد چهاردهم انکه در وقتی که در لحد کذارند این دعا بخوانند
بسم الله وبالله وفی سبیل الله وعلی ملّة رسول الله صلّی الله علیه وآله عبدك
وابن عبدك نزل بك وانت خیر منزول به اللّهمّ افسح له فی قبره والحقه بنبیّه
اللّهمّ انّا لا نعلم منه الّا خیرا وانت اعلم به منّا و اکر میت زن باشد بجای عبدك
وابن عبدك امتك بنت عبدك بکوید و بجای نزل بك نزلت بك و بجای افسح
له فی قبره والحقه بنبیّه افسح لها فی قبرها والحقها بنبیّها بکوید و بجای لا نعلم
منه لا نعلم منها و بجای انت اعلم به منّا انت اعلم بها منّا بکوید پانزدهم انکه خاک
زیر سر میت را بطریق بالش بلند سازند شانزدهم انکه در زیر سر میت خاک
کربلا کذارند هفدهم انکه کرههای کفن را بکشایند هجدهم انکه روی میت را
باز کنند نوزدهم انکه بر پیش پشت میت کلوخی کذارند تا بر پشت نیفتد بیستم
تلقین کردن میت در قبر باین طریق بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی لا یبقی
الّا وجهه ولا یدوم الّا ملکه کلّ شیء هالك الّا وجهه له الحکم والیه ترجعون
یا عبد الله اذکر العهد الذی خرجت علیه من دار الدنیا شهادة ان لا اله الّا
الله وحده لا شریك له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا حیّا قیّوما دائما ابدا لم
یتّخذ صاحبة ولا ولدا وانّ محمّدا صلّی الله علیه وآله خاتم انبیائه وسیّد رسله
ارسله بالهدی ودین الحقّ لیظهره علی الدین کلّه ولو کره المشرکون وانّ علیّا
صلوات الله علیه ولیّ الله ووصیّ رسوله وخلیفته من بعده القائم بامره وانّ
الاوصیاء من ولده الحسن والحسین وعلیّا ومحمّدا وجعفرا وموسی وعلیّا و
محمّدا وعلیّا والحسن والخلف المنتظر محمّد المهدیّ صلوات الله علیهم حجج الله علی
الخلق اجمعین یا عبد الله اذا جاءك الملكان المقرّبان الرسولان الکریمان یسئلانك
عن ربّك ودینك وکتابك ونبیّك وامامك فلا تخف ولا تحزن فقل فی جوابهما
الله ربّی ومحمّد نبیّی والاسلام دینی والقرآن کتابی والکعبة قبلتی وعلیّ امامی
والاوصیاء المذکورون من بعده ائمّتی وحججی واشهد انّ الموت حقّ والقبر حقّ و
سؤال منکر ونکیر فی القبر حقّ والبعث حقّ والنشور حقّ والحساب حقّ والکتاب

حق و المیزان حق و الصراط حق و الجنة حق و النار حق و ان الوقوف بین یدی الله
تعالی حق هذا اعتقادی علیه حییت و علیه مت و علیه ابعث انشاء الله تعالی
واگر میت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله اذکر العهد بگوید
و بجای یا عبد الله اذا جاءک یا امة الله و کاف جاءک و باقی کافهای خطاب را
مکسور بخواند و بجای فقل و لا تخف و لا تحزن فقولی و لا تخافی و لا تحزنی بگوید
بیست و یکم لحد را بخشت خام و گل پوشیدن بیست و دوم در وقت لحد
پوشیدن این دعا بخواند اللهم صل وحدته و انس وحشته و امن روعته
و اسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما رحمتک للظالمین
واگر میت زن باشد ضمیر مؤنث بجای مذکر بیاورد بیست و سیم آنکه حاضران
غیر اقوام میت خاک را به پشت دست در قبر ریزند بیست و چهارم آنکه در وقت
خاک ریختن بگویند انا لله و انا الیه راجعون بیست و پنجم آنکه قبر را بمقدار
چهار انگشت تا یک وجب بلند سازند بیست و ششم آنکه بر روی قبر ریگ
بریزند و اگر ریگ سرخ باشد ثوابش بیشتر است بیست و هفتم آنکه نشانه بر
سر میت نصب نمایند بیست و هشتم آنکه آب بر روی قبر بریزند باین طریق که از
سر گرفته بجانب پا آیند و از جانب پا بجانب سر باز گردند و آنچه از آب بماند در
وسط بریزند و باید که ریختن آب از اول تا آخر منقطع نشود بیست و نهم آنکه شخصی
که آب میریزد رو بقبله باشد سی ام آنکه بعد از آب ریختن حاضران کف دست
بر قبر گذارند بحیثیتی که نشان انگشتان بر قبر بماند سی و یکم آنکه در وقت دست بر قبر
نهادن رو بقبله کنند سی و دوم آنکه در آن وقت سوره انا انزلناه فی لیلة القدر
هفت نوبت بخوانند و بعد از آن این دعا را یکنوبت بخوانند اللهم جاف الارض
عن جنبیه و اصعد الیک روحه و لقه منک رضوانا و اسکن قبره من رحمتک
ما تغنیه من رحمة غیرک و اگر میت زن باشد بجای ضمیر مذکر ضمیر مؤنث بیاورد سی و
سیم آنکه ولی میت یا شخصی برخصت او بعد از رفتن حاضران باواز بلند تلقین
میت کند بطریق تلقین در قبر و اما آن نه امر که مکروهست اول دفن عورات
با جنازه میت دوم دو میت بر یکجنازه برداشتن سیم دو میت در یک قبر دفن کردن
چهارم زمین قبر را بتخته یا غیر آن فرش کردن پنجم ریختن خویشان میت خاک
در قبر میت ششم خاک بیگانه یعنی غیر خاکی که از قبر بهم رسیده باشد در قبر

ریختن هفتم صورت قبر را مسنم کردن یعنی ماهی پشت ساختن هشتم تجدید
قبر نمودن بعد از آنکه منهدم شده باشد نهم بر قبر تکیه کردن و پا نهادن و نشستن و این
همه وقت مکروهست و بدانکه هرگاه میت در مقبره عام دفن شده باشد و
آنقدر وقت گذشته باشد که یقین شود که آن میت خاک شده در اینصورت
واجبست که صورت قبر را برطرف سازند و حرامست که نمایان گذارند بلکه باید
که قبر را با زمین برابر سازند تا هر کس خواهد میت خود را در آنجا دفن نماید اما اگر
آن میت یکی از بزرگان دین باشد در اینصورت باید که صورت قبر او را نمایان
گذارند تا بر زندگان از زیارتش فیض و بمردگان از جوار قبر او نفعی برسد و سنت
است تعزیت دادن اقوام میت را یعنی پرسش نمودن و تسلی دادن و در وقت تعزیت
اینند عا جهة ایشان کردن جبر الله وهنکم و احسن عزاکم و رحم موتاکم و نیز سنت است
که تا سه روز هر روز طعام جهة ایشان فرستادن و مکروهست نزد ایشان
طعام خوردن مقصد سیم در بیان احکام تیمم بدانکه بیست و یک امر است
که تعلق به تیمم کردن دارد دوازده امر واجبست و هفت امر سنت و دو امر مکروه
اما دوازده امر واجب اول آنکه مکان تیمم غصبی نباشد بطریقی که در وضو مذکور
شد دوم آنکه آنچه بان تیمم میکنند خاک باشد و اصح آنست که تیمم بسنگ و
آجر و مانند آن درست نیست سیم آنکه خاک تیمم طاهر باشد چهارم آنکه غصبی
نباشد پنجم آنکه ممزوج نباشد بغیر خاک پس اگر ممزوج باشد بحیثیتی که نام خاک
بر آن اطلاق نشود تیمم بر و درست نیست ششم آنکه اعضای تیمم قبل از تیمم کردن
طاهر باشد هفتم نیت است باینطریق که تیمم میکنم تیمم واجب بدل وضو جهة مباح
بودن نماز تقرب بخدا و در تیمم عوض غسل بجای بدل وضو بدل غسل گوید هشتم
آنکه انگشتر و زهگیر و آنچه حایل باشد از دست بیرون کند نهم مقارن نیت دو
کف دست بر خاک زدن دهم مسح روی کردن بهر دو کف از رستنگاه موی سر
تا طرف بینی یازدهم مسح پشت دست راست بکف دست چپ دوازدهم مسح
پشت دست چپ بکف دست راست و بدانکه میانه مجتهدین خلافست بعضی
برانند که در تیممی که بدل وضوست یکنوبت دستها را بر خاک باید زدن و اگر
بدل غسل است دو نوبت یکی از برای مسح رو و یکی از برای مسح دستها و بعضی
برانند که در تیممی که بدل وضو باشد دو نوبت دست بر خاک زدن بطریق تیممی که

بدل غسل است واین مذهب اصح است اول انکه خاک تیمم خالص باشد یعنی ممزوج بغیر خاک نباشد هرچند اطلاق اسم خاک بران توان کرد دوم انکه خاک تیمم از زمین مرتفع باشد سیم انکه در وقت زدن کف دست بر خاک انکشتانرا از یکدیکر دور سازد چهارم انکه بعد از دستها بر زمین زدن هردو دست را از خاک بتکاند پنجم انکه اکر کف دست کسی را قطع کرده باشند جای قطع را بخاک مسح کند ششم انکه تیمم را با اخر وقت اندازد هرچند که در اخر وقت اب یافت نخواهد شد هفتم انکه جهة هر نماز تیمم علیحده کند هرچند تیمم سابق نقض نشده باشد اما ان دو امر که در تیمم مکروهست اول بریک تیمم کردن دوم بر زمین شوره تیمم کردن **مطلب دوم**

در بیان طهارتی که احتیاج به نیت ندارد این طهارت را ازاله نجاسات کویند و ازاله نجاسات بدوازده چیز میشود که در شرع انهارا مطهرات کویند اول اب دوم زمین سیم افتاب چهارم اتش پنجم استحاله ششم انتقال هفتم انقلاب هشتم نقص نهم اسلام دهم زوال عین یازدهم مسح بطاهر دوازدهم تبعیت واحکام این مطهرات دوازده کانه بتفصیل مذکور میشود اما احکام اب بدانکه اب یا مطلق است یا مضاف واب مطلق انست که در عرف وعادت اب کویند بی انکه قیدی با او باشد ومضاف انست که با قید اب کویند مثل اب کل واب غوره واب مطلق یا جاریست یا غیر جاری واب غیر جاری چهار قسم است اب مساوی کر واب کم از کر واب زیاده بر کر واب چاه پس اب مطلق به پنج قسم منقسم شد اما اب جاری در شرع ابیست که از زمین بجوشد غیر اب چاه وان بملاقات نجاست نجس نمیشود اکرچه کمتر از کر باشد مکر انکه رنک یا بو یا طعم ان بنجاست تغیر یابد واب باران مادام که میبارد حکم اب جاری دارد اکر متصل بماده باشد که ان ماده کر یا زیاده بر کر باشد **فصل** واما

اب کر ابیست که مساحت ان در طول وعرض وعمق چهل ودو وجب وهفت ثمن وجب باشد بوجب مستوی الخلقه وان بوزن یکهزار ودویست رطل بوزن عراق هر رطل وهر رطلی یکصد وسی درهم شرعیست وهر درهمی چهل وهشت جو متوسط است پس رطل عراق عرب شش هزار ودویست وچهل جو متوسط است پس کر هفت هزار هزار و یکصد وچهل هزار جو متوسط است واین اب نجس نمیشود بملاقات نجاست مکر انکه رنک یا بو یا طعم ان بنجاست متغیر شود پس بنابراین اکر دست شخصی بخون الوده باشد [illegible] بود که [illegible] کر باشد بی زیاده وکم اب حوض تمام [illegible]

واما انکه نیت اکر کند در تیمم نیت

واب حمام نیز حکم اب جاری دارد

میشود بجهة انکه معلوم است که اندکی از ان اب بخون تغیر یافته وتمام ان کم از کر است پس کل ان اب نجس است اما اکر دست شخصی ببول نجس شده باشد وبول خشک باشد وان شخص دست خود را در ان حوضی که مساوی کر است فرو برد حوض نجس نمیشود ودست ان شخص طاهر میشود بجهة انکه چیزی از ان اب بنجاست تغیر نیافته اما اکر اب حوض زیاده بر کر باشد وقطره خون در ان افتد وبعضی از ان اب برنک خون تغیر یابد تخمین باید کرد اکر انچه از اب ان حوض تغیر نیافته مقدار کر است ان اب طاهر است واکر کمتر است نجس است واکر در ابی که یک کر است بی زیاده وکم موئی از سک مثلا در انجا افتد وشخصی بکاسه ان مو را از روی اب بیکدفعه بردارد اندرون کاسه با ابی که در وی در امده نجس خواهد بود وبیرون کاسه با ابی که مانده طاهر است واکر ان مو بکاسه در نیامده باشد بعکس خواهد بود یعنی اندرون کاسه با ابی که در وی در امده طاهر است وبیرون کاسه با ابی که مانده نجس است واما اب کم از کر نجس میشود بملاقات نجاست هرچند هیچیک از رنک وبو وطعم ان تغیر نیابد **فصل** بدانکه در اب چاه میانه مجتهدین خلافست بعضی برانند که مادام که رنک یا بو یا طعم ان بنجاست تغیر نیابد نجس نمیشود وبعضی برانند که نجس میشود هرچند تغیر نیابد وبعضی برانند که اکر مقدار یک کر است یا زیاده نجس نمیشود مکر بتغیر واکر کمتر از کر است نجس میشود اکرچه تغیر نیابد ومذهب اول اقوی است وواجبست نزد ان مجتهدین که قایلند بنجاست اب چاه بملاقات نجاست انکه کل اب از ان نزح نمایند اکر شتری در ان بمیرد یا کاو یا مسکری مایع بالاصاله در ان افتد یا فقاع یا منی یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس در ان ریخته شود پس اکر نزح کل اب متعذر باشد واجبست که چهار مرد بنوبت اب بکشند باین طریق که دو مرد اب بکشند تا مانده شوند پس ان دو مرد دیکر اب بکشند چون ایشان نیز مانده شوند ان دو مرد اول بکشند وهمچنین از طلوع فجر تا غروب افتاب واکر اسبی یا خری یا کاو ماده در چاه بمیرد مقدار یک کر اب از ان بکشند واکر ادمی در ان بمیرد هفتاد دلو بکشند خواه مرد باشد وخواه زن وخواه بالغ وخواه طفل اما اکر کافر باشد در ان خلافست بعضی از مجتهدین کشیدن کل اب را واجب میدانند وبعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب نمیدانند واکر غایط تر در چاه افتد یا خون بسیار مثل انکه خون که از

ذبح کردن کوسفند بیرون اید پنجاه دلو باید کشید واکر خون کم ریخته شود مثل
انقدر خون که از ذبح کبوتر بیرون اید ده دلو باید کشید و همچنین اکر غایط خشک
درچاه افتد واکر موش درچاه افتد و بمیرد واز هم نپاشد یا سگ افتد و زنده بیرون
اید هفت دلو بکشند واکر موش از هم پاشیده باشد سه دلو باید کشید واکر
خرکوش یا روباه یا کوسفند یا خوک یا سگ یا کربه درچاه بمیرد چهل دلو بکشند و
همچنین اکر بول مرد درچاه ریزد واکر کنجشکی درچاه بمیرد یکدلو باید کشید و هر ابی که
مضاف مثل کلاب وعرق بید مشک وغیره بمجرد رسیدن نجاست با و نجس میشود
اکرچه دہ کر باشد و وضو وغسل بان صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مکر ابن بابویه
که او تجویز وضو ساختن وغسل کردن بکلاب کرده وباقی مجتهدین تجویز نکرده اند
دویم از پاک کننده ها زمین است که زیر کفش و ته پاها را طاهر میسازد واکر پای
شخصی را بریده باشند وبجای پا از چوب چیزی ساخته باشد زیر ان چوب را نیز
طاهر میسازد سیم از پاک کننده ها افتابست که طاهر میسازد زمین نجس را وحصیر
وبوریا را هرکاه نجس باشد وخشک سازد وهمچنین طاهر میسازد هرچه قابل نقل
وتحویل نباشد مثل درخت ومیوه که بر درخت باشد ودرها وپنجره ها که داخل
عمارت شده باشد واکر از کل نجس دیواری بطریق چینه بنا شده باشد وافتاب بر
یک روی ان بتابد وکل ان دیوار را خشک کند روی دیکران دیوار واندرون او
همه پاک میشود چهارم از پاک کننده ها اتش است وان طاهر میسازد چیزی را که
انکشت یا خاکستر کند اما اکر از کل نجس خشت بزنند وخشت را اجر سازند در طاهر
شدن ان خلافست وهمچنین اکر از کل نجس کوزه سازند وشیخ طوسی علیه الرحمه
بر انست که این هر دو طاهر میشود واین قول قوة دارد پنجم از پاک کننده ها
است یعنی تغییر صورت ونام شئ نجس مثل انکه منی حیوان طاهر شود یا سگ در نمکزار
افتد ونمک شود ششم انتقال یعنی نجس از جائی بجائی نقل شود مثل خون ادمی که
بشکم پشه رود هفتم انقلاب مثل انکه خمر سرکه شود هشتم نقص مثل شیره انکور که
چون او را بجوشانند نجس میشود وچون چهار دانک ان کم شود طاهر میشود نهم
اسلام وان پاک میسازد کافر را از نجاست کفر دهم زوال عین یعنی برطرف شدن
نجاست مثل انکه دهن اسب یا بعضی اعضای ان الوده بخون شود پس بمجرد انکه خون
برطرف شود طاهر میشود یازدهم مسح بطاهر واین در استنجا از غایط است که چون

مخرج را بسه سنک یا بسه کلوخ یا بسه لته یا غیر ان بشرط انکه طاهر باشد پاک
کنند مخرج طاهر میشود دوازدهم تبعیت مثل انکه شخصی طفلی را از کافر حربی اسیر
کند ان طفل بتبعیت ان مسلمان طاهر میشود و همچنین شیره انکور که چون بجوشد
نجس میشود وچون چهار دانک ان برطرف شود دیک وچمچه ان ورخت وبدن
پزنده ان بتبعیت ان طاهر میشود **فصل** نجاسات یازده است اول بول دویم غایط
بشرط انکه این هر دو از حیوانی باشد که کوشت ان حرام است وخون جهنده داشته
باشد سیم خون از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه کوشت ان حلال باشد
وخواه حرام مکر خونی که بعد از ذبح در اعضای حیوان بماند بشرط انکه در وقت ذبح
خون معتاد بیرون امده باشد پس هر خونی که بعد از بیرون امدن خون معتاد در
اعضای انحیوان بماند طاهر است وخوردن ان خون حلالست چهارم منی از حیوانی
که خون جهنده داشته باشد خواه کوشت ان حلال باشد وخواه حرام پنجم سک غیر
سک ابی که طاهر است اما حرام است ششم خوک غیر خوک ابی که ان حکم سک ابی دارد و
اکر سکی بکوسفندی بجهد وبچه از ایشان حاصل شود پس اکر بسک شبیه باشد نجس است
واکر بکوسفند شبیه است یا بهیچ حیوانی شبیه نیست طاهر است اما اکر سکی بخوکی
بجهد وبچه حاصل شود که بهیچ کدام شبیه نباشد در نجس بودن ان میانه مجتهدین
خلافست واحتیاط انست که نجس است هفتم کافر خواه ذمی وخواه حربی وخواه اهل
کتاب باشد وخواه نباشد اما قلیلی از مجتهدین را مذهب انست که یهود ونصاری طاهر
واین مذهب ضعیف است هشتم هرچه مست کننده باشد بشرط انکه در اصل روان
باشد وشیخ ابن بابویه جایز میداند نماز بجامه که الوده بخمر باشد وحرام میداند نماز
کردن در خانه که در ان خمر باشد نهم شیره انکور هرکاه بجوشد که چهار دانکه کم
نشده باشد دهم فقاع یعنی بوزه وان نجس است اکرچه مست کننده نیست یازدهم
حیوانی که بمیرد بشرط انکه در حال حیوة خون جهنده داشته باشد خواه کوشت ان
حلال باشد وخواه حرام وجمیع اجزای ان نجس است مکر اجزائی که حس نداشته باشد
مثل مو واستخوان وشاخ وسم از حیوانی که نجس العین نباشد وسید مرتضی بر انست
که اجزای نجس العین که حس نداشته باشد مثل مو واستخوان سک وخوک طاهر است
وباقی مجتهدین خلاف او کرده اند **فصل** اکر سک ظرفی را بزبان بلیسد وخواهند
که اب قلیل از ان طهارت دهند باید که اول انرا بخاک پاک بمالند وبعد از ان دو نوبت

باب بشویند و اکر خاک متعذر باشد مثل اشنان و سبوس عوض خاک میشوید
و بعضی برانند که عوض خاک یکنوبت باب بشویند و اما اکر ان ظرف را باب کثیر مثل
کر یا اب روان طهارت دهند یکنوبت باب فرو بردن کافیست بعد از انکه اثر انخاک
مالیده باشند و بعضی از مجتهدین برانند که اکر باب کثیر طهارت دهند خاک مالیدن
لازم نیست و قول اول اصح است و اکر خوک ظرفی را بلیسد بعضی برانند که ان ظرف را
هفت نوبت باب باید شستن و بعضی برانند که بطریق لیسیدن سک است **فصل**
اکر جامه مثلا ببول نجس شده باشد و خواهند که انرا باب قلیل طهارت دهند پس
اکر ببول طفل شیرخواره نجس شده باشد بمجرد ریختن اب بران طاهر میشود و احتیاج
بافشردن نیست اما بسه شرط اول انکه ان طفل پسر باشد نه دختر دویم انکه اکثر
غذای او شیر باشد سیم انکه سن او کمتر از دو سال بوده باشد و اکر ببول غیر طفل
شیرخواره نجس شده باشد باید که بعد از انکه اب بران بریزند یکنوبت بیفشرند و
باز اب بران بریزند و نوبت دیکر بیفشرند و اکر بغیر بول نجس شده باشد یک نوبت
اب ریختن و یکنوبت افشردن طاهر میشود بعد از ازالهٔ عین نجاست و احتیاج بدو
نوبت نیست اما اکر در اب کر یا اب روان طهارت دهند یکنوبت در اب فرو بردن
کافیست بعد از انکه عین نجاست از ان ازاله شده باشد و افشردن لازم نیست
و اکر پوست یا دوشک و بالش و مانند انرا باب قلیل طهارت دهند احتیاج
بافشردن نیست و مالیدن ان کافیست و بدانکه هرکاه جامه مثلا نجس شود
بنجاستی که رنک داشته باشد مثل خون یا غیر ان انرا بشویند و رنک ان نجاست
در جامه بماند ان رنک پاکست و ازالهٔ ان لازم نیست **فصل** اکر ظرف نجس را
مثل کاسه و دیک و خم خواهند که باب قلیل طهارت دهند قدری اب در ان
کنند و حرکت دهند تا اب بهمه جای ان برسد و ان اب را بریزند و باز نوبت دیکر
اب کنند و حرکت دهند و بریزند ان ظرف طاهر میشود و اکر ان ظرف نجس را در
زمین محکم کرده باشند مثل دیک دکان کندن ان لازم نیست و بهمین طریق طهارت
میتوان داد و اکر اندک اب در تهٔ ان بماند انرا بلته یا پنبه بردارند و بدانکه از
ظرف طلا و نقره چیزی خوردن یا چیزی در ان کذاشتن حرام است بر مرد و زن اما
ان اب و طعام و میوه که در ان ظرف هست حرام نمیشود و لیکن از ان ظرف بیرون اوردن
ان بقصد انکه بر جائی کذارند و بعد از ان بخورند حلال است و از افتابهٔ طلا و نقره

دست شستن حرام است و همچنین از طاس طلا و نقره اب بر خود یا بر دیکری یا بر جائی
ریختن و همچنین از دوات طلا و نقره چیزی نوشتن و از سرمه دان طلا و نقره سرمه
کشیدن اما بقلم و میل طلا و نقره حلالست و اکر از طاس و کوزهٔ نقره کوب یا طلا
کوب اب خورد واجبست که لب خود را بنقره و طلای ان نرساند و اکر مس طلا را
در اتش کذارند پس اکر از ان طلا حاصل شود حکم ظرف طلا خواهد داشت و اکر
مطلقا طلا حاصل نشود میانهٔ مجتهدین در ان خلافست و اصح انست که حکم ظرف
مس دارد و غسل در حوض طلا و نقره صحیح نیست خواه غسل ترتیبی و خواه غسل
ارتماسی اما اکر زمین انحوض غیر طلا و نقره باشد غسل در ان صحیح است باتمام رسید
باب اول بتوفیق الله تعالی و تقدس

باب دویم از کتاب جامع عباسی

مقد

در بیان مسائل نماز واجبی و سنتی و در ان مقدمه و سه مطلب است مقدمه
بدانکه نماز واجبی دوازده است اول نماز شبانروزی که انرا نماز یومیه کویند
دویم نماز جمعه سیم نماز عید ماه رمضان چهارم نماز عید قربان پنجم نماز
طواف خانهٔ کعبه ششم نماز ایات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر اسمانی
که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال ان هفتم نماز میت
هشتم نمازی که بنذر واجب شود نهم نمازی که بسوکند واجب شود دهم
نمازی که بعهد واجب شود یازدهم نمازی که باجاره واجب شود دوازدهم نماز
که از پدر فوت شده باشد بر پسر بزرکتر واجب میشود اما نمازهای سنتی بسیارست
و انچه در کتاب مذکور میشود بیست و چهار نماز است اول نماز نوافل یومیه
که در هر روز و هر شب سنتست که کذارده شود دویم نمازی که بحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و اله منسوبست سیم نمازی که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منسوبست چهارم نمازی که بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام منسوبست پنجم نماز
جعفر طیار ششم نماز اعرابی هفتم نماز طلب باران که انرا نماز استسقا کویند هشتم
نماز عید غدیر نهم نماز روز اول هر ماه دهم نماز نافلهٔ ماه رمضان یازدهم
نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله دوازدهم نماز شب
مبعث سیزدهم نماز روز مباهله چهاردهم نماز زیارت پانزدهم نماز رغایب
شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان

هجدهم نماز شب عید ماه رمضان نوزدهم نماز ساعت غفلت بیستم نماز اراده
سفر بیست و یکم نماز توبه بیست و دوم نماز هدیه میت بیست و سیم نماز روز عاشورا
بیست و چهارم نماز روز نوروز **مطلب اول** در بیان نمازهای واجبی و در ان
نه مقصد است مقصد اول در نماز یومیه یعنی نمازهای پنجگانه که هر شبانه
روز واجبست بر هر بالغ و عاقل مگر زنی که حایض باشد یا نفاس بدانکه مقدمات
نماز یعنی چیزی چند که پیش از شروع از نماز بفعل باید اورد شش است اول طهارت
از حدث دوم نجاست برطرف کردن از بدن و جامه سیم پوشیدن عورت چهارم
ملاحظه نمودن مکان نماز که نجس و غصبی نباشد پنجم ملاحظه نمودن وقت نماز
ششم تحقیق نمودن قبله و ازین شش چیز دو چیز اول در باب اول این کتاب بتفصیل
مذکور شد و چهار باقی در چهار مبحث مذکور میشود مبحث اول در پوشیدن
عورت و ان در نماز واجبست خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه نباشد و خواه
نگاه کننده محرم باشد مثل زن و کنیز اینکس و خواه نامحرم پس اگر شخصی در خانه
تاریک خالی نماز گذارد و عورت خود را نپوشد نماز او باطلست و بر مرد همین
پوشیدن قبل و دبر و خصیه واجبست اما بر زن واجبست پوشیدن کل بدن
غیر رو و کف دستها و قدمها اما اگر زن بنده باشد پوشیدن سر و مو واجب
نیست و رختی که بران نماز گذارند بیست و هفت امر متعلق است پنج امر واجب
و هفت امر سنت و پانزده امر مکروه اما پنج امر واجب اول انکه غصبی نباشد دوم
انکه حریر محض نباشد که نماز مرد در حریر محض جایز نیست و شیخ ابن بابویه برانست
که زن را نیز در حریر محض نماز جایز نیست اما این قول ضعیف است و جایز است مرد را
حریر پوشیدن بواسطه ضرورت مثل سرما یا دفع شپش و در روز جنگ نیز
پوشیدن حریر مرد را جایز است سیم انکه طلا نباشد که نماز مرد در طلا یا طلاآ
چهارم انکه طاهر باشد مگر در شش جا اول انکه جراحتی یا دملی داشته باشد که
خون ازان روان باشد پس با ان خون نماز صحیح است تا وقتی که ان دمل و جراحت
به شود دوم انکه اگر بول شخصی بی اختیار اید و جامه بان بول نجس شود در ان حال و
در انجامه نجس ببول نماز صحیح است بشرط انکه در هر شبانه روز یکنوبت ان جامه را
طهارت دهد سیم اگر زنی طفلی را تربیت نماید خواه ان طفل پسر باشد و خواه
دختر و غیر از یک جامه نداشته باشد نماز او در انجامه صحیح است بشرط انکه در هر

شبان روزی یکنوبت انجامه را طهارت دهد و افضل انست که ظهر و عصر را
بعد از طهارت دادن جامه بی فاصله در اخر وقت گذارد و شام و خفتن را در اول
وقت گذارد تا چهار نماز را در جامه طاهر دریافته باشد چهارم انکه خونی باشد
کمتر از مقدار درهم بغلی و ان بقدر بند بالای انگشت زهگیر است پس اگر در جامه
یا در بدن بمقدار خون باشد نماز صحیح است و برطرف کردن ان لازم نیست مگر انکه
از مکان بجامه یا بدن سرایت کند یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ یا
خون خوک یا خون کافر باشد پس در این هفت جا برطرف کردن ان از بدن و جامه
واجبست اگر چه کمتر از مقدار درهم بغلی باشد پنجم انکه نجاست در پوششی باشد
که ستر عورت بان نتوان کرد مثل کلاه و بند چاقشور و بند زیر جامه هر چند نجاست
ان مغلظه باشد یعنی از ان شش خون باشد که قبل ازین مذکور شد ششم در
نجاستی که نماز گذارنده قادر بر ازاله ان نباشد مثل انکه جامه نجس را بجهت
شدت سرما نتواند کندن پس در انجامه نماز صحیح است پنجم از واجبات سائر
انست که سائر پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت ان حرام است مثل سمور
و روباه و همچنین مو و پشم انها اما دو حیوانست که گوشت انها حرام است و با وجود
این نماز در پوست و پشم انها صحیح است یکی از ان دو حیوان خز است و ان جانوریست
ابی که در خشکی زنده نمی ماند و دیگری سنجاب است و بعضی از مجتهدین منع نماز
کرده اند در پوست و پشم سنجاب و اما ان هفت امر که سنت است اول انکه اکثر
پوشش نماز است سفید باشد دوم انکه بهترین و پاکیزه ترین پوشیدنیهای
اینکس باشد سیم انکه ممزوج با بریشم نباشد چهارم انکه اگر سفید نباشد رنگ
سیر نداشته باشد پنجم انکه مصلی دستار بسر داشته باشد ششم انکه دستاری
که در ان نماز گذارد تحت الحنک داشته باشد هفتم در نعل عربی نماز گذاردن و اما
ان پانزده امر که مکروه است اول در جامه مصور نماز کردن دوم بر جای نماز
ابریشمی نماز گذاردن سیم در لباس سیاه نماز کردن مگر دستار و موزه که نماز کردن
در این هر دو اگر سیاه باشد مکروه نیست چهارم در لباسی که کافر بافته یا دوخته
باشد نماز گذاردن پنجم در لنگی که بر بالای پیراهن بسته باشند نماز کردن ششم
نماز کردن در رخت شخصی که از نجاست ملاحظه نکند هفتم نماز کردن در رخت
شخصی که از غصب کردن مال مردم ملاحظه نکند هشتم نماز گذاردن و در دست

انگشتر آهن باشد نهم بدون ردا نماز گذاردن دهم آنکه زن بدون گردن بند یا
قلاده نماز کردن یازدهم آنکه در پا خلخال داشته باشد که صدا کند دوازدهم در
قبای بند بسته نماز کردن سیزدهم آهن ظاهر را با خود داشتن اما اگر پنهان باشد با
خود داشتن آن مکروه نیست چهاردهم نماز کردن مرد در جامهٔ زرد یا سرخ
پانزدهم اشتمال صما یعنی دو طرف ردا را از زیر بغل بیرون آوردن و بر یک دوش
انداختن **مبحث دویم** در مکان نماز بدانکه سی و سه امر است که بمکان نماز
تعلق دارد دو امر واجب و چهار امر سنت و بیست و هفت امر مکروه اما دو امر
واجب اول آنکه مکان نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطل است مگر آنکه
مالک رخصت دهد و همچنین در ملک شخصی بی رخصت او نماز صحیح نیست و
رخصت چهار نوع است اول رخصت صریح مثل آنکه مالک گوید که در منزل من
نماز بگذار دویم رخصت ضمنی مثل آنکه بگوید امروز در منزل من باش سیم رخصت
فحوی مثل آنکه مهمانی را بمنزل خود آورد چهارم رخصت شاهد حال و آن در
مثل صحرا و حمام و کاروانسرا است که حال شاهد است بانکه مالک بنماز کردن در
آن راضیست دویم آنکه مکان نماز نجس نباشد بحیثیتی که نجاست ببدن مصلی
یا لباس او سرایت کند اگر چه خون کم از درهم بغلی باشد اما اگر مکان خشک باشد
و نجاست آن سرایت نکند نماز در آن صحیح است مگر جای سجده که اگر آن نجس باشد
نماز صحیح نیست هر چند خشک باشد و نجاست آن ببدن و رخت مصلی نرسد و اما
آن چهار امر سنت که تعلق بمکان نماز دارد اول آنکه مکان نماز طاهر باشد دویم
آنکه مکان پیشانی در بلندی و پستی با مکان ایستادن برابر باشد یا آنکه مکان پیشانی
از مکان ایستادن پست باشد سیم آنکه در برابر مصلی سترهٔ باشد و مراد از ستره
آنست که دیواری یا حایلی در قبلهٔ مصلی باشد که میانهٔ مصلی و آن بیش از دو
ذرع یا سه ذرع دست نباشد و اگر عصائی در برابر باشد کافیست چهارم
آنکه نماز واجب در مسجد گذارده شود خصوصا در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر
صلی الله علیه و آله و در حدیث آمده که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر ثواب
صد هزار نماز است و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله برابر ثواب
ده هزار نماز است و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است
و در مسجد جامع برابر ثواب صد نماز است و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز است

اما زن را نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد و نماز او در خانهٔ اندرونی
افضل است در خانهٔ بیرونی و نماز او در ایوان منزل افضل است از نماز او در صحن
منزل و نماز او در صحن منزل افضل است از نماز او بر بام منزل و بر بامی که فصیل دارد
افضل است از بامی که فصیل ندارد و اما بیست و هفت امر مکروه که تعلق بمکان نماز
دارد اول نماز در اندرون حمام گذاردن اما در جامه کن حمام و بر بام حمام مکروه
نیست دویم در کشتی نماز گذاردن هر گاه قدرت بر بیرون رفتن باشد سیم در خانهٔ
کعبه نماز واجب گذاردن اما نماز سنت مکروه نیست چهارم در جائی نماز
گذاردن که در برابر مصحف گشاده باشد یا کتابی یا کاغذی نوشته بشرط آنکه
خط او نمایان باشد پنجم در جائی که در برابر او چراغی باشد یا آتش افروخته ششم
در جائی که در برابر او عورتی خوابیده باشد هر چند محرم باشد و پشت او بجانب
مصلی باشد هفتم در جائی که شخص روبرو باشد هشتم در جائی که سلاح بیغلاف
در برابر باشد نهم در خانهٔ که مجوسی در آنجا باشد اما در خانهٔ که یهود و نصاری
باشد نماز کردن مکروه نیست دهم در خانهٔ که در آن سگ باشد یازدهم در
جائی که دری گشاده در برابر باشد دوازدهم در گورستان نماز کردن سیزدهم
در جائی که چهار پایان در آنجا بسته میشود مثل طویله و مانند آن هر چند چهار
پایان در آنجا نباشد چهاردهم در خانهٔ که مست کننده در آن باشد پانزدهم
بر روی خرمن گندم نماز کردن هر چند آن را بگل اندوده باشند شانزدهم در محلی
که اکثر اوقات آتش در آنجا میسوزانند مثل تون حمام و مطبخ هر چند که در وقت نماز
از آتش خالی باشد هفدهم آنکه مرد در جائی نماز گذارد که در پهلوی او یا مقدم
بر او زنی نماز گذارد و خواه محرم باشد و خواه نامحرم هر گاه میانهٔ ایشان حایلی نباشد
یا مقدار ده ذرع بذرع دست دوری نباشد اما اگر زن در پس سر مرد باشد
کراهت برطرف میشود و احتیاج بحایل یا دوری ده ذرع نیست و بعضی از مجتهدین
نماز مرد و زن را باطل میدانند هر گاه مقارن هم تکبیر احرام گویند و الا نماز آن را که
تکبیر احرام بعد از دیگری گوید باطل میدانند بشرط آنکه زن در پهلوی مرد یا مقدم
بر مرد نماز گذارد و حایل یا دوری ده ذرع نباشد هجدهم نماز گذاردن بر آن خاکی
که مورچها از سوراخ خود بیرون می آورند نوزدهم در جائی که حیوانات را در آنجا ذبح
میشوند بیستم در شوره زار نماز گذاردن بیست و یکم بر روی برف نماز گذاردن

بیست و دوم در کذرکاه آب نماز کردن هرچند که انجا آب نباشد بیست و سیم
بر دیك روان نماز کذاردن بیست و چهارم در جاده راه نماز کردن بیست و پنجم
در زمینی که شقایق در ان روییده باشد بیست و ششم در خانه که مصور باشد
بیست و هفتم در جائی که شتران در انجا خوابند هرچند که از شتر خالی باشد

فصل در احکام مساجد مسجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد و
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هرکس مسجدی بنا کند خدای
تعالی جهة او خانه در بهشت بنا میکند و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیارا
وبدانکه چهل و یك امر تعلق بمسجد دارد دوازده امر سنت و هفده امر مکروه و
یازده امر حرام اما دوازده امر سنت اول انکه بنای مسجد بسیار بلند و بسیار پست
نباشد دویم انکه طهارتخانه مسجد را نزدیك در مسجد بسازند سیم انکه شخصی که
داخل مسجد میشود اول پای راست را پیش کند و وقتی که از مسجد بیرون میرود
پای چپ را چهارم انکه پیش از داخل شدن ملاحظه کفش خود کند که نجس نباشد
پنجم انکه در وقت داخل شدن بمسجد این دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُولِ
اللّٰهِ وَصَلَوَاتُ اللّٰهِ وَصَلَوَاتُ مَلَائِکَتِهِ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامُ عَلَیْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ
وَبَرَکَاتُهُ رَبِّ اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی وَافْتَحْ لِی أَبْوَابَ فَضْلِكَ ششم انکه در وقت بیرون رفتن
نیز همین دعا بخواند هفتم بروضو بودن در وقت داخل شدن هشتم انکه چون
داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بکذارد نهم اکثر اوقات بمسجد تردد نمودن
و مسجد را خوشبو کردانیدن دهم در مسجد رو بقبله نشستن و حمد خدا بجای
اوردن و صلوات فرستادن و حاجت از خدا طلبیدن یازدهم چراغ در مسجد
روشن کردن چنانچه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله منقولست که هرکس در
مسجدی چراغ روشن کند جمیع ملائکه و حاملان عرش از جهة او استغفار میکنند
مادام که ان چراغ روشن باشد دوازدهم مسجد را جاروب کردن خصوصا در روز
پنجشنبه و شب جمعه و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود که هرکس روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجد را جاروب
کند و بمقدار سرمه که در چشم میکشند خاك روبه از مسجد بیرون کند خدای تعالی
جمیع کناهان او را میامرزد و اما هفده امر مکروه که بمسجد تعلق دارد اول انکه دیوار
مسجد کنکره داشته باشد دویم اوازه در مسجد بلند کردن سیم شمشیر از غلاف بیرون

کردن چهارم شعر خواندن پنجم خواب کردن ششم خرید و فروخت کردن هفتم حکایت
امور دنیا کردن هشتم اطفال و دیوانها را کذاشتن که داخل مسجد شوند نهم وضو کردن
در مسجد از حدث بول یا حدث غایط دهم برهنه کردن عورتین یا ناف یا ران یا زانو
یازدهم قضا پرسیدن دوازدهم شخصی را حد زدن سیزدهم بر دیوار مسجد صورت
چیزی کشیدن که جان نداشته باشد مثل درخت و غیره چهاردهم اب دهن یا بلغم در
مسجد افکندن پانزدهم داخل شدن شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیر یا پیاز اید
شانزدهم مسجد را مکتب کردن هفدهم بشغل اوردن اهل حرفت حرفت خود را در
مسجد بتخصیص سرتراشی هجدهم در مسجد ترکی یا فارسی یا بزبان دیگر غیر زبان عربی
حرف زدن اما ان یازده امر که حرامست اول مسجد را بطلا نقاشی کردن دویم سنك
ریزه که فرش مسجد است از مسجد بیرون کردن سیم در مسجد چیز نجس داخل کردن
هرچند سرایت بمسجد نکند چهارم درنك نمودن جنب و حایض و نفسا در مسجد
پنجم فروشی که وقف مسجد باشد در غیر مسجد انداختن ششم چیزی را در مسجد
طهارت دادن اکرچه در اب کر یا اب جاری باشد هفتم چیزی از مسجد داخل مال
خود یا داخل کوچه کردن هشتم میت در مسجد دفن کردن نهم صورت جاندار در
دیوار مسجد کشیدن دهم مصالح مسجدی که منهدم شود و قابل تعمیر نباشد در غیر
مسجد بکار بردن یازدهم در مسجد درخت نشانیدن **مبحث سیم** در بیان
اوقات نماز بدانکه اول وقت نماز صبح بر امدن صبح صادق و وقت ان میکشد تا بر امدن
افتاب و اول وقت پیشین زیاده شدن شاخص است بعد از انکه بنهایت کوتاهی رسیده
باشد چنانکه در این بلاد واضح میشود یا ظاهر شدن سایه است بعد از انکه بر طرف
شده باشد چنانکه در مکه مشرفه واقع میشود و این وقت را زوال کویند و اول
وقت عصر وقتیست که از زوال افتاب مقدار نماز ظهر کذشته باشد نظر بحال
مصلی پس اکر متطهر و مقیم باشد مقدار چهار رکعت کذشته باشد وقت عصر
داخل شده و اکر محدث باشد مقدار طهارت و چهار رکعت کذشته باشد و اکر
مسافر و متطهر باشد مقدار دو رکعت و اکر مسافر و محدث باشد مقدار طهارت
و دو رکعت کذشته باشد و اخر وقت ظهر وقتیست که تا غروب افتاب مقدار نماز
عصر مانده باشد نظر بحال مصلی چنانچه معلوم شد و اینمقدار وقت مخصوص
عصر است و مقدار اداء ظهر از اول زوال مخصوص ظهر است و ما بین دو وقت

مخصوص مشترکست میان ظهر و عصر و آخر وقت عصر غروب آفتابست و آن اول
وقت نماز شام است و علامت آن بر طرف شدن سرخیست که در جانب مشرق
ظاهر میشود و اول وقت نماز خفتن وقتیست که از غروب آفتاب مقدار سه رکعت
گذشته باشد اگر متطهر باشد یا مقدار سه رکعت با طهارت اگر محدث باشد پس
وقت مشترک میشود میان شام و خفتن تا آنکه باقی ماند بنصف شب بمقدار که
نماز خفتن را بآن ادا توان کردن و آن مخصوص نماز خفتن است نظر بحال مصلی چنانکه
گذشت و جمعی از مجتهدین بر آنند که تا سرخی جانب مغرب بر طرف نشود وقت نماز
خفتن داخل نمیشود **فصل** نماز در اول وقت گذاردن ثواب عظیم دارد بتخصیص
نماز صبح و مغرب و تاخیر نماز از اول وقت بغایت مکروهست مگر در چند جا که
تاخیر نماز از اول وقت سنت است اما از آنجمله دوازده جا که مشهورتر است مذکور
میسازیم اول تاخیر نماز خفتن تا وقتی که سرخی مغرب بر طرف شود و بعضی از مجتهدین
این تاخیر را واجب میدانند دویم تاخیر نماز ظهر در بلادی که هوا بغایت گرم
میشود تا وقتی که گرمی هوا کم شود سیم تاخیر نماز عصر تا وقتی که سایه که بعد
از زوال حادث شده مساوی شاخص شود چهارم تاخیر زنی که استحاضه کثیره
دارد هر یک از نماز ظهر و عصر و مغرب را باخر وقت تا چهار نماز را بیک غسل در
یابد پنجم تاخیر نماز صبح و ظهر و عصر جهة گذاردن نافله آن ششم تاخیر
پیشنماز نماز را تا وقتی که ماموین جمع شوند هفتم تاخیر ماموین نماز را تا
وقتی که پیشنماز حاضر شود هشتم تاخیر مسافر نماز را تا فرود آمدن منزل تا آداب
نماز را در منزل بهتر بجا تواند آورد نهم تاخیر نماز مغرب و خفتن تا رسیدن
بمشعر الحرام چنانچه در کتاب حج مذکور خواهد شد دهم تاخیر نماز مغرب شخصی
را که جمعی انتظار او کشند که با او افطار نمایند و یا خود روزه بود و بغایت گرسنه شده
باشد یازدهم تاخیر مربیه طفل ظهر و عصر و مغرب را باخر وقت تا چهار نماز را در
جامه طاهر یا در جامه قلیل النجاسه دریابد چنانکه در کتاب طهارة مذکور شد
دوازدهم تاخیر شخصی که بقضای نمازهای گذشته مشغولست نماز حاضر را با آخر
وقت اندازد و سید مرتضی تاخیر نماز حاضره را در اینصورت واجب میداند و مذهب
او اینست که هر کس را نماز قضا در ذمت باشد واجبست که علی الفور بجا آورد و
او را جایز نیست که هیچ امر مباح یا سنت اشتغال نماید تا وقتی که ذمت خود را از همه

ان نمازها فارغ سازد اما جمعی کثیر از مجتهدین درین مسئله با سید مرتضی موافقت
نکرده اند **فصل** در احکام اذان گفتن چون وقت هر یک از نمازهای پنجگانه داخل
شود اذان گفتن سنت موکد است خصوصا از برای نمازی که قرائت آنرا بلند باید
خواند و بعضی از مجتهدین اذانرا از برای آن واجب میدانند و بعضی مخصوص آن نمیدانند
بلکه اذانرا از برای هر یک از نمازهای پنجگانه واجب میدانند و بعضی همین از برای نماز
صبح و مغرب واجب میدانند و بس و اذان از برای غیر نمازهای پنجگانه سنت نیست
بلکه حرام است اما سنت است که سه نوبت الصلوة گفته شود و اذان گفتن از برای
نماز یومیه ثواب عظیم است و احادیث در این باب از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بسیار است مثل آنکه در حدیث
آمده که هر کس در شهری از شهرهای اسلام اذان بگوید بهشت بر او واجب میشود
و بدانکه لازم نیست که موذن بالغ باشد پس اگر طفل ممیز اذان بگوید کافیست و
اذان زن از برای زنان و از برای مردانی که محرم او باشند جایز است بشرط آنکه نا
محرم آواز او را نشنود اما اگر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن آواز او حظی نباشد
جایز است که مردان نامحرم بشنوند آنچه باذان متعلق است سی امر است نوزده امر
سنت و نه امر مکروه و دو امر حرام اما نوزده امر سنت اول آنکه اذانرا در اول وقت
گوید دوم آنکه موذن در وقت اذان رو بقبله باشد سیم آنکه اذانرا بلند بگوید
چهارم آنکه ایستاده بگوید پنجم آنکه در وقت اذان وضو داشته باشد ششم
آنکه بر جای بلند بایستد هفتم آنکه دو انگشت خود در دو گوش کند هشتم آنکه
اذانرا بتانی بگوید نه بشتاب نهم آنکه در آخر هر فصل سکوت قلیل نماید دهم
آنکه اختیار موذنی کند که عدالت داشته باشد یازدهم آنکه موذن وقت شناس
باشد دوازدهم آنکه خوش آواز باشد سیزدهم آنکه حرف نزند در وقت اذان شنیدن
چهاردهم دانستن موذن مسائل اذان را بطریقی که فقها و علما قرار داده اند پانزدهم
صلوات فرستادن موذن و کسی که اذان میشنود در وقت نام بردن حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن واجب میداند بر هر کس که
نام آنحضرت برد یا بشنود و این قول کمال قوت دارد شانزدهم اظهار کردن موذن
حرف ها را در لفظ الله و آله و اشهد و الصلوة هفدهم اظهار کردن حرف ها را در
لفظ الفلاح هجدهم آنچه موذن از فصول اذان گوید شنونده نیز آنرا بگوید نوزدهم

اعاده نمودن مؤذن اذان صبح را اگر قبل از طلوع فجر بفعل آورده باشد واما ان
نه امر که در اذان مکروهست اول حرف زدن مؤذن در اثنای اذان دویم سکوت
طویل در اثنای اذان سیم نگاه کردن مؤذن بجانب راست وچپ چهارم هریک
از شهادتین را زیاده بر دو نوبت گفتن چنانکه مخالفان میکنند پنجم اذان گفتن در وقت
راه رفتن ششم سواره اذان گفتن هفتم اذان گفتن جهة عصر روز جمعه هرگاه نماز
جمعه گذارند هشتم اذان گفتن جهة عصر روز عرفه شخصی را که حج میگذارد نهم
اذان گفتن جهة عشا در مشعر الحرام شخصی را که حج میگذارد وبعضی از مجتهدین اذان
گفتن در این سه جا حرام میدانند واما ان دو امر که حرام است اول اذان گفتن قبل از
انکه وقت نماز داخل شود مگر اذان نماز صبح که قبل از طلوع فجر جایز است دویم گفتن
الصلوة خیر من النوم در اذان صبح مگر بواسطه تقیه که نزد مخالفان گفتن ان سنت است

فصل اقامت بعد از اذان سنت مؤکد است وبا انکه اذان ثواب عظیم دارد ثواب
اقامت بیش از انست وسنت است که اواز در اقامت بلند نکند وتانی در ان سنت نیست
بلکه ترک تانی سنت است وسید مرتضی علیه الرحمه اقامت را در نمازهای پنجگانه
واجب میداند وبی وضو اقامت گفتن را حرام میداند وایستادن را در ان واجب میداند
وحرف زدن را بعد از قامت الصلوة حرام میداند مگر حرفی که بنماز تعلق دارد مثل
التماس کردن حاضران از شخصی عادل که پیشنمازی ایشان کند یا امر کردن ماموین
را بانکه صفهای خود را راست بدارند ومانند این وبدانکه هرگاه شخصی اذان واقامت
بجا نیاورده داخل نماز شود سنت است که نماز را قطع کند وهردو را بجا اورده نماز
از سر گیرد واین مشروط به پنج شرط است اول انکه بسهو ترک اذان واقامت کرده
باشد نه بعمد دویم انکه هنوز در رکعت اول باشد سیم انکه رکوع نکرده باشد
چهارم انکه وقت نماز انقدر تنگ نشده باشد که اگر تلافی اذان واقامت نماید بعضی
از نماز در خارج وقت واقع شود پنجم انکه لازم نیاید که بعضی از نماز در مکان غیر
مباح یا در جامه غیر مباح واقع شود مثل انکه صاحب خانه یا صاحب جامه گوید
که رخصت است که دو رکعت نماز در خانه من یا در جامه من بگذاری وزیاده از
ان رخصت نیست در اینصورت جایز نیست که نماز را قطع کند وبعد از گفتن اذان
واقامت از سر گیرد بجهة انکه اخر نماز در مکان غیر مباح یا در جامه غیر مباح واقع
خواهد شد وواجبست که چون خواهد که بواسطه تلافی اذان واقامت نماز را

قطع

قطع کند قبل از قطع بگوید السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته وهرگاه در
اثنای اذان از مؤذن حدثی سر زند سنت است که اذان را قطع کند ووضو بسازد
واذان را از انجا که قطع کرده باتمام رساند ولازم نیست که اذان را از سر گیرد اما اگر در
اثنای اقامت از مؤذن حدثی واقع شود اقامت را از سر گیرد وسنت است که مابین
اذان واقامت فاصله واقع شود بدو رکعت یا بیک سجده یا بیک نشستن یا بیك گام
برداشتن یا بگفتن سبحان الله یا الحمد لله واگر فصل بسجده یا بنشستن کند در اثنای
ان این دعا بخواند اللّهمّ اجعل قلبی بارّا وعیشی قارّا ورزقی دارّا واجعلنی عند
قبر رسولك صلّی الله علیه واله مستقرّا وقرارا ودر وقت نشستن نیز همین دعا بخواند
سبحان من لا تبید معالمه سبحان من لا یخیب سائله سبحان من لیس له حاجب
یغشی ولا ترجمان یناجی سبحان من اختار لنفسه احسن الاسماء سبحان من فلق البحر
لموسی سبحان من لا یزداد علی کثرة العطایا الّا کرما وجودا سبحان من هو هکذا ولا
هکذا غیره وبعد از اقامت این دعا بخواند اللّهمّ ربّ هذه الدّعوة التّامّة
والصّلوة القائمة بلّغ محمّدا صلّی الله علیه واله الدّرجة الوسیلة والفضل و
الفضیلة بالله استفتح وبالله استنجح وبمحمّد صلّی الله علیه واله اتوجّه اللّهمّ صلّ
علی محمّد واله واجعلنی بهم عندك وجیها فی الدّنیا والاخرة ومن المقرّبین **مبحث**
چهارم در ملاحظه نمودن قبله بدانکه شخصی که نماز میگذارد از چهار حال
بیرون نیست یا در اندرون خانه کعبه است یا بر بام خانه کعبه یا بخانه کعبه انقدر
نزدیکست که اگر خواهد خانه کعبه را تواند دید یا از شهر مکه انقدر دور است
که دیدن خانه کعبه او را میسر نیست پس اگر در اندرون خانه کعبه است بهر
طرف که نماز بگذارد نماز او صحیح است بلکه در نماز چهار رکعتی میتواند که در هر
رکعتی رو بدیواری از دیوارهای خانه کعبه کند بشرط انکه فعل کثیر لازم نیاید
واگر بر بام خانه کعبه باشد نیز این حکم دارد اما واجبست که انچنان باشد که در
وقت سجده کردن از بام خانه کعبه قدری در قبله او باشد وهمچنین اگر در اندرون
خانه کعبه باشد ورو بجانب در خانه نماز کند واجبست که قدری از استان در
کعبه در قبله او باشد واما شخصی که نزدیک خانه کعبه باشد بحیثیتی که کعبه را
تواند دید مثل مردمی که در مکه اند بر او لازم نیست که در وقت نماز خانه کعبه
را ببیند اما بر او واجبست که بطریقی نماز گذارد که اگر از میان دو قدم او تا بمیان

پیشانی

پیشانی او در وقت سجود خطی بکشند آن خط راست بخانهٔ کعبه بخورد و بباید دا
که از خانهٔ کعبه تا آسمان و تا زیر زمین تمام حکم خانهٔ کعبه دارد پس اگر شخصی که بر
کوهی که در شهر مکه است یا در چاهی عمیق نماز کند نماز او صحیح است اگرچه خطی
که از میان دو قدم او بطریقی که مذکور شد بکشند بر عین خانهٔ کعبه نخورد
اما هرگاه بانچه در حکم خانهٔ کعبه است میرسد کافیست و نماز درست است **فصل**
اما آن شخصی که از شهر مکه دور است بحیثیتی که دیدن خانهٔ کعبه او را ممکن نیست
مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد قبلهٔ او عین کعبه نیست بلکه سمت او از آن جانب
که مصلی در هر جزوی از اجزای آن تجویز کند که خانهٔ کعبه بوده باشد و جزم کند که از
آن سمت بیرون نیست و آن را بقبله مساجد و قبرهای مسلمانان معلوم میتوان
کرد و بعلاماتی که در میانهٔ فقها مشهور است نیز معلوم میشود مثلاً علامت قبله
بعضی از عراق عرب مثلاً بغداد آنست که جدی را بر پس دوش راست بگیرند و
علامت بعضی دیگر از آن بلاد مثل شهر موصل آنست که مشرق را بر جانب چپ
و مغرب را بر جانب راست بگیرند و علامت قبله بعضی از بلاد شام آنست که جدی
را بر دوش چپ گیرند و علامت بعضی از آن بلاد آنست که سهیل را در وقتی که
بغایت بلندی رسد در ما بین چشمها گیرند و علامت بلاد یمن آنست که سهیل را
در وقت مذکور در پس سر ما بین دوشها گیرند و اکثر این علامات از علم هیئات
معلوم شده و دانستن قبله اعتماد بر این علم جایز است اما اگر شخصی در صحرا باشد
و از علامات چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافت نشود که از قول او ظن قبله بهم رسد
بر آن شخص واجب است که نماز را چهار نوبت بچهار جهت بگذارد و اگر وقت وسیع
باشد و اگر وقت تنگ باشد بهر قدر که وقت گنجد نماز گذارد اگرچه یک نوبت باشد
بهر جهت که خواهد بگذارد **فصل** اگر شخصی بعد از آنکه نماز گذارده باشد
ظاهر شود که در حال نماز روی او بقبله نبوده بلکه پشت او بقبله بوده نماز
را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت باقی نباشد و اگر ظاهر شود
که قبله در جانب راست او یا در جانب چپ نماز را اعاده نماید اگر وقت باشد و
اگر وقت گذشته نمازی که گذارده است کافیست و قضای آن لازم نیست و اگر
معلوم شود که قبله در پس پشت یا در یکی از دو جانب او نبوده در این صورت از
چهار حال بیرون نیست یا قبله در ما بین پیش رو و جانب راست بوده یا در ما بین

پیش رو و جانب چپ یا در ما بین پس پشت و جانب راست یا در ما بین پس پشت
و جانب چپ پس در دو صورت اول اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت
باقی نباشد قضا لازم نیست و در دو صورت آخر نماز را از سر گیرد خواه وقت باقی
باشد و خواه نباشد و بدانکه گاهی در نماز واجب رو بقبله کردن ساقط میشود
مثل آنکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد
پس بر آن شخص واجب است که در اثنای گریختن پشت بقبله نماز بگذارد و همچنین
اگر مالک خانه شخصی را امر کند که از خانهٔ من بیرون رو و در خانه در طرف قبله نباشد
و وقت نماز تنگ باشد اما اگر وقت نماز تنگ نباشد نماز را در وقت گریختن و بیرون
رفتن نگذارد بلکه صبر نماید تا وقتی که عذر برطرف شود **فصل** آنچه در نماز
معتبر است دوازده نوع است یا فعل است یا ترک فعل و هر یک از این دو یا واجب است
یا سنت و هر یک از این چهار یا بزبان است یا بدل است یا باعضا و جمیع آنچه بنماز تعلق
دارد از این دوازده نوع بیرون نیست اول آنچه بزبان بجا آوردن آن واجب است مثل
تکبیر احرام دوم آنچه بدل بجا آوردن آن واجب است مثل نیت نماز سیم آنچه باعضا
بجا آوردن آن واجب است مثل سجود چهارم آنچه بزبان بجا آوردن آن سنت است
مثل خواندن قنوت پنجم آنچه بدل بجا آوردن آن سنت است مثل بخاطر گذرانیدن
معنی آنچه در نماز خوانده میشود ششم آنچه باعضا بجا آوردن آن سنت است
مثل دستها برداشتن در حال قنوت هفتم آنچه بزبان ترک آن واجب است مثل تکلم
کردن بدو حرف که قرآن و دعا نباشد هشتم آنچه بدل ترک آن واجب است مثل
قصد کردن ریا ببعضی افعال نماز نهم آنچه باعضا ترک آن واجب است مثل دست
بستن در نماز چنانچه مذهب سنیان است دهم آنچه بزبان ترک آن سنت است مثل
قرائت ماموم با وجود شنیدن قرائت امام یازدهم آنچه بدل ترک آن سنت است
مثل فکر در کار دنیا دوازدهم آنچه باعضا ترک آن سنت است مثل آنکه دست بر کمر
زند بطریق متکبران و ما در رسالهٔ اثنی عشریه که حسب الامر اشرف ارفع بفارسی
ترجمه شده بیان کردیم که هر یک از این دوازده نوع دوازده قسم است و همه اقسام
را بتفصیل در آن رساله مذکور ساختیم **فصل** بدانکه در جمیع نمازهای پنجگانه
یومیه سیصد و شصت و هشت فعل واجب است باین تفصیل در رکعت اول بیست و
یک فعل واجب است اول ایستادن دوم رو بقبله کردن سیم نیت کردن چهارم

تکبیر احرام گفتن پنجم در پای نمودن بعد از تکبیر ششم قراءت کردن هفتم درنگ نمودن
بعد از قراءت هشتم خم شدن بجهت رکوع نهم درنگ نمودن در رکوع بقدر ذکر
دهم ذکر گفتن یازدهم سر از رکوع برداشتن دوازدهم لحظهٔ درنگ نمودن سیزدهم
خم شدن بجهت سجود چهاردهم درنگ نمودن در سجود بقدر ذکر پانزدهم ذکر گفتن
شانزدهم سر از سجده برداشتن هفدهم نشستن در میان دو سجده هجدهم لحظهٔ
درنگ نمودن نوزدهم خم شدن بجهة سجدهٔ دوم بیستم درنگ نمودن بقدر
ذکر بیست ویکم ذکر گفتن وباین بیست ویکفعل رکعت اول تمام است ودر رکعت
دوم ازاین بیست ویکفعل سه فعل کم میشود نیت وتکبیر احرام ودرنگ کردن
در تکبیر احرام پس افعالی که واجب است در رکعت دوم هجده است وبعد از آن
چهار فعل دیگر واجبست که آنها را داخل رکعت نمیشمارند اول سر از سجده
برداشتن دوم نشستن سیم تشهد خواندن چهارم درنگ نمودن در تشهد
واگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجب است اول نشستن بجهة سلام
گفتن دوم سلام گفتن سیم درنگ کردن بقدر سلام گفتن پس در نماز صبح چهل و
پنج فعل واجب است ودر نماز شام شصت وشش فعل ودر هریك از نماز ظهر و
عصر وعشا هشتاد وپنج فعل واجبست اینست جمیع سیصد وشصت وهشت فعل
که واجبست در نمازهای پنجگانه شبانروزی بفعل آوردن آن وبدانکه از جمله
این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان دارد وآن نیت است وتکبیر احرام
وقیام وقراءة ورکوع وسجود وتشهد وتسلیم وبیان این هشت فعل در هشت فصل
تفصیل مییابد **فصل اول** در بیان آنچه تعلق به نیت دارد بدانکه نیت هریك
از عبادات قصد بجا آوردن آن عبادتست از برای رضای خدا ودر نیت اولا تعیین
نماز باید نمود که کدام نماز است اداست یا قضا واجبست یا سنت بعد از آن قصد
کند که آنرا بجا می آورم از برای رضای خدا واین قصد در نهایت آسانیست وهیچ
اشکالی ندارد ووسواسی که بعضی مردم در نیت میکنند از فعل شیطانست وبمضمون
حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست وآنکه بعضی گمان برده اند
که نیت نماز مرکبست از چند چیز مثل تعیین نماز وآنکه واجب است یا سنت اداست
یا قضا این گمان غلط است بلکه این امور منوی اند یعنی نیت بر اینها واقع میشود
فصل دوم در بیان آنچه تعلق بتکبیر احرام دارد وآن چهارده امر است هفت

امر واجب وهفت امر سنت اما هفت امر واجب اول آنکه بلفظ عربی گفته شود پس
اگر بجای الله اکبر خدا بزرگتر است گوید مثلا نماز باطل خواهد بود دوم آنکه حروف تکبیر
احرام را از مخرج بیرون آورد بطریقی که مقرر است سیم آنکه مقارن نیت باشد پس
اگر اندك فاصله درمیان تکبیر احرام ونیت واقع شود مثل اندك سکوتی یا لفظی
درمیان آخر نیت واول تکبیر احرام در آید مثل آنکه بگوید قربة الی الله هو الله اکبر
نماز باطل است چهارم آنکه درمیان لفظ الله ولفظ اکبر فاصله در نیاید خواه
سکوت وخواه لفظ دیگر مثل آنکه بگوید الله تعالی اکبر نماز باطلست پنجم آنکه همزهٔ
الله وهمزهٔ اکبر را قطع نماید پس اگر وصل سازد همزهٔ الله را باخر نیت یا همزهٔ اکبر را
بهاء الله نماز باطل است ششم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگرچه بتقدیر باشد
مثل آنکه کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر را بگوید پس اگر بر تقدیر آنکه اگر کر
نمیبود یا فریاد مردم نمیشد تکبیر را میشنید نماز او صحیح است والا باطلست هفتم
آنکه اگر گنگ باشد بدل قصد کند وبا انگشت اشاره نماید وزبان را حرکت دهد
واما هفت امر یکه در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنت است اول دستها برداشتن در
حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها دوم آنکه ابتدای تکبیر گفتن با ابتدای دست برداشتن
باشد وانتها با انتهای آن سیم کفها در وقت دست برداشتن بجانب قبله باشد
چهارم آنکه انگشتان بهم چسبیده باشد مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر
میباید دور باشد پنجم آهسته گفتن تکبیر است اگر ماموم باشد وبلند گفتن آن
اگر پیشنماز یا منفرد باشد ششم آنکه تکبیر احرام را بعد از شش تکبیری که در اول
نماز سنت است بجا آورد یا در اثنای آنها یا مقدم بر آنها هفتم آنکه شش تکبیر سنت را
با دعاهای مقرره بفعل آورد باینطریق که سه تکبیر بگوید وبعد از آن این دعا
بخواند اللهم انت الملك الحق لا اله الا انت سبحانك انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی
انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر بگوید لبیك وسعدیك والخیر فی
یدیك والشر لیس الیك والمهدی من هدیت لا ملجا ولا منجا منك الا الیك سبحانك
وحنانیك تبارکت وتعالیت سبحانك رب البیت الحرام وبعد از آن دو تکبیر بگوید واین دعا
بخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا
مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریك
له وبذلك امرت وانا من المسلمین **فصل سیم** در بیان آنچه تعلق بقیام دارد وآن

سجده امر است پنج امر واجب ده امر سنت سه امر مکروه امّا آن پنج امر که واجب است
اوّل راست ایستادن پس اگر بضرورت پشت را خم کرده بایستد نماز باطلست هر چند
بحد رکوع نرسد دوّم استقلال یعنی بر چیزی تکیه کردن بحیثیتی که اگر آن چیز برداشته
شود مصلّی بیفتد امّا اگر بیمار باشد تکیه کردن مقدم است بر نشسته نماز کردن سیّم
استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن پس اگر در وقتیکه باد تند باشد نماز بگذارد و باد
او را بجنباند و تواند که در جای دیگر نماز گذارد آن نماز باطل است چهارم برهر دو
پا ایستادن پس اگر بی ضرورت بر یکپا ایستاده نماز گذارد نماز او باطل است پنجم آنکه
قدمها را از یکدیگر دور کند بحیثیتی که از ایشان متعارف بیرون رود و امّا آن ده
چیز که در وقت قیام سنّت است اوّل بخضوع و خشوع ایستادن بطریقی که غلامان
با خلاص در خدمت آقای خود می ایستند دوّم نظر بموضع سجود افکندن نه بجای
دیگر سیّم قدمها از یکدیگر دور کردن بمقدار سه انگشت تا یکوجب چهارم آنکه
قدمها با یکدیگر محاذی باشد نه آنکه یکی پیش باشد و یکی پس پنجم انگشتان پاها
بجانب قبله داشتن ششم هر دو کف دست بر دو ران گذاشتن هفتم انگشتان دست را
ملاصق هم داشتن هشتم آنکه زن قدمها را با یکدیگر جفت سازد و از هم دور
نکند نهم آنکه زن کفهای خود را بر پستان خود گذارد دهم قنوت کردن مرد و
زن را در رکعت دوّیم بعد از قراءة و قبل از رکوع مگر در نماز جمعه که مرد قنوت
رکعت دوّیم را بعد از رکوع میکند و از زن نماز جمعه ساقط است و بدانکه قنوت
سنّت مؤکد است و معنی آن دعاست خواه دست خود را در اثنای آن بردارد و
خواه برندارد و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب میداند و نماز بی قنوت را باطل میداند
و اگر فراموش شود بعد از سر برداشتن از رکوع سنّت است که به نیت قضا بجا
آورد و اگر از آنجا نیز فراموش شود و در وقت راه رفتن بخاطر رسد همانجا رو بقبله
کند و بجا آورد و در قنوت هفت امر سنّت است اوّل الله اکبر گفتن قبل از قنوت دوّم
دست بالا کردن تا نزدیک گوش در وقت تکبیر سیّم آنکه در وقت قنوت دستها را
بالا بدارد برابر روی و محاذی آسمان چهارم آنکه انگشتان را بهم بچسباند مگر دو انگشت
بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازد پنجم تطویل کردن قنوت ششم کلمات فرج در
قنوت خواندن و آن اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن

و ما فوقهن و هو رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین
بعد از آن بگوید اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة هفتم
بلند خواندن پیشنماز و منفرد قنوت را و آهسته خواندن ماموم آنرا و امّا آن سه امر
که در قیام مکروهست اوّل دست در کمر زدن بطریق متکبران دوّیم تورک نمودن
یعنی سنگینی خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن سیّم کفها را بعد
از قنوت بر رو مالیدن و در قنوت کردن بفارسی میانه علما خلافست و اصح آنست
که جایز نیست و در کتاب حبل المتین بیان آن شده **فصل چهارم** در بیان آنچه
تعلق بقراءت فاتحه و سوره دارد و واجبست قراءت فاتحه و سوره در رکعت اوّل و
دوّیم از نمازهای پنجگانه امّا در رکعت سیّم و چهارم مصلّی مخیر است اگر خواهد فاتحه
بخواند و اگر خواهد تسبیحات اربع چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و آنچه
تعلق بقراءت فاتحه و سوره دارد بیست و دو امر است یازده امر واجب و دو امر سنّت
و پنج امر مکروه و شش امر حرام امّا یازده امر واجب اوّل آنکه فاتحه و سوره بزبان
عربی خوانده شود پس اگر بزبان دیگر ترجمه آنرا بخواند نماز باطل است دوّیم
حرفها را از مخارج مقرره اخراج نمودن سیّم اعراب الفاظ و تشدید را ملاحظه کردن
چهارم موافق یکی از هفت قراءت مشهور خواندن و لازم نیست که از اوّل تا آخر
بیک قراءت بخواند پس اگر بعضی را مثلاً بقراءت عاصم و بعضی را بقراءت حمزه و
بعضی را بقراءت باقی قراء بخواند جایز است بلکه سنّت است که در قرآن خواندن
التزام بیک قراءت نکند پنجم مقدم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر بسهو سوره را
مقدم دارد نوبت دیگر بعد از فاتحه سوره را بخواند و اگر عمداً سوره را مقدم دارد
نماز باطل است ششم آنکه در میان الفاظ قراءت فاصله واقع نشود خواه سکوت و
خواه بیک کلمه که غیر قرآن و دعا باشد امّا فاصله بهر یک از قرآن و دعا جایز است
بشرط آنکه انتظام قراءت فوت نشود هفتم آنکه اگر مصلّی مرد باشد نماز صبح و دو
رکعت اوّل شام و خفتن را بلند بخواند و باقی را آهسته هشتم آنکه در اوّل فاتحه
و سوره بسم الله بخواند و ترک نکند که آن مذهب بعض سنیان است نهم آنکه فاتحه و
سوره را از بر بخواند پس اگر از روی نوشته بخواند با آنکه از بر تواند خواند نماز
باطل است دهم آنکه در وقت ارادهٔ سوره خواندن قصد سوره معین کند قبل از
آنکه بسم الله بخواند پس اگر بعد از بسم الله سوره را تعیین نماید نماز باطل است یازدهم

انکه چون سورهٔ الم ترَ بخواند سورهٔ لایلاف در عقب آن بخواند وچون سورهٔ و
الضحی بخواند سورهٔ الم نشرح در عقب آن بخواند واما آن ده امر که در خواندن فاتحه
وسوره سنت است اول انکه قبل از شروع در فاتحه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بکوید دویم ملاحظه نمودن صفات حروف بطریقی که در علم قراءت مقرر است مثل
جهر وهمس وغنه وغیر آن سیم اشباع کسرهٔ کاف مالک یوم الدین کردن چهارم
اشباع ضمهٔ دال نعبد کردن پنجم وقف تام ووقف حسن بجا آوردن ودر فاتحه چهار وقف
تام است وده وقف حسن اما چهار وقف تام بر اخر بسم الله است وبر یوم الدین وبر
نستعین وبر ولا الضالین اما ده وقف حسن بر بسم الله است وبر الرحیم وبر ایاک نعبد
وبر المستقیم وبر انعمت علیهم وبر غیر المغضوب علیهم ششم انکه پیشنماز قراءت
فاتحه وسوره را بماموین در نماز جهریه بشنواند بشرط انکه بسیار بلند بطریق
اذان نخواند هفتم بلند خواندن پیشنماز ومنفرد بسم الله را در رکعتی که فاتحه و
سوره را آهسته باید خواند هشتم بعد از خواندن هر یک از فاتحه وسوره مقدار
یکنفس ساکت شدن نهم انکه چون سورهٔ والشمس بخواند بعد از تمام کردن آن
صدق الله بکوید وچون سورهٔ اخلاص بخواند بعد از تمام کردن آن کذلک الله ربی سه
نوبت بکوید دهم انکه در نماز صبح سوره بخواند که درازی آن مثل سورهٔ عم وسورهٔ
قیامة باشد ودر نماز ظهر و عصر مثل سورهٔ والشمس وسورهٔ اعلی بخواند ودر نماز شام و
خفتن مثل سورهٔ انا انزلناه وسورهٔ اذا جاء بخواند ودر ظهر روز جمعه سورهٔ
جمعه وسورهٔ منافقین بخواند واما آن پنج امر که در خواندن فاتحه وسوره مکروه است
اول ادغام کردن میم الرحیم در میم مالک دویم بعد از فاتحه دو سوره خواندن و
بعضی از مجتهدین آنرا حرام میدانند سیم مکرر خواندن یک سوره در دو رکعت مگر
سورهٔ اخلاص که مکرر خواندن آن مکروه نیست چهارم عدول نمودن از سوره
بسورهٔ دیکر قبل از انکه نصف سورهٔ اول خوانده شود وبعد از آن حرام است
چنانچه مذکور خواهد شد اما عدول نمودن از سورهٔ اخلاص وسورهٔ قل یا ایها
الکافرون بسورهٔ دیکر حرام است خواه قبل از خواندن نصف آن وخواه بعد از آن
پنجم بسیار کشیدن مد الف خواه مد متصل وخواه مد منفصل واما آن شش
امر که در خواندن فاتحه وسوره بفعل آوردن آن حرام است اول آمین کفتن بعد از
خواندن فاتحه دویم سورهٔ طویل خواندن که موجب آن شود که بعضی از افعال

واجبی نماز در خارج وقت واقع شود سیم سوره از سوره های عزایم خواندن وسوره‌های
عزایم قبل ازاین بتفصیل مذکور شد چهارم خواندن فاتحه یا سوره بطریق تحریر ونقش و
صوت پنجم عدول نمودن از سوره بسورهٔ دیکر بعد از خواندن نصف سورهٔ اول نه
قبل از آن مکر عدول کردن از سوره اخلاص یا سورهٔ قل یا ایها الکافرون که آن مطلقا
حرام است خواه عدول قبل از خواندن نصف باشد وخواه بعد از آن الا عدول نمودن
از این دو سوره بسورهٔ جمعه وسورهٔ منافقین در نماز جمعه وظهر روز جمعه که آن
جایز است اما بدو شرط اول انکه اختیار آن دو سوره از روی عمد نکرده باشد دویم
انکه بنصف نرسیده باشد وهرگاه از سوره بسورهٔ دیکر عدول کند واجبست که
بسمله را اعاده نماید واکتفا به بسمله که در سورهٔ اول خوانده نکند ششم بلند خواندن
زن فاتحه یا سوره را بنوعی که مرد نامحرم بشنود اما اکر زن بسیار پیر باشد که مرد را
میل باو نباشد جایز است که نامحرم آواز او را بشنود وبدانکه در رکعت سیم وچهارم
اکر بجای فاتحه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بخواند واجب است که
آهسته بخواند واولی انست که استغفر الله در اخر آن بکوید واکر مجموع را مکرر سازد تا
سه نوبت افضل خواهد بود واکر در رکعت اول ودویم خواندن فاتحه فراموش شود
اولی انست که در رکعت سیم یا چهارم بجای تسبیحات فاتحه بخواند **فصل پنجم**
در بیان انچه تعلق برکوع دارد وان بیست وشش امر است شش امر واجب وشانزده امر
سنت وچهار امر مکروه اما شش امر واجب اول انکه انقدر خم شود که کف دستها
بزانو برسد اما دست بر زانو کذاشتن واجب نیست دویم سبحان ربی العظیم وبحمده
کفتن یا سه نوبت سبحان الله واکر ضرورتی باشد یکنوبت سبحان الله کفتن کافیست
سیم درنک نمودن بمقدار ذکر چهارم انکه چنان کوید که خود بشنود اکرچه بمقداری
باشد چنانچه در فصل تکبیر احرام مذکور شد پنجم سر برداشتن از ان ششم لحظه درنک
نمودن بعد از سر برداشتن واما آن شانزده امر که در رکوع سنت است اول انکه چون
خواهد که خم شود الله اکبر بکوید دویم انکه در حال رکوع زانوها را به پس برد وپیش ندارد
سیم انکه پشت خود را راست بدارد بنوعی که اکر قطرهٔ آبی بر آن ریخته شود بجای خود ایستد
چهارم انکه کردن را موازی پشت بکشد پنجم انکه نظر بما بین دو قدم خود اندازد ششم
انکه دو دست خود را از پهلوی خود دور بدارد هفتم انکه دو کف خود را بر دو زانوا
بکذارد هشتم انکه انکشتان را از هم دور کند نهم انکه دست راست را بر زانو پیش از دست

چپ گذارد دهم انکه زن دو کف دست خود را بالاتر از زانو گذارد یازدهم مکرر گفتن
سبحان ربی العظیم و بحمده تا سه نوبت و پنج نوبت فاضلتر است و افضل از ان هفت
نوبت است دوازدهم انکه قبل از گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده این دعا بخواند اللهم
لک رکعت و لک اسلمت و بک امنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری
و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف
و لا مستکبر و لا مستحسر سیزدهم انکه اگر پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند گوید چهاردهم
اگر ماموم باشد اهسته گوید پانزدهم اگر منفرد باشد ذکر را بطریق قراءة خواند در جهر و
اخفات شانزدهم انکه چون سر از رکوع بردارد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین
اهل الکبریاء و الجود و الجبروت و اما ان چهار امر که در رکوع مکروه است اول دستها در
وقت رکوع بدو پهلو چسبانیدن دوم سر بزیر افکندن برو جهی که سر و گردن موازی پشت
نباشد سیم انکه پیشنماز ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت گوید اگر گمان داشته باشد که
بعضی از مامومین بواسطه ضرورتی تعجیل دارند چهارم دو کف دست را در وقت
رکوع در ما بین زانوها گذاشتن و بعضی از مجتهدین انرا حرام میدانند

فصل ششم

در بیان انچه تعلق بسجود دارد و ان سی و هفت امر است ده امر واجب و بیست و پنج امر
سنت و دو امر مکروه اما ده امر واجب اول انکه بر مجموع هفت عضو سجده کند که
ان پیشانیست و دو کف دستها و دو زانوها و دو انگشت بزرگ پایها دوم انکه سنگینی خود
را بر کل این هفت عضو اندازد پس اگر بر بعضی مطلقا سنگینی نیندازد نماز باطل است اما
لازم نیست که سنگینی انداختن بر همه عضوها برابر باشد سیم انکه هر یک از این هفت عضو
مستقر باشد یعنی بر محل خود قرار گرفته باشد پس اگر بر روی برف نرم یا پنبه یا پشم سجده
کند بحیثیتی که بعضی اعضا مستقر نباشد نماز باطل است چهارم انکه پیشانی را بر خاک
گذارد یا بر چیزی که از خاک روییده باشد بشرط انکه خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب
عادت پنجم گفتن سبحان ربی الاعلی و بحمده تا سه نوبت سبحان الله چنانچه در رکوع
گذشت ششم درنگ کردن بقدر ذکر هفتم انکه ذکر را چنان گوید که خود بشنود
همچنانکه در رکوع گذشت هشتم سر از سجده اول برداشتن نهم بعد از سر بر
داشتن لحظه درنگ نمودن دهم نوبت دیگر سجده کردن بطریق سجده اول و اما
ان بیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل اوردن ان سنت است اول الله اکبر گفتن
بعد از رکوع و قبل از خم شدن بجهة سجود دوم درنگ نمودن بقدر الله اکبر گفتن

سیم در وقت الله اکبر گفتن دستها را بالا بردن تا نزدیک گوشها چهارم انکه چون
خواهد که بسجده رود اول دو کف دست بر زمین رساند بعد از ان زانوها را و اگر
زن باشد زانوها را اول بزمین برساند و بعد از ان دستها را پنجم انکه در وقت
سجود انگشتان دستها را بهم چسباند و از یکدیگر دور نکند ششم انکه سرهای
انگشتان بجانب قبله باشد هفتم انکه هیچیک از دستها به پهلو چسبیده نباشد
هشتم انکه از پیشانی مقدار یکدرهم بسجده گاه برساند نه کمتر از ان و بعضی از
مجتهدین را مذهب انست که رسانیدن مقدار یکدرهم واجب است نهم انکه بر خاک
سجده کند نه بر سنگ و چوب و امثال ان افضل انست که خاک یکی از چهارده معصوم
علیهم السلام باشد خصوصا خاک کربلا علی ساکنها السلام دهم انکه قبل از ذکر سجود
این دعا بخواند اللهم لک سجدت و بک امنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت
ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره و الحمد لله رب العالمین تبارک الله
احسن الخالقین یازدهم انکه ذکر را مکرر بگوید چنانکه در رکوع مذکور شد دوازدهم
انکه میانه هر یک از هفت عضو و زمین حایلی نباشد بلکه باید که همه این هفت عضو
برهنه بزمین برسد اگر مصلی مرد باشد سیزدهم بینی را هم از اعضای سجود گردانیدن
چهاردهم بینی را بر خاک گذاشتن پانزدهم زانوها را از هم دور داشتن اگر مصلی مرد باشد
نه زن شانزدهم انکه چون از سجده بردارد الله اکبر بگوید هفدهم انکه در وقت الله
اکبر دستها را بالا بدارد بطریقی که قبل از این گفته شد هجدهم گفتن استغفر الله ربی
و اتوب الیه بعد از گفتن الله اکبر نوزدهم درنگ نمودن بمقدار الله اکبر گفتن و استغفار
کردن بیستم انکه در ما بین دو سجده تورک کند یعنی بر ران چپ نشیند و پشت قدم
راست را بر شکم قدم چپ گذارد و اگر زن باشد بر کفل خود نشیند و زانوها بالا بدارد
و کف پایها بر زمین نهد بیست و یکم انکه در وقت سجود ساق دستها را بالا گیرد و بر
زمین نگذارد و اگر زن باشد بر زمین گذارد بیست و دوم انکه چون در رکعت اول
و سیم در نماز چهار رکعتی سر از سجده دوم بردارد و لحظه بنشیند و این را جلسه استراحت
گویند و سید مرتضی علیه الرحمه انرا واجب میداند بیست و سیم انکه در جلسه
استراحت تورک کند بیست و چهارم انکه زن در وقت سجده نگذارد که از موی
سر او چیزی فاصله شود میانه پیشانی و سجده گاه برسد رسیده باشد بیست و پنجم
انکه مواضع هفت عضو برابر باشد یعنی بعضی بلند و بعضی پست نباشد و اما ان دو

در بلندی و پستی بمقدار چهار انگشت جایز است و زیاده ازاین جایز نیست واما
آن دو چیز که در سجود بفعل آوردن آن مکروه است اول پف کردن در موضع سجود
بشرط آنکه از آن دو حرف حاصل نشود که اگر دو حرف حاصل شود حرام است و نماز
باطل میشود دویم اقعا کردن در مابین دو سجده یعنی بر عقب پا نشستن و سرهای
انگشتان پا را بر زمین گذاشتن اینست جمیع آنچه تعلق برکعت اول دارد تتمه در
بیان احکام سجود تلاوت قرآن بدانکه سجدهای تلاوت قرآن پانزده است اول
در سورهٔ اعراف دویم در سورهٔ رعد سیم در سورهٔ نحل چهارم در سورهٔ
بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم و هفتم در سوره حج که آنجا دو سجده است
هشتم در سوره فرقان نهم در سورهٔ نمل دهم در سورهٔ الم تنزیل یازدهم در
سورهٔ ص دوازدهم در سورهٔ فصلت سیزدهم در سورهٔ والنجم چهاردهم
در سورهٔ انشقت پانزدهم در سورهٔ اقرا و ازاین پانزده سجده چهار واجبست و آن
در سورهٔ الم تنزیل است و فصلت و والنجم و اقرا و یازده باقی سنت است و سجده
وقتیست که آیه تمام خوانده شود و در حال سجده پاک بودن از حدث و خبث و
رو بقبله کردن و ستر عورت نمودن هیچیک لازم نیست اما اولی آنست که بر هفت
عضو مقرر سجده کند و اکتفا به پیشانی بر زمین نهادن نکند و بر چیزی که سجده
نماز بر آن جایز نیست سجده نکند و در چهار سجده واجب سنت است که این ذکر
بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة
ورقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا و بدانکه همچنانکه بر خواننده سجدهٔ عزایم سجود
واجبست بر شنونده نیز واجبست و تاخیر از وقت خواندن یا شنیدن جایز
نیست و اگر تاخیر شود به نیت قضا بجا باید آورد و بعضی از مجتهدین برآنند که
همیشه اداست پس اگر تاخیر شود نیت قضا لازم نیست **فصل هفتم**
در بیان آنچه تعلق بتشهد دارد و آن هجده امر است نه امر واجب و هشت امر سنت
و یک امر مکروه اما نه امر واجب اول نشستن بمقدار تشهد خواندن دویم درنگ
نمودن بانمقدار سیم تشهد خواندن باین طریق اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و جایز است
که باین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد
اکتفا نماید چهارم اخراج حروف از مخارج مقرره نمودن پنجم در اثنای تشهد سکوت

طویل نکردن ششم کلام اجنبی در میان در نیاوردن هفتم بقدر تشهد الحمد لله
مکرر گفتن اگر تشهد را نداند و وقت یاد گرفتن تنگ باشد هشتم تشهد را بلند
خواندن اگر پیشنماز باشد نهم آهسته خواندن اگر ماموم باشد و اما هشت امری
که سنت است اول تورک نمودن بطریقی که در نشستن مابین دو سجده مذکور
شد دویم دستها را بر رانها گذاشتن سیم انگشتان بهم چسبانیدن چهارم نظر
برکنار خود کردن پنجم پیش از شروع در تشهد بسم الله و بالله و خیر الاسماء لله گفتن
ششم آنکه بعد از گفتن و اشهد ان محمدا عبده و رسوله بگوید ارسله بالحق بشیرا و
نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول هفتم آنکه بعد
از گفتن اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته الحمد
لله رب العالمین هشتم آنکه در تشهد دویم بعد از گفتن و ان محمدا نعم الرسول بگوید
التحیات لله الصلوة الطاهرات الطیبات الزاکیات العادیات الرائحات السابغات الناعمات
لله ما طاب و طهر و زکی و خلص و صفی فلله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة ربی نعم
الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین
اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و سلم علی محمد و آل محمد و ترحم علی
محمد و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک حمید
مجید و اما آن یک امر که مکروه است اقعاست در حال تشهد و معنی اقعا در بحث سجود
مذکور شد **فصل هشتم** در آنچه تعلق بتسلیم دارد و آن هفده امر است پنج
امر واجب و دوازده امر سنت اما پنج امر واجب اول نشستن بمقدار تسلیم دویم درنگ
نمودن بانمقدار سیم گفتن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته چهارم آنکه تسلیم را
بعد از فارغ شدن از تشهد بجا آورد پنجم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگرچه بتقدیر
باشد و اما دوازده امری که سنت است اول تورک نمودن بطریق تورک در تشهد دویم
کفها را بر رانها گذاشتن سیم انگشتان ابهام چسبانیدن چهارم قصد بیرون از نماز
کردن پنجم قصد سلام بر انبیا و ائمه و ملائکه و جمیع مومنین انس و جن کردن ششم
قصد کردن پیشنماز سلام بر ماموین در ضمن مومنین هفتم قصد کردن ماموین
سلام بر پیشنماز در ضمن مومنین هشتم بلند گفتن پیشنماز سلام را نهم آهسته گفتن

ماسیم او او منفرد نیز اسنت دقبل بکر پیشما آن دو ... در وقت سلام دادن بجانب
راست بر زیر شود اشارت کند یا زده بر آنکه ... نوبت دیکر بجانب چپ سلام
دهد اگر در جانب چپ او شخصی باشد و بعضی دیوار واداریمقام قایم مقام شخص دانسته
دو او نیز اکر منفرد در وقت سلام دادن بکوشهٔ چشم بجانب راست اشاره کند
تتمهٔ چون مصلّی از نماز فارغ شود سنّتست که بتعقیب اشتغال نماید و اوّل
تعقیب سه نوبت الله اکبر کفتنست و در هر نوبت دستها را نزدیک کوش برساند
و بعد از آن بکوید لا اله الّا الله الهاً واحداً ونحن له مسلمون لا اله الّا الله لا نعبد
الّا ایّاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون لا اله الّا الله ربّنا وربّ آبائنا الاوّلین
لا اله الّا الله وحده وحده صدق وعده ونصر عبده واعزّ جنده وهزم الاحزاب
وحده فله الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حیّ لا یموت بیده الخیر وهو علی کلّ شیءٍ
قدیر اللهمّ اهدنی من عندک وافض علیّ من فضلک وانشر علیّ من رحمتک وانزل
علیّ من برکاتک سبحانک لا اله الّا انت اغفر لی ذنوبی کلّها جمیعاً فانّه لا یغفر الذنوب
کلّها جمیعاً الّا انت اللهمّ انّی اسئلک من کلّ خیر احاط به علمک واعوذ بک من کلّ شرّ
احاط به علمک اللهمّ انّی اسئلک عافیتک فی جمیع اموری کلّها واعوذ بک من خزی
الدنیا وعذاب الآخرة واعوذ بوجهک الکریم وسلطانک القدیم وعزّتک التی لا ترام
وقدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شرّ الدنیا وعذاب الآخرة ومن شرّ الاوجاع کلّها ولا
حول ولا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم توکّلت علی الحیّ الذی لا یموت وقل الحمد لله الذی
لم یتّخذ ولداً ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولیّ من الذلّ وکبّره تکبیراً و بعد
از آن تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السّلام را بجا آورد و آن سی و چهار نوبت الله اکبر است و
سی و سه نوبت الحمد لله و سی و سه نوبت سبحان الله و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السّلم منقولست که تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السّلم در هر شبانروز بعد از هر
نماز دوستر است نزد من از هزار رکعت نماز که کذارده شود و باید که بعد از تسبیح فاطمهٔ
زهرا علیها السّلام سورهٔ توحید دوازده نوبت بخواند و بعد از آن دستها کشوده
این دعا بخواند اللهمّ انّی اسئلک باسمک المکنون المخزون الطاهر الطهر المبارک واسئلک
باسمک العظیم وسلطانک القدیم یا واهب العطایا یا مطلق الاساری یا فکّاک الرقاب من
النار واسئلک ان تصلّی علی محمّد وآل محمّد وان تعتق رقبتی من النار وان تخرجنی من الدنیا
امناً وتدخلنی الجنّة سالماً وان تجعل دعائی اوّله فلاحاً واوسطه نجاحاً وآخره

صلاحاً انّک انت علّام الغیوب بعد از آن سجدهٔ شکر بجا آورد و ثواب آن بسیارست
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلم منقولست که شخصی که سجدهٔ شکر کند و وضو
داشته باشد خدای تعالی ثواب ده نماز باو میدهد و ده کناه عظیم باو میبخشد
و باید که پیشانی را در وقت سجده بر خاک کذارد و اکر خاک کربلا باشد افضل است
و ساق دستها و سینه و شکم بر زمین برساند و این دعا بخواند اللهمّ انّی اشهدک
واشهد ملائکتک وانبیائک ورسلک وجمیع خلقک انّک انت الله ربّی والاسلام دینی
ومحمّداً نبیّی وعلیّ ابن ابی طالب والحسن والحسین وعلیّاً ومحمّداً وجعفراً وموسی وعلیّاً
ومحمّداً وعلیّاً والحسن ومحمّداً صلواتک علیهم ائمّتی بهم اتولّی ومن عدوّهم اتبرّء بعد از
آن سه نوبت بکوید اللهمّ انّی انشدک دم المظلوم و بعد از آن بکوید اللهمّ انّی
انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنّهم بعدوّک وعدوّهم ان تصلّی علی
محمّد وآل محمّد وعلی المستحفظین من آل محمّد صلّی الله علیه وآله بعد از آن سه نوبت
بکوید اللهمّ انّی اسئلک الیسر بعد العسر بعد از آن جانب راست روی خود را بر
زمین کذارد و بکوید یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علیّ الارض بما رحبت یا بارئ
خلقی رحمة بی وکان عن خلقی غنیّاً صلّ علی محمّد وآل محمّد وعلی المستحفظین من آل محمّد
صلّی الله علیه وآله بعد از آن جانب چپ رو را بر سجده کاه کذارد و سه نوبت بکوید
یا مذلّ کلّ جبّار ویا معزّ کلّ ذلیل قد وعزّتک بلغ بی مجهودی بعد از آن سه نوبت بکوید
یا حنّان یا منّان یا کاشف الکرب العظام بعد از آن نوبت دیکر پیشانی را بر سجده کاه
کذارد و صد نوبت شکراً شکراً بکوید بعد از آن حاجت خود را از خدای عزّ و جلّ طلبد
و چون سر از سجده بردارد دست راست را سه نوبت بر سجده کاه کذارد و هر نوبت
بر جانب چپ رو و پیشانی و جانب راست رو بمالد و بکوید بسم الله الذی لا اله الّا
هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم اللهمّ انّی اعوذ بک من الهمّ والحزن والسقم
والعدم والصغار والکبار والذلّ والفواحش ما ظهر منها وما بطن **مقصد**
دوّیم در نماز جمعه است و بدانکه میانهٔ مجتهدین در وجوب نماز جمعه در زمان
غیبت امام علیه السّلم اختلافست و اصحّ آنستکه مکلّف مخیّر است میانهٔ کذاردن نماز
جمعه و نماز ظهر امّا چون ثواب نماز جمعه بیش از نماز ظهر است اولی است که بجای
نماز ظهر نماز جمعه کذارده شود و اکر کسی خواهد که بجهة احتیاط نماز ظهر را بعد
از آن بکذارد جایز است و از آن منعی نیست و نماز جمعه دو رکعتست مثل نماز صبح

وایشان هشت کس ساقط است اول از زن دویم بنده سیم مسافر چهارم کور پنجم پیر عاجز هفتم شلی که از راه رفتن عاجز باشد هشتم از کسی که از و تا جائی که نماز جمعه گذارده میشود زیاده بر دو فرسخ باشد و اگر کسی از این جماعت غیر از زن حاضر شود نماز جمعه از و ساقط نیست وانچه بنماز جمعه تعلق دارد بیست امر است نه امر واجب و بیست و یک امر سنت اما نه امر واجب اول ملاحظه وقت نماز جمعه است و وقت ان از زوال افتابست تا وقتی که سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود و بعضی از مجتهدین برانند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است دویم انکه جماعت گذارند چه فرادی گذاردن نماز جمعه حرامست سیم انکه جماعتی که نماز جمعه میگذارند کمتر از پنج نفر نباشند که یکی از ایشان پیشنماز است چهارم انکه پیشنماز یا غیر او قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یک از ان دو خطبه مشتمل باشد بر حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر و آل و وعظ و خواندن یک سوره کوتاه یا یک ایه تام الافاده پنجم انکه خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده باشد ششم انکه وضو داشته باشد هفتم انکه هر دو خطبه را به پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنواند هشتم انکه در ما بین دو خطبه لحظه بنشیند نهم انکه هر گاه دو جماعت در دو جا نماز جمعه گذارند واجبست که میانه ایشان یکفرسخ یا زیاده فاصله بوده باشد پس اگر میانه ایشان کمتر از یکفرسخ باشد و هر دو بیکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است و الا نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطل و اما ان بیست و یک امر سنت که تعلق بنماز جمعه دارد اول غسل جمعه کردن چنانکه در باب طهارت مذکور شد دویم سر تراشیدن و بدن و خطمی شستن سیم محاسن شانه کردن چهارم ناخن چیدن پنجم سبیل گرفتن ششم بهترین و پاکیزه ترین رخوت خود پوشیدن هفتم خود را ببوی خوش معطر ساختن هشتم قبل از زوال پیاده بمسجد رفتن نهم انکه جماعتی را که در زندان محبوسند رخصت دهند که بنماز جمعه حاضر شوند بعد از ان اگر حبس ایشان موافق شرع باشد ایشانرا بزندان باز گردانند دهم انکه خطیب عادل باشد یازدهم انکه فصیح و بلیغ باشد دوازدهم انکه در وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند سیزدهم انکه چون بر منبر براید سلام بر حاضران کند چهاردهم انکه بعد از سلام اندک بر منبر بنشیند که مؤذن اذان را بگوید و بعد از ان شروع در خطبه نماید پانزدهم انکه در خطبه بسیار تطویل نکند شانزدهم انکه حاضران در وقت خطبه خواندن حرف نزنند هفدهم انکه متوجه

شنیدن خطبه باشند و بعضی از مجتهدین این دو امر را واجب میدانند هجدهم انکه پیشنماز در رکعت اول سوره جمعه بخواند و در رکعت دویم سوره منافقین نوزدهم انکه در رکعت اول قبل از رکوع قنوت بخواند و در رکعت دویم بعد از رکوع چنانچه در بحث قنوت مذکور شد بیستم انکه جهر نماید در قرائت و قنوت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم بیست و یکم نافله جمعه گذاردن قبل از نماز جمعه وان بیست رکعتست و هر وقت از روز جمعه که میتواند گذارد و افضل انست که شش رکعت را بعد از طلوع افتاب باندک زمانی بگذارد و شش رکعت بعد از ان باندک زمانی و شش رکعت قبل از زوال باندک زمانی و دو رکعت بعد از زوال **المقصد السیم** در نماز عیدین یعنی نماز عید ماه رمضان و عید قربان وان نماز واجبست بر جماعتی که نماز جمعه بر ایشان واجبست هر گاه امام علیه السلام ظاهر باشد و در زمان غیبت سنت است حتی بر انجماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است و افضل انست که بجماعت گذارده شود وان دو رکعتست بطریق نماز صبح و در رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و در رکعت دویم چهار تکبیر بهمان طریق بجا آورد و انچه باین نماز تعلق دارد بیست و یک امر است شانزده امر سنت و پنج امر مکروه اما شانزده امر سنت اول ملاحظه نمودن وقتست وان از طلوع افتاب روز عید است تا زوال دویم غسل کردن سیم خود را معطر ساختن چهارم و پنجم پیاده و پا برهنه ذکر گویان بمصلی رفتن ششم زندانیانرا بمصلی بردن بطریقی که در نماز جمعه مذکور شد هفتم نماز را بجماعت گذاردن هشتم خواندن سوره سبح اسم ربک الاعلی در رکعت اول و سوره والشمس در رکعت دویم نهم بلند خواندن فاتحه و سوره دهم اینکه دعا را در قنوت خواندن اَللّٰهُمَّ اَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَاَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ وَاَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَاَهْلَ التَّقْوٰى وَالْمَغْفِرَةِ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ هٰذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ ذُخْرًا وَمَزِيدًا اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُدْخِلَنَا فِي كُلِّ خَيْرٍ اَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَاٰلَ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُخْرِجَنَا مِنْ كُلِّ سُوءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَاٰلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْئَلُكَ خَيْرَ مَا سَئَلَكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ یازدهم انکه نماز بر روی زمین بیحایل واقع شود دوازدهم دو خطبه بعد از نماز خواندن بطریقی که در نماز جمعه گذشت سیزدهم انکه اگر عید رمضان باشد خطیب در اثنای خطبه اداب فطره دادن بمردم بیان کند و اگر عید قربان باشد اداب قربان کردن را بیان

نماید چهارم انکه خطیب ایستاده خطبه را بخواند پانزدهم انکه این نماز در صحرا واقع شود مکر در مکهٔ معظمه که در مسجد الحرام اولی است شانزدهم در وقت بر کشتن از مصلی از راه دیکر بر کردند واما ان پنج امر مکروه اول حرف زدن در اثنای خطبه دوم سفر کردن بعد از طلوع فجر قبل از نماز عید کذاردن سیم سلاح بسته بمصلی رفتن چهارم نافله کذاردن پیش از نماز و بعد از نماز حتی تحیت مسجد مکر تحیت مسجد پیغمبر صلی الله علیه واله پنجم منبر مسجد را بمصلی بردن و سنت است که اکر عید ماه رمضان باشد قبل از رفتن بمصلی چیزی خوردن واکر عید قربان باشد بعد از بر کشتن **مقصد چهارم** در نماز طواف خانهٔ کعبه وانچه بان متعلق است چهار امر است دو امر واجب ودو امر سنت اما دو امر واجب اول انکه اکر طواف واجب باشد این نماز را در پس مقام ابرهیم علیه السلم کذارند یا در یکی از دو جانب ان واکر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد بکذارد دوم انکه نماز را بعد از فراغ از طواف وقبل از شروع در سعی بکذارند، واما دو امر سنت اول خواندن سورهٔ قل یا ایها الکافرون در رکعت اول وسورهٔ توحید در رکعت دوم دوم انکه بیفاصله بعد از طواف نماز بکذارند **مقصد پنجم** در نماز ایات یعنی کسوف وخسوف وهر امر اسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه وسرخ وامثال ان واین نماز دو رکعت است در رکعت اول پنج رکوع واجبست باینطریق که چون بعد از تکبیر احرام فاتحه وسوره بخواند برکوع رود وچون سر از رکوع بردارد نوبت دیکر فاتحه وسوره بخواند باز برکوع رود تا پنج نوبت وبعد از سر برداشتن از رکوع پنجم دو سجده بجا اورد ورکعت دوم را نیز باینطریق بکذارد وبعد از ان تشهد بخواند وسلام دهد واین نماز را باینطریق بجا اوردن افضل است وجایز است که در هر رکعت بعد از فاتحه یک ایه از سوره بخواند وبرکوع رود وچون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک ایهٔ دیکر بی فاتحه بخواند وبرکوع رود وهم چنین تا قبل از رکوع پنجم سوره ونماز تمام شود واول وقت نماز کسوف وخسوف ابتدای کرفتن افتاب وماهست واخر ان شروع در انجلا وسید مرتضی اخر وقت را اخر انجلا میداند واکر شخصی این نماز را در وقت ترک کند از روی عمد پس اکر تمام قرص افتاب یا ماه کرفته شده باشد قضای ان واجبست واکر بعضی کرفته باشد قضا ندارد وبعضی از مجتهدین قضا را واجب میدانند خواه تمام قرص کرفته شده باشد وخواه بعض ونماز زلزله در تمام عمر اداست ودر بادسیاه

وسرخ وامثال ان بعضی از مجتهدین بر انند که اکر وقت نماز را نمیکنجد نماز ساقط میشود وبعضی بر انند که ساقط نمیشود وبعضی بر انند که اکر وقت کنجایش طهارت ویک رکعت داشته باشد نماز واجبست والا ساقط است تتمه ده امر سنت باین نماز متعلق است اول جهر نمودن مصلی در قرائت خواه در روز واین نماز واقع شود وخواه در شب دوم خواندن سورهای طویل مانند سورهٔ انبیا وکهف هر کاه وقت باشد سیم الله اکبر کفتن بعد از سر برداشتن از هر رکوع مکر در رکوع پنجم ودهم که انجا سمع الله لمن حمده بکوید چهارم قنوت کردن بعد از رکوع پنجم ودهم پنجم انکه این نماز را در مسجد کذارند یا بجائی که سقف نداشته باشد ششم انکه مقدار نماز هر یک از رکوع وسجود وقنوت مساوی زمان قرائه باشد هفتم انکه بجماعت کذارده شود خواه همه قرص کرفته باشد وخواه بعضی وشیخ ابن بابویه بر انست که اکر همهٔ قرص کرفته شده باشد بجماعت کذاردن جایز نیست هشتم انکه اکر قبل از تمام انجلا از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند وسید مرتضی بر انست که اعادهٔ نماز در اینصورت واجبست وبدانکه اکر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیه جمع شود ووقت کنجایش هر دو داشته باشد در اینصورت مکلف مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد واکر وقت یکی مضیق باشد ووقت دیکری موسع تقدیم انکه وقت ان مضیق است نماید واکر وقت نسبت بهر یک مضیق باشد واجبست تقدیم نماز یومیه وهمچنین اکر این نماز جمع شود با نماز میت یا نماز طواف خانهٔ کعبه اکر واجب واکر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیه داخل شود جایز است که این نماز را قطع کند اکر وقت تنک باشد وبنماز یومیه مشغول شود چون سلام دهد این نماز را از انجا که قطع کرده با تمام رساند **مقصد ششم** در نماز میت واین نماز واجب کفائی است یعنی اکر یک شخص بکذارد از همه کس ساقط میشود ونماز کردن بر میت واجب است بشرطیکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان مثل اطفال مسلمان بشرط انکه شش سال تمام کرده باشد واکر کمتر از شش سال داشته باشد نماز بر ایشان سنت است وکیفیت این نماز انست که مصلی بعد از نیت تکبیر احرام بجا اورد وبکوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله تکبیر دوم بجا اورد وبکوید اللهم صل علی محمد وال محمد وبارک علی محمد وال محمد وترحم علی محمد وال محمد کافضل ما صلیت وبارکت وترحمت علی ابرهیم وال ابرهیم انک حمید مجید باز تکبیر سیم بجا اورد وبکوید اللهم اغفر للمؤمنین

وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ تَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ
اِنَّكَ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ باز تکبیر چهارم بجا آورد و بکوید اکر میت
مرد مومن باشد اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ
اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَيْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي اِحْسَانِهِ وَاِنْ كَانَ
مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ و اکر مخالف و معاند
باشد بجای ان بکوید اَللّٰهُمَّ امْلَأْ جَوْفَهُ نَارًا وَقَبْرَهُ نَارًا وَسَلِّطْ عَلَيْهِ الْحَيَّاتِ وَالْعَقَارِبَ
و اکر میت مستضعف باشد یعنی مذهب حق را نداند و عناد هم نداشته باشد بعد
از تکبیر چهارم بکوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ و اکر
اعتقاد میت را مطلقا نداند بعد از تکبیر چهارم بکوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ النَّفْسَ اَنْتَ
اَحْيَيْتَهَا وَاَنْتَ اَمَتَّهَا اَللّٰهُمَّ وَلِّهَا مَا تَوَلَّتْ وَاحْشُرْهَا مَعَ مَنْ اَحَبَّتْ و اکر میت طفل باشد
بعد از تکبیر چهارم بکوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَيْهِ وَلَنَا سَلَفًا وَفَرَطًا وَذُخْرًا و اکر زن مومنه
باشد بعد از تکبیر چهارم بکوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ اَمَتُكَ وَابْنَةُ عَبْدِكَ وَابْنَةُ اَمَتِكَ
نَزَلَتْ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهَا اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهَا اِلَّا خَيْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهَا مِنَّا اَللّٰهُمَّ
اِنْ كَانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِي اِحْسَانِهَا وَاِنْ كَانَتْ مُسِيئَةً فَتَجَاوَزْ عَنْهَا وَاحْشُرْهَا مَعَ مَنْ كَانَتْ
تَتَوَلَّاهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ و اخر نماز میت تکبیر پنجم است و بان ختم نماز میشود
تتمه انچه باین نماز تعلق دارد بعد از نیت و پنج تکبیر و دعاها نوزده است چهار
امر واجب و دوازده امر سنت سه امر مکروه اما چهار امر واجب اول انکه در وقت
نماز کذاردن سر میت بجانب راست مصلی باشد پس اکر خلاف این ظاهر شود اعاده
نماز واجبست دوم انکه میت را بر پشت بخوابانند نه بر پهلو و اکر خلاف این ظاهر شود
اعاده نماز واجبست سیم انکه مصلی از تابوت میت بسیار دور نباشد چهارم انکه
نماز کذاردن بعد از تغسیل و تکفین باشد و بدانکه انچه در این نماز مجزیست و کمتر از ان
مجزی نیست انست که بعد از نیت تکبیر احرام بکوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ
مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ و بعد از تکبیر دوم بکوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و بعد از تکبیر سیم
بکوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بعد از تکبیر چهارم دعای میت را بجا آورد
و به تکبیر پنجم نماز را ختم کند و اما ان دوازده امر که در این نماز سنت است اول انکه مصلی
متطهر باشد دوم پیشنماز محاذی کمر میت ایستد اکر مذکر باشد و محاذی سینه
میت ایستد اکر مونث باشد سیم کفش از پا بیرون کردن چهارم نزدیک ایستادن

بجهتی که اکر بادی وزد دامن مصلی بتابوت برسد پنجم انکه مصلی در هر یک از پنج تکبیر
دستها را بنزدیک کوش رساند ششم انکه این نماز را بجماعت کذارند هفتم انکه اکر
ماموم همین یک کس باشد در پس سر پیشنماز ایستد اما در غیر این نماز سنت است که
در جانب راست پیشنماز ایستد هشتم ایستادن در صف اخر جماعت که ثواب ان
بیشتر است نهم نماز کذاردن بر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد بشرط انکه زنده
از رحم جدا شده باشد پس اکر در رحم زنده بوده و مرده جدا شده نماز بر و سنت
نیست دهم انکه نماز میت را در روز کذارند اکر عذری نباشد یازدهم انکه مرد را
بجانب مصلی کذارند و زن را بجانب قبله اکر جمع شوند اما بنوعی که سینه زن محاذی
کمر مرد شود و اکر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد با ایشان جمع شود از زن موخر
کذارند و بر هر سه یک نماز جایز است و دعا بجهة هر یک بطریقی که مذکور شد بفعل
آورد و اکر هر سه را در یک دعا شریک سازد هم جایز است مثل انکه بکوید اَللّٰهُمَّ ارْحَمْ
هٰؤُلَاءِ الْاَمْوَاتِ دوازدهم انکه چون از نماز فارغ شود پیشنماز در مکان خود ایستد
تا تابوت را بردارند و اما ان سه امر که مکروه هست اول نماز بر میت در مسجد کذاردن
دوم فاتحه یا سوره در این نماز خواندن هرگاه تقیه نباشد سیم سلام دادن در
اخر این نماز در وقتی که تقیه نباشد و بعضی از مجتهدین سلام دادن را در این نماز مکروه
نمیدانند و این نماز را جنب و زن حیض دار میتوانند کذارد چنانکه در باب طهارت
مذکور شد **مقصد هفتم** در نمازی که بنذر واجب شود یا بعهد یا بسوکند
و شرط نمازی که بیکی از این سه امر واجب میشود انست که کیفیت ان مخالف کیفیت
نمازهای متعارف شرع نباشد پس اکر نذر کند که پنج رکعت نماز بیک سلام بکذارد یا دو
رکعت بچهار رکوع ان نذر باطلست اما اکر نذر کند که سه رکعت بیک سلام یا یک رکعت
بیک سلام بکذارد در صحت ان نذر خلافست و اصح صحت است و اکر نذر کند که نماز عید
را یا نماز کسوف را در غیر وقت عید و کسوف بکذارد اولی عدم صحت است و اکر شخصی
نماز واجب مثل یکی از نمازهای یومیه را نذر کند نذر او صحیح است و وجوب ان موکد
میشود پس اکر بجا نیاورد کفاره بر او لازم است و مقدار کفاره در باب نذر مذکور
خواهد شد و چون کفاره کناه مخالفت نذر دهد تخفیف میباید اما کناه ترک نماز بحال خود
باقیست و بکفاره دادن تخفیف نمی یابد و اکر شخصی نذر دو رکعت از نمازهای نافله کند
بعضی از مجتهدین را مذهب انست که واجبست که در هر رکعت بعد از فاتحه سوره بخواند

هرچند در نافله سوره واجب نیست واکر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز بکذارد مثلا مکرر و عمداً ترک کند نذر او برطرف میشود و لازم نیست که دیکر بکذارد اما کفارهٔ خلاف نذر لازم است واکر نذر کند که سجده بجا آورد نذر او صحیح است اما اکر نذر کند که رکوعی یا تکبیر احرامی بجا آورد آن نذر باطل است **مقصد هشتم** در نمازهای که باجاره واجب میشود هرکاه در ذمت شخصی نماز واجبی باشد واجبست که وصیت کند که شخصی را اجاره کنند که نمازی که در ذمت اوست بکذارد و این وقتیست که آن شخص پسر نداشته باشد که اکر پسر دارد قضای نماز پدر بر وست چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و بر پدر واجبست که پسر را بران مطلع سازد و چون شخصی را بجهت قضای نماز میت باجاره کیرند وجه اجاره را از ثلث متروکات او اخراج باید کرد واکر وصیت نکند بر ورثه لازم نیست که اخراج کنند و بعضی از مجتهدین برانند که وجه اجارهٔ نماز بطریق وجه اجارهٔ حج از اصل ترکه باید داد خواه وصیت کرده باشد وخواه نکرده باشد و شخصی را که باجاره میکیرند که نماز جهت میت بکذارد میباید مسائل ضروری نماز را بداند و عادل باشد و عاجز از بعض افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد و واجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور بان اشتغال نماید یا اکثر اوقات بان مشغول باشد بلکه اینقدر کافیست که بعضی اوقات بجا آورد بحیثیتی که بحسب عرف کویند که او اشتغال دارد و کاهلی نمیکند و جایز است که دو شخص را یا زیاده بجهت قضای نماز یکشخص باجاره کیرند اما وقت نماز هر یک از آن جماعت میباید که معین باشد تا دیکری در آن وقت بقضای نماز میت اشتغال نماید و نماز بترتیب قضا شود و چون مرد خود را بجهة قضای نماز زن باجاره دهد مخیر است میانه جهر و اخفات و همچنین اکر زن خود را بجهة قضای نماز مرد باجاره دهد بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود بتفصیلی که قبل از این مذکور شد **مقصد نهم** در نمازی که از پدر فوت شده باشد بر پسر واجبست که بعد از فوت پدر آنرا بجا آورد بدو شرط اول آنکه میت را پسری بزرکتر از و نباشد که اکر بزرکتر باشد بر پسر کوچک واجب نیست اما اکر دو پسر داشته باشد یا زیاده که همه در سن برابر باشند واجبست که نماز پدر را بالسویه قضا کنند و اکر یکنماز باقی بماند مثل آنکه دو پسر را سه نماز و پنج نماز از و فوت شده باشد در اینصورت قضای آن یکنماز برایشان واجب کفائیست یعنی هر کدام که بجا آورند از دیکران ساقط میشود دوم

آنکه پدر وصیت نکرده باشد که شخصی را غیر پسر بزرک جهت نماز استیجار نمایند اکر وصیت کرده باشد قضای نماز پدر از پسر بزرک ساقطست و بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده اند و آن آنست که آن نماز بواسطهٔ بیماری یا عذری از پدر فوت شده باشد پس اکر عمداً بی عذر از و فوت شده باشد قضای آنرا بر پسر لازم نمیدانند و بعضی دیکر شرط رابع کرده اند و آن آنست که پسر بزرک در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد پس اکر طفل یا مجنون باشد قضای نماز پدر را بعد از بلوغ و عقل بر او واجب نمیدانند **مطلب دوم** در نمازهای سنتی و انواع آن بسیار است و در این کتاب از انجمله بیست و چهار نماز مذکور میشود چنانچه قبل از این مذکور شد اول نوافل یومیه است که هر شبانروزی کذاردن آن سنت است و آن سی و چهار رکعتست هشت رکعت نافلهٔ ظهر است مقدم بر ظهر و هشت رکعت نافلهٔ عصر است مقدم بر عصر و چهار رکعت نافلهٔ مغربست بعد از مغرب و دو رکعت نشسته که یکرکعت حسابست و آنرا وتیره کویند نافلهٔ خفتن است بعد از خفتن و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع است و یکرکعت نماز وتر و دو رکعت نماز صبح است مقدم بر صبح و اول وقت نافلهٔ ظهر از زوال آفتابست و آخر آن وقتیست که سایهٔ شاخص بمقدار دو قدم بر سایه وقت زوال افزاید در جائیکه وقت زوال شاخص را سایه باشد و در جائیکه سایه در وقت زوال معدوم میشود آخر آن وقتیست که سایه بعد از عدم بدو قدم برسد و مراد از قدم هفت یک شاخص است و اول وقت نافلهٔ عصر فارغ شدنست از نماز ظهر که در اول وقت کذارده و آخر آن وقتیست که سایهٔ شاخص بمقدار چهار قدم برسد و اول وقت نافلهٔ مغرب فارغ شدنست از نماز مغرب که در اول وقت کذارده شود و آخر آن برطرف شدن سرخیست که در جانب مغرب بهم میرسد و اول وقت نافلهٔ خفتن فارغ شدنست از نماز خفتن که در اول وقت کذارده شود و آخر آن تا نصف شب است و وقت نماز شب از نصف شب است تا طلوع فجر دویم و هرچند بفجر دویم نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است و اکر بعد از کذاردن چهار رکعت فجر دویم طالع شود چهار رکعت باقی را مخفف بکذارد و اکر قبل از کذاردن کمتر از چهار رکعت طالع شود نافله را قطع کند و بنماز صبح اشتغال نماید و جایز است که نماز شب را در اول شب بکذارد هرکاه ترسد که در نصف شب بیدار نشود و وقت نماز شفع و وتر بعد از فارغ شدن نماز شب است و افضل آنست که شفع و وتر را ما بین

فجر اوّل و دوّیم بجا آورد و وقت نافلهٔ صبح بعد از فارغ شد نشان از شفع و وتر و وقت
آن میکشد تا پیدا شدن سرخی مشرق و ادعیه و آداب نوافل یومیه بسیار است
و از آن در کتاب مفتاح الفلاح بتفصیل مذکور ساختیم و در این کتاب آنچه اهم است مذکور
میسازیم بدانکه چون زوال آفتاب متحقق شود یعنی وقت ظهر داخل شود باید
که این دعا بخواند که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه تعلیم محمد بن مسلم داده
و فرموده که محافظت کن چنانچه محافظت میکنی بر چشمهای خود و آن اینست سُبْحَانَ
اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ
وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا بعد از آن وضو سازد و شروع در نافلهٔ ظهر کند
و در رکعت اوّل تکبیرات سبعهٔ افتتاحیه را با ادعیهٔ آن بطریقی که در فصل تکبیر
احرام مذکور شد بجا آورد و بعد از فاتحه سورهٔ قل هو الله احد بخواند و در رکعت
دوّیم بعد از فاتحه سورهٔ قل یا ایها الکافرون پس سلام دهد و بعد از سلام سه تکبیر
بگوید و تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السلام بجا آورد و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي ضَعِيفٌ
فَقَوِّ فِي رِضَاكَ ضَعْفِي وَخُذْ اِلَى الْخَيْرِ بِنَاصِيَتِي وَاجْعَلِ الْاِيمَانَ مُنْتَهَى رِضَاكَ وَبَارِكْ لِي
فِيمَا قَسَمْتَ لِي وَبَلِّغْنِي بِرَحْمَتِكَ كُلَّ الَّذِي اَرْجُو مِنْكَ وَاجْعَلْ لِي وُدًّا وَسُرُورًا لِلْمُؤْمِنِينَ
وَعَهْدًا عِنْدَكَ پس دو رکعت دیگر نافلهٔ ظهر بگذارد بطریقی که ذکر شد سوای
شش تکبیر افتتاحیه و ادعیهٔ آن پس دو رکعت دیگر را بهمان طریق بجا آورد و بعد
از هر دو رکعت از این شش رکعت آنچه میسّر باشد از تعقیب بجا آورد و بعد از آن اذان
ظهر بگوید و بعد از آن دو رکعت دیگر نافلهٔ ظهر را بجا آورد و بعد از فارغ شدن
از نماز ظهر و متعلقات آن شروع کند در نافلهٔ عصر و در هر رکعت بعد از فاتحه هر
سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اوّل فارغ شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ
اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ الْخَالِقُ الرَّازِقُ الْمُحْيِي الْمُمِيتُ الْمُبْدِئُ
الْبَدِيعُ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْمَنُّ وَلَكَ الْكَرَمُ وَلَكَ الْجُودُ وَلَكَ الْاَمْرُ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ
يَا وَاحِدُ يَا اَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ وَلَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً
وَلَا وَلَدًا صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ پس حاجت خود بخواهد و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله
عصر بگذارد و بطریق دو رکعت اوّل پس این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ
وَرَبَّ الْاَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ
جَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَاِسْرَافِيلَ وَرَبَّ السَّبْعِ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْاَعْظَمِ الَّذِي بِهِ تَقُومُ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ وَبِهِ تُحْيِي الْمَوْتَى
وَتَرْزُقُ الْاَحْيَاءَ وَتُفَرِّقُ بَيْنَ الْمُجْتَمِعِ وَتَجْمَعُ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَبِهِ اَحْصَيْتَ عَدَدَ الْآجَالِ وَوَزْنَ
الْجِبَالِ وَكَيْلَ الْبِحَارِ اَسْئَلُكَ يَا مَنْ هُوَ كَذٰلِكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ پس حاجت خود بخواهد
پس دو رکعت دیگر بگذارد باین طریق و بعد از آن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَدْعُوكَ بِمَا
دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ يُونُسُ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَنَجَّيْتَهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ
فَاِنَّهُ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَدْعُوكَ وَاَنَا عَبْدُكَ وَسَئَلَكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَسْئَلُكَ وَ
اَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَسْتَجِيبَ لِي كَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ
اَيُّوبُ اِذْ مَسَّهُ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَكَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْتَهُ اَهْلَهُ
وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ فَاِنَّهُ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُفَرِّجَ
عَنِّي كَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَاَنْ تَسْتَجِيبَ لِي كَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ يُوسُفُ اِذْ فَرَّقْتَ
بَيْنَهُ وَبَيْنَ اَهْلِهِ وَهُوَ فِي السِّجْنِ فَاِنَّهُ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَسْئَلُكَ وَاَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّيَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُفَرِّجَ عَنِّي كَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَاَنْ تَسْتَجِيبَ لِي كَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ فَصَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ پس حاجت خود را بخواهد و بعد از آن دو رکعت دیگر نافلهٔ عصر را بگذارد
پس این دعا بخواند يَا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَلَمْ يَهْتِكِ
السِّتْرَ يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ
يَا سَامِعَ كُلِّ نَجْوَى يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى يَا مُبْتَدِئًا بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ
يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ يَا سَيِّدَاهُ يَا سَيِّدَاهُ يَا سَيِّدَاهُ يَا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ اَسْئَلُكَ
بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوسَى وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَ
عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَمُحَمَّدٍ صَاحِبِ الزَّمَانِ سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَكْشِفَ كَرْبِي وَتَغْفِرَ ذَنْبِي وَتُنَفِّسَ هَمِّي وَتُفَرِّجَ غَمِّي وَتُصْلِحَ شَاْنِي فِي دِينِي
وَدُنْيَايَ وَاَنْ تُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ وَلَا تُشَوِّهَ خَلْقِي بِالنَّارِ وَلَا تَفْعَلَ بِي مَا اَنَا اَهْلُهُ بِرَحْمَتِكَ
يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ پس اذان و اقامت بگوید برای نماز عصر و بعد از نماز عصر تعقیب
بجا آورد و بعد از آن بگوید اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ
ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ وَاَسْئَلُهُ اَنْ يَتُوبَ عَلَيَّ تَوْبَةَ عَبْدٍ ذَلِيلٍ خَاضِعٍ فَقِيرٍ بَائِسٍ مِسْكِينٍ
مُسْتَجِيرٍ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا حَيٰوةً وَلَا نُشُورًا اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ
لَا تَشْبَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ صَلٰوةٍ لَا تُرْفَعُ وَمِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ اَللّٰهُمَّ

اِنّى اَسْئَلُكَ الْيُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ وَالْفَرَجَ بَعْدَ الْكَرْبِ وَالرَّخَاءَ بَعْدَ الشِّدَّةِ اَللّٰهُمَّ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ
فَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوبُ اِلَيْكَ و سنت است كه بعد از نماز عصر
هفتاد نوبت استغفار كند و سوره اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِى لَيْلَةِ الْقَدْرِ ده نوبت بخواند و بعد
از آن دو سجده شكر بجا آورد بطريقى كه قبل از اين مذكور شد و بايد كه آخر دعائى
كه بعد از نماز عصر ميخواند اين دعا باشد اَللّٰهُمَّ اِنّى وَجَّهْتُ وَجْهِى اِلَيْكَ وَاَقْبَلْتُ
بِدُعَائِى عَلَيْكَ رَاجِيًا اِجَابَتَكَ طَامِعًا فِى مَغْفِرَتِكَ طَالِبًا مَا وَاَيْتَ بِهِ عَلَى نَفْسِكَ مُسْتَنْجِزًا
وَعْدَكَ اِذْ تَقُولُ اُدْعُونِى اَسْتَجِبْ لَكُمْ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَقْبِلْ اِلَىَّ بِوَجْهِكَ وَارْحَمْنِى
وَاسْتَجِبْ دُعَائِى يَا اِلٰهَ الْعَالَمِينَ **فصل** چون وقت نماز مغرب داخل شود بايد كه بى
تأخير متوجه بنماز مغرب شود بجهت آنكه وقت آن مضيق است چنانكه قبل از اين
مذكور شد و بعد از آنكه نماز مغرب بگذارد و تعقيب را بطريقى كه مذكور شد بجا
آورد سه نوبت بگويد اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُهُ پس
نافله مغرب را بگذارد و از ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين مبالغه و
تأكيد در گذاردن نافله مغرب بسيار است چنانچه از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله عليه منقول است كه آنحضرت فرمودند بحارث بن مغيره كه ترك مكن چهار ركعت
را بعد از مغرب در سفر و در حضر اگر چه گريخته باشى از اعدا و ايشان در عقب تو
باشند و مكروه است حرف زدن ميانه چهار ركعت نافله مغرب و هرگاه فوت
شود وقت نافله مغرب قضا كند آنرا همچو ساير نوافل و چون شروع در نافله مغرب
كند هفت تكبير افتتاحيه را با ادعيه ثلثه بجا آورد و در ركعت اول بعد از حمد سوره
قل هو الله احد سه نوبت بخواند و در ركعت دويم بعد از حمد سوره انا انزلناه يكبار
و اگر خواهد در ركعت اول سوره قل يا ايها الكافرون بخواند و در ركعت دويم سوره
قل هو الله احد و اگر در هر دو ركعت بالحمد تنها اكتفا كند جايز است همچنانكه در ساير
نوافل و بايد كه قراءت را در نافله مغرب و جميع نوافل شب بلند بخواند و بعد از
فارغ شدن از دو ركعت اول اين دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَرَى وَلَا تُرَى وَاَنْتَ بِالْمَنْظَرِ
الْاَعْلَى وَاِنَّ اِلَيْكَ الرُّجْعَى وَالْمُنْتَهَى وَاِنَّ لَكَ الْمَمَاتَ وَالْمَحْيَا وَاِنَّ لَكَ الْآخِرَةَ وَالْاُولَى
اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوذُ بِكَ اَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى وَاَنْ نَأْتِىَ مَا عَنْهُ تَنْهَى اَللّٰهُمَّ اِنّى اَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّىَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَسْئَلُكَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَاَسْتَعِيذُ بِكَ مِنَ النَّارِ بِقُدْرَتِكَ وَاَسْئَلُكَ
مِنَ الْحُورِ الْعِينِ بِعِزَّتِكَ وَاَنْ تَجْعَلَ اَوْسَعَ رِزْقِى عِنْدَ كِبَرِ سِنِّى وَاَحْسَنَ عَمَلِى عِنْدَ اقْتِرَابِ

اجلى

اَجَلِى وَاَطِلْ فِى طَاعَتِكَ وَمَا يُقَرِّبُ مِنْكَ وَيُحْظِى عِنْدَكَ وَيُزْلِفُ لَدَيْكَ عُمْرِى
وَاَحْسِنْ فِى جَمِيعِ اَحْوَالِى وَاُمُورِى وَمَعْرِفَتِى وَلَا تَكِلْنِى اِلَى اَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ وَتَطَوَّلْ
عَلَىَّ بِقَضَاءِ جَمِيعِ حَوَائِجِى لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَابْدَءْ بِوَالِدَىَّ وَوُلْدِى وَجَمِيعِ اِخْوَانِى
الْمُؤْمِنِينَ فِى جَمِيعِ مَا سَئَلْتُكَ لِنَفْسِى بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ پس شروع كند در
دو ركعت ديگر از نافله مغرب و در ركعت اول از اين دو ركعت اين چند آيه را از اول
سوره حديد بخواند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِى السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ يُحْيِى وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ هُوَ
الْاَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ هُوَ الَّذِى خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ
فِى سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِى الْاَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ
وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ يُولِجُ اللَّيْلَ فِى النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِى اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ و در ركعت دويم آخر سوره حشر را بخواند لَوْ اَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ
لَرَاَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَتِلْكَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
هُوَ اللّٰهُ الَّذِى لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللّٰهُ الَّذِى
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللّٰهِ
عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِى السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و در سجده آخر از اين دو ركعت هفت نوبت بگويد
اَللّٰهُمَّ اِنّى اَسْئَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَاسْمِكَ الْعَظِيمِ وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ اَنْ تُصَلِّىَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَغْفِرَ لِى ذَنْبِىَ الْعَظِيمَ اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ اِلَّا الْعَظِيمُ پس دو سجده شكر بجا آورد
و بگويد آنچه قبل از اين در سجده شكر مذكور شد و در هر يك شكرا شكرا
كافيست بعد از آن دو ركعت نماز غفيله بگذارد و كيفيت آن عنقريب مذكور
خواهد شد و چون سرخى از جانب مغرب برطرف شود از براى نماز خفتن اذان و
اقامت بگويد و ادعيه پيش از اقامت و بعد از اقامت را بجا آورد و چون از نماز
خفتن فارغ شود و تعقيب بجا آورد اين دعا بخواند اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تُؤْمِنَّا مَكْرَكَ وَلَا تُنْسِنَا ذِكْرَكَ وَلَا تَكْشِفْ عَنَّا سِتْرَكَ وَلَا تَحْرِمْنَا
فَضْلَكَ وَلَا تُحْلِلْ عَلَيْنَا غَضَبَكَ وَلَا تُبَاعِدْنَا مِنْ جِوَارِكَ وَلَا تَنْقُصْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ وَلَا
تَنْزِعْ عَنَّا بَرَكَاتِكَ وَلَا تَمْنَعْنَا عَافِيَتَكَ وَاَصْلِحْ لَنَا مَا اَعْطَيْتَنَا وَزِدْنَا مِنْ فَضْلِكَ الْمُبَارَكِ

الطيب الحسن الجميل ولا تغير ما بنا من نعمتك ولا تؤيسنا من روحك ولا تهنا بعد
كرامتك ولا تضلنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب پس
هريك از فاتحه وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس را ده
نوبت بخواند وده نوبت بگويد سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر وده
نوبت اللهم صل على محمد وآل محمد وبعد از آن اين دعا بخواند اللهم افتح لي ابواب
رحمتك واسبغ علي من حلال رزقك فمتعني بعافية ما ابقيتني في سمعي وبصري
وجميع جوارحي اللهم ما بنا من نعمة فمنك لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك يا ارحم
الراحمين پس دو سجده شكر بجا آورد وبعد از آن دو ركعت وتيره را نشسته بگذارد
وايستاده نيز جايز است وهفت تكبير افتتاحيه را با ادعيه ثلثه بجا آورد ودر ركعت
اول بعد از فاتحه سوره تبارك يا سوره واقعه بخواند ودر ركعت دويم بعد از فاتحه
سوره توحيد وبعد از فارغ شدن حاجت خود بخواهد **فصل** در بيان آداب
نماز شب چون بنده مؤمن شب از خواب بيدار شود اول چيزی كه بايد بكند آنست
كه سجده كند پس بگويد در سجود يا بعد از سر برداشتن از سجود الحمد لله الذي
احياني بعد ما اماتني واليه النشور الحمد لله الذي رد علي روحي لاحمده واعبده
پس چون خواهد كه شروع در نماز شب كند اين دعا بخواند اللهم اني اتوجه
اليك بنبيك نبي الرحمة واله واقدمهم بين يدي حوائجي فاجعلني بهم وجيها في
الدنيا والاخرة ومن المقربين اللهم ارحمني بهم ولا تعذبني بهم واهدني بهم
ولا تضلني بهم وارزقني بهم ولا تحرمني بهم واقض لي حوائج الدنيا والاخرة
انك على كل شيء قدير وبكل شيء عليم پس افتتاح كند ركعت اول را از نماز شب
بتكبيرات سبعه با ادعيه ثلثه وافضل آنست كه در ركعت اول بعد از حمد سوره
قل هو الله احد را سی نوبت بخواند ودر ركعت دويم سوره قل يا ايها الكافرون
را ودر شش ركعت ديگر از نماز شب سوره های دراز مانند سوره انعام وكهف
وانبيا ويس بخواند واگر وقت تنگ شود از سوره های دراز كافيست خواندن
حمد وقل هو الله در هر ركعت وجايز است كه اختصار بحمد تنها كند همچو ساير نوافل
وبدانكه اتفاق كرده اند علمای ما قدس الله ارواحهم بر اينكه قنوت همچنانكه
سنت است در نمازهای واجبی سنت است در هر ركعت دويم از نوافل مگر ركعت دويم
شفع كه در و قنوت نيست بلكه قنوت در ركعت سيم است كه آنرا وتر گويند چنانكه

عنقريب مذكور ميشود وكافيست از قنوت اينكه بگويد اللهم اغفر لنا وارحمنا و
عافنا واعف عنا في الدنيا والاخرة انك على كل شيء قدير وسنت است بلند خواندن
قنوت اگرچه در نوافل روز باشد وهمچنين سنت است تطويل قنوت خصوصا در
نماز شب كه وقت آن وسيع است واز قنوتهای مختصر كه سزاوار است كه در نماز وتر
وسنت خوانده شود اينند عاست الهي كيف ادعوك وقد عصيتك وكيف لا ادعوك
وقد عرفت حبك في قلبي وان كنت عاصيا مددت اليك يدا بالذنوب مملوة وعينا
بالرجاء ممدودة مولاي انت عظيم العظماء وانا اسير الاسراء وانا الاسير بذنبي المرتهن
بجرمي الهي لئن طالبتني بذنبي لاطالبنك بكرمك ولئن طالبتني بجريرتي لاطالبنك
بعفوك ولئن امرت بي الى النار لاخبرن اهلها اني اقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم
ان الطاعة تسرك والمعصية لا تضرك فهب لي ما يسرك واغفر لي ما لا يضرك يا ارحم
الراحمين وسنت است كه ميانه هر دو ركعت از هشت ركعت نماز شب اين دعا بخواند
اللهم اني اسئلك ولم يسئل مثلك انت موضع مسئلة السائلين ومنتهى رغبة
الراغبين ادعوك ولم يدع مثلك وارغب اليك ولم يرغب الى مثلك انت مجيب دعوة
المضطرين وارحم الراحمين واسئلك بافضل المسائل وانجحها واعظمها يا الله يا رحمن
يا رحيم وباسمائك الحسنى وامثالك العليا ونعمك التي لا تحصى وباكرم اسمائك اليك واحبها
اليك واقربها منك وسيلة واشرفها عندك منزلة واجزلها لديك ثوابا واسرعها
في الامور اجابة وباسمك المكنون الاكبر الاعز الاجل الاعظم الاكرم الذي
تحبه وتهواه وترضى به عمن دعاك وتستجيب له دعاءه وحق عليك ان لا ترد سائلك
وبكل اسم هو لك في التورية والانجيل والزبور والفرقان العظيم وبكل اسم دعاك به
حملة عرشك وملائكتك وانبياؤك ورسلك واهل طاعتك من خلقك ان تصلي على
محمد وآل محمد وان تعجل فرج وليك وابن وليك وتعجل خزي اعدائه وان تفعل بي كذا
وكذا بعد از آن حاجت خود را بخواهد وتسبيح فاطمه زهرا عليها السلام بجا آورد وبعد
از آن دو سجده شكر كند وبخواند در يكی از آن دو سجده اين دعا را كه منسوبست
بحضرت امام زين العابدين صلوات الله عليه الهي وعزتك وجلالك وعظمتك لو
اني منذ بدعت فطرتي من اول الدهر عبدتك دوام خلود ربوبيتك بكل شعرة
في كل طرفة عين سرمد الابد بحمد الخلائق وشكرهم اجمعين لكنت مقصرا في بلوغ
اداء شكر خفي نعمة من نعمك علي ولو اني كربت معادن حديد الدنيا بانيابي وحرثت

اراضيها باشفار عيني وبكيت من خشيتك مثل بحور السموات والارضين دماً و
صديداً لكان ذلك قليلاً في كثير ما يجب من حقك علي ولو انك الهي عذبتني بعد
ذلك بعذاب الخلائق اجمعين وعظمت للنار خلقي وجسمي وملأت طبقات جهنم
مني حتى لا يكون في النار معذب غيري ولا يكون لجهنم حطب سوائي لكان ذلك
بعدلك علي قليلاً في كثير ما استوجبه من عقوبتك پس ده نوبت بگويد يا الله
يا الله پس اين دعا بخواند صل على محمد وآله وارحمني وثبتني على دينك ودين نبيك
ولا تزغ قلبي بعد اذ هديتني وهب لي من لدنك رحمة انك انت الوهاب **فصل**
بعد از فارغ شدن از هشت ركعت نماز شب و آداب وادعيه شروع كند در دو ركعت شفع و
مفرده وتر وافضل اوقات آن ما بين فجر اول وفجر دويم است ودر هر يك از دو ركعت
شفع بعد از حمد سوره توحيد بخواند واگر خواهد در ركعت اول سوره قل اعوذ
برب الفلق ودر ركعت دويم سوره قل اعوذ برب الناس بخواند وبعد از سلام دادن
اين دعا بخواند الهي تعرض لك في هذا الليل المتعرضون وقصدك فيه القاصدون
وامل فضلك ومعروفك الطالبون ولك في هذا الليل نفحات وجوائز وعطايا
ومواهب تمن بها على من تشاء من عبادك وتمنعها من لم تسبق له العناية منك وها
انا ذا عبدك الفقير اليك المؤمل فضلك ومعروفك فان كنت يا مولاي في هذه
الليلة تفضلت على احد من خلقك وعدت عليه بعائدة من عطفك فصل على
محمد وآله الطيبين الطاهرين الخيرين الفاضلين وجد علي بطولك ومعروفك يا رب
العالمين وصلى الله على محمد خاتم النبيين وآله الطاهرين الذين اذهب الله عنهم الرجس
وطهرهم تطهيرا ان الله حميد مجيد اللهم اني ادعوك كما امرت فاستجب لي كما وعدت
انك لا تخلف الميعاد پس اشتغال نمايد بگذاردن مفرده وتر وافتتاح كند بتكبيرات
سبعه وادعيه ثلثه بخواند در او بعد از حمد سوره توحيد را سه نوبت ومعوذتين
پس بردارد دستها را برابر رو وقنوت كند در حالتى كه بگريد يا بگريانيد خود را باين دعا
لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع
ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم اللهم انت الله نور
السموات والارض وانت الله زين السموات والارض وانت الله جمال السموات و
الارض وانت الله عماد السموات والارض وانت الله قوام السموات والارض و
انت الله صريخ المستصرخين وانت الله غياث المستغيثين وانت الله المفرج عن المكروبين

وانت الله المروح عن المغمومين وانت الله مجيب دعوة المضطرين وانت الله اله العالمين
وانت الله الرحمن الرحيم وانت الله كاشف السوء وانت الله بك تنزل كل حاجة يا الله ليس
يرد غضبك الا حلمك ولا ينجي من عقابك الا رحمتك ولا ينجي منك الا التضرع اليك فهب
من لدنك يا الهي رحمة تغنيني بها عن رحمة من سواك بالقدرة التي بها احييت جميع ما في
البلاد وبها تنشر ميت العباد ولا تهلكني غما حتى تغفر لي وترحمني وتعرفني الاستجابة في
دعائي وارزقني العافية الى منتهى اجلي واقلني عثرتي ولا تشمت بي عدوي ولا تمكنه
من عنقي اللهم ان رفعتني فمن ذا الذي يضعني وان وضعتني فمن ذا الذي يرفعني وان
اهلكتني فمن ذا الذي يحول بينك وبيني او يتعرض لك في شيء من امري وقد علمت انه ليس
في حكمك ظلم ولا في نقمتك عجلة فانما يعجل من يخاف الفوت وانما يحتاج الى الظلم
الضعيف وقد تعاليت عن ذلك يا الهي فلا تجعلني للبلاء غرضا ولا لنقمتك نصبا و
مهلني ونفسني واقلني عثرتي ولا تتبعني ببلاء على اثر بلاء فقد ترى ضعفي وقلة
حيلتي استعيذ بك الليلة فاعذني واستجير بك من النار فاجرني واسئلك الجنة فلا تحرمني
پس بخواند در قنوت هر دعا كه خواهد وهفتاد نوبت استغفار كند باين طريق استغفر الله
ربي واتوب اليه بعد از آنكه دعا كند از براى چهل شخص يا بيشتر از برادران مؤمن باين طريق
اللهم اغفر لفلان وفلان واسم ايشان را ذكر كند تا آخر واگر صد نوبت استغفار كند
افضل است وثواب آن بيشتر است پس هفت نوبت بگويد استغفر الله الذي لا اله
الا هو الحي القيوم بجميع ظلمي وجرمي واسرافي على نفسي واتوب اليه پس بگويد رب
اسأت وظلمت نفسي وبئس ما صنعت وهذه رقبتي خاضعة لما اتيت وها انا ذا بين
يديك فخذ لنفسك من نفسي الرضا حتى ترضى لك العتبى لا اعود پس سيصد نوبت
بگويد العفو العفو پس بگويد رب اغفر لي وارحمني وتب علي انك انت التواب الرحيم و
بدانكه قنوت در نماز وتر در ركعت سيم است پس در ركعت دويم شفع قنوت بخواند
واگر وقت تنگ باشد از تطويل قنوت اختصار كند بر آنچه وقت وسعت آن داشته باشد
وبعد از سلام تسبيح فاطمه زهرا عليها السلام بجا آورد وبعد از آن سجده كند واين
دعا بخواند اللهم صل على محمد وآله وارحم ذلي بين يديك وتضرعي اليك ووحشتي من
الناس وانسي بك يا كريم يا كائنا قبل كل شيء يا كائنا بعد كل شيء يا مكون كل شيء لا تفضحني
فانك بي عالم ولا تعذبني فانك علي قادر اللهم اني اعوذ بك من كرب الموت ومن سوء المرجع
في القبور ومن الندامة يوم القيمة اسئلك عيشة هنيئة وميتة سوية ومنقلبا كريما

غیر مخزٍ ولا فاضحٍ اللهم ان مغفرتك اوسع من ذنوبی ورحمتك ارجی عندی من عملی فصل
علی محمد وآل محمد واغفر لی یا حیاً لا یموت و بعد از فارغ شدن از مفرده وتر وانچه
متعلق است بان از ادعیه و آداب دو رکعت نافله صبح را بکذارد و در رکعت اول بعد
از حمد سوره قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو
الله پس چون سلام دهد بر پهلوی راست بخوابد و بقبله و جانب راست رو دارد
بدست راست بکذارد و این دعا بخواند استمسکت بعروة الوثقی التی لا انفصام
لها واعتصمت بحبل الله المتین واعوذ بالله من شر فسقة العرب والعجم وشر فسقة الجن
والانس ربی الله ربی الله امنت بالله توکلت علی الله فهو حسبه وان الله بالغ
امره قد جعل الله لکل شیء قدرا حسبی الله ونعم الوکیل اللهم من اصبح وله حاجة الی
مخلوق فان حاجتی ورغبتی الیك وحدك لا شریك لك الحمد لله رب الصباح الحمد لله
فالق الاصباح الحمد لله قاسم المعاش الحمد لله جاعل اللیل سکنا والشمس والقمر
حسبانا ذلك تقدیر العزیز العلیم اللهم صل علی محمد وآل محمد واجعل فی قلبی نورا
وفی بصری نورا وعلی لسانی نورا ومن بین یدی نورا ومن خلفی نورا وعن یمینی
نورا وعن شمالی نورا ومن فوقی نورا ومن تحتی نورا واعظم لی النور واجعل لی نورا
امشی به فی الناس ولا تحرمنی نورك یوم القیمة پس بخواند آیة الکرسی وقل اعوذ برب
الناس وقل اعوذ برب الفلق و پنج آیه از آخر سوره آل عمران ان فی خلق السموات و
الارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما و
قعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا
سبحانك فقنا عذاب النار ربنا انك من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین من انصار
ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا
سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلك ولا تخزنا یوم القیمة انك لا
تخلف المیعاد پس تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد و بعد از آن صد نوبت بکوید
سبحان ربی العظیم وبحمده استغفر الله ربی واتوب الیه بعد از آن هفت نوبت بکوید
بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس دو سجده شکر بجا آورد
بطریقی که قبل از این مذکور شد و این دعا را نیز بخواند اللهم رب الفجر واللیالی العشر
والشفع والوتر واللیل اذا یسر ورب کل شیء واله کل شیء وخالق کل شیء وملیك کل
شیء صل الله علی محمد وآل محمد وافعل بی وبفلان وفلان یعنی نام برادران مؤمن ببرد

ما انت اهله ولا تفعل بنا ما نحن اهله فانك اهل التقوی واهل المغفرة دوم [illegible]
سنتی نمازیست که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله منسوبست وان دو رکعت
در هر رکعتی فاتحه یکنوبت وانا انزلناه پانزده نوبت و در رکوع نیز انا انزلناه پانزده نوبت
بخواند و همچنین در هر سر برداشتن از سجود سیم نمازی که بحضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام منسوبست وان چهار رکعت است در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند وقل
هو الله پنجاه نوبت چهارم نمازی که بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوبست وان
دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکنوبت وانا انزلناه صد بار و در رکعت دوم فاتحه
یکبار وقل هو الله صد بار پنجم نمازی که منسوبست بجعفر طیار رضی الله عنه وان
چهار رکعت است در رکعت اول بعد از فاتحه اذا زلزلت بخواند و در رکعت دوم بعد از
فاتحه والعادیات و در رکعت سیم بعد از فاتحه اذا جاء و در رکعت چهارم بعد از فاتحه
قل هو الله وقبل از هر رکوع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پانزده نوبت
بخواند و در هر رکوع ده نوبت و در هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت و در هر سجود ده
نوبت و در هر سر برداشتن از سجود ده نوبت پس این تسبیح در این نماز سیصد نوبت کفته
میشود و این نماز را اکر هر شب کذارند ثواب عظیم دارد واکر میسر نشود هر هفته یکنوبت
کذارند والا هر ماه یکنوبت والا هر سال یکنوبت واکر شخصی نوافل یومیه را باین طریق
کذارد ثواب هر دو را در مییابد و بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز واجب یومیه را نیز
باین طریق میتوان کذارد و مصلی ثواب هر دو را خواهد یافت وجایز است که در رکعت
اول این نماز بجای آن سه سوره سوره قل هو الله بخواند و سنت است که چون از این
نماز فارغ شود این دعا بخواند سبحان من لبس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد
وتکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی
المن والنعم سبحان ذی القدرة والامر اللهم انی اسئلك بمعاقد العز من عرشك ومنتهی
الرحمة من کتابك وباسمك الاعظم وکلماتك التامات التی تمت صدقا وعدلا صل علی محمد
واهل بیته بعد از آن حاجت خود بخواهد ششم نماز اعرابی وان ده رکعتست دو
رکعت بیکسلام بعد از آن هشت رکعت دیکر هر چهار رکعت بیکسلام و وقت آن چاشت
روز جمعه است در رکعت اول بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق هفت نوبت بخواند و
در رکعت دوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس هفت نوبت و چون سلام دهد آیة
الکرسی را هفت نوبت بخواند و بعد از آن هشت رکعت باقی را بکذارد و در هر

دهر

رکعت بعد از فاتحه سورهٔ اذا جاء یکنوبت بخواند وقل هو الله بیست وپنج نوبت وچون
سلام دهد هفتاد نوبت بگوید سبحان الله رب العرش الکریم ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم هفتم نماز طلب باران وانرا نماز استسقا گویند وگذاردنان بجماعت
افضل است وسنت است که امام در خطبهٔ روز جمعه مردم را امر کند بتوبه وبانکه
سه روز بعد از روز جمعه روزه بدارند ودر روز سیم که روز دوشنبه است بصحرا
روند اگر در مکه نباشند که در مکه این نماز را در مسجد الحرام گذارند وسنت است که
پا برهنه بخضوع وخشوع واستغفار کنان بصحرا روند ومردان پیر وزنان پیر واطفال
وچهارپایان را سر برند واطفال را از مادران جدا سازند وزنان جوان ومخالفان ملت
را همراه نبرند ومؤذنان پیش پیش باشند ودر وقت نماز بجای اذان سه نوبت
الصلوة بگویند ووقت این نماز وقت نماز عید است وان دو رکعتست بطریق نماز
عید مکر دعای قنوت که در قنوت این نماز اینده دعا بخواند اللهم اسق عبادک وبهائمک
وانشر رحمتک واحی بلادک المیتة وچون از نماز فارغ شود پیشنماز بر منبر رود وعکس
ردای خود را بکرداند یعنی انچه بر دوش راستست بر دوش چپ انداز دو بر
دو خطبه بخواند وچون از خطبه فارغ شود رو بقبله کند وصد نوبت الله اکبر
بگوید وبعد ازان رو بجانب راست کند وصد نوبت لا اله الا الله بگوید بعد ازان
رو بجانب چپ کند وصد نوبت سبحان الله بگوید وبعد ازان رو بجانب حاضران
کند وصد نوبت الحمد لله بگوید وهمه حاضران با او جمیع این ذکرها را باواز بلند بگویند
هشتم نماز عید غدیر است وان دو رکعتست در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند
وهر یک از ایة الکرسی وانا انزلناه وقل هو الله ده نوبت بخواند واول وقت ان قبل
از زوال است بنیم ساعت وسنت است که بعد از نماز دعای طویل که در مصباح
مذکور است بخواند وبعد از دعا حاجت خود را بطلبد وخطبهٔ این نماز قبل از نماز است
بطریق نماز جمعه وزیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم از دور ونزدیک در این روز سنت است
ودر حدیث امده که شهرت عید غدیر در اسمان بیش از زمین است وثواب تصدق
یکدرهم در این روز برابر ثواب تصدق بهزار هزار درهم است وغسل کردن و
روزه داشتن وروزه دار را افطار کردن در این روز ثواب عظیم دارد نهم
نماز روز اول هر ماه وان دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند وقل هو الله
سی بار ودر رکعت دویم فاتحه یکبار وانا انزلناه سی بار دهم نماز نافلهٔ ماه رمضان وان

هزار رکعتست وگذاردنان بدو طریق است طریق اول انکه در شب اول تا بیست شب
هر شب بیست رکعت گذارد هشت رکعت میانه شام وخفتن ودوازده رکعت بعد
از خفتن ودر شب نوزدهم صد رکعت افزاید وپانصد رکعت که باقی میماند ودر
ده شب اخر هر شبی سی رکعت بگذارند هشت رکعت میانه شام وخفتن وبیست و
دو رکعت بعد از خفتن ودر شب بیست ویکم صد رکعت افزاید وهمچنین در شب
بیست وسیم طریق دویم انکه در هر یک از شب نوزدهم وبیست ویکم وبیست وسیم بصد
رکعت اکتفا کند واز هشتاد رکعت که میماند چهل رکعت را در چهار روز جمعه بگذارد
در هر روز ده رکعت چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلم ودو رکعت نماز
فاطمه زهرا علیها السلم وچهار رکعت نماز جعفر طیار واگر پنج جمعه در ماه رمضان
اتفاق افتد مخیر است اگر خواهد در یک جمعه هیچ نگذارد واگر خواهد چند رکعت
ازان جمله در جمعهٔ پنجم بگذارد واز چهل رکعت باقی بیست رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم در شب جمعه اخر بگذارد وبیست رکعت نماز حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
در شب شنبه که بعد از جمعه اخر است بگذارد واگر ماه رمضان از سی روز کمتر باشد
نماز شب سی ام ساقط است وقضای ان شرعی نیست وهر چه غیر ازان گذارده نشود
قضای ان سنت است یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
واله وان بیست وهفتم ماه رجب است واین نماز دوازده رکعتست در هر وقت
ازان روز که خواهد بگذارد ودر هر رکعت فاتحه یکبار وهر سوره که خواهد یکبار
بخواند وچون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است چهار نوبت بگوید لا اله
الا الله والله اکبر والحمد لله سبحان الله ولا حول ولا قوة الا بالله بعد ازان چهار نوبت
بگوید الله اکبر ربی لا اشرک به شیئا بعد ازان حاجت خود را بطلبد دوازدهم نماز
شب مبعث واین نماز نیز دوازده رکعتست هر وقت از شب که خواهد بگذارد ودر
هر رکعت فاتحه یکبار وهر یک از سورهٔ ناس وسورهٔ فلق وقل هو الله چهار بار وچون
از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته چهار نوبت بگوید لا اله الا الله والله اکبر و
الحمد لله وسبحان الله ولا حول ولا قوة الا بالله بعد ازان حاجت خود را بخواهد
سیزدهم نماز روز مباهله است وان بیست وچهارم ذیحجه است وان روز تصدق
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم است بخاتم واین نماز مثل نماز عید غدیر است چهاردهم
نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وباقی ائمهٔ معصومین علیهم السلم

وان

وان دو رکعتست بعد از زیارت کردن وچون زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
کند دو رکعت نماز زیارت حضرت آدم علیه السلام ودو رکعت نماز زیارت حضرت نوح
علیه السلام کند چون هر دو دران مکان مقدس مدفونند وسنتست که نماز زیارت
را در بالای سر بگذارند وبعضی از مجتهدین برانند که اگر شخصی از دور زیارت کند
یعنی در شهر دیگر باشد اول دو رکعت نماز زیارت را بجا آورد وبعد از ان زیارت کند
یازدهم نماز رغایب وانرا در شب جمعه اول ماه رجب باید گذارد بعد از انکه پنجشنبه
را روزه بدارد واین نماز دوازده رکعتست هر دو رکعت بیک سلام ودر هر رکعت الحمد
یکبار بخواند وانا انزلناه سه بار وقل هو الله دوازده بار وچون سلام دهد هفتاد نوبت
بگوید اللهم صل علی محمد وال محمد بعد ازان بسجده رود وهفتاد نوبت بگوید سبوح
قدوس ربنا ورب الملائکة والروح وچون سر از سجده بردارد هفتاد نوبت بگوید
رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت العلی الاعظم باز بسجده رود وانچه در سجدهٔ
اول گفته بهمان طریق باز بگوید وبعد ازان حاجت خود را از خدای تعالی بطلبد
شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب وان سی رکعتست در هر رکعت فاتحه یکنوبت
بخواند وقل هو الله یازده نوبت هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان وان چهار رکعتست
در هر رکعت فاتحه یکبار بخواند وقل هو الله صد بار هجدهم نماز عید ماه رمضان
وان دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند وقل هو الله هزار بار ودر رکعت
دویم فاتحه یکبار وقل هو الله یکبار نوزدهم نماز ساعت غفلت وان ساعت ما بین
نماز شام وخفتن است واین نماز را نماز غفلیه گویند وان دو رکعت است در رکعت
اول بعد از فاتحه این ایه بخواند وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی
فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم
وکذلک ننجی المؤمنین ودر رکعت دویم بعد از فاتحه این ایه بخواند وعنده مفاتح الغیب
لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات
الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین وبعد ازان دست بردارد واین قنوت
بخواند اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وال محمد و
ان تقضی حاجتی بعد ازان حاجت خود را بطلبد بیستم نماز سنتی سفر که در وقت
شروع در سفر بجا آورد وان دو رکعتاست در هر یک فاتحه وسوره یکبار بخواند
وچون از نماز فارغ شود این دعا بخواند اللهم انی استودعک نفسی واهلی ومالی

ودینی ودنیای واخرتی وخواتیم عملی بیست ویکم نماز توبه وان دو رکعتست در
هر رکعت فاتحه وسوره که خواهد بخواند واین نماز را بعد از توبه وغسل توبه بجا آورد
وچون از نماز فارغ شود دعای توبه را که در صحیفهٔ کامله مذکوراست بخواند بیست
ودویم نماز هدیهٔ میت است وان دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکنوبت وایة
الکرسی یکنوبت ودر رکعت دویم فاتحه یکنوبت وانا انزلناه ده نوبت وچون سلام
دهد بگوید اللهم صل علی محمد وال محمد وابعث ثواب هاتین الرکعتین الی قبر فلان ونام
میت ببرد ووقت این نماز شب اول دفن میت است بیست وسیم نماز روز عاشورا وان
چهار رکعتاست بدو سلام در رکعت اول فاتحه یکنوبت بخواند وقل یا ایها الکافرون
یکنوبت ودر رکعت دویم فاتحه یکنوبت وقل هو الله یکنوبت ودر رکعت سیم فاتحه
یکنوبت وسورهٔ احزاب یکنوبت ودر رکعت چهارم فاتحه یکنوبت وسورهٔ منافقین
یکنوبت وبعد از نماز زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کند بیست وچهارم نماز
روز نوروزاست وان چهار رکعتاست بدو سلام در رکعت اول فاتحه یکنوبت وانا
انزلناه ده نوبت ودر رکعت دویم بعد از فاتحه ده نوبت قل یا ایها الکافرون ودر رکعت
سیم بعد از فاتحه ده نوبت قل هو الله احد ودر رکعت چهارم بعد از فاتحه هر یک از قل
اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس ده نوبت وبعد از سلام بسجده رود واین دعا را
در سجده بخواند اللهم صل علی محمد وال محمد الاوصیاء المرضیین وعلی جمیع انبیائک و
رسلک بافضل صلواتک وبارک علیهم بافضل برکاتک وصل علی ارواحهم واجسادهم
اللهم بارک علی محمد وال محمد وبارک لنا فی یومنا هذا الذی فضلته وکرمته وشرفته و
عظمت خطره اللهم بارک لی فیما انعمت به علی حتی لا اشکر احدا غیرک ووسع علی فی
رزقی یا ذا الجلال والاکرام ووقت این نماز بعد از فارغ شدنست از نماز ظهر وعصر و
نافله‌ان که در اول وقت گذارده شود **مطلب سیم** در بیان احکام خللی که در نماز
واقع میشود ودران سه مقصداست **مقصد اول** در بیان احکام خللی که موجب
بطلان نماز است ودران بیست وسه امراست اول حدث کردن در اثنای نماز خواه
از روی عمد واقع شود وخواه از روی سهو وخواه از روی اختیار وخواه از روی
اضطرار وخواه قبل از سر برداشتن از سجدهٔ اخر نماز وخواه بعد ازان وشیخ ابن بابویه
برانست که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجدهٔ اخر واقع شود نماز باطل نمیشود و اجبست
که وضو بسازد و نماز را باتمام رساند دویم عمدا پشت بقبله کردن بیضرورت واگر

ضرورت باشد مثل وقت جنگ که خصم رو بقبله باشد و وقت نماز تنگ شده باشد نماز باطل نیست اما اگر پشت بقبله کردن از روی سهو واقع شود در اینصورت شرط بطلان نماز آنست که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد از خروج وقت بخاطر رسد که پشت بقبله نماز کرده آن نماز صحیح است چنانکه در بحث قبله مذکور شد سیم انحراف از قبله بجانب یمین یا یسار از روی عمد بی ضرورت اما اگر از روی سهو باشد وقتی آن نماز باطلست که وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقا مذکور شد چهارم هرگاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمم یا خللی داشته مثل آنکه ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته یا مسح نکرده یا آب وضو یا غسل یا خاک تیمم مضاف بوده یا مشتبه بمضاف یا نجس بوده یا مشتبه بنجس یا آب یا خاک غصبی بوده یا مشتبه بغصبی دانسته وضو یا غسل یا تیمم کرده باشد اما اگر در وقت وضو یا غسل یا تیمم عالم بغصبیت یا اشتباه نباشد و بعد از آن ظاهر شود که غصبی بوده یا مشتبه بغصبی در این صورت نمازی که کرده صحیح است پنجم هرگاه نداند که یک رکعت گذارده یا دو رکعت ششم شک در عدد رکعات نماز مغرب کردن هفتم رکنی از ارکان خمسهٔ نماز که نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و دو سجده است زیاده یا کم کردن اگرچه از روی سهو باشد هشتم فعل کثیر در اثنای نماز کردن بحیثیتی که در عرف او را مصلی نگویند اگرچه سهوا باشد اما اگر فعل قلیل باشد مثل کفش کندن یا عقرب بیک ضرب کشتن یا یک قدم پیش یا پس رفتن نماز باطل نمیشود نهم سکوت طویل کردن بطریق فعل کثیر که در عرف او را مصلی نگویند دهم یک رکعت یا زیاده فراموش کردن و بخاطر نرسد مگر وقتی که در ما بین امری از او صادر شده باشد که نماز بآن باطل شود عمدا و سهوا مثل حدث یا پشت بقبله کردن اما اگر در ما بین امر امری صادر شده باشد که اگر عمدا صادر شود نماز باطل میشود و اگر سهوا صادر شود نماز باطل نمیشود مثل تکلم بدو حرف در اینصورت نماز باطل نمیشود و باتمام باید رساند یازدهم در نماز چهار رکعتی یک رکعت سهوا زیاده کردن بشرط آنکه در رکعت چهارم بمقدار تشهد ننشسته باشد که اگر بقدر تشهد نشسته باشد نماز او صحیح است هرچند تشهد نخوانده باشد دوازدهم کل نماز را پیش از وقت بجا آوردن خواه عمدا و خواه سهوا اما اگر بگمان آنکه وقت داخل شده نماز بگذارد و در اثنای نماز وقت داخل شود در این صورت نماز او صحیح است سیزدهم دانسته در مکان غصبی یا جامهٔ غصبی نماز گذاردن چهاردهم در جامه یا بدن نجس که پیش از نماز میدانست که نجس است و بعد

از آن فراموش کرده نماز گذاردن پانزدهم بی تقیه عمدا بطریق سنیان دست در نماز بستن شانزدهم در اثنای نماز عمدا چیزی خوردن هرچند اندک باشد هفدهم عمدا بدو حرف تکلم نمودن هجدهم عمدا بقهقهه خندیدن نوزدهم از برای امور دنیا عمدا گریه کردن بیستم عمدا ترک واجبی از واجبات نماز کردن اگرچه رکن نباشد اما اگر بجهة جهل بمسئله عمدا ترک کند جهر را در جائی که جهر واجبست یا اخفات را در جائی که اخفات واجبست آن نماز صحیح است بیست و یکم عمدا زیاد کردن واجبی از واجبات نماز اگرچه رکن نباشد بیست و دویم عمدا انحراف قلیل از قبله کردن که بحد یمین یا یسار نرسد بیست و سیم عمدا کشف عورت خود کردن **مقصد دویم** در بیان احکام خللی که بوقوع آن نماز باطل نمیشود و آن دو نوع است نوع اول در بیان خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود نوع دویم در بیان خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجبست و احکام این دو نوع در دو فصل تفصیل میاید **فصل اول** در بیان خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است که قبل از فوت محل آن بیاد آید پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره و قبل از رکوع بیادش آید فاتحه را بخواند و سوره را معاوده نماید و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از خم شدن بقصد سجود و قبل از سجود بیادش آید راست بایستد و رکوع را بجا آورد و جایز نیست که اکتفا بآن خم شدن کند خواه آن خم شدن بحد رکوع رسیده باشد و خواه کمتر از حد رکوع باشد و خواه زیاده بر آن و اگر دو سجده یا تشهد اول را فراموش کند و بعد از ایستادن و قبل از رکوع بیادش آید دو سجده و تشهد را بجا آورد و نماز را باتمام رساند و اگر یک سجده را فراموش کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشستن و طمانینه را بجا آورده احتیاج بنشستن و طمانینهٔ دیگر نیست و الا بنشیند و طمانینه را بجا آورد و احتیاج بسجدهٔ سهو نیست و اگر پیشنماز در فعلی از افعال نماز شک کند و ماموم او را بر فعل آن یا بر عدم فعل واقف سازد بر پیشنماز واجبست که عمل بقول ماموم نماید اگرچه ماموم یک شخص باشد و عادل نباشد در اینصورت بر پیشنماز سجدهٔ سهو واجب نیست و واقف ساختن ماموم پیشنماز را جایز است که باشاره باشد اگر نزدیک به پیشنماز باشد یا بلفظ قرآن مثل آنکه پیشنماز شک کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانهٔ دو و سه یا میانهٔ سه و چهار و ماموم داند که سه رکعت گذارده پس از سوره کهف سیقولون ثلثه بخواند و اگر شخصی سهو بنا در نماز کند بحیثیتی که او را در

عرف کثیر السهو گویند در این صورت تلافی انچه نکرده بر او واجب نیست و بعضی از
مجتهدین او را وقتی کثیر السهو میگویند که در سه نماز متوالی سه سهو کند یا در یک نماز
سه سهو و اگر شک بسیار کند بحیثیتی که در عرف او را کثیر الشک گویند ملتفت نشود
هرچند محل باقی باشد و نماز او صحیح است و سجدهٔ سهو بر او واجب نیست پس اگر مثلا
شک کند در خواندن سوره قبل از رکوع بر او واجبست که بان ملتفت نشده برکوع
رود و سوره را نخواند که اگر سوره را در اینصورت بخواند ان نماز باطل است هرچند
بعد از خواندن ظاهر شود که سوره را نخوانده بود **فصل دوم** در بیان خللی
که سجدهٔ سهو بسبب ان واجبست و ان در هفت موضع است اول فراموش کردن
یکسجده دویم فراموش کردن شهادتین در تشهد سیم فراموش کردن صلوات بر
پیغمبر و ال این بشرط انکه محل هریک از این سه گذشته باشد پس در اینصورت واجبست
که اول بعد از سلام دادن هر دو را بان ترتیب که فوت شده بجا اورد و بعد از ان از برای
هریک دو سجدهٔ سهو بکند اما لازم نیست که قصد کند که دو سجدهٔ اول از جهة
خلل اولست و دو سجدهٔ ثانی از برای خلل دویم پس اگر در نماز ظهر مثلا تشهد اول
را با یکسجده را از رکعت سیم فراموش کرده باشد اول تشهد را بجا اورد و نیت چنین
کند که تشهد فراموش شده نماز ظهر را بجا میاورم ادا واجب تقرب بخدا و اگر وقت
گذشته باشد بجای ادا قضا بگوید و بعد از ان سجدهٔ فراموش شده را بهمین طریق
بکند و سجدهای سهو را بعد از ان بجا اورد و اگر دو سجدهٔ سهو تشهد را بر دو سجدهٔ
سهو مقدم دارد بهتر است اما واجب نیست و نیت چنین کند که دو سجدهٔ سهو را
از برای سهوی که در نماز ظهر کرده ام بجا میاورم واجب تقرب بخدا و ذکر ادا و قضا
لازم نیست و اگر در نمازی که با جاره یا بجهت پدر میکند مثل این سهو واقع شود نیت
چنین کند که بنیابت فلان تشهد فراموش کرده را بجا میاورم بجهة انکه واجبست
بر او باصالة و بر من بنیابت ادا تقرب بخدا اما در نیت سجدهٔ سهو ذکر نام الشخص واجب نیست
و بعضی از مجتهدین واجب میدانند و نیت سجدهٔ فراموش شده اولی دو سجدهٔ سهو را
واجبست که مقارن سازد به پیشانی بر زمین گذاشتن و ذکر دو سجدهٔ سهو اینست
بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و ال محمد و چون سر از سجدهٔ دویم بردارد تشهد
باین طریق بخواند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی
محمد و ال محمد بعد از ان سلام دهد و واجبست در ان استقبال قبله و طهارت از حدث

هرچند محل باقی باشد و سجدهٔ سهو بر او واجب نیست ع

و چهارم از هفت موضعی که دو سجدهٔ سهو در ان واجبست شک کردنست
میانه چهار رکعت و پنج رکعت چنانکه در بحث شکیات مذکور خواهد شد پنجم
سلام دادن از روی سهو در غیر محل ششم ایستادن یا نشستن در غیر محل هفتم
حرف زدن بزیاده از دو حرف غیر قران و دعا و بعضی از مجتهدین دو سجدهٔ سهو را واجب
میدانند از برای هر زیاده و نقصی که در نماز واقع شود و نماز را باطل نسازد و این قول
احوط است و وقت ان بعد از سلام دادنست خواه از برای زیاده باشد و خواه از
برای کم و بعضی از مجتهدین انرا از برای نقص است مقدم بر سلام میدانند و اولی انست
که این دو سجده را قبل از فعل منافی و بعد از سلام دادن بی فاصله بجا اورند **مقصد
سیم** در بیان احکام شک مصلی شک در نماز یا در غیر عدد رکعاتست یا در عدد
رکعات و احکام هریک در بحثی مذکور میشود **بحث اول** در شک در غیر عدد
رکعات بدانکه هرگاه مصلی در فعلی از افعال نماز شک کند خواه ان فعل رکن باشد
و خواه غیر رکن پس اگر محل ان فعل نگذشته واجبست که انرا بجا اورد مثل انکه قبل از
رکوع شک کند که قراءت کرده یا نه یا در اثنای قراءت شک کند که تکبیر احرام را بجا
اورده یا نه یا در اثنای سجود شک کند که رکوع کرده یا نه یا در اثنای تشهد شک کند
که سجود کرده یا نه یا در وقت شروع در قیام شک کند که سجود کرده یا نه اما در دو صورت
اخر بعضی از مجتهدین بر انند که سجود را بجا باید اورد و بدانکه هرگاه فعلی از افعال
مشکوک فیه را در محل تلافی کند و بعد از ان ظاهر شود که انرا بجا اورده پس اگر ان فعل
رکنست نماز باطل میشود و اگر رکن نیست نماز صحیح است و اگر بعد از فوت محل تلافی کند
نماز باطل است خواه ان فعل رکن باشد و خواه غیر رکن **بحث دویم** در شک در
عدد رکعات بدانکه شک در عدد رکعات نماز مغرب موجب بطلان نماز است و
همچنین شک میانه یک رکعت و دو رکعت و هرگاه در نماز چهار رکعتی شک در میانه
عدد رکعات واقع شود مشهور ان دوازده صورتست اول شک کردن میانه دو
و سه بعد از اتمام سجدتین و اتمام ان بفارغ شدن ذکر سجدهٔ اخر است اگرچه سر از
سجده برنداشته باشد پس واجبست که بنا بر سه نهد و نماز را باتمام رساند و بعد
از سلام دادن یک رکعت احتیاط ایستاده بگذارد یا دو رکعت نشسته دویم شک کردن
میانه سه و چهار خواه سجدتین را باتمام رسانیده باشد و خواه نرسانیده باشد پس
بنا بر چهار نهد و احتیاط بطریق سابق بجا اورد سیم شک کردن میانه دو و چهار

بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت ایستاده بجهة احتیاط بگذارد وشیخ ابن بابویه شك میانهٔ دو وچهار را باطل میداند چهارم شك کردن میانهٔ دو و سه وچهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت احتیاط ایستاده بگذارد ودو رکعت نشسته ومخیراست در تقدیم هر کدام که خواهد وبعضی از مجتهدین بر انند که دو رکعت نشسته را مقدم باید داشت پنجم شك کردن میانهٔ دو و پنج بعد از اکمال سجدتین ششم شك کردن میانهٔ سه وپنج بعد از رکوع اما اگر قبل از رکوع این شك واقع شود ان رکعت را منهدم سازد تا شك او میانهٔ دو وچهار افتد وحکم او مذکور شد اما دو سجدهٔ سهو واجبست بواسطهٔ زیاده کردن قیام هفتم شك کردن میانهٔ دو وسه وپنج بعد از اکمال سجدتین هشتم شك کردن میانهٔ دو وچهار وپنج بعد از اکمال سجدتین در این چهار صورت مجتهدین را دو وجه است یکی انکه بنا بر کمتر نهد ونماز را تمام کند و وجه دیگر نماز باطل است ودر صورت اخر وجهی دیگر گفته اند وان بر چهار نهادنست ودو رکعت ایستاده بجا اوردن ودو سجدهٔ سهو کردن نهم شك کردن میانهٔ دو وسه وچهار وپنج بعد از اکمال سجدتین واین حکم صورت هشتم دارد باز یادتی دو رکعت احتیاط نشسته واگر خواهد یك رکعت بجای ان ایستاده بگذارد دهم شك کردن میانهٔ چهار وپنج پس اگر بعد از سجود است سلام دهد ودو سجدهٔ سهو بجا آورد واگر قبل از رکوع است ان رکعت را منهدم سازد تا شك میانهٔ سه وچهار شود پس مخیر است در گذاردن یك رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته ودو سجدهٔ سهو بجا اورد واگر بعد از رکوع است بعضی از مجتهدین نماز را باطل میدانند وبعضی مثل شك قبل از رکوع میدانند یازدهم شك کردن میانهٔ سه وچهار وپنج در اینصورت بعضی از مجتهدین بر انند که بنا بر سه نهد ونماز را تمام کند ونماز احتیاط نکند وبعضی بر انند که بنا بر چهار نهد ویك رکعت احتیاط ایستاده بگذارد ودو سجدهٔ سهو بجا اورد دوازدهم انکه شك تعلق برکعت ششم گیرد در این صورت بعضی از مجتهدین بر انند که نماز باطل است وبعضی بر انند که بنا بر کمتر نهد وحکم ان مثل حکم تعلق شك برکعت پنجم است وهرگاه در عدد رکعات نماز سنتی شك واقع شود مصلی مخیر است در بنا بر اقل وبنا بر اکثر وبنا بر اقل افضل است **فصل** در بیان نماز احتیاط بدانکه انچه در اصل نماز واجبست در نماز احتیاط واجبست مثل طاهر بودن از حدث وخبث واستقبال قبله وستر عورت ونیت قربت وتکبیر احرام وتشهد

وتسلیم وچهار امر دیگر در نیت ان واجبست که در نماز اصل واجب نیست اول قصد نماز احتیاط دوم تعیین یك رکعت یا دو رکعت سیم تعیین انکه نشسته میشود یا ایستاده چهارم تعیین نمازی که احتیاط بجهة اوست ودر این نماز بعد از فاتحه سوره نمی باید خواند وفاتحه را بلند خواندن جایز نیست وتسبیحات اربع قایم مقام فاتحه نمیشود ونیت چنین کند که دو رکعت ایستاده میگذارم جهة احتیاط فلان نماز از برای انکه واجبست قربة الی الله واگر نشسته میگذارد قصد نشسته کند واگر بعد از وقتست قصد قضا کند وهرگاه میانهٔ نماز اصل ونماز احتیاط منافی نماز واقع شود مثل استدبار قبله یا حدث یا فعل کثیر در اینصورت بعضی از مجتهدین بر انند که نماز اصل باطل میشود واولی بطلانست وهرگاه در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین بر انند که نماز احتیاط را تمام کند وچیزی دیگر لازم نیست وبعضی بر انند که نماز اصل باطل میشود واعادهٔ ان نماز باید کرد وقول دویم احوط است واگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بان التفات نکند ونماز او صحیح است واگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده در اینصورت نماز احتیاط نافله میشود ومصلی مخیر است میانهٔ قطع واتمام ان وبدانکه هرگاه شخصی که نماز احتیاط برو واجب شده باشد ترك ان کرده نماز را از سر گیرد ان نماز در ذمت او ساقط نمیشود وواجبست برو که احتیاط را که شارع فرموده بجا اورد واگر نماز احتیاط را بعد از اعادهٔ نماز اصل بجا اورد در این صورت نیز نماز در ذمت او باقیست بجهة انکه فعل منافی در ما بین نماز اصل ونماز احتیاط واقع شده وان نماز نیست که بخلاف شرع کرده **خاتمه** در بیان احکام نماز قضا ونماز سفر ونماز خوف ونماز جماعت ودر ان چهار فصل است **فصل اول** در بیان احکام نماز قضا هرگاه نمازی از نمازهای یومیه از شخصی فوت شده باشد وان شخص در وقت فوت ان نماز بالغ وعاقل وخالی از حیض ونفاس بوده باشد وکافر اصلی نبوده باشد قضای ان نماز برو واجبست پس اگر نماز در وقت جنون یا وقت حیض یا نفاس فوت شود قضا ندارد وهمچنین هرگاه کافر اصلی مسلمان شود نماز ایام کفر قضا ندارد واما کافر مرتد هرگاه مسلمان شود واجبست برو قضای نمازهای ایام ارتداد وهمچنین نمازی که در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود قضای ان نماز نیز واجبست واگر شخصی چیزی بخورد که موجب خوابی

شود که همه وقت نماز در خواب باشد پس اگر عمداً است که خوردن آن موجب اینچنین خوابیست بر او قضای آن نماز واجب نیست واگر عمداً است که موجب آنچنان خوابیست بر او قضای آن نماز واجبست اما اگر بواسطهٔ معالجهٔ مرض خورده و علاج بقول طبیب حاذق منحصر در آن بوده در اینصورت نیز قضای آن نماز واجب نیست و همچنین قضا ندارد اگر او را باکراه بخورد او داده باشند اما اگر نه بواسطهٔ معالجه مرض خورده باشد یا بقول طبیب غیر حاذق تناول نموده باشد یا علاج منحصر در آن نبوده باشد در این سه صورت قضا بر او واجبست و هرگاه شخصی سنّی شیعه شود بر او واجب نیست که نمازی که در ایام تسنّن کرده قضا کند اما واجبست که نمازی که در ایام تسنّن بر او واجب بوده و از او فوت شده قضا کند و اگر شخصی محدث باشد و تا آخر وقت نماز نه آب یابد و نه خاک که وضو سازد یا تیمّم کند نماز از او ساقط میشود اما در وجوب قضای آن میانهٔ مجتهدین خلافست و اولی قضاست اما اگر از وقت آنقدر از زمان گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن بجا توان آورد و عمداً نماز نکرده باشد و بعد از آن آب و خاک نیابد در اینصورت قضای آن نماز بر او واجبست و بدانکه هرگاه نمازی از شخصی فوت شود و آن شخص در آن وقت صحیح و قادر بر قیام و بر همه افعال متعلقه بنماز بوده باشد آن شخص را جایز است که در ایام بیماری و عدم قدرت بر قیام و بر بعضی افعال آن نماز را بحسب مقدور قضا کند و لازم نیست که منتظر ایام صحت و قدرت بر همه افعال باشد پس بیماری که قادر بر قیام نباشد جایز است که نشسته نماز کند خواه ادا و خواه قضا و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده نماز کند و اگر از آن عاجز باشد بر پشت خوابد بطریق وقت احتضار و رکوع و سجود را باشارهٔ بسر بجا آورد و اگر از اشارت بسر عاجز باشد بچشم اشارت کند و در این دو صورت سجود را از رکوع منخفض تر سازد و قراءت و باقی اذکار را بجا آورد و اگر از همه اینها عاجز باشد افعال نماز را بترتیب بخاطر بگذراند و اگر بیماری که نشسته نماز میگذارد در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و قراءت کند و اگر قراءت را تمام کرده باشد این ایستادن بجهت رکوع باشد و درنگ کردن در این قیام واجبست اگر از قیام عاجز باشد اما در حال انتقال از قعود بقیام یا از قیام بسجود قراءت نکند و اگر بیماری که نشسته رکوع میکند بعد از رکوع و قبل از سجود قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و بعد از آن بجهت سجود خم شود

و درنگ در این قیام لازم نیست و در همه این احکام میانه ادا و قضا فرق نیست تتمّه ترتیب در نماز قضا نزد جمعی از مجتهدین واجبست پس هرگاه از شخصی ظهری و عصری فوت شده باشد و نداند که اول کدام فوت شد در اینصورت سه نماز بگذارد یک عصر مابین دو ظهر یا یک ظهر مابین دو عصر و اگر با ظهر و عصر مغربی فوت شده باشد در اینصورت بنه نماز گذاردن ذمّت او بری میشود باینطریق که ظهری بگذارد باز عصری باز مغربی باز عصری باز مغربی باز ظهری باز مغربی باز ظهری باز عصری و اخصر از این آنست که قبل از مغرب و بعد از آن ظهری و عصری بگذارد پس بهفت نماز ذمّت او بری میشود و اگر با ظهر و عصر و مغرب عشائی فوت شده باشد شانزده نماز بگذارد یکی از این چهار را بکند و سه دیگر را بعد از آن باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن و اخصر از آن اینست که آن هفت نماز را که مذکور شد قبل از عشا و بعد از عشا بگذارد پس بپانزده نماز ذمّت او بری میشود و اگر با آن چهار صبحی فوت شده باشد بیست و پنج نماز بگذارد یکی از این پنج و چهار دیگر بعد از آن باز دیگری و چهار دیگر بعد از آن و همچنین تا پنج نوبت و اخصر از این آنست که چهار روزه نماز را بترتیب بگذارد و بعد از آن صبحی بجا آورد تتمّه اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شود و نداند که کدام نماز است پس اگر در حضر فوت شده صبحی و مغربی و چهار رکعتی بگذارد و چهار رکعتی را اطلاق کند میانهٔ ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفات آن مخیّر است و همچنین مخیّر است میانهٔ جهر و اخفات هر نمازی که اطلاق کند میانهٔ نماز جهری و نماز اخفاتی و اگر در سفر فوت شده باشد مغربی بگذارد و دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بگذارد میانهٔ صبح و عصر و عشا و چهار رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عشا و مغربی بکند و اگر دو نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده چهار نماز بگذارد صبحی و دو چهار رکعتی چهار رکعتی اول را اطلاق کند میانهٔ ظهر و عصر و چهار رکعتی دویم را میانهٔ عصر و عشا و مغربی میانهٔ دو چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل شود و اگر در سفر فوت شده سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و بعد از آن مغربی و بعد از مغرب دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که

ان دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بکذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح
وظهر وعصر وبعد از ان چهار رکعتی مطلق میانهٔ ظهر وعصر بعد از ان مغربی و
بعد از ان دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر وعشا وبعد از ان چهار رکعتی مطلق میانهٔ
عصر وعشا واکر سه نماز فوت شده باشد پس اکر در حضر فوت شده پنج نماز یومیه
را بترتیب بکذارد واکر در سفر فوت شده چهار نماز بکذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ
صبح وظهر ودو رکعتی دیکر مطلق میانهٔ ظهر وعصر بعد از ان مغربی وبعد از ان
دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر وعشا واکر نداند که ان سه نماز در حضر فوت شده یا
در سفر هفت نماز بکذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح وظهر وعصر بعد از ان ظهر
وعصری تمام بعد از ان دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر وعصر بعد از ان مغربی بعد از
ان دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر وعشا بعد از ان عشاء تمام بکذارد واکر چهار نماز
فوت شده باشد پنج نماز حاضر را بکذارد اکر در حضر فوت شده باشد وپنج نماز مسافر
را اکر در سفر فوت شده باشد واکر نداند که این چهار نماز در سفر فوت شده
یا در حضر هشت نماز بکذارد صبحی بعد از ان ظهری تمام بعد از ان ظهری قصر بعد
از ان عصری تمام بعد از ان عصری قصر بعد از ان مغربی بعد از ان عشائی قصر و
همچنین اکر پنج نماز شبانروزی فوت شود ونداند که در سفر فوت شده یا در حضر
پس هشت نماز بهمین طریق بکذارد وبدانکه سه نماز است از نمازهای واجبی که
قضا ندارد نماز جمعه وعید قربان ونماز عید رمضان واما نماز ایات غیر زلزله
پس اکر بعضی قرص ماه یا افتاب کرفته باشد وبعد از خروج وقت بران مطلع شد باشد
قضا ندارد واکر قبل از خروج وقت مطلع شده وعمدا بجا نیاورده یا فراموش کرده
بعضی از مجتهدین قضای انرا واجب میدانند وبعضی واجب نمیدانند واولی
وجوبست واکر همه قرص کرفته شده بر جمیع تقادیر قضا لازم است خواه بعد از
خروج وقت بران مطلع شده باشد وخواه قبل از ان وخواه عمدا بجا نیاورده باشد
وخواه فراموش شده باشد واما نماز زلزله در تمام عمر اداست

فصل دویم

در بیان احکام نماز سفر واجبست بر مسافر که هر یک از نماز ظهر وعصر وعشا را
دو رکعت بکذارد بهشت شرط اول قصد مسافت وان هشت فرسخ شرعیست یا
قصد چهار فرسخ بشرط انکه ارادهٔ بازکشتن داشته باشد در همان روز یا در همان شب وفرسخی سه
میل است ومیلی چهار هزار کز است بکز دست وکزی بیست وچهار انکشت است که

بعرض در پهلوی هم باشد وانکشتی هفت جو متوسط است که بعرض در پهلوی
هم باشد وجوی هفت مو از مویهای یال یابوست که در پهلوی هم باشد پس فرسخ
شرعی بکز شرعی دوازده هزار کز است وبانکشت دویست وهشتاد وهشت هزار
انکشت است وبجو یک هزار هزار وسیصد وشانزده هزار جو است وبموی یابو
چهارده هزار هزار وسیصد ودوازده هزار موست واین هشت فرسخ را در شرع
برابر میدانند بسیر روز راهی که شتر باردار برود بشرط انکه ان روز معتدل باشد در
درازی وکوتاهی وان راه معتدل باشد در اسانی ودشواری واکر موضعی باشد
که دو راه داشته باشد یکی هشت فرسخ ودیکری کمتر در اینصورت جایز است از
راه دور رفتن بقصد نماز قصر کردن ولازم نیست از راه نزدیکتر رفتن ونماز را
تمام کردن وبدانکه اکر شخصی قصد مسافت نکند مثل انکه در طلب غلام کریخته
خود از شهر بیرون رود بقصد انکه هر جا غلام را یابد بر کردد در اینصورت ان
شخص را قصر کردن نماز جایز نیست هر چند از هشت فرسخ بیشتر رود اما در وقت
بر کشتن بشهر قصر کند اکر میانه او وشهر هشت فرسخ باشد دویم انکه از موضع
اقامت انقدر برود که اذان انرا نشنود ودیوارها را تمیز نکند واینمقدار را حد ترخص
کویند سیم انکه سفر معصیت نباشد پس غلام کریخته وزن ناشزه وشکار کننده
که بمحض لهو ولعب شکار کند وشخصی که مقصد او امر حرام باشد هیچیک از اینها را
قصر نماز جایز نیست چهارم انکه سفر همه وقت نماز را فرا کرفته باشد پس اکر
بسفر رود بعد از انکه از اول وقت مقدار طهارت ونماز تمام کذشته باشد در این
صورت این نماز را تمام کذارد وقصر جایز نیست وهمچنین هر کاه از سفر بوطن اید
واز وقت نماز مقدار طهارت ویک رکعت مانده باشد نماز را تمام بکذارد پنجم
انکه کثیر السفر نباشد یعنی در عرف او را کثیر السفر نکویند مثل مکاری وملاح و
بعضی از مجتهدین برانند که وقتی کثیر السفر میشود که سه سفر کند ودر ما بین این
سه سفر ده روز در وطن خود توقف نکند ودر غیر وطن خود نیز ده روز بقصد
توقف نایستد پس مادام که کثیر السفر باشد او را قصر کردن نماز جایز نیست ششم
انکه در اثنای سفر بوطن خود نرسد پس اکر مسافر در اثنای سفر بوطن خود
عبور کند نماز را تمام کند هر چند قصد اقامت ده روز ننماید هفتم انکه در
اثنای سفر بموضعی نرسد که او را در انموضع ملکی باشد اکر چه یک درخت باشد

وششماه دران موضع توطن کرده باشد خواه انمدت ششماه متوالی باشد وخواه
متفرق پس هرگاه مسافر بچنین موضعی برسد واجبست که نماز را تمام کند اگرچه
قصدش این باشد که زیاده بر یکروز یا کمتر در انجا نباشد **هشتم** انکه در اثنای سفر
بیکی از چهار موضع که ان مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه وحایر کربلاست برسد
ومراد از حایر زمینی است که متوکل اب فرات را در ان سر داده بود تا مرقد مقدس
حضرت امام حسین علیه السلام خراب شود پس اب بر دور ان زمین کربلای هم ایستاد
ویکقطره داخل ان نشد وانرا حایر جهة ان گفتند که اب حیران وار بر گرد ان ایستاده
بود ونتوانست که داخل انموضع شود وان صحن استانه مقدس است با عماراتی
که در ان است پس هرگاه مسافر بیکی از ان چهار موضع رسد وقصد اقامت ده روز
نکند بر او لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیر است میانه قصر واتمام واگر نماز
را تمام گذارد ثواب ان بیشتر خواهد بود وقول مشهور انست که تخییر میانه قصر و
اتمام مخصوص مواضع اربع است وسید مرتضی با بعضی از مجتهدین بر انند که فرقی
میانه این چهار مواضع ومشاهد مقدسه حضرات ائمه معصومین علیهم السلم
نیست وظاهر کلام ایشان انست که اتمام نماز در همه اینمواضع بر مسافر واجبست و
قصر جایز نیست وابن بابویه بر انست که در چهار موضع مذکور قصر واجبست و
اتمام جایز نیست واصح قول مشهور است وواجب نیست در نیت نماز قصد
قصر یا اتمام کردن اما جایز است در اثنای نماز عدول کردن بقصر بعد از نیت اتمام
وعدول کردن باتمام بعد از نیت قصر اما در صورت اولی وقتی عدول بقصر جایز است
که برکعت سیم شروع نکرده باشد وهرگاه نماز در یکی از چهار موضع فوت شود
مجتهدین را در کیفیت قضائی ان سه احتمالست اول انکه همچنانکه مکلف در ادا
مخیر بود در قضا نیز مخیر است اگرچه قضا را در غیر چهار موضع بجا اورد دویم انکه اگر
مکلف قضا را در یکی از ان چهار موضع بجا میاورد مخیر است اما در غیر ان مخیر نیست
سیم انکه مطلقا قصر لازمست
بلکه قصر لازم است خواه قضا در یکی از ان چهار موضع واقع شود وخواه در غیر
ان واصح احتمال اولست **تتمه** هرگاه شخصی بقصد سفر از شهر بیرون رود
وبموضعی رسد که از شهر تا انموضع هشت فرسخ باشد ودر انموضع انتظار قافله
کشد وقافله دیر بهم رسد در اینصورت واجبست که از روزی که بان موضع
رسیده تا سی روز نماز را قصر کند وبعد از سی روز نماز را تمام کند هرچند داند

که قافله ساعتی دیگر میرسد وهمچنین هر مسافری که در اثنای سفر بموضعی رسد
ودر بودن ده روز در انموضع متردد باشد پس مادام که تردد او باقی باشد تا سی
روز نماز را قصر کند وبعد از ان نماز را تمام گذارد اگرچه یکنماز باشد وبدانکه هرگاه
مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز کند ودر اثنای ان ده روز از ان موضع بیرون
رود بموضعی که حد ترخص است واز موضع اول تا این موضع کمتر از هشت فرسخ باشد
پس اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول عزم داشته که معاودت کند وده روز
مجدد در انجا توقف نماید در اینصورت در وقت رفتن بموضع دویم ودر وقت معاودت
ودر وقت توقف نماز را اتمام بگذارد واگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول بعزم
سفر بیرون رفته باشد نه بعزم انکه بعد از عود ده روز در انجا توقف نماید و
عزم عدم توقف باقی باشد در اینصورت نماز را در وقت رفتن چون بمحل ترخص
رسد ودر وقت برگشتن وتوقف نمودن قصر کند وهرگاه مسافر در موضعی قصد
اقامت ده روز نماید وبعد از ان عزم را تغییر دهد وقصد سفر کند پس اگر بعد
از عزم اقامت یکنماز را اتمام گذارده باشد باقی نمازها را که در انموضع میگذارد
تمام گذارد والا قصر کند وجایز است مسافر را در اثنای گذاردن نماز قصر قصد
اقامت ده روز نماید پس در این حال لازم است که ان نماز را که شروع در ان کرده
تمام بگذارد وسنت است که مسافر بعد از هر نماز قصر سی نوبت بگوید سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر **فصل سیم** در بیان نماز خوف
بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود خواه در سفر باشد وخواه در حضر و
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله مکرر نماز خوف را بجماعت گذارده اند
پس هرگاه خوف حاصل شود واعدا در غیر جهة قبله باشند واهل اسلام اراده
نمایند که نماز را بجماعت گذارند وترسند که در اثنای نماز اعدا بر ایشان حمله اورند
دو فرقه شوند اگر احتیاج بزیاده از دو فرقه نباشد یکفرقه نماز را بجماعت گذارند
وفرقه دیگر حراست ایشان نمایند وپیشنماز با یکفرقه یکرکعت بگذارد وچون برکعت
دویم برخیزد فرقه که اقتدا کرده اند قصد انفراد کنند ورکعت دویم را منفردا
بگذارند وچون فارغ شوند بحراست اشتغال نمایند وفرقه دیگر ایند ورکعت
اول خود را برکعت دویم پیشنماز اقتدا کنند وچون پیشنماز بتشهد نشیند ایشان
برخیزند ورکعت دویم را انفراد بگذارند وپیشنماز تشهد را طویل نماید تا با ایشان

تشهد را بفعل آورده سلام دهند و اگر نماز مغرب باشد پیشنماز مخیر است بهر یک
از این دو فرقه که خواهد یک رکعت بگذارد و بفرقه دیگر دو رکعت و جایز است که پیشنماز
نماز را با یک فرقه باخر رساند و نوبت دیگران نماز را با فرقه دیگر بگذارد و این نماز دویم
پیشنماز نافله خواهد بود و اگر اعدا در جهت قبله باشند و نمایان باشند پیشنماز
اهل اسلام را دو صف سازد و صفی پیش و صفی پس و هر دو صف با او برکوع روند
و چون او بسجود رود صف اول با او بسجود روند و صف دویم با او سجود نکنند بلکه
ایستاده بحراست مشغول باشند و چون پیشنماز برکعت دویم شروع نماید بسجود
روند و صف اول بحراست اشتغال نمایند و چون برکوع رود هر دو صف با او رکوع
کنند و چون بسجود رود صف اول با او سجود کنند و صف دویم حراست نمایند و چون
با صف اول بتشهد مشغول شود صف دویم بسجود روند و بعد از تشهد هر دو
صف با او سلام دهند و بدانکه در نماز خوف چون محل ضرورتست سلاح با خود
داشتن واجبست هر چند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود پیشانی را بپوشد و
نتوان دور کردن دور کردن آن لازم نیست و نماز صحیح است **تتمه** هرگاه جنگ
در گیرد در آنوقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حالت راه رفتن
نماز بگذارد پس اگر رو بقبله کردن در کل نماز متعذر باشد در بعضی که تواند بکند
اگر چه تکبیر احرام باشد و پس و سجده بر یال اسب یا کوهه زین کند و اگر رکوع و سجود
متعذر باشد اشارت بسر کافیست و اگر نتواند بچشم اشارت کند و اگر حال بجائی
رسد که اشاره نیز ممکن نباشد عوض هر رکعت سُبحان الله وَ الحمدُ لله وَ لا اله الا
الله وَ الله اکبر بگوید پس عوض نماز مغرب سه نوبت بگوید و عوض هر یک از چهار
نماز دیگر دو نوبت و نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بجا آورد **فصل چهارم**
در بیان احکام نماز جماعت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که
نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به بیست و چهار درجه و جماعت در نمازهای
پنجگانه یومیه مستحب است باستحباب مؤکد و در نماز جمعه واجب است خواه سنت
گذارده شود و خواه واجب و در نماز عید قربان و عید ماه رمضان هرگاه واجب
باشد و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است اما در نماز سنتی جماعت
حرامست مگر در شش جا اول نماز طلب باران دویم نماز عید قربان سیم نماز
عید رمضان وقتی که سنت باشد چهارم نماز عید غدیر پنجم نماز میتی که بشش

سال نرسیده باشد ششم نمازی که یکنوبت پیشنماز گذارده باشد و جمعی حاضر
شوند و خواهند که در آن نماز با او اقتدا کنند پس جایز است که پیشنماز آن نماز را نوبت
دیگر بنیت سنت بگذارد و جمعی که با او آن نماز را گذارده بودند نیز جایز است که نوبت
دیگر با او آن نماز را بنیت سنت بگذارند و بدانکه مشروع بودن نماز جماعت مشروطست
بچهارده شرط اول آنکه پیشنماز بالغ باشد و بعضی از مجتهدین جایز داشته اند که طفل
نزدیک ببلوغ پیشنمازی کند و این مذهب ضعیف است دویم آنکه شیعه اثنی عشری
باشد سیم آنکه عادل باشد اگر چه بنده باشد و بعضی از مجتهدین تجویز نکرده اند
که بنده پیشنمازی غیر بنده کند و هرگاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیشنماز
عادل نبوده بر مامومین لازم نیست که نماز را اعاده کنند خواه وقت باقی باشد و
خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود نیت انفراد کنند و آنچه بنیت اقتدا واقع
شده صحیح است چهارم آنکه ایستاده نماز گذارند پس اگر بجهت بیماری نشسته نماز
گذارد جایز نیست شخصی را که قادر بر ایستادن باشد با او اقتدا کند اما کسی که قدرت
بر ایستادن ندارد جایز است پنجم آنکه از اخراج بعض حروف و فاتحه و سوره و اذکار
واجبی عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد او را جایز نیست که پیشنمازی شخصی کند که بر
آن قادر باشد و جایز است که پیشنمازی مثل خود کند ششم آنکه مرد باشد هرگاه
پیشنمازی مردان کند چه زن را پیشنمازی مردان کردن جایز نیست اما پیشنمازی زنان
کردن جایز است و خنثی را جایز است که پیشنمازی زنان کند اما پیشنمازی مردان و
مثل خود جایز نیست هفتم آنکه ماموم تقدم بر پیشنماز نکند یعنی جای ایستادن
او نزدیکتر بقبله نباشد اما در پهلوی پیشنماز ایستادن او جایز است و بعضی از مجتهدین
آن را نیز جایز نمیدانند و اگر سجده گاه ماموم بواسطه درازی قد او بقبله نزدیکتر
باشد از سجده گاه پیشنماز اما جای ایستادن او نزدیکتر نباشد بعضی از مجتهدین نماز
ماموم را جایز میدانند و همچنین هرگاه مامومین بر دور کعبه نماز گذارند جایز نیست
که احدی را از ایشان بکعبه نزدیکتر باشد از پیشنماز و اگر در اندرون خانه کعبه
نماز گذارند جایز است که یک صف در پس سر پیشنماز و یک صف در پیش ایستند روبروی
پیشنماز و جایز است که بر دور پیشنماز ایستند و او در میان دایره ایستد و اگر کشتی
که مامومین در آن نماز گذارند بوزیدن باد مقدم بر کشتی پیشنماز شود واجبست که
مامومین نیت انفراد کنند که اگر بر نیت جماعت نمایند نماز ایشان باطل است هشتم

انکه ماموم از پیشنماز بسیار دور نباشد بحیثیتی که بنابر عادت رسد اما اکر بعضی از ماموین بواسطهٔ تعدد صفها بسیار دور شوند قصوری ندارد نهم انکه مکان پیشنماز از مکان ماموین نقدر بلند نباشد که نتوان انرا کام زدن اما جایز است که مکان ماموم بلندتر باشد از مکان پیشنماز بزیاده از یک کام اما هرکاه زمین سربالا یا سرا شیب باشد نماز جماعت دران جایز است خواه ماموم بلندتر ایستاده باشد وخواه پیشنماز دهم نیت اقتدا کردن بعد از انکه پیشنماز تکبیر احرام بکوید واکر بی نیت اقتدا متابعت کند وامری که بر منفرد واجبست مثل ذکر رکوع وسجود بجا نیاورد نماز او باطل است اما بر پیشنماز نیت پیشنمازی واجب نیست مکر در نمازی که جماعت دران واجبست مثل نماز جمعه که دران بر پیشنماز نیت نماز جماعت واجبست یازدهم انکه پیشنماز نزد ماموین معین باشد پس اکر دو پیشنماز نماز کذارند وماموم بیکی غیر معین اقتدا کند نماز او باطل است دوازدهم انکه زیاده از یکشخص نباشد پس اکر اقتدا بدو شخص کند نماز او باطل است اما اکر پیشنماز را بیهوشی یا حدثی واقع شود درین صورت بواسطهٔ اینعذر ماموم را جایز است که در باقی نماز اقتدا به پیشنماز دیکر کند وبعضی از مجتهدین بر انند که بی عذر نیز جایز است در اثنای اقتدا به پیشنماز عدول به پیشنماز دیکر کردن خصوصا اکر پیشنماز دویم افضل واتقی باشد سیزدهم انکه ماموم پیشنماز را ببیند یا بواسطه یا بوسایط پس اکر پرده یا دیواری حایل باشد بحیثیتی که ماموم نه پیشنماز را ببیند ونه کسی را که بواسطه یا بوسایط پیشنماز را ببیند نماز باطل است واکر حایل کوتاه باشد چنانکه پیشنماز در وقت تشهد دیده نشود اما در وقت قیام دیده شود درین صورت نماز جماعت صحیح است اما اکر زن بمرد اقتدا کند وحایل درمیان باشد نماز زن صحیح است چهاردهم انکه صورت نماز پیشنماز مخالف صورت نماز ماموم نباشد پس در وقتی که پیشنماز مثلا نماز کسوف میکذارد جایز نیست که شخصی در نماز صبح یا ظهر با و اقتدا کند وجایز است در نماز واجبی اقتدا کردن بشخصی که نماز سنت میکذارد در شش صورت که قبل ازین مذکور شد وهمچنین جایز است اقتدا کردن در نماز ظهر بنماز عصر وبرعکس ودر نماز ادا بنماز قضا وبرعکس ودر نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار رکعتی وبرعکس وچون نماز ماموم کمتر باشد مخیر است اکر خواهد انتظار پیشنماز کشد تا وقتی که سلام دهد او نیز سلام دهد واکر خواهد بی انتظار سلام دهد اما انتظار افضل است اما اکر نماز

شخصی از ماموین رابیند که پیشنماز را بواسطه بیند

ماموم اطول باشد مخیر است اکر خواهد قبل از انکه پیشنماز سلام دهد برخیزد وتتمهٔ نماز خود را بجا آورد واکر خواهد انتظار سلام دادن او بکشد وبعد از ان نماز خود را تمام کند وانتظار افضل است تتمه بر ماموم واجبست متابعت کردن پیشنماز یعنی هیچیک از اقوال وافعال نماز را قبل از پیشنماز بفعل نیاورد اما با هم بجا آوردن جایز است مکر تکبیر احرام که آنرا واجبست که ماموم بعد از پیشنماز بجا آورد پس اکر با هم تکبیر احرام را بجا آورند نماز ماموم باطل خواهد بود وبعضی از مجتهدین برانند که متابعت پیشنماز در اقوال سوای تکبیر احرام واجب نیست پس اکر ماموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال ان را قبل از پیشنماز بجا آورد قصوری ندارد واینقول اصح است وهرکاه بعضی افعال را پیش از پیشنماز رکوع کند واجبست که در رکوع توقف کند تا پیشنماز رکوع را بجا آورد ونماز او صحیح است مکر دریکصورت وان انست که عمدا برکوع رود قبل از انکه پیشنماز قراءت را تمام کند اما اکر از روی سهو قبل از پیشنماز رکوع کند درینصورت واجبست که سر از رکوع بردارد ومتابعت پیشنماز کند در رکوع وجایز است ماموم را سلام دادن قبل از انکه پیشنماز سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد وخواه نه اما بعد از انکه نیت انفراد کند وهمچنین جایز است که در اثنای نماز نیت انفراد نماید وتتمهٔ نماز را منفردا بکذارد مکر در نمازی که جماعت دران واجبست مثل نماز جمعه ونماز عید وقتی که واجب شود وهرکاه ماموم در اثنای نماز نیت انفراد کند پس اکر انفراد او قبل از انست که پیشنماز حمد خوانده لازم است که او حمد وسوره را بخواند اکر محل سوره باقی باشد واکر بعد از خواندن پیشنماز حمد را منفرد شده اکتفا بخواندن پیشنماز کند در خواندن حمد وخود سوره را بخواند اکر محل سوره باقی باشد واکر در اثنای خواندن پیشنماز حمد را یا سوره یا تسبیحات اربع نیت انفراد کند لازم است که انچه پیشنماز نخوانده بخواند واز ماموم غیر از قراءت حمد وسوره وتسبیحات اربع چیزی ساقط نمیشود خواه قراءت پیشنماز را بشنود وخواه نشنود اما تکبیر احرام وذکر رکوع وسجود وتشهد وسلام دادن بر ماموم واجبست وبفعل آوردن پیشنماز از و ساقط نمیشود وبعضی از مجتهدین قراءت ماموم را حرام میدانند وبعضی مکروه مکر انکه ماموم قراءت پیشنماز را هیچ نشنود درین صورت قراءت او را مکروه نمیدانند وبدانکه هرکاه شخصی وقتی برسد که پیشنماز در رکوع باشد درینصورت نیت اقتدا کند وبرکوع رود حکم

آن را درک کرده رکعت را دریافته باشد هرچند بعد از فارغ شدن پیشنماز از ذکر رکوع
رسیده باشد و اگر ترسد که تا بصف مأمومین رسیدن پیشنماز سر از رکوع بردارد
در این صورت مخیر است اگر خواهد همانجا که رسیده نیت اقتدا کند و تکبیر احرام
بگوید و برکوع رود و در رکوع کرده خود را بصف رساند و اگر خواهد دو سجده را نیز
آنجا بجا آورد و بعد از آن خود را بصف رساند و سنت است که در وقت رفتن بجانب
صف پای خود را بر روی زمین بکشد و گام برندارد و اگر وقتی برسد که پیشنماز
سر از رکوع برداشته و بسجود نرفته یا وقتی که در سجده اول باشد در این دو صورت
سنت است که بنیت اقتدا تکبیر احرام بجا آورد و با پیشنماز سجده کند و چون پیشنماز
برکعت دویم برخیزد با او برخیزد و نیت کرده نماز را از سر گیرد و بعضی از مجتهدین برآنند
که نیت اول کافیست و احتیاج به نیت دیگر نیست و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر
از سجده دویم برداشته بتشهد نشسته باشد سنت است که بعد از نیت و تکبیر
احرام با او بنشیند و ذکر خدا بجا آورد پس اگر تشهد آخر باشد مأموم آنقدر صبر کند
که پیشنماز سلام دهد و بعد از آن برخیزد و نماز را بهمان نیت اقتدای سابق تمام
کند و اگر تشهد اول باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را بهمان نیت باتمام رساند و
هرگاه مأموم دو رکعت آخر را با پیشنماز دریافته باشد مخیر است در دو رکعت باقی
که منفرداً میگذارد در میانه حمد و تسبیح اگرچه پیشنماز در دو رکعت فاتحه نخوانده
باشد و بعضی از مجتهدین برآنند که هرگاه پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده
باشد و اکتفا به تسبیح کرده باشد بر مأموم واجبست که در یکی از دو رکعت فاتحه
بخواند و اکتفا به تسبیح نکند و اگر شخصی بواسطهٔ تقیه به پیشنماز سنی اظهار اقتدا
نماید واجبست که آهسته قراءت کند و اگر مجال سوره خواندن نماند فاتحه کافیست
و اگر مطلقاً قراءت نکند نماز او باطل است و اگر در اثنای قراءت کردن او پیشنماز
برکوع رود او نیز برکوع رود و از قراءت آنچه تواند بجا آورد در وقت خم شدن
و در حال رکوع قبل از ذکر بجا آورد **تتمه** سنت است که صفهای نماز جماعت
را است بدارند و صف اول را مخصوص اهل فضل و تقوی گردانند و اگر مأموم
یک شخص باشد در جانب راست پیشنماز ایستد اگر مرد باشد و اگر زن یا خنثی باشد
در پس سر پیش نماز ایستد و اگر زن پیشنماز زنان کند داخل صف ایشان ایستد
و تقدم بر ایشان نکند و نیز سنت است که پیشنماز در ذکر رکوع و سجود و قنوت جهر

نماید و نماز را طویل نماید بسوره های دراز خواندن یا بتطویل قنوت یا ذکر رکوع و
سجود و امثال آن و هرگاه پیشنماز در اثنای نماز واقف شود که شخصی داخل مسجد
شد و ارادهٔ نماز جماعت دارد انتظار او بکشد بتطویل ذکر یا قراءت تا آن شخص رکعت
را دریابد و میباید که مدت انتظار زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد و هرگاه داند که
جماعتی حاضر خواهند شد که با او اقتدا کنند انتظار آمدن آن جماعت بکشد آنقدر که
وقت فضیلت نماز فوت نشود و مکروهست که پیشنماز جولا باشد اگرچه عالم باشد یا
حجام باشد اگرچه زاهد باشد یا دباغ باشد اگرچه عابد باشد و همچنین مکروهست که
کور باشد یا افلج یا جذام یا برص داشته باشد مگر آنکه پیشنماز جماعتی کند که در این
علتها مثل او باشد و همچنین مکروهست اقتدا کردن شخصی که وضو دارد بشخصی که
نماز را بواسطهٔ ضرورت به تیمم میگذارد

باب سیم از کتاب جامع عباسی

در بیان احکام زکوة واجبی و سنتی و خمس واجبی و در آن سه مطلب است **مطلب اول** در بیان زکوة واجبی و در آن شش فصل **فصل اول** بدانکه در باب زکوة دادن
مبالغه بسیار در حدیث وارد است از آن جمله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله منقولست که فرمود زکوا اموالکم تقبل صلوتکم یعنی زکوة مال خود بدهید
تا نماز شما قبول شود و نیز از آنحضرت منقولست که فرمود مانع الزکوة فی النار یعنی منع
کنندهٔ زکوة در آتش خواهد سوخت و در حدیث نیز این مضمون وارد است که شخصی
که زکوة مال خود نمیدهد خدای تعالی در قیامت افعی بر و میگمارد که دمت او را
بگزد و طوق گردن او باشد و هر شتر و گاو و گوسفندی که زکوة او را نداده باشند
آن شخص را در زیر دست و پای خود میگیرند و شاخ دار او را شاخ میزنند تا وقتی که
حساب خلایق بآخر رسد **فصل دویم** بدانکه زکوة در نه چیز واجبست طلا
و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و بر شخصی واجبست که بالغ
و عاقل باشد و بنده نباشد و مالک نصاب باشد بتفصیلی که مذکور خواهد شد
و قدرت داشته باشد که در مال خود تصرف نماید پس در مالی که غصب شده باشد
زکوة نیست و زکوة طلا و نقره دادن وقتی واجبست که سه شرط بهم رسد شرط اول
آنکه سکه داشته باشد اگرچه آن سکه متروک شده باشد و کسی بان معامله نکند
پس در شمشهٔ طلا و نقره و طلا آلات و نقره آلات زکوة نیست و همچنین در زر مطلس

اگرچه مرده بان معامله سنه شرط دوم انکه هر یک از طلا و نقره بنصاب رسیده باشد
و نصاب طلا بیست مثقال شرعیست و در کمتر از بیست مثقال زکوة نیست و اگر
بر بیست مثقال یکمثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در ان زیاد زکوة نیست
تا بچهار مثقال رسد و همچنین اگر بر بیست و چهار مثقال یکمثقال یا دو مثقال یا سه
مثقال زیاده شود در ان زیادتی زکوة نیست تا بچهار مثقال برسد و بر این قیاس و نصاب
نقره دویست درهم است و در کمتر از ان زکوة نیست و همچنین اگر بر دویست درهم
چیزی زیاده شود در ان زیاده زکوة نیست تا وقتی که بچهل درهم رسد و بر این قیاس
و زکوة طلا و نقره یکدانک و نیم ده یکست پس زکوة بیست مثقال طلا نیم مثقال است
و زکوة هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال بهم رسد ده یک مثقال است و زکوة
دویست درهم نقره پنج درهم است و زکوة چهل درهم که بعد از دویست درهم بهم
رسد یک درهم است شرط سیم حول است یعنی انکه نصاب مدت یازده ماه در ملک
اینکس باشد و در این یازده ماه سکه دار باشد پس در اول ماه دوازدهم زکوة واجب
میشود و اگر در اثنای این مدت چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا قرض بشخصی داده
شود یا بعضی از طلا آلات یا نقره آلات یا مطلس سازد زکوة ساقط میشود هر چند
نیت کرده باشد تا زکوة برو واجب نشود و بدانکه قرض داری مانع زکوة نمیشود پس
اگر شخصی مالک دویست درهم باشد و دویست درهم یا زیاده قرض داشته باشد
زکوة دادن برو واجب است هر چند مالک چیز دیگر نباشد **فصل سیم** در زکوة
گندم و جو و خرما و مویز زکوة در این اجناس اربعه واجب میشود بدو شرط شرط
اول انکه خود این اجناس را کاشته باشد یا قبل از انکه گندم و جو و انگور دانه بندد
و خرما زرد یا سرخ شود بملک او در اید پس اگر گندم و جو و انگور بعد از دانه بستن
و خرما بعد از انکه سرخ یا زرد شود بملک شخصی در اید زکوة بر او واجب نیست
شرط دویم انکه بنصاب رسیده باشد و ان سیصد صاع شرعیست و صاع شرعی
یکهزار و یکصد و هفتاد درهم شرعیست و درهم شرعی بوزن چهل و هشت جو
میانه است پس صاع بوزن پنجاه و شش هزار و یکصد و شصت جو میانه است چنانکه
در بحث وضو مذکور شد و هر چه از نصاب زیاده باشد اگر چه یکمن باشد یا کمتر زکوة
دادن ان واجبست و زکوة این اجناس ده یکست اگر باب روان یا اب باران یا بی احتیاج
باب دادن حاصل شود و نصف ده یکست اگر باب چاه و گاو و امثال ان حاصل شده

باشد و اگر بهر دو حاصل شده باشد حکم بر اغلب است و اگر برابر باشد چهار دانک
و نیم از ده یک ان باید داد پس اگر شصت خروار گندم بهر دو اب بالسویه حاصل شود
زکوة ان چهار خروار و نیم است و اعتبار نصاب این اجناس بعد از وضع خراج و تخم
و حصه برزگر و نقصان گاو و مصالح الاملاک است و اگر اب یا زراعت را قبل از دانه
بستن خریده باشد قیمت انرا نیز بیرون کند و بعد از بیرون کردن اینها اگر مقدار نصاب
بماند زکوة واجبست و اگر کمتر بماند ساقط است و انگوری که عادت نیست که انرا
مویز کنند و رطبی که عادت نیست که انرا خرما کنند تخمین باید کرد که اگر مویز و خرما
شود بنصاب میرسد یا نه اگر بنصاب رسد زکوة واجب است و الا ساقط است و تا وقت
دادن زکوة هر چه صاحب مال از این اجناس تصرف نماید از انگور و رطب و غیره
واجبست که مقدار زکوة انرا معلوم خود سازد تا در وقت دادن زکوة عوض ان
بمستحق رساند و هرگاه زکوة این اجناس را یکنوبت داده باشد دیگر دادن زکوة انها
واجب نیست اگر چه چند سال بران بگذرد **فصل چهارم** در بیان زکوة
شتر و گاو و گوسفند زکوة اینها واجب است بچهار شرط اول انکه مدت یازده ماه
در ملک اینکس باشند دویم انکه در مدت مذکور قوت انها از چریدن باشد نه
از مال مالک سیم انکه در مدت مذکور شتر و گاو را کار نفرمایند مثل بار کردن
و زمین شیار کردن چهارم انکه بنصاب رسد پس در کمتر از پنج شتر زکوة نیست
و تا به بیست و شش شتر برسد زکوة هر پنج شتر یک راس گوسفند است و چون
به بیست و شش رسد زکوة ان یکنفر شتر ماده است که یکسال تمام کرده باشد
و داخل سال دویم شده باشد و چون بسی و شش رسد زکوة یکنفر شتر ماده است
که داخل سال سیم شده باشد و چون بچهل و شش رسد زکوة یکنفر شتر ماده است
که در سال چهارم داخل شده باشد و چون بشصت و یک رسد زکوة یکنفر شتر ماده است
که در سال پنجم داخل شده باشد و چون بهفتاد و شش رسد زکوة دو نفر شتر ماده است
که داخل در سال سیم شده باشد و چون بنود و یک رسد زکوة دو نفر شتر ماده است
که در سال چهارم داخل شده باشد و چون بصد و بیست و یک رسد زکوة در هر
چهل نفر یک شتر ماده است که در سال سیم داخل شده باشد و در هر پنجاه نفر یکنفر
شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و گاو تا بسی نرسد زکوة ندارد
و چون بسی رسد زکوة یکنفر گوساله است خواه نر و خواه ماده که در سال دویم

داخل شده باشد وچون بچهل رسد زکوة یکفرد کوساله است که در سال سیم داخل
شده باشد وکوسفند تا بچهل نرسد زکوة ندارد وچون بچهل رسد زکوة یکراس
کوسفند است وچون بصد وبیست ویک رسد زکوة دو راس کوسفند است وچون
بدویست ویک رسد زکوة سه راس کوسفند است وچون بسیصد ویک رسد زکوة
چهار راس کوسفند است وچون بچهارصد رسد زکوة در هر صد راس یکراس است
وهر عددی که مذکور شد از شتر وکاو وکوسفند انرا در شرع نصاب کویند و
هرچه در مابین دو نصاب واقع است زکوة ندارد وکوسفندی که بزکوة داده میشود
واجبست که کمتر از هفت ماهه نباشد وبیمار وعیبناک ولاغر وابستن نباشد و
اکر تازه زائیده باشد تا پانزده روز نکذرد بزکوة نمیتوان داد **فصل پنجم**
در مستحقان زکوة وایشان هشت فرقه اند اول ودویم فقرا ومساکین اند یعنی
کسانی که مالک قوت یکساله خود وعیال خود نباشد وکسبی وصنعتی نداشته
باشد که بان وفا کند بشرط انکه سید نباشد مکر انکه زکوة دهنده سید باشد
چه زکوة سید بر سادات رواست سیم جماعتی اند که حاکم شرع ایشانرا بواسطهٔ
اخذ زکوة از مردم وضبط محاسبه وقسمت ان تعیین نموده باشد وشرط نیست
که این جماعت فقرا ومساکین باشند پس هرچند مالدار باشند انچه حاکم شرع
بحق السعی ایشان تعیین نماید میتوانند کرفت چهارم جماعت کافر که در جهاد مدد
اهل اسلام میکنند پنجم هر بنده که در خدمت اقای خود مشقت وازار کشد
پس اورا از زکوة میتوان خریدن وازاد کردن وهمچنین بنده که شرط کرده باشد که
مبلغی باقا دهد وبعد از ان ازاد باشد هرکاه عاجز شود از تحصیل کل انمبلغ یا بعض ان
پس انمبلغ را یا تتمهٔ انرا از زکوة باقای او میتوان داد تا ازاد شود ششم جماعتی که قرض
بسیار براورده باشند واز دادن ان عاجز باشند بشرط انکه ان قرض را در معصیت
صرف نکرده باشند هفتم سبیل الله مثل پل ساختن ومسجد وعمارت کردن ومدرسه
جهة طالبان علم ساختن که بعلمی مشغول باشند که در اخرت نفعی از ان بایشان رسد
هشتم ابن سبیل یعنی شخصی را که در شهر خود مالدار وغنی باشد اما بغربت افتاده
وپریشان شده باشد باو زکوة میتوان داد بشرط انکه سفر او سفر معصیت نباشد
وشخصی نیابد که از او قرض بکیرد یا چیزی از اموال که در شهر خود دارد بفروشد
فصل ششم در بیان زکوة فطره بدانکه هرکاه شخصی بالغ وعاقل باشد وقادر

بر قوت یکساله خود وعیال خود باشد خواه خود وعیالان او روزهٔ ماه رمضان
کرفته باشند وخواه نکرفته باشند بر او واجبست که از خود واز هر یک از عیالان
مقدار یکصاع از کندم یا جو یا خرما یا مویز یا برنج یا کشک یا شیر یا انچه در اغلب اوقات
قوت اهل ان ملک باشد بمستحق رساند ومقدار صاع قبل از این مذکور شد ووقت
دادن بمستحق نیت چنین کند که این جنس را بمستحق میدهم بجهة زکوة فطره واجب
تقرب بخدا ومصرف زکوة فطره مصرف زکوة مالست وجایز است دادن قیمت ان
جنس بمستحق واکر در شب عید رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطره او بر اینکس
واجبست خواه طعام اینکس را بخورد وخواه نخورد وهمچنین هر غلام وکنیزکه کریخته
یا غایب باشند فطرهٔ ایشان نیز بر اینکس واجبست مادام که مردن ایشان معلوم
نباشد ووقت دادن زکوة فطره از اول شب عید است تا وقت ظهر روز عید و
حرام است تاخیر ان بعد از ان پس اکر تاخیر کند به نیت قضا باید داد وبعضی از مجتهدان
برانند که تا اخر روز عید به نیت ادا میتوان داد وبعد از ان قضاست **مطلب**
دویم در بیان زکوة سنتی بدانکه زکوة در هشت چیز سنت است اول اسب
مادیان است وزکوة هر اسبی در سالی دو مثقال شرعی طلا است اکر پدر ومادرش
عربی واصیل باشند ویک مثقال است اکر یکی از ایشان اصیل باشد یا هیچیک اصیل نباشند
بشرط انکه تمام سال در صحرا بچرند یعنی علیق ایشان از مال مالک نباشد دویم از انچه
زکوة دادن در ان سنت است مالیست که مالک ان کاری کرده باشد که بواسطهٔ
ان کار زکوة در ان واجب نشده باشد مثل انکه در اثنای سال بشخصی قرض دهد
یا زر سکه دار را مطلس سازد یا از نصاب اول شتر یا کاو یا کوسفند چیزی بشخصی بخشد
پس مثل اینها زکوة دادن سنت است سیم از انچه زکوة در ان سنت است حاصل
مستغلاتست مثل دکان وحمام وکاروانسرا وامثال ان پس سنت است که یکدانک
ونیم ده یک حاصل انرا بزکوة بدهند هرچند بنصاب نرسد وحول بر ان نکذرد چهارم
از انچه زکوة در ان سنت است هرچیزیست که از زمین بروید وبکیل ووزن در اید
مثل برنج ونخود وعدس وماش ومانند ان ونصاب وحول ان بطریق نصاب وحول
کندم وجو وخرما ومویز است وهمچنین در عشر ونصف عشر اما در سبزیها وخربزه
وخیار ومانند ان زکوة سنت نیست پنجم هرکاه مالی چند سال در دست مالک
نباشد وبعد از چند سال بدست مالک اید سنت است که زکوة یکساله انرا

ششم از انچه زکوة دران سنت است مالیست که مالك شك داشته باشد که بنصاب رسیده یا نه سنت است که مادام که شك داشته باشد زکوة از ا هر ساله باشد
هفتم از انچه زکوة دادن ان سنت است مال تجارتست یعنی هرگاه شخصی متاعی چند بجهة تجارت بخرد یا ملکی را اجاره کند بقصد انکه باجاره دهد که فایده از ان حاصل کند پس هرگاه راس المال بنصاب طلا و نقره برسد و در مدت یکسال نقصان نکند زکوة دادن ان سنت است هشتم از انچه زکوة دادن ان سنت است مال طفل است هرگاه ولی طفل بان تجارت کند از برای طفل و شرط زکوة تجارت هم برسد سنت است که ولی ازان زکوة بدهد **مطلب سیم** در بیان احکام خمس بدانکه خمس در هفت چیز واجب است اول غنیمتی که از کافران حربی بدست اید هر مقدار که باشد دویم هر کانی که بهم رسد مثل فیروزه و مس و کل ارمنی و مانند ان بشرط انکه بعد از اخراجات ضروری مثل کندن و صاف نمودن قیمت انچه بماند بیست مثقال شرعی باشد و بعضی از مجتهدین را مذهب انست که دادن خمس ان واجب است هرچند قیمت ان از بیست مثقال کمتر باشد سیم هرچه از دریا بغواصی بیرون اورند مثل مروارید و مرجان و غیر ان هرگاه قیمت ان بیست مثقال طلا شود چهارم مال حلال هرگاه بمال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب ان معلوم نباشد اما اینقدر معلوم باشد که از پنج یك زیاده نیست در اینصورت خمس ان را میباید داد هر مقدار که باشد و باقی حلال میشود و اگر معلوم باشد که از پنجیك زیاده است خمس را باید داد و ان زیادتی را تخمین باید کرد و بفقرا و مساکین تصدق باید نمود پنجم زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد واجبست که خمس ان زمین یا خمس قیمت ان یا خمس حاصل هر ساله انرا بدهد ششم زری که در زمین یافت شود پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد دادن خمس ان واجبست خواه اثر اسلام بران باشد و خواه نباشد و باقی از ان شخص است که یافته است همچنین اگر در بلاد اسلام یافت شده باشد و اثر اسلام بران نباشد که اگر اثر اسلام بران باشد لقطه است و احکام لقطه بعد ازین مذکور خواهد شد هفتم فایده که از تجارت یا زراعت یا حرفت و مانند ان بهم رسد پس هرگاه ان فایده زیاده از کل اخراجات یکساله اینکس باشد خمس زیاده را باید داد پس اگر شخصی از سود تجارت بیست تومان مثلا حاصل کرده باشد و اخراجات لایق بحال او ده تومان شود ده تومان از ان بیست تومان بجهة اخراجات

بر داد و دوازده تومان که میماند دو تومان بخمس بدهد و براین قیاس است فایده که از زراعات و حرفت حاصل شود و اگر در انسال پیشکشی بشخصی بدهند یا زن بخواهد یا غلام یا کنیزك بخرد یا او را جریمه کنند از جمله اخراجات سال حساب است پس انچه بعد از وضع کل انها بماند دادن خمس ان واجبست هر قدر که باشد و بدانکه نصف خمس تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد و نصف دیگر بسادات یعنی جمعی که از جانب پدر بهاشم که جد حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و اله و سلم نسبت اگرچه از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نباشند بشرط انکه شیعه اثنی عشری باشد و ایتام یا مساکین یا ابنای سبیل باشد و نصفی که باین جماعت متعلق است صاحب مال میتواند که خود میانه ایشان قسمت نماید و اما ان نصف که تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد در زمان غیبت بر صاحب مال واجب است که بمجتهد دهد تا مجتهد از اما ان بان جماعت قسمت نماید

باب چهارم از کتاب جامع عباسی

مطلب اول

در بیان احکام روزه واجبی و سنتی و در ان چهار مطلب است **مطلب اول** در بیان محرمات و مبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که بفعل اوردن ان در روزه واجبی حرام است و اگر بفعل اورند روزه باطل میشود اول چیزی خوردن و اشامیدن ان خلاف عادت باشد و بعضی از مجتهدین را مذهب انست که خوردن چیزی که خلاف عادتست مثل پوست تخم مرغ و برك درخت و مانند ان روزه را باطل نمیکند و اینمذهب ضعیف است و هرگاه بلغم از دماغ یا از سینه بدهن اید فرو بردن ان روزه را باطل میسازد و اگر تشنگی یا گرسنگی بر شخصی غالب شود چنانچه تحمل نتواند کرد در انوقت بخورد اما زیاده بر انچه دفع ضرورت کند نخورد و بر او واجبست که لقمه را بزرگ کند و همچنین جرعه اب را که مدت خوردن و اشامیدن دراز نشود دویم از انچه روزه را باطل میسازد انزال منی است عمدا بهر طریق که باشد اما اگر روزه دار در روز محتلم شود روزه او باطل نمیشود و لازم نیست که همانوقت غسل کند مگر انکه وقت نماز تنگ شود و اگر داند که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خراب کردن او از روی عمد و اختیار حرام است سیم از انچه روزه را باطل میسازد داخل کردن حشفه است عمدا در قبل یا دبر خرده یا زنده پس روزه فاعل و مفعول باطل میشود و اگر شخصی زن خود را در روز بزور

جماع کند کفارهٔ خود دارد و ... مرد است و اگر زن ... را بزور بجماع وادارد
کفارهٔ زن و مرد بر زن است چهارم از آنچه روزه را باطل میسازد عمدا بر جنابت ماندن
تا وقت صبح پس قضا و کفاره لازم میشود و همچنین اگر زن تاخیر غسل حیض یا استحاضه
یا نفاس کند تا وقت صبح داخل شود و اگر جنب بخوابد بقصد آنکه آخر شب غسل کند
و تا صبح بیدار نشود نه قضا بر او لازم است و نه کفاره و اگر قصد آن داشت که غسل
نکند هم قضا و هم کفاره لازم است و اگر غسل کردن و نکردن بخاطرش نرسیده باشد
قضا لازم است نه کفاره و همچنین اگر از خواب اول بیدار شود و بخوابد دویم بخواب
رود بگمان آنکه بجهة غسل کردن در شب بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود
قضا لازم است نه کفاره و اگر در اینصورت گمان بیدار شدن نداشته باشد کفاره
نیز لازم میشود و اگر نوبت سیم بخواب رود و تا صبح بیدار نشود قضا و کفاره بر او لازم است
هر چند بقصد غسل کردن بخواب رود و گمان داشته باشد که در شب بجهة غسل
کردن بیدار خواهد شد پنجم از آنچه روزه را باطل میکند رسانیدن گرد غلیظ است
عمدا بحلق و همچنین رسانیدن دود غلیظ و بخار غلیظ پس هرگاه یکی ازین سه چیز را
بحلق رساند از روی عمد قضا بر او لازم است اما کفاره ندارد ششم از آنچه روزه
را باطل میکند قی کردنست از روی عمد و آن موجب قضاست و کفاره لازم نیست
و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز لازم میدانند اما اگر بی اختیار آید یا از روی سهو
قی کند چیزی لازم نمیشود هفتم از آنچه روزه را باطل میکند فرو رفتن در آبست
از روی عمد و با آن قضا واجبست و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز واجب میدانند و
اگر جنب روزهٔ واجبی داشته باشد و غسل ارتماسی کند آن غسل باطل است هشتم
از آنچه روزه را باطل میسازد دروغ گفتن است بر خدا مثل آنکه بگوید که فلان چیز را
خدای تعالی حرام کرده یا فلان را حلال و این قول خلاف واقع باشد و همچنین دروغ گفتن
بر پیغمبر و بر یکی از حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام و آن موجب قضاست و بعضی از
مجتهدین کفاره را نیز واجب میدانند و بعضی هیچیک را واجب نمیدانند **مطلب**
دویم در بیان روزهای واجب و سنت و مکروه و حرام و در آن چهار فصل است
فصل اول در بیان روزهای واجبی و آن بر هشت قسم است اول روزهٔ ماه
رمضان است و ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان بیکی از سه چیز اول آنکه معلوم
شود که از ماه شعبان سی روز گذشته دویم آنکه شیاع یعنی جمعی کثیر از خبر ایشان

ظن

ظن حاصل شود اخبار نمایند که ماه را دیده اند سیم آنکه دو مرد عادل گواهی
دهند که ماه را دیده اند پس اگر دو زن عادله یا آنکه یک مرد عادل و دو زن یا بیشتر
که عادل باشند گواهی دهند که ماه را دیده اند بگواهی ایشان ثابت نمیشود مگر
آنکه بسر حد شیاع رسد و بحساب تقویم و غیر آن داخل شدن ماه ثابت نمیشود
دویم از روزه های واجب روزه قضای ماه رمضانست و واجب است بجا
آوردن آن پیش از آنکه ماه رمضان آینده داخل شود پس اگر بر شخصی ده روز مثلا
از قضای ماه رمضان واجب باشد قضای آنرا تاخیر میتواند کرد تا وقتی که برمضان
آینده ده روز بماند پس اگر همیشه عازم بوده که آن ده روز را قضا کند و چون برمضان
ده روز بماند مانعی از روزه داشتن بهم رسد مثل آنکه بیمار شود یا زن
حیض ببیند در اینصورت همین قضای ده روز واجبست و بس و اگر بعد از رمضان
آینده تاخیر کرده باشد ده روز را قضا کند و بجهت هر روز مقداری یک مد گندم یا
برنج یا نان یا مانند آن تصدق کند و مدی چهار یک صاع است یعنی بوزن چهارده
هزار و چهل جو میانه است و همچنین قضا و تصدق لازم است اگر عزم بر قضا نداشته
باشد تا وقتی که برمضان آینده مقدار مدت قضا بماند و در این مدت بیمار شود
یا زن حیض ببیند و بدانکه قضای ماه رمضان را پیش از پیشین فاسد نتوان
ساخت بخوردن و جماع و غیر آن و بعد از پیشین حرام است پس اگر بعد از پیشین
فاسد سازد بخوردن و غیر آن قضا و کفاره لازم میشود و کفارهٔ آن ده مسکین
را طعام دادنست و اگر از آن عاجز شود سه روز روزه بدارد سیم از روزه های
واجبی آنست که شخصی خود را بشخصی اجاره دهد که قضای روزه میتی را بکند پس
بر او واجبست که بسیار تاخیر در قضا نکند و نوعی نماید که در عرف گویند که او
مشغولست بقضای روزه چهارم از روزه های واجبی روزه ایست که بر پدر
اینکس واجب بوده و پدر در حال حیات با وجود قدرت بر قضای آن قضا نکرده باشد
پس بر پسر بزرگتر واجب است که آنرا قضا کند و اگر میت دو پسر داشته باشد که سال
یکی بیشتر باشد و سال یکی کمتر اما آنکه سال او کمتر است بالغ باشد بعضی از مجتهدین
برآنند که قضا بر آنکس است که بالغ است اما اصح آنست که قضا بر آنست که سال
او بیشتر است و اگر هر دو در سن برابر باشند هر یک نصفی قضا کنند اگر عدد قضا
جفت باشد و اگر طاق باشد قضای یک روز آن واجب کفائیست یعنی هر کدام که

انروز را قضا کند از دیگری ساقط میشود پس اگر هر دو ان روز را روزه بدارند
وبعد از پیشین مقارن هم افطار نمایند کفاره ان نزد بعضی از مجتهدین واجب کفائیست
وبعضی برانند که بر هر دو بالسویه واجب است پنجم از روزه های واجب انست
که بنذر یا عهد یا سوگند واجب شود واین بر دو قسم است مطلق ومعین مطلق انست
که نذر کند که یکروز روزه بدارد وتعیین زمان ومکان ننماید ومعین بر سه قسم است
اول انکه تعیین زمان کند مثل روزه اول ماه رجب دوم انکه تعیین مکان کند مثل
یکی از عتبات عالیات سیم انکه تعیین زمان ومکان هر دو کند مثل روزه اول ماه
رجب در مکه معظمه پس هرگاه از روزه داشتن دران زمان یا دران مکان مانعی مثل
بیماری یا سفر ضروری یا حیض بهم رسد قضا باید کرد ششم از روزه های واجب
روزه دو ماهست بجهة کفاره واجب فاسد کردن روزه ماه رمضان پس هرگاه
شخصی بالغ عاقل از روی عمد دگر روز ماه رمضان روزه را بخوردن یا اشامیدن
یا جماع کردن یا مانند ان باطل سازد مخیر است در انکه دو ماه روزه بدارد یا یک بنده
ازاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد هر مسکین را یکمد واگر روزه ماه رمضان
را بچیزی حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کردن یا در حیض جماع
کردن در اینصورت سه کفاره بر او لازم است یعنی دو ماه روزه بدارد ویک بنده
ازاد کند وشصت مسکین را طعام دهد هفتم روزه اعتکافست که عنقریب مذکور
میشود هشتم روزه کفاراتست که در بحث کفارات مذکور خواهد شد **فصل**
دویم در بیان روزه سنتی وانواع ان بسیار است وما در این کتاب بیست نوع
از ان که مشهورتر است مذکور میسازیم اول روزه روز مولود حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه واله وان هفدهم ماه ربیع الاولست دوم روزه روز مبعث انحضرت
وان بیست وهفتم رجبست سیم روزه عید غدیر وان هجدهم ذی حجه است
چهارم سه روز از هر ماه یعنی پنجشنبه هفته اول ماه وپنجشنبه هفته اخر ماه
وچهارشنبه اول از دهه دوم ماه پنجم روزه ایام بیض وان نیز سه روز است
سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم از هر ماه ششم روزه عرفه که نهم ماه ذی حجه است بدو
شرط اول انکه محقق باشد که نهم ماهست دویم انکه از روزه داشتن ضعف حاصل
نشود بحیثیتی که نتواند بفراغت بدعا اشتغال نماید هفتم روزه روز مباهله وان بیست وچهارم
ماه ذیحجه است وان روز تصدق کردن حضرت امیر المؤمنین علیه السلم است انگشتر

خود را در اثنای رکوع هشتم روز اول ماه ذیحجه تا روز نهم نهم روزه کل ماه
رجب دهم روزه کل ماه شعبان یازدهم روزه دحو الارض است وان بیست و
پنجم ذیقعده است دوازدهم روزه نه روز اول ماه محرم است سیزدهم روزه
روز عاشورا که روز دهم محرم است تا وقت عصر وبعد از ان افطار باب نمایند یا
بخاک کربلا بنیت شفا بشرط انکه زیاده بر یک نخود نخورده باشد چهاردهم روزه
پنجشنبه وجمعه پانزدهم روزه یوم ترویه وان هشتم ماه ذیحجه است شانزدهم
روزه شش روز بعد از عید رمضان هفدهم روزه پانزدهم ماه جمادی الاولی
هجدهم روزه داود پیغمبر علیه السلم وان همیشه یکروز در میان ماه روزه داشتن
نوزدهم روزه یوم الشک بنیت سنت وان اخر شعبانست هرگاه احتمال اول ماه
رمضان داشته باشد بیستم روزه بیست ونهم ذیقعده است **فصل سیم**
در بیان روزه حرام وان نه قسمست اول روزه عید ماه رمضان وعید قربان
دویم روزه یوم الشک بقصد انکه روزه ماه رمضانست اما بقصد قضا یا نذر
حرام نیست سیم روزه صمت یعنی در اثنای نیت روزه قصد کند که از اول روز
تا شب حرف نزند چهارم روزه وصال وان از دو تفسیر است اول انکه در وقت نیت
روزه قصد تاخیر افطار کند وشام وسحور را یکی نماید دویم انکه دو روز متوالی روزه
بدارد بی انکه در شب روزه بگشاید پنجم روزه زن بنیت سنت بی رخصت شوهر
ششم روزه غلام وکنیز بنیت سنت بی رخصت اقا هفتم روزه بیمار هرگاه از روزه
گمان مضرت داشته باشد یا طبیب حاذق گوید که مضرت میرساند هرچند ان
طبیب کافر باشد وهمچنین اگر طبیب حاذق گوید که علاج ان بیمار منحصر است در
مجامعت وتاخیر مجامعت تا شب خطر عظیم دارد در اینصورت مجامعت در روزه ماه
رمضان واجب میشود پس اگر زن یا کنیز اینکس روزه واجب داشته باشند و
عورتی دیگر که روزه بر او واجب نباشد یافت نشود زن خود یا کنیز خود را [illegible]
که بزور مجامعت کند وبر ایشان ممانعت نفل که توانند لازم است وچون یکی از
ایشان را مجامعت کند واجبست که کفاره او را بدهد هشتم از روزه های حرام
روزه مسافر است بنیت وجوب هرگاه سفر او مباح باشد مگر در سه جا که
جایز است وحرام نیست اول روزه نذری که سفرا وحضرا قید شده باشد
دویم روزه سه روزه در وقت حج هرگاه قربانی یافت نشود چنانکه در باب حج

مذکور میشود سیم روزه بجه روز شخصی راکه در حج قبل از غروب افتاب از عرفات
بیرون رود چنانکه در باب حج مذکور خواهد شد تمام آن روزه های حرام روزه
ایام تشریق است وان یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه است شخصی راکه در
منی باشد که اگر در غیر منی باشد روزه ان حرام نیست بلکه ثواب دارد **فصل
چهارم** در بیان روزه مکروه وان چهار است اول روزه سنتی در سفر دوم
روزه سنتی که شخصی مؤمنی او را دعوت کرده باشد بطعام سنت است که افطار
کند واظهار نکند که روزه دارد سیم روزه عرفه هرگاه شک در اول ماه داشته
باشد یا روزه موجب ضعف شود بر وجهی که بنابر اعث اشتغال بدعا نتواند نمود
چهارم روزه مهمان به نیت سنت بی رخصت صاحب خانه و بعضی از مجتهدین
برانند که روزه صاحب خانه نیز بی رخصت مهمان مکروه هست **مطلب سیم**
در بیان باقی احکام روزه و در ان چهار فصل است **فصل اول** در بیان نیت روزه
بدانکه شش امر در نیت روزه معتبر است اول نیت را قبل از طلوع فجر بجا آوردن
دویم قصد قربت سیم تعیین انکه روزه واجبست یا سنت چهارم تعیین انکه از ماه
رمضانست یا نذر یا کفاره پنجم تعیین انکه اداست یا قضا و بعضی برانند که در
روزه ماه رمضان نیت ادا لازم نیست ششم استدامت حکمی یعنی در اثنای روز
قصد فعلی نکند که روزه را باطل میکند مثل خوردن و جماع کردن و مانند ان پس
اگر شخصی در اثنای روزه قصد چنین فعلی کند گناه کار است اگرچه انرا بفعل نیاورد
و میانه مجتهدین خلافست که ایا بمجرد این قصد روزه باطل میشود یا نه و بر تقدیر
بطلان ایا همین قضا لازم است یا کفاره نیز لازم میشود در این نیز خلافست اصح
انست که قضا لازم است اما کفاره لازم نیست و بدانکه اگر شخصی نیت روزه واجبی
را فراموش کند و قبل از پیشین بیاد او اید وان وقت نیت کند روزه او صحیحست و در
روزه سنتی هر وقت که بخاطر رسد اگر نیت کند ثواب روزه ان روز را دارد اگرچه
پیش از شام بیک لحظه نیت کند **فصل دوم** در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح
نیست اول شخصی که از روزه داشتن بواسطه پیری مشقت عظیم یابد پس عوض هر
روز یکمد گندم یا مانند ان تصدق نماید دویم شخصی که تشنگی بر او غالب باشد
و مشقت عظیم از روزه داشتن کشد او نیز عوض هر روز یکمد تصدق نماید و هر
وقت که عذر او برطرف شود قضا کند سیم زنی که حامله باشد و گمان داشته باشد

کرزنی

که از روزه داشتن باو یا بحمل او ضرر رسد حکم او حکم صاحب تشنگی است چهارم
زنی که بطفل شیر دهد خواه طفل خود و خواه طفل غیر را هرگاه از روزه داشتن
شیر او وفا نکند و او حکم حامله دارد پنجم زنی که حیض داشته باشد یا نفاس یا انکه
استحاضه داشته باشد و غسل واجب را بفعل نیاورد ششم بیماری که از روزه
داشتن ضرر یابد هفتم مسافر چنانکه قبل از این مذکور شد هشتم طفلی که بعد از
طلوع فجر بالغ شود روزه ان روز از او صحیح نیست نهم شخصی که مست باشد روزه او
صحیح نیست و قضای ان روز بر او واجبست دهم شخصی که کافر اصلی بوده باشد و بعد از
طلوع فجر مسلمان شود روزه داشتن ان روز از او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر
انند که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزه ان روز از او صحیح است و قضای روزها
گذشته از او ساقط است اما هرگاه مرتد شود و باز توبه کند بر او لازم است قضای
روزه واجبی که در ایام ردت از او فوت شده اما اگر سنی شیعه شود حکم کافر اصلی
دارد که قضای روزه بر او واجب نیست **فصل سیم** در بیان امری چند که
بفعل آوردن انها در ماه رمضان سنت است وان دوازده امر است اول انکه در
وقت دیدن هلال این دعا بخواند و بعضی از مجتهدین خواندن این دعا را در وقت
دیدن هلال واجب میدانند و میباید که در وقت خواندن این دعا رو بجانب قبله
کند نه بجانب هلال و دعا اینست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَنِی وَخَلَقَکَ وَقَدَّرَ مَنَازِلَکَ
وَجَعَلَکَ مَوَاقِیتَ لِلنَّاسِ اَللّٰهُمَّ اَهِلَّهُ عَلَیْنَا اِهْلَالاً مُبَارَکاً اَللّٰهُمَّ اَدْخِلْهُ عَلَیْنَا
بِالسَّلَامَةِ وَالْاِسْلَامِ وَالْیَقِینِ وَالْاِیمَانِ وَالْبِرِّ وَالتَّقْوٰی وَالتَّوْفِیقِ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضٰی
دوم مباشرت با حلال خود کردن در شب اول ماه سیم افطار کردن بر شیرینی
چهارم تعجیل افطار قبل از نماز اگر انتظار او کشند که با او افطار کنند پنجم سحور
خوردن و هرچند بطلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب ان بیشتر است ششم خواندن
این دعا نزد افطار اَللّٰهُمَّ لَکَ صُمْنَا وَعَلٰی رِزْقِکَ اَفْطَرْنَا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا ذَهَبَ الظَّمَاُ وَابْتَلَّتِ
الْعُرُوقُ وَبَقِیَ الْاَجْرُ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْهُ مِنَّا وَاَعِنَّا عَلَیْهِ وَسَلِّمْنَا فِیهِ وَتَسَلَّمْهُ مِنَّا هفتم خواندن
دعاها که در روزها و شبهای ماه رمضان مقرر است هشتم گذاردن هزار رکعت
نماز بطریقی که در باب نماز مذکور شد نهم خواندن سوره روم و عنکبوت در شب
بیست و سیم دهم غسل کردن در هر شبی که طاق است مثل شب سیم و پانزدهم و بیست و یکم
اما در شب بیست و سیم دو غسل سنت است یکی در اول شب و یکی در اخر شب چنانکه

دربجا

در بحث طهارت مذکور شد یازدهم آنکه در این ماه تخفیف نماید بر غلام و کنیز خود
و در حدیث آمده خدمت دشواری ایشانرا نفرماید دوازدهم وداع ماه رمضان در
روز آخر ماه **فصل چهارم** در ذکر آنچه روزه دار را بفعل آوردن آن مکروه است
و آن یازده امر است اول شعر خواندن اگر چه مدح حضرات مقدسات باشد دوم
هر فعلی که موجب ضعف باشد مثل مکث بسیار در حمام و خون کردن و مانند آن
سیم زنانرا بوسیدن یا دست بازی کردن چهارم شیاف برداشتن پنجم حقنه
کردن ششم سقز خاییدن هفتم در گوش یا بینی چیزی چکانیدن هرگاه بحلق نرسد
که اگر بحلق رسد روزه باطل میشود هشتم شکوفه و گل بو کردن بتخصیص نرگس نهم
پیراهن بر خود تر کردن دهم سرمه که مشک یا صبر داشته باشد در چشم کشیدن یازدهم
زنان را در آب مکث کردن **مطلب چهارم** در اعتکافست و آن مکث صائم است
در مسجد جامع سه روز یا زیاده بقصد قربت و در آن ثواب عظیم است خصوصا
اگر در دهه آخر ماه رمضان واقع شود و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
همیشه در دهه آخر ماه رمضان اعتکاف میفرمودند و بی روزه داشتن اعتکاف
جایز نیست و از سه روز کمتر نمیباشد و در غیر مسجد جامع صحیح نیست و هرگاه شخصی
به نیت سنت دو روز اعتکاف نماید روز سیم واجب میشود و اگر پنج روز یا هشت
روز اعتکاف کند روز ششم یا نهم واجب میشود و بر این قیاس و جایز نیست اعتکاف
کننده را که از مسجد بیرون رود مگر از برای حاجت ضروری که در مسجد بر نیاید یا
عیادت مؤمنی یا رفتن بوداع او یا مشایعت جنازه او و مانند آن و چون از مسجد بیرون
رود حرام است نشستن و در سایه راه رفتن و نماز گذاردن در غیر مسجدی که در آن
اعتکاف کرده مگر بواسطه ضرورت مثل آنکه بجهة غلبه ضعف بنشیند یا از راه
تشییع مختصر در مسقف باشد یا آنقدر وقت نماند که نماز را در مسجد تواند گذارد
و جایز است که هرگاه بواسطه ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز را هر جا که خواهد
بگذارد و نیز حرام است در اعتکاف روزه واجب را فاسد ساختن و در شب جماع کردن
و در روز و شب بوی خوش شنیدن و زنان را بوسیدن یا دست ببدن ایشان
رسانیدن و هر چه روزه را باطل میسازد و اگر اعتکاف واجب را در روز ماه رمضان
بجماع فاسد سازد دو کفاره لازم میشود یکی بجهة ماه رمضان و یکی بجهة اعتکاف
و اگر در شب بجماع فاسد سازد یک کفاره اعتکاف لازم است و لیکن و همچنین اگر روزه

در روز بغیر جماع فاسد سازد و اگر معتکف زوجه معتکفه خود را در اعتکاف
واجب باکراه مجامعت کند چهار کفاره بر او واجب میشود دو کفاره از جهة خود
و دو کفاره از جهة زوجه خود

باب پنجم از کتاب جامع عباسی

در بیان حج و شروط آن و در آن مقدمه و هفت مطلب است مقدمه
بدانکه حج کردن از اعظم ارکان دین است و چون واجب شود تاخیر کردن آن گناه
عظیم است و در حدیث باین مضمون وارد است که هرگاه بر شخصی حج واجب شود
و بحج نرود با آنکه مانع شرعی نداشته باشد پس چون بمیرد در وقت مردن
مسلمان نخواهد مرد بلکه یا جهود خواهد مرد یا ارمنی و روایات بسیار در
کثرت ثواب حج از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده از آنجمله منقولست که شخصی
بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من از خانه
خود بعزم حج بیت الله بیرون آمده بودم و چون بدانجا رسیدم وقت حج فوت
شده بود و من مرد غنی و مالدارم پس امر فرما که مال خود را در وجهی از وجوه
صرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حج باشد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم روی مبارک خود با آنشخص کرد که بکوه ابوقبیس نظر کن اگر آن کوه تمام طلای
سرخ شود و آنرا در راه خدا صرف نمایی ثواب آن بثواب حج نمیرسد بعد از آن
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که شخصی که اراده حج کند چون بمهیا
ساختن یراق و اسباب راه حج اشتغال نماید هر نوبت که چیزی از آن اسباب و یراق
را که از زمین بردارد یا بر زمین گذارد حق تعالی ده ثواب از برای او مینویسد
و ده گناه او را میبخشد و ده درجه جای او در بهشت بلند تر میسازد و شتری
که آن شخص بر او سوار است هر بار که پاشنه از زمین بر میدارد یا بر زمین میگذارد مثل
آن ثوابها خدا تعالی از برای آنشخص مینویسد **مطلب اول** در بیان بعضی
از آداب حج چون عزم حج جزم شود باید که ذمت خود را از حق مردم خلاص سازد
و وصیت کند و چون خواهد که از منزل بیرون آید عیال و باز ماندگان خود را
جمع سازد و دو رکعت نماز سنت بگذارد و بعد از آن این دعا بخواند اللهم انی
استودعک الساعة نفسی و اهلی و مالی و دینی و دنیای و آخرتی و خواتیم عملی

الأمين احفظ الشاهد منا والغائب اللهم احفظنا واحفظ علينا اللهم اجعلنا في جوارك
اللهم لا تسلبنا نعمتك ولا تغير ما بنا من عافيتك وفضلك بعد از ان وداع عیال واطفال
خود کند وتحت الحنك بسته عصای بادام تلخ بدست کرفته از منزل بیرون اید و
در وقت بیرون امدن بکوید بسم الله امنت بالله توکلت على الله الله اکبر الله اکبر الله اکبر
بعد از ان سه نوبت بکوید بالله اخرج وبالله ادخل وعلى الله اتوكل پس بکوید اللهم
افتح لي في وجهي هذا بخير واختم لي بخير وقني شر كل دابة انت اخذ بناصيتها ان ربي على
صراط مستقيم وچون از خانه بیرون اید بر در خانه رو بقبله بایستد وفاتحه واية الكرسي
یکنوبت پیش رو ویکنوبت بر دست راست ویکنوبت بر دست چپ بخواند وبعد از
ان این دعا بخواند اللهم احفظني واحفظ ما معي وسلمني وسلم ما معي وبلغني وبلغ
ما معي ببلاغك الحسن الجميل يا ارحم الراحمين بعد از ان نیت حج کند باینطریق که متوجه
خانه خدا میشوم که حج اسلام را بجا اورم برای انکه بر من واجبست تقرب بخدا وپای
در رکاب کند وبکوید بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله وبالله والله اکبر وچون بر پشت
مرکب قرار کیرد این دعا بخواند الحمد لله الذي هدانا للاسلام ومن علينا بمحمد
صلى الله عليه واله سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا لمنقلبون
والحمد لله رب العالمين اللهم انت الحامل على الظهر والمستعان على الامر اللهم بلغنا
بلاغا الى الخير بلاغا يبلغ الى مغفرتك اللهم لا ضير الا ضيرك ولا خير الا خيرك ولا حافظ
غيرك وسنت است که در هر منزل که فرود اید در وقت فرود امدن این دعا بخواند
رب انزلني منزلا مباركا وانت خير المنزلين ودو رکعت نماز بکذارد وبدانکه بهترین روزها
از برای سفر شنبه وسه شنبه وپنجشنبه است ودر روز دوشنبه سفر بغایت
بد است وهمچنین در روز جمعه قبل از نماز واکر ضرورت شود که در روز بد سفر
کند باید که تصدق کند ومتوجه سفر کردد که تصدق تلافی بدی ان روز میکند
وسنت است فراخ دستی در این سفر مبارک وسعی در خوبی توشه وبسیاری ان
در حدیث امده که اسراف مذموم است مکر در راه حج وسنت است خوش خلقی با
همراهان وملازمان ومکاریان وخشم فرو خوردن از ایشان واز حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که هر کس که براه خانه خدا میرود اکر سه خصلت در
او نباشد حج او هیچ نیست وان خوش خلقی است وخشم فرو خوردن وصلاح وتقوی
شعار خود کردن **مطلب دویم** در بیان شرایط وجوب حج بدانکه تا هفت

شرط

شرط بهم نرسد حج واجب نمیشود شرط اول بلوغ است پس بر طفل واجب نیست
هر چند مالدار باشد اما اکر ولی او را بحج برد واحرام به بندد وقبل از وقوف عرفه یا
وقوف مشعر بالغ شود وباقی افعال حج را بجا اورد حج او صحیح است واز حج اسلام مجزی نیست
شرط دویم عقل است پس مجنونی که هیچ وقت بهوش نیاید یا اکر بهوش اید مدت
هشیاری او افعال حج را نکنجد بر او حج واجب نیست اما اکر قبل از وقوف عرفه یا وقوف
مشعر هشیار شود وباقی افعال را در زمان هشیاری بجا اورد حکم او حکم طفل است
شرط سیم حریت است پس بر بنده حج واجب نیست هر چند بعضی از او ازاد باشد و
اکر برخصت اقا حج کند ثواب دارد اما این حج از حج اسلام مجزی نیست وهر کاه بعد از ازادی
استطاعت حج بهم رساند نوبت دیکر حج بر او واجبست مکر انکه قبل از یکی از دو وقوف
ازاد شود که در اینصورت حکم طفل ومجنون دارد بطریقی که دانسته شد شرط چهارم
استطاعت یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن وبرکشتن از چهارپایان وخیمه و
خدمتکار وباقی ضروریات بحسب حال اینکس واکر شخصی کوید که خرج راه تو در
عهده منست وبر سخن او اعتماد باشد در اینصورت حج واجبست وهمچنین اکر خود
بعضی از خرج راه داشته باشد وتتمه را شخصی که بر او اعتماد باشد متعهد شود واز جمله
استطاعت نفقه عیال وبازماندکان واجب النفقه از وقت رفتن تا رسیدن بمنزل
خود خواه خود قدرت بر ان داشته باشد وخواه دیکری متعهد ان شود ونیز از
جمله استطاعت قدرت بر وفای دین مثل قرض ومهر زن وغیر ان پس مادام که قادر
بر وفای ان نباشد حج واجب نمیشود واکر زن در راه حج احتیاج بمحرم داشته باشد
ومحرم بجهت رفاقت او اجرت خواهد قدرت بر اجرت انمحرم نیز داخل استطاعتست
پس اکر بر اجرت او قادر نباشد حج بر او واجب نمیشود شرط پنجم صحت بدنست
بحیثیتی که از رفتن بحج مشقت شدیده لازم نیاید شرط ششم امنیت راهست پس
مادام که ان نا امنی باشد رفتن واجب نیست شرط هفتم انکه انقدر وقت باشد که
خود را بمکه معظمه رساند وافعال حج را بفعل اورد پس اکر وقت تنک باشد حج
در انسال ساقط است وهر کاه بر زن واجب شود میتواند که بی رخصت شوهر بحج
رود اما حج سنتی بی رخصت شوهر نمیتواند کرد **مطلب سیم** در بیان انواع حج
وذکر مواقیت بدانکه حج بر سه نوع است حج تمتع وحج قران وحج افراد وحج تمتع بر شخصی
واجب میشود که منزل او از مکه معظمه شانزده فرسخ شرعی دور باشد وحج قران

وحج

وحج افراد بر شخصی واجب میشود که از اهل مکه معظمه باشد یا دوری منزل او از
امکان مقدس کمتر از انمقدار باشد و اول افعال حج تمتع احرام عمره است از میقات
و میقات مکانیست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله قرار داده اند که
حاجیان از انجا احرام بندند و ان پنج موضع است که هر یکی میقات تمتع جمعی است اول
ذوالحلیفه است و ان میقات جمعیست که از راه مدینه مقدسه می ایند دویم
جحفه است و ان میقات جمعی است که از راه شام می ایند سیم یلملم است و ان میقات
جمعی است که از راه یمن میایند چهارم قرن المنازل است و ان میقات جمعیست که
از راه طایف میایند پنجم عقیق است و ان میقات جمعی است که از راه عراق عرب
میایند و بدانکه احرام بستن قبل از رسیدن بمیقات صحیح نیست مگر انکه شخصی
بنذر یا عهد یا سوگند بر خود لازم سازد که قبل از رسیدن بمیقات احرام بر بندد
و همچنین گذشتن حاجیان از میقات بی احرام حرام است و اگر از میقات بی احرام
بگذرد واجبست که بر گردند و از میقات احرام به بندند **مطلب چهارم**
در بیان افعال حج تمتع بر سبیل اجمال بدانکه افعال حج تمتع هجده است باین ترتیب
یعنی باید که این هجده فعل را بترتیبی که مذکور میشود بجا اورد اول احرام عمره
بستن است دویم طواف خانه کعبه است سیم دو رکعت نماز طواف کردن
چهارم سعی میان صفا و مروه کردن پنجم تقصیر است یعنی چیزی از موی یا ناخن
گرفتن و باین پنج فعل افعال عمره تمتع تمام است ششم احرام حج بستن است هفتم
وقوف عرفات است هشتم وقوف مشعر است نهم جمره عقبه را بهفت سنگریزه
زدن دهم قربانی کردن یازدهم سر تراشیدن یا تقصیر کردن دوازدهم طواف
زیارت کردن سیزدهم دو رکعت نماز طواف گذاردن چهاردهم سعی ما بین صفا
و مروه کردن پانزدهم طواف نسا کردن شانزدهم دو رکعت نماز طواف نسا کردن
هفدهم سه شب ایام تشریق در منی بودن هجدهم در هر یک از ایام تشریق هر یک از
جمرات ثلثه را بهفت سنگریزه زدن و این اخر افعال واجبه حج است و چون از
اینها فارغ شود سنتست که بمکه عود نماید جهت بجا آوردن طواف وداع و
باقی سنتها که بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **مطلب پنجم**
در بیان افعال حج تمتع است بر سبیل تفصیل و در ان چهار مقصد و خاتمه است
مقصد اول در بیان احرام بستن و مقدمات و شروط ان و در ان دو فصل است

فصل اول در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام بجا اوردن ان سنتست
و ان هشت امر است اول انکه از اول ماه ذیقعده از موی سر و موی محاسن مطلقا
چیزی نگیرد دویم بر طرف ساختن موی زهار و موی زیر بغل بتراشیدن یا بنوره
گذاشتن و نوره افضلست سیم سبیل گرفتن چهارم ناخن چیدن پنجم مسواک
کردن ششم غسل احرام کردن و بعضی از مجتهدین انرا واجب میدانند و اگر بعد از
غسل و قبل از احرام بخواب رود یا حدثی کند یا چیزی بخورد یا بپوشد یا ببوید که بر
محرم خوردن و پوشیدن و بوییدن ان حرام باشد غسل را اعاده کند هفتم نماز
احرام گذاردن و ان شش رکعتست بسه سلام و اکتفا بچهار رکعت و دو رکعت نیز جایز است
و سنتست که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت
دویم بعد از فاتحه قل هو الله بخواند هشتم انکه بعد از نماز این دعا بخواند الحمد لله رب
العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و اله الطاهرین اللهم انی اسئلک ان تجعلنی ممن استجاب
لک و امن بوعدک و اتبع امرک فانی عبدک و فی قبضتک لا اوقی الا ما وقیت و لا اخذ
الا ما اعطیت و قد ذکرت الحج فاسئلک ان تعزم لی علیه علی کتابک و سنة نبیک صلی
الله علیه و اله و تقوینی علی ما ضعفت عنه و تسلم منی مناسکی فی یسر منک و عافیة
و اجعلنی من وفدک الذی رضیت و ارتضیت و سمیت و کتبت اللهم انی ارید التمتع
بالعمرة الی الحج علی کتابک و سنة نبیک صلواتک علیه و اله فان عرض لی عارض یحبسنی
فحلنی حیث حبستنی بقدرک الذی قدرت علی اللهم ان لم تکن حجة فعمرة احرم لک
شعری و بشری و دمی و عظامی و مخی و عصبی من النساء و الثیاب ابتغی بذلک وجهک
و الدار الاخرة و بدانکه حیض مانع احرام نیست و همچنین مانع غسل احرام نیست
اما مانع نماز احرام است **فصل دویم** در بیان باقی امور متعلقه باحرام و ان
چهل و سه امر است سه امر واجب و چهار امر سنت و دوازده امر مکروه و بیست و چهار
امر حرام اما سه امر واجب اول نیتست باین طریق که احرام عمره تمتع میبندم
از برای انکه واجبست تقرب بخدا دویم مقارن داشتن نیتست به تلبیات اربع
یعنی بعد از نیت بیفاصله واجبست که بگوید اللهم لبیک لبیک لا شریک
لک لبیک سیم پوشیدن دو جامه احرام است مرد انرا از هر چه جایز است نماز در
ان یکی را لنگ کند و یکی را بر دوش اندازد بشرط انکه دوخته و شبیه بدوخته
نباشد مثل کپنک و زره و زنان را جایز است در حال احرام پوشیدن دوخته و حریر

واما چهار امر سنت اوّل انکه مرد تلبیات را بلند بکوید دوّیم انکه تلبیاتی که
مذکور میشود اضافه کند بتلبیات واجب و ان اینست اِنَّ الحَمدَ وَالنِّعمَةَ وَالمُلکَ لَکَ
لاشَرِیکَ لَکَ لَبَّیکَ لَبَّیکَ ذَا المَعارِجِ لَبَّیکَ لَبَّیکَ ذَا الجَلالِ وَالاِکرامِ لَبَّیکَ لَبَّیکَ
تُبدِئُ وَالمَعادُ اِلَیکَ لَبَّیکَ لَبَّیکَ تَستَغنِی وَنَفتَقِرُ اِلَیکَ لَبَّیکَ لَبَّیکَ مَرهُوباً وَمَرغُوباً
اِلَیکَ لَبَّیکَ لَبَّیکَ اِلهَ الحَقِّ لَبَّیکَ لَبَّیکَ ذَا النَّعماءِ وَالفَضلِ الحَسَنِ الجَمِیلِ لَبَّیکَ لَبَّیکَ
کَشّافَ الکُرُوبِ لَبَّیکَ لَبَّیکَ عَبدُکَ وَابنُ عَبدَیکَ لَبَّیکَ یا کَرِیمُ لَبَّیکَ سیّم
از سنّتهای احرام انست که کل تلبیاتی که مذکور شد اکثر اوقات بکوید خصوصا
در هشت جا اوّل بعد از هر نماز خواه واجب وخواه سنّت دوّیم هر وقت شتری که
بران سوار است از جا برخیزد سیّم هر کاه در راه بر بلندی مثل پشته یا کوهی بر
اید چهارم هر کاه بسراشیبی در اید پنجم هر کاه از خواب بیدار شود ششم در وقت
سحر هفتم هر کاه سوار شود یا فرود اید هشتم هر کاه در راه بشخصی برخورد چهارم
از سنّتهای احرام انکه چون خانهای مکّه معظّمه را به بیند تلبیا را قطع کند و
بعضی از مجتهدین برانند که در انوقت قطع تلبیات واجبست واما ان دوازده امر
که در احرام مکروهست اوّل حمام رفتن دوّیم شستن جامهٔ احرام هرچند چرکین
باشد سیّم بو کردن میوه مثل سیب وبه وغیران چهارم تکلم کردن بغیر تلبیات
وقران وذکر خدا وحاجت ضروری پنجم در جواب احدی لبیک کفتن ششم
خوابیدن بر فرشی که سفید نباشد هفتم تراشیدن سر شخصی که احرام نداشته
باشد که اکر داشته باشد حرام است هشتم غسل کردن از برای خنک ساختن بدن
نه بجهت سنّت مثل غسل جمعه وغیران نهم انکه جامه احرام از غیر پنبه باشد
دهم انکه میل میل باشد یعنی خطها داشته باشد یازدهم انکه سیاه باشد
دوازدهم انکه در ابتدای احرام جامهٔ چرکین باشد اما اکر در اثنای احرام چرکین شود
پوشیدن ان مکروه نیست واما ان بیست وچهار امر که در حال احرام بجا اوردن ان
حرام است اوّل شکار کردن یا شخصی را شکار فرمودن یا کفتن که فلان جا شکاریست
هست یا الات شکار مثل باز وسک ودام وتیر وتفنک بشخصی دادن که شکار کند
واین امور حرام است بدو شرط اوّل انکه ان جانور اهلی نباشد چرا که شکار کردن
جانوران ابی در حال احرام حرام نیست ومراد از جانوران ابی حیوانیست که در اب تخم
کند پس شکار کردن قاز واورد ک وباقی حیوانات که در خشکی تخم کنند حرام است دوّیم

انکه خوردن کوشت ان جانور حلال باشد مثل اهو وکلنک وغیران پس شکار کردن
حیوانی که کوشت انها حرام است مثل خوک وپلنک وچرخ وباز در حال احرام حلالست
اما از جمله جانورانی که کوشت انها حرام است شش جانور است که انها را شکار کردن
در حال احرام حرام است وان شیر وروباه وخرکوش وخارپشت وسوسمار ویربوع است
واکر شخصی در حال احرام شکار کند ان شکار ملک او نمیشود وواجبست که
انرا رها کند وخوردن کوشت ان بر محرم حرام است اکرچه دیکری انرا شکار کرده باشد
وهر شکاری را که محرم بکشد میته است وخوردن کوشت ان بر محرم وغیر محرم حرام است
دوّیم از بیست وچهار امر که در حال احرام حرام است جماع کردنست ومقدّمات
ان مثل بوسه ودست بازی کردن با حلال خود وعقد نکاح بستن از برای خود
یا از برای دیکری پس اکر عقد نکاح کند ان عقد باطل است اما رجوع در طلاق
وکنیز خریدن بقصد انکه بعد از احرام مباشرت کند جایز است سیّم کواه شدن
بر عقد نکاح وکواهی دادن بان چهارم بو کردن مشک وعنبر وعود وصندل و
مانند ان ودر بو کردن کل ونرکس وبنفشه ومانند ان میانه مجتهدین خلافست
واضح انست که بو کردن انها نیز حرام است اما شنیدن بوی مشک وغیران که بر خانه
کعبه میمالند جایز است وهمچنین جایز است شنیدن بوهای خوش که در مابین
صفا ومروه میباشد پنجم بینی کرفتن محرم از چیزهای بدبو ششم روغن بر بدن
مالیدن خواه خوشبو باشد وخواه نباشد هفتم پوشیدن مرد رختی را که دوخته
باشد یا شبیه بدوخته چنانکه قبل از این مذکور شد هشتم پوشیدن چیزی که
پشت پا را بپوشد نهم انکشتری در انکشت کردن بجهت زینت نه بجهت انکه
سنّت است دهم پوشیدن مرد سر وکوش خود را اکرچه بار تمام باشد یازدهم
انکه مرد در وقت راه رفتن در سایهٔ چیزی رود که انچیز بر بالای سر او باشد نه در
پهلوی او مثل سایهٔ دیوار اما در سایهٔ کجاوه ومانند ان راه رفتن مرد را جایز است
هرچند بالای سر او باشد وهمچنین جایز است در وقت فرود امدن که در سایهٔ
چیزی براه رود وبنشیند هرچند انچیز در بالای سر او باشد مثل خیمه وغیران
دوازدهم مو از سر یا بدن جدا کردن سیزدهم ناخن چیدن اکرچه ناخن انکشت زیادی
باشد چهاردهم کشتن شپش یا از بدن یا از جامهٔ خود بدور انداختن پانزدهم
سرمهٔ سیاه در چشم کشیدن شانزدهم حنا بستن برای زینت هفدهم در ائینه

نگاه کردن هجدهم دندان کندن نوزدهم سلاح پوشیدن بیستم خون از بدن بیرون
آوردن اگرچه بمسواک کردن باشد امّا اگر از خاریدن کرخون بیرون اید ضرری ندارد
بیست ویکم جدالست یعنی لا والله وبلی والله کفتن مگر بجهت اثبات حق یا نفی باطل
بیست ودویم پوشیدن زن طلا الات یا نقره الاتی که عادت او نباشد که مثل
انرا بپوشد بیست وسیم اظهار کردن زن زیور خود را بشوهر یا بر جمعی که محرم او باشند
بیست وچهارم روی خود را بچیزی پوشیدن که بر روی او برسد پس میباید که
پوشش روی زن بنوعی باشد که مطلقا بروی او نخورد **مقصد دویم** در
بیان طواف ومقدمات ان بدانکه اول افعال عمرهٔ تمتع بعد از احرام طواف خانهٔ
کعبه است وچهل امر بان متعلق است ومجموع ان در دو فصل تفصیل می‌یابد

فصل اوّل

در بیان انچه پیش از طواف بجا اورده میشود وان شانزده
امر است چهار امر واجب ودوازده امر سنت امّا چهار امر واجب اوّل طهارت از
حدث اکبر واصغر هرگاه طواف واجب باشد امّا در طواف سنت طهارت از حدث
اصغر سنت است دویم ازالهٔ نجاست از رخت وبدن سیم ستر عورت بطریق نماز
چهارم ختنه پس اگر شخصی را ختنه نکرده باشند طواف او باطلست وامّا دوازده
امر سنت اوّل غسل است جهت داخل شدن حرم مکهٔ معظمه دویم اذخر خاییدن
قبل از داخل شدن در حرم سیم نعلین کندن وپا برهنه براه رفتن چهارم نعلین
خود را بدست خود گرفتن پنجم در وقت داخل شدن این دعا خواندن اَللّٰهُمَّ
اِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ وَاَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَاْتُوكَ رِجَالًا وَعَلٰى كُلِّ ضَامِرٍ يَاْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ
عَمِيقٍ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَرْجُو اَنْ اَكُونَ مِمَّنْ اَجَابَ دَعْوَتَكَ وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعِيدَةٍ وَمِنْ فَجٍّ
عَمِيقٍ سَامِعًا لِنِدَائِكَ وَمُسْتَجِيبًا لَكَ وَمُطِيعًا لِاَمْرِكَ وَكُلُّ ذٰلِكَ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ وَاِحْسَانِكَ
اِلَيَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلٰى مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ اَبْتَغِي بِذٰلِكَ الزُّلْفَةَ عِنْدَكَ وَالْقُرْبَةَ اِلَيْكَ وَالْمَنْزِلَةَ
لَدَيْكَ وَالْمَغْفِرَةَ لِذُنُوبِي وَالتَّوْبَةَ عَلَيَّ مِنْهَا بِمَنِّكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَحَرِّمْ
بَدَنِي عَلَى النَّارِ وَاٰمِنِّي مِنْ عَذَابِكَ وَعِقَابِكَ يَا كَرِيمُ ششم غسل کردن جهة داخل
شدن مکهٔ معظمه واین غسل زن حیض دار را نیز سنت است هفتم غسل کردن
جهة داخل شدن مسجد الحرام هشتم داخل شدن در مسجد الحرام از دری که انرا
باب بنی شیبه گویند نهم انکه در بیرون در مسجد الحرام ایستد وبگوید اَلسَّلَامُ
عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وبعد از ان بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَالسَّلَامُ

عَلٰى اَنْبِيَاءِ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَالسَّلَامُ عَلٰى رَسُولِ اللّٰهِ وَالسَّلَامُ عَلٰى اِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ دهم بخضوع وخشوع داخل مسجد الحرام شدن یازدهم انکه چون داخل
شود رو بجانب کعبهٔ مشرفه کند ودستها بر داشته این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي
اَسْئَلُكَ فِي مَقَامِي هٰذَا فِي اَوَّلِ مَنَاسِكِي اَنْ تَقْبَلَ تَوْبَتِي وَاَنْ تَجَاوَزَ عَنْ خَطِيئَتِي وَتَضَعَ
عَنِّي وِزْرِي اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَلَّغَنِي بَيْتَهُ الْحَرَامَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَشْهَدُ اَنَّ هٰذَا بَيْتُكَ الْحَرَامُ
الَّذِي جَعَلْتَهُ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَاَمْنًا مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي عَبْدُكَ وَالْبَلَدُ
بَلَدُكَ وَالْبَيْتُ بَيْتُكَ جِئْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَكَ وَطَاعَتَكَ مُطِيعًا لِاَمْرِكَ رَاضِيًا بِقَدَرِكَ
اَسْئَلُكَ مَسْئَلَةَ الْفَقِيرِ اِلَيْكَ الْخَائِفِ بِعُقُوبَتِكَ اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِي اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاسْتَعْمِلْنِي
بِطَاعَتِكَ وَمَرْضَاتِكَ دوازدهم انکه بنزدیک حجر اسود اید ورو بجانب حجر کند واین
دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ سُبْحَانَ
اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ وَاَكْبَرُ مِمَّا اَخَافُ وَاَحْذَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ حَيٌّ لَا
يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَعَلٰى جَمِيعِ الْاَنْبِيَاءِ
وَالْمُرْسَلِينَ بعد از ان حجر را ببوسد واگر بواسطهٔ کثرت ازدحام نتواند ببوسد دست
خود را بان رساند ودست خود را ببوسد واگر دست نتواند رسانید بجانب حجر
بدست راست اشارت کند واین دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي اُؤْمِنُ بِوَعْدِكَ وَاُوفِي بِعَهْدِكَ اَللّٰهُمَّ
اَمَانَتِي اَدَّيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِيَشْهَدَ لِي بِالْمُوَافَاةِ اَللّٰهُمَّ تَصْدِيقًا بِكِتَابِكَ وَعَلٰى
سُنَّةِ نَبِيِّكَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَاللَّاتِ وَالْعُزّٰى وَعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَعِبَادَةِ
كُلِّ نِدٍّ يُدْعٰى مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ بَسَطْتُ يَدِي وَفِيمَا عِنْدَكَ عَظُمَتْ رَغْبَتِي
فَاقْبَلْ سَعْيِي وَاغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَوَاقِفِ
الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وچون از این دعا فارغ شود شروع در طواف کند

فصل دویم

در بیان باقی اموری که متعلق است بطواف وان بیست وسه
امر است یازده امر واجب ودوازده امر سنت امّا یازده امر واجب اوّل نیت طواف
باین طریق که طواف عمرهٔ تمتع میکنم از برای انکه واجبست تقرب بخدا ونیت را مقارن
طواف سازد بر وجهی که جزو اوّل جانب چپ او در ابتدای طواف محاذی جزو
اوّل حجر اسود باشد واین بد وطریق میشود یکی انکه در مقابل حجر اسود

بایستد ومقارن نیت خود را بکرداند تا در ابتدای طواف کردن کل بدن او بمحاذات
کل حجر اسود بکذارد طریق دویم انکه در مقابل حجر اسود نایستد بلکه از جانب چپ
خود کیرد وبعضی از اجزای بدن خود را پیش بدارد ومحاذی جزء اول حجر نماید و
شروع در طواف کند تا کل بدن او بمحاذات کل حجر بکذرد وطریق اول افضلست
دویم استدامت حکمی یعنی در اثنای طواف قصد امری نکند که منافی طواف باشد
پس قصد حدث کند وقصد انکه طواف با تمام نرساند سیم انکه در حال طواف
میباید که خانهٔ کعبه بر دست چپ او باشد چهارم انکه دوری طواف کننده از
خانه کعبه در کل جهات کمتر از دوری مقام ابراهیم علیه السلم باشد از خانهٔ کعبه
پنجم انکه کشتن بر کرد خانهٔ کعبه کمتر از هفت نوبت وزیاده بر هفت نوبت نباشد
وهر نوبت را شوط کویند وهر هفت شوط یک طوافست واکر بعد از فارغ شدن
شک کند که هفت شوط کرد یا کمتر یا بیشتر التفات نکند وطواف او صحیح است
اما اکر شک او قبل از فارغ شدن باشد در اینصورت از سه حال بیرون نیست
اول انکه شک کند میانهٔ هفت شوط وزیاده دوم انکه شک کند میانهٔ هفت
شوط یا کمتر سیم انکه یقین داند که هفت شوط نکرده وشک او میانهٔ هفت شوط
باشد مثل انکه شک کند میانه چهار وپنج یا میانه پنج وشش پس در صورت اول
بر کنی که حجر اسود در وست رسیده باشد طواف او صحیح است واکر بان رکن
نرسیده باشد طواف او باطل است واز سر باید کرفت ودر صورت دوم وسیم
مطلقا طواف او باطل است خواه برکن رسیده باشد وخواه نرسیده باشد و
طواف را از سر باید کرفت ششم انکه چهار شوط اول از پی یکدیکر باشد یعنی
فاصله درمیان واقع نشود پس اکر فاصلهٔ درمیان واقع شود طواف را از سر کیرد
خواه فاصله بجهة ضرورت واقع شده باشد مثل نماز واجب که وقت ان تنک
باشد یا قضای حاجت مؤمنی یا داخل شدن بخانه کعبه وهمچنین در سه شوط
اخر جایز است قطع شوط کردن بجهة امثال ان امور اما واجبست که در وقت
قطع طواف مکانی را که در انجا قطع شده نشان کند تا چون بر سر اتمام ان اید زیاده و
کم نشود هفتم حجر را بکسر حاء مهمله وسکون جیم داخل طواف سازد وان
دیوار است کوتاه در جانب ناودان خانهٔ کعبه هشتم انکه در وقت طواف
چیزی از بدن داخل شادروان کعبه نباشد بلکه باید که کل بدن خارج از

شادروان باشد وان بنائیست در بیخ خانهٔ کعبه متصل بان از نشانه دیوار قدیم
خانه کعبه چه خانهٔ کعبه قدیم ازاین وسیع تر بوده وشادروان جای دیوار قدیم است
پس اکر طواف کنان دست بدیوار کعبه کذارد طواف باطل است بجهة انکه دست او
خانه کعبه خواهد بود نهم انکه در طواف بطریق متعارف راه رود پس اکر بر یکپا
یا بر چهار دست ویا خیز کنان طواف کند صحیح نخواهد بود دهم انکه اخر شوط هفتم
جای باشد که ابتدای طواف را از انجا کرده بی زیاده ونقصان یازدهم انکه دو رکعت
نماز طواف کردن در پس مقام ابراهیم یا در پهلوی ان مخیر است ودر قراءت ان دو رکعت
میانهٔ جهر واخفات واکر طواف سنت باشد ودر هر جا از مسجد الحرام که خواهد
اید ودو رکعت را میتواند کذارد وسنتاست که در رکعت اول بعد از حمد وسوره
قل هو الله احد بخواند ودر رکعت دوم سورهٔ جحد واما دوازده امر سنت که تعلق
بطواف دارد اول انکه چون داخل مسجد الحرام شود هیچ امری اشتغال ننماید الا
بمقدمه یازدهم وعدوازدهم طواف که قبل ازاین مذکور شد وبعد از ان بلا فاصله شروع در
طواف عمره کند مکر انکه وقت نماز واجب داخل شده باشد یا نرسد که نماز جماعت
از و فوت شود دویم بوسیدن حجر اسود در هر شوط وهمچنین رخ خود را بر ان
کذاشتن سیم بوسیدن هر رکنی از چهار رکن خانه کعبه بتخصیص رکن یمانی و رکن
عراقی چهارم انکه یکطرف ردای خود را از زیر بغل راست بیرون اورد وبر
دوش چپ اندازد ودوش راست را برهنه کذارد پنجم کام خود را در حین طواف
کوتاه کرداند چه بواسطهٔ هر کامی شش هزار حسنه جهة اینکس نوشته میشود
ششم نزدیک شادروان طواف کردن هر چند کام کمتر شود چه نزدیکی تلافی زیادتی
کام میکند هفتم انکه راه رفتن در اثنای طواف نه تند باشد ونه اهسته بلکه
میانه باشد هشتم انکه در اثنای طواف این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ
الَّذِی یُمْشٰی بِهٖ عَلٰی ظُلَلِ الْمٰاءِ کَمٰا یُمْشٰی بِهٖ عَلٰی جُدَدِ الْاَرْضِ وَاَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی
یَهْتَزُّ لَهٗ اَقْدٰامُ مَلٰائِکَتِکَ وَاَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی دَعٰاکَ بِهٖ مُوسٰی مِنْ جٰانِبِ الطُّورِ
فَاسْتَجَبْتَ لَهٗ وَاَلْقَیْتَ عَلَیْهِ مَحَبَّةً مِنْکَ وَاَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی غَفَرْتَ بِهٖ لِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهٖ وَمٰا تَاَخَّرَ وَاَتْمَمْتَ عَلَیْهِ نِعْمَتَکَ اَنْ تَفْعَلَ بِی کَذٰا وَکَذٰا
وبعد از ان حاجت خود را از خدا تعالی بخواهد نهم انکه در اثنای طواف هرکاه
محاذی در خانه کعبه شود صلوات بفرستد دهم انکه هر وقت که در اثنای طواف

بدیوار کوتاهی که در طرف ناودان خانهٔ کعبه است برسد این دعا بخواند اللهم
ادخلنی الجنة برحمتك وعافنی من السقم واوسع علی من الرزق الحلال وادرء عنی شر
فسقة الجن والانس وشر فسقة العرب والعجم یازدهم انکه چون در شوط هفتم
به مستجار رسد وان در زمان سابق در خانهٔ کعبه بوده والحال بسته شده مو علامت
نمایانست پس باید که رو وبطن کند وخود را بان بچسباند واین دعا بخواند اللهم البیت
بیتك والعبد عبدك وهذا مکان العائذ بك من النار ودر اینوقت بگناهان خود یك
یك اقرار نماید چه در حدیث وارد است که هر مؤمنی در اینمکان شریف اقرار بگناهان
خود کند البته حقتعالی گناهان او را میبخشد دوازدهم انکه بعد از اقرار بگناهان
خود این دعا بخواند اللهم من قبلك الروح والفرج والعافیة اللهم ان عملی ضعیف
فضاعفه لی واغفر لی ما اطلعت علیه منی وخفی علی خلقك استجیر بالله من النار اللهم
قنعنی بما رزقتنی وبارك لی فیما اتیتنی وبعد از گذاردن دو رکعت نماز طواف مستحبست
که نزد حجر اسود اید وانرا ببوسد وبجانب چاه زمزم اید ویك دلو اب بکشد واز ان
اب بخورد وبر سر و تن خود بریزد ودر وقت ریختن بگوید اللهم اجعله علما نافعا
ورزقا واسعا وشفاء من کل داء وسقم وبعد از ان متوجه مابین صفا ومروه شود
مقصد ششم در بیان سعی مابین صفا ومروه بدانکه انچه تعلق بسعی صفا و
مروه دارد هجده امر است ده امر واجب وهشت امر سنت اما ده امر واجب اول نیت
سعی است باینطریق که سعی میکنم میان صفا ومروه هفت شوط در عمرهٔ تمتع از برای
انکه واجبست قربة الی الله دوم انکه در وقت نیت پاشنه پای او بر زینهٔ اول از صفا
چسبیده باشد سیم مقارن ساختن نیت بابتدای رفتن بجانب مروه چهارم
استدامت حکمی یعنی قصد امری که منافی نیت است نکند پنجم انکه از راه متعارف
مابین صفا ومروه رود نه از راه مسجد الحرام وغیر ان ششم انکه سعی از هفت شوط کمتر
یا بیشتر نباشد هفتم موالاتست یعنی هفت شوط از پی هم باشد بفاصله بطریقیکه
در طواف مذکور شد وبعضی از مجتهدین برانند که موالات شرط نیست هشتم
جمیع مسافت مابین صفا ومروه را قطع کند وچیزی در میان نگذارد پس چون از
صفا بمروه رسد چنان کند که سر انگشتان پا بر زینهٔ اول مروه برسد وچون خواهد
که از مروه بصفا رود پاشنهٔ پا را بزینهٔ اول مروه ملصق سازد پس بجانب صفا رود
واین قاعده را منظور دارد تا هفت شوط را باتمام رساند نهم انکه اگر طواف بروز

کرده باشد سعی بروز دیگر تاخیر نکند بلکه بنا بر قول بعضی از مجتهدین تاخیر بعذر
دیگر جایز داشته اند دهم انکه سعی بعد از طواف واقع شود نه انکه قبل از طواف
بعمل اورد پس سعی باطل خواهد بود واما ان هشت امر که در سعی سنت است اول انکه
چون از مسجد الحرام بجهة سعی بیرون رود باید از در صفا بیرون رود وجای ان حالا در
داخل مسجد است اما دو ستون بجهة علامت ان گذاشته اند پس باید که از مابین
دو ستون بگذرد دوم طهارتست از حدث اکبر واصغر سیم ازالهٔ نجاست از بدن
ورخت چهارم انکه چون از مسجد الحرام بیرون اید بالای صفا رود وبکعبه بایستد
در مقابل رکنی که حجر اسود در وست وهفت نوبت الله اکبر بگوید وهفت نوبت
لا اله الا الله وسه نوبت لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی
ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر وبعد از ان سه
نوبت صلوات بفرستد وسه نوبت الله اکبر الحمد لله علی ما هدانا والحمد لله علی ما ابلانا
والحمد لله الحی القیوم والحمد لله الحی الدائم وسه نوبت بگوید اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا عبده ورسوله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون
وسه نوبت بگوید اللهم انی اسئلك العفو والعافیة والیقین فی الدنیا والاخرة
وسه نوبت بگوید اللهم اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار
بعد از ان صد نوبت الله اکبر بگوید وصد نوبت لا اله الا الله وصد نوبت والحمد لله صد نوبت
سبحان الله صد نوبت وبعد از ان بگوید لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده
ونصر عبده وغلب الاحزاب وحده فله الملك وله الحمد یحیی ویمیت اللهم بارك لی
فی الموت وفیما بعد الموت اللهم انی اعوذ بك من ظلمة القبر ووحشته اللهم اظلنی فی
ظل عرشك یوم لا ظل الا ظلك استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا تضیع ودائعه دینی و
نفسی واهلی ومالی اللهم استعملنی علی کتابك وسنة نبیك وتوفنی علی ملة ابراهیم
واعذنی من مضلات الفتن پس سه مرتبه الله اکبر بگوید ودو مرتبه دیگر دعای
استودع الله تا اخر بخواند پس یکمرتبه الله اکبر ویکمرتبه دیگر این دعا بخواند اللهم
اغفر لی کل ذنب اذنبته قط فان عدت فعد علی بالمغفرة وانك انت غنی عن عذابی
وانا محتاج الی رحمتك فارحمنی اللهم افعل بی ما انت اهله فانك ان تفعل بی ما انت اهله
فانك ان تفعل بی ما انا اهله تعذبنی ولن تظلمنی اصبحت اتقی عذابك ولا اخاف جورك
فیا من هو عدل لا یجور ارحمنی واکرمنی پنجم خواندن کل این دعا وذکرها ناشسته

باشد انجا از انجمله میسر باشد بخواند وچون فارغ شود از صفا بزیر اید وشروع در سعی نماید وبدانکه بربالای صفا رفتن وانجا ایستادن ونماز خواندن مردانرا سنت است و زنانرا سنت نیست پنجم از سنتهای سعی انست که در اخر شوط اول چون بمروه رسد بربالای ان رود ومقابل خانه کعبه ایستد وادعیه که در بالای صفا خوانده انجا نیز بخواند ششم انکه سعی پیاده کند مکر انکه نرسد که بواسطه تعب نتواند بتوجه تمام مشغول دعا شود هفتم انکه در اول هر شوط واخر ان تند براه نرود مکر در مابین مناره وکوچه عطاران که انجا تند رفتن اولی است خواه پیاده باشد وخواه سواره واین تند رفتن مردانرا سنت است وزنانرا سنت نیست هشتم در اثنای سعی این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعَزُّ الْاَجَلُّ الْاَكْرَمُ يَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْكَرَمِ وَالنَّعْمَاءِ وَالْجُودِ اِغْفِرْ لِي ذُنُوبِي اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ

مقصد چهارم در بیان احکام تقصیر واحرام حج بدانکه بعد از فارغ شدن از سعی باید که تقصیر کند یعنی از ناخن بکیرد خواه دست وخواه پا یا از موی بدن چیزی ازاله کند اکرچه بقدر سر موی باشد خواه بمقراض وخواه بکندن وخواه بنوره کشیدن وخواه بتراشیدن اما تراشیدن همه سر جایز است ونیت چنین کند که تقصیر میکنم در عمره تمتع از برای انکه واجبست تقرب بخدا ومقارن نیت بتقصیر مشغول شود و چون تقصیر بفعل اورد جمیع انچه باحرام حرام شده بود حلال میشود وتقصیر اخر افعال عمره است وسنت است که تقصیر در مروه واقع شود ومکروه است طواف خانه بعد از سعی وقبل از تقصیر وواجب است که تقصیر باحرام حج اشتغال نماید وجمیع انچه در احرام عمره مذکور شد از مقدمات وغیر ان در احرام حج معتبر است ومیقات این احرام شهر مکه است ونیت چنین کند که احرام حج تمتع بجا میاورم از برای انکه واجب است تقرب بخدا ونیت را مقارن تلبیات سازد وسه امر در این احرام سنت است اول انکه در روز هشتم ماه ذیحجه واقع شود دوم انکه در مسجد الحرام باشد وافضل انست که در زیر ناودان خانه کعبه واقع شود سیم بلند کفتن تلبیه در مکانی که انجا احرام بسته اکر پیاده باشد واکر سواره باشد شتر بکیر براستوار در وقت برخواستن از جا که بعد از احرام بستن بعرفات رود واز وقت پیشین تا وقت شام در عرفات توقف نماید وچون شب شود بمشعر الحرام رود تا طلوع افتاب انجا توقف نماید بعد از ان بمنی رود ودر انجا روز عید میلی را که جمره عقبه کویند

بهفت سنکریزه بزند وبعد از ان قربانی کند وبعد از ان سر بتراشد وبمکه مراجعت نماید بجهة طواف زیارت وسعی وطواف نسا وبعد از ان بمنی عود نماید بجهة بودن انجا در شبهای تشریق ورمی جمرات ثلثه واین اعمال در چهار فصل بتفصیل مذکور میشود

فصل اول در بیان احکام وقوف عرفات بدانکه مراد از وقوف عرفات بودن در انموضع شریف است از پیشین تا شام خواه ایستاده باشد وخواه نشسته وخواه تکیه کرده وخواه پیاده وخواه سواره وپیش از داخل شدن در عرفات هفت امر سنت است اول انکه رفتن از مکه بجانب عرفات در روز هشتم ماه ذیحجه باشد نه قبل از ان وان روز را یوم ترویه کویند اما اکر بیمار شود یا از کثرت ازدحام مردم در راه ملاحظه نماید قبل از یوم ترویه بیک روز یا دو روز یا سه روز از مکه بیرون رفتن او قصوری ندارد دوم انکه چون متوجه عرفات شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ صَمَدْتُ وَاِيَّاكَ اعْتَمَدْتُ وَوَجْهَكَ اَرَدْتُ اَسْئَلُكَ اَنْ تُبَارِكَ لِي فِي رِحْلَتِي وَاَنْ تَقْضِيَ لِي حَاجَتِي وَاَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ تُبَاهِي بِهِ الْيَوْمَ مَنْ هُوَ اَفْضَلُ مِنِّي سیم انکه در راه عرفات چون بمنی رسد این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ مِنًى وَهِيَ مِمَّا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيْنَا مِنَ الْمَنَاسِكِ فَاَسْئَلُكَ اَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَى اَنْبِيَائِكَ فَاِنَّمَا اَنَا عَبْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ چهارم انکه ظهر وعصر ومغرب وعشا را در منی بکذارد پنجم انکه در شب نهم ماه ذیحجه که شب عرفه در منی تا طلوع فجر توقف نماید ششم انکه نماز صبح را نیز در منی بکذارد و افضل انست که تا طلوع افتاب در منی توقف نماید بعد از ان از منی متوجه عرفات کردد هفتم انکه خیمه خود را در بیرون زمین عرفات بزنند در مکانیکه بعرفات متصل است وانمکانرا نمره کویند وواجب است که اول وقت پیشین نیت وقوف عرفات کند باین طریق که توقف در عرفات میکنم از این وقت تا شام در حج اسلام حج تمتع از برای انکه واجبست تقرب بخدا وبرحکم نیت بماند تا وقت شام وبعد از دخول در عرفات دوازده امر سنت است که در اثنای وقوف بفعل اورد اول غسل کردن بجهة وقوف نیت چنین کند که غسل وقوف عرفات میکنم از برای انکه سنت است تقرب بخدا وباید که این غسل بعد از ظهر در اول وقوف واقع شود دوم با وضو بودن سیم ظهر وعصر را در اول وقت با هم جمع کردن بیک اذان ودو اقامه چهارم برپا ایستادن از وقت ظهر تا وقت شام پنجم رو بقبله کردن از اول وقت تا اخر وقت ششم خاطر خود را بهیچ امری مشغول نساختن مکر توجه بدرکاه الهی هفتم

انکه میانه او و اسمان حایلی نباشد مثل خیمه و غیر آن هشتم که امان خود را یک یک شمردن و استغفار کردن نهم دعا کردن از برای برادران مؤمن و باید که کم از چهل نفر نباشد دهم آنکه صد نوبت الحمد لله و صد نوبت لا اله الا الله و صد مرتبه الله اکبر و صد نوبت سبحان الله یازدهم آنکه صد نوبت قل هو الله احد بخواند دوازدهم آنکه این دعا را بخواند اللّهمّ انی عبدک فلا تجعلنی من اخیب وفدک وارحم مسیری الیک من الفجّ العمیق اللّهمّ ربّ المشارق کلّها فکّ رقبتی من النار واوسع علیّ من رزقک الحلال وادرء عنّی شرّ فسقة الجنّ والانس وشرّ فسقة العرب والعجم اللّهمّ لا تمکر بی ولا تخدعنی ولا تستدرجنی اللّهمّ انّی بحولک وقوّتک وجودک وکرمک ومنّک و فضلک یا اسمع السامعین ویا ابصر الناظرین ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین ان تصلّی علی محمّد وآل محمّد بعد از ان حاجت خود را از خدا تعالی طلب نماید و بعد از ان رو بجانب اسمان کند و بگوید اللّهمّ حاجتی الیک التی ان اعطیتنیها لم یضرّنی ما منعتنی وان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی اسئلک خلاص رقبتی من النار اللّهمّ انّی عبدک وملک یدک وناصیتی بیدک واجلی بعلمک اسئلک ان توفّقنی لما یرضیک عنّی وان تسلّم منّی مناسکی التی اریتها ابرهیم خلیلک علیه السلام ودللت علیها نبیّک محمّدا صلّی الله علیه واله اللّهمّ اجعلنی ممّن رضیت عمله واطلت عمره واحییته بعد الموت حیوة طیّبة لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حیّ لا یموت بیده الخیر وهو علی کلّ شیء قدیر اللّهمّ لک الحمد کالّذی تقول وخیرا ممّا نقول وفوق ما یقول القائلون اللّهمّ انّی اعوذ بک من الفقر ومن وساوس الصدر ومن شتات الامر ومن عذاب القبر اللّهمّ اجعل لی فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری نورا وفی لحمی نورا وفی دمی نورا وفی عظامی وعروقی ومقامی ومقعدی نورا ومدخلی ومخرجی نورا واعظم لی نورا یا ربّ یوم القاک انّک علی کلّ شیء قدیر برحمتک یا ارحم الراحمین و بدانکه دعاهای روز عرفه که از حضرت ائمّه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نقل شده بسیار است و افضل آن دعاها دو دعاست یکی دعای حضرت امام حسین علیه السلام که مشهور است و دیگری دعای امام زین العابدین علیه السلام که در صحیفهٔ کامله مذکور است و چون هر یک از این دو دعا بغایت طویل بود در این مختصر مذکور نشد **فصل دوم** در احکام وقوف بمشعر الحرام چون وقت مغرب داخل شود پیش از نماز مغرب از عرفات متوجّه مشعر الحرام شود چون اراده

بیرون امدن از عرفات کند این دعا بخواند اللّهمّ لا تجعله اخر العهد من هذا الموقف وارزقنیه ابدا ما ابقیتنی واقلبنی الیوم مفلحا منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا بافضل ما ینقلب به الیوم احد من وفدک علیک واعطنی افضل ما اعطیت احدا منهم من الخیر والبرکة والرحمة والرضوان والمغفرة وبارک لی فیما ارجع الیه من اهل ومال او قلیل او کثیر وبارک لهم فیّ برحمتک یا ارحم الراحمین و باید که در وقت رفتن بجانب مشعر متأنّی راه رود و در کمال خضوع و خشوع در اثنای راه رفتن باستغفار و طلب خلاصی از اتش دوزخ مشغول باشد و چون بمشعر الحرام رسد واجبست که نیت کند باین طریق که از این وقت تا طلوع افتاب توقف میکنم در مشعر الحرام در حج اسلام حج تمتع از برای انکه واجبست تقرّب بخدا و سنتها ست که در انجا بجا اورد اول انکه قبل از بار فرود اوردن نماز مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامه بجا اورد دوم انکه نافلهٔ مغرب را بعد از عشا بگذارد سیم انکه انشب را که عید قربانست احیا بدارد چهارم انکه تا صبح بذکر و دعا و تلاوت قران مشغول باشد و از جملهٔ دعاها این دعا را بخواند اللّهمّ هذه جمع اللّهمّ انّی اسئلک ان تجمع لی فیها جوامع الخیر اللّهمّ لا تؤیسنی من الخیر الّذی سئلتک ان تجمعه لی فی قلبی ثمّ اطلب الیک ان تعرّفنی ما عرّفت اولیائک فی منزلی هذا وان تقینی جوامع الشرّ پنجم انکه اول شب غسل کند و نیت چنین کند که غسل بودن در مشعر الحرام میکنم از برای انکه سنتست تقرّب بخدا ششم انکه تا طلوع افتاب طاهر از حدث اکبر و اصغر باشد هفتم انکه اگر حج اول باشد بر بالای کوهی که در مشعر الحرام واقع است برود و در انجا ذکر الهی بجا اورد هشتم انکه هفتاد سنگریزه که بجهة رمی جمرات مقرر است از مشعر الحرام بردارد و واجبست که انشب تا صبح در مشعر الحرام باشد هم چون فجر طالع شود اولی انست که نیت علیحده بجهة وقوف مشعر کند باین طریق که توقّف میکنم در مشعر الحرام در حج تمتع از این وقت تا طلوع افتاب از برای انکه واجب است تقرّب بخدا و بحمد الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و اله و دعا کردن اشتغال نماید و از جمله دعاها این دعا را بخواند اللّهمّ ربّ المشعر الحرام فکّ رقبتی من النار واوسع علیّ من رزقک الحلال وادرء عنّی شرّ فسقة العرب والعجم اللّهمّ انت خیر مطلوب الیه وخیر مدعوّ وخیر مسئول ولکلّ وافد جائزة فاجعل جائزتی فی موطنی هذا ان تقیل عثرتی وتقبل معذرتی وان تجاوز عن خطیئتی ثمّ

اجعل التقوی من الدنیا زادی نهم آنکه چون آفتاب برآید بجانب منی رود و
جایز است زنان و شخصی را که ضرورتی داشته باشد آنکه قبل از طلوع فجر از مشعر
الحرام بجانب منی روند **فصل سیم** در بیان رفتن بجانب منی از مشعر الحرام و
بیان اعمال ثلثه مناسک منی که روز عید قربان در منی واجب است که بعمل آورد
چون از مشعر الحرام متوجه منی شود و در راه بموضعی رسد که آنرا وادی محسّر
گویند سنت است که در آن موضع موازی صد گام تند رود و این دعا بخواند اللهم
سلّم عهدی واقبل توبتی واجب دعوتی واخلفنی فیمن ترکت بعدی و چون بمنی
رسد واجبست که اعمال ثلثه مناسک منی را در روز عید قربان بترتیب بجا
آورد فعل اول رمی جمرهٔ عقبه است یعنی زدن میلی که آنرا جمرهٔ عقبه هشت
امر واجب است و دوازده امر سنت اما هشت امر واجب اول نیت کردن باین طریق
که این میل را میزنم بهفت سنگریزه در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است
تقرب بخدا دوم نیت را مقارن شروع در رمی کردن سیم استدامت حکمی یعنی
مدام بر حکم نیت بودن تا آخر رمی چهارم هفت سنگریزه را یک یک انداختن پس
اگر هفت را بیک دفعه اندازد یکی از آنها حساب است و باقی محسوب نیست پنجم
هر یک از هفت سنگریزه را بآن میل رسانیدن ششم مجموع هفت سنگریزه را از
زمین حرم برچیده باشد هفتم آنکه همهٔ آن سنگریزه‌ها بکر باشد یعنی هیچ یک
از آنها رمی نشده باشد هشتم آنکه رمی بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد
و اما آن دوازده امر سنت که در رمی جمرهٔ عقبه معتبر است اول آنکه در وقت
رمی وضو داشته باشد دوم آنکه پیاده باشد نه سواره سیم آنکه در وقت
انداختن سنگریزه این دعا بخواند اللهم هؤلاء حصیاتی فاحصهن لی وارفعهن
فی عملی چهارم آنکه در وقت انداختن هر یک از آن سنگریزه‌ها الله اکبر بگوید
و این دعا بخواند اللهم ادحر عنی الشیطان اللهم تصدیقا بکتابک وعلی سنة نبیک
صلی الله علیه وآله اللهم اجعله حجا مبرورا وعملا مقبولا وسعیا مشکورا و
ذنبا مغفورا پنجم آنکه در وقت جمره عقبه رو بجمره کند و پشت بقبله ششم آنکه
دوری او از جمره در وقت رمی ده ذرع یا پانزده ذرع شرعی باشد هفتم آنکه
آن سنگریزه را بر شکم انگشت ابهام گذارد و به پشت بند اول انگشت شهادت بیندازد
هشتم آنکه آن سنگریزه را برچیده باشد نه آنکه سنگ را بشکند و سنگریزه‌های آن

رمی کند نهم آنکه سنگریزه‌ها را از مشعر الحرام برچیده باشد دهم آنکه سنگریزه‌ها
را بشوید یازدهم آنکه هر یکی از سنگریزه‌ها بمقدار بند بالای انگشت باشد دوازدهم
آنکه رنگ هر یک مخالف رنگ دیگری باشد فعل دوم از افعال ثلثه مناسک منی
که روز عید قربان بجا آورد آنست واجبست قربانی کردن و در آن ده امر واجب است
و شش امر سنت اما ده امر واجب اول آنکه قربانی گوسفند یا بز یا گاو یا شتر باشد و
اگر غیر از اینها را مثل اسب یا آهو قربانی کند صحیح نیست دوم آنکه قربانی گوسفند
باشد و کمتر از هفت ماهه نباشد و اگر بز یا گاو باشد یکسال تمام کرده باشد و
در سال دوم داخل شده باشد و اگر شتر باشد پنج سال تمام کرده و در سال
ششم داخل شده باشد سیم آنکه بیمار نباشد و کری نداشته باشد و لاغر
و لنگ و خصی و گوش بریده نباشد و شاخ او نشکسته باشد چهارم آنکه کل آن
از یک شخص باشد پس جایز نیست که دیگری در قربانی او شریک باشد پنجم آنکه
در وقت کشتن قربانی نیت چنین کند که این قربانی را میکشم در حج اسلام و حج تمتع
از برای آنکه واجب است تقرب بخدا ششم آنکه نیت را مقارن اول ذبح سازد اگر
قربانی غیر شتر باشد و مقارن ذبح اول نحر سازد اگر قربانی شتر باشد و نحر آنست
که کاردی یا حربه در گودی میانه بیخ گردن و سینهٔ شتر واقع است بزند هفتم
استدامت حکمی نیت تا آخر ذبح و تا آخر نحر هشتم آنکه خود مباشر کشتن قربانی گردد
یا کسی را نایب خود سازد و نیت چنین کند که این قربانی را میکشم بنیابت فلان در
حج اسلام و حج تمتع از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و اولی آنست که هر دو نیت
کنند نهم قربانی کردن در روز عید واقع شود اگر متعذر باشد در باقی ایام ماه
ذیحجه جایز است دهم آنکه بعضی از آنرا تصدق کند و بعضی را خود بخورد و بعضی را
هدیه کند و اما شش امر که در قربانی کردن سنت است اول آنکه قربانی گوسفند
یا بز باشد باید که نر باشد و اگر شتر یا گاو باشد باید که ماده باشد دوم آنکه
فربهی آن نمایان باشد نه آنکه در فربهی و لاغری میانه باشد سیم آنکه در عرفات
حاضر کرده باشد چهارم آنکه اگر قربانی شتر باشد دست چپ او را ما بین زانو تا پاشنه
بندد پنجم آنکه اگر شخصی را در کشتن قربانی نایب خود سازد دست خود را در وقت
کشتن بر دست او گذارد ششم آنکه در وقتی که خواهد قربانی کند این دعا بخواند
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان

صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریك له وبذلك امرت وانا من
المسلمین اللهم منك ولك بسم الله والله اکبر اللهم تقبل منی ومقارن بکشتن
مشغول شود فعل سیم از افعال ثلثه مناسك منی که روز عید قربان بفعل آوردن
واجب است که بعد از قربانی کردن از موی خود چیزی ازاله کند خواه بتراشیدن
وخواه بغیر آن و زنرا تراشیدن سر جایز نیست و در ازاله کردن مو سه امر
واجب است اول نیت کردن باینطریق که از موی بدن چیزی ازاله میکنم در
حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است قربة الی الله دوم مقارن داشتن نیت است
بموازاله کردن سیم استدامت حکمی واما آن هفت امر سنت اول آنکه در وقت
ازاله کردن مو رو بقبله باشد دوم آنکه در آنوقت بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة سیم آنکه در تراشیدن سر شروع
بجانب راست کند چهارم آنکه کل سر را بتراشد پنجم آنکه اگر بر سر مو نداشته
باشد پاکی را بر سر بگذارد ششم آنکه مو را در منی دفن کند هفتم آنکه بعد از
موازاله کردن ناخن بچیند وسبیل بگیرد و بعد از فارغ شدن از افعال ثلثه مناسك
منی حلال میشود باو جمیع آنچه باحرام شده بود مگر زن و بوی خوش **فصل**
چهارم در بیان باقی افعال حج چون مناسك منی را بجا آورد واجب است که
بمکه مراجعت نماید بجهة بجا آوردن پنج امر و آن طواف حج و دو رکعت نماز آن و سعی
مابین صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن و چون سه امر اول را بفعل آورد بوی
خوش بر او حلال میشود اما زن وقتی حلال میشود که طواف نسا را با دو رکعت نماز
آن بجا آورد و واجب است که این پنج امر را بترتیبی که مذکور شد بفعل آورد و جمیع
آنچه در طواف و سعی معتبر است و فرق همین در نیت است پس در طواف حج نیت
چنین کند که طواف حج اسلام حج تمتع میکنم از برای آنکه واجب است قربة الی الله و
نیت نماز این دو طواف و نیت سعی مابین صفا و مروه باینطریق کند و چون از این
پنج امر فارغ شود واجب است که بمنی عود کند چهار امر اول در منی سه شب ایام
تشریق بودن و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه است و جایز است شخصی
راکه در احرام عمره و حج و شکار و مباشرت با زن نکرده آنکه شب سیم نماند و آنکه
بعد ظهر دوازدهم از منی بیرون رود مگر آنکه در وقت مغرب شب سیزدهم در
منی باشد که در اینصورت بودن آنشب در منی واجب است و بیرون رفتن واجب

نیست و در هر یکی از این سه شب تا صباح ماندن در منی لازم نیست بلکه آنقدر
توقف کند که نصف شب بگذرد و بعد از آن بیرون رود میتواند و جایز است بجای
آنشب در منی ماندن در مکه بماند بشرط آنکه تا صبح بعبادت مشغول شود دوم
رمی کردن جمرهٔ اولی در هر یکی از روزهای تشریق بهفت سنگریزه سیم رمی جمرهٔ
وسطی در این سه روز بهمانطریق واجبست این ترتیب را مرعی داشتن و وقت
رمی از طلوع آفتابست تا وقت شام و اگر شخصی را عذر باشد جایز است که شب
رمی کند و بدانکه آداب سنتی این رمی قبل از این مذکور شد و فرقی نیست الا
در دو امر اول آنکه هر یکی از جمرهٔ اولی و وسطی را در وقت رمی بر دست راست
گیرد دوم آنکه بعد از رمی جمرهٔ عقبه ایستادن نزد آن سنت نیست و بدانکه این
رمی آخر افعال واجبهٔ حج است و جایز است که از منی بوطن خود رود بی آنکه
بمکه معاودت نماید اما معاودت بمکه بجهة وداع خانهٔ کعبه سنت است پس چون
خواهد که بمکه معاودت کند سنت است که در مسجد خیف شش رکعت نماز
بگذارد هر دو رکعت بیك سلام و بعد از آن متوجه مکه شود و آداب دخول مکه
و مسجد الحرام از غسل و غیر آن بطریقیست که قبل از این مذکور شد و بدانکه
داخل شدن در خانهٔ کعبه سنت است و اما نه امر در آن واجب است اول غسل
کردن دوم حلقهٔ در را در وقت دخول بگیرد سیم آنکه کمال خضوع و خشوع
در وقت داخل شدن بجا آوردن چهارم آنکه در وقت داخل شدن بگوید
اللهم انك قلت ومن دخله کان امنا فامنی من عذابك عذاب النار پنجم آنکه بر
سنگ سرخی که مابین دو ستون خانهٔ کعبه فرش است دو رکعت نماز بگذارد
در رکعت اول بعد از فاتحه حم سجده بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه از
از آیات قران بعد د آیات حم سجده بخواند و آن پنجاه و چهار آیه است ششم آنکه
در هر کنجی از چهار کنج خانهٔ کعبه دو رکعت نماز بگذارد و بعد این دعا بخواند اللهم
من تهیا وتعبا واستعد لوفادة الی مخلوق وجوائزه ونوافله وفواضله فالیك
کان یا سیدی تهیئتی وتعبیتی واعدادی واستعدادی رجاء وفدك ونوافلك
وجوائزك فلا تخیب الیوم رجائی یا من لا یخیب سائله ولا ینقص نائله فانی لم اتك
الیوم بعمل صالح قدمته ولا شفاعة مخلوق رجوته ولکن اتیتك مقرا بالذنوب
والاساءة علی نفسی فانه لا حجة لی ولا عذر فاسئلك یا من هو کذلك ان تصلی

علی محمدٍ وآلِ محمدٍ وان تعطینی مسئلتی وتقیلنی عثرتی وتقلبنی برغبتی ولا تردنی
محرومًا ولا مجبوهًا ولا خائبًا یا عظیم یا عظیم یا عظیم ارجوک للعظیم اسئلک ان تغفرلی
الذنب العظیم لا اله الا انت سنتم انکه در درون خانه کعبه سر بسجود نهد واین دعا
بخواند اللهم لا یرد غضبک الا حلمک ولا ینجی الا التضرع الیک فهب لی یا الهی من
لدنک فرجًا بالقدرة التی بها تحیی اموات العباد بها تنشر میتا البلاد ولا تهلکنی یا الهی
غمًا حتی تستجیب لی دعائی وتعرفنی الاجابة فی دعائی اللهم ارزقنی العافیة الی منتهی اجلی
ولا تشمت بی عدوی ولا تمکنه من عنقی من ذا الذی یرفعنی ان وضعتنی ومن ذا الذی
یضعنی ان رفعتنی وان اهلکتنی فمن ذا الذی یعرض لک فی عبدک او یسئلک عن
امره وقد علمت یا الهی ان لیس فی حکمک ظلم ولا فی نقمتک عجلة وانما یعجل من یخاف
الفوت وانما یحتاج الی الظلم الضعیف وقد تعالیت یا الهی عن ذلک علوًا کبیرًا فلا
تجعلنی للبلاء غرضًا ولا لنقمتک نصبًا ومهلنی ونفسنی واقلنی عثرتی ولا تبتلینی
ببلاءٍ علی اثر بلاءٍ فقد تری ضعفی وقلة حیلتی وتضرعی الیک ووحشتی من الناس و
انسی بک یا کریم اعوذ بک فاعذنی واستجیر بک فاجرنی واستعین بک علی الضراء
فاعنی واستنصرک فانصرنی واتوکل علیک فاکفنی واومن بک فامنی واستهدیک
فاهدنی واسترحمک فارحمنی واستغفرک مما تعلم فاغفرلی واسترزقک من فضلک
الواسع فارزقنی ولا حول ولا قوة الا بالله هشتم انکه در وقت بیرون امدن از
خانه کعبه حلقهٔ درخانه را بگیرد بگوید الله اکبر الله اکبر الله اکبر اللهم لا
تجهد بلائی ولا تشمت بی اعدائی فانک الضار النافع نهم انکه چون از خانه بزیر
اید دو رکعت نماز بگذارد در نزدیکی کعبه بحیثیتی که در خانهٔ کعبه بر دست چپ
او باشد **خاتمه** در بیان اداب وداع خانهٔ کعبه وان ده امر است اول انکه
هفت شوط طواف وداع را بجا اورد ونیت چنین کند که طواف وداع خانهٔ کعبه
میکنم سنت تقرب بخدا دوم انکه در هر شوط استلام حجر اسعد شود و رکن یمانی کند و
اگر در هر شوط نتواند شوط اول ودوم استلام نماید سیم انکه بعد از فارغ شدن
از طواف التزام مستجار کند بطریقیکه در طواف عمره مذکور شد چهارم انکه
در نزد حجر اسود اید وشکم خود را بکعبه بچسباند ودست چپ خود را بر حجر اسود
گذارد ودست راست را از جانب در بخانه کعبه بچسباند وبگوید الحمد لله وصلی
الله علی سیدنا ونبینا محمدٍ واله اللهم صل علی محمدٍ عبدک ورسولک وامینک و

حبیبک ونجیبک وخیرتک من خلقک اللهم کما بلغ رسالتک وجاهد فی سبیلک وصدع
بامرک واوذی فیک حتی اتاه الیقین اللهم اقلبنی مفلحًا منجحًا مستجابًا لی بافضل ما یرجع
به احدٌ من وفدک من المغفرة والبرکة والرضوان والعافیة مما یسعنی ان اطلب فاسئلک
ان تعطینی مثل الذی اعطیته او فضلًا من عندک تزیدنی علیه اللهم ان امتنی فاغفرلی
وان احییتنی فارزقنیه من قابلٍ اللهم لا تجعله اخر العهد من زیارة بیتک اللهم انی
عبدک وابن عبدک وابن امتک حملتنی علی دابتک وسیرتنی فی بلادک حتی ادخلتنی
حرمک وامنک وقد کان من حسن ظنی بک ان تغفرلی ذنوبی فان کنت غفرت لی قبل
ان تنای عن بیتک ولا مستبدلٍ بک ولا به اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی و
عن یمینی وعن شمالی حتی تبلغنی اهلی فاذا بلغتنی اهلی فاکفنی مؤنة عبادک وعیالی
فانک ولی ذلک من خلقک ومنی پنجم انکه بعد از دعا خواندن بجانب چاه زمزم
اید وقدری از ان اب بنوشد وبعد از ان متوجه بیرون رفتن از مسجد الحرام شود
ششم انکه در اثنای بیرون امدن بگوید ایبون تائبون عابدون لربنا حامدون
الی ربنا راغبون الی الله راجعون انشاء الله تعالی هفتم انکه نزد در مسجد الحرام سجده
طویل با کمال خضوع وخشوع بجا اورد هشتم انکه بر در مسجد الحرام ایستد و
بگوید اللهم انی انقلب علی لا اله الا الله نهم انکه بیک درهم شرعی خرما بخرد وتصدق
کند دهم انکه قصد او همیشه این باشد که نوبت دیگر بحج اید **مطلب ششم**
در بیان احکام حج قران وحج افراد که قبل از این مذکور شده بود که حج قران وحج
افراد بر شخصی واجب است که از اهل مکهٔ معظمه باشد یا انکه دوری او از امکان
مقدس شانزده فرسخ باشد حجی که بر او واجب میشود حج تمتع است وافعال حج تمتع
را بتفصیل مذکور ساختیم وافعال حج قران وحج افراد مثل افعال حج تمتع است ولکن
عمرهٔ حج تمتع قبل از حج است وطواف نسا ندارد وعمرهٔ حج قران وحج افراد بعد از حج است
وطواف نسا دارد وافعال این دو نوع بیک طریقست لکن در حج قران مخیر است میانه
انکه نیت احرام را مقارن تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد ومعنی اشعار
وتقلید مذکور خواهد شد واحرام هر یک از حج قران وحج افراد واجبست که از میقات
باشد یا از مسکن خود هرگاه از مسکن او بمکه نزدیکتر باشد از میقات یا از مکه هرگاه
مسکن او از مکه باشد وباقی افعال بطریق افعال حج تمتع است پس چون احرام به بندد
متوجه عرفات گردد وبعد از وقوف عرفات متوجه مشعر الحرام شود وبعد از وقوف

چه مثل صدقه جاریه است و همچنین وقف مست و بیهوش و قرض دادنی که حاکم
شرع او را از مالش منع کرده صحیح نیست و همچنین وقف غلام نیز صحیح نیست دوم
نیت واقف پس وقف غافل و کسی که در خواب باشد یا مست یا بیهوش باشد صحیح
نیست و اگر بعد از وقف کردن و بقبض دادن دعوا نماید که وقف بی نیت واقع
شده آن دعوی مسموع نیست و خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا قربت در وقف
شرطست یا نه اقرب آنست که شرطست پس وقف کافر صحیح نیست سیم ملکیت
واقف پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست و اگرچه مالکش بعد از وقف
اجازت دهد چهارم ایجاب چون وقفت و آنچه با قرینه دلالت بر وقف کند پنجم
قبول مقارن ایجاب از بطن اول در وقف اولادی و در بطون دیگر شرط نیست هرگاه
وقف بر کسی باشد که در او قبول ممکن باشد و اگر وقف بر طفلی باشد قبول ولی او
با صرفه و غبطه کافیست و در وقف بر فقرا قبول شرط نیست چه در اینصورت
قبول ممکن نیست و همچنین اگر وقف بر مصالح مسلمانان باشد چون وقف بر مساجد
و مشاهد و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که در اینصورت قبول حاکم شرع
لازم نیست ششم معلق نساختن وقف بشرطی یا صفتی غیر واقع پس اگر چیزی
را وقف کند و آنرا بر شرط یا صفت واقعی که عالم بوقوع آن باشد معلق سازد صحیح نیست
مثل آنکه گوید این را وقف کردم اگر امروز جمعه باشد هفتم دوام وقف است پس
اگر مقارن مدتی سازد آن وقف نخواهد بود بلکه از احبس میگویند و آن بانقضای
مدت باطل میشود و همچنین است اگر شرط کرده باشد که هر وقت که خواهد رجوع
کند و اگر وقف کند بر کسی که اغلب آن باشد که منقرض شود بعد از انقراض او میان
فقها خلافست بعضی گفته اند که راجع بواقف میشود در حالت حیات او و منتقل
بوارث او میگردد بعد از وفات او و بعضی بر آنند که بورثهٔ موقوف علیه راجع
میشود و بعضی گفته اند که در ابواب البر صرف باید کرد و اصح قول اولست و اگر
در اول منقطع باشد همچو وقف بر معدوم آنگاه بر موجود اقوی آنست که باطلست
و اگر در وسط منقطع شود چون وقف بر زید آنگاه بر غلام شخصی آنگاه بر فقرا در
این دو احتمالست یکی صحت طرفین و بطلان وسط و عود حاصل آن بواقف و وارث
او و اگر در هر دو طرف منقطع باشد مثل اول اقوی بطلانست هشتم قبض موقوف
علیه در بطن اول از وقف اولادی چه در بطون دیگر قبض شرط نیست و قبض

ولی

ولی طفل یا حاکم شرع در صغیر کافیست پس بنا بر این شرط اگر واقف پیش از قبض
بمیرد وقف او باطلست و در قبض فوریت شرط نیست پس هرگاه قبض کند صحیح است
و در قبض اذن واقف شرطست و هرگاه واقف تولیت آن چیزی را که وقف بر فقرا
کرده جهة خویش شرط کرده باشد در مدت حیات قبض فقرا شرط نیست بلکه
قبض او کافیست نهم آنکه از نفس خود بیرون کند پس اگر بر خود وقف کند صحیح
نیست و اگر بر خود وقف کند بعد از آن بر فقرا مجتهدین را در این دو قولست
اصح آنست که باطلست و اگر وقف بر خود و فقرا کند در او دو احتمالست یکی آنکه
نصفش صحیح باشد و نصف باطل دوم آنکه تمام باطل شود و اگر شرط کند که
قرضهای خود را از وقف بدهد یا نفقهٔ او در مدت حیات از وقف باشد باطلست
و اگر شرط کند که نفقه اهل و عیال از وقف باشد صحیح است زیرا که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام این شرط کرده اند
پس در اینصورت اگر ایشان اکتفا بوقف کنند و واجب النفقه باشند نفقه ایشان
آیا ساقط میشود یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست و همچنین در نفقه زوجه
خلافست دهم آنکه آنچه واقف وقف کرده عینی باشد و از آن منتفع شوند پس
در این صورت وقف صحیح نیست و همچنین صحیح نیست وقف مخورنده از مأکولات
زیرا که اصل آن باقی نمیماند و خلافست میانهٔ مجتهدین که وقف درهم و دینار
جایز است یا نه بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده اند که وقف آنها جایز نیست و
اصح آنست که جایز است زیرا که جهة زینت نفع از آنها میتوان گرفت یازدهم آنکه
صحیح باشد که آن را مالک شوند پس اگر شراب یا خوک را وقف کنند صحیح نیست
دوازدهم آنکه بیان مصرف کند پس اگر بیان مصرف نکند صحیح نیست سیزدهم
آنکه موقوف علیه موجود باشد در ابتداء وقف پس اگر بر معدوم وقف کند
صحیح نیست و اگرچه طفل در شکم باشد و اگر بر موجود وقف کند و بعد از آن بر
موجود وقف باطلست یا نه در این مسئله مجتهدین را دو قولست اصح آنست که
باطلست چهاردهم آنکه موقوف علیه را صحیح باشد مالک شدن چیزی پس وقف
بر ملک و جن و دواب و بنده اگرچه مدبر و مکاتب مشروط باشد صحیح نیست و
بر جمادات وقف صحیح نیست و اگر وقف بر مساجد و منبرها و پلها کنند صحیح است
زیرا که فی الحقیقه راجع بمسلمانان میشود پانزدهم آنکه موقوف علیه مشخص باشد

پس اکر بر یکی از دو شخص وقف کنند یا بر یکی از دو مسجد صحیح نیست شانزدهم
انکه وقف کردن بر موقوف علیه جایز باشد پس اکر وقف کند بر زنا کنندکان
وقطاع الطریق باطل است اکر مسلمان وقف کند چیزی را بر نوشتن توریة وانجیل
وکتب انبیاء سابق که الحال دین ایشان منسوخ است یا وقف بر عبادت خانهٔ یهود
ونصاری و وقف کردن بر جهودان جایز است بمذهب بعضی از مجتهدین در این مقام
اشکال کرده اند که چرا بر جهود وقف جایز است و بر عبادت خانهٔ ایشان جایز نیست
وجواب این اشکال چنین کفته اند که وقف بر عبادت خانهٔ ایشان معصیت محض است
به خلاف وقف بر جهودان چه از این حیثیت که ایشان مخلوق الله تعالی اند جایز است واحتمال
دارد از ایشان فرزندان مسلمان در وجود ایند اما وقف کردن جهود بر اینها جایز
است وبعضی از مجتهدین وقف کردن اتش پرستان را بر اتش کده باطل میدانند
وهرکاه شروط وقف متحقق میشود موقوف علیه مالک میشود منافعی را که بعد از
وقف کردن حاصل میشود ودر منافعی که در حالت وقف کردن موجود باشد
چون صوف وبر کوسفند خلافست میانهٔ مجتهدین واکر وقف مشروط باشد بشر
شرطی در انچه واقف شرط کرده صرف باید کرد وجایز نیست فروختن وقف و
اکر ترسند که ضایع شود یا انکه میانهٔ موقوف علیهم در وقف اولادی نزاع
واقع شود که منجر بخراب شدن وقف شود میانهٔ مجتهدین در این خلافست اقرب
انست که جایز است فروختن انچه وقف شده در اینصورت بقیمت انچه مثل انچیز
بخرند **فصل دویم** در بیان تصدق نمودن بدانکه در تصدق نمودن ثواب
بسیار وارد شده وصدقه پنهانی افضل است چنانچه در تصریح حدیث بان
واقع شده مکر انکه توهم کنند که تصدق نمیکند چه در اینصورت اشکارا باید
داد ودر تصدق چهار چیز شرطست اول ایجاب چون تصدقت وانچه بدان ماند
دویم قبول چون قبلت سیم اقباض باذن مالک چه بدون اذن مالک صحیح نیست
چهارم نیت قربت وحرامست بر بنی هاشم اخذ تصدقات واجبی چون زکوة واجبات
غیر بنی هاشم چنانچه در بحث زکوة مذکور شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جایز است
وغلامی که بنی هاشم ازاد کرده باشد جایز است که از تصدقات واجبی بکیرد
جایز است بنی هاشم که تصدقات سنتی را بکیرند و واجبی نیز جایز است هرکاه
خمس وفا بمعاش ایشان نکند بمقدار معاش بکیرد وجایز است تصدق بر جهود

واکرچه

واکرچه بیکانه باشد پس هرکاه تصدقات واجبی داده شود جایز نیست رجوع
دران وتصدقات سنتی نیز همین صورت دارد خواه قابض ذی رحم باشد و
خواه اجنبی وبعضی از مجتهدین کفته اند که رجوع میرسد هرکاه اجنبی باشد و
اصح قول اولست **فصل سیم** در بیان سکنی وعمری یعنی شخصی بدیکری
کوید که در این خانه ساکن باش تا زنده باشی ودر ان سه چیز شرط است اول
ایجاب چون اسکنتک واعمرتک وارقبتک وانچه بدینها ماند دویم قبول سیم
قبض وهرکاه ساکن کردانیدن مقید بعمر خود یا عمر ساکن یا مدت معین باشد
لازم میشود بقبض وبعد از موت هرکدام که شرط کرده باشد بمالک منتقل میشود
پس اکر کوید که مر تراست که در این خانه ساکن باشی تا زنده باشی تا هرکاه
ساکن بمیرد منتقل بمالک میشود واکر در این صورت مالک بمیرد ورثه مالک را
نمیرسد که ساکن را بیرون کنند واکر کوید در این خانه ساکن باش تا وقت فوت
من پس هرکاه بمیرد ساکن بیرون میرود اما اکر ساکن پیش از مالک بمیرد مالک را
نمیرسد که ورثه ساکن را در مدت حیات خویش بیرون کند واکر مقید بوفات
نکرده باشد هرکاه خواهد ساکن را میتواند بیرون کرد وهر چیز را که جایز بود
وقف کردن ان سکنی وعمری ان جایز است وباطل میشود سکنی وعمری ان بفروختن
خانه وهرکاه سکنی مطلق واقع شود ساکن خود واهل فرزندان او ساکن میشوند
واکر شرط کرده باشد جماعت دیکر را سوی اینها جایز است وهرکاه غلام خود را
یا اسب خود را در راه خدای تعالی حبس نماید یا کوید غلام خدمت خانهٔ کعبه
کند یا مسجد الحرام کند لازم است تا انکه اسب وغلام زنده باشد واکر کوید خدمت
شخصی کند ومعین نکند ان شخص را و بمیرد بورثه خودش منتقل میشود **مطلب**
دویم در بیان قرض دادن ودر ان دو موقف است موقف اول در ثواب
قرض دادن بدانکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه واله وسلم منقولست که انحضرت فرمود که در شبی که مرا
بمعراج بردند بر در بهشت دیدم که نوشته بود صدقه دادن ده مثل انچیز
ثواب دارد وقرض دادن هجده مثل ان ثواب دارد وانچه در بعضی روایات
وارد شده که صدقه دادن دو مثل ثواب قرض دادن دارد مراد از ان صدقه
بر خویشانست وعلما چون این صدقه بر ایشان افضل از قرض دادنست ودر

قرض

قرض دادن سه چیز لازمست اول ایجاب چون اقرضتک یا تصرف فیه یا انتفع به
وعلیک رد عوضه وانچه بدینها ماند دوم قبول چون قبلت وانچه دلالت
بر رضای بر ایجاب کند سیم انکه واقع شود هر یک از ایجاب وقبول از جایز التصرف
پس از دیوانه ومست ومفلسی که حاکم او را منع کرده باشد از مالش وطفلی که
که پانزده سال نداشته باشد اکر مرد باشد واکر زن نه سال معتبر نیست وقرض
دادن بنده جایز است وفرقی نیست میانه ذکور واناث وقرض دادن انچه مثل
داشته باشد جایز است اما انچه مثل نداشته باشد دو قولست ووعده در
قرض دادن معتبر نیست پس فی الحال قرض دهنده میتواند مال خود را بالتمام
طلبید واکرچه متفرق داده باشد وقف دویم در اموری که بقرض دادن
متعلق است پنج امر واجب وهفت امر حرام وچهار امر سنت وچهار امر مکروه اما پنج
امر واجب اول رد کردن مثل انچه کرفته باشد دویم انکه هر کاه قرض کیرنده همانچه
کرفته باشد یا مثل انرا رد کند قبول کردن قرض دهنده واجبست اکرچه نرخ
تفاوت بهم رسانیده باشد واکر از مثل نیز متعذر باشد قیمت او را در روزی
که رد میکند بدهد واکر مثل نداشته باشد قیمت همان روزی که بقرض کرفته
بدهد سیم انکه در خاطرش همیشه باشد که ادا کند هر کاه قدرت بهم
رساند چهارم انکه اکر قرض کیرنده بکذارد که سال بران بکذرد وطلا ونقره
سکه دار باشد وبنصاب رسیده باشد زکوة بر او واجبست پنجم انکه سعی
کند در دادن مال بقرض دهنده واما ان هفت امر حرام اول شرط زیاده و
نقصان کردن در مقدار ووصف خواه جنس باشد که زیاده ونقصان در او
حرام باشد مثل طلا ونقره وکندم وجو وانچه بکیل ووزن در اید یا انچنان
نباشد پس اکر شرط نباشد که خانه خود را باجاره بکمتر از اجرت واقعی دهد
یا زیاده از اجرت واقعی یا انکه هدیه بیاورد یا جهة او کاری کند جایز نیست
اما اکر زیاده بدهند بی شرط جایز است ودر بعضی احادیث وارد شده که
جایز است عوض دراهم غله دراهم صحاح بدهند یا بدل درهم کهنه درهم
تازه بدهند واکر شرط کند که عوض درست شکسته بدهد یا ناقص در
قیمت شرط لغو است واکر شرط کرو یا ضامنی کند جهت این قرض یا انکه در شهر
دیکر رد کند جایز است واکر شرط کرو کند یا ضامنی جهت قرض دیکر جایز نیست

دویم

دویم قرض دادن انچه بکیل ووزن در اید بی انکه بکشند سیم اسراف کردن
قرض کیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفا بقلیل کند چهارم طلب کردن قرض
دهنده مال خود را از کسی که قادر بر دادن نباشد بلکه میباید که با او مدارا
کند پنجم طلب کردن او است مال خود را از کسی که ملتجی بحرم کعبه شده
باشد مکر انکه در حرم قرض داده باشد وبعضی از مجتهدین مدینه طیبه
ومشاهد مشرفه را نیز ملحق بکعبه ساخته اند ششم قرض کرفتن کسی که
قادر بر دادن ان نباشد هفتم نماز کردن قرض دار در اول وقت واما چهار
امر سنت اول قرض دادن دویم ظاهر ساختن قرض کیرنده مالداری و
مفلسی خود را بر قرض دهنده سیم وفا کردن بشرطی که کرده باشد چهارم
انکه اکر هدیه جهت قرض کیرنده بیاورد با مال خود حساب کند واما
چهار امر مکروه اول مال دار را قرض بغیر ضرورت اما اکر ضرورت باشد جایز است
چه در احادیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم
وحضرت امیر المؤمنین وحضرت حسنین علیهم السلام در حین وفات قرض
کذاشتند دویم قصد زیادتی کردن هر یک از قرض دهنده وکیرنده بی انکه
بلفظ بکویند سیم فرود امدن قرض دهنده در خانه قرض کیرنده چهارم
زیاده از سه روز در خانه او بودن وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
مطلب سیم در بیان بنده ازاد کردن ودر ان ثواب بسیار است ودر
احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که هر کس بنده ازاد کند حق سبحانه
وتعالی بعوض هر عضوی از ان بنده عضوی از ان کس از اتش دوزخ ازاد
کرداند اکر مرد باشد واکر زن باشد بعوض هر دو عضو او یک عضو او را
از اتش دوزخ ازاد کرداند واقسام ازادی پنجست اول واجب چنانچه در
بحث کفاره خواهد امد یا انکه نذر کند ازادی غلام را یا انکه در حالت
خریدن غلام اقای او شرط کند که ازاد کند دویم سنت چون ازاد کردن
بنده مؤمن که از خویشان او باشند که بجز این ازاد نشود چون برادر وعم
وخال وهمچنین سنت است ازاد کردن غلامی که مؤمن باشد وهفت سال
خدمت او کرده باشد سیم مکروه چون ازاد کردن بنده که از کسب عاجز
باشد یا طفل باشد ومعاش ایشان را تعیین نکند چهارم حرام چون ازاد

کردن

کردن بنده کافر پنجم مباح چون ازاد کردن ولد الزنا و مستضعف و ازادی
بچهار چیز حاصل میشود اول مباشرت دویم سرایت سیم مالك شدن
چهارم عوارض و در ان چهار موقفست موقف اول مباشرتست و ان بر
چهار قسمست قسم اول ازاد کردن بنده و در ان هفت چیز شرطست اول
صیغه چون انت حر یعنی تو ازادی و اگر گوید اعتقتك یعنی ازاد کردانیدم ترا
و قصد انشا کند مجتهدین را در این دو قولست اصح انست که باین قول نیز ازادی
واقع میشود و بغیر از این دو لفظ ازادی بهم نمیرسد از کنایتها و اشارتها و اگرچه
بان قصد ازادی کند مگر انکه قادر بر گفتن نباشد یا گنگ باشد چه در اینصورت
اشارت و نوشتن یا قرینهٔ بر قصد قایم مقام گفتن این دو لفظ میشود دویم انکه
صیغه از بالغ و عاقل مختار قصد کنندهٔ جایز التصرف واقع شود پس اگر ازاد کردن
بنده از طفل و اگرچه ده ساله باشد و دیوانه و کسی که او را باکراه بران دارند
و مست و غافل و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد که بقرض
خواهان او دهد و بیماری که در بیماری زیاده از سه یك مال خود ازاد
کند واقع شود باطلست سیم انکه مجرد سازد ازادی را از شرط و صفت
اما جایز است که چیزی با ازادی شرط کند پس اگر شرط خدمت غلام کند جهه
خود یا غیر خود در زمانی معین جایز است و اگر در ان زمان غلام بگریزد ازادی
او باطل نمیشود و بر غلام اجرت ان زمان لازمست و اگر مولی بمیرد و بعد از ان
غلام پیدا شود ایا ورثه او را میرسد که ان قدر زمان او را خدمت فرمایند
مجتهدین را در این دو قولست اصح انست که نمیرسد و همچنین در انکه اگر اول
شرط کند که انچه شرط کرده اگر غلام بفعل نیاورد همان بنده باشد مجتهدین
را اختلافست اصح انست که شرط باطلست چهارم انکه قصد قربت کند پس
اگر کافری بنده ازاد کند صحیح نیست و بعضی این شرط را نمیدانند و ازاد
کردن کافر را صحیح میدانند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کفر او سبب
انکار نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا قرانست صحیحست و اگر
سبب انکار خدا تعالی است باطلست پنجم انکه غلام مسلمان باشد پس اگر
غلام کافر باشد ازاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند
و بعضی دیگر میگویند اگر نذر کند ازاد کردن غلام را جایز است ششم انکه

مالك غلام باشد پس اگر غلام دیگری را ازاد کند صحیح نیست و اگر صاحب غلام
بعد از ان راضی شود و اذن دهد مجتهدین را در ان دو قولست اصح انست که
جایز نیست هفتم انکه جنایتی از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه در این
صورت ازاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این شرط را نمیدانند
و میگویند جایز است [illegible] معین ساختن یکی از دو غلام **تتمه** هفت امر
تعلق بازاد کردن دارد چهار امر مستحبست و سه امر مکروه اما چهار امر
مستحب اول ازاد کردن غلام مومن دویم ازاد کردن غلام مومنی که هفت
سال خدمت او کرده باشد سیم انکه هرگاه غلام خود را [illegible] است
که او را ازاد کند چهارم یاری کردن غلامی را که ازاد کرده باشد و از کسب
عاجز شده باشد و اما ان سه چیز مکروه اول ازاد کردن غلام نا مومن دویم
جدا کردن طفل از مادرش و بعضی از مجتهدین ان را حرام میدانند سیم ازاد
کردن غلامی که از کسب و کار عاجز شده باشد قسم دویم کتابتست و کتابت
انست که کسی با غلام خویش گوید که مبلغ معین بده و ازاد باش و این بر دو
قسمست قسم اول مطلق است که اقتصار بصیغه و عوض و نیت و وعده کند
و هرگاه غلام چیزی را از ان مبلغ بدهد بقدر ان ازاد میشود قسم دویم
مشروط و ان چنانست که اقا بغلام گوید که هرگاه از عوض عاجز شوی همان
بنده باشی و شروط کتابت دوازده است اول صیغه و در مطلق چنین گوید
که کاتبتك علی ان تؤدی الی کذا فاذا ادیت فانت حر یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه
ادا کنی بمن مبلغی معین و هرگاه ادا کنی ازاد باشی و در مشروط چنین گوید که
کاتبتك علی ان تؤدی الی کل شهر کذا فاذا ادیت فانت حر و ان عجزت فانت رق
یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه ادا کنی بمن در هر ماهی این مبلغ معین را و هرگاه
ادا کنی ازاد باشی و اگر عاجز شوی تو همان بنده باشی دویم قبول غلام این
معنی را سیم هر یك از اقا و غلام بالغ باشند پس اگر طفل باشند صحیح نیست
و اگرچه [illegible] باشند و اگرچه ولی او اذن دهد چهارم انکه هر یك از این
هر دو عاقل باشند پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانگی او بیك حال باشد صحیح
نیست و اگر ولی او اذن دهد صحیح است و اگر دیوانگی او دوری باشد یعنی
گاهی باشد و گاهی نباشد در حالتی که نباشد صحیح است و اگر اقای غلام

دعوی نماید که کتابت در حالت طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر
باشد قول آقا مقدمست هرگاه حالت جنون ظاهر باشد و اگر عکس باشد قول
غلام مقدمست پنجم قصد است پس اگر غافلی یا مستی صیغه بگوید باطلست
ششم جواز تصرفست پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع برای قرضخواه او را
از مالش منع کرده باشد و بیماری که ثلث مالش وفا بآزادی نکند و زیاده از
ثلث شود صحیح نیست مگر باجازت وارث و از مرتد ملی نیز صحیح نیست مگر باذن
حاکم شرع و بعضی از مجتهدین برانند که مراعات اسلامش باید کرد هفتم اختیار
پس از کسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست هشتم انکه غلام مسلمان باشد
چه کتابت غلام غیر مسلمان صحیح نیست زیرا که در ان حدیثی وارد نشده نهم انکه
تمام غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف او را مکاتب سازد صحیح نیست دهم
انکه عوضی که غلام میدهد میباید که دین باشد پس اگر عین باشد صحیح نیست
یازدهم انکه ان عوض چیزی باشد که مولی مالک ان تواند شد پس اگر شراب و
خوک باشد جایز نیست دوازدهم انکه مالی که غلام میدهد میباید که جنس
و قدر و وصف ان معلوم باشد **تتمه** هرگاه بر آقا زکوة واجب باشد واجبست
بر او که از سهم رقاب چیزی بغلام دهد تا در عوض مال کتابت باو بدهد و
بعضی از مجتهدین این را مخصوص مکاتب مطلق داشته اند و هرگاه آقا چیزی
باو دهد واجبست بر او که قبول کند و سنتست بر آقا که اگر چیزی از زکوة نیز
بر او واجب نباشد از خود چیزی بغلام بدهد و هرگاه غلام عاجز اید صبر
نماید تا انکه چیزی بهم رساند و مکروهست مکاتب ساختن غلام غیر امین
و غلامی که قادر بر کسب نباشد و همچنین مکروهست مال کتابت را زیاده از
قیمت غلام قرار دادن و خواص کتابت سیزده امر است اول وقوع کتابت
میانه غلام و آقا دوم انکه عوض و معوض ملک باشد سیم بودن غلام
مکاتب میانه درجه استقلال و عدم استقلال چهارم انکه از میان غلامان
مکاتب مالک میشود و تصرفاو صحیح است پنجم ثابت شدن بر آقا ارش جنایتی
که آقا بر او کرده باشد و اگر بر آقا نیز جنایتی از غلام واقع شده باشد آقا ارش انرا
از او میگیرد ششم انکه مضاربه بمال خود نمیتواند کرد و اگرچه آقا اذن دهد
اما از غیر بمضاربه میتواند گرفت هفتم قرض نمیتواند داد اگرچه آقا اذن

دهد اما قرض میتواند گرفت هشتم انکه غلام خود را مکاتب نمیتواند ساخت
مگر باغبطه و صرفه نهم تزویج نمیتواند کرد و خاصه نیز بهم نمیتواند رسانید
دهم وصیت و هبه قبول نمیتواند کرد از کسی که بر او آزاد شود یازدهم کنیزک
مکاتبه نمیتواند شوهر کرد دوازدهم کفاره از او صحیح نیست مگر روزه داشتن
الا باذن آقا سیزدهم انکه مکاتب میتواند غلام خود را تعزیر کرد بلکه بعضی از
مجتهدین برانند که هرگاه غلام او کاری کند که مستوجب حد باشد حد نیز
میتواند زد **هشتم** سیم تدبیر است یعنی آقا بغلام خود گوید که تو بعد از
مردن من آزادی و اما تدبیر نسبت بغیر آقا نیز واقع میشود مثل انکه آقا بکنیز خود
گوید که تو بعد از مردن شوهرت آزادی میانه مجتهدین در این خلافست و انچه
در احادیث ائمه معصومین علیهم السلم وارد شده انست که این نیز تدبیر است
و تدبیر بر سه قسم است اول تدبیر واجب مثل انکه بصیغه نذر گوید که لله
علی عتق عبدی بعد وفاتی یعنی خدای راست بر من آزاد کردن بنده من بعد
از وفات من و رجوع در این قسم تدبیر جایز نیست دوم تدبیر مستحب و ان
مطلق تدبیر است و رجوع در ان جایز است سیم تدبیر مکروه چون تدبیر
کافر و ناصبی و شروط تدبیر شش است اول صیغه چون انت حر بعد وفاتی
یعنی تو بعد از وفات من آزادی و انچه دلالت بران کند و اشارت اخرس بجای
صیغه گفتن اوست دوم انکه صیغه از بالغ و عاقل واقع شود پس از طفل و
دیوانه صحیح نیست سیم انکه جایز التصرف باشد پس از سفیه و مفلسی که حاکم
شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
تدبیر سفیه را صحیح میدانند چهارم انکه قصد کند پس از غافل و مست و خفته
و کسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست پنجم انکه قصد قربت کند پس تدبیر
کافر صحیح نیست و بعضی از مجتهدین نیت قربت را شرط نمیدانند و میگویند تدبیر
وصیتی است بآزاد کردن نه آزاد کردن است ششم انکه تدبیر را از شرط مجرد
کرداند پس اگر معلق بشرطی سازد چون آمدن زید از سفر مثلا صحیح نیست و مدبر
همان بنده است آقا میتواند که در او تصرف کند بفروختن و بخشیدن و غیر ان و
اگر او را بفروشد یا ببخشد آیا تدبیر او باطل میشود یا نه مجتهدین را در این دو
قولست اکثر برانند که باطل میشود و اگر مدبر بکریزد تدبیرش باطل میشود و

صحیح است تدبیر کنیز حامله بی انکه طفل او داخل باشد وعکس این نیز جایز است
وسنت است کواه کرفتن دو عادل بر تدبیر **قسم چهارم** ام ولد است واو
کنیزیست که از اقای خود حامله شود ودر او دو چیز شرط است شرط اول انکه
از اقای خود حامله شود بطفل ازادی در حالتی که ملک او باشد پس اکر وطی
کننده غلام باشد یا کنیز دیکری را بشبهه دخول کند وبعد از انکه حامله شود
مالک او کردد ام ولد نمیشود وبعضی از مجتهدین کفته اند که در اینصورت نیز
ام ولد میشود وهمچنین اکر ولد بنده باشد مثل انکه کنیز شخصی را بنکاح در اورد
وشرط کند که ولد او بنده اقا باشد انکاه حامله شود وبعد از ان کنیز را بخرد
ام ولد نمیشود اما اکر کنیز خود را بشخصی ترویج نموده باشد انکاه خود وطی کند
فعل حرام کرده اما اکر کنیز ابستن شود ام ولد میشود شرط دویم انکه فرزند
او از کافر وقاتل وکسی که میراث نبرد نباشد وسه چیز از خواص استیلاد است
اول انکه جایز است که او را مدبر سازد دویم انکه جایز است که او را مکاتب
سازد سیم انکه فروختن او جایز نیست مکر در عوض قیمتش وچه هرکاه
شخصی که او را خریده باشد ودخول کرده وفرزندی از او حاصل نموده از قیمت
او عاجز شود او را میتواند فروخت وبعضی از مجتهدین سوای اینموضع در نوزده
موضع دیکر فروختن او را جایز داشته اند لیکن انچه در حدیث وارد شده
همین یکموضع است که مذکور شد موقف دویم سرایت است یعنی هرکاه
شخصی نصف غلامی را ازاد کند تمام او ازاد میشود واکر غلام میانه دو شخص
بشراکت باشد حصه شریک نیز ازاد میشود ولازم است بر ازاد کننده حصه
خود که قیمت حصه شریک را نیز بدهد ودر سرایت چهار شرطست اول
انکه مالدار باشد انقدر مال که زیاده از خانه وخادم وچهارپایان وجامه
معتاد ونفقه یکساله او وعیال او باشد وبمقدار قیمت حصه شریک شود
واکر مفلس باشد غلام خود سعی میکند وبعضی کفته اند که اکر قصد اضرار
شریک کند قیمت حصه شریک را میدهد اکر مالدار باشد واکر مفلس باشد
غلام خود سعی کند واکر غلام از دادن قیمت حصه شریک عاجز اید نصف او
ازاد است ونصف او بنده وکسبش نیز اینحال دارد وخلافست میانه مجتهدین
که در وقت دادن قیمت بشریک ازاد میشود یا بعد از دادن اصح قول دویمست

چه ازادی بعد از مالک شدن میشود وان بعد از دادن قیمت حصه شریکست
دویم انکه باختیار ازاد کند پس اکر نصف او از پدر ومادر بمیراث بدو منتقل شود
سرایت در او جاری نیست سیم انکه حقی باو متعلق نکردد از حقوقی که مانع فروختن
او باشد چون وقف وتدبیر چهارم انکه اول حصه خود را ازاد کند پس اکر
اول حصه شریک را ازاد کند سرایت نیست موقف سیم ملک است یعنی
مالک شدن مرد یازده کس را اول پدر دویم مادر سیم جد چهارم جده
پنجم فرزندان خواه ذکر وخواه انثی ششم فرزند فرزند وهرچند پائین اید
هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله وهرچند بالا روند دهم دختر برادر و
هرچند پائین اید یازدهم دختر خواهر وهرچند پائین اید چه هرکاه اینها را کسی
مالک شود فی الحال ازاد میشوند ودر ازاد شدن محرمات رضاعی بر مرد خلافست
میانه مجتهدین اشهر انست که ازاد میشوند واکر نصف اینها بسبب خویشی ازاد
شود یا نصف دیکر اینها بسرایت ازاد میشود وقیمت نصف را بصاحبش میباید
داد اصح انست که اکر باختیار مالک شود ومالدار باشد لازمست واکر بی اختیار
مالک شود یا انکه مفلس باشد لازم نیست وبر زن غیر از پدر ومادر هرچند
بالا روند وفرزندان هرچند پائین ایند کسی دیکر بخریدن ازاد نمیشود موقف
چهارم عوارض است بدانکه هرکاه یکی از هشت امر عارض شود بنده ازاد
میشود اول انکه غلام کور شود چه در اینصورت ازاد میشود دویم انکه
جذام بهم رساند سیم انکه برص بهم رساند وبعضی از مجتهدین باین علت ازاد
نمیدانند چهارم انکه اقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید مثل
انکه کوش وبینی او را ببرد پنجم انکه غلام لنک وزمینکیر شود ششم انکه غلام
پیش از اقای خود در دیار کفار مسلمان شود هفتم انکه هرکاه شخص مالداری
بمیرد ومیراث خوار نداشته باشد سوای میراث خوار بنده حاکم شرع او را از مال
میت میخرد وازاد میسازد ومال او را باو میدهد واکر مالکش نفروشد حاکم
شرع او را جبر میکند بر فروختن هشتم انکه هرکاه یکی از پدر یا مادر ازاد باشد
فرزند ازاد میشود هرکاه بمولی شرط بندکی فرزند نکند **مطلب چهارم** در
بیان جهاد با کفار کردن ودران هفت فصل است **فصل اول** در ثواب
جهاد بدانکه جهاد از اعظم ارکان اسلام است ودر ایات قرانی مبالغه بسیار کرده

فضیلت جهاد و ترغیب بران و سرزنش آنکسانی که بی مانعی جهاد نکنند واقع شده
و احادیث در فضیلت جهاد و مرابطه یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان
بیشمار است از آنجمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
منقولست که فرموده وَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَغَزْوَةٌ فِی سَبِیلِ اللهِ وَرَوْحَةٌ خَیْرٌ
مِنَ الدُّنْیَا وَمَا فِیهَا یعنی قسم بآنکسی که نفس من بید قدرت اوست که هر رفتنی
بجنگ در راه خدا تعالی و هر آمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در اوست و نیز
از آنحضرت منقولست که اَلْخَیْرُ کُلُّهُ فِی السَّیْفِ وَتَحْتَ ظِلِّ السَّیْفِ وَلَا یُقِیمُ النَّاسَ
اِلَّا بِالسَّیْفِ وَالسَّیْفُ مَقَالِیدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ یعنی تمام خیر در شمشیر است و در
زیر سایهٔ شمشیر و مردمان راست نمیشوند مگر بشمشیر و شمشیر کلید بهشت
و دوزخ است و هم از آنحضرت منقولست که هیچ قطرهٔ پیش خدا تعالی دوستر
نیست از قطرهٔ خونی که در راه او ریخته شود و هم از آنحضرت منقولست که
رِبَاطُ لَیْلَةٍ فِی سَبِیلِ اللهِ خَیْرٌ مِنْ صِیَامِ شَهْرَیْنِ یعنی نگاهداشتن سرحدهای
مسلمانان یکشب جهت رضای خدا تعالی بهتر است از دو ماه روزه داشتن

فصل دویم

در بیان جهاد و شروط آن بدانکه جهاد واجبست بنص و
اجماع و واجب بودن آن کفائی است یعنی هرگاه جماعتی که مقاومت با دشمنان
کنند و کافی بوده باشند و متعهد جنگ شوند از دیگران ساقط میشود بشرطی
که امام ایشانرا باسم نخوانده باشد پس اگر امام جماعتی را باسم طلبیده باشد جهة
مصلحتی جهاد بر ایشان واجب عینی است و هرگاه بنذر یا باجاره بر خود واجب
کرده اند یا در وقت بهم رسیدن هر دو لشکر یا صف بستن ایشان هر دو لشکر حاضر شوند
در این صورت تنها نیز جنگ کردن واجب عینی میشود و هرگاه مسلمانان اندکی باشند
و با هم جمع نشوند مقاومت با عدو نکنند جهاد واجب عینی است و هرگاه
دوازده شرط بهم رسد جهاد واجبست شرط اول آنکه مرد باشد پس بر زنان
و خنثی مشکل جهاد واجب نیست شرط دویم آنکه بالغ باشد پس بر طفل واجب
نیست تا آنکه بالغ شود شرط سیم آنکه عاقل باشد پس بر دیوانه واجب نیست شرط چهارم
آنکه آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین بر مدبر یعنی بنده که مولای
او با او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد واجب نیست و همچنین بر مکاتب
یعنی بنده که مولای او با او قرار داده باشد که هرگاه مبلغی بدهد آزاد شود

واجب نیست و اگرچه اکثر او بسبب دادن اکثر آن مبلغ آزاد شده باشد و اگر
امام بندهای جماعتی را باذن ایشان بجنگ برد جایز است جهة آنکه از ایشان
منتفع میتوان شد شرط پنجم آنکه پیر نباشد چه پیران عاجزند و قوت جنگ
کردن ندارند شرط ششم آنکه دانا بآداب جنگ باشد چه اگر دانا نباشد واجب
نیست شرط هفتم آنکه کور و لنگ نباشد بشرطی که قادر بر پیاده رفتن و سوار
شدن نباشد شرط هشتم آنکه بیمار نباشد و اگر در اینصورت تنها که از رفتن بجنگ
عاجز باشد اما قدرت داشته باشد که کسی را باجرت بگیرد آیا واجبست بر او که
کسی را باجرت بگیرد یا نه مجتهدین را در این دو قولست شرط نهم آنکه قادر باشد
بر نفقهٔ جهت خود در سفر و عیال خود در حضر شرط دهم آنکه قادر باشد
بر چارپائی که بر او سوار شود پس اگر یافت نشود واجب نیست خواه مسافت دور
باشد و خواه نزدیک و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مسافت هشت فرسخست
قدرت بر چارپا نیز شرطست و اگر کسی نفقه و راحله بکسی دهد تا آنکه جنگ
کند در اینصورت واجبست بجنگ رفتن اما اگر باجرت بگیرد واجب نیست قبول
کردن شرط یازدهم آنکه قرضداری نباشد که وعدهٔ او رسیده باشد و
صاحب قرض مطالبه نماید و قدرت بر دادن آن داشته باشد چه در این
صورت بجنگ رفتن او جایز نیست مگر آنکه قرض را ادا کند یا ضامنی و رهنی
بقرضخواه دهد و او را راضی کرده اند و اگر او را امام باسم طلبیده باشد
واجبست که بجنگ رود اگرچه قرضخواه اذن ندهد اما سنتست که متعرض
جاهائی که گمان کشته شدن داشته باشد نشود یعنی پیش صف نایستد و
مبارز نطلبد و اگر وعدهٔ قرضخواه نرسیده باشد یا رسیده باشد و قادر بر
دادن نباشد مجتهدین را در این دو قولست اصح آنست که در این هر دو صورت
قرضخواه را منع نمیرسد شرط دوازدهم رضای والدین پس اگر بشخصه امام کسی
را نطلبیده باشد بدون رضای پدر و مادر بجنگ نمیتواند رفت و هرگاه این
دوازده شرط بهم رسد واجبست در حالت حضور امام که خود بجنگ رود یا
کسی را باجرت بگیرد که عوض او بجنگ رود مگر آنکه امام او را باسم طلبیده باشد
که در اینصورت نایب نمیتواند فرستاد چنانچه سابقاً مذکور شد و هرگاه
عاجز شود مثل آنکه بیمار شود مخیر است در برگردیدن خواه هر دو لشکر بیکدیگر

رسیده باشند وخواه نرسیده باشند اما اگر عذر غیر بیماری باشد مثل انکه
اقای غلام از رخصت دادن پشیمان شود وغلام را طلب نماید در اینصورت
اگر هر دو لشکر بیکدیگر نرسیده اند واجبست که برگردد واگر بهم رسیده باشند
جایز نیست ودر حالت غیبت امام نیز جهاد واجبست هرگاه دشمنان بسر دیار
مسلمانان ایند واز ایشان باسلام اسیب رسد **فصل سیم** در بیان انکه
جهاد کردن باچند فرقه وباکدام جماعت واجبست بدانکه سه طایفه اند که
قتال کردن باایشان واجبست طایفه اول حربی وایشان دو گروهند گروه اول
مردان جوان اند که غیر خدای را پرستش میکنند چون افتاب پرستان وستاره
پرستان وبت پرستان وغیر اینها گروه دوم جماعتی اند که هیچ چیز را پرستش
نمینمایند چون ملحدان ودهریان وبا این هر دو جماعت جهاد کردن در حالت
حضور امام واجبست تا انکه مسلمان شوند واز این دو طایفه جزیه قبول نمیتوان
کرد طایفه دویم اهل کتابند وایشان نیز دو قوم اند قوم اول جماعتی اند که
کتابی در دست دارند وپیغمبری داشته اند چون جهودان که توریة کتاب
ایشانست وموسی کلیم علیه التحیة والتسلیم پیغمبر ایشان ونصاری که انجیل
کتاب ایشانست وعیسی علیه السلم پیغمبر ایشان قوم دویم انکه کتابی ندارند و
پیغمبری نداشته اند اما بشبه کتابی وپیغمبری قایل اند چون مجوسان که
میگویند کتابی موسوم بزند وپازند دارند وپیغمبری زردشت نام داشته اند
ودر احادیث وارد شده که ایشان کتابی داشته اند انرا سوختند وپیغمبری
داشته اند که اورا کشته اند وپیغمبر ایشان کتابی بدیشان اورده بود که
بر پوست دوازده هزار گاو نوشته بودند وجهاد با این دو فرقه نیز واجبست
تا انکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند باشرایط وشرایط جزیه دوازده است
شرط اول قبول نمودن جزیه است واین مقداریست که امام یا نایب امام
هر ساله در اخر سال بر سرهای مردان عاقل بالغ این دو طایفه اگرچه پیر ولنگ
وزمینگیر باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرماید ومیانه مجتهدین خلافست
که ایا بنده جزیه میدهد یا نه اقرب انست که نمیدهد وبعضی از مجتهدین
فرق کرده اند میانه بنده جهودی که ملک مسلمان باشد ومیانه بنده
جهودی که ملک جهودی باشد پس براول واجب نمیدانند وبر دوم واجب

میدانند وخلافست میانه مجتهدین که ایا جزیه را مقداری معین است چنانچه
در حدیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مقرر کرده بود که فقرای
ایشان هر سال دوازده درهم بدهند ومتوسط ایشان بیست وچهار درهم
ومالدار ایشان صد وچهل درهم یا انکه مقدار جزیه غیر معین است وتعیین
ان منوط بامامست واصح قول دوم است چه او مناسب است بحالت خوار
ایشان وانچه در حدیث مذکور از تعیین ان وارد شده محمولست بر انکه رای
شریف حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در انوقت بجهت مصلحتی بر ان قرار گرفته
بود واگر در اثنای سال جمعی از این دو طایفه مسلمان شوند جزیه از ایشان
ساقط میشود شرط دوم التزام نمودن احکام مسلمانانست شرط سیم انکه
انچه منافات باامان دارد نکنند مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان ومعاونت و
امداد مشرکان وبا این شرط اگر خلل رسانند حربی میشوند خواه در عقد جزیه
نکردن اینها را باامام شرط کرده باشند وخواه نکرده باشند وخواه عمداً کرده
باشند وخواه سهواً شرط چهارم انکه زنا بازنان مسلمانان نکنند وهمچنین
ایشان را نکاح ننمایند شرط پنجم انکه ترک فتنه کردن کنند باینکه مسلمانان
را از راه نبرند شرط ششم انکه ترک راه زدن مسلمانان کنند شرط هفتم
انکه جاسوسان کفار را در خانه خود راه ندهند وکفار را بر اسرار مسلمانان
عالم نسازند وخبری از اخبار مسلمانان بایشان ننویسند شرط هشتم انکه
مردان وزنان مسلمانان را نکشند این پنج شرط را اگر امام در عقد جزیه باایشان
شرط کرده باشد وایشان عمل بان نکنند حربی میشوند شرط نهم انکه سب
حق سبحانه وتعالی ورسول صلی الله علیه واله نکنند واستخفاف دین و
کتاب مسلمانان ننمایند چه اگر عیاذاً بالله سب از ایشان واقع شود واجب القتل
میشوند وترک استخفاف دین را اگر شرط کرده باشند بخلاف ان حربی میشوند
شرط دهم انکه اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب وگوشت
خوک خوردن ونکاح مادر وخواهر وغیر اینها کردن شرط یازدهم انکه احداث
عبادتخانها در دار اسلام نکنند واواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند
نسازند وناقوس نزنند وخانهای خود را بلند تر یا برابر خانهای مسلمانان
نسازند بلکه پست بسازند وباین شروط اگر خلل رسانند ودر عقد جزیه

شرط کرده باشند که انها را نکنند حربی میشوند شرط دوازدهم اینکه بطریقی بکردند که از مسلمانان متمیز شوند باینکه لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد یا چاروای سواری ایشان غیر چاروای سواری مسلمانان باشد و بر یکطرف سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یکجانب او بزنند و بر اسب سوار نشوند و بر زمین ننشینند و شمشیر و سلاح نبندند و نصاری زنّار بر میان نبندند و زنان ایشان نیز بنوعی بکردند که از زنان مسلمانان متمیز شوند و در جادهٔ راه نروند بلکه از جاده منحرف شوند و لقب و کنیت بر مولود خود نگذارند و این شرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده اند امّا در حدیث مذکور نیست و جایز نیست ذمّی که در حجاز توطّن کند و مراد از حجاز مکّه و مدینه و طایف و حوالی انهاست و اگر بگذرد و توطّن نکند جایز است و جایز نیست ایشان را مصحف خریدن و اگر بخرند مالک ان نمیشوند و بعضی از مجتهدین کتب احادیث را بان ملحق ساخته اند و بعضی از مجتهدین انرا مکروه میدانند طایفهٔ سیّم از سه طایفه که قتال کردن با ایشان واجبست چون باغیان و خوارج و ایشان طایفهٔ اند که از امام زمان روی کردان و یاغی شده باشند و قتال با ایشان واجبست تا انکه بامام بکروند یا کشته شوند و هرگاه که متفرّق شوند خالی ازان نیست که گروهی دیگر سوای انها که بجنگ آمده باشند خواهند بود یا نه بر تقدیر اول واجبست که ایشانرا بکشند و در عقب گریختهای ایشان رفته بگیرند و بکشند و بر تقدیر ثانی احتیاج باینها نیست بلکه وقتی که شکست خوردند و گریختند کافیست و باجماع مجتهدین ذرّیّت اینطایفه و زنان ایشانرا مسلمانان مالک نمیشوند و همچنین چیزی از مالهای اینطایفه را که در لشکرگاه نباشد خواه قابل نقل و تحویل باشد و خواه نباشد مالک نمیشوند و در مالهای ایشان که در لشکرگاه هست میانهٔ مجتهدین خلافست که ایا لشکریان مالک ان میشوند یا نه اصحّ انست که نمیشوند

فصل چهارم

در کیفیّت جهاد کردن با کفّار بدانکه در جهاد با کفّار کردن بیست و هفت امر متعلّق است سه امر واجب و ده امر حرام و شش امر سنّت و هشت امر مکروه امّا سه امر واجب اوّل دعوت کردن باسلام است زیرا که جایز نیست ابتدا بقتال کردن با کفّار مگر بعد از انکه امام یا نایب او ایشانرا بشهادتین و اقرار بوحدانیّت خدای تعالی و عدل او و نبوّت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم

و امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اولادش و جمیع شرایع و احکام ان دعوت کند و اگر کسی پیش از انکه امام کفّار را دعوت باسلام نماید مسلمانی یکی از ایشان را بکشد گناه دارد امّا قصاص و دیت بر او نیست و این دعوت عامّهٔ کفّار را لازم است مگر جماعتی را که دعوت بایشان نرسیده باشد و عالم به بعث رسول صلوات الله علیه و آله نبوده باشند امّا جماعتی را که دعوت بایشان رسیده باشد و عالم ببعثت و دعوت رسول باشند لازم نیست لیکن سنّت است دوّم مبارزت نمودن هرگاه امام الزام بران نماید سیّم ابتدا بقتال دشمن نزدیک کردن مگر انکه از دشمنان دور ترس بیشتر باشد یا با دشمنان نزدیک امام جهت مصلحتی صلح کرده باشد و بعضی این را سنّت میدانند امّا ان ده امری که حرامست اوّل در چهار ماه حرام قتال کردن و ان رجب و ذیقعده و ذیحجّه و محرّم است و بدین سبب این چهار ماه را ماههای حرام میگویند و جهاد کردن در این ماهها با جماعتی که حرمت این ماهها را دانند و با مسلمانان جنگ نکنند باجماع حرامست و امّا با جمعی که حرمت این ماهها را ندانند و با مسلمانان جنگ کنند جنگ کردن با ایشان در اینماهها حرام نیست دوّم مبارزت نمودن با منع امام سیّم گریختن از جنگ دشمنانی که دو مثل مسلمانان باشند اگرچه گمان باشد که کشته میشود بعد از انکه صفها راست شده باشند مگر انکه قصد ان داشته باشد که با دشمنان حیله کند مثل انکه پشت بافتاب نماید یا بر بلندی براید که خود را بجاهائی که اب داشته باشد رساند یا پشت بکوه دهد یا در گریختن غرض ان باشد که بجماعتی دیگر از مسلمانان ملحق شود و اگر زیاده بر دو مثل باشند باجماع فقها ایستادن واجب نیست امّا اگر گمان فتح داشته باشد در اینصورت جهاد سنّت است چهارم کشتن زنان کفّار اگرچه معاونت کفّار کنند و همچنین حرامست کشتن اطفال و دیوانهای ایشان پنجم کشتن پیر مردان ایشان که از جنگ کردن و تدبیر نمودن ایشان مأیوس باشند امّا کشتن بندگان ایشان هرگاه جنگ کنند لازمست ششم گوش و بینی ایشان بریدن هفتم غدر کردن با ایشان یعنی کشتن ایشان بعد از انکه امام ایشان را امان داده باشد هشتم غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت را پنهان کردن نهم جنگ کردن با کفّار بعد از صلح دهم زهر دادن با ایشان و بجز هرگاه بغیر ان ممکن باشد و بعضی از مجتهدین انرا مکروه میدانند و بعضی بر انند که اگر

کافران باشد که در ان دیار مسلمانی هست حرامست واما ان شش امری که سنتست اول انکه در وقت بهم رسیدن هر دو صف جهة قتال این دعا بخواند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله میخوانده اند اللهم منزل الکتاب سریع الحساب مجری السحاب اهزم الاحزاب یا صریخ المکروبین یا مجیب دعوة المضطرین یا کاشف الکرب العظیم اکشف کربی وغمی فانک تعلم حالی وحال اصحابی فاکفنی بقوتک عدوی دویم انکه در حالت اختیار باید که قتال در وقت زوال افتاب یا بعد از کذاردن نماز ظهر وعصر باشد چرا که در ان وقت درهای اسمان کشاده است و فتح ونصرت ورحمت نازل میشود ونزدیک بشب است و کشتن کمتر بوقوع میاید واکر کسی از جنک مسلمان بکریزد خلاص میشود سیم انکه امام در راه رفتن لشکر را بتعجیل نبرد بلکه بمدارا برد چهارم انکه با صاحب تدبیران لشکر مشورت نماید پنجم انکه اختیار منزل جائی نماید که اب وعلف در ان بسیار باشد ششم انکه اکر چاروائی از لشکری مانده شود وچاروای دیکر نداشته باشد که بار خود را بردارد امام بار او را بر چاروای خود بر دارد وجایز است قتال کردن بهر نوع که فتح در ان ممکن باشد چون خراب کردن منازل وقلاع کافران وسنک انداختن بمنجنیق بر ایشان ومنع کردن از تردد قافله بسوی ایشان وکشتن ایشان اکرچه در میان ایشان زنان واطفال وپیران واسیران مسلمانان کشته شوند وباتش سوزانیدن ایشان وبریدن درختان ایشان ومنع کردن اب از ایشان باحتیاج جایز است ودر روایتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که منع کردن اب حلال نیست وبعضی از مجتهدین روایت مذکور را حمل بران کرده اند که زهر در اب ایشان ریختن بی احتیاج حلال نیست واما ان هشت امری که مکروهست اول بدست خود پدر کافر خود را کشتن دویم شبیخون بر اعدا بردن بغیر حاجت سیم پیش از زوال قتال کردن بغیر حاجت چهارم چاروا های خود را پی کردن بی مصلحتی اکرچه از رفتن باز مانده باشند وبا مصلحت کشتن بهتر است اما پی کردن چاروا های کافران جایز است چه ان سبب ضعف ایشان میشود پنجم مبارزت نمودن در صف بی اذن امام وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند ششم ناهموار شدن اسیر جهت کشتن وچیزی باو ندادن تا انکه بمیرد ودر حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه واله وسلم هیچکس را بدین طریق

نکشته مکر عقبة بن ابی معیط را هفتم انکه هر کاه فتح بغیر خراب کردن قلاع ومنازل ایشان ممکن باشد خراب کردن انها واب بر ایشان سر دادن وایشان را باتش سوختن ودرختان ایشان را بریدن خصوصا درخت خرما بی احتیاج مکروهست هشتم کشتن چاروا های ایشان بعد از انکه جنک تمام شده باشد اما در حال جنک جایز است چنانچه کذشت

فصل پنجم

در امان دادن کفار بدانکه احاد مسلمانان را جایز است که احاد کافران را امان دهند وغلام مسلمانان وزنان ایشان را جایز است که کافران را امان دهند اما امان دادن دیوانه ونابالغ ومسلمانی که باکراه کافر را امان دهد وکسی که عقل او بخوردن شراب یا داروی بیهوشی یا خواب کردن رفته باشد صحیح نیست واسیران مسلمانانی که در دست کفار باشند وبی اکراه بعضی از کافران را امان دهند صحیح است وهمچنین امان دادن تاجران مسلمانانی که بدیار کفار تردد مینمایند ومسلمانانی که کافران ایشان را باجرت کرفته باشند صحیح است بشرطی که امان دادن در دیار کفر واقع شده باشد وهر کاه یکی از مسلمانان ادعا نماید که یکی از کفار را امان داده وممکن باشد یعنی پیش از کرفتار شدن باشد قولش مقبولست واکر بعد از انکه کرفتار شود ادعا نماید قولش مقبول نیست وامان را دو لفظ است اول اجرتک یعنی پناه دادم ترا دویم امنتک یعنی امان دادم ترا وانچه صریحا دلالت بران کند حکم این دو لفظ دارد مثل انکه کوید اذممتک یعنی امان دادم ترا یا انکه بکوید انت فی ذمة الاسلام یعنی تو در امان اسلامی واکر چیزی بنویسد که دلالت کند بر انکه نوشتن بقصد امان واقع شده صحیح است خواه ان نوشته بلغت عربی باشد وخواه بفارسی مثل انکه نوشته باشد که مترس وهمچنین اکر اشارت کند بطریقی که امان از ان مفهوم کردد وهر کاه امان داده شود واجبست وفا کردن بان بهمان طریقی که شرط شده باشد بشرطی که متضمن شرط نامشروع نباشد وانچه کفار را بکمان امان اندازد وبسبب ان داخل بلاد اسلام شوند واجبست که ایشان را نکشند وبکذارند که بمنازل خود روند ووقت امان دادن پیش از کرفتار شدنست پس اکر امان دادن بعد از کرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست واما امام را بعد از کرفتار شدن کفار وغلبه بر ایشان امان دادن جایز است

فصل ششم

در صلح کردن با کفار بدانکه هر کاه امام مصلحت در صلح کردن با کفار

ببیند و ترک جنگ را با ایشان صلاح داند جایز است که با ایشان صلح کند و
میباید که صلح کمتر از یکسال نباشد و اکر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده
سال نیز جایز داشته اند و اصح انست که انمقدار وقت که امام مصلحت در ان
داند صلح جایز است و اکر در صلح کردن محتاج بدادن چیزی باشد ایا دادن ان
واجبست یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست قول اقرب انست که واجب نیست و
متولی عقد صلح غیر از امام و نایب او کسی دیکر نمیتواند شد یعنی همچنانکه هر یک
از مسلمانان را جایز بود که هر یک از کافران را امان دهد صلح اینچنان نیست
و هر کاه امام با کفار صلح کند بر او واجبست که ایشان را و اموال ایشان را نکاه
دارد و هر شرط مشروعی که در صلح واقع شود وفا بان کند و اکر امام بعد از انکه
با کفار صلح کرده باشد بمیرد بر امامی که بعد از وست لازمست که وفا بشرط او
نماید و هر کاه کافران کاری کنند که منافی صلح باشد صلح باطل میشود و همچنین
هر کاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد نسبت با یشان صلح باطلست
و هر کاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را بر هم خواهند زد یا از ایشان خیانتی ظاهر
خواهد شد جایز است که صلح را بر طرف کند بشرطی که مجرد کمان نباشد بلکه
ظن او غالب باشد و هر کاه میانهٔ کفاری که امام با ایشان صلح کرده باشد نزاع
واقع شود و دعوی خود را با امام رفع نمایند لازمست بر امام که بطریق اسلام
میانه ایشان حکم کند و اکر جهودان و نصاری دعوی خود را با امام رفع نمایند
مخیر است که میانهٔ ایشان بطریق اسلام حکم کند یا از ایشان اعراض نماید و جواب
ایشان ندهد **فصل هفتم** در بیان غنیمت و احکام ان و کیفیت قسمت
ان میانهٔ جهاد کنندکان بدانکه غنیمت مالیست که جهاد کنندکان بر سبیل
قهر و غلبه کرفته باشند و ان بر سه قسمست قسم اول انکه قابل نقل و تحویل
باشد چون اثاث البیت و انچه بدان ماند اما رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون
شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسبی که در معرکه بر او سوار باشند یا در دست داشته
باشند یکسانی تعلق دارد که ایشان را کشته باشند و ایا انکشتری و میان بند
و همیان کفار تعلق بکشنده کان ایشان دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب
انست که تعلق بکشنده کان دارد و بعضی از مجتهدین بر انند که اکر امام شرط
کرده باشد که اینها از کشنده باشد از وست و الا داخل غنیمتست و غنیمت را

در بیان جهاد

بعد از انکه جمع کرده باشند اول میباید که امام اجرت جماعتی را که بجهت مستحفظ
کرفته باشد بدهد و اجرت نکاهدارندهٔ چهارپایان و علف ایشان را در مدت
احتیاج بیرون کند انکاه خمس انرا بمستحقان رساند انکاه بزنان و اطفال و غلامان
و کافران که بمدد مسلمانان امده باشند و در جنگکاه حاضر باشند انچه
صلاح داند بدهد بشرط انکه کمتر از حصهٔ جهاد کننده کان باشد و بعضی از
مجتهدین کفته اند که اکر غلام اسب داشته باشد یک سهم جهت اسب با قای
او دهند و کمتر از یک سهم بغلام دهند و غلامی که او را مدبر کرده باشند یعنی
اقای او کفته باشد که بعد از فوت او ازاد باشد اکر پیش از اخر شدن جنگ اقا
او کشته شود و ثلث مال اقا برابر قیمت او باشد از ثلث مال اقا ازاد میشود و حصه
نیز از غنیمت مساوی جهاد کننده کان میبرد انکاه امام غنیمت را میانه جهاد
کننده کان مسلمانان که در جنگکاه حاضر باشند و اکرچه جنگ نکرده باشند یا
پیش از قسمت غنیمت لاحق شوند قسمت نماید باینطریق که کسی را که صاحب
یک اسب است اکرچه در جنگ باو محتاج نباشد یا جنگ در دریا باشد دو سهم
دهد و اکر زیاده از یک اسب داشته باشد سه سهم دهد و پیاده را یک سهم
بدهد و اکر جماعتی یک اسب داشته باشند و در جنگ بنوبت بر او سواری کنند
هر یک را سهمی دهد انکاه یک سهم اسب را میان ایشان قسمت نماید و اکر اسب شخصی
پیش از اخر شدن جنگ و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد و
اکر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد سهمش تعلق بورثهٔ او دارد و سنت است
که قسمت غنیمت در دیار کفار واقع شود و تاخیر قسمت بی عذر مکروه است و سنت است
که امام در قسمت ابتدا بجماعتی کند که نزدیک بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و اله و سلم باشند و اکر در نزدیکی مساوی باشند ابتدا بجماعتی کند که سن ایشان
زیاده باشد و بعد از ایشان انصار را مقدم دارد و بعد از ان عجم را و امام را میرسد
که جهت خود انچه خواهد جدا کند چون کنیزکان خوب و متاعهای نفیس که
تعلق بپادشاهان داشته باشد قسم دوم انچه قابل نقل و تحویل نباشد چون
شهرها و دیهکدها و زمینها و خانها و انچه بدینها ماند که بقهر و غلبه کرفته
باشند و در وقت جنگ اباد ان باشد بعد از اخراج خمس از انها یا از حاصل انها
مابقی تعلق بمسلمانان دارد و مخصوص بجهاد کننده کان نیست و متولی ان امام

یا نایب اوست که حاصل انرا صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحدها
وبستن پلها ومعونت جهاد کنندکان وما یحتاج عاملان شهرها وقاضیان وولاتها
وموذنان وانچه بدینها ماند وفروختن ووقف نمودن وهبه کردن اینها جایز
نیست وانچه ازاینها در وقت جنک خراب باشد یانی جنک بدست اید مخصوص
بامام است ولشکری را دران دخلی نیست وانچه بدست لشکری افتد که بی اذن
امام بجنک رفته باشد آن نیز تعلق بامام دارد قسم سیم اسیرانی اند که در جنک
کاه بدست افتند واطفال وزنان ایشان بمجرد اسیر کشتن ملک غانمی میشوند که
ایشان را کرفته باشند وکشتن ایشان جایز نیست اما مردان بالغ ایشان اکر در وقت
جنک بدست افتند امام مخیر است میانهٔ کشتن ایشان یا بریدن دست وپای ایشان
وکذاشتن که خون ازان برود وبمیرند واکر بعد از جنک بدست ایند ومسلمان شوند
کشتن ایشان جایز نیست وامام مخیر است میان بند نهادن وسر دادن وفدیه کرفتن
وازاد کردن **خاتمه** در بیان امر بمعروف ونهی از منکر بدانکه امر بفعل نیک
واجب چون نماز واجب واجبست وبفعل نیک سنت چون نماز سنت سنت است
ونهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح چون زنا واجبست ونهی کردن از فعل مکروه
سنت است ودر این هردو ثواب بسیار است وواجب بودن امر بمعروف وواجب
ونهی از منکر اجماعیست وهیچ یک از مجتهدین را در وجوب این هردو خلافی نیست
اما خلاف در انست که ایا وجوب این بحسب عرفست یا بحسب شرع اقوی قول
دوم است ونیز میانهٔ مجتهدین خلافست که ایا واجب کفائیست که چون جمعی بان
قیام نمایند از دیکران ساقط میشود یا بر همه کس واجبست تا انکه قبول کند اقوی
قول دوم است وتا پنج شرط بهم نرسد واجب نمیشود اول انکه کسی که امر بفعل نیک
ونهی از فعل بد میکند میباید که بالغ وعاقل باشد دوم انکه بداند که فعل نیک
نیکست وفعل بد بد تا انکه ایمن باشد از غلط کردن سیم انکه بداند که اکر امر کند
یا نهی نماید دران شخص اثر میکند پس اکر اثر نمیکند واجب نیست چهارم انکه
شخصی که اراده دارد که بفعل نیک اورا راغب سازد ویا از فعل بد نهی کند عازم
باشد که فعل نیک را بکند وفعل بد را نکند پس اکر توبه کرده باشد امر یا نهی او
واجب نیست پنجم انکه امر بفعل نیک ونهی از فعل بد مستلزم ضرر یا مفسده
او یا ضرر مسلمانان نباشد پس اکر مستلزم ضرر یا مفسده باشد واجب نیست

وبعد از انکه این شروط متحقق شود هرکاه شخصی داند که بمجرد اظهار ازردکی ترک
میکند واجبست که اظهار ان نماید وهمچنین اکر داند که باظهار کراهیت برطرف
نمیکند بلکه بدروئی کردن از او برطرف میکند واجبست که ازو دوروئی کند و
اکر بداند که باینها برطرف نمیشود تا انکه بزبان اظهار نکند واجبست که بزبان
اظهار کند بانکه وعظ بکوید واو را بنرمی نصیحت کند واکر بنرمی برطرف نکند
سخنان درشت کوید تا انکه ترک کند واکر داند که بان برطرف نمیکند واجبست
که او را بزند واکر داند که بزدن برطرف نمیکند ومحتاج بانست که عضوی را ازو
مجروح سازد یا او را بکشد ایا جایز است بی اذن امام یا نه سید مرتضی رحمه الله
برانیست که جایز است واصح انست که محتاج باذن امامست وهمچنین خلافست
میانهٔ مجتهدین که اقامت حدود بی اذن امام جایز است یا نه اما در حالت غیبت
بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که اقا غلام خود را میتواند حد زد هرکاه مسئله
کند یا غلام اقرار کند یا کواهان عادل کواهی دهند که غلام کاری کرده که
مستحق حد شده باشد بشرطی که ضرر بر نفس یا مال یا بر یکی از مسلمانان نرسد
وهمچنین بعضی از مجتهدین کفته اند که پدر حد بر پسر خود میتواند زد وشوهر
بر زن خود خواه شوهر وزن هردو ازاد باشند وخواه بنده یا یکی بنده باشد
وفرق نیست میانهٔ رجم وجلد وبعضی از مجتهدین رجم را تجویز نکرده اند وشرط
نیست در زن انکه دخول باو کرده باشد وایا میباید که زن بنکاح دائمی باشد
یا انکه متعه نیز اینحکم دارد میانهٔ مجتهدین در این خلافست وهمچنین خلافست
در انکه اقای غلام وپدر وشوهر هرکاه فقیه جامع الشرایط باشند میتوانند
حد زد یا مطلقا جایز است ایشانرا اصح انست که مطلقا جایز است چرا که فقیه
جامع الشرایط چنانچه مذکور خواهد شد میتواند که مطلقا حد بزند وخلافست
میانهٔ مجتهدین که ایا در حالت غیبت امام مجتهد میتواند اقامت حدود کردن
اقوی انست که میتواند بشرطی که مستلزم قتل وجرح نباشد

باب هفتم از کتاب جامع عباسی

در زیارت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه واله وحضرت امیر المومنین
وحضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وایام مولود ووفات ایشان
ودران چهار فصل است **فصل اول** در ثواب زیارت هر یک از ایشان

بدانکه سنت مؤکد است حاجیان وغیر ایشان راکه حضرت رسول صلی الله علیه
واله را در مدینهٔ طیبه زیارت کنند ودر حدیث وارد شده که امام جبر او
قهر امر دمانرا بزیارت بدارد اگر ترك زیارت کنند زیرا که مستلزم جفاست چنانچه
در حدیثی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وارد شده که کسی که حج
کند وزیارت من در مدینه نکند برمن جفا کرده باشد وجفاکار بعرصهٔ محشر
آید وجفا بر حضرت رسالت صلی الله علیه واله حرامست ونیز انحضرت فرموده که
هرکه مرا زیارت نکند واجب میشود که روز قیامت اورا شفاعت کنم وهرکه را واجب
شود که من شفاعت کنم واجبست که ببهشت رود وهم انحضرت فرموده که انکسانی
که زیارت قبر من کنند بعد از فوت من چنانست که از دار کفر بسوی من هجرت کرده
باشند واگر استطاعت امدن نداشته باشند از دور برمن سلام فرستند که
بمن میرسد وهم از انحضرت منقولست که خطاب بحضرت امام حسین علیه السلام
کرده فرمودند ای فرزند من هرکس که مرا در حیات ودر ممات زیارت کند یا پدر ترا یا
برادر ترا یا ترا که حسینی من او را روز قیامت زیارت کنم واز گناهان خالص کردانم
وهم از انحضرت منقولست که هر امامی را در گردن دوستانش عهدیست واز
اتمام وفای بان عهد زیارت کردن قبر اوست پس هرکس یك امام را زیارت کند
ورغبت در زیارت او نماید هر اینه آن امام روز قیامت شفیع او باشد وهم از
انحضرت منقولست که وقتی حضرت امام حسن علیه السلام از او سؤال نمود که یا رسول
الله کسی که زیارت ما کند چه ثواب دارد انحضرت فرمودند هرکس که مرا یا پدر
ترا یا برادر ترا یا ترا در حیات وممات زیارت کند هر اینه برمن واجب میشود که اورا
روز قیامت از اتش دوزخ نگاه دارم وهم از انحضرت منقولست که حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام را خطاب کرده فرمودند که هرکس مرا یا ترا اگر فاطمه سه روز
زیارت کند واجب میشود مرا اورا ببهشت پس فاطمه علیها السلام از انحضرت سؤال
نمود که در حال حیات یا ممات فرمودند هم در حال حیات وهم در حال ممات واز
حضرت امام ناطق جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام منقولست که هرکس زیارت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را پیاده بجا آرد خدا یتعالی عوض هر گام او یك حج
وعمره بنویسد واگر پیاده از زیارت انحضرت برگردد بهر گامی دو حج ودو عمره
بنویسد ونیز انحضرت فرموده که کسی که انحضرت را زیارت کند وعارف بحق او

باشد یعنی یقین داند که امام مفترض الطاعه است [illegible] گناهان [illegible] و حج [illegible]
وعمرهٔ مبروره برای او بنویسند ونیز اتش دوزخ نچشد پاهای که خاك الوده
شده باشد در زیارت او خواه در سواری وخواه در پیادگی ونیز از انحضرت
منقولست که فرمود که هرکس یکی از ما را زیارت کند چنانست که حضرت پیغمبر را
زیارت کرده باشد واز حضرت علی بن موسی علیه السلام منقولست که خطاب باحمد
بزنطی کرده فرمودند که روز عید نزد قبر انحضرت حاضر شود که خدا یتعالی در
انروز از هر مؤمنی ومؤمنه ومسلمی ومسلمه گناهان شصت ساله را میبخشد
ودو برابر انچه در ماه رمضان وشب قدر وشب فطر از اتش دوزخ ازاد میسازد
در انروز ازاد میگرداند ویك درهم تصدق در انروز برابر هزار درهمست در
غیر انروز پس در این روز تصدق کن بر برادران مؤمن خود وحضرت امام بحق
ناطق امام جعفر صادق علیه السلام در ثواب زیارت حضرت امام حسین علیه السلام
فرموده که هرکس که در مشهد انحضرت حاضر شود وزیارت او کند ودو رکعت
نماز بگذارد در دیوان اعمال او حج مبروری نوشته میشود وهمچنین است
ثواب زیارت کردن هر امامی که اطاعت او واجب باشد ودر زیارت حضرت امام
حسین علیه السلام ثواب بسیار است ودر بعضی روایات وارد شده که زیارت
انحضرت فرض است بر هر مؤمنی ومؤمنه وتارك او تارك خدا ورسول خداست
وباعث عقوق پیغمبر ونقص در ایمانست وواجبست بر هر مالداری که در هر سال
یکبار زیارت او کند وکسی که یکسال از عمر او بر وبگذرد وزیارت او نکند یکسال
از عمر او کم میشود وزیارت او عمر را دراز میکند وایام زیارت او از عمر ابکس حساب
نمیشود وبهر گامی حجی مبرور وثواب هزار غلام که در راه خدا ازاد کند مییابد
وبهر درهمی که در ان راه صرف میکند ثواب دو هزار درهم دارد وهرکس که اورا
زیارت کند وعارف بحق او باشد خدا یتعالی گناهان پیشین واینده اورا بیامرزد
وزیارت او در روز عرفه مقابل بیست حج وبیست عمرهٔ مبروره است که با حضرت
پیغمبر صلی الله علیه واله وامام علیه السلام بجای اورده باشد ودر بعضی روایات
وارد شده که زیارت انحضرت در روز عرفه با عارف بودن بحق او مقابل هزار
حج مقبولست وهزار هزار جهاد است در راه خدا یتعالی با پیغمبر صلی الله علیه
واله وامام علیه السلام وزیارت او در اول ماه رجب مغفرت گناهانست ودر نصف

شعبان مصافحه میکنند با او صد و بیست پیغمبر و در شب قدر سبب آمرزش همه
گناهانست و در یکسال جمع کردن زیارات او میان عرفه و فطر و شب نصف شعبان
معادل هزار حج و هزار عمرهٔ مبروره است و قضای هزار حاجت دنیا و اخرت
میکند و زیارت عاشورا با معرفت بحق او مثل زیارت خداست در عرش و مراد
از این کلام کنایت از ثواب بسیار است و بزرگی بیشمار مثل کسی که خدا تعالی
او را بعرش برد و زیارت اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمانست
و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد از شهدای بدر و هر کس بر بلندی
رود و سر بسوی آسمان کرده توجه بقبر او کند و بگوید اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَبا عَبْدِ
اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ ثواب حج و عمره در دیوان اعمال او بنویسند
و در روایت وارد شده که نماز کردن در مشهد منور انحضرت هر رکعتی معادل
هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که آزاد کند و هزار جنگ در راه خدا تعالی
کند با حضور پیغمبر مرسل و یک نماز واجب کذاردن معادل حجست و نماز سنت
معادل عمره و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که فرموده هر
کس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند هرگز درد چشم نه بیند
و بیمار نشود و مبتلا نمیرد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خود فرموده
که هر که مرا زیارت کند خدا تعالی گناهان او را بیامرزد و فقیر و محتاج نمیرد
و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که پرسیدند از و که زیارت پدر تو مثل
زیارت امام حسین علیه السلام است انحضرت فرمودند آری و گفتند که هر که
پدرم را در بغداد زیارت کند حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیهما را زیارت کرده باشد و از حضرت امام موسی علیه السلام
منقولست که فرمودند زیارت فرزندم علی پیش خدا تعالی برابر هفتاد حج
مبرور است تا هفتاد هزار حج و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که
زیارت پدر تو افضل است یا زیارت امام حسین علیه السلام فرمود که زیارت پدرم
زیرا که پدرم را زیارت نمیکنند مگر خاصان شیعه و مراد بخاصان شیعه جماعتی اند
که قایلند بامامت دوازده امام علیهم السلام چه جماعت ناووسیه که تا حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام امام میدانند و واقفیه که تا حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام امام میدانند و کیسانیه که بامامت محمد بن حنفیه قایل اند و غیر اینها

از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین علیه السلام میکنند و زیارت حضرت امام
رضا علیه السلام نمیکنند مگر خواص شیعه و بهتر انست که حضرت امام رضا علیه السلام
را در رجب زیارت کنند و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که با حمد بزنطی
نوشتند که برسان بشیعهٔ من که زیارت من پیش خدا تعالی مقابل هزار حج مقبول
و هزار عمرهٔ مقبوله است احمد بزنطی کوید از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند
که زیارت پدر تو مقابل هزار حجست انحضرت فرمودند که مقابل هزار هزار حجست
و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که مرا در اینجا دور زیارت کند او
را در سه موضع یاری کنم انگاه که نامهٔ از چپ و راست پران شود و هنگام
گذشتن بر صراط و هنگام کشیدن اعمال **فصل دویم** در اداب زیارت بدانکه
بیست و یک امر تعلق بزیارت دارد اول غسل کردن پیش از دخول بروضه دوم
انکه تا داخل شدن با طهارت باشد پس اگر در میانه حدثی واقع شود اعادهٔ غسل
باید کرد سیم انکه جامهٔ پاک پوشد و بر در مشهد بایستد و دعای منقول بخواند
و اذن دخول بطلبد پس اگر رقت حال او را رقت بهم رسد داخل شود و الا انتظار
بکشد که هرگاه رقت بهم رسد داخل شود چهارم داخل شدن بخضوع و خشوع
و در حین دخول پای راست را مقدم دارد و در وقت بیرون امدن پای چپ را
پنجم انکه خود را بضریح بچسباند و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهتر است
و این غلط است چه در احادیث وارد شده که بضریح تکیه باید کرد و بوسیدن
ضریح جایز است و در بوسیدن آستانها حدیثی وارد نشده و بعضی از مجتهدین
امامیه بر انند که جایز است ششم انکه رو بقبله نکند بلکه رو بضریح و پشت
بقبله کردن در حالت زیارت بهتر است هفتم زیارت بطریق منقول کردن چنانچه
در فصل آینده مذکور خواهد شد و قول اَلسَّلامُ عَلَيْكَ کافیست و بعضی از
مجتهدین حاضر شدن در انجا را کافی میدانند هشتم جانب راست روی خود را
بر ضریح نهادن در وقت فارغ شدن از زیارت و دعا کردن نهم جانب چپ روی
خود را بر ضریح نهادن و سؤال نمودن از خدا تعالی بحق او و بحق صاحب قبر که او را
از اهل بهشت بگرداند بشفاعت صاحب قبر و مبالغه در دعا کردن و الحاح نمودن
دهم بر سر بالین امدن و رو بقبله نموده دعا کردن یازدهم دو رکعت نماز زیارت
کردن بعد از زیارت و اگر زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و اله باشد سنت است

که نماز زیارت را در میان منبر آنحضرت و قبر او کذارد و اگر زیارت حضرات ائمهٔ
معصومین علیهم السلام باشد در بالین سر کذارد و در دین نماز رخصت از ائمه علیهم السلام
وارد شده که رو بقبر میتوان کرد اکرچه مستلزم پشت بقبله کردن باشد امّا اگر
چنان کند که رو بضریح کند و پشت بقبله نکند بهتر است دوازدهم بعد از نماز
زیارت دعای منقول خواندن و آنچه بخاطرش رسد از امور دین و دنیا طلب نمودن
و دعا برای جمیع خلایق کردن بهتر است چه آن باجابت نزدیکتر است سیزدهم
در امکان تلاوت قرآن نمودن و ثواب آنرا بصاحب ضریح هدیه کردن چه نفع
آن بازبا و میرسد و سبب تعظیم صاحب قبر است چهاردهم احضار قلب است
در جمیع احوال بحسب استطاعت و توبه کردن از جمیع کناهان پانزدهم تصدّق
نمودن بر خدمتکاران و نکاهبانان آن مقام و محتاجان آنجا چه ثواب تصدّق در
آن مقام مضاعف میشود شانزدهم تعظیم ایشان چه فی الحقیقه تعظیم ایشان تعظیم
صاحب قبر است هفدهم آنکه هرگاه از زیارت برکردد باز بزیارت برود تا در آن
شهر است هجدهم آنکه هرگاه رفتن او نزدیک آید وداع بدعای منقول کند
نوزدهم آنکه سؤال کند از خدای تعالی عود بدان مقام را بیستم آنکه در وقت بیرون
آمدن از آن مقام روی بضریح کرده پس پس بیرون آید بیست و یکم آنکه زود از آن مقام
بیرون رود چه حرمت و تعظیم در آن بیشتر است و اشتیاق بازآمدن زودتر بهم
میرسد **فصل سیّم** در بیان زیارت حضرت رسالت پناهی صلّی الله علیه
و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
بطرق متعدّده واقع شده و چون این مختصر گنجایش جمیع آنها نداشت لهذا در این
رساله اختصار رفت بزیارت مختصری جهت قربات از حضرات که از کتب احادیث
معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه و کامل الزیارات ابن قولویه و
تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح کبیر و صغیر او و غیر اینها از کتب ادعیه و مزار
و غیر آن انتخاب شده **زیارت حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله**
بدان وفقک الله تعالی و ایانا که هرگاه اراده داخل شدن مدینه کنی پیش از دخول
در آن باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی صلّی الله علیه و آله بفعل آری
و بآدابی که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل علیه السلام داخل مسجد
آنحضرت شوی و در بالای سر آنحضرت روی خود را بقبله کرده پهلوی چپ را

بجانب ضریح مقدس آنحضرت کنی و پهلوی راست را بجانب منبر آنحضرت و این
دعا را که ابن عمّار بطریق صحیح از حضرت بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده بخوانی اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ رَسُولُ اللهِ وَ
اَنَّکَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسالاتِ رَبِّکَ وَنَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَجاهَدْتَ
فی سَبیلِ اللهِ وَعَبَدْتَ اللهَ حَتّی اَتاکَ الْیَقینُ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَاَدَّیْتَ الَّذی
عَلَیْکَ مِنَ الْحَقِّ وَاَنَّکَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنینَ وَغَلُظْتَ عَلَی الْکافِرینَ فَبَلَّغَ اللهُ بِکَ اَشْرَفَ
مَحَلِّ الْمُکْرَمینَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اسْتَنْقَذَنا بِکَ مِنَ الشِّرْکِ وَالضَّلالَةِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ
صَلَواتِکَ وَصَلَواتِ مَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبینَ وَعِبادِکَ الصّالِحینَ وَاَنْبِیائِکَ الْمُرْسَلینَ وَ
اَهْلِ السَّمٰواتِ وَالْاَرَضینَ وَمَنْ سَبَّحَ لَکَ یا رَبَّ الْعالَمینَ مِنَ الْاَوَّلینَ وَالْاٰخِرینَ عَلی
مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ وَنَجِیِّکَ وَوَلِیِّکَ وَحَبیبِکَ وَصَفِیِّکَ وَخاصَّتِکَ وَ
صَفْوَتِکَ مِنْ بَرِیَّتِکَ وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ اَللّٰهُمَّ اَعْطِهِ الدَّرَجَةَ وَالْوَسیلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ
وَابْعَثْهُ مَقامًا مَحْمُودًا وَالْعَطِیَّةَ یَغْبِطُهُ بِهِ الْاَوَّلُونَ وَالْاٰخِرُونَ اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ قُلْتَ
وَقَوْلُکَ الْحَقُّ وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ
لَوَجَدُوا اللهَ تَوّابًا رَحیمًا وَاِنّی اَتَیْتُ نَبِیَّکَ مُسْتَغْفِرًا تائِبًا مِنْ ذُنُوبی وَاَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ
بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یا مُحَمَّدُ اِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَی اللهِ رَبّی وَرَبِّکَ لِیَغْفِرَ لی
ذُنُوبی و بعد از آن نیت زیارت کن باینطریق که زیارت حضرت پیغمبر صلّی الله علیه
و آله میکنم سنت تقرب بخدا پس از آن بکوی اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبیبَ اللهِ اَلسَّلامُ
عَلَیْکَ یا صَفْوَةَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمینَ اللهِ اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ نَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَجاهَدْتَ
فی سَبیلِ اللهِ وَعَبَدْتَهُ حَتّی اَتاکَ الْیَقینُ فَجَزاکَ اللهُ اَفْضَلَ ما جازی نَبِیًّا عَنْ اُمَّتِهِ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی اِبْراهیمَ وَآلِ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ
مَجیدٌ آنگاه اگر حاجتی داشته باشی ضریح مقدس آنحضرت را   پس پشت
خود کذاشته رو بقبله کن و دستهای خود را برداشته از حق سبحانه و تعالی
طلب حاجت نمای که باجابت مقرون کردد و بعد از آن دعائی که حضرت امام
زین العابدین علیه السلام میخوانده اند بخوانی که اَللّٰهُمَّ اِلَیْکَ اَلْجَاْتُ اَمْری وَاِلی
قَبْرِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ اَسْنَدْتُ ظَهْری وَالْقِبْلَةَ الَّتی
رَضیتَ لِمُحَمَّدٍ اسْتَقْبَلْتُ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَصْبَحْتُ لا اَمْلِکُ لِنَفْسی خَیْرَ ما اَرْجُو لَها وَلا
اَدْفَعُ عَنْها شَرَّ ما عَلَیْها وَاَصْبَحَتِ الْاُمُورُ بِیَدِکَ وَلا فَقیرٌ اَفْقَرُ مِنّی اِنّی لِما اَنْزَلْتَ اِلَیَّ

من خير فقير اللهم اردد بي منك بخير ولا راد لفضلك اللهم اني اعوذ بك من ان
تبدل اسمي او تغير جسمي او تزيل نعمتك عني اللهم زيني بالتقوى وجملني بالنعم
واعمرني بالعافية وارزقني شكر العافية آنگاه نزد منبر آنحضرت رفته چشم و رو
خود را بران بمال چه در حدیث وارد شده که مالیدن چشمهای خود بر منبر
آنحضرت شفای چشمهاست و در میان منبر و قبر آنحضرت آمده جهت مطالب
دنیوی و اخروی دعا کن چه از حضرت رسالت پناهی منقولست که میانهٔ منبر و
قبر من روضه ایست از ریاض جنت آنگاه دو رکعت نماز زیارت حضرت بکنا رو
بعد از فارغ شدن از نماز تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کرده جهت مطالب
دنیوی و اخروی خود دعا کن که باجابت مقرون گردد آنگاه بگوی اللهم اني صليت
هاتين الركعتين هدية مني الى سيدي ومولاي محمد بن عبد الله رسولك ونبيك
اللهم فصل على محمد واله وتقبلها مني واجزني على ذلك جزاء المحسنين اللهم لك صليت
ولك ركعت ولك سجدت وحدك لا شريك لك لانه لا يكون الصلوة والركوع الا
لك لانك انت الله لا اله الا انت اللهم صل على محمد وال محمد وتقبل مني زيارتي و
اعطني سؤلي بمحمد واله الطاهرين

زیارت حضرت فاطمه علیها السلام

بدانکه مکان قبر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در احادیث اهل بیت علیهم السلام
مختلف وارد شده چه در بعضی از احادیث آمده که آنحضرت در گورستان بقیع
مدفون گشته و در بعضی احادیث وارد شده که قبر آنحضرت میانهٔ قبر حضرت رسالت
پناه و منبر او واقع شده و رئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره
الفقیه نقل کرده که صحیح آنست که آنحضرت در خانهٔ خود مدفونست و چون
بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ کردند قبر آنحضرت داخل مسجد شده و الحال در
پشت خانهٔ که حضرت مدفونست علامت ضریح مقدس آنحضرتاست پس هرگاه
بدانجا رسی بعد از آنکه غسل زیارت آنحضرت کرده باشی نیت زیارت کن که زیارت
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام میکنم سنت تقرب بخدا آنگاه بگوی السلام
عليك يا بنت رسول الله السلام عليك يا بنت نبي الله السلام عليك يا بنت
خليل الله السلام عليك يا بنت حبيب الله السلام عليك يا بنت صفي الله السلام
عليك يا بنت امين الله السلام عليك يا بنت خير خلق الله السلام عليك يا بنت
افضل انبياء الله ورسله وملائكته السلام عليك يا بنت خير البرية السلام

عليك يا سيدة نساء العالمين من الاولين والاخرين السلام عليك يا زوجة ولي
الله وخير الخلق بعد رسول الله السلام عليك يا ام الحسن والحسين سيدي
شباب اهل الجنة السلام عليك ايتها الصديقة الشهيدة السلام عليك ايتها
الرضية المرضية السلام عليك ايتها الفاضلة الزكية السلام عليك ايتها
المظلومة المغصوبة السلام عليك ايتها الحوراء الانسية السلام عليك ايتها
التقية النقية السلام عليك ايتها المحدثة العليمة السلام عليك ايتها المطهرة
المقهورة السلام عليك يا فاطمة بنت رسول الله ورحمة الله وبركاته وصلى الله
عليك وعلى روحك وبدنك اشهد انك مضيت على بينة من ربك وان من سرك
فقد سر رسول الله صلى الله عليه واله ومن جفاك فقد جفا رسول الله صلى
الله عليه واله ومن وصلك فقد وصل رسول الله صلى الله عليه واله لانك
بضعة منه وروحه التي بين جنبيه كما قال عليه افضل سلام الله وصلواته
اشهد الله ورسوله وملائكته اني راض عمن رضيت عنه ساخط على من سخطت
عليه متبرئ ممن برئت منه موال لمن واليت ومعاد لمن عاديت مبغض لمن ابغضت
محب لمن احببت وكفى بالله شهيدا وحسيبا وجازيا ومثيبا بعد از ان صلوات بر
حضرت رسالت پناه فرستاده دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمه علیها السلام
بجای آورده دعائی که مذکور شد بخوان و چون بگورستان بقیع رسی حضرت
امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام
را زیارت کن و نیت چنین کن که زیارت حضرت امام حسن و امام زین العابدین و
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام میکنم سنت تقرب بخدا و آنگاه
بگوی السلام عليكم ائمة الهدى السلام عليكم حجج الله على اهل الدنيا السلام
عليكم ايها القوامون في البرية بالقسط السلام عليكم اهل الصفوة السلام
عليكم اهل النجوى اشهد انكم قد بلغتم ونصحتم وصبرتم في ذات الله وكذبتم واسيء
اليكم فغفرتم واشهد انكم الائمة الراشدون وان طاعتكم مفترضة وان قولكم
الصدق وانكم دعوتم فلم تجابوا وامرتم فلم تطاعوا وانكم دعائم الدين واركان
الارض لم تزالوا بعين الله ينسخكم في اصلاب المطهرين وينقلكم في ارحام المطهرات
لم تدنسكم الجاهلية الجهلاء ولم تشرك فيكم فتن الاهواء طبتم وطاب منبتكم انتم الذين
من بكم علينا ديان الدين فجعلكم في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه و

جعل صلواتنا علیکم رحمة لنا وکفارة لذنوبنا واختارکم لنا وطیب خلقنا بما من
علینا من ولایتکم وکنا عنده مسلمین بعلمکم مقرین بفضلکم معترفین بتصدیقنا
ایاکم وهذا مقام من اسرف واخطا واستکان واقر بما جنی ورجا بمقامات الخلاص
وان یستنقذه بکم مستنقذ الهلکی من النار فکونوا لی شفعاء فقد وفدت الیکم
اذ رغب عنکم اهل الدنیا واتخذوا آیات الله هزوا واستکبروا عنها انگاه سر و
دستهای خود را سوی آسمان بکن و این دعا را بخوان یا من هو قائم لا یسهو ودائم
لا یلهو ومحیط بکل شیء لک المن بما وفقتنی وعرفتنی ائمتی علیهم السلام اذ ضل عنهم
عبادک وجحدوا معرفتهم واستخفوا بحقهم ومالوا الی سواهم وکانت المنة لک و
منک علی مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی به فلک الحمد اذ کنت عندک فی مقامی
هذا مذکورا مکتوبا لا تحرمنی ما رجوت ولا تخیبنی فیما دعوت انگاه هر دعائی که
خواهی بکن که مستجابست بعد از آن دو رکعت نماز زیارت هر امامی که کرده بگذار
و زیارت قبر عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله حمزه که در احد مدفونست
بکن که از جمله مستحباتست پس چون بدانجا رسی بگوی السلام علیک یا عم رسول
الله وخیر الشهداء السلام علیک یا اسد الله واسد رسوله واشهد انک قد جاهدت
فی الله ونصحت لرسول الله وصبرت بنفسک وطلبت ما عند الله ورغبت فیما وعد
الله و چون بقبر شهدا رسی بگو السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار وانتم فرط
وانا بکم لاحقون و چون خواهی که وداع حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
آله نمائی باید که غسل کنی و زیارت آنحضرت را بطریقی که مذکور شد بجا آری پس
بگو اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر نبیک فان توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد
فی مماتی علی ما اشهد فی حیوتی ان لا اله الا انت وان محمدا عبدک ورسولک و
انک اخترته من خلقک ثم اخترت من اهل بیته الائمة الطاهرین الذین اذهب الله
عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا فاحشرنا معهم وفی زمرتهم وتحت لوائهم ولا تفرق
بینی وبینهم فی الدنیا والآخرة یا ارحم الراحمین و چون خواهی که وداع ائمه
بقیع علیهم السلم کنی بطریقی که مذکور شد زیارت ایشان بفعل آر انگاه بگوی السلام
علیکم ائمة الهدی ورحمة الله وبرکاته استودعکم الله واقرأ علیکم السلام
آمنا بالله وبالرسول وبما جئتم به ودللتم علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم
لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاهم وارزقنی العود ثم العود **زیارت حضرت**

امیر المؤمنین علیه السلم بدان وفقنا الله وایانا که هرگاه اراده زیارت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نمائی در نجف اشرف میباید که غسل کنی و باداب
که در فصل سابق مذکور شد با هستگی و سکینه و وقار متوجه مرقد منور
مطهر آنحضرت شوی تا آنکه بمرقد رسی انگاه روی خود را با نحضرت کرده
پشت بقبله کن و نیت چنین کن که زیارت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلم میکنم سنت تقرب بخدا پس بگوی السلام علیک یا ولی الله انت اول
مظلوم واول من غصب حقه صبرت واحتسبت حتی اتاک الیقین واشهد
انک لقیت الله وانت شهید عذب الله قاتلک بانواع العذاب وجدد علیه
العذاب جئتک عارفا بحقک مستبصرا بشأنک معادیا لاعدائک ومن ظلمک القی
علی ذلک ربی ان شاء الله تعالی ان لی ذنوبا کثیرة فاشفع لی عند ربک فان
لک عند الله تبارک وتعالی جاها وشفاعة وقد قال الله عز وجل ولا یشفعون
الا لمن ارتضی انگاه بگوی الحمد لله الذی اکرمنی بمعرفته ومعرفة رسوله ومن
فرض طاعته رحمة منه وتطولا منه ومن علی بالایمان الحمد لله الذی سیرنی
فی بلاده وحملنی علی دوابه وطوی لی البعید ودفع المکروه عنی حتی ادخلنی
حرم اخی نبیه وارانیه فی عافیة الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله جاء بالحق من عنده واشهد ان علیا عبد الله واخو رسول الله
اللهم عبدک وزائرک متقرب الیک بزیارة قبر اخی رسولک وعلی کل ماتی حق
لمن اتاه وزاره وانت خیر ماتی واکرم مزور فاسئلک یا الله یا رحمن یا رحیم یا جواد
یا واحد یا احد یا نور یا فرد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ان
تصلی علی محمد وآل محمد واهل بیته وان تجعل تحفتک ایای من زیارتی فی موقفی
هذا فکاک رقبتی من النار واجعلنی ممن یسارع فی الخیرات ویدعوک رغبا و
رهبا واجعلنی من الخاشعین اللهم انک بشرتنی علی لسان نبیک محمد صلی الله
علیه وآله فقلت وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم اللهم فانی
بک مؤمن وبجمیع انبیائک فلا تقفنی بعد معرفتهم موقفا تفضحنی به علی
رؤس الخلایق بل قفنی معهم وتوفنی علی التصدیق لهم فانهم عبیدک وانت
خصصتهم بکرامتک وامرتنی باتباعهم انگاه نزدیک ضریح مقدس آنحضرت

رفته بگوی السَّلامُ مِنَ اللهِ علی محمّدِ بن عبدِ اللهِ امینِ اللهِ علی رُسلِهِ وعزائمِ
امرِهِ ومعدنِ الوحیِ والتنزیلِ والخاتمِ لما سبقَ والفاتحِ لما استقبلَ المهیمنِ
علی ذلکَ کلِّهِ والشاهدِ علی خلقِهِ والسراجِ المنیرِ والسَّلامُ علیهِ ورحمةُ اللهِ
وبرکاتُهُ اللّهمَّ صلِّ علی محمّدٍ واهلِ بیتِهِ المظلومینَ افضلَ واکملَ وارفعَ واشرفَ
ما صلّیتَ علی احدٍ من انبیائکَ ورسلِکَ واصفیائکَ اللّهمَّ صلِّ علی محمّدٍ وامیرِ
المؤمنینَ عبدِکَ وخیرِ خلقِکَ بعدَ نبیِّکَ واخی رسولِکَ الذی انتجبتَهُ من
خلقِکَ والدلیلِ علی من بعثتَهُ برسالاتِکَ وديّانِ الدینِ بعدلِکَ وفصلِ قضائِکَ
بینَ خلقِکَ والسَّلامُ علیکَ ورحمةُ اللهِ وبرکاتُهُ اللّهمَّ صلِّ علی محمّدٍ وآلِهِ
الائمّةِ من ولدِهِ والقوّامینَ بامرِکَ من بعدِهِ المطهّرینَ الذینَ ارتضیتَهم انصاراً
لدینِکَ وحفظةً لسرِّکَ والشهداءِ علی خلقِکَ واعلاماً لعبادِکَ ما استطعتَ
السَّلامُ علی الائمّةِ المستودعینَ السَّلامُ علی خالصةِ اللهِ من خلقِهِ السَّلامُ
علی الائمّةِ المتوسّمینَ السَّلامُ علی المؤمنینَ الذینَ قاموا بامرِکَ وآزروا اولیاءَ
اللهِ وخافوا بخوفِهم السَّلامُ علی الملائکةِ المقرّبینَ انگاه بگو السَّلامُ علیکَ یا
حبیبَ اللهِ السَّلامُ علیکَ یا صفوةَ اللهِ السَّلامُ علیکَ یا ولیَّ اللهِ السَّلامُ علیکَ
یا حجّةَ اللهِ السَّلامُ علیکَ یا عمودَ الدینِ ووارثَ علمِ الاوّلینَ والآخرینَ وصاحبَ
المیسمِ والصراطِ المستقیمِ اشهدُ انّکَ قد اقمتَ الصلوةَ وآتیتَ الزکوةَ وامرتَ بالمعروفِ
ونهیتَ عنِ المنکرِ واتّبعتَ الرسولَ وتلوتَ الکتابَ حقَّ تلاوتِهِ وجاهدتَ فی
سبیلِ اللهِ حقَّ جهادِهِ ونصحتَ للهِ ولرسولِهِ وجدتَ بنفسِکَ صابراً محتسباً و
مجاهداً عن دینِ اللهِ موقّیاً لرسولِ اللهِ طالباً ما عندَ اللهِ راغباً فیما وعدَ اللهُ
ومضیتَ للّذی کنتَ علیهِ شهیداً وشاهداً ومشهوداً فجزاکَ اللهُ عن رسولِهِ
وعنِ الاسلامِ واهلِهِ افضلَ الجزاءِ لعنَ اللهُ من قتلَکَ ولعنَ اللهُ من خالفَکَ ولعنَ
اللهُ من افتری علیکَ وظلمَکَ ولعنَ اللهُ من غصبَکَ ومن بلغَهُ ذلکَ فرضیَ بهِ
انا الی اللهِ منهم بریءٌ لعنَ اللهُ امّةً خالفتکَ وامّةً جحدتکَ ولایتَکَ وامّةً
تظاهرتْ علیکَ وامّةً قتلتکَ وامّةً حادتْ عنکَ وخذلتکَ الحمدُ للهِ الذی
جعلَ النارَ مثواهم وبئسَ الوِردُ المورودُ وبئسَ وِردُ الواردینَ وبئسَ درکُ
المدرکینَ اللّهمَّ العنْ قتلةَ انبیائکَ واوصیاءِ انبیائکَ بجمیعِ لعناتِکَ
واصلِهم حرَّ نارِکَ اللّهمَّ العنِ الجوابیتَ والطواغیتَ والفراعنةَ واللاتَ

والعزّی والجبتَ وکلَّ ندٍّ یُدعی من دونِ اللهِ وکلَّ مفترٍ علی اللهِ اللّهمَّ العنهم
واشیاعَهم واتباعَهم واولیاءَهم واعوانَهم ومحبّیهم لعناً کثیراً انگاه
بگوی اللّهمَّ عذّبهم عذاباً لا تعذّبُ بهِ احداً من العالمینَ فضاعفْ علیهم عذابَکَ
کما شاقّوا ولاةَ امرِکَ واعدَّ لهم عذاباً لم تحلَّهُ باحدٍ من خلقِکَ اللّهمَّ ادخلْ علی قتلةِ
انصارِ رسولِکَ وقتلةِ انصارِ امیرِ المؤمنینَ وعلی قتلةِ انصارِ الحسنِ وقتلةِ انصارِ
الحسینِ وقتلةِ من قُتلَ فی ولایةِ آلِ محمّدٍ اجمعینَ عذاباً مضاعفاً فی اسفلِ درکٍ
من الجحیمِ ولا تخفّفْ عنهم من عذابِها وهم فیها مبلسونَ ملعونونَ ناکسو رؤوسِهم
عندَ ربِّهم قد عاینوا الندامةَ والخزیَ الطویلَ لقتلِهم عترةَ انبیائکَ ورسلِکَ
واتباعَهم من عبادِکَ الصالحینَ اللّهمَّ العنهم فی مستترِ السرِّ وظاهرِ العلانیةِ
فی سمائکَ وارضِکَ اللّهمَّ اجعلْ لی لسانَ صدقٍ فی اولیائکَ وحبّبْ الیَّ مشاهدَهم
حتّی تلحقنی بهم وتجعلنی لهم تبعاً فی الدنیا والآخرةِ یا ارحمَ الراحمینَ انگاه در
بالای سر آنحضرت بنشین وبگو سلامُ اللهِ وسلامُ ملائکتِهِ المقرّبینَ والمسلّمینَ
لکَ بقلوبِهم والناطقینَ بفضلِکَ والشاهدینَ علی انّکَ صادقٌ امینٌ صدّیقٌ
علیکَ یا مولایَ السَّلامُ من اللهِ وعلی روحِکَ وبدنِکَ اشهدُ انّکَ طهرٌ طاهرٌ
مطهّرٌ اشهدُ انّکَ یا ولیَّ اللهِ وولیَّ رسولِهِ بالبلاغِ والاداءِ واشهدُ انّکَ حبیبُ
اللهِ وانّکَ بابُ اللهِ وانّکَ وجهُ اللهِ الذی یؤتی بهِ وانّکَ خلیلُ اللهِ وانّکَ عبدُ
اللهِ واخو رسولِهِ صلّی اللهُ علیهِ وآلِهِ اتیتُکَ متقرّباً الی اللهِ بزیارتِکَ خلاصَ
نفسی متعوّذاً بکَ من نارٍ استحقّها مثلی بما جنیتُهُ علی نفسی اتیتُکَ انقطاعاً
الیکَ والی ولدِکَ الخلفِ من بعدِکَ علی تزکیةِ الحقِّ فقلبی لکَ مسلّمٌ وامری
لکَ متّبعٌ ونصرتی معدّةٌ وانا عبدُ اللهِ ومولاکَ فی طاعتِکَ الوافدُ الیکَ والتمسُ
بذلکَ کمالَ المنزلةِ عندَ اللهِ وانتَ ممّن امرنی اللهُ بصلتِهِ وحثّنی علی برِّهِ ودلّنی
علی فضلِهِ وهدانی الی حبِّهِ ورغّبنی فی الوفادةِ الیهِ والی طلبِ الحوائجِ عندَهُ
انتم اهلُ بیتٍ یسعدُ من تولّاکم ولا یخیبُ من اتاکم ولا یخسرُ من یهواکم ولا
یسعدُ من عاداکم ولا اجدُ احداً افزعُ الیهِ خیراً لی منکم انتم اهلُ بیتِ الرحمةِ
ودعائمُ الدینِ وارکانُ الارضِ والشجرةُ الطیّبةُ اللّهمَّ لا تخیّبْ توجّهی برسولِکَ
وآلِ رسولِکَ اللّهمَّ انتَ مننتَ علیَّ بزیارةِ مولایَ وولایتِهِ ومعرفتِهِ
فاجعلنی ممّن ینصرُهُ وینتصرُ بهِ ومُنَّ علیَّ بنصرِکَ لدینِکَ فی الدنیا والآخرةِ

اللهم انی احیی علی ما حیی به علی بن ابی طالب وامُوتُ علی ما مات علیه علی بن ابی طالب علیه السلام انگاه دو رکعت نماز در بالای سر انحضرت بگذار و جهت مطالب دنیوی واخروی خود دعا کن که محل اجابت دعاست بعد از آن بگو اللهم انی صلیت هاتین الرکعتین هدیة منی الی سیدی ومولای ولیک واخی رسولک امیر المؤمنین وسید الوصیین علی بن ابی طالب علیه السلام فصل علی محمد وال محمد وتقبلهما منی واجزنی علی ذلک جزاء المحسنین اللهم لک صلیت ولک رکعت ولک سجدت وحدک لا شریک لک لانه لا تکون الصلوة والرکوع والسجود الا لک لانک انت الله الذی لا اله الا انت اللهم صل علی محمد وال محمد وتقبل منی زیارتی واعطنی سؤلی بمحمد واله الطاهرین انگاه حضرت ادم و نوح علیهما السلام را زیارت کن چه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل نموده که استخوان ادم و جسد نوح نبی علیهما السلام در ان مکان شریف مدفونست پس هرگاه خواهی که ادم را زیارت کنی نیت زیارت کرده بگو السلام علیک یا صفی الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا امین الله السلام علیک یا خلیفة الله فی ارضه السلام علیک یا ابا البشر صلوات الله وسلامه علیک وعلی روحک وبدنک وعلی الطاهرین من ولدک وذریتک صلوة لا یحصیها الا هو ورحمة الله وبرکاته ودر زیارت نوح علیه السلام بعد از نیت زیارت بگو السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا صفی الله السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا شیخ المرسلین السلام علیک یا امین الله فی ارضه صلوات الله وسلامه علی روحک وبدنک وعلی الطاهرین من ولدک ورحمة الله وبرکاته انگاه جهت هریک از ایشان دو رکعت نماز بگذار و دعائی که مذکور شد بخوان وهرگاه اراده نمائی که بوطن خود روی و وداع حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کنی بطریقی که مذکور شد زیارت انحضرت بجا ار بعد از ان بگو السلام علیک یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته استودعک الله واسترعیک واقرء علیک السلام امنا بالله وبالرسل وبما جاءت به ودلت علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله اخر العهد من زیارتی ایاه فان توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد فی مماتی علی ما شهدت علیه فی حیوتی ان الائمة علی بن ابی طالب والحسن والحسین وعلی

ومحمد وجعفر وموسی وعلی ومحمد وعلی والحسن ومحمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین واشهد ان من قتلهم وحاربهم مشرکون ومن رد علیهم فی اسفل درک الجحیم واشهد ان من حاربهم لنا اعداء ونحن منهم براء وانهم حزب الشیطان وعلی من قتلهم لعنة الله والملئکة والناس اجمعین اللهم انی اسئلک بعد الصلوة والتسلیم ان تصلی علی محمد وال علی ولا تجعل اخر العهد من زیارته وان جعلته فاحشرنی مع هؤلاء الائمة المسلمین اللهم وذلل قلوبنا لهم بالطاعة والناصحة والمحبة وحسن الموازرة والتسلیم

زیارت حضرت امام حسین علیه السلام

بدان وفقک الله وایانا که هرگاه اراده زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کنی در کربلای معلا باید که در نهر فرات غسل کنی وجامهای پاک بپوشی وپای برهنه بروی چه در حدیث وارد شده که راه رفتن در ان حرم محترم چنان باشد که در حرم خدا ورسول خدا راه رود ودر راه تکبیر وتهلیل وتسبیح بگو وسلام وصلوات بر محمد وال محمد بفرست تا انکه بدر حایر انحضرت رسی ومراد بحایر دیواریست که الحال بر دور گنبد حضرت کشیده اند وبواسطه ان حایرش میگویند که متوکل عباسی خواست که کسی بزیارت قبر انحضرت نرود اب را در انجا سر داد تا قبر انحضرت را خراب کند اب چون بحوالی قبر رسید بر بالای یکدیگر جمع شده پیش نرفت وحیران وار بر دور ان بایستاد پس چون بدر حایر انحضرت رسی بگو السلام علیک یا حجة الله وابن حجته السلام علیک یا ملائکة الله وزوار قبر الحسین بن نبی الله الذین لازمون? له فی جهاد اعدائه المانعون فی نصرة اولیاء الله الذابون عن احبائه فجزاکم الله افضل الخیر واوفر جزاء احد ممن فی بیعته واستجاب له دعوته واطاع علی الله انگاه داخل حایر شو وبعد از انکه ده گام برداشته باشی توقف کن وسی مرتبه الله اکبر بگو انگاه متوجه انحضرت شو ورو بحضرت کرده قبله را در میان هردو کتف بگیر وبگو السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا قتیل الله وابن قتیله السلام علیک یا ثار الله وابن ثاره السلام علیک یا وتر الله الموتور فی السموات والارض اشهد ان دمک سکن فی الجنة واقشعرت له اظلة العرش وبکی له جمیع الخلائق وبکت له السموات والارضون وما فیهن وما بینهن ومن ینقلب فی الجنة والنار من خلق ربنا وما تری وما لا تری اشهد انک حجة الله وابن

بحجته واشهد انك قتيل الله وابن قتيله واشهد انك ثار الله وابن ثاره واشهد
انك بلغت عن الله عز وجل ووفيت ووافيت وجاهدت فی سبيل ربك و
مضيت للذی كنت عليه شهيدا ومستشهدا وشاهدا ومشهودا انا عبد الله و
مولاك وفی طاعتك والوافد اليك التمس بذلك كمال المنزلة عند الله وثبات
القدم فی الهجرة اليك والسبيل الذی لا يختلج دونك من الدخول فی كفالتك
التی امرت بها من اراد الله بدا بكم من اراد الله بدا بكم وبكم يبين الله الكذب وبكم
يباعد الزمان الكلب وبكم فتح الله وبكم يختم الله وبكم يمحوا الله ما يشاء وبكم
يفك الذل من رقابنا وبكم يدرك الله ترة كل مؤمن يطلب وبكم ينبت
الارض اشجارها وبكم يخرج الاشجار باثمارها وبكم ينزل السماء مطرها و
بكم يكشف الله الكرب وبكم ينزل الله الغيث وبكم يسبح الله الارض التی تحمل
ابدانكم لعنة الله قتلتكم وامة خالفتكم وامة جحدت ولايتكم وامة ظاهرت
عليكم وامة شهدت ولم تستشهد الحمد لله الذی جعل النار ماويهم و
بئس ورد المورود والحمد لله رب العالمين صلی الله عليك يا ابا عبد الله انا
الی الله ممن خالفك بریء انا الی الله ممن خالفك بریء آنگاه ببالين آنحضرت رفته
فرزند او علی بن حسين علی اكبر را زيارت كند وبعد از آنكه نيت زيارت كنی
بگو السلام عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن امير المؤمنين عليه السلام
السلام عليك يا ابن الحسن والحسين السلام عليك يا ابن خديجة وفاطمة صلی الله
عليك صلی الله عليك صلی الله عليك لعن الله من قتلك لعن الله من [illegible] انا
الی الله منهم بریء آنگاه بسر قبور شهدا رفته بگو السلام عليكم والله فزتم والله
فزتم والله يا ليتنی كنت معكم فافوز فوزا عظيما آنگاه ببالای سر آنحضرت آمده
نماز زيارت بگذارد ودعائی كه بعد از نماز زيارت مذكور شد بخواند ودعا كند
جهت مطالب دنيوی واخروی خويش وبرادران مؤمن وعيالان خويش كه
دعا در زير قبه امام حسين عليه السلام مستجابست ورد نميشود بعد از آن كه اراده
كنی از گنبد حضرت بيرون آئی چنان كن كه پشت بحضرت نكنی ودر وقت بيرون
آمدن بگو انا لله وانا اليه راجعون تا آنكه قبر آنحضرت از نظر غايب شود آنگاه
متوجه زيارت حضرت عباس بن علی بن ابی طالب شو ودر وقتی كه در گنبد رسی بگو
سلام الله وسلام ملائكته المقربين وانبيائه المرسلين وعباده الصالحين

وجميع الشهداء والصديقين الزاكيات الطيبات فيما يغتدی ويروح عليك
يا ابن امير المؤمنين اشهد لك بالتسليم والتصديق والوفاء والنصيحة لخلف
النبی صلی الله عليه واله وسلم المرسل والسبط المنتجب والدليل العالم و
الوصی المبلغ والمظلوم المضطهد فجزاك الله عن رسوله وعن امير المؤمنين و
عن الحسن وعن الحسين افضل الجزاء بما صبرت واحتسبت واعنت فنعم
عقبی الدار لعن الله من قتلك ولعن الله من جهل حقك واستخف بحرمتك
لعن الله من حال بينك وبين ماء الفرات اشهد انك قتلت مظلوما وان الله
منجز لكم ما وعدكم جئتك يا ابن امير المؤمنين وافدا اليكم فمعكم معكم
لا مع عدوكم انی بكم وبآبائكم من المؤمنين ولمن خالفكم وقتلكم من الكافرين قتل
الله امة قتلتكم بالايدی والالسن آنگاه داخل گنبد شده روی خود را
بر قبر آنحضرت نهاده بگو السلام عليك ايها العبد الصالح المطيع لله ولرسوله
ولامير المؤمنين والحسن والحسين صلوات الله عليهم السلام عليك ورحمة
الله وبركاته ومغفرته علی روحك وبدنك واشهد انك مضيت علی ما مضی به
البدريون والمجاهدون فی سبيل الله المناصحون له فی جهاد اعدائه
المبالغون فی نصرة اوليائه الذابون عن احبائه فجزاك الله افضل الجزاء
واوفر جزاء احد ممن وفی ببيعته واستجاب له دعوته واطاعوه ولاة امره
اشهد انك قد بالغت فی النصيحة واعطيت غاية المجهود فبعثك الله فی الشهداء
وجعل روحك مع ارواح السعداء واعطاك من جنانه افسحها منزلا وافضلها
غرفا ورفع ذكرك فی عليين وحشرك مع النبيين والصديقين والشهداء و
الصالحين وحسن اولئك رفيقا اشهد انك لم تهن ولم تنكل وانك مضيت
علی بصيرة من امرك مقتديا بالصالحين ومتبعا للنبيين فجمع الله بيننا وبينك
وبين رسوله واوليائه فی منازل المخبتين فانه ارحم الراحمين وهرگاه خواهی
كه عباس علی را وداع كنی بگو استودعك الله واسترعيك واقرء عليك السلام
آمنا بالله وبكتابه وبما جاء من عند الله اللهم اكتبنا مع الشاهدين اللهم لا
تجعل آخر العهد من زيارتی قبر ابن اخی رسولك صلی الله عليه واله و
ارزقنی زيارته ابدا ما ابقيتنی واحشرنی معه ومع آبائه فی الجنان وعرف بينی
وبينه وبين رسولك واوليائك اللهم صل علی محمد وال محمد وتوفنی علی

الایمان بك والتصدیق برسولك والولایة لعلی بن ابی طالب والائمة من ولده
والبراءة من عدوهم فانی قد رضیت یا رب بذلك و بعد از ان جهت خود و
پدر و مادر خود و برادران مؤمن خود دعا کن و هرگاه خواهی که وداع حضرت
امام حسین علیه السلام کنی بطریقی که مذکور شد زیارت آنحضرت کرده بگو
السلام علیك ورحمة الله وبرکاته نستودعك ونقرء علیك السلام امنا بالله
وبالرسول وبما جاء به ودل علیه واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین
اللهم لا تجعله اخر العهد منا ومنه اللهم انا نسئلك ان تنفعنا بحبه اللهم
ابعثه مقاما محمودا الا تنصر به دینك وتقتل به عدوك وتنتقم من نصب حربا
لال محمد فانك وعدته ذلك وانت لا تخلف المیعاد السلام علیك ورحمة
الله وبرکاته انگاه روی خود را بجانب مشهد کرده بگو اشهد انکم شهداء
نجباء جاهدتم فی سبیل الله وقتلتم علی منهاج رسول الله صلی الله علیه واله
وابن رسوله صلی الله علیه واله وسلم تسلیما انتم السابقون والمهاجرون و
الانصار اشهد انکم انصار الله وانصار رسوله وسلم تسلیما اللهم لا تشغلنی
فی الدنیا عن شکر نعمتك ولا بالاکثار منها تلهینی عجائب بهجتها وتفتننی بزهرات
زهرتها ولا بالاقلال یضر علی کده وتملاء صدری همه اعطنی من ذلك
غنا عن اشرار خلقك وبلاغا انال به رضاك یا رحمن اسئلك السلام علیکم
یا ملائکة الله وزوار قبر ابی عبد الله انگاه طرف راست روی خود را بضریح
مقدس بمال و بعد از ان طرف چپ را و چنان بیرون رو که پشت بضریح
مقدس نکنی تا انکه قبر از نظر غایب شود **زیارت حضرت امام موسی
و امام محمد تقی علیهما السلام** بدان وفقك الله وایانا که
هرگاه ببغداد رسی واراده زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی
علیهما السلام نمائی غسل کن و رختهای پاك بپوش و متوجه زیارت شو و چون
بمشهد مقدس ایشان رسی نزدیك قبر حضرت امام موسی علیه السلام رفته
نیت زیارت کن و بگو السلام علیك یا ولی الله السلام علیك یا حجة الله
السلام علیك یا نور الله الساطع فی ظلمات الارض اتیتك زائرا عارفا
بحقك معادیا لاعدائك موالیا لاولیائك فاشفع لی عند ربك انگاه
حاجتی که داری بخواه که محل اجابتست بعد از ان نزدیك قبر حضرت امام

محمد تقی علیه السلام رفته نیت زیارت انحضرت کن و بگو اللهم صل علی محمد بن علی
الامام البر التقی الرضی المرضی وحجتك علی من فوق الارضین ومن تحت الثری صلوة
کثیرة نامیة زاکیة مبارکة متواصلة مترادفة کافضل ما صلیت علی احد من
اولیائك السلام علیك یا ولی الله السلام علیك یا نور الله السلام علیك یا حجة الله
السلام علیك یا امام المؤمنین ووارث النبیین وسلالة الوصیین السلام
علیك یا نور الله فی ظلمات الارض اتیتك زائرا عارفا بحقك معادیا لاعدائك
موالیا لاولیائك فاشفع لی عند ربك انگاه حاجتی که داری بخواه که باجابت
مقرون گردد بعد از ان بربالین حضرت امام محمد تقی علیه السلام جهت هر یك
دو رکعت نماز زیارت بگذار و دعائی که مذکور شد بخوان و هرگاه خواهی
که ایشانرا وداع کنی بطریقی که مذکور شد زیارت کن انگاه بگو السلام علیکما
ورحمة الله وبرکاته یا ولیا الله استودعکما واقرء علیکما السلام امنا
بالله وبالرسول وبما جئتما به ودللتما علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین
اللهم لا تجعله اخر العهد من زیارتی ایاهما وارزقنی مرافقتهما واحشرنی
معهما بحقهما والسلام علیکما ورحمة الله وبرکاته **زیارت حضرت
امام رضا علیه السلام** بدان وفقنا الله تعالی وایاك که هرگاه
بمشهد مقدس رسی و خواهی که زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بجا
آری اول غسل زیارت کن و در وقت غسل کردن این دعا بخوان اللهم
طهرنی وطهر قلبی واشرح لی صدری واجر علی لسانی مدحتك والثناء
علیك فانه لا قوة الا بك اللهم اجعل لی طهورا وشفاء انگاه جامهای پاك
پوشیده پای برهنه و بوقار و سکینه تکبیر و تهلیل گویان داخل روضه شو و در
ان وقت بگو بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وان علیا ولی الله
پس چون بضریح مقدس انحضرت رسی رو بقبر کن و قبله را در میان هر
دو کتف خود بگیر و بگو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله وانه سید الاولین والاخرین وانه سید
الانبیاء والمرسلین اللهم صل علی محمد وال محمد عبدك ورسولك ونبیك
وسید خلقك اجمعین صلوة لا یقوی علی احصائها غیرك اللهم صل علی

امير المؤمنين علي بن ابي طالب عبدك واخي رسولك الذي انتجبته لعلمك
وجعلته هاديا لمن شئت من خلقك والدليل على من بعثت برسالاتك وديان
الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك والمهيمن على ذلك كله والسلام
عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل على فاطمة بنت نبيك وزوجة وليك
وام السبطين الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة الطهر الطاهرة
التقية الرضية الزكية سيدة نساء العالمين اهل الجنة صلوة لايقوى
على احصائها غيرك اللهم صل على الحسن والحسين سبطي نبيك وسيدي
شباب اهل الجنة العالمين في خلقك والدالين على من بعثت برسالاتك و
ديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك اللهم صل على علي بن الحسين
عبدك القائم في خلقك والدليل على من بعثت برسالاتك وديان الدين
بعدلك وفصل قضائك بين خلقك سيد العابدين اللهم صل على محمد بن
علي عبدك وخليفتك في ارضك باقر علم النبيين اللهم صل على جعفر
بن محمد الصادق عبدك وولي دينك وحجتك على خلقك اجمعين الصادق
البار اللهم صل على موسى بن جعفر عبدك الصالح ولسانك في خلقك
والناطق بحكمك والحجة على بريتك اللهم صل على علي بن موسى الرضا
المرتضى عبدك وولي دينك القائم بعدلك والداعي الى دين ابائه الصادقين
صلوة لايقوى على احصائها غيرك اللهم على محمد بن علي عبدك والقائم
بامرك والداعي الى سبيلك اللهم صل على علي بن محمد عبدك وولي دينك اللهم
صل على الحسن بن علي العامل بامرك القائم في خلقك وحجتك المؤدي عن
نبيك وشاهدك على خلقك المخصوص بكرامتك الداعي الى طاعتك وطاعة
رسولك صلواتك عليهم اجمعين اللهم صل على حجتك ووليك القائم في
خلقك صلوة تامة نامية باقية تعجل بها فرجه وتنصره بها وتجعلنا معه في الدنيا
والاخرة اللهم اني اتقرب اليك بحبهم واوالي وليهم واعادي عدوهم
فارزقني بهم خير الدنيا والاخرة واصرف عني بهم شر الدنيا والاخرة
واهوال يوم القيمة انگاه برپا اين انحضرت بنشين وبگو السلام عليك يا
ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا نور الله في ظلمات
الارض السلام عليك يا عمود الدين السلام عليك يا وارث ابرهيم

خليل

خليل الله السلام عليك يا وارث موسى كليم الله السلام عليك يا وارث
عيسى روح الله السلام عليك يا وارث محمد رسول الله السلام عليك يا
وارث امير المؤمنين علي ولي الله السلام عليك يا وارث الحسن والحسين سيدي
شباب اهل الجنة السلام عليك يا وارث علي بن الحسين سيد العابدين السلام
عليك يا وارث محمد بن علي باقر علوم الاولين والاخرين السلام عليك
يا وارث جعفر بن محمد الصادق البار التقي السلام عليك يا وارث موسى بن
جعفر السلام عليك ايها الصديق الشهيد السلام عليك ايها الوصي البار
التقي اشهد انك قد اقمت الصلوة واتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن
المنكر وعبدت الله حتى اتاك اليقين السلام عليك يا ابا الحسن ورحمة الله
وبركاته انگاه روى خود را بر ضريح مقدس انحضرت نهاده بگو اللهم
صمدت اليك من ارضي وقطعت البلاد رجاء رحمتك فلا تخيبني ولا تردني
بغير قضاء حاجتي وارحم تقلبي على قبر ابن اخي رسولك صلواتك عليه واله
بابي انت وامي اتيتك زائرا وافدا عائذا مما جنيت على نفسي واحتطبت على ظهري
فكن لي شافعا الى الله يوم فقري وفاقتي فلك عند الله مقاما محمودا وانت
عنده وجيه انگاه دست راست خود را سوى اسمان بردار و دست چپ خود
را بضريح دراز كن و بگو اللهم اني اتقرب اليك بحبهم وبولايتهم واتولى اخرهم
بما توليت اولهم وابرء من كل وليجة دونهم اللهم العن الذين بدلوا
نعمتك واتهموا نبيك وجحدوا اياتك وسخروا بامامك وحملوا الناس على
اكتاف ال محمد اللهم اني اتقرب اليك باللعنة عليهم والبراءة منهم في
الدنيا والاخرة يا رحمن انگاه بيا پايين پاى انحضرت امده بگو صلى الله عليك
يا ابا الحسن صلى الله على روحك وبدنك صبرت وانت الصادق المصدق
قتل الله من قتلك بالايدي والالسن اللهم العن قتلة امير المؤمنين و
قتلة الحسن والحسين وقتلة اولاد رسول الله صلى الله عليه واله انگاه
ببالاى سر رفته دو ركعت نماز زيارت بگذار در ركعت اول بعد از فاتحه
سوره يس بخوان ودر ركعت دوم بعد از فاتحه سوره الرحمن واگر بخاطر
نداشته باشد از روى قران ميتواند خواند واگر ميسر نشود هر سوره
كه خواهى بخوان وبعد از فراغ از نماز زيارت دعائى كه مذكور شد بخوان

وهرگاه

وهرگاه خواهی که انحضرت را وداع کنی بگو السلام علیك یا مولای وابن مولای ورحمة الله وبركاته انت لنا جنة من العذاب وهذا اوان انصرافی عنك غير راغب عنك ولا مستبدل بك ولا موثرا عليك ولا زاهدا في قربك وقد جدت بنفسي للحدثان وتركت الاهل والاوطان فكن لي شافعا يوم حاجتي وفقري وفاقتي يوم لا يغني عني حميمي ولا قرابتي يوم لا يغني عني والدي اسئل الله الذي قدر علي فرق مكانك ان لا يجعله اخر العهد من رجوعي واسئل الله الذي ابكى عليك عيني ان يجعله سببا لي وذخرا واسئل الله الذي اراني مكانك وهداني للتسليم عليك وزيارتي اياك ان يوردني حوضك ويرزقني مرافقتك في الجنان السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك يا امير المؤمنين ووصي رسول رب العالمين وقائد الغر المحجلين السلام على الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة السلام على علي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي ومحمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله عليهم السلام ورحمة الله وبركاته السلام على ملائكة الله الحافظين السلام على ملائكة الله المقيمين المسبحين الذين هم بامره يعملون السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اللهم لا تجعله اخر العهد من زيارتي اياه فان جعلته فاحشرني معه ومع ابائه الماضين وان ابقيتني يا رب فارزقني زيارته ابدا ما ابقيتني انك على كل شيء قدير استودعك الله واسترعيك واقرء عليك السلام امنا بالله وبما دعوت اليه فاكتبنا مع الشاهدين اللهم ارزقني حبهم ومودتهم ابدا ما ابقيتني السلام عليك وعلى ملائكة الله وزوار قبر نبي الله وچون بيرون ائى پشت بضريح مقدس انحضرت نكنى تا انكه قبر از نظر پنهان شود

زيارت حضرت امام علي نقي وامام حسن عسكري عليهما السلم

بدان وفقك الله تعالى وايانا كه چون بسامره رسى وخواهى كه زيارت قبر حضرت امام على نقى وامام حسن عسكرى عليهما السلم كنى بايد كه اول غسل زيارت كرده جامهاى پاك بپوشى وچون بجائى رسى كه قبر ايشان را مشاهده كنى بگو السلام عليكما يا وليا الله السلام عليكما يا حجتي الله السلام عليكما

يا نوري الله في ظلمات الارض اتيتكما عارفا بحقكما معاديا لاعدائكما مواليا لاوليائكما مؤمنا بما امنتما به كافرا بما كفرتما به محققا لما حققتما مبطلا لما ابطلتما اسئل الله ربي وربكما ان يجعل حظي من زيارتي اياكما الصلوة على محمد وال محمد وان يرزقني مرافقتكما في الجنان مع ابائكما الصالحين واسئله ان يعتق رقبتي من النار ويرزقني شفاعتكما ومصاحبتكما ويعرف بيني وبينكما ولا يسلبني حبكما وحب ابائكما الصالحين وان لا يجعله اخر العهد من زيارتكما وان يجعل محشري معكما في الجنة برحمته اللهم ارزقني حبهما وتوفني على ملتهما اللهم العن ظالمي ال محمد حقهم وانتقم منهم اللهم العن الاولين منهم والاخرين وضاعف عليهم العذاب الاليم وبلغ بهم واشياعهم ومحبيهم وشيعتهم اسفل الدرك من الجحيم انك على كل شيء قدير اللهم عجل فرج وليك ولجعل فرجنا مع فرجه يا ارحم الراحمين انگاه جهت خود ومؤمنين ومؤمنات دعا كن كه محل اجابت دعوات است بعد از آن جهت هر يك از امامين معصومين دو ركعت نماز زيارت بگذار ودعای مذكور بعد از نماز بخوان وبعضى از مجتهدين داخل شدن بگنبد اين دو امام را جايز نميدانند زيرا كه اين هر دو امام در خانه خود مدفونند پس داخل شدن بخانه شخصى بى اذن او جايز نيست وشيخ طوسى طاب ثراه فرموده كه اگر داخل شود گناه ندارد چه در احاديث اهل بيت وارد شده كه ايشان اموال خود را بر شيعيان خود حلال كرده اند وهرگاه خواهى كه وداع ايشان كنى بگوى السلام عليكما يا وليا الله استودعكما واقرء عليكما السلام امنا بالله وبالرسول وبما جئتما به ودللتما عليه اللهم اكتبنا مع الشاهدين

زيارت حضرت صاحب الزمان عليه السلم

بدانكه چون اراده زيارت انحضرت نمائى در سامره بايد كه غسل كنى جهت زيارت وجامهاى پاك بپوشى ودر سردابه انحضرت رفته بگوى السلام على الحق الجديد والعالم الذي علمه لا يبيد السلام على محيي المؤمنين ومبيد الكافرين السلام على مهدي الامم وجامع الكلم السلام على خلف السلف وصاحب الشرف السلام على حجة المعبود وكلمة المحمود السلام على معز الاولياء ومذل الاعداء السلام على وارث الانبياء وخاتم

الاوصیاء السلام علی الامام المنتظر والغائب المستتر السلام علی السیف الشاهر
والقمر الزاهر والنور الباهر السلام علی شمس الظلام وبدر التمام السلام علی
ربیع الانام ونضرة الایام السلام علی صاحب الصمصام وفلاق الهام السلام
علی صاحب الدین المأثور والکتاب المسطور السلام علی بقیة الله فی ارضه و
حجته علی عباده والمنتهی الیه مواریث الانبیاء ولدیه موجود آثار الاصفیاء
السلام علی المؤتمن علی السر والعلن ولی الامر السلام علی المهدی الذی
وعد الله عز وجل به الامم یجمع به الکلم ویلم به الشعث ویملأ به الارض
قسطا وعدلا ویمکن له وینجز به وعد المؤمنین اشهد انک والائمة من آبائک
ائمتی وموالی فی حیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد اسئلک یا مولای ان تسأل
الله تبارک وتعالی فی صلاح شأنی وقضاء حوائجی وغفران ذنوبی والاخذ
بیدی فی دینی ودنیای وآخرتی ولکافة اخوانی المؤمنین والمؤمنات انه
غفور رحیم وصلی الله علی سیدنا محمد رسول الله وآل محمد الطاهرین
آنگاه دو رکعت نماز بگذارد وبخواند این دعا بجوان اللهم عظم البلاء وبرح الخفاء
وانکشف الغطاء وضاقت الارض وسعت السماء والیک یا رب المشتکی وعلیک
المعول فی الشدة والرخاء اللهم صل علی محمد وآله الذی فرضت علینا
طاعتهم فعرفتنا بذلک منزلتهم ففرج عنا بحقهم فرجا عاجلا کلمح البصر
او هو اقرب من ذلک یا محمد یا علی انصرانی فانکما ناصرای واکفیانی فانکما
کافیای یا مولای یا صاحب الزمان الغوث الغوث ادرکنی ادرکنی ادرکنی

فصل چهارم در بیان ایام مولود حضرت رسالت پناه وامیر المؤمنین

وائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وایام وفات ایشان محمد بن عبد الله
ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلی الله علیه وآله کنیت او ابو القاسم
ومولود او در مکه واقع شده روز جمعه وقت طلوع فجر هفدهم ربیع الاول
عام الفیل وانچه در بعضی احادیث صحیحه وارد شده که مولود آنحضرت روز
دوازدهم ربیع الاول بوده موافق قول سنیانست ودو حدیث نیز وارد شده
که هرگاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل بحدیثی باید کرد که
موافق قول سنیان نباشد لهذا اصحاب ما عمل بان نکرده اند والده آن
حضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف است حامله شد باو از پدر او عبد الله بن

عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف در ایام تشریق که آن یازدهم ودوازدهم
وسیزدهم ماه ذی الحجه است در خانه ایشان بمنا نزدیک جمره وسطی ودر
این مقام بحثی هست وجواب آن نیز در کتب مذکور است وروز بعثت او بر رسالت
بیست وهفتم رجب است واز سن مبارکش چهل سال گذشته بود ودر
شب بیست وهفتم وروز آن دوازده رکعت نماز وزیارت آنحضرت سنت است
ودر بیست ویکم ماه رمضان آنحضرت را عروج بمعراج واقع شد ودر سال
سیزدهم از مبعث در شب پنجشنبه از مکه هجرت بمدینه کرد ودر همین شب
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بجای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
خوابید ونفس خود را فدای آنحضرت نمود تا آنکه در قرآن بدین واسطه
مدح آنحضرت وارد شده ودر دهم ماه ربیع الاول حضرت خدیجه مادر
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را در حباله خویش در آورد وآنحضرت در
آنوقت بیست وپنج ساله بود وخدیجه چهل ساله ودر همین روز جد آنحضرت
وفات یافت ودر آنوقت آنحضرت نه ساله بود ودر دوازدهم ماه رمضان
سال دهم از بعثت خدیجه بنت خویلد وفات یافت ووفات آنحضرت بروز دو
شنبه بیست وهشتم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت او که از مکه بمدینه
واقع شده بود وبعضی از مجتهدین گفته اند که وفات او در هجدهم ربیع الاول
بوده وسن شریفش شصت وسه ساله بود **حضرت امیر المؤمنین**
علیه السلم اسم مبارکش علی وکنیتش ابو الحسن پدرش ابو طالب برادر
پدر ومادری عبد الله پدر حضرت پیغمبر صلوات الله علیه وآله ومادر او
فاطمه بنت اسد بن هاشم وحضرت امیر المؤمنین وبرادرانش اول هاشمی اند
که متولد شده اند از دو هاشمی وولادتش در اندرون خانه کعبه سیزدهم
رجب ودر بعضی روایات هفتم شعبان وارد شده بعد از تولد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله بسی سال روز نصب آنحضرت بامامت
هجدهم ذی الحجه سال دهم از هجرت ودر همین روز سال سی وچهارم
از هجرت عثمان بن عفان کشته شده خلق بر آنحضرت بیعت کردند ودر
همین روز موسی علیه السلم بر ساحران غالب آمد ودر همین روز ابرهیم
علیه السلم از آتش نجات یافت ودر همین روز موسی وصی خود یوشع و

سلیمان آصف را تعیین نمودند وسایر اوصیای انبیا درین روز تعیین شده اند
ودر روز بیست وچهارم این ماه حضرت پیغمبر وامیر المؤمنین وفاطمه وحسن
وحسین علیهم السلام با جهودان مباهله کردند ودرین روز حضرت امیر المؤمنین
تصدق بانگشتری خود نمود وآیه انما ولیکم الله دران باب نازل شد ودر
بیست وپنجم این ماه امیر المؤمنین وفاطمه علیهما السلام با وجود گرسنگی
واحتیاج خود قرصهای نان را بر مسکین ویتیم واسیر تصدق نمودند ودران
باب سوره هل اتی نازل شد ودر بیست وششم ماه مذکور عمر را زخم
زدند ودر بیست وهفتم آن ماه سال بیست وسیم از هجرت عمر فوت شد
ووفات حضرت امیر المؤمنین در مسجد کوفه شب جمعه بیست ویکم
شهر رمضان سال چهلم از هجرت واقع شده ودر همین شب عیسی علیه السلام
را بآسمان بردند ودر این شب موسی بن عمران بجوار رحمت ایزدی پیوست
ووصی او یوشع بن نون وفات یافت مدفن همایونش نجف اشرف سن شریفش
شصت وسه سال **حضرت فاطمه زهرا علیها السلام**
بنت رسول الله صلی الله علیه وآله مولد او در مکه واقع شد بعد از
مبعث به پنج سال ایام وفات او در مدینه بعد از وفات حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله بصد روز ودر مدفن او خلافست اصح آنست که
در خانه خود باشد چنانچه مذکور شد وبعد از آنکه بنی امیه مسجد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله را بزرگ ساختند آنخانه داخل مسجد شد وآن
در میانه منبر وقبر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله است و
در بقیع نزد چهار امام احتیاطا زیارت باید کرد ودر نصف رجب در ماه
پنجم از هجرت تزویج حضرت فاطمه زهرا با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
واقع شد ودر آنوقت سن حضرت فاطمه علیها السلام یازده سال بود و
در همین روز در سال دوم از هجرت تحویل قبله بجانب کعبه شد **حضرت
امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام** سید شباب
اهل جنت مادر او فاطمه کنیت ابو محمد مولد او مدینه روز سه شنبه
نصف ماه رمضان در سال دوم از هجرت وبعضی از مجتهدین سال هشتم
از هجرت گفته اند مدفنش در بقیع ایام وفات او روز پنجشنبه هفتم ماه صفر

سال

سال چهل ونه از هجرت وبعضی پنجاه گفته اند سن شریفش چهل وهشت سال
بود وبعضی چهل وهفت سال نیز گفته اند **حضرت امام حسین بن
علی بن ابی طالب علیه السلام** سید شباب اهل جنت مادر او فاطمه
زهرا کنیت او ابو عبد الله مولدش مدینه آخر ماه ربیع الاول سال سیم از
هجرت وبعضی از مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان گفته اند وبعضی
بیست وپنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت مدفنش کربلا روز شنبه دهم
محرم وبعضی روز دوشنبه وروز جمعه نیز گفته اند در سال شصت ویکم
از هجرت سن شریفش پنجاه وهشت سال **حضرت امام زین العابدین
علی بن الحسین علیهما السلام** کنیت او ابو محمد مادرش شاه زنان بنت
شیرویه بن کسری پرویز وبعضی گفته اند که دختر یزدجرد است مولدش
مدینه روز یکشنبه پنجم ماه شعبان سی وسه سال از هجرت وبعضی سی و
هشت گفته اند مدفنش بقیع پیش عم خود حضرت امام حسن علیه السلام
روز وفاتش شنبه دوازدهم محرم الحرام سال نود وپنج از هجرت سن شریفش
پنجاه وهفت سال **حضرت امام محمد باقر علیه السلام** کنیتش ابو جعفر
والده اش ام عبد الله بنت الحسن بن علی واو اول علوی است که از دو علوی
بوجود آمده مولدش مدینه روز دوشنبه سیم ماه صفر سال پنجاه و
هفت از هجرت وآنچه مذکور شد علامه وشیخ شهید در تحریر ودروس نقل
کرده اند وچون وفات حضرت امام حسین علیه السلام در سال شصت و
یک از هجرت واقع شده پس در روز شهادت آنحضرت حضرت امام محمد باقر
علیه السلام چهار سال داشته باشد چنانچه صدوق علیه الرحمه در کتاب
من لا یحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی پدر خود ایام وفاتش
روز دوشنبه هفتم ذی حجه سال صد وچهارده از هجرت وبعضی صد و
شانزده گفته اند سن شریفش پنجاه وهفت سال **حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام** کنیتش ابو عبد الله مادرش ام فروه وبعضی گفته اند
که اسم مادرش فاطمه است ولقبا ام فروه بوده مولدش مدینه روز
دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد وسه از هجرت مدفنش در
بقیع در پهلوی پدر خود ایام وفاتش منتصف شهر رجب وبعضی شوال

گفته اند

گفته اند سال صد وچهل وهشت از هجرت سن شریفش شصت وپنج سال
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام کنیتش ابو الحسن وابو ابراهیم
وابو علی مادرش حمیده بربریه مولدش ابوا که منزلی است مابین مکه ومدینه
روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال صد وبیست وهشت از هجرت وبعضی صد
بیست ونه گفته اند مدفنش مقبره قریش در بغداد وفاتش در روز بیست و
چهارم رجب سال صد وهشتاد وسه هجریه وبعضی روز جمعه بیست و
پنجم رجب سال صد وهشتاد ویک گفته اند سن شریفش پنجاه سال
حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام کنیتش ابو الحسن
مادرش ام ولد مولدش مدینه روز پنجشنبه یازدهم ذی قعده وبعضی بیست و
سیم گفته اند سال صد وچهل وهشت هجری مدفنش طوس خراسان
سال دویست وسه از هجرت سن شریفش پنجاه وپنجسال حضرت
امام محمد تقی الجواد علیه السلام کنیتش ابو جعفر پدرش حضرت
امام رضا علیه السلام مادرش خیزران ام ولد از اهل بیت ماریه قبطیه
مولدش مدینه در نصف ماه رمضان سال صد ونود وپنج هجری مدفنش
مقابر قریش بقرب جدش در بغداد ایام وفاتش اخر ذی قعده وبعضی روز
سه شنبه یازدهم ذی قعده سال دویست وبیست هجری گفته اند
سن شریفش بیست وپنجسال حضرت امام علی نقی علیه السلام
کنیتش ابو الحسن پدرش محمد جواد ومادرش سمانه ام ولد مولدش مدینه
منتصف ذی حجه وبعضی بیست وششم گفته اند سال دویست ودوازده
هجری مدفنش بخانه خود بسر من رای روز دوشنبه سیم رجب سال
دویست وپنجاه وچهار وبعضی دوم رجب نیز گفته اند سن شریفش چهل و
یکسال ونه ماه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
کنیتش ابو محمد پدرش حضرت امام علی نقی علیه السلام مادرش حدیث
ام ولد مولدش مدینه در دهم ربیع الاخر وبعضی روز دوشنبه چهارم
ماه مذکور نیز گفته اند سال دویست وسی ودو هجری مدفنش در خانه
پدرش در سر من رای روز یکشنبه وبعضی روز جمعه هشتم ربیع الاول
سال دویست وشصت هجری گفته اند سن شریفش بیست وهشت سال

وشیخ

در بیان نذر

وشیخ مفید علیه الرحمه فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد چه
بی اذن داخل خانه غیر نمیتوان شد واصح انست که جایز است دخول در ان
چه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام مال خود را بر شیعه خود حلال
کرده اند چنانچه در احادیث وارد شده حضرت امام محمد مهدی
علیه السلام کنیتش ابو القاسم مادرش صیقل لقبش نرجس وبعضی مریم
بنت زید گفته اند مولدش سر من رای در شب نصف شعبان سال دویست و
پنجاه وچهار وبعضی دویست وپنجاه وپنج گفته اند واین اشخص است که ظهور او
پیش همه متیقن است وپر خواهد کردانید زمین را از عدل چنانچه از
جور پر شده است

باب هشتم از کتاب جامع عباسی

در بیان نذر کردن وعهد نمودن وسوگند خوردن وکفاره دادن ودران
سه مطلبست **مطلب اول** در نذر کردن وعهد نمودن ودران
دو فصل است **فصل اول** در بیان شروط نذر بدانکه نذر انست
که شخصی فعلی یا ترک فعلی را جهت شکر نعمت یا دفع بلا یا زجر نفس بر خود
لازم سازد وهشت شرط بنذر متعلق است شرط اول انکه صیغه را بلفظ
بگوید مثل انکه لله علی ان رزقنی الله ولدا او مالا او شفانی من مرضی او ان
ترکت الصلوة او زنیت ادیت عشرة مثقال ذهب یعنی خدای راست بر من
که اگر مرا فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا
کنم ده مثقال طلا تصدق دهم واگر مطلق گوید خدای راست بر من ده مثقال
طلا بی انکه جهت شکری یا دفع بلائی یا زجر نفسی باشد میانه مجتهدین دراین
خلافست اصح انست که صحیح است پس اگر بلفظ نگوید وفا کردن بان سنت است
شرط دوم انکه نذر کننده بالغ وعاقل باشد پس نذر طفل ودیوانه صحیح
نیست شرط سیم انکه مختار باشد پس نذر کسی که او را باکراه بران دارند
صحیح نیست شرط چهارم انکه قصد کند پس نذر مست وخفته وبیهوش
صحیح نیست شرط پنجم انکه قصد قربت کند پس نذر کافر صحیح نیست اما
اگر بعد از نذر مسلمان شود وفا کردن بان سنت است شرط ششم انکه
باذن پدر وشوهر واقا بود پس نذر پسر وزن وغلام بدون اذن صحیح

نیست

نیست شرط هفتم آنکه آن چیز را که نذر میکند میباید که مقدور نذر کننده
باشد پس اگر ممتنع باشد خواه ممتنع عقلی چون جمع میانهٔ دو نقیض یا ممتنع
عادی چون رفتن باسمان صحیح نیست شرط هشتم آنکه آن چیزی را که
نذر میکند میباید که طاعت باشد چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر
آن از عبادات یا فعل او راجح باشد پس اگر معصیت باشد صحیح نیست
اما اگر مباح باشد میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب متابعت نذر است
در اینصورت بحسب دین و دنیا و یا مساوی بودن اولی مراعات نذر است
در فعل و ترک چنانچه در احادیث وارد شده **فصل دویم** در
احکام نذر کردن بدانکه نذر بطلاق زوجه و آزادی بنده پیش شیعه
صحیح نیست و اگر نذر طهارت کند به تیمم با وجود آب یا نذر نماز کمتر از
دو رکعت کند جایز نیست و بعضی از مجتهدین نذر یک رکعت را نیز جایز
دانسته اند و اگر نذر حج پیاده کند از شهری که نذر کرده لازمست که
متوجه مکهٔ مشرفه شود و بعضی از مجتهدین گفته اند میباید که از هیچ محلی
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله جهت احرام بستن مقرر کرده
چنانچه در کتاب حج مذکور شده است تا مکه پیاده برود و اگر در اینصورت
راه او بر دریا واقع شود باید که در کشتی بایستد و اگر با وجود قدرت پیاده
راه سوار شود واجبست که برگردد و آن راه را پیاده برود و بعضی از مجتهدین
بر آنند که در برگردیدن نیز پیاده برود و اگر نذر بیت الله الحرام کند منصرف
بکعبه میشود و همچنین اگر نذر بیت الله کند آن نیز بکعبه منصرف میشود
و بعضی از مجتهدین این نذر را باطل میدانند و اگر نذر روزهٔ چند روز معین
کند مخیر است در آنکه آن روزها را پی در پی بدارد یا متفرق مگر آنکه در صیغه
نذر قصد گرفتن پی در پی کرده باشد و اگر نذر روزهٔ عیدین کند صحیح نیست
و همچنین اگر زن نذر کند که در ایام حیض روزه دارد یا مسافر نذر کند که
روزهٔ ماه رمضان را در سفر بگیرد صحیح نیست و اگر نذر کند که روزه را
در مکان شریف بدارد لازمست وفا کردن بآن نذر و اگر مکان شرافتی نداشته
باشد میان مجتهدین در آن خلافست اصح آنست که در اینصورت متابعت
نذر لازم نیست و اگر نذر کند روزه داشتن زمانی در حدیث واقع شده

که پنجاه روز روزه بگیرد مگر آنکه قصدش کمتر از پنجاه باشد و اگر نذر آزاد
کردن غلام قدیم خود کند غلامی که شش ماه خدمت او کرده است آزاد میشود
و اگر نذر کند که اول بنده را که مالک شود آزاد باشد بعد از آن چند بنده
را بیکدفعه مالک شود همه آزاد میشوند و اگر نذر کند که آنچه کنیز او اول
دفعه بزاید آزاد باشد پس اگر بیکدفعه دو طفل بزاید هر دو آزاد میگردند
و در نذر آزاد کردن بندهٔ کوچک و بزرگ و ذکر و انثی و صحیح و مریض مخیر است
و اگر نذر کند تصدق بمال بسیاری در حدیث وارد شده که هشتاد درهم
یا بیشتر باید که تصدق کند و اگر نذر تصدق بجمیع مال خود کند و از آن
ضرر باو رسد باید که همه اموال خود را قیمت کند و بتدریج تصدق نماید
و اگر نذر کننده از نذر عاجز شود نذر ساقط میشود و اگر بعد از عجز
قدرت پیدا کند همان نذر واجب میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند در
وقتی که عاجز میشود میباید که کفاره بدهد و در بعضی احادیث اهل بیت
علیهم السلام وارد شده که هرگاه کسی نذر روزه کند و بعد از آن عاجز شود
عوض هر روزی نیم من تبریز گندم تصدق نماید و مجتهدین این حدیث را
حمل کرده اند بر آنکه این تصدق سنت است و حکم عهد نمودن در جمیع
شرایط و احکام حکم نذر کردن دارد مگر در صیغه که عوض لله علی در
عهد عاهدت الله باید گفت **مطلب دویم** در بیان سوگند خوردن
و اقسام و شروط آن بدانکه سوگند خوردن بر چهارده قسمست اول قسم
خوردن بر چیزهای گذشته و این قسم کفاره ندارد و اگر چه دروغ قسم
خورد و این قسم را غموس گویند و داخل گناهان کبیره کرده اند دویم
قسم بر چیزهای مستقبل سیم قسم بر فعل واجب چهارم قسم بر فعل سنت
پنجم قسم بر فعل مکروه ششم قسم بر فعل مباح هفتم بر فعل معصیت
هشتم قسم بر ترک واجب نهم قسم بر ترک سنت دهم قسم بر ترک معصیت
یازدهم قسم بر ترک مکروه دوازدهم قسم بر ترک مباح سیزدهم قسم بر
مذکورات چهاردهم دیگری را قسم دادن بر مذکورات و باز منقسم میشود
سوگند خوردن به پنج قسم اول واجب چون سوگند خوردن جهت خلاص
نمودن مسلمانی یا مال او یا عرض او از دست ظالمی یا دفع ظلمی از او و اگر در آن

صورت توریه کند که از دروغ خلاص شود بهتر است دوم حرام چون سوگند
خوردن بدروغ و بغیر نامهای خدا تعالی چون سوگند خوردن باصنام و مانند
آن و سوگند خوردن فرزند و زن و غلام بی اذن پدر و شوهر و آقا در غیر
واجبات و ترک محرمات سیم سنت چون سوگند خوردن جهت چیزی که
در آن مصلحتی باشد چون اصلاح میانهٔ دو خصم چهارم مکروه چون سوگند
خوردن جهت چیزی بغیر نامهای خدا تعالی و غیر اصنام چون سوگند بپدر
و مادر خوردن و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند چون سوگندی
که متعلق او مکروه باشد و سوگند خوردن راست نیز بی احتیاج مکروه هست
پنجم مباح چون سوگند خوردن بر فعل مباح و شروط سوگند خوردن
هفت است اول آنکه بنام خدا تعالی باشد چون وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ الَّذِي
خَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَءَ النَّسَمَةَ وَمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ و مانند اینها با سمای
مخصوص باو چون وَاللّٰهِ و بِاللّٰهِ وَالرَّحْمٰنِ وَالْقَدِيمِ وَالْبَارِي و مانند اینها یا
باسمای مشترکه که انها را اغلب بر خدا تعالی اطلاق کنند چون رَبّ وَخالِق
وَبارِی وَرازِق و بغیر از اینها چون موجود و خبیر و سمیع و بصیر سوگند
خوردن صحیح نیست و اگر بقدرة الله و علم الله سوگند خورد و باینها قصد
معانی انرا کند صحیح نیست و اگر باینها قصد کند که خدا قادر است و عالم است
صحیح است و اگر گوید بِجَلالِ اللّٰهِ وَبِعَظَمَةِ اللّٰهِ وَبِكِبْرِيَاءِ اللّٰهِ وَبِعِزَّةِ اللّٰهِ وَاُقْسِمُ
بِاللّٰهِ وَاَحْلِفُ بِاللّٰهِ اَوْ اَقْسَمْتُ بِاللّٰهِ اَوْ اَحْلَفْتُ بِاللّٰهِ اَوْ اَشْهَدُ بِاللّٰهِ سوگند
منعقد میشود و اگر این مذکورات بی لفظ الله واقع شود منعقد نمیشود
و اگر گوید وَحَقِّ اللّٰهِ نیز منعقد میشود و بعضی از مجتهدین این قول را منعقد
نمیدانند و اگر سوگند خورد به برائت از خدا و رسول و ائمه علیهم السلم
بانکه گوید از دین خدا و ائمه بری باشم آیا سوگند منعقد میشود یا نه مجتهدین
را در این دو قولست اصح آنست که منعقد نمیشود و بعضی از مجتهدین سوگند
بمخلوقات عظیم الهی را جایز میدانند چون سوگند بحضرت رسالت پناه و
ائمه معصومین علیهم السلم و قران و کعبه و کواکب و سوگند بطلاق زوجه
یا ظهار یا ازاد کردن بنده منعقد نمیشود دوم آنکه شخصی که سوگند
میخورد میباید که بالغ و عاقل باشد پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست

و اگر طفلی دعوی احتلام کند تفحص بقش باید کرد و محتاج بقسم دادن او
نیست چه در احتیاج بقسم دور لازم میاید سیم آنکه مختار باشد پس سوگند
کسی که او را باکراه دارند صحیح نیست چهارم آنکه قصد کند پس سوگند
مست و خفته و بیهوش صحیح نیست پنجم آنکه متعلق سوگند میباید که
فعل واجب یا مندوب یا مباح یا ترک حرام یا مکروه باشد بحسب دین و دنیا
ششم آنکه متعلق سوگند فعل مستقبل باشد چه سوگند بر ماضی خوردن
صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی و در ان گناه هست و کفاره نیست و اگر
چه دروغ باشد عمداً چنانچه مذکور شد هفتم آنکه متعلق طی مقدور
باشد پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست و اگر مقدور باشد و سوگند
خورنده از ان عاجز اید ساقط میشود **مطلب سیم** در کفاره دادن
و در ان دو فصل است **فصل اول** در اقسام کفارات بدانکه کفاره
سوای انچه در محرمات احرام مذکور شد بر بیست و چهار قسمست قسم اول
کفارهٔ ظهار است یعنی کسی با زن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست
بعد از انکه این را بگوید حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت میدهد از انکه او
جبر ش میکند بطلاق دادن یا کفاره دادن و دخول کردن و کفارهٔ ان اینست
که بندهٔ ازاد کند و اگر از ان عاجز باشد دو ماه پی در پی روزه دارد و اگر
از ان عاجز اید شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را نیم من گندم بوزن
تبریز دوم کفارهٔ کسی که مومنی را از روی خطا بکشد نیز مثل کفارهٔ ظهار است
و بعضی از مجتهدین برانند که در کفارهٔ ظهار واجبست که به برائت از خدا و
رسول و ائمه سوگند خورد و خلاف کند و با عجز از کفارهٔ ظهار کفارهٔ یمین
برو لازم میشود و بعضی از مجتهدین کفارهٔ بریدن یا تراشیدن زن گیسوی
خود را در مصیبت و غیر مصیبت مثل کفارهٔ ظهار میدانند سیم کفارهٔ
افطار قضای ماه رمضان بعد از زوال چه برو واجبست که ده مسکین
را طعام یا جامه دهد و اگر از ان عاجز شود سه روز پی در پی روزه دارد
چهارم کفارهٔ افطار کردن یک روز ماه رمضان و افطار روزهٔ نذر معین
و کفارهٔ ان همان سه چیز است که در کفارهٔ ظهار گذشت اما در دادن هر یک
از انها مخیر است و بعضی از مجتهدین از ا مرتبه گفته اند یعنی قایل بترتیب کفاره

شده اند واصح تخییر است وبعضی از مجتهدین در کفارهٔ زنی که کیسوی خود
را در مصیبت بریده باشد نیز حکم تخییر ترتیب کرده اند پنجم کفارهٔ خلاف
کردن نذر و در آن میانهٔ مجتهدین خلاف است اصح آنست که مثل کفارهٔ
افطار ماه رمضان در ترتیب مخیر است ششم کفارهٔ خلاف کردن سوکند
و آن آزاد کردن بنده است یا طعام دادن یا جامه دادن ده مسکین واکر ازین
هر دو عاجز اید سه روز روزه داشتن هفتم کفارهٔ خلاف کردن عهد
و آن مانند کفارهٔ خلاف کردن سوکند است وبعضی از مجتهدین برانند که اکر
عهد روزه است کفارهٔ آن چون کفارهٔ افطار ماه رمضان است واکر غیر
صوم است مثل کفارهٔ سوکند خوردنست هشتم کفارهٔ کندن زن
کیسوی خود را وخراشیدن روی خود را در مصیبت وآن مثل کفارهٔ سوکند
خوردنست نهم کفارهٔ کسی که جامهٔ خود را از برای مردن فرزند خود یا
زن خود پاره کند وآن چون کفارهٔ سوکند خوردن است واکر چه زن متعه
باشد امّا اکر از برای کنیز یا جهت غیر مصیبت پاره کند کفاره ندارد وبعضی
از مجتهدین اینها را نیز حرام میدانند دهم کفارهٔ کشتن مسلمانی بنا حق
عمداً وکفارهٔ آن کفارهٔ جمعست یعنی هر سه خصال کفاره در آن واجبست
یازدهم کفارهٔ افطار روزی از ماه رمضان بر چیزی حرام چه نزد اکثر
مجتهدین در آن نیز هر سه خصال کفاره واجبست دوازدهم کفارهٔ کسی که زن
شوهر دار یا زنی را که در عدّه باشد نکاح کند لازمست که از او مفارقت کند و
پنج من کندم بوزن تبریز تصدق نماید وبعضی از مجتهدین این را سنت میدانند
سیزدهم کفارهٔ جماع کردن با زن خود در حالت حیض وآن در اوّل حیض یك
دینار است یعنی یکمثقال شرعی طلا ودر وسط حیض نصف دینار ودر آخر
حیض ربع دینار وبعضی از مجتهدین این را نیز سنت میدانند واکر با کنیز در
حالت حیض دخول کند در هیچ حال کفاره ندارد چهاردهم کفارهٔ کسی که
سوکند برائت از خدا ورسول وائمه علیهم السلام خورد وخلاف آن نماید ده مسکین
را طعام دهد واستغفار کند پانزدهم کفارهٔ کسی که نذر روزهٔ معینی کند و
از آن عاجز اید انست که دو مد بمسکین تصدق کند وبا عجز از آن بهر چه استطاعت
داشته باشد صدقه دهد وبعضی از مجتهدین کفاره را در اینصورت ساقط

میدانند شانزدهم کفارهٔ کسی که پیش از کذاردن نماز خفتن خوابش برد وبعد
از نصف شب بیدار شود انست که آنروز را روزه دارد واکر عمداً بخواب رفته باشد
یا نماز غیر خفتن باشد این حکم ندارد چه روایت در اینصورت وارد نشده هفدهم
کفارهٔ کسی که غلام خود را زیاده از حدّ بزند انست که او را آزاد کند هجدهم
کفارهٔ غیبت استغفار کردنست برای کسی که غیبت او کرده باشد نوزدهم
کفارهٔ خندیدن کفتن اَللّٰهُمَّ لَا تَمْقُتْنِی است یعنی بار خدایا مرا دشمن مدار واز
جملهٔ اعدا مشمار بیستم کفارهٔ منصب داری از جانب پادشاه ظالم انست که
حاجت برادران مسلمان برآرد بیست ویکم کفارهٔ مجلس کفتن سُبْحَانَ رَبِّكَ
رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ بیست ودوم
کفارهٔ کسی که بعد از سه روز بدیدن کسی رود که او را از حلق کشیده باشند
انست که غسل کند بیست وسیم کفارهٔ کسی که بعد از سه روز بدیدن شخصی
رود که بدارش کشیده باشند نیز غسل کردنست بیست وچهارم کفارهٔ
کسی که نماز کسوف را در وقتی که تمام قرص کرفته باشد عمداً ترك نماید اینست
که غسل کند ونماز را قضا کند **فصل دوّم** در شروط کفاره وآن
یازده است اوّل آنکه نیت کفاره کند دوّم آنکه قصد قربت نماید سیم
آنکه کفاره را از عوض مجرد سازد پس اکر غلامی را آزاد کند بشرطی که او
چیزی دهد صحیح نیست چهارم آنکه سبب آزاد کردن فعل حرام نباشد چون
بریدن کوش وبینی چه اکر در وقت بریدن کوش وبینی قصد آزاد کردن جهت
کفاره کند صحیح نیست پنجم تعیین کفاره با تعدد اقسام آن امّا با تفاق تعیین
لازم نیست ششم آنکه بنده را که در کفاره آزاد میکند باید که مسلمان
باشد یا طفلی که پدر او مسلمان باشد پس آزاد کردن کافر صحیح نیست هفتم
آنکه بندهٔ کسی باشد که بخریدن او آزاد نشود پس اکر پدر خود را بخرد و
قصد کفاره کند صحیح نیست هشتم آنکه بنده سالم باشد از عیوبی که
موجب آزادی او شود یعنی کور ولنك وزمینکیر ومجذوم وغیر آن نباشد
واکر بیمار باشد یا افتی داشته باشد صحیح است نهم آنکه بنده ملك او باشد
پس غلام غیر وغلامی که بر کسی جنایتی کرده باشد یا مدبّر باشد یا مکاتب
مطلق که چیزی داده باشد صحیح نیست دهم آنکه تمام بنده را آزاد کند پس اکر

نصف او را در کفاره آزاد کند صحیح نیست مگر آنکه قصد سیاست کند یازدهم
آنکه آزاد کردن را معلق بشرطی نسازد پس آزاد کردن مدبر و مکاتب در کفاره
مجزی نیست و فرقی نیست در کفاره میانهٔ غلام و کنیز حاضر و غایب و گریخته
هر گاه داند که زنده است و کفارهٔ بنده در جمیع آنچه از خصال کفاره مذکور
شده کفارهٔ آزاد است چه کفارهٔ بنده روزه داشتن است نه آزاد کردن
و طعام دادن مگر آنکه آقای غلام او را چیزی دهد که در آن وقت میتواند بنده
آزاد کرد یا طعام داد و در اطعام لازمست که عدد را که شارع مقرر کرده
از مساکین طعام دهد و اگر عدد دریافت نشود بانچه یافت شود بدهد تا آن
عدد تمام شود و اگر یافت نشود مگر اطفال دو طفل را عوض یک مسکین
حساب کند و در اطعام سیر شدن تمام عدد لازمست و قوت غالب در طعام
کافیست و افضل نان و گوشت است و معتبر در لباس دو جامه است پیراهنی
و ردائی و قیمت لباس و طعام مجزی نیست

باب نهم از کتاب جامع عباسی

در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن و در آن چهار
مطلبست **مطلب اول** در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن و
در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان اقسام تجارت و کسب و آن بر پنج قسم
قسم اول در تجارت و کسب واجب و آن
وقتی واجبست که قوت شخصی و قوت عیال واجب النفقه او موقوف بر آن
باشد و مطلق تجارت که بآن نظام نوع انسانی تمام میشود واجب کفائی است
قسم دوم در تجارت و کسب سنت و آن تجارتیست که قصد وسعت بر اهل
و عیال و نفع رسانیدن بمسلمانان کند قسم سیم در تجارت و کسب مباح
و آن تجارتیست که غرض از آن زیاده شدن مال باشد برای استغنا قسم
چهارم در تجارت و کسب حرام و آن تجارت کسبی است که مشتمل باشد
بر وجهی قبیح و آن بر چهل و یک قسمست اول خریدن و فروختن چیزهائی
که نجس باشد خواه نجاست آن اصلی باشد چون نجاست خمر و انواع نبیذها
و فقاعها و میته و پوست و گوشتی که در صحرا افتاده باشد و حال آنها
معلوم نباشد و خونی که در وقت بریدن سر حیوانی که خون جهنده داشته
باشد بر آید و چون نجاست خوک و سگ چه خریدن و فروختن همهٔ اینها

جایز اما بیع سگ شکاری و سگی که محافظت گله میکند و سگی که حراست زراعت
یا باغ مینماید جایز است و خواه نجاست آن عارضی باشد مانند چیزهائی که
روان باشد و قابل پاک کردن نباشد چون دوشاب روانی که موش در آن مرده
باشد سوای روغن نجس که نزد مجتهدین خریدن و فروختن آن جایز است جهت
سوزانیدن در جائی که سقف نداشته باشد و خلافست میانهٔ مجتهدین
که آب نجس را خرید و فروخت میتوان کرد اقوی آنست که جایز است و همچنین
جایز است خریدن و فروختن چیزهائی که نجس شده باشد و قابل پاک کردن
باشد چون جامهٔ نجس نوع دوم خریدن و فروختن تریاق فاروق جهت
داخل بودن شراب و گوشت افعی نوع سیم خریدن و فروختن سرگین و بول
حیوانی که گوشت او را نخورند و در خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی
که گوشت او را خورند میانهٔ مجتهدین خلافست اقوی آنست که حرامست
سوای بول شتر بجهت شفا نوع چهارم خریدن و فروختن آلات قمار و لهو چون
نرد و شطرنج و دف و نی و عود و غیر اینها نوع پنجم خریدن و فروختن انگور
و شیرهٔ خرما برای آنکه شراب کنند نوع ششم خریدن و فروختن چوب بواسطهٔ
آنکه بت بتراشند نوع هفتم خریدن و فروختن سلاح جنگ چون تیر و نیزه
و شمشیر باعدای دین و ساختن سلاح جهت ایشان و بعضی از مجتهدین
گفته اند که در وقت جنگ فروختن آنها حرامست نه در حالت صلح و در
فروختن سلاح بکسانی که راهزنی مسلمانان میکنند میانهٔ مجتهدین خلافست
اصح آنست که حرامست نوع هشتم عمل صورتهای سایه دار و اجرت گرفتن
بر آن و در عمل صورتهائی که سایه نداشته باشد چون نقش پرده میانهٔ
مجتهدین خلافست اصح آنست که حرامست نوع نهم عمل غنا و آن تحریر
آواز است بطریق سرود و دستان و اجرت بر آن گرفتن و از حضرات ائمهٔ معصومین
علیهم السلام رخصت وارد شده در جواز خوش خواندن زنانی که در عروسی
چیزی خوانند بشرط آنکه سخنان باطل نگویند و مردان آواز ایشان را نشنوند
و همچنین حرامست هجو کردن مؤمنان و غیبت ایشان نوع دهم عمل سحر و
کهانت و شعبده و اجرت گرفتن بر آنها و قمار باختن نوع یازدهم قصابی
کردن یهود و نصاری نوع دوازدهم فروختن آنچه در آن نفع نباشد چون

حشرات وفضلات انسان وکرمها سوای کرم ابریشم وکرمی که جهت مکیدن خون
بر عضوی از اعضای بیمار می چسبانند چه در این هر دو میانهٔ مجتهدین خلافست
اقرب آنست که فروختن آنها جایز است وهمچنین جایز است فروختن زنبور عسل
بشرط آنکه تسلیم آن ممکن باشد ومشاهدهٔ آن توان کرد نوع سیزدهم خریدن
وفروختن مصحف اما فروختن غلاف وکاغذ وجلد آن جایز است وهمچنین فروختن
مصحف بکافر حرامست وبعضی از مجتهدین برآنند که اگر کافر مصحف بخرد صحیح است
اما حاکم شرع جبرش میکند بر فروختن بمسلمانان نوع چهاردهم خریدن و
فروختن کتابهائی که حکم آن منسوخ باشد چون توریة وانجیل وزبور ونوشتن
ونگاهداشتن آنها بغیر نقض وحجت نوع پانزدهم خریدن وفروختن چیزهائی
که مغشوش بچیزی باشد که ظاهر نباشد چون آب در شیر نوع شانزدهم خریدن
وفروختن حیوانی که مسخ شده باشد چون میمون مگر فیل که باستخوان آن منتفع
میتوان شد ودر حدیث وارد شده که حضرت امام ناطق جعفر الصادق علیه السلام
شانه از استخوان فیل داشته اند نوع هفدهم خریدن وفروختن جانوران
درنده سوای آنچه بآن شکار توان کرد چون پارس وباشه وباز وچرز وغیره
ودر خریدن وفروختن شیر وپلنگ وگرگ خلافست اصح آنست که حرامست
وبعضی از مجتهدین بر حرمت آن نقل اجماع نموده اند وبعضی دیگر فروختن درندها
را جایز داشته اند هرگاه قابل تزکیه باشند چه انتفاع از پوست ایشان میتوان
یافت نوع هیجدهم خریدن وفروختن مال غیر چون مغصوب ودزدیده و
لقطه پیش از تعریف یکسال وموقوفات عامه وخاصه چون وقف اولادی
سوای موضعی که استثنا شده چنانچه در بحث وقف مذکور شد نوع نوزدهم
فروختن کنیزی که از آقا فرزند داشته باشد در غیر موضعی که استثنا کرده اند
چنانچه در باب ششم در بحث استیلاد مذکور شد نوع بیستم خریدن وفروختن
چیزهائی که مشترک باشد چون آب دریا وخاک صحرا پیش از آنکه در آن تصرف کنند
نوع بیست ویکم خریدن وفروختن زمینهائی که امام آنرا بقهر وغلبه گرفته باشد
وخانها ودرختهائی که در وقت فتح در آنها باشد نوع بیست ودوم خریدن و
فروختن نتاج نوع بیست وسیم خریدن وفروختن بچه که در شکم مادر
ویشت پدر باشد تنها بی آنکه چیزی بآن ضم کنند نوع بیست وچهارم خریدن

وفروختن

وفروختن چیزی بشرط دست سودن باینطریق که بایع بمشتری گوید که
هر متاعی که بود دست بران نهی فروختم بتو بمبلغ معین نوع بیست وپنجم
خریدن وفروختن بشرط انداختن باینمعنی که بایع بمشتری گوید هر متاعی
را که پیش تو اندازم فروختم بتو باین مبلغ نوع بیست وششم خریدن وفروختن
بشرط سنگ زدن باینمعنی که بایع بمشتری گوید هر متاعی را که سنگ تو
بران خورد فروختم بتو بمبلغ معین نوع بیست وهفتم خریدن وفروختن بعد
از ندای روز جمعه ودر اینصورت بیع صحیح است اما این فعل حرامست
نوع بیست وهشتم خریدن وفروختن چیزی که بکیل ووزن در آید پیش از
آنکه آنرا قبض کند بغیر آن کسی که از او خریده است اما با وفروختن بمثل
آنچه بآن خریده جایز است واگر بغیر مثل آن بفروشد بزیاده وکم با وفروختن
جایز نیست نوع بیست ونهم خریدن وفروختن دین ومنفعت آن نوع سی ام
خریدن وفروختن آزاد نوع سی ویکم بیع بنده که گریخته ومرغ در هوا نوع سی
ودویم بیع دین بدین نوع سی وسیم سلم وسلف خریدن گوشت ونان وآنچه
وصف آن نتوان کرد نوع سی وچهارم بزیاده وکم خریدن وفروختن دو جنس
متفق که بکیل ووزن در آید نوع سی وپنجم بیع میوه ها پیش از آنکه ظاهر
شود وبعضی از مجتهدین گفته اند که اگر زیاده از یکسال باشد یا آنرا با چیزی
دیگر ضم کنند جایز است وخریدن وفروختن پشمی که بر پشت حیوانات باشد
تنها نیز جایز نیست نوع سی وششم بیع سبزیها پیش از ظاهر شدن نوع
سی وهفتم بیع مزابنه وآن بیع میوه وخرما ست بآن میوه وخرمائی که از آن
درخت باشد سوای عریه یعنی یکدرخت خرمائی که در خانه یا باغ داشته
باشد چه در حدیث وارد شده که اگر کسی در باغی یکدرخت خرما داشته
باشد آنرا بمیوه همان درخت میتواند داد نوع سی وهشتم بیع محاقله وآن
بیع زراعتست بهمان جنس بشرط آنکه از آن زمین حاصل شود نوع سی و
نهم بیع طفل ودیوانه ومست وبیهوش وخفته وکسی که او را باکراه بران
دارند ومفلسی که او را از مالش منع کرده باشند نوع چهلم فروختن گرو
کننده متاعی را که پیش شخصی گرو کرده باشد بی اذن او نوع چهل ویکم
خریدن وفروختن کسی که در مسجد اعتکاف کرده باشد اما آن بیع صحیح است

قسم پنجم

قسم پنجم تجارت وکسب مکروه وان تجارت وکسبی است که مشتمل باشد بر وجهی
مرجوح وان بر بیست و هشت قسم است اوّل فروختن گندم وجو دوّم فروختن
کفن سیّم فروختن بنده چه در حدیث وارد شده که بدترین مردمان کسی است
که بنده میفروشد چهارم قصّابی وسلاّخی کردن پنجم جولاهی کردن
ششم حجامت کردن بشرط اجرت هفتم زایانیدن زنان بشرط اجرت هشتم
معامله با ظالم کردن نهم معامله کردن با کردان وسفلگان ودونان وصاحب
عیب چون کسی که برص وجذام داشته باشد دهم معامله کردن با اهل
کتاب چون یهودی ونصاری ومجوس یازدهم صرّافی کردن دوازدهم
زرگری کردن سیزدهم ولی طفل را بمال طفل تجارت کردن وهمچنین تجارت
بمال کسی که از حرام پرهیز نکند مکروهست چهاردهم خصی کردن وبریدن
وکوفتن خصیتین حیوان وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند پانزدهم
اجرت گرفتن بر کتابت قران با شرط وعشرهای انرا بطلا نوشتن وبعضی از مجتهدین
انرا حرام میدانند شانزدهم فروختن چیزی زیاده از انچه خریده باشد
بمؤمن با احتیاج هفدهم فروختن املاک مگر انکه بقیمت ان ملکی بهتر از ان
بخرند هجدهم فروختن کنیز حامله که او را خریده باشد وبعد از چهار ماه
با او دخول کرده باشد نوزدهم خریداری نمودن خویشانی که بخریدن بر آزاد
نشوند چون برادر وعم وخال بیستم فروختن زره وخود وکفش باعدای دین
در غیر حال صلح بیست ویکم فروختن انگور وچوب بشراب فروش وبت تراش
بقصد شراب ریختن وبت تراشیدن بیست ودوّم نوحه کردن بباطل
واجرت گرفتن بران امّا اجرت گرفتن بر نوحه کردن بحق جایز است زیرا که حضرت امام
جعفر صادق علیه السّلم وصیّت کرده بود که درهمی چند بنوحه گران دهند
که در موسم حج در منی فضایل ایشانرا بخوانند بیست وسیّم ارد خریدن جهت
قوت خود وکراهت خریدن نان از ان بیشتر است بیست وچهارم فروختن
هریک از کنیز وفرزند او را تنها در مدّت دو سال وبعضی از مجتهدین تا هفت
سال گفته اند وبعضی دیگر این را حرام میدانند وهمین حکم دارد تفرقه میان
طفل وپدر وجد وبرادر وخواهر گاهی که مادر نداشته باشد بیست وپنجم
فروختن هریک از دو جنس مختلف را بدیگری نسیه واگرچه در قدر مساوی

باشند

باشند هرگاه قابل کیل و وزن باشد بیست وششم فروختن آب نهر مملوک وآبی
که بان احتیاج نداشته باشد بیست وهفتم فروختن فرزند کنیزی که از زنا حامله
شده باشد وبعد از چهار ماه با او دخول کرده باشد بیست وهشتم مسلم خریدن
شیرهٔ انگور چه احتمال دارد که در وقتی که مشتری خواهد شراب شده باشد

فصل دوّم در اداب تجارت بدانکه شصت وهشت امر تعلق بتجارت
دارد دو امر واجب وسی ویک امر سنّت وبیست وشش امر مکروه ونه امر حرام
امّا دو امر واجب اوّل انکه متاع او اگر مشتمل باشد بر عیب مخفی انرا بمشتری
اظهار کند دوّم انکه هرگاه دو جنس را که گمان ربا در انها رود وبزیاده فروخته
باشد ان زیاده را بصاحبش بدهد وامّا سی ویک امر سنّت اوّل دانا بودن
بانکه کدام بیع صحیح است وکدام باطل واگرچه بتقلید مجتهدین باشد تا انکه از
ربا سالم ماند دوّم استخاره کردن در خریدن وفروختن سیّم حلیم بودن
چهارم انکه در خرید وفروخت تقاضا نکند ومسامحت کند خصوصا در چیزی
که در ان عبادت کنند پنجم کم خریدن وزیاده فروختن ششم پیش از همه
کس بطلب روزی رفتن هفتم دعای منقول خواندن در وقتی که اراده
داخل شدن ببازار کند هشتم دعای منقول خواندن مشتری پیش از خریدن
نهم سه نوبت تکبیر ویکنوبت شهادتین گفتن مشتری در وقت خریدن دهم
طلب خیر وبرکت کردن در خریدن وفروختن وسهولت در انها یازدهم ابتدا
کردن فروشنده بفروختن دوازدهم برابر دانستن خریداران یعنی تفاوت
ننهادن ایشان را امّا اگر علما را جهت فضیلت وعلم تفاوت گذارد جایز است
سیزدهم انکه اگر مشتری از خریدن پشیمان شود بایع متاع خود را بگیرد وقیمت
انرا باز دهد چهاردهم انکه اگر قسمی از اقسام تجارت برو دشوار شود بقسمی
دیگر که اسان باشد انتقال کند واگر در شهری میسّر نشود بشهر دیگر برود
پانزدهم هرگاه خریدار پیدا شود فی الحال بفروشد ومشتری را انتظار نفرماید
شانزدهم انکه براندک فایده اکتفا کند وبسیار نخواهد بلکه بمقدار قوت
یکروزه بر مشتریان قسمت کند هفدهم انکه اگر در متاع او عیبی باشد انرا
اظهار کند هرگاه ان عیب ظاهر باشد هجدهم انکه با کسی معامله کند که
در چیزی سودی کرده باشد نوزدهم انکه در خریدن وفروختن قسم نخورد

بیستم

بیستم انکه قوت یکساله را جمع کند بیست و یکم انکه در معاش حد وسط را نکاهدارد یعنی نه اسراف کند و نه بسیار بر خود تنک کیرد بیست و دوم انکه در وقت نماز اول نماز بکذارد انکاه بتجارت مشغول شود بیست و سیم انکه اکر کسی جهت او هدیه بیاورد عوض ان دهد بیست و چهارم انکه در دکان خود باز کند و طلب روزی نماید اکرچه مایه نداشته باشد بیست و پنجم پنهان کردن مال خود اکرچه از برادر باشد بیست و ششم خریدن املاک بیست و هفتم خواب مقرر خود را در شب کردن بیست و هشتم انکه برای تجارت کردن در شهری نماند که نقصان بامور دینی او رسد چون نایاب بودن اب بجهت وضو پس باید که بشهر دیکر انتقال کند بیست و نهم انکه بعد از خریدن غلام و کنیز تغییر اسم ایشان بدهد سی ام انکه شیرینی بخورد ایشان بدهد سی و یکم انکه چیزی بجهت ایشان تصدق کند و اما بیست و شش امر مکروه اول داخل شدن ببازار پیش از همه کس دوم مدح بایع و ذم مشتری متاع را سیم پوشیدن عیب ظاهر چهارم سوکند خوردن در حال فروختن پنجم خریدن و فروختن میانه صبح و طلوع افتاب ششم فروختن بزیاده از انچه خریده باشد بکسی که او را وعده احسان کرده باشد هفتم ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان کردن متاع بد هرکاه بدی محسوس باشد و اکر در حس در نیاید اظهارش واجبست چنانچه کذشت هشتم کم کردن از قیمت بعد از بیع خواه پیش از جدا شدن از یکدیکر باشد و خواه بعد از ان نهم فروختن در موضعی که تاریک باشد و عیب ظاهر نشود دهم زیاده کردن بر قیمت متاع در وقت فریاد کردن دلال بلکه صبر کند تا او خاموش شود انکاه زیاده کند یازدهم متمسامی کردن شهری جهت کسی که از غیر ان شهر باشد و عالم بقیمت متاع ان شهر نباشد و بعضی از مجتهدین ان را حرام میدانند دوازدهم کیل و وزن کردن کسی که عالم بان نباشد تا انکه از زیاده و کم فروختن ایمن باشد سیزدهم خریدن وکیل جهت موکل چیزی که خود داشته باشد و همچنین چیزی که موکل ده فروختن کسی را که وکیل کرده باشد برای خود خریدن و حکم دلال حکم وکیل است و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند چهاردهم کاهلی کردن در خرید و فروخت پانزدهم کاری که

مستلزم

مستلزم دنائت باشد بنفس خود کردن بلکه متوجه کاری بزرک باید شد چون خریدن ملک و بنده و شتر شانزدهم بیفایده در بازار کردیدن هفدهم متوجه کارهای ظالمان شدن هجدهم امین ساختن شراب خوار را نوزدهم برداشتن متاع باستین چه ان محل ضایع شدن متاعست بیستم نسبت دادن فایده و نقصان باصل مایه چنانچه کوید که اصل مایه من صد دینار است و هر ده دینار را یکدینار میخواهم بیست و یکم سفر دریا کردن جهت تجارت هرکاه ظن غالب سلامتی باشد یعنی در غیر تلاطم امواج دریا بیست و دوم انکه بایع اکر میان مشتریان تفاوت نهد انکس که تفاوت جهت او واقع شده قبول تفاوت کند بیست و سیم بسیار بیکار کردیدن بیست و چهارم تجارت کردن بمالی که احتمال حرام و حلال داشته باشد چون مال رباخوار یا بمالی که جاهل ان باشد بیست و پنجم دیدن غلام و کنیز قیمت خود را در وقت خریدن بیست و ششم زینت دادن مال خود را بقصد انکه جاهلی بان رغبت کند اما اکر ان عادت او شده باشد نه بقصد مذکور جایز است و اما ان نه امر که حرامست اول زیاده خریدن و کم فروختن انچه بکیل و وزن دادند دوم مغشوش ساختن چیزی که ظاهر نباشد سیم زیاده کردن در قیمت متاع بعد از انکه کسی اراده خریدن ان کرده باشد و عازم صیغه کفتن شده باشد تا انکه بایع پشیمان شود یا کم کردن قیمت ان مثل انکه در زمان خیار بمشتری کوید که من مثل این متاع را بکمتر از انچه خریده میدهم تا انکه مشتری پشیمان شود بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند چهارم تفاوت میانه نقد و نسیه نهادن در فروختن چیزی پنجم خریدن و فروختن بعد از ندای نماز روز جمعه ششم زیاده کردن در قیمت متاع کسی را که اراده خریدن نداشته باشد تا انکه مشتری در خریدن ان حریص شود و در اینصورت اکرچه بیع صحیح است اما مغبون اختیار فسخ دارد هفتم چهار فرسخ پیش رفتن بقافله جهت خرید و فروخت تا با جماعتی که عالم بنرخ شهر نباشند معامله کند اما اکر اتفاقی باشد یا بیشتر از چهار فرسخ باشد رفتن جایز است و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند و ایا در اینصورت بیع صحیح است یا نه و هرکاه در ان غبن باشد بایع را دعوای غبن میرسد یا نه در اینها میانه مجتهدین خلافست هشتم نکاهداشتن

گندم و جو و خرما و مویز و روغن جهت گران شدن بشرطی که غیر از او کسی دیگر
نداشته باشد و مردم بآن محتاج باشند و بعضی از مجتهدین روغن زیت و نمک
را نیز باینها الحاق کرده اند و بعضی دیگر این را حرام نمیدانند و در احادیث
اهل بیت علیهم السلم وارد شده که حد نگاهداشتن در گرانی سه روز است
و در ارزانی چهل روز بعد از آن حاکم شرع او را جبر میکند بفروختن و میانه
مجتهدین خلافست که آیا نرخ را حاکم تعیین میکند یا نه اصح آنست که بدست
صاحبش است نهم بسفر دریا رفتن جهت تجارت با خوف هلاک یعنی در وقت
تلاطم امواج آن **فصل سیم** در اقسام بیع کردن بدانکه بیع بر ده قسمست
قسم اول آنکه متاع و قیمت آن هر دو حال باشد و اینقسم را نقد گویند و در
جائی که بیع مطلق کنند یا شرط حال بودن قیمت متاع نمایند منصرف باینقسم
میشود و شروط آن چهارده است اول ایجاب چون بعتک هذا بهذا یعنی
فروختم بتو این کتاب را مثلا بصد دینار دوم قبول چون قبلت یعنی قبول دارم این
بیع را سیم آنکه ایجاب و قبول را بلفظ گویند پس با قدرت بلفظ اشارت
و کتابت کافی نیست و خلافست میانه مجتهدین که اگر بلفظ نگویند و اکتفا
بدادن قیمت و گرفتن متاع کنند آیا جایز است و آنرا بیع میگویند یا نه اکثر
مجتهدین بر آنند که اینقسم را بیع نمیگویند و هیچکدام مالک نمیشوند مگر بعد
از تلف شدن یکی از متاع یا قیمت آن چهارم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را
بصیغه ماضی ادا کنند چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع یا امر گویند
صحیح نیست پنجم آنکه هر یک از فروشنده و خرنده بالغ و عاقل و جایز التصرف
و مختار باشد پس خرید و فروخت طفل اگرچه ده ساله باشد و دیوانه و اگر
چه ولی ایشان اذن دهد و مست و خفته و بیهوش و اگرچه بعد از آن که
بهوش آیند اذن دهند و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش بواسطه قرضخواهان
منع کرده باشد و کسی که او را باکراه بر بیع دارند صحیح نیست اما اگر بعد از
اکراه اذن بآن بیع دهد صحیح است ششم آنکه هر یک از ایشان آزاد باشد
پس خرید و فروخت غلام بی اذن آقا صحیح نیست هفتم آنکه مشتری مسلمان
باشد هرگاه متاع مصحف یا بنده مسلمان باشد چه اگر اینها را کافر بخرد
صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند بلکه گفته اند که این بیع

صحیح است اما حاکم او را جبر میکند بفروختن آنها بمسلمانان چنانچه گذشت
هشتم آنکه فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک پس اگر مالک نباشد
صحیح نیست و موقوفست برضای مالک نهم آنکه آن متاع چیزی باشد که
مالک آن توان شد پس خرید و فروخت شراب و خوک و حشرات و فضلات
انسان چون موی و ناخن صحیح نیست و میانه مجتهدین خلافست در جواز
فروختن شیر آدمی اقرب آنست که جایز است دهم آنکه متاع نجس نباشد
یا قابل پاک ساختن نباشد چه بیع نجس چنانچه گذشت صحیح نیست یازدهم
آنکه متاع عین باشد پس بیع دین و منفعت آن صحیح نیست دوازدهم آنکه
فروشنده قادر بر تسلیم آن باشد پس خرید و فروخت مرغ در هوا و ماهی
در دریا و بنده گریخته صحیح نیست سیزدهم آنکه متاعی که میفروشند
میباید که وقف نباشد چه اگر وقف باشد صحیح نیست مگر واقف اولادی
بشرط آنکه میانه موقوف علیهم نزاع باشد بطریقی که بسبب خرابی شدن
وقف گردد چه در نصوص بعضی از مجتهدین گفته اند که آنرا میتوان فروخت
و بقیمت آن ملک دیگر خرید چنانکه گذشت چهاردهم آنکه متاعی را که
میفروشند اگر قابل کیل و وزن باشد میباید که معلوم باشد بکیل یا وزن
یا آنکه ذکر جنس یا وصف آن کنند پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و اگرچه
مشاهده کند و در خانه و زمین ذکر ذرع و عدد در آنها کافیست و بعضی
از مجتهدین بر آنند که اگر نسبت بیکی از فروشنده یا خرنده مجهول باشد صحیح است
مثل آنکه مشتری گوید ببایع که بفروش این متاع را بقیمتی که بدیگری فروخته
و همچنین قیمت متاع میباید که معلوم باشد **قسم دوم** آنکه هم متاع و
هم قیمت آن هر دو نسیه باشد و اینقسم بیع را دین بدین گویند و این حرامست
چه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله از آن بیع نهی کرده اند **قسم سیم**
آنکه متاع حال باشد و قیمت آن نسیه و اینقسم را بیع نسیه گویند و شروط
اینقسم را زیاده بر چهارده شرطی که در قسم اول مذکور شد مشخص بودن
وعده و قیمت آنست پس اگر قیمت و وعده مشخص نباشد چون آمدن حاجیان
از حج یا رسیدن محصول صحیح نیست **قسم چهارم** آنکه متاع نسیه باشد
و قیمت آن نقد و اینقسم را سلف و سلم گویند و شروط اینقسم زیاده بر چهارده

شرطی که در قسم اول مذکور شد قبض قیمت است در مجلس و ذکر وعده در این عقد لازم است ومیباید که در موعد وجود ان جنس ممکن باشد **قسم پنجم** انکه متاع را بفروشد بی انکه ذکر مایه کند واینقسم را مساومه کویند وشروط ان چهارده شرطیست که در قسم اول مذکور شد **قسم ششم** انکه متاع را بزیاده از انچه خریده بفروشد واینقسم را مرابحه کویند وشروط اینقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور ذکر مایه است باز یادتی بران در عقد وبیع واکر بوعده خریده باشد میباید که بمشتری بکوید که من بوعده خریده ام ومکروهست در این بیع نسبت دادن فایده باصل مایه مثل انکه کوید که این متاع را من بصد دینار خریده ام وانرا بزیادتی هر ده دینار بیکدینار بتو میفروشم **قسم هفتم** انکه متاع را بانچه خریده بفروشد واینقسم را تولیه کویند وشروط اینقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم باصل مایه است وانکه بقیمتی که خریده بفروشد بی زیاده ونقصان **قسم هشتم** انکه متاع را بکمتر از انچه خریده بفروشد واینقسم را مواضعه کویند وشروط اینقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور اخبار باصل مایه است ودر اینقسم نیز نسبت دادن نقصان باصل مایه مکروهست چنانچه در مرابحه مذکور شد **قسم نهم** انکه دو متاع متساوی را که قابل کیل و وزن باشند بیکدیکر بفروختن وانرا ربا کویند وشروط اینقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور عدم زیاده ونقصان است در نقد ونقد ونسیه چه اکر بزیاده ونقصان بفروشند ویخرند جایز نیست واکرچه ان زیادتی حکمی باشد چون شرط کردن ساختن انکشتری جهت بایع مثلا وانچه در بعض احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که فروختن درهم تازه بدرهم کهنه بشرط زرکری جایز است ومراد بدرهم کهنه مغشوش است پس زرکری ان دربرابر غش ان دیکری خواهد بود وزیاده بران نخواهد بود وهمچنین طلا ونقره مغشوش را بجنس خالص ان نمیتوان فروخت هرکاه مقدار غش معلوم نباشد اما اکر معلوم باشد بزیاده میتوان فروخت واکر بایع ومشتری پدر وپسر وزن وشوهر واقا وغلام باشند ایشان اکر بزیاده وکم متاعی متفق که قابل کیل ووزن باشد بفروشند

صحیح است واکر یکی مسلمان ودیکری کافر حربی باشند در اینصورت بزیاده از جنس ان بکافر میتواند فروخت اما زیاده باو نمیتواند داد واما میانه مسلمان وجهود ربا هست ومجتهدین را دران خلافست اقرب انست که ربا هست و در فروختن طلا ونقره که انرا صرف کویند زیاده بر شروط مذکوره قبض در مجلس شرطست پس اکر پیش از انکه خرنده وفروشنده قبض کنند متفرق شوند باطلست واکر بعضی را قبض کنند همان بعض را اکر قبض کرده اند صحیح است واکر در دو جنس متفق زیادتی واقع شود باعلم واجبست برکرداند ان که زیاده را بصاحبش باز دهد اکر او را بشناسد وبعد از فوت او بورثه او برساند واکر او را نشناسد جهت او تصدق کند واکر مقدار زیاده را نداند اما صاحب انرا بشناسد با او مصالحه کند واکر صاحبش را نیز نشناسد خمس از ان بیرون کند وباقی حلالست واکر بحرام بودن ربا جاهل باشد استغفار کند وکناه ندارد واما در اینصورت زیادتی را بصاحبش باید داد یا نه مجتهدین را در این دو قولست اقوی انست که رد ان برو واجبست ومیتوان خلاص شدن از ربا بانکه بکرداند با ناقص چیزی از غیر جنس ان یا انکه ناقص را بجنس دیکر بفروشد وبزیاده بخرد یا انکه زیادتی را ببخشد **قسم دهم** انکه دو جنس مختلف باشد چه انرا بزیاده وکم نقد میتوان فروخت اما اکر هر دو قابل کیل ووزن باشند نسیه فروختن مکروهست واکرچه بی زیاده ونقصان بفروشد

فصل چهارم در بیان انچه در بیع کردن داخلست

وقاعده کلی دران انست که هرچه در عرف انرا داخل دانند در بیع کردن داخلست **قسم اول** زمین وعرصه وساحت پس هرکاه عقد بیع بر اینها واقع شود چشمه وچاه اب در بیع ان زمین داخلست ودرختهایی که دران باشند یا زراعتی که شده باشد داخل نیست واکرچه بایع در وقت بیع کفته باشد که فروختم بتو این زمین را بجمیع حقوق ان اما اکر کفته باشد که فروختم این خانه را با انچه در بران بسته شود یا این زمین را با انچه در اوست در اینصورت درخت وزراعت داخلست اما سنکهایی که در زمین مدفون باشد داخل نیست وبایع را در این وقت لازمست که سنکها را از ان زمین بیرون کند واجرت مدت کندن سنکها بر بایع لازم نیست واکرچه دران

ان بسیار باشد اما بر بایع لازمست که بعد از بیرون اوردن سنکها انچه از زمین ناهموار شده باشد هموار کند **قسم دوم** باغ و بستان پس هرکاه عقد بیع بر هردو واقع شود درخت و زمین و دیوار داخلست واما عمارتی که در باغ و بستان واقع است وخانهائی که چوب بران میاندازند و بران بالا میروند جهت پرانیدن جانوران بواسطهٔ محافظت انجیر وانکور دران داخل است یانه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست که داخل نیست **قسم سیم** خانه و داخل است دران زمین و عمارت و بالاخانه و پایین خانه مکر انکه هریک بسر خود خانه باشد وانچه دران خانه ثابت باشد داخلست خواه از اجزای انخانه باشد چون سقف و درهای نشانیده و حلقها وانچه بدان در را بندند وخواه از اجزای خانه باشد لیکن بواسطهٔ اسانی ساخته باشند چون نردبانی که در جائی نشانیده باشند بنوعی که نتوان انرا از جائی بجائی دیکر نقل نمودن و درجهای چوب که ثابت ساخته باشند و میخهائی که دران کوفته باشند امادستاسیا وخمها و تغارها و چوبهای کازری که نشانیده باشند وکنجهای مدفون وسنکهای پنهان وفرش خانه وچادر و ریسمان ودلو خورد وقفل داخل نیست **قسم چهارم** قریه ودهکده پس اکر بیع باین هردو واقع شود عمارت وساختهائی که احاطهٔ انجایها کرده باشد وراهها دران داخلست واما درختهائی که درمیان ان باشد داخلست دران میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انستکه داخل نیست وهمچنین مزرعهای حوالی قریه داخل ان نیست مکر با قرینه که دلالت برداخل بودن ان کند **قسم پنجم** درخت و داخل دران شاخها و برکهای تر واما شاخ وبرک خشک وبرک درخت توت دران داخل است یانه میانهٔ مجتهدین خلافست اما میوهٔ درخت داخل نیست واکر درخت را مشتری بکند حق بایع ساقط میشود ومیوهٔ درخت خرما که نر انرا در ماده نشانیده باشد داخل نیست مکر انکه مشتری شرط کرده باشد ومشتری در اینصورت لازمست که بکذارد که میوه برسد اکر ضرر بدرخت نرساند واجرت ان زمان را نمیرسد که از بایع طلب کند واکر کذاشتن میوه تا رسیدن بدرخت ضرر رسد مشتری میتواند قطع ان کرد ودر ارش خلافست **قسم ششم** خریدن غلام و دران داخل نیست مالی که مولی تملیک او کرده باشد بنابران

قولی که کفته اند که غلام مالک چیزی نمیشود مکر انکه شرط کند بشرط انکه ربا نشود وجامهائی که پوشیدنی باشد ایا داخلست یانه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست که انچه عرف حکم بان کند داخلست **فصل نهم** دربیان اقسام خیار بدانکه اصل بیع کردن لزومست مکر در شانزده موضع که رد کردن جایز است اول خیار مجلس وان مخصوص به بیع کردنست و هریک از بایع ومشتری را اختیار فسخ میرسد اکر در مجلس باشند بچهار شرط اول انکه در عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشند چه اکر سقوط ان کرده باشند اختیار فسخ ندارند دوم انکه بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست سیم انکه هریک از فروشنده وخرنده از یکدیکر باختیار متفرق نشده باشند چه اکر باختیار متفرق شده باشند خیار مجلس نیست اما اکر باکراه ایشان را از یکدیکر متفرق سازند ساقط نمیشود واکر یکی از ایشان بمیرد ایا حکم جدا شدن دارد یانه مجتهدین را دراین خلافست واکر یکی از ایشان دیوانه شود خیار ساقط نمیشود بلکه ولی ایشانرا باصرفه وغبطه اختیار فسخ هست چهارم انکه چیزی که خریده و فروخته بران واقع میشود یکی از ان یازده کس نباشد که بر مشتری ازاد میشود چه اکر یکی ازان یازده کس باشد اختیار فسخ ندارد وخریدن غلام نفس خود را بمذهب بعضی از مجتهدین که جایز داشته اند اختیار فسخ ندارد وهمچنین بعضی از مجتهدین کفته اند که اکر پدر طفل چیزی از مال خود بجهت فرزند صغیر خود بخرد خیار مجلس ندارد دوم خیار حیوان یعنی مشتری حیوان را اختیار فسخ هست از وقت بیع تا سه روز وبعضی از مجتهدین که بایع نیز مخیر است دراین سه روز اکر قیمت حیوان نیز حیوان باشد بدو شرط اول انکه در عقد بیع شرط سقوط ان نکرده باشد چه با شرط سقوط ساقط میشود دوم انکه تصرف در حیوان نکرده باشد باجاره وهبه وغیران چه با تصرف خیار حیوان ساقط است واکر عیبی در این سه روز خیار حیوان را حادث شود از غیر جهة مشتری مجتهدین را در این سه قول است اصح انست که مشتری مخیر است در فسخ یا نکاهداشتن ان حیوان عیب دار یا کرفتن تفاوت میانهٔ صحیح ومعیوب بودن ان واکر در این سه روز بی انکه تقصیر کند تلف شود از مال بایع است

سیم خیار شرط و این خیار در جمیع عقود جاریست سوای عقد نکاح و در وقف
و ابراء و طلاق نیز جاری نیست و مشروط خیار شرط در بیع پنجست اول آنکه شرطی
نباشد که منافی بیع باشد چون شرط آنکه نفروشد دوم آنکه منافی شرع
نباشد چون شرط آنکه آزاد نکند یا وطی نکند یا اگر کسی از او بدزدد عوض
از بایع بدهد سیم آنکه مضبوط باشد پس اگر شرط مجهول کند چون آمدن
حاجیان از حج باطلست چهارم آنکه شرط را در عقد بیع کرده باشد چه اگر
در عقد بیع نکرده باشد اختیار فسخ ندارد پنجم آنکه تصرف در مبیع نکرده
باشد چه با تصرف چون دخول کردن خیار شرط ساقط میشود و همچنین اگر
امتاع تلف شود نیز خیار شرط ساقط میشود آنگاه اگر مثل داشته باشد
طلب مثل یا قیمت میکند و این خیار شرط در بیع بحسب رای هر یک از بایع و
مشتریست پس اگر هر یک از ایشان جهت خود یا اجنبی شرطی کند جایز است
و اگر در فروختن شرط سکنی یکساله یا دوساله کند جایز است و خیار شرط
بطریق میراث بورثه منتقل میشود تتمه تکلیفات نسبت بقبول شرط
و تعلیق بر شرط چهار است اول آنکه قابل هیچکدام نیست چون ایمان بخدا
و ائمه علیهم السلام و بواجبات قطعیه و بتحریم محرمات قطعیه دوم آنکه قابل
شرط و تعلیق بر شرط هست چون آزاد کردن غلام و شرط نمودن که مبلغی
بدهد و مدبر ساختن او و نذر کردن چون اعتکاف داشتن در مسجد چه آن
قابل تعلیق است بنذر و شبه آن و قابل شرط هست که هر وقت که خواهد از آن
رجوع کند سیم آنکه قابل شرط هست و قابل تعلیق نیست چون بیع کردن و
صلح نمودن و اجاره گرفتن و رهن دادن چه انتقال بعد از رضای ایشانست
و رضا نیست مگر با جزم و در صورت تعلیق جزم نیست چهارم آنکه قابل
تعلیق باشد و قابل شرط نباشد چون نماز و روزه یا نذر یا یمین موضع چهارم
خیار تاخیر و آن چنانست که بایع چیزی را که بفروشد تمام امتاع یا بعض را
تسلیم مشتری نکند و مشتری نیز همه قیمت آن یا بعض از آنرا ببایع بدهد یا
آنکه شرط وعده نکرده باشد تا سه روز بایع صبر میکند و بعد از سه روز
مخیر است در فسخ و امضی موضع پنجم خیار چیزهائی که در آن روز تا شب
ضایع شود یا قیمت آن ناقص گردد پس اگر کسی اینچنین چیزها را بفروشد تا شب

صبر میکند اگر مشتری قیمت آنرا بیاورد مالک میشود و اگر نیاورد بایع مخیر است
در فسخ و اگر مشتری بعضی از قیمت آنرا نقد قرار داده باشد و بعضی را نسیه و
نقد را نداده آیا بایع مخیر است در فسخ کردن یا نه مجتهدین را در این دو قول است
اقرب آنست که اختیار ندارد و همچنین خلافست در آنکه آنچه بوعده قرار
داده باشد و در وعده نداده موضع ششم خیار رؤیت و آن چنانست
که شخصی متاعی را بی آنکه ببیند بوصف بخرد پس اگر بعد از دیدن بخلاف
آن صفت باشد مخیر است در فسخ و نگاهداشتن آن و اگر بعضی را دیده باشد
و باقی را بوصف خریده باشد آنگاه برخلاف صفت واقع شود تمام را رد میتواند
کرد نه آنکه بعضی را نگاهدارد و بعضی را رد کند موضع هفتم خیار غبن و
آن چنانست که هرگاه شخصی متاعی را بخرد یا بفروشد بعد از آن ظاهر شود که
در وقت عقد امتاع زیاده از آن یا کمتر از آن قیمت داشته آنکسی که مغبونست
مخیر است در فسخ لیکن سه شرط اول آنکه تصرفی که مانع رد باشد در امتاع نکرده
باشد چون فروختن مشتری و تلف شدن در دست او و بعضی از مجتهدین
گفته اند که در اینصورت نیز بایع را میرسد که فسخ کند و الزام مشتری نماید بر
رد کردن قیمت متاع یا مثل امتاع و بعضی از مجتهدین گفته اند که بایع را در
اینصورت میرسد که آن متاعی را که مشتری فروخته از آن شخصی که خریده
بگیرد دوم آنکه در وقت خرید و فروخت عالم بقیمت آن نباشد چه اگر در
آنوقت عالم باشد اختیار فسخ ندارد سیم آنکه زیادتی و نقصان فاحش باشد
بحسب عرف و عادت پس اگر اندک زیادتی و نقصانی باشد که در عرف آنرا زیاده
و نقصان نگویند اختیار فسخ نیست موضع هشتم خیار عیب و آن ثابتست
در هر چیزی که از خلقت اصلی زیاده یا کم باشد و آن بر بیست و هشت قسمست
اول دیوانه بودن غلام و کنیز دوم برص داشتن سیم مجذوم بودن چهارم
قرن داشتن یعنی در فرج کنیز چیزی باشد که مانع از دخول کردن باشد پنجم
برآمدن پشت یا سینه غلام و کنیز ششم گریختن ایشان بعادت نه آنکه از
روی ترس جائی پنهان شوند چه بآن گریختن رد نمیتواند کرد هفتم خنثی بودن
هشتم خصی بودن و اگر چه قیمت بدان زیاده شود نهم لنگ بودن دهم کور
یا احول بودن یا علت سبل در چشم داشتن یازدهم کر بودن دوازدهم کافر

بودن غلام وکنیز هرگاه مشتری شرط اسلام کرده باشد بر قول بعضی از
مجتهدین سیزدهم نبودن موی بر پشت زهار غلام چهاردهم مستحق بودن
حد یا تعزیری که سبب هلاک شود یا مستحق قتل یا بریدن عضوی باشد
پانزدهم موی در سر نداشتن کنیز شانزدهم خون حیض ندیدن کنیز جوان
را بقول بعضی هفدهم بودن ثقل و درد زیاده بر عادت در روغن و زیت
هجدهم حامله بودن کنیز نوزدهم بیمار بودن اگرچه تب یکروز باشد
بیستم کند یدن دهن بر قول بعضی از مجتهدین بیست و یکم زناکار بودن
غلام وکنیز بر قول بعضی از مجتهدین بیست و دوم بول کردن غلام وکنیز بزرگ
در جامهٔ خواب بر قول بعضی از مجتهدین بیست و سیم دزدی و خیانت کردن
غلام وکنیز بشرط آنکه تمیز داشته باشند نه آنکه طفل باشند بیست و چهارم
احمق بودن ظاهر بیست و پنجم شراب خوار بودن بیست و ششم آنکه متاعی
که خریده نجس باشد واگرچه قابل پاک ساختن بود اما در پاک کردن آن مشقت
باشد یا در قیمت نقصان بهم رسد بیست و هفتم بی ختنه بودن غلام بر قول
بعضی از مجتهدین بشرط آنکه مشتری نداند که او را ختنه نکرده‌اند بیست و هشتم
بی قوت بودن دست راست غلام یا قوت داشتن دست چپ او پس مشتری
هرگاه عالم باین عیوب شود اختیار فسخ دارد بچهار شرط اول آنکه تصرف
دران متاع نکرده باشد چه با تصرف رد نمیتواند کرد اما ارش که تفاوت
میانهٔ قیمت بی عیبی و عیب داریست میگیرد دوم آنکه عیب پیش از بیع
کردن باشد سوای چهار عیب اول که آن چهار عیب از وقت عیب تا یکسال
اگر بهم رسد مشتری فسخ آن میتواند کرد هرگاه تصرف دران نکرده باشد
سیم آنکه مشتری پیش از بیع کردن عالم بعیب نباشد چه اگر عالم باشد رد
نمیتواند کرد و ارش نیز نمیتواند گرفت چهارم آنکه در وقت بیع کردن خیار عیب
را ساقط نکرده باشد خواه بتفصیل وخواه باجمال چه اگر ساقط کرده باشد
رد نمیتواند کرد [illegible] چهار موضع [illegible] میشود اول آنکه هرگاه
مشتری تصرف کرده باشد [illegible] متاع عیبناک چنانچه گذشت دوم آنکه هرگاه
مشتری کسی را بخرد [illegible] اینصورت نیز رد نمیتواند کرد و ارش
نمیتواند گرفت سیم آنکه در صورتی که مشتری اختیار فسخ داشته باشد و

فسخ نکند ارش میگیرد چهارم آنکه هرگاه متاع در دست مشتری عیب بهم
رسانیده باشد و بایع شرط کرده باشد که هرگاه عیبناک شود ارش بدهد
نهم خیار تدلیس وان چنانست که شخصی کنیزی را مثلاً فروخته باشد بشرط
آنکه سرخ روی وجعد موی باشد و روی او را بسرخاب سرخ کرده باشد
وموی دیگری را بموی او وصل نموده باشد پس درینصورت اگر مشتری
عالم باین نبوده وبعد از آن عالم شود اختیار دارد که فسخ کند وهمچنین هرگاه
کسی گوسفندی که چند روز شیر او را ندوشیده باشد بفروشد بشرط
آنکه شیر او مقدار معینی باشد وبعد از آن ظاهر شود که شیر او کمتر از آن بوده
درینصورت نیز مشتری مخیر است در فسخ بشرطی که در کمتر از سه روز شیر
او کم شود والا اختیار فسخ ندارد واگر شیر آن گوسفندی که او را سه روز
ندوشیده باشد کم نشود و همان عادت او شود آیا مشتری اختیار فسخ آن
دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که اختیار فسخ ندارد و آیا این
حکم در غیر گوسفند میرود یا بنا بر آنکه در حدیث گوسفند واقع شده مخصوص
گوسفند است میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که در غیر گوسفند
نیز میرود وهمچنین آب قنات یا آسیا را بند کردن که در نظر مشتری بسیار
نماید وبعد از آن ظاهر شود که آب آن کم بوده اختیار فسخ دارد و در خیار
تدلیس هرگاه فسخ نکند و راضی بنگاهداشتن شود ارش نمیگیرد مگر در
شرط بکارت چه هرگاه شرط کرده باشد که کنیز بکر باشد وبعد از آن ظاهر
شود که بکارت نداشته درینصورت بنا بر قول مشهور ارش میگیرد و در
فسخ حضور حاکم شرع و بایع شرط نیست دهم خیار اشتراط وان چنانست
که متاعی را که بشرطی میفروشد شرط دران سالم نباشد پس با عدم آن شرط
با اشتراط آن اختیار فسخ هست وچون فروختن بشرط آنکه هرگاه در موعد
معینی رد ثمن نماید مسلط بر فسخ بیع باشد یازدهم خیار شرکت وان چنانست
که متاعی را که بکسی میفروشد اگر ممزوج سازد بمثل آن بحیثیتی که از
یکدیگر جدا نتوان کرد چه درینصورت مشتری اختیار فسخ و شرکت هر
دو دارد دوازدهم خیار دشواری تسلیم کردن چه هرگاه بایع متاعی را
بگمان آنکه میتواند تسلیم کردن بفروشد بعد از آن دشوار شود بر و تسلیم

ان چون فروختن کبوتری کہ از عادت واین باشد کہ هر روز باز اید مشتری
مخیراست میانهٔ فسخ وطلب مثل یا قیمت ان سیزدهم خیار رد کردن بعضی از
متاع وان چنانست کہ کسی دو غلام را مثلا بیکدفعه خرد انکاه ظاهر شود
کہ یکی از انها ملک دیکری بوده مشتری مخیراست میانهٔ فسخ بیع هر دو غلام
یا نکاه داشتن یکغلام را بحصهٔ او از قیمت وطلب کردن قیمت غلام دیکررا
از بایع چهاردهم خیار تفلیس وان چنانست کہ شخصی متاعی را بمفلسی بفروشد
وبعد از ان حاکم شرع اورا از مالش منع کند جهت قیمت کردن مال او برای
قرضخواهان چه در اینصورت صاحب متاع مخیراست در فسخ کردن بیع و
کرفتن متاع خود ومیانهٔ امضا وشریك بودن با قرضخواهان در مال ان مفلس
پانزدهم خیار تلف شدن وغصب کردن چه اکر متاعی کہ بایع فروخته پیش از
قبض یا بعد از قبض در مدت خیار تلف شود بسببی از جانب بایع یا اجنبی مشتری
مخیراست در فسخ بیع وهمچنین اکر متاعی را کہ بایع فروخته پیش از قبض مشتری
غصب کنند ورد ان ممکن نباشد مشتری مخیراست در فسخ ان ویا اجرت
مدت غصب را مشتری از بایع میکیرد یا نه در این خلافست واکر بایع در تسلیم
تاخیر کند اجرت مدت تاخیر براو لازم نیست شانزدهم خیار اجاره وان چنانست
کہ هرکاه مشتری جاهل باشد از انکه زمینی کہ بایع باو فروخته کہ اجاره
دیکری بوده چه در اینصورت اختیار فسخ دارد وهمچنین هرکاه جاهل باشد
از انکه سنکهائی کہ در زمین مدفون باشد از بایع است مخیراست در فسخ ان و
اجتماع اقسام خیار از خواص این کتابست **تتمه** در بیان احکام بعد از بیع
بدانکه بایع را بعد از بیع کردن وقیمت کرفتن تسلیم مبیع بمشتری لازمست
هرکاه انچیز قابل نقل وتحویل باشد اما انچیزی کہ قابل نقل وتحویل نباشد
چون زمین وعمارت وباغ ودرخت تخلیه است یعنی خالی کردن ودست از
تصرفات ان باز داشتن یا انکه رخت خود از انجا بیرون بردن واکر در زمین
زراعت رسته باشد چیدن ودر انچه قابل نقل باشد اکر قابل کیل ووزن نیست
کیل ووزن کردن واکر حیوانست نقل کردن ودر غیر اینها بدست کرفتن و
انچه بعد از بیع وپیش از قبض زیادتی در متاع بهم رسد مال مشتریست و
جایز است کہ بایع در بیع استثنا کند انچه خواهد واکر مبیع حیوان باشد و

استثنای کله وپوست ان کند در ان مجتهدین را پنج قولست اول انکه بیع
صحیح است دوم انکه باطلست سیم انکه حیوانرا توان ذبح نمود صحیح است والا
باطل چهارم انکه اکر حیوانی باشد کہ ذبح او نتوان کرد شریکست در قیمت
کله وپوست ان پنجم انکه مطلقا نسبت بکله وپوست در ان شریکست واصح
اقوال قول دوم است واجرت کیل ووزن کننده ان وخرنده متاع ونقل کننده
ان بر مشتریست بشرط انکه بی رضای ایشان نیامده باشند بلکه بایع و
مشتری ایشانرا اورده باشند ودلال امینست اکر متاع در دست او بی
تعدی وتقصیری فوت شود ضامن نیست واکر میانهٔ مالك ودلال اختلاف
واقع شود در تقصیر نکردن در قیمت متاع یا تقصیر کردن قول قول دلالست
یا قسم **مطلب دوم** در بیان رهن کردن یعنی کرو کردن ودر ان دو
فصل است **فصل اول** در شروط کرو کردن بدانکه کرو کذاشتن
کسی کہ بر ذمت او دینی باشد جهت اعتماد مشروعست خواه در سفر وخواه
در حضر وانچه در ایهٔ کریمه واقع شده کہ در سفر جایز است بنابر غالبست
چه بیشتر اوقات در سفر کسی بهم نمیرسد کہ تمسك بنویسد اکتفا بکرو
میکنند واین رهن عقد یست لازم از طرف کسی کہ کرو میکند یا یعنی کہ
دیکر نمیتواند تصرف در ان کرو کردن وانرا از کرو کیرنده کرفتن تا وقتی کہ دین
اورا ادا کند ودر ان نه شرطست اول انکه کرو کننده بالغ وعاقل وجایز
التصرف باشد پس کرو کردن طفل ودیوانه وکسی کہ اورا باکراه بران دارند
وبعد از اکراه اذن نداده باشد ومست وبیهوش ومفلسی کہ حاکم شرع او را از
مالش منع کرده باشد صحیح نیست اما ولی طفل میتواند کہ با مصلحت طفل
مال اورا کرو کند جهت [illegible] کہ بواسطهٔ مصلحت طفل کرفته باشد یا جهت
او کرو بکیرد دوم ایجاب چون راهنتك هذا علی الدین الفلانی یعنی کرو
کردم این عین را پیش تو بجهت فلان دین سیم قبول چون قبلت وانچه دلالت
کند بران ومیباید کہ قبول بعد از ایجاب بیفاصله واقع شود چهارم انکه
ایجاب وقبول را بلفظ بکویند با قدرت وبا عاجز بودن اشارت وکتابت نیز
جایز است وبغیر عربی وبغیر صیغهٔ ماضی نیز جایز است پنجم قبض کردن
کرو ودر قبض اذن کرو کننده شرطست پس اکر پیش از قبض کرو کننده بمیرد

و نشر زنده متاع و فروشنده ان بر بایع و اجرت نقد کننده قیمت و وزن کننده

یا دیوانه شود یا رجوع در اذن قبض نماید گرو باطل میشود و بعضی از مجتهدین قبض را شرط نمیدانند و استدامت قبض شرط نیست پس اگر بعد از قبض گرو کننده در آن تصرف کند گرو باطل نمیشود ششم حاضر بودن گرو گیرنده در قبض پس اگر در غیبت او گرو کنند یا آنکه گرو گیرنده یا وکیل او حاضر شود و قبض نکند صحیح نیست هفتم آنکه گرو عینی باشد که ممکن باشد قبض آن و صحیح باشد مالک شدن آن و جایز باشد فروختن آن پس گرو کردن دین و منفعت چون سکنی خانه و خدمت غلام و گرو کردن ملک غیر بی اذن صاحبش و گرو کردن شراب و خوک و اگر چه جهود باشد و نزد مسلمان گرو کند و پیش جهودی دیگر بگذارد صحیح نیست اما اگر شیرهٔ انگور را گرو کند صحیح است و لیکن در وقتی که شراب شود از گرو بیرون میرود و چون سرکه شود باز گرو میشود و اگر در حالتی که شراب شود و صاحبش آنرا بریزد و شخصی که بنزد او گرو است آنرا جمع کند آیا مالک آن میشود بعد از آنکه سرکه شود یا همان ملک کسی است که گرو کرده در این مجتهدین را دو قول است اصح آنست که اگر بقصد سرکه شدن جمع نموده باشد مالک آن میشود و اگر بقصد شراب بودن جمع کرده مالک آن نمیشود و همچنین صحیح نیست گرو کردن مصحف و بندهٔ مسلمان نزد کافر و بعضی آنرا جایز داشته اند و گفته اند واجبست که در اینصورت بمسلمانان بسپارند و گرو کردن کتب فقه و حدیث نزد یهودی مکروهست و همچنین مکروهست گرو کردن کنیز نزد فاسق مگر آنکه محرم او باشد و میانهٔ مجتهدین خلافست در آنکه گرو کردن چیزی که قبض آن نتوان کرد چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بندهٔ گریخته آیا جایز است یا نه و همچنین خلافست میانهٔ مجتهدین در گرو کردن کنیزی که از او فرزند داشته باشد اصح آنست که گرو میتواند کرد بواسطهٔ قیمت دادن او و گرو کردن مکاتب و مدبر صحیح است و گرو کردن زمین وقف و زمین خراج جایز نیست هشتم آنکه گرو جهت دینی باشد که در ذمه ثابت باشد پس جایز نیست گرو کردن برای دینی که در ذمت ثابت نباشد چون گرو کردن جهت دینی که خواهد گرفت و بجهت جنایتی که بر شخصی بکند و برای اجرت کسبی که او را گرفته باشد که بندهٔ گریختهٔ او را از شهر برگرداند پیش از برگردانیدن او و گرو

کردن

کردن غلام جهت مال کتابت میانهٔ مجتهدین خلافست اقوی آنست که جایز است نهم آنکه گرو جهت دینی باشد که استیفای آن دین از گرو ممکن باشد پس گرو کردن بر اجارهٔ متعلقه ببدن شخص معین چون خدمت او صحیح نیست چه اگر او بگریزد نمیتواند که گرو را بفروشد و شخص دیگر را جهت آن عمل اجاره کند

فصل دوم در احکام گرو کردن بدانکه عقد رهن قابل شرطست پس هر شرطی که منافی آن نباشد جایز است چون شرط کردن آنکه گرو در دست عادلی باشد یا آنکه گرو گیرنده وکیل باشد در فروختن گرو در وعده و در اینصورت گرو کننده او را از وکالت نمیتواند عزل کرد اما اگر گرو کننده بمیرد گرو باطل میشود و اگر گرو گیرنده بمیرد گرو او باطل نمیشود بلکه بورثهٔ او منتقل میشود و اگر در گرو کردن شرطی کند که جایز نباشد چون شرط آنکه منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست و اگر شرط کند که منافع گرو نیز گرو باشد صحیح است و بعد از آنکه گرو کننده چیزی را گرو کند دیگر او را تصرفی که منافی دین گرو گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن و هبه نمودن آن و دخول کردن بآن مگر باذن گرو گیرنده و همچنین گرو گیرنده را تصرف در آن صحیح نیست مگر باذن گرو کننده و وعده در گرو کردن شرط نیست اما اگر شرط کند لازمست و اگر بعد از وعده گرو کننده از دادن دین امتناع نماید پس اگر گرو گیرنده وکیل در فروختن باشد بفروشد و دین خود بردارد و زیادتی را باز دهد و اگر وکیل نباشد بی رخصت او نفروشد و اگر غایب باشد یا رخصت ندهد حاکم شرع آنرا بفروشد و دین او را بدهد و اگر گرو کننده گرو گیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از وعده بفروشد جایز نیست او را تصرف کردن در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده و اگر چیزی را گرو کند که بسیار نماند جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که فروختن آن صحیح است و قیمت آن داخل گرو است و گرو در دست گرو گیرنده امانتست پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول قول اوست در عدم تقصیر با قسم و قول قول گرو کننده است در قیمت گرو و مقدار دین و اگر گرو تلف شود و گرو کننده چیزی دیگر بدهد محتاج بصیغهٔ دیگر نیست و اگر دو متاع را جهت دو دین گرو کند هر گاه یکی از آنها را

بدهد

بدهد هر دو را جهت یک دین نمیتواند نکاهداشت وهمچنین اکر دو دین
باشد یکی باکرو ودیکری بی کرو پس هرکاه دین باکرو را ادا نماید نمیتواند
کرو را جهت دین بی کرو نکاهداشت وهرکاه کرو کننده دین او را بدهد کرو
بدهد کرو کیرنده را نمیرسد که کرو را بفروشد وکرو کیرنده را نمیرسد که کرو
کننده را تکلیف کند بانکه دین او را از غیر کرو بدهد واکرچه قادر بران باشد
وکرو کیرنده را حاضر کردانیدن کرو لازم نیست پیش از کرفتن مال خود واکر
چه در مجلس حاکم باشد وانچه خرج حاضر ساختن کرو شود بعد از دادن دین
از مال کرو کننده است واکر کرو حیوانی باشد خرج او بکرو کننده تعلق دارد
ونفقهٔ ان بر وست ودر بعضی احادیث واقع شده که اکر قابل ان باشد که بر و
سوار شوند یا شیر داشته باشد که بخورند جایز است که سوار شونده و
شیر خورنده نفقهٔ او را بدهد وقول اصح انست که تصرف در ان بی اذن
کرو کننده جایز نیست ونفقه بر او ست واکر کرو کیرنده نفقه کند از کرو کنند
بستاند **مطلب سیم** در شفعه کرفتن وان چنانست که دو شخص
ملکی بمشاع داشته باشند ویکی از ایشان پیش از دیکری مالک شده باشد
هرکاه ان شخص دیکر حصهٔ خود را بفروشد شریک سابق ان حصه را
مستحق میشود وانچه دیکری قیمت ان میدهد همان قیمت او میدهد
بسیزده شرط شرط اول انکه انچیزی را که شریک فروخته باشد قابل نقل
نباشد بحسب عادت زیرا که در انچه قابل نقل وتحویلست شفعه نیست
وبعضی از مجتهدین کفته اند که شفعه در حیوان نیز هست وهرکاه زمین
را بفروشند با درخت وخانه در دولاب به تبعیت ان شفعه میرود شرط
دویم انکه قابل قسمت باشد پس انچه قابل قسمت نباشد چون حمام کوچک
ودکانچهای کوچک ونهر وراه تنک شفعه ندارد شرط سیم انکه انچیز را
قسمت نکرده باشند چه هرکاه قسمت کرده باشند شفعه ندارد مکر انکه
در نهر وراه شریک باشند چه در اینصورت با قسمت نیز شفعه دارد هرکاه
هر دو را باهم بفروشند اما اکر زمین را بی نهر وراه بفروشند در اینصورت
نیز شفعه ندارد شرط چهارم انکه زیاده از دو شریک نباشند وبعضی از
مجتهدین بر انند که در غیر حیوان زیاده از دو شریک را شفعه میرسد اما

در حیوان زیاده از دو شریک را شفعه نمیرسد شرط پنجم انکه حصهٔ شریک
بخریدن وفروختن منتقل شود بدیکری چه اکر بغیر خرید وفروخت چون
میراث یا هبه یا صلح منتقل شود شریک دیکر را شفعه نمیرسد وبعضی از
مجتهدین کفته اند که هبهٔ معوضه شفعه دارد شرط ششم انکه کسی که
شفعه میطلبد جهود یا مرتد نباشد ومشتری مسلمان باشد پس هرکاه
مشتری مسلمان باشد وشریک جهود یا مرتد باشد شفعه نمیرسد واکر
مشتری کافر باشد وکسی که شفعه میخواهد مرتد باشد ایا او را شفعه میرسد
یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست وهمچنین خلافست در انکه اکر بعد از عقد بیع
شریک مرتد شود شرط هفتم انکه حصهٔ شریکی که شفعه میطلبد وقف
نباشد چه هرکاه وقف باشد او را شفعه نمیرسد وسید مرتضی رضی الله عنه
کفته که هرکاه انکسی که وقف بر او شده یک کس بیش نباشد او را شفعه میرسد
ودر صورتی که بیع وقف اولادی باشد جایز است چنانچه در باب وقف کذشت
وشریک او شفعه میکرد شرط هشتم انکه شریکی از دو شریک مقدم باشد در
خریدن چه هرکاه هر دو بیکدفعه خریده باشند هیچکدام را شفعه نمیرسد
شرط نهم انکه ان شخصی که شفعه میطلبد میباید که عالم بقیمت ان باشد
وعالم بقیمتی که شریک او ان را فروخته است نیز باشد چه با جهالت هر دو او را
شفعه کرفتن صحیح نیست شرط دهم انکه قادر باشد بر قیمت دادن وکرفتن ان
پس اکر قادر نباشد یا قادر باشد وقیمت ندهد شفعه ساقطست اما اکر کوید
که قیمت انرا حاضر ندارم وغایبست صبر کن تا حاضر سازم مهلتش دهد تا زمانی
که حاضر سازد در انزمان و[illegible] دیکر مکر انکه در مهلت ضرری بمشتری
رسد چه در اینصورت شفعه ساقطست شرط یازدهم انکه در دست
مشتری پیش از انکه شفعه بطلبد تلف نشده باشد چه اکر تلف شده باشد
شفعه ساقطست شرط دوازدهم انکه طلب شفعه فی الفور کند چه اکر
عالم باشد بفروختن شریک وطلب شفعه نکند یا انکه بعد از دانستن فروختن
شریک حصهٔ خود را نیز بفروشد شفعه در اینصورت ساقطست واکر طالب
شفعه غایب باشد یا طفل یا دیوانه یا بیمار یا بیهوش یا محبوس باشد شفعهٔ
ایشان ساقط نمیشود بلکه هرکاه عالم شوند میرسد ایشانرا که شفعه بکیرند

وولی طفل ودیوانه با صرفه وغبطهٔ ایشان شفعه میگیرد شرط سیزدهم
انکه در وقت گرفتن انچیز بگوید که گرفتم این زمین را مثلا بشفعه چه اینقول
بجای عقد بیعست ومحتاج بعقد بیع جدید نیست واگر مشتری در انچیز
تصرف کرده باشد مثل انکه انرا فروخته باشد شریک را میرسد که انرا
باطل سازد واز انکس بگیرد وانچه از منافع بهم رسد پیش از انکه شریک شفعه
بطلبد مال مشتریست وشفعه ساقط نمیشود به پشیمان شدن مشتری
از خریدن یا رد کردن بابایع بواسطهٔ عیب وشفیع میتواند که انرا بشریک رد
کند جهت عیب یا جاهل بودن او بعیب امّا اگر رد نکند تفاوت قیمت انرا
از بایع نمیتواند گرفت مگر انکه مشتری ان تفاوت را از بایع گرفته باشد
واگر میانهٔ کسی که شفعه میخواهد ومیانهٔ مشتری نزاع شود در انتقال
او به بیع یا بمیراث یا بهبه پس اگر گواه نداشته باشد قول قول مشتریست
بر نفی استحقاق شفعه وقول قول مشتریست در قیمت با قسم بر قول مشهور
واگر هردو گواه داشته باشند گواه مشتری مقدمست

مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن ودران سه فصل است

فصل اوّل

در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشانرا از مال ایشان منع نموده باشد بسبب
تعلق حق غیری بمال ایشان یا جهت حفظ مال ایشان از ضایع شدن وانها
ده قومند قوم اوّل اطفال چه ایشان از مال خود ممنوعند تا وقتی که
بالغ وصاحب رشد شوند وبالغ شدن در مردان بیکی از سه چیز است پانزده
ساله شدن یا موی درشت بر پشت زهار ایشان برامدن یا محتلم شدن و
در زنان بدو چیز نه ساله شدن یا حیض دیدن وصاحب رشد وقتی
میشوند که ایشانرا ازمایش کنند باینکه ببینند که مال خود را در چیزهای
صحیح صرف میکنند یا نه قوم دوم دیوانگان وایشان از مال خود ممنوعند
تا انکه عاقل شوند وولی اطفال ودیوانگان پدر است وجد پدری وهر
چند بالا روند واگر هردو جمع شوند هردو در ولی بودن شریکند واگر
ایشان نباشند وصیی که پدر یا جد او وصیتی کرده باشد وهرگاه او نیز نایاب باشد
حاکم شرع ولیست یا امینی که حاکم او را نصب نماید قوم سیم سفیهان چه
ایشان نیز از مال خود ممنوعند تا انکه سفاهت ایشان برطرف شود واگر

عقلی

در بیان حجر

عقلی داشته باشند وبرطرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکوره اند و
اگر سفیه بالغ شده باشد ولی او حاکم شرعست وهرگاه سفاهت ظاهر شود
از مال خویش ممنوعند خواه حاکم شرع ایشانرا منع کرده باشد از مال ایشان
وخواه نکرده باشد امّا هرگاه سفاهت برطرف شود تا حاکم شرع حکم نکند
منع ایشان از مال ایشان برطرف نمیشود وبعضی از سنیان براین رفته اند که
هرگاه سفیه بیست وپنجساله شود دیگر در مال خود تصرف میتواند کرد و
اگرچه سفیه باشد وبر سفیه هرگاه پیش از سفاهت حج واجب شود میتواند
حج واجب خود را بفعل آورد بشرط انکه خرج راه حج را بدیگری بسپارند و
حج نیز میتواند کرد هرگاه خرج سفر وحضر او برابر باشد واگر خلاف کند سوگند
یا نذر خود را کفارهٔ ان روزه گرفتن است قوم چهارم بیمارانی که در ان مرض
فوت شوند چه ایشان از زیاده بر سه یک مال خویش ممنوعند باینمعنی که
اگر سی تومان داشته باشند وبکسی ببخشند ده تومان ان صحیح است وباقی باطل
قوم پنجم جماعتی که متاعی فروخته باشند چه ایشان از تصرف در قیمت ان
متاع ممنوعند تا انکه متاع را تسلیم مشتری نمایند قوم ششم جماعتی که متاعی
خریده باشند وقیمت انرا نداده باشند چه ایشان نیز ممنوعند از تصرف در ان
متاع تا قیمت انرا ندهند قوم هفتم غلامانی که اقاهای ایشان با ایشان
قرار کرده باشند که مبلغی معین بدهند وازاد شوند چه ایشان از انچه
پیدا کنند سوای نفقه وانچه باقا میدهند ممنوعند تا انکه انچه اقا با ایشان
قرار داده باشد بدهند قوم هشتم جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند
وپدران ایشان کافر بوده باشند چه ایشان از مال خود ممنوعند تا انکه
مسلمان شوند قوم نهم جماعتی که مال خود را جهت دینی پیش کسی گرو کرده
باشند چه ایشان از تصرف در انمال ممنوعند تا وقتی که دین را بدهند قوم
دهم مفلسانی که مالهای ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد چه ایشان
از تصرف در مال خود سوای نفقه وجامهٔ خود واهل وعیال واجب النفقه
خود ممنوعند بچهار شرط اوّل انکه قرض قرضخواهان پیش حاکم شرع ثابت
باشد دوم انکه وعدهٔ قروض ایشان رسیده باشد سیم انکه
اموال ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد چهارم انکه قرضخواهان از

حاکم

حاکم التماس کنند که ایشان را از مال ایشان منع کند چه بعد از این چهار شرط
حاکم شرع جمیع اموال ایشان را قیمت مینماید و بر قرضخواهان فراخور قرض ایشان
قسمت میکند باین طریق که مفلسان و قرضخواهان را حاضر سازد و قرضخواهانی
که گروی داشته باشند گرو را بفروشد و بانها دهد و قرضخواهان دیگر
را در ان دخلی نیست و صاحبان متاعی را که موجود باشد مخیر سازد که اختیار
متاع خود کنند یا انکه با قرضخواهان شریک باشند بعد از ان جماعتی را که
مفلس بر ایشان جنایتی کرده باشد حق ایشان را بدهد انگاه حیواناتی که
محتاج بنفقه باشند اول بفروشد پس از ان متاع و قماش و منقولات را
بفروشد انگاه زمین را بفروشد و خدمتکار مفلس و خانهٔ او را نمیتوان فروخت
هرگاه محتاج بانها باشد و ایا بعد از فروختن چیزهای مفلس و بقرضخواهان او
دادن منعی که حاکم شرع او را کرده زایل میشود یا محتاجست بحکم حاکم میانهٔ
مجتهدین خلافست و اقرب انست که بمجرد قسمت منع برطرف میشود و قرضخواهان را
نمیرسد که بعد از انکه انچه داشته از و گرفته باشند او را تکلیف نمایند که
برای ایشان کار کند و اگرچه صاحب کسب باشد یا انکه اگر کسی چیزی باو ببخشد
تکلیفش نمایند که قبول کند یا جهت ایشان قرض نماید و همچنین تکلیف نمیتوان
کرد زنان را بشوهر کردن بواسطهٔ گرفتن مهر از ایشان و جایز نیست حبس کردن
او بعد از قسمت اموال بلکه واجبست که او را مهلت دهند تا انکه حق سبحانه
و تعالی او را مستغنی گرداند

فصل دوم در ضامن شدن و ان بر سه

قسمست اول متعهد مال شدن که بر ذمهٔ شخصی باشد و شرطهای ان ... است
اول ایجاب چون ضمنت یعنی ضامن شدم از فلان شخص بانچه بر ذمهٔ اوست
و انچه صریحا دلالت بران کند و با قدرت بلفظ کتابت و اشارت کافی نیست اما
از اخرس اشارت و کتابت کافیست دوم قبول کسی که او را ضامن میسازد و بعضی
از مجتهدین گفته اند که رضای او کافیست اگرچه بلفظ نگوید اما رضای کسی
که از جانب او ضامن میشود دخل ندارد و لیکن اگر بی رضای او ضامن شود مالی
که میدهد رجوع باو نمیتواند کرد اما اگر برضای او ضامن شود رجوع میکند
و اگر کسی بواسطهٔ مال او ضامن شده چیزی بضامن ببخشد ضامن نمیتواند از
انکس که جهت او ضامن شده بگیرد و فوریت قبول شرط نیست سیم انکه

ضامن بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد پس ضمان طفل و دیوانه و
سفیه و مغمی علیه و مست و بیهوش و خفته صحیح نیست چهارم انکه ضامن
ازاد باشد چه ضامنیت بنده بی اذن مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
بر انند که صحیح است و بعد از ازادی میدهد و با اذن مولی ضمان او صحیح است
و تعلق بذمت بنده میگیرد نه بمال مولی و بعضی از مجتهدین گفته اند که
تعلق بمال مولی میگیرد پنجم انکه ضامن مالدار باشد یا انکه کسی که جهت او
او ضامن میشود در وقت ضامن شدن عالم بمفلسی او باشد اما استمرار
مالداری ضامن شرط نیست پس اگر در اثنای ضامن شدن مال او تلف شود
ضمان باطل نمیشود ششم انکه ضمان را معلق بشرطی نسازد چه اگر معلق بشرط
سازد صحیح نیست اما اگر ضمان را معلق بشرطی نسازد لیکن دادن مال را معلق
بر شرط سازد صحیح است هفتم انکه مالی که ضامن متعهد ان میشود میباید
که در ذمهٔ انکسی که از و ضامن میشود ثابت باشد پس اگر در ذمهٔ او ثابت
نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مال جعاله پیش از فعل و ضمان مال کتابت
و ضمان مال امانت و ودیعت و مال شرکت و مضاربت و بعد از انکه شروط
ضامنیت بهم رسد منتقل میشود مال از ذمهٔ ان شخصی که از جانب او ضامن
شده است بذمهٔ او و ضمان حال و موجل جایز است و در موجل اگر ضامن بمیرد
ضمان موجل حال میشود و جایز است که شخصی از ضامن ضامن شود و همچنین از و
قسم دوم حواله چه حواله نیز انتقال مالست از ذمتی بذمتی دیگر و شروط
ان شش است اول ایجاب چون احلتک بالدین الفلانی علی فلان یعنی حواله
کردم ترا بقرض تو بر فلان کس دوم قبول چون قبلت و قبول حواله بر مالدار
واجب نیست و بعضی از مجتهدین بر انند که قبول این حواله بر مالدار واجبست
و احادیثی که بدین مضمون وارد شده محمول بر استحبابست سیم رضای کسی
که حواله میکند و کسی که او را حواله کرده و کسی که حواله بر او کرده باشد
چهارم انکه حق ثابت باشد در ذمهٔ کسی که حواله میکند پس حواله کردن
چیزی که بقرض خواهد گرفت صحیح نیست پنجم انکه معلق نسازد حواله را
بر شرط ششم انکه عالم باشد بقدر دین و هرگاه شروط حواله متحقق شود
منتقل میشود مال از ذمهٔ کسی که حواله میکند بذمهٔ کسی که حواله بر و میکند

وحواله کردن انکسی که حواله برو کرده شده است بر کسی دیگر جایز است وهمچنین بر کسی دیگر وحواله بغیر جنس نیز جایز است چنانچه اکر بر ذمهٔ او دراهم باشد بدنانیر حواله کند قسم سیم کفاله وان ضامن شدن بدن شخصی است که براو حق غیری ثابت باشد وشروط ان پنج است اول ایجاب چون کفلتک یعنی کفیل شدم جهت تو فلانی را دوم قبول کسی که از برای او کفیل میشود وبعضی از مجتهدین رضای کسی که ضامن بدن او میشود شرط کرده اند سیم تعیین انکسی که ضامن بدن او میشود پس اکر کوید که ضامن بدن یکی از دو شخص شدم صحیح نیست وهمچنین تعیین مدت ضمان جایز است چهارم انکه ضمان را معلق بر شرط سازد باطلست پنجم انکه بر وحد نباشد چه کفیل شدن کسی که بر وحد لازم باشد صحیح نیست وبعد از انکه این شروط بهم رسد کفیل شدن صحیح است وکفیل شدن حال جایز است وهمچنین بوعده نیز هرکاه وعده مشخص باشد وهرکاه عقد کفاله مطلق واقع شود منصرف بحال میشود وبتسلیم کردن انشخصی که ضامن بدن او شده کفیل بری الذمه میشود بشرطی که در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که اورا برهاند چه درین وقت بتسلیم کردن بری الذمه نمیشود بتلف شدن انچیزی که بر ذمهٔ او باشد واکر از حاضر ساختن او امتناع نماید حاکم شرع اورا حبس فرماید تا اورا حاضر کرداند یا انچه در ذمهٔ اوست از عهده بیرون اید وبعد از کرفتن انچه بر وست ضامن رجوع میکند بر انکسی که ضامن بدن او شده واکرچه باذن او ضامن نشده باشد واکر انشخص بکریزد یا غایب شود غایب شدنی که خبر او منقطع شده باشد ایا ضامن را لازم است که انچه بر ذمهٔ اوست بدهد یا نه میانهٔ مجتهدین درین خلافست اقرب انست که میباید داد واکر غایب شدن او بطریقی نباشد که خبر او منقطع شده باشد ضامن را مهلت دهد تا اورا حاضر سازد ودر حکم ضامن شدن است رها کردن قرضدار کسی را از دست او واز روی قهر و غلبه چه در اینصورت بر و لازمست که اورا رد کند یا انچه بر وست بدهد و باطل میشود کفاله بمردن کسی که ضامن بدن او شده باشد ودر اینصورت دادن مالی که بر ذمهٔ او بوده ضامن را لازم نیست وحاضر ساختن مرده برو لازم نیست مکر انکه حاضر ساختن ان مرده جهت کواهی دادن برو باشد

چه در اینصورت حاضر ساختن مرده برو لازمست واکرچه او دفن کرده باشند واکر ضامن بمیرد ایا بر ورثه او لازمست که ان شخص را حاضر سازند یا نه مجتهدین را درین دو قولست

فصل سیم در بیان صلح

کردن وان عقدیست که شارع انرا وضع کرده است جهت قطع نزاع وان بر سه قسمست قسم اول میانهٔ مسلمانان واهل کتاب جنانچه در بحث جهاد وکفاره مذکور شد قسم دویم میانهٔ زن وشوهر چنانچه در بحث نکاح خواهد امد قسم سیم میانهٔ دو خصم در اموال وصلح عقدیست لازم وشروط ان شش است اول ایجاب چون صالحتک هذا بهذا یعنی صلح کردم فلان دعوی را با تو بمبلغ معینی مثلاً دویم قبول چون قبلت وهر چیز که دلالت کند بر رضای او بر ایجاب سیم انکه ایجاب وقبول از بالغ عاقل رشید مختار جایز التصرف واقع شود پس مصالحه طفل ودیوانه وسفیه وکسی که اورا باکراه بران دارند یا مست یا بیهوش باشد یا کسی که حاکم شرع بسبب افلاس از مالش منع کرده باشد بواسطهٔ قرضخواه صحیح نیست چهارم انکه صلح بر چیزی واقع شود که عوض ان توان کرفت پس اکر عوض نتوان کرفت صحیح نیست چون صلح کردن باذن تا انکه اقرار کند بزوجیت او چه در اینصورت اکر ان زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند جایز نیست پنجم انکه صلح با عوض واقع شود پس اکر صلح بی عوض واقع شود صحیح نیست وهمچنین اکر بر عوضی واقع شود که حق غیری باشد نیز باطلست ششم انکه صلح بر حلال ساختن حرام وحرام ساختن حلال واقع نشود چه اینچنین صلح باطل است وبعد از انکه این شروط بهم رسد صلح لازم میشود چه ان عقدیست لازم از هر دو طرف وصلح عقدیست بسر خود وبعضی از مجتهدین کفته اند که تابع بیعست هرکاه در ان عینی منتقل شود وفرع اجاره است هرکاه در ان منفعتی منتقل شود وفرع هبه است هرکاه در ان عینی منتقل شود بی عوض وفرع ابراست هرکاه در ان اسقاط حقی شود وفرع عاریتست وصلح هم انکه با اقرار جایز است با انکار نیز جایز است ودر حالت انکار مستلزم اقرار نیست خلاف مرسیان را که کفته اند که صلح کردن با انکار اقرار را لازم دارد و صحیح است صلح کردن بر عین بعین وبر منفعت بمنفعت وبر عین بمنفعت وبر جنس

انچه دعوی میکند بغیر جنس ان وجایز است صلح کردن بزیاده از قیمت متاعی
که نزاع در ان کنند وبکمتر از قیمت ان وهمچنین صحیح است صلح کردن بچیزی حال
از چیزی که بوعده باشد وبوعده از چیزی که حال باشد

باب دهم از کتاب جامع عباسی

در بیان اجاره دادن وعاریت نمودن واحکام غصب کردن وتوابع ان و
دران چهار مطلبست **مطلب اول** در اجاره دادن ودران سه فصل است
فصل اول در شروط اجاره بدانکه اجاره مالک ساختن منفعت
معلومست مر شخصی را بعوض معلومی وشروط ان پانزده است اول ایجاب
اجرتك هذا بهذا یعنی اجاره دادم بتو فلان زمین را بمبلغی معین مثلا وبلفظ
عاریت وبیع صحیح نیست واکرچه قصد اجاره کنند دوم قبول چون قبلت و
انچه دلالت کند بر رضای او برایجاب سیم انکه هر یك از موجر ومستاجر بالغ
ومختار وجایز التصرف باشند پس اجاره طفل ودیوانه وغافل ومست وبیهوش
وخفته وکسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست چهارم انکه انچه اجاره
میکنند چیزی باشد که انرا توان دید یا وصف ان توان کرد بنوعی که جهالت
از و برطرف شود پس در اجاره دادن حمام مثلا ناچار است از دیدن خانهای
ان وبزرکی وکوچکی وتون وجایی که خاکستر ریزند وطهارتخانه ومصرف اب ان
یا وصف کردن حمام بنوعی که جهالت از و برطرف شود ودر اجاره زمین ناچار است
از دیدن یا وصف کردن وتعیین منفعت از زراعت وغیر ان وتعیین مدت
پنجم انکه انچه باجاره میدهند چیزی باشد که اصل او باقی ماند واز و نفع
کیرند پس اجاره درخت جهت خوردن میوه ان وهیمه جهت سوزانیدن و
طعام جهت خوردن وکوسفند جهت خوردن کوشت وشیر او صحیح نیست
اما در اجاره کرفتن دایه جهت شیر دادن طفل میانه مجتهدین خلافست
اقرب انست که جایز است وایا جایز است که کوسفند را اجاره کنند جهت شیر
دادن بره درین نیز میانه مجتهدین خلافست اقرب انست که جایز است وهمچنین
اجاره کردن بویهای خوش که بوییدن کم نشود جایز است وهمچنین اجاره
حمام جهت نشستن دران جایز است وریختن اب تابع انست وایا اجاره کردن
چاه جهت اب کشیدن جایز است یا نه میانه مجتهدین درین خلافست ششم

انکه

انکه انچیزی را که اجاره میکنند باید که منفعت ان منتقل باشد پس در اجاره
کردن سنت جهت بوییدن ودرخت جهت نشستن در سایه ان میانه
مجتهدین خلافست اما اجاره درخت جهت خشك کردن رخت بران صحیح است
هفتم انکه ان منفعت مباح باشد پس اکر خانه را جهت ریختن شراب اجاره
کنند صحیح نیست هشتم انکه منفعت مملوك باشد پس اجاره دادن کسی
ملکی را که از دیکری غصب کرده باشد صحیح نیست نهم انکه نفع کرفتن از ان
چیزی که اجاره میکیرند ممکن باشد پس اجاره نمودن زمین بی اب جهت زراعت
کردن صحیح نیست وهمچنین اجاره نمودن کوسفند جهت شیار کردن زمین
بعوض کاو ویا جهت بار برداشتن عوض شتر صحیح نیست چه انتفاع درین دو
صورت ممکن نیست دهم انکه قادر باشد بر تسلیم ان پس اجاره حیوان وبنده
که بخته در مدتی که کریخته باشد صحیح نیست یازدهم انکه منفعت چیزی نباشد
که بحسب شرع وعرف از ان ممنوع باشند پس اجاره شخصی جهت کندن دندانی
که درد نمیکند یا جنب وحایض جهت جاروب کردن مسجد صحیح نیست اما اکر
اجاره کنند جهت کندن دندانی که درد میکند صحیح است وکافر را اجاره کردن
مصحف جهت نظر کردن ومسلمان را جهت خدمت کرفتن صحیح نیست دوازدهم
انکه ممکن باشد که مستاجر را منفعت حاصل شود پس اجاره کردن کسی که حج
بر و واجب باشد جهت حج کردن از غیر صحیح نیست سیزدهم انکه منفعت معلوم
باشد چون خیاطی کردن مشخص پس اکر مجهول باشد صحیح نیست چهاردهم انکه
عوض منفعت معلوم باشد بمشاهده ان یا بوصفی که جهالت را برطرف سازد
واکر قابل کیل ووزن باشد بکیل ووزن در اوردن پس اکر مجهول باشد صحیح
نیست پانزدهم انکه عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اکر عیب داشته
باشد مخیر است میانه فسخ وامضای با ارش عیب وهرکاه این شروط متحقق شده
باشد اجاره لازمست وفسخ ان نمیشود مکر بباطل شدن عینی که اجاره کرده
باشد چون خراب شدن خانه وغرق شدن زمین در اب وکریختن کسی که
او را باجاره کرفته اند خواه تلف پیش از قبض باشد وخواه بعد از قبض وچون
ساکن شدن درد دندان در حال امدن دلاك وباطل نمیشود بمنع کردن
موجر مستاجر را از تصرف کردن در عین وغصب نمودن عین پیش از قبض و

مفلس

مفلس بودن مستاجر وخلافست میانهٔ مجتهدین که آیا اجاره بموت یکی از موجر
ومستاجر باطل میشود یانه بعضی گفته اند که باطل میشود وبعضی برآنند که
باطل نمیشود خواه پیش از استیفای منفعت باشد وخواه بعد از ان وبعضی
گفته اند که بموت مستاجر باطل میشود نه بموت موجر واستاد فقیر اعنی شیخ
الطایفه بهاء الملة والدین محمد العاملی طاب ثراه درین مسئله متوقف بود
جهت تعارض ادله واگر موجر موقوف علیه باشد وبمیرد پیش از انتهای
مدت اجاره میانهٔ مجتهدین درین خلافست بعضی برین رفته اند که اقرب
آنست که باطلست ومستاجر برای بقیهٔ اجرت بورثهٔ موجر رجوع میکند و
باطل نمیشود اجاره بفروختن عین اما اگر مشتری جاهل باجاره باشد
مخیر است در فسخ وامضا واگر اجیر معین بیمار شود اجاره باطل میشود اما
اگر معین نباشد یا معین باشد ومضمون نباشد باطل نمیشود واو را الزام
میکنند در اجاره گرفتن شخصی جهت کردن آن کار وبمجرد عقد موجر مالک
اجرت میشود ومستاجر مالک منفعت اما تسلیم اجرت موقوفست بر تسلیم
عین واگر اجرت بر عمل باشد بعد از انقضای عمل اجرت لازمست ودر حکم
تسلیم عین است دادن موجر آن عین را ونگرفتن مستاجر وهرگاه مدتی بگذرد
که انتفاع از ان عین ممکن باشد ومستاجر منتفع نشود اجرت ثابت میشود
وآیا نفقه کسی که باجرت میگیرند وعلوفهٔ چاروائی که کرایه میکنند واب
دادن او بر کسی است که او را اجاره کرده یانه در ان خلافست اقرب آنست که
بر صاحب چاروا است یعنی بر آنکسی که اجیر شده نه بر آنکه اجاره کرده اما
مایحتاج چاروای اجاره از زین ولجام بر کسی است که باجاره میگیرد وسنت است
که اجرت اجیر را پیش از گرفتن مشخص کنند وهنوز عرقش خشک نشده باشد
که باو دهند ومکروهست چیزی را که بتقصیر در دستش فوت شود در
وجه اجرتش حساب کنند **فصل دوم** در آنکه در چند موضع اجاره
حرامست ودر چند موضع مکروه ودر چند موضع جایز بدانکه در پانزده
موضع اجاره حرامست ودر هشت موضع مکروه ودر شانزده موضع جایز
اما در پانزده موضعی که حرامست اول اجارهٔ کسبی جهت ساختن شطرنج
ونرد وآلات قمار ولهو دوم اجارهٔ کسبی که سرود بباطل کند سوای عروسی

که دران جایز است سیم اجاره کسی جهت برداشتن شراب با مرده یا خوک
جهت خوردن اما اگر از برای ... کردن باشد یا آنکه مرده را از محله
جهت بوی بد بردارد صحیح است وهمچنین است برداشتن شراب جهت
جهود چهارم اجارهٔ کتابت کننده جهت نوشتن شعر باطل وکتب اهل
ضلال جهت غیر نقض وحجت بر ایشان پنجم اجاره دادن خانه بجهود که
در ان عبادت کند یا شراب بگذارد وهمچنین اگر خانه را بمسلمان اجاره دهد
جهت شراب گذاشتن ششم اجاره دادن سگ گیرنده وخوک هفتم اجاره
دادن خروس که نماز بیدار کند هشتم اجاره گرفتن کسی جهت پیشنمازی
کردن وقضا نمودن واذان گفتن وغسل وکفن ودفن مردگان کردن اما رزق
از بیت المال گرفتن ایشان جایز است نهم اجاره دادن زمینی که آب بر ان بنشیند
جهت زراعت کردن دهم اجاره دادن زمین با آنچه از ان بیرون آید یازدهم
اجاره دادن طفل ومجنون وسفیه ومفلس دوازدهم اجارهٔ گوسفند
نرکه بر ماده اندازند اما اگر برای صاحب گوسفند هدیه بیاورند حلالست
سیزدهم اجارهٔ کسبی جهت ساختن صورتهای سایه دار چهاردهم اجارهٔ
شخصی بواسطهٔ تعلیم قدر واجب از قران ومعارف الهی ومسایل شرعیه پانزدهم
اجاره دادن نفس خود را جهت حج کسی که حج بر او واجب باشد واما هشت
موضعی که مکروهست اول اجارهٔ مسلمان جهت خدمت جهود دوم
اجاره بر تعلیم قران غیر واجب وکتابت آن ونوشتن عشرهای آن بطلا سیم
اجارهٔ حجامت کننده با شرط اجرت چهارم اجارهٔ کسبی برای پاک کردن
طهارتخانه پنجم اجارهٔ شخصی جهت گریه کردن بباطل اما جهت نوحه
بحق جایز است ششم اجاره دادن نفس خود را جهت زاییدن زنان بشرط
اجرت هفتم اجارهٔ حجام جهت ختنه کردن هشتم اجاره دادن کنیز بغیر
امین واما شانزده موضعی که جایز است اول اجارهٔ مصحف بواسطهٔ حفظ
ونظر کردن وهمچنین اجارهٔ کتب فقه وحدیث وآداب عبادت دوم اجاره
گرفتن کتابت کننده جهت تعلیم شعر مباح وعلم حساب وخط سیم اجاره
کردن کسی جهت هر عمل مباحی که خواهد چهارم اجاره کردن شخصی
جهت حج پنجم اجاره کردن کسی برای ساختن مسجد وپل ششم اجاره

کردن جهت نماز میت هفتم اجاره کردن قنات بواسطهٔ زراعت کردن باب
ان هشتم اجارهٔ عقار یعنی زمینها نهم اجارهٔ زیور جهت زینت دهم
اجارهٔ درهم و دینار جهت نظر کردن و زینت یازدهم اجارهٔ رخت جهت
زینت دوازدهم اجارهٔ درخت برای خشک کردن رخت بران یا نشستن در
سایهٔ ان سیزدهم اجارهٔ چهارپایان جهت خورد کردن گندم و جو و غیره
چهاردهم اجارهٔ خانه جهت مسجد کردن و رخت برای نماز گذاردن در ان
پانزدهم اجاره کردن چاه جهت اب کشیدن از ان و بعضی از مجتهدین این را
جایز نمیدانند شانزدهم اجارهٔ سگ شکاری و باز و چرغ و پارس جهت
شکار **فصل سیم** در احکام اجاره کردن بدانکه مستاجر امین است
پس با تلف کردن عین ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند عقد فاسد میشود
و در هجده موضع ضامنست اول با تعدی و تقصیر و خلافست میانهٔ
مجتهدین که ضامن قیمت روز تقصیر است یا روز تلف اصح انست که ضامن
قیمت روز تلف است دویم گازر اگر جامه را پاره کند ضامنست و اگر
جامهٔ کسی را بسبب اشتباه بدیگری دهد نیز ضامنست سیم حمال اگر
چیزی را بشکند ضامنست چهارم ساربان ضامنست چیزی را که تلف
کند پنجم ملاح اگر در حفظ کشتی تقصیر کند ضامنست ششم طبیب
هفتم کحال هشتم بیطار نهم اجیر انچه عمل کرده اگر جهت گرفتن اجرت
نگاه دارد و تلف شود ضامنست دهم معلم اطفال اگر برای تادیب اطفال
را بزند بحدی که بجنایت رسد ضامنست یازدهم کسی که ختنه میکند اگر
قطع حشفه کند یا بی اذن ولی طفل او را ختنه نماید و سرایت کند بجنایت
طفل ضامنست دوازدهم اگر کسی را جهت کندن دندانی که درد کند اجاره
کند و او دندان صحیح را بکند ضامنست سیزدهم خیاط انچه را ضایع کند
ضامنست چهاردهم طباخ انچه را ضایع کند ضامنست پانزدهم جولاه
انچه را ضایع کند ضامنست شانزدهم خباز اگر نان را بسوزاند ضامنست
هفدهم چوپان گوسفند اگر خواب کند و غافل شود و تقصیر کند ضامنست
هجدهم حمامی اگر چیزی باو بسپارند و او در حفظ ان تقصیر کند و تلف شود
ضامنست و اگر میانهٔ موجر و مستاجر نزاع واقع شود در اصل اجاره قول

قول

قول منکر اجاره است با قسم و در رد کردن قول قول مالکست با قسم و در
هلاک شدن متاع قول قول مستاجر است با قسم و در مدت اجاره قول قول
موجر است و در تعدی قول قول مستاجر است **مطلب دویم**
در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن و در ان دو فصل است
فصل اول در عاریت دادن و ان عقد یست جایز و هر یک
از ایشان را میرسد رجوع کردن الا در دفن میت مسلمان که در ان رجوع
بعد از دفن جایز نیست چه شکافتن قبر حرامست تا انکه استخوان او پوسیده
شود و بعضی از مجتهدین استثنا کرده اند چیزی را نیز که رجوع کردن بان ضرر
رسد بکسی که انرا عاریت کرده چون پارچه چوبی که جهت بستن رخنهٔ کشتی
بعاریت گرفته باشد در دریا رجوع بان نمیرسد چه ان موجب ضرر است و
شروط ان هفت است اول ایجاب و ان هر چیزیست که دلالت کند بر عاریت
گرفتن چیزی از کسی و اشارت و ایما نیز در ان کافیست دویم قبول و ان رضا
بایجابست خواه قولی مثل انکه قبول دارم و خواه فعلی چون گرفتن بعاریت
سیم انکه کسی که عاریت میدهد و میگیرد باید که بالغ و عاقل و جایز التصرف
باشد پس عاریت طفل و مجنون بی اذن ولی ایشان و سفیه و بنده بی اذن
مولی و کسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست چهارم انکه کسی که عاریت
میدهد مالک باشد پس عاریت مستاجر صحیح است و عاریت غاصب صحیح
نیست پنجم انکه انچیزی را که بعاریت میگیرند میباید که عینی باشد که
اصل ان باقی باشد و از ان منتفع توان شد چون عاریت گرفتن سگ و پارس
جهت شکار و گربه برای گرفتن موش و گوسفند نر بواسطهٔ جهانیدن بر گوسفند
ماده و عاریت کردن طعام و میوه جهت خوردن صحیح نیست اما اگر گوسفند
را برای شیر دادن عاریت کنند مجتهدین انرا استثنا کرده اند و در غیر
گوسفند خلافست اقوی انست که مخصوص گوسفند است ششم انکه کسی
که عاریت میکند میباید که اهلیت ان داشته باشد که باو توان داد پس اگر
کسی که احرام بسته باشد جهت حج عاریت شکار کند صحیح نیست هفتم انکه
عاریت گرفتن جهت نفع حرام نباشد پس عاریت گرفتن خانه جهت ریختن
شراب در ان جایز نیست و عاریت گرفتن کنیز جهت تمتع گرفتن از و بغیر انکه

لغرض

لفظ تحلیل یا اباحت گویند جایز نیست ومکروهست عاریت کردن ومادر
غلامی جهت خدمت کردن انغلام وانچه بعاریت میگیرند امانتست در
دست عاریت گیرنده پس اگربی تقصیر تلف شود او ضامن نیست واگرچه
بسبب استعمال کردن ناقص شود مگر انکه شرط ضمان یا تلف کرده باشد
یا انکه انچه بعاریت گرفته طلا ونقره باشد چه بتلفهاضامنست خواه
سکه دار باشد وخواه بی سکه واگر میانه عاریت دهنده وگیرنده در تلف
متاع نزاع شود قول قول عاریت گیرنده است باقسم واگر دعوی رد کردن
نماید قول قول عاریت دهنده است باقسم **فصل دوم** در امانت
نزد کسی نهادن وشروط ان نیز هفت است اول ایجاب بطریقی که در عاریت
گذشت دوم قبول بطریقی که در عاریت مذکور شد سیم انکه هر یک
از ایشان بالغ وعاقل ومختار وجایز التصرف باشد چه اگر یکی از ایشان طفل باشد
یا دیوانه یا سفیه یا مست یا بیهوش یا کسی باشد که باکراه او را بران دارند
یا غلامی بی اذن اقا باشد امانت نیست وقبول امانت کردن سنت است وحفظ
نمودن ان بقدر امکان بعد از قبول واجب وهمچنین رد ان بر مالک واجبست
ودر وقت رد کردن ان گواه گرفتن سنت وممزوج ساختن امانت بمال خود
یا بمال غیر خواه بجنس ان باشد وخواه بغیر جنس ان حرامست وامانت گیرنده
امین است پس اگر تلف شود ضامن نیست اما در هشت موضع ضامنست
اول بتصرف کردن در ان چون پوشیدن دوم ضایع گردانیدن چون
گذاشتن در جائی که ظالم به بیند وبقهر وغلبه بگیرد یا انکه متاعی باشد
که در بعضی فصلها چون تابستان از هم باز باید کرد وباز نکند سیم خلاف
کردن قول مالک اگر تعیین موضع کند مگر انکه از تلف ترسد چهارم بکسی دیگر
با امانت سپردن بی اذن مالک بی احتیاج واگرچه عادل باشد پنجم تقصیر
کردن در ما یحتاج ان چون علف حیوان ششم انکار کردن امانت هفتم اهمال
کردن در دادن بصاحب ان یا انکه صاحبش بطلبد هشتم عازم بودن بر ندادن
بصاحب وباطل میشود امانت بمردن وجنون وبیهوشی هر یک از ایشان واگر
چه کم باشد وهمچنین بعزل نفس خود واگر میانه امانت گیرنده وامانت دهنده
در انکار امانت نزاع واقع شود قول قول امانت گیرنده است وقول قول مدعی

قیمت است باتعدی وقول قول امانت گیرنده است در اینکه گوید رد کردم
بکسی که امانت بمن داده بود اما اگر گوید رد کردم بوارث او قول قول وارث است
باقسم **مطلب سیم** در بیان احکام غصب کردن وتوابع ان ودر ان
چند فصل است **فصل اول** در احکام غصب کردن بدانکه
غصب گرفتن مال غیر است از روی تعدی وغلبه پس اگر کسی را از مالش
منع کنند ومتصرف ان نشوند او را غاصب نمیگویند وتصرف در انچه قابل
نقل باشد نقل کردن انست ودر چارپا سوار شدن بر او ودر فرش نشستن
بر ان ودر خانه دخول در ان وبیرون کردن صاحب خانه کافیست وغصب
کردن حرامست بحسب عقل وکتاب وحدیث واجماع وتصرف کردن غاصب
در ان مال حرامست سوای رد کردن بصاحبش چه رد ان واجبست واگر
چه متعذر باشد چون چوب در عمارت ولوح در کشتی واگرچه محتاج
بویران کردن ان باشد اما اگر در دریا باشد ولوح در پائین کشتی باشد رد ان
بعد از اخراج بساحل واجبست واگر از رد نمودن عین مغصوب متعذر
باشد واجبست رد کردن مثل ان واگر مثل نداشته باشد واجبست که
قیمتا علی بدهد واگر ان عین در دست غاصب تلف شود ومثل داشته
باشد وغاصب امتناع از دادن مثل ان نماید یا انکه مثل ان موجود نباشد
در ان چهار قولست اول قیمت اعلی از روز غصب تا روز تلف دوم قیمت
اعلی از روز تلف تا روز نایاب بودن سیم قیمت اعلی از روز غصب تا وقت
رد ان چهارم قیمت روز اقباض واگر پیش غاصب زیادتی بهم رسد خواه
منفصل باشد چون فرزند یا متصل چون فربهی واجبست بر غاصب که
با اصل بمالک رد کند واگر غاصب ان عین را ندهد وبدل او را بدهد مالکش
صاحب بدل میشود اما غاصب مالک ان عین نمیشود وهرگاه گندم وجو
را غاصب زراعت کند همه ان ملک مالکست واگر غاصب در ان تصرف
کند بچیزی که قیمت ان زیاده شود چون درو کردن گندم وتعلیم کاری بغلام
مالک ان نمیشود بلکه لازمست که ان عین را با ارش نقصان رد کند واگر
غاصب انرا ممزوج سازد بمساوی ان یا بهتر از ان شریکست با مالک ان پس در
اینصورت اگر حق مالک را از اعلی بدهد واجبست بر او که قبول کند واگر

بکمتر از آن در قیمت ممزوج سازد مخیر است مالک در گرفتن آن عین یا ارش یا مثل آن و اگر مالک بقدر حق خود ازادون خواهد واجبست بر غاصب که بدهد و اگر زیاده از حق خود خواهد حرامست و اگر ممزوج سازد با غیر جنس حکم آن دارد که آنچیز را تلف کرده پس در اینصورت ضامن مثل است و ممزوج ساختن گندم بجو اتلاف نیست بلکه او را تکلیف میکنند بجدا کردن از یکدیگر و اگرچه بر و دشوار باشد و اگر ریسمان را غصب کند و بان قبائی بدوزد واجبست شکافتن و بیرون آوردن مگر آنکه بترسد که بسبب بیرون آوردن ریسمان قبا ضایع شود چه در اینصورت قیمت از آن بدهد و همچنین قیمت میدهد اگر بان ریسمان جراحت حیوانی را دوخته باشد مگر آنکه از تلف شدن و ناقص شدن ایمن باشد که در اینصورت میتواند شکافت و آنرا بیرون آورد و اما اگر بشکافتن و برآوردن ریسمان حیوان بمیرد آیا آنرا میتواند شکافت و ریسمان را بیرون آورد یا نه مجتهدین را در این خلافست و اگر کسی با کنیزی که غصب کرده دخول کند و کنیز بکر باشد و او عالم ببکارت او نباشد باید که کنیز را با مهر المثل او یا ده یک قیمت او بصاحبش رد کند و اگر بکر نباشد او را با بیست یک قیمت او رد کند و بعضی از مجتهدین برآنند که بر غاصب لازمست که کنیز را رد کند با اکثر امرین از ارش در صورت اخیر و با ده یک قیمت او در صورت اولی و اگر بکارت کنیز را بانگشت ببرد دیت بکارت را با کنیز رد کند و اگر بعد از آنکه بکارت او را بانگشت برده باشد دخول کند دیت بکارت را با کنیز و آنچه مذکور شد از مهر المثل یا ده یک قیمت او یا اجرت المثل ایامی که کنیز را داشته بدهد و اگر کنیز حامله شود فرزند در اینصورت از غاصبست و قیمت فرزند را در روزی که وضع حمل کنیز میشود بصاحبش میدهد با تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد و اگر در وقتی که کنیز از غاصب حامله باشد شخصی چیزی بر شکم آن کنیز زند که طفل او بیفتد غاصب از آنکس دیت جنین را میگیرد و صاحب کنیز از غاصب دیت جنین بنده میگیرد و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشند پس اگر باکراه دخول کرده باشد صاحب کنیز مهر المثل و فرزند و ارش نقصان و اجرت ایامی که پیش غاصب بوده

با کنیز میگیرد و بر غاصب حد لازمست و اگر کنیز در دخول اطاعت او کرده باشد هر دو را حد میزنند و در مهر خلافست میانه مجتهدین و اگر غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم بغصب دخول کند حکم او حکم غاصب است و اگر گوسفند نری را غصب کند و بر گوسفند ماده کشند نتاج آن هر دو از صاحب گوسفند ماده است و اگرچه آن از غاصب باشد اما غاصب اجرت و ارش نقصان را بصاحب گوسفند نر میدهد و اگر زمین کسی را غصب نماید و زراعت کند مالک آن زمین را ازاله آن زراعت میرسد و اگرچه نزدیک بچیدن شده باشد و اگر غاصب آنچه را غصب کرده بفروشد موقوف بر اجازت مالکست و مشتری ضامن عین و منفعت آنست و اگر مشتری عالم بان بوده باشد واجبست که آنرا بصاحبش رد کند در اینصورت رجوع بر غاصب نمیکند و اگر عالم بان نبوده باشد رجوع بر غاصب میکند و مالک مخیر است در رجوع کردن بر غاصب یا مشتری پس اگر رجوع کند بر مشتری مشتری رجوع میکند بر غاصب که عالم بر غصب نبوده و اگر رجوع کند بر غاصب غاصب رجوع میکند بر مشتری که عالم بر غصب بوده و اگر چه مشتری بدیگری فروخته باشد و همچنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشند همه ضامن اند و مالک مخیر است که از هر کدام از ایشان که خواهد بگیرد و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را ببرد آن غلام آزاد میشود و صاحب غلام قیمت او را از غاصب میگیرد و اگر شراب را غصب کند و پیش غاصب سرکه شود آیا غاصب ضامن آنست یا نه میانه مجتهدین در این خلافست

فصل دوم

در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن عین و منفعت است و آن در دو موضعست اول غصب کردن غلامی که صاحب صنعتی باشد چه غاصب او را با اجرت منفعت او ضامنست و اگر صاحب چند صنعت باشد اجرت منفعت اعلی را ضامنست دوم غصب کردن کنیز و وطی کردن او چه ضامنست کنیز را و مهر المثل او را یا ده یک قیمت او اگر بکر باشد و بیست یک قیمت او اگر بکر نباشد سیم غصب کردن سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت زراعت کند و سگی که پاسبانی باغ و خانه نماید چه غاصب این سگها را و منفعت اینها را ضامنست چهارم غصب کردن مدرسه یا رباط

ومنع کردن مستحقین آنها را از داخل شدن در آنها چه در اینصورت غاصب عین ومنفعت آنها را ضامنست پنجم غصب کردن زیت وجوشانیدن تا رقیقتر گردد کم شود چه غاصب آنرا وانچه کم شده باشد از آن ضامنست ششم غصب کردن میوه پس غاصب ضامنست آن میوه را وقیمت آنرا اگر قیمت داشته باشد در روزی که غصب کرده است هفتم غصب کردن غلام وخصی کردن او چه قیمت خصیتین را با غلام ضامنست هشتم غصب کردن طلا ونقره وزرگری کردن آنها چه غاصب ضامن مثل آنهاست بنقد بلد واگر مثل متعذر باشد ضامن آنهاست بنقد بلد وواجبست که زرگری کرده بصاحب بدهد واگر بشکند وبصاحبش دهد قیمت زرگری آنها را نیز ضامنست نهم غصب کردن شیرهٔ انگور وشراب شدن در دست غاصب چه غاصب قیمت آن شیره را ضامنست وآیا لازمست که شراب را هم بصاحب آن دهد میانهٔ مجتهدین در این خلافست اقرب آنست که آنرا نیز بدهد و اگر غاصب شراب را بدهد ودر دست صاحب سرکه شود آیا رد مثل آن بر غاصب لازمست در این نیز میانهٔ مجتهدین خلافست اما اگر در دست غاصب سرکه شود سرکه را با تفاوت قیمت سرکه وشیرهٔ انگور بصاحبش رد کند اگر قیمت آن سرکه کمتر از شیره باشد دهم غصب کردن جنبی و بکمتر از آن در قیمت ممزوج ساختن چه غاصب قیمت آنرا ضامنست یازدهم غصب کردن طفل آزادی ودر نزد غاصب تلف شدن چه قیمت آنرا ضامنست دوازدهم غصب کردن شراب جهودی که پنهان خورد

فصل سیم

در اسباب ضمان بدانکه اسباب ضمان شصت وچهار امر است سی وهشت امر در فصول اجاره وعاریت وغصب مذکور شد وبیست وشش امر دیگر اینست که مذکور میشود اول فوت کردن مال غیری را بنفس خود واگر غلام کسی مال شخصی را فوت کند بر ذمهٔ او ثابت میشود که بعد از آزادی بدهد وبعضی از مجتهدین گفته اند که مولی از کسب غلام میدهد دوم سبب تلف شدن آن چون کندن چاه در غیر ملک خود بقصد افتادن چیزی در آنجا یا چیزهای لغزنده در راه انداختن که پای کسی بلغزد ونقصانی باو رسد سیم باختیار زیاده از قدر حاجت آب در ملک خود بستن با آنکه داند که ضرر بغیری

میرسد چهارم بقدر حاجت آب در ملک خود بستن با آنکه داند که ضرر بغیری میرسد پنجم آتش بزراعت خود زدن با آنکه داند که سرایت بزراعت دیگری میکند ششم باز کردن سر مشک آب یا ظرفی که در آن روغن یا عسل یا دوشاب باشد تا آنچه در آنست بریزد یا آفتاب آنرا نرم سازد یا بملاقات نجاست نجس شود هفتم باز کردن در خانه که محبوسی در آن باشد تا آنکه بگریزد هشتم آنکه چیزی را به بیع فاسد یا غیر آن تصرف کرده باشد نهم سر دادن چارپای خود که ضرری بغیر رساند دهم تقصیر دلال در محافظت متاع ومال یازدهم تقصیر گرو گیرنده در محافظت گرو دوازدهم تقصیر باغبان وبرزگر در محافظت باغ وزراعت سیزدهم تعدی شریک از آنچه شرکا اذن داده باشد یا تقصیر کردن او در محافظت مال شرکت چهاردهم تقصیر کردن عامل مضاربه وتعدی از اذن مالک چه با تلف در اینصورت ضامنست پانزدهم امتناع وکیل از تسلیم مال موکل بی سبب شرعی وتلف شدن آن شانزدهم تعدی وکیل از آنچه موکل تعیین کرده هفدهم تقصیر کردن کسی که چیزی یافته باشد در حفظ ورد وتملک آن بعد صورتی که کسی وصف آن کند وبا او دهد بی اذن حاکم آنگاه گواه بگذرد که مال دیگری بوده وآن تلف شده باشد هجدهم تدلیس کردن در نکاح چه مدلس مهر را ضامنست نوزدهم اگر صداق در دست شوهر پیش از قبض زن فوت شود قیمت آنرا از وقت مطالبه تا وقت تلف آن ضامنست بیستم هرگاه زن نشوز کند وشوهر او را بزند بنوعی که تلف شود یا عضوی از اعضای او مجروح گردد ضامنست بیست ویکم افساد نکاح چون شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را وغیر آن بیست ودوم هرگاه عوض چیزی که زن در خلع کردن میدهد تلف شود ضامنست عوض آنرا بیست وسیم ضمان قیمت بهیمه با دخول کردن باو بیست وچهارم ضمان دیت آدمی و اعضای او وارش نقصان بطریقی که در آخر این کتاب مذکور خواهد شد بیست وپنجم حیوان ماکول اللحم غیر را کشتن چه کشنده تفاوت میان زنده وکشته او را ضامنست اگر تفاوتی داشته باشد واگر نداشته باشد ضامن قیمت آنست بیست وششم چارپای کسی که در شب زراعت ونقصان

بزراعت یا غیر آن رساند صاحبش با تقصیر ضامنست **مطلب چهارم**
در توابع اجاره و عاریت و غصب و در آن چند فصل است **فصل اول**
در مزارعه یعنی برزگر گرفتن که زراعت کند و حصه از حاصل بردارد و شروط
آن نه است اول ایجاب چون زارعتك یعنی برزگر کردم ترا بانکه در محصول شریك
باشی بحصه معلومی و کارکنی دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای
ایجاب سیم انکه هر یك از ایشان بالغ و عاقل باشد چه اگر طفل یا دیوانه باشد
صحیح نیست چهارم انکه جایز التصرف باشد چه اگر مفلس یا مست یا بیهوش یا
خفته یا غاصب باشد صحیح نیست پنجم تعیین مدت زراعت و ضبط آن بماه
و سال ششم انکه منتفع شدن بان زمین ممکن باشد چه اگر زمین اب از نهر
یا چشمه یا چاه نداشته باشد برزگر مخیر است در فسخ و همچنین اگر اب زمین
در اثنای مدت منقطع شود برزگر مخیر است پس اگر فسخ کند اجرت انچه کار
کرده است میگیرد هفتم انکه برزگر حصه داشته باشد هشتم انکه قدر
حصه مشخص باشد چه با جهالت آن صحیح نیست نهم انکه حصه مشترك باشد
چه اگر مقسوم باشد صحیح نیست و مکروهست که مالك با حصه چیزی از طلا
و نقره شرط کند و غیر طلا و نقره مکروه نیست و هرگاه این شرط بهم رسد
عقد مزارعه لازم میشود و هیچکدام را اختیار فسخ نمیرسد مگر انکه هر دو
راضی شوند بفسخ و باطل نمیشود بمردن هر یك از ایشان و هرگاه عقد مزارعه
مطلق واقع شود برزگر مخیر است در زراعت هر نوعی که خواهد و اگر مالك
نوعی را معین کند آن نوع متعین میشود و در اینصورت اگر خلاف نوع مالك
کند بچیزی که ضرر بمالك رسد مالك مخیر است میانه فسخ و امضا و با فسخ
اجرة المثل میگیرد و با امضا تفاوت و اخراجات زمین و خراج سلطان بر
مالکست مگر انکه مالك شرط کرده باشد که برزگر بدهد و اگر مالك شرط کند
که زمین از او باشد و تخم و گاو و عمل از دیگری جایز است و بعضی از مجتهدین
برانند که هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود تخم برزگر را باید داد و
بعضی از مجتهدین گفته اند که مزارعه در اینصورت باطلست و جایز است که
شرط کنند که تخم از هر دو باشد خواه در حصه موافق باشند و خواه مختلف
و خواه در تخم مساوی باشند و خواه مختلف و هرگاه مزارعه فاسد شود

زراعت

زراعت از کسی است که تخم داده و بر او اجرت زمین زراعت لازمست و
جایز است که مالك حصه برزگر را بخرمن و تخمین از او بچیزی قبول کند
و قبول برزگر در اینصورت لازم نیست پس اگر قبول کند وقتی مالك را
میباید انچه قرار داده بدهد که زراعت از افت سماوی بسلامت ماند
چه اگر با افت سماوی نقصان واقع شود چیزی بر مالك نیست و اگر از انچه
تخمین کرده زیاده شود آن زیاده حلالست و اگر در عاریت زمین میانه مالك
و برزگر نزاع شود یعنی برزگر گوید که این زمین عاریتست نزد من و مالك منکر
عاریت باشد و گوید بحصه یا اجرتست قول قول مالکست در عدم عاریت
و مر او راست اجرة المثل با قسم برزگر ما دامی که انچه دعوی میکند کمتر از اجرة
المثل نباشد اما اگر گوید که این زمین را از من غصب کرده در اینصورت قسم میخورد
و اجرة المثل و ارش میگیرد و با نقصان و ازاله زراعت میتواند کرد **فصل
دوم** در مساقات یعنی باغبان گرفتن که از میوه باغ حصه در عوض
کار کردن آن داشته باشد و شروط آن ده چیز است اول ایجاب چون
ساقیتك علی اشجاری یعنی باغبان گردانیدم ترا که عمل کنی در درختهای
باغ من و حصه معینه از حاصل آن ببری دوم قبول و آن هر لفظی است که
دلالت کند بر رضای ایجاب سیم انکه بالغ و عاقل باشند چهارم انکه
جایز التصرف باشند پنجم انکه مدت معین باشد و در آن مدت وجود
میوه ممکن باشد پس اگر مدتی باشد که میوه در آن مدت ظاهر نشود باغبان
در اینصورت چیزی از آن میوه نمیبرد و اگر میوه در آن مدت ظاهر شود
و کامل نشود باغبان در اینصورت شریکست و آیا کار کردن باغبان تا وقت
رسیدن میوه لازمست در این خلافست اقرب انست که واجب نیست ششم
انکه حصه عامل معین باشد چه اگر معین نباشد صحیح نیست و اگر مالك
با حصه چیزی از طلا یا نقره را شرط کند مکروهست اما غیر طلا و نقره
مکروه نیست هفتم انکه در عوض عمل میوه باشد پس اگر شرط کند
حصه از اصل را یا میوه صحیح نیست هشتم انکه درخت را نشانده باشد
پس اگر نه نشانیده باشد یا قرار داده باشد که بنشاند و در درخت شریك
باشد صحیح نیست نهم کار کردن چه اگر محتاج بکار کردن نباشد مثل انکه

میوه

میوه رسیده باشد صحیح نیست دهم انکه درختی باشد که میوه داشته باشد چه درخت بی میوه چون چنار و توت خلافست و بعضی از مجتهدین برانند که جایز است و هرگاه این شروط بهم رسد عقد مساقات لازم میشود و هیچکدام را فسخ جایز نیست مگر برضای یکدیگر و هرگاه مطلق واقع شود واجب است بر باغبان هر عملی که صلاح میوه در ان باشد بعمل آوردن و اخراجات بر مالک است مگر باشرط و نفقه جماعتی که در کار کردن مدد باغبان کنند بر باغبانست و باغبان مالک حصهٔ خود میشود بظاهر شدن میوه و اگر عقد مساقات باطل شود مالک را لازم است که اجرت باغبان بدهد و هرگاه باغبان از کار کردن امتناع نماید یا بگریزد و کسی بعوض او برضا و رغبت کار نکند پس اگر حاکم شرع شخصی را از مال باغبان یا از بیت المال چیزی دهد که بعوض او کار کند مالک را فسخ نمیرسد و اگر ان نیز متعذر باشد مالک مخیر است در فسخ و باغبان امین است پس اگر دعوی تلف کند با عدم خیانت یا عدم تقصیر نماید قولش مسموع است و مالک را میرسد که امینی همراه او کند و اجرتاو بر مالک است و اگر نگاهداشتن او ممکن نباشد یا مالک او را بیرون میتواند کرد میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست که جایز است **فصل سیم** در شریک شدن و ان جمع شدن حقوق چند مالک است در یکچیز و اسباب شرکت چهار چیز است اول میراث دوم خریدن سیم ممزوج کردن دو جنس متفق بحیثیتی که از یکدیگر ممتاز نشوند خواه مزج اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری چهارم جمع کردن چند کس چیزی را و اقسام شرکت نیز چهار است اول شرکت اموال دوم شرکت ابدان در انچه کسب کنند باتفاق در کسب سیم شرکت معاوضه و ان چنانست که دو کس با یکدیگر قرار دهند که در انچه کسب کنند شریک باشند و در انچه نقصان بدیشان رسد چون غرامت جراحتی که بر کسی زنند بر هر دو باشد چهارم شرکت وجوه و ان چنانست که دو مفلس یکمتاعی را بنسیه بخرند و در نفع با هم شریک شوند یا انکه مفلسی متاع مالداری بفروشد بزیاده تا انکه او را نفعی باشد و غیر شرکت اموال از اقسام شرکت پیش شیعه معتبر نیست و شروط ان ده چیز است اول انکه هر یک از شریکان بالغ و عاقل باشند دوم انکه جایز التصرف باشند سیم

ایجاب چون اشترکنا یعنی شریک شدیم چهارم قبول و ان هر لفظی است که دلالت کند برضای بایجاب پنجم انکه سرمایه باشد ششم انکه جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و میباید که مال هر دو یکجنس باشد که بعد از انکه ممزوج سازند از یکدیگر متمیز نشوند هفتم انکه سرمایه حاضر باشد پس اگر غایب باشد یا دین باشد صحیح نیست هشتم انکه نفع میانهٔ ایشان بالسویه باشد بقدر مال ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شرط تفاوت کنند جایز است و بعضی برانند که اگر کار کننده زیادتی را بردارد با شرط صحیح است نهم انکه مدت قرار بدهند چه این عقد لازم نیست جایز هر وقت که خواهند قسمت میتوانند کرد دهم انکه یکی از ایشان دیگری را وکیل کند در تصرف کردن بفروختن و خریدن چه تصرف هیچکدام بدون اذن دیگری در مال ممزوج صحیح نیست و با اذن اقتصار بر ان کند که شریک گفته پس اگر تعدی کند از ان ضامن است و در سه موضع عقد شرکت منفسخ میشود اول رجوع هر یک از شریکان هر وقت که خواهند دوم دیوانه شدن هر یک از ایشان سیم مردن هر یک از ایشان و شریک امین است پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول او مقبول است در تلف هرگاه دعوی سبب ظاهری کند چون غرق شدن و همچنین قول او مقبول است اگر دعوی کند که انچه خریده برای نفس خود خریده یا باشتراک خریده **فصل چهارم** در مضاربه کردن و ان چنانست که شخصی مال خود را بکسی دهد که تجارت بان کند و حصه از نفع ان بردارد و شروط ان پانزده است اول ایجاب چون ضاربتک یعنی مضاربه کردم این مال را بتو که تجارت کنی بان و نفع ان میانه من و تو دو نصف باشد دوم قبول و ان هر لفظی است که دلالت کند بر رضای بایجاب سیم انکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشد چهارم انکه جایز التصرف باشد پنجم انکه کسی که مال خود را میدهد مالک باشد یا وکیل یا ولی مالک باشد ششم انکه سرمایه باشد هفتم انکه سرمایه نقد باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست هشتم انکه سرمایه معلوم القدر باشد و ایا مشاهدهٔ ان کافیست یا نه در ان خلافست نهم انکه سرمایه نقره و طلای سکه دار رایج الوقت باشد چه اگر بی سکه باشد یا فلوس یا مغشوش

باشد صحیح نیست و همچنین اگر سرمایه دین باشد نیز صحیح نیست دهم انکه
سرمایه در دست کسی باشد که مضاربه بان میکند پس اگر مالک شرط کند
که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هر دو باشد یا صحیح است یا نه
در ان خلافست یازدهم کار کردن چه نفع در برابر کار کردنست و ان هر
چیزیست که مالک متولی ان میتوانست شد چون باز کردن متاع و پیچیدن ان
و خرید و فروختن ان و در صندوق نهادن ان و انچه بدان ماند دوازدهم انکه
عمل تجارت باشد پس مضاربه در غیر تجارت کردن صحیح نیست سیزدهم
انکه فایده مخصوص عامل و مالک باشد پس اگر شرط کنند که فایده را باجنبی
دهند صحیح نیست اما اگر مالک جهت غلام خود چیزی شرط کند صحیح است
چهاردهم انکه فایده مشترک باشد میانه ایشان پس اگر مالک شرط کند که
فایده از او باشد یا از عامل صحیح نیست پانزدهم انکه حصه معلوم باشد
چون نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید که از فایده انها صد دینار از تو باشد
صحیح نیست و عقد مضاربه عقدیست جایز هر وقت که خواهند فسخ میتوانند
کرد خواه مال نقد شده باشد و خواه نشده باشد و هر گاه فسخ کنند و
متاع نقد نشده باشد و فایده ظاهر نباشد عامل بفروشد و اگر از فروختن
امتناع نماید حاکم او را بر فروختن جبر کند و منفسخ میشود بمردن یا دیوانه
شدن هر یک از ایشان و هر شرط مشروعی که مالک در عقد کند صحیح است
مثل انکه بمال او سفر نکند یا از شخصی معین متاع را بخرد اما اگر شرط کند
که عامل ضامن باشد یا چیزی که از مایه نقصان شود بر عامل باشد یا شرط
مدتی کند صحیح نیست و نفقه عامل در سفر کمال نفقه از اصل مالست
و عامل همچون وکیل است و تصرفات او همه صحیح است با غبطه و عالم
بودن باذن مالک و انکه از قیمت واقعی کمتر نفروشد و بظهور فایده کار
کننده مالک حصه خود میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند هر گاه که
نقد شود مالک میشود و عامل امین است و قولش مقبولست در مقدار
مایه و تلف و تقصیر نکردن و نقصان شدن مقدار فایده و قول مالک
مقبولست در رد کردن متاع و انکه اذن در نسیه فروختن نداده و مقدار
حصه عامل از فایده است فصل پنجم در وکیل کردن کسی جهت

مبحث وکالة

تصرف در چیزی بالذات و در ان چند موقفست موقف اول در شروط
وکالت و ان ده چیز است اول ایجاب و ان هر لفظی است که دلالت کند بر
ثابت گردانیدن شخصی دیگری را در تصرف کردن در مال او چون وکلتک
یا استنبتک یعنی وکیل کردم ترا یا نایب گردانیدم ترا دوم قبول و ان هر
لفظی است که دلالت کند بر رضای بایجاب خواه قولی چون قبلت و خواه
فعلی چون خرید و فروخت و مقارنه قبول مر ایجاب را شرط نیست چه کسی را
که غایبست میتوان وکیل کرد سیم انکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل و جایز
التصرف باشد چه وکیل کردن طفل و دیوانه و سفیه و دیوانه و سفیه را
صحیح نیست اما ولی ایشان وکیل جهت ایشان تعیین میتواند کرد و نیز وکیل
کردن کسی که او را باکراه بران دارند و مست و خفته و بیهوش صحیح نیست
و همچنین وکیل کردن مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد در
مال صحیح نیست اما در غیر مال صحیح است چون طلاق و خلع و وکیل کردن
بنده کسی را در چیزی که اذن مولی در ان شرطست نیز صحیح نیست اما در
انچه اذن مولی در ان شرط نیست چون طلاق زوجه صحیح است اما غلامی
که مکاتب باشد وکیل تعیین میتواند کرد چهارم انکه احرام نبسته باشد
چه وکیل شدن او در نکاح و خریدن شکاری صحیح نیست پنجم انکه معتکف
نباشد چه اگر در مسجد اعتکاف کرده باشد وکیل نمیتواند شد که خرید
و فروخت کند در مسجد ششم انکه وکالت معلق بر شرط متوقعی نباشد
چه اگر موقوف بر شرط متوقع باشد چون امدن مسافر و طلوع افتاب صحیح
نیست اما اگر در وکالت شرط کند که بعد از مدتی تصرف کند جایز است
هفتم انکه ان چیزی را که جهت ان وکیل تعیین میکند میباید که ملک او
باشد پس وکیل کردن جهت فروختن مال غیر یا مالی که خواهد خرید یا طلاق
زوجه که نکاح خواهد کرد صحیح نیست هشتم انکه انچیزی را که وکیل جهت
ان تعیین میکند میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک ان تواند شد پس
وکیل کردن مسلمان در خریدن یا فروختن شراب صحیح نیست نهم انکه انچیز
قابل وکالت باشد چه اگر قابل وکالت نباشد صحیح نیست پس وکیل کردن
برای نماز گذاردن در حالت حیات صحیح نیست دهم انکه انچیزی که وکیل

جهت آن تعیین میکند میباید که معین باشد پس اگر غیر معین باشد چون
خریدن غلامی صحیح نیست تا آنکه ذکر وصف آن کند و هرگاه این شروط
متحقق شود وکالت صحیح است و آن عقدیست جایز و در دوازده موضع
فسخ میشود اوّل عزل موکل با علم وکیل بعزل سوای وکالت کرو گیرنده
در فروختن کرو در عده چه این قسم وکالت بعزل موکل باطل نمیشود دوّم
انکار وکیل وکالت را سیم مردن هر یک از ایشان چهارم دیوانه شدن هر یک
از ایشان و اگر چه جنون دوری باشد پنجم بیهوش شدن هر یک از ایشان
ششم منع کردن حاکم شرع موکل را جهت سفاهت یا افلاس هرگاه وکیل
کرده باشد در ماليات امّا اگر مفلس یا سفیه کسی را وکیل کرده باشند در
طلاق زوجه مثلاً بمنع حاکم وکالت باطل نمیشود هفتم آنکه موکل بنده شود
مثل آنکه موکل کافر حربی باشد و مسلمانی او را بگیرد و بنده کند چه وکالت
او در اینصورت باطل میشود هشتم آنکه آنچیزی را که وکیل جهت آن تعیین
کرده باشد موکل خود آنرا بفعل آورد نهم خاین شدن وکیل دهم که جهت
غلامی که آقا او را وکیل کرده باشد یازدهم تلف شدن غلامی که جهت
فروختن او وکیل تعیین کرده باشد دوازدهم بفعل آوردن موکل چیزی
که منافی وکالت باشد چون فروختن غلامی که وکیل برای فروختن او تعیین
کرده بود و میباید که وکیل اقتصار کند بر آنچه موکل تعیین کرده چه با تعدی
از آن ضامنست اگر تلف شود و هرگاه وکالت فروختن چیزی مطلق واقع
شود تقاضا میکند فروختن را بقیمت وقت در آن شهر بشرط آنکه کسی
نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد و اما در اینصورت جایز است تسلیم متاع
بی آنکه قیمت را المشتری حاضر سازد در آن خلافست میانه مجتهدین
اقرب آنست که جایز نیست و اگر وکیل کند او را در خریدن و فروختن خریدن
وکیل بواسطهٔ نفس خود حرامست و اگر او را وکیل کند در خواستن زن دختر
خود را بجهت موکل نمیتواند نکاح کرد و وکیل بی اذن موکل تعیین وکیل
نمیتواند کرد مگر آنکه آن وکیل صاحب جاه باشد یا آنکه آنچیز بجماعت محتاج
باشد امّا با اذن جایز است و هرگاه موکل وکیلی برای وکیل تعیین کند پس وکیل
ثانی وکیل موکل است و بمردن وکیل اوّل و عزل او وکالت وکیل ثانی باطل نمیشود

امّا

در بیان نکاح

امّا اگر گفته باشد که ثانی نیز وکیل باشد بمردن او و عزل او باطل میشود و
وکیل امینست و در آنچه بی تقصیر و تعدی او تلف شود ضامن نیست و
اگر چه او را با اجرت گرفته باشد و با تقصیر و تعدی وکالت او باطل نمیشود
و قول او مقبولست در دعوی نمودن بآنکه عالم بعزل نبوده یا تفریط نکرده
و تعدی از اذن موکل ننموده و در تلف مال نیز قول او مقبولست موقف
دوّم در چیزهائی که قابل نیابت نیست و آنها هجده چیز اند اوّل وضو
و غسل و تیمم کردن با قدرت چه با عدم قدرت جایز است نایب گرفتن
جهت استعانت در آنها دوّم نماز واجب در حال حیات سوای دو رکعت
نماز حج واجب با تعذر آن چه در آن نایب میتوان گرفت سیّم روزهٔ واجب
در حال حیات چهارم اعتکاف واجب پنجم حج واجب با قدرت بر رفتن
چه اگر از رفتن عاجز باشد جایز است نایب گرفتن ششم سوگند خوردن
و نذر کردن چه دیگری بنیابت او سوگند نمیتواند خورد و نذر کرد هفتم
غصب کردن چه دیگری بعوض او غصب نمیتواند کرد هشتم میراث بردن
چه میراث بنیابت کسی نمیبرد نهم تنبیب یعنی بنوبت خوابیدن پیش زنان
دهم ظهار کردن یعنی کسی با زن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر
و خواهر منست چه در اینصورت نیز نیابت جایز نیست یازدهم سوگند
خوردن بر دخول نکردن با زن خود دوازدهم لعان کردن با زن خود بطریقی
که مذکور خواهد شد سیزدهم رضاع چه هرگاه زنی را جهت شیر دادن
گرفته باشند نایب نمیتواند گرفت چهاردهم انقضای عدت پانزدهم قسامه
شانزدهم جنایت هفدهم التقاط و احتطاب و احتشاش یعنی برچیدن و هیمه
گرد کردن و علف درویدن هجدهم اقامت شهادت مگر بر وجه شهادت
بر شهادت چه در اینصورت حاکم جهت او نایب میتواند گرفت موقف سیّم
در چیزهائی که قابل نیابت هست و آنها سی و هشت چیز اند اوّل اخراج زکوة
و خمس و قسمت تصدقات دوّم خریدن و فروختن بنیابت کسی که احرام بسته
باشد سیّم قبض کردن قیمت متاع چهارم گرو کردن و قبض گرو پنجم مصالحه
ششم حواله هفتم ضامن شدن هشتم شریک شدن نهم مضاربه دهم
بزر گرفتن یازدهم باغبان گرفتن دوازدهم وکیل گرفتن سیزدهم عاریه

گرفتن

کرفتن چهاردهم طلب شفعه کردن وکرفتن آن پانزدهم اجاره کردن شانزدهم
ابرای ذمه از حقی نمودن هفدهم نکاح کردن جهت کسی که احرام بسته باشد
هجدهم تعیین کردن صداق نوزدهم خلع بیستم رجعت کردن بیست و یکم
درعدهٔ رجعیه رجعت کردن بیست و دوم طلاق دادن بیست و سیم جعاله
بیست و چهارم بخشیدن و وقف کردن بیست و پنجم قصاص کردن
بیست و ششم قبض دیت بیست و هفتم قبض حقوق چون میراث و وصیت
بیست و هشتم عقد جزیه وقبض آن بیست و نهم جهاد با عدم تعیین آن
سی ام کشتن کوسفند در هدی سی و یکم حد زدن آدمی سی و دوم اثبات
حدود آدمی سی و سیم تیر انداختن واسب دوانیدن سی و چهارم آزاد
کردن بنده و مکاتب و مدبر ساختن سی و پنجم قضا پرسیدن سی و ششم
دعوی نمودن سی و هفتم اثبات حجتهای مدعی وحقوق او سی و هشتم طواف
نسا و رمی کردن جمره جهت کسی که فراموش کرده باشد **موقف چهارم**
در اقسام وکالت و آن بر سه قسمست اول وکالت حرام چون وکالت ذمی
جهت دعوی کردن بر مسلمانان از جانب مسلمانان و ذمیان و وکیل شدن
او از جانب مسلمانان جهت فروختن چیزهای حرام چون شراب وکوشت
خوك واکرچه وکیل جهود باشد دوم وکالت مکروه چون وکالت مسلمان
برای ذمی بر مسلمان و بعضی از مجتهدین این قسم را حرام میدانند سیم وکالت
جایز و آن بر هفت قسمست اول وکالت از جانب حاضر در طلاق زوجه
و بعضی از مجتهدین این قسم را جایز نمیدانند دوم وکالت از جانب سفیهان
باذن حاکم سیم وکالت زنان جهت نکاح کردن وطلاق از جانب غیر چهارم
وکالت فاسق در تزویج دختر یا پسر خود بایجاب وقبول پنجم وکالت غلام
باذن آقا ششم وکالت کافر هفتم وکالت مفلس و سنتست که وکیل
صاحب بصیرت تمام باشد و عارف بلغتی که بآن مکالمه میکند باشد و واجبست
تسلیم کردن آنچه در دست اوست با طلبیدن موکل بشرط آنکه تسلیم ممکن باشد
چه اکر در آن حال تسلیم نکند وتلف شود ضامنست اما اکر تسلیم نکردن جهت
کواه کرفتن باشد جایز است و واجبست بر وکیل کواه کرفتن در دادن دین موکل
و تسلیم متاع چه بی کواه صحیح نیست و اما اکر در ودیعت وکیل باشد واجب نیست

کواه کرفتن و حرامست بر وکیل خریدن آنچه وکیل در فروختن آن باشد از جهت
خود بی اذن موکل و حرامست بر و نکاح کردن دختر خود اکر وکیل باشد در
نکاح کردن زوجه جهت موکل و سنتست بر صاحب جاه و ثروت که بنفس
خود مرتکب دعوی نشود و وکیل تعیین کند و ثبوت وکالت بیکی از دو چیز
میشود باقرار موکل پیش حاکم شرع یا بکواهی دادن دو کواه عادل پیش او
و عزل وکیل ثابت میشود بعلم وکیل واکرچه خبر دهنده یکمرد عادل بوده
باشد چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده **فصل ششم**
در اسب دوانیدن و تیر انداختن و شروط آنها هفده است اول ایجاب
وقبول از بالغ عاقل جایز التصرف و بعضی از مجتهدین برآنند که این جعالست
و ایجاب در آن کافیست دوم حیوانی که بآن پیش دستی توان کرد چون اسب
و شتر و استر و خر و فیل پس غیر اینها جایز نیست چون کبوتر پرانیدن و شنا
کردن وکشتی کرفتن و سنك برداشتن و آیا اکر اینها بعوض باشند حرامست
یا نه در آن خلافست بعضی از مجتهدین کشتی کرفتن بی عوض را جایز داشته اند
سیم تعیین عوض یعنی آن چیزی که قرار میدهند که سابق بکیرد میباید
که مقدار آن معلوم باشد بمشاهده یا بوصف و جایز است که دین باشد خواه
حال و خواه موجل و همچنین جایز است که عوض از متسابقان باشد یا از یکی
از ایشان یا از اجنبی یا از بیت المال چهارم تعیین جنس آلتی که بسبب آن پیش
دستی میکنند چون دو اسب یا دو تیر پیکان دار بمشاهده اما تعیین آن دو
شخص لازم نیست پنجم برابر بودن هر دو اسب مثلا در احتمال پیش دستی
نمودن یعنی یکی ضعیف و دیکری قوی نباشد ششم آنکه هر دو از یك
جنس باشند پس اکر یکی اسب باشد و دیکری استر صحیح نیست اما اکر در صفت
مختلف باشند چون عربی و یابو صحیح است هفتم آنکه هر دو یکبار بدوانند
که اکر پیش و پس بدوانند صحیح نیست اما مساوات در مکان ایستادن شرط
نیست هشتم کردانیدن عوض جهت سابق در اسب دوانیدن یا محلل پس
اکر بغیر از ایشان دهند صحیح نیست و محلل کسی است که میان دو کس که
کرو میبندند در میاید اکر یکی از ایشان سبقت نمود او عوض میکیرد و اکر سبقت
نکرد غرامت نمیکشد نهم علم بعدد تیر انداختن در محاطه و در مبادره خلافست

[illegible] زدن تیر بر نشانه مثل آنکه کوید که هر پنج تیر از جملهٔ بیست تیر بر
نشانه زند عوض از او باشد یازدهم علم بصف زدن مثل آنکه شرط کند که تیر از
نشانه بکذرد یا بر نشانه خورد یا پیش نشانه بیفتد یا هر جانب نشانه بخورد یا
بر نشانه خورد بهر طریقی که باشد و با اطلاق منصرف باخیر میشود دوازدهم
آنکه هر دو در عدد و زدن و سایر احوال مساوی باشند سیزدهم آنکه عالم
باشند بقدر نشانه بمشاهده یا بتقدیر چه نشانه مختلف میباشد چهاردهم
تعیین اندازه پس اگر معین نباشد صحیح نیست پانزدهم پیش دستی کردن به تیر
زدن بر نشانه نه بر دور انداختن پس اگر کوید عوض از کسی باشد که دورتر
بیندازد صحیح نیست شانزدهم آنکه ابتدای مسافت و انتهای آن مشخص باشد
پس اگر مجهول باشد صحیح نیست هفدهم آنکه زدن نشانه ممکن باشد پس
اگر ممکن نباشد چون زدن از پانصد ذراع راه صحیح نیست **فصل هفتم**
در اقسام غلبه در تیر انداختن و آن بر سه قسمست اول مبادرت مثل آنکه
کوید هر کس پنج تیر از جملهٔ بیست تیر بیشتر بزند او سابقست و عوض مال از
اوست پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جملهٔ ده تیر بزند و دیکری چهار تیر از جملهٔ
ده تیر بزند اول سابقست و اکمال در اینصورت لازم نیست دوم محاطه یعنی
کم کردن آنچه برابر زنند مثل آنکه کویند هر که پنج تیر از ده تیر بزند میاندازند
تا بیست کامل شود سیم مفاصله مثل آنکه کویند هر کدام بیشتر از بیست تیر
بزند یکی یا دو یا سه او سابقست و سبق در دو مایه باطل میشود بمردن انداز نده
و آیا بمردن اسب دواننده باطل میشود یا وارث او اسب میدواند در آن
خلافست **فصل هشتم** در جعاله و آن مالیست که شخصی جهت آوردن
غلام کریخته یا چارپای یاغی شده یا عملی تعیین میکند و شروط آن پنجست
اول ایجاب و آن هر لفظی است که دلالت کند بر آنچه مذکور شد دوم قبول
فعلی چه لفظی در جعاله لازم نیست سیم آنکه بالغ و عاقل و جایز التصرف
باشد چهارم آنکه عامل را تحصیل العمل ممکن باشد پنجم آنکه عمل چیزی
باشد که صحیح باشد اجاره کرفتن جهت آن و تعیین عمل و عوض شرط نیست
پس اگر بکوید هر کس بندهٔ کریختهٔ مرا بر کرداند نصف او یا عوض از او باشد
جایز است اما اگر عوض را مشخص سازد ذکر قدر آن شرط است و با جهالت

منصرف

منصرف باجرت المثل میشود و بعضی از مجتهدین کفته اند که اگر کریخته را
از شهری که مالک او در آنست بیاورد یک مثقال طلا میکیرد و اگر از غیر آن
شهر بر کرداند چهار مثقال و مستند این قول حدیثی است ضعیف اما مشهور
و اصح آنست که منصرف باجرت المثل میشود و اجرت وانکاه لازم میشود که
او را تسلیم مالک نماید پس اگر بدر خانهٔ مالک رساند و هنوز تسلیم او نکرده
باشد که بکریزد مستحق اجرت نمیشود و اگر پیش از تسلیم بمیرد بعضی از مجتهدین
بر آنند که مستحق اجرت میشود و اگر شخصی کم شده کسی را بیاورد بی آنکه صیغه
واقع شده باشد مستحق چیزی نمیشود و لازمست بر او رسانیدن آن بمالک
او و اگر با وقوع صیغه زیاده از یک کس بیاورند همه در اجرت برابر شریکند
مکر آنکه مالک شرط تفاوت میانهٔ ایشان کرده باشد و اگر در مقدار آنچه مالک
قرار داده یا در جنس آن نزاع کنند هر دو سوکند خورند و ثابت میشود آنچه
کمتر باشد از اجرت بر آنچه دعوی بر آن میکنند مکر آنکه مالک زیاده از اجرت
المثل را دعوی بر آن میکنند مکر آنکه مالک زیاده از اجرت المثل را دعوی
کند چه در اینصورت زیاده متعین است و اگر در اصل جعاله نزاع کنند قول
قول مالکست **فصل نهم** در لقطه و آن برداشتن چیزیست که
اکر بر ندارند ضایع شود و این بر سه قسمست **قسم اول** انسان و آنرا
لقیط و منبوذ و ملقوط کویند و آن هر طفل ضایعی است که کسی نداشته
باشد که او را بزرک کند و محافظت او نماید زیرا که اکر کسی داشته باشد که
حاکم شرع او را بر نفقهٔ او جبر تواند کرد چون پدر یا جد یا آقا در غلام جبر
کردن او لازمست و برداشتن او واجب کفائیست هرکاه از تلف شدن او
ترسند و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند و اکر دو کس یا زیاده بر سر
برداشتن طفل نزاع کنند سابق اولیست و اگر بیکدفعه بردارند آنکس که در
دهکده باشد اولیست از کسی که در صحرا منزل داشته باشد و همچنین
اولیست مالدار از مفلس و ظاهر العداله از مجهول الحال و اگر در جمیع آنچه
مذکور شد مساوی باشند قرعه بزنند نام هر کدام که بیرون آید از آنکس است
و شروط آنکسی که لقیط را بر میدارد سه چیز است اول آنکه بالغ و عاقل باشد
دوم آنکه آزاد باشد چه برداشتن غلام بی اذن آقا صحیح نیست مکر در وقتی

که بر طفل

که بطفل بترسد وکسی دیگر سوای او نباشد چه در اینصورت واجبست بر
غلام برداشتن و سیم آنکه مسلمان باشد وبعضی از مجتهدین اسلام را شرط
نمیدانند چه غرض از التقاط محافظتست وآن در کافر نیز ممکن است وبعضی
از مجتهدین شرط عدالت بردارنده کرده اند ونفقهٔ طفل اگر مال داشته
باشد از مال اوست واگر نداشته باشد استعانت بسلطان جویند واگر
نباشد بر مسلمانان واجبست بذل نفقهٔ او کردن واگر ایشان نباشند یا
ندهند کسی که آن طفل را برداشته است اگر از مال خود بدهد وقصد
کند که رجوع نماید جایز است وبعضی از مجتهدین رجوع را جایز نمیدانند
وبعضی دیگر گفته اند که اگر طفل غلام باشد جهت نفقهٔ که باو داده
او را با احتیاج باذن حاکم شرع میتواند فروخت واگر استعانت از غیر ممکن
بوده واو از مال خود نفقه کرده رجوع نمیتواند کرد وآنکس که او را برگرفته
نمیتواند که بی اذن حاکم نفقهٔ خود را از مال طفل برداشت مگر باحتیاج و
قول قول دارنده است باقسم در قدر نفقه که معروفست وهمچنین قول
قول اوست در اصل نفقه ودر تقصیر نکردن واگر طفل تلف شود او ضامن
نیست مگر با تقصیر در محافظت او واگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند
منست وثابت سازد باو ملحق میشود واگر طفل بعد از آنکه بالغ شود انکار
کند اعتبار ندارد وعاقلهٔ او امامست یعنی که کسی میراث خوار وضامن
جریرهٔ او نباشد پس دیت خطای او بر امامست وحکم کرده میشود بآزادی
واگر کسی دعوی بندگی او کند چه اصل در هر کس آنست که آزاد باشد
وکسی که بندهٔ او را بکشد او را در عوض او باید کشت اما اگر آزادی او را بکشد
آزاد در عوض او نمیتوان کشت چه احتمال دارد که طفل بنده باشد واگر
کسی زخمی بر او زند میرسد او را که بعد از بالغ شدن بر او زخم زند یا دیت
گیرد **قسم دوم** حیوان وآنرا ضاله گویند وآن هر حیوانیست ضایع
که در دست کسی نباشد واگر او را برندارند ضایع شود وبرداشتن او
مکروهست وآنچه در احادیث وارد شده است در نهی برداشتن او محمولست
بر آنکه بردارنده بقصد تملیک بردارد چه اگر بآن قصد بردارد حرامست
وشیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن او را مخصوص حاکم شرع دانسته

وسنت است برداشتن حیوانی که اگر برندارند تلف شود ودر غیر آبادانی
جهت نگاهداشتن اما اگر در آبادانی بردارد حرامست ودر اینصورت ضامن
است واگر بعد ازین او را رجوع بمالک نمیرسد سوای گوسفند که
آنرا میتوان برداشت ومخیر است در اینصورت میانهٔ نگاهداشتن او و
دادن بحاکم شرع ودر اینصورت اگر تلف شود ضامن نیست واگر گوسفند
را در صحرائی که آب نباشد بگیرند خوردن آن فی الحال حلالست باجماع
مجتهدین وضامنست قیمتش را هرگاه صاحبش پیدا شود وشتر وگاو را
نمیتواند گرفت اگر صحیح باشند یا در موضعی باشند که آب وگیاه باشد پس
اگر در اینصورت اینها را بگیرد ضامن میشود وبری الذمه نمیشود مگر بدادن آنها
بحاکم یا بصاحبان واگر رها کند بری الذمه نمیشود وخر را نیز در صحرا میتوان
گرفت چه صبر بر تشنگی ندارد وبعضی از مجتهدین گرفتن آنرا نیز منع کرده اند
وجایز است برداشتن سگ شکاری وسگ گله وسگی که محافظت باغ و
زراعت کند وبعد از یکسال از تعریف کردن انتفاع گرفتن از آنها جایز است
وضامنست بردارندهٔ آنها قیمت متعارف آنها را هرگاه صاحب آنها پیدا شود
واگر طفل یا مجنون حیوانی را بگیرند ولی ایشان یکسال تعریف میکند و
بعد از آن مخیر است با صرفهٔ طفل در نگاهداشتن آن حیوان ومالک شدن
ونفقه دادن او وضامن بودن قیمت آن **قسم سیم** لقطه اموال
وآن برداشتن هر مالیست ضایع جهت نگاهداشتن از برای صاحب آن
وبرداشتن آن مکروهست واگر چه اعتماد بر خود داشته باشد مگر اینکه
ترسد که تلف شود چه در اینصورت مکروه نیست واگر اعتماد بر خود نداشته
باشد برداشتن آن حرامست ودر برداشتن لقطهٔ حرم مکه علی الشرط است
پس اگر فاسق باشد برداشتن آن حرامست وعادل مخیر است میانهٔ نگاهداشتن
یا بحاکم سپردن آن واگر فاسقی لقطه را بردارد حاکم از او برگیرد یا کسی را همراه
او سازد که تا یکسال تعریف آن کند وبعد از یکسال اگر آن فاسق قصد تملک
کند حاکم شرع باو میدهد بی آنکه ضامن از او بگیرد وآنچه در غیر حرم مکه
از طلا ونقره وجواهر یافته باشد ودر معموره نباشد وسکهٔ اسلام نداشته
باشد یعنی شهادت یا اسم پادشاه مسلمان بر آن نقش نکرده باشند از کسیست

کرا انرا یافته باشد واکر اثر اسلام بر انها باشد یا در معموره باشد وصاحب
نداشته باشد مشهور میانهٔ مجتهدین انست کر اکر زیاده از یکدرهم باشد
یکسال تعریف ان لازمست انکاه اکر قصد تملک کند مالک ان میشود واکر
صاحب ان پیدا شود ضامنست وانچه در بلاد اسلام در ملک شخصی پیدا شود
صاحب انرا خبردار کند پس اکر دعوی کند کر از وست باو دهد وکواه وقسم
برو لازم نیست واکر کوید کر از و نیست پس اکر اثر اسلام بر ان نباشد از
کسی است کر انرا یافته باشد واکر اثر اسلام بر ان باشد حکم لقطه بر ان جاری
دارد وانچه مذکور شد از حکم طلا ونقره واکر در دیار کافران پیدا شود از
کسی است کر بیابد خواه در معموره باشد وخواه در غیر معموره وخواه
اثر اسلام داشته باشد وخواه نداشته باشد وانچه در شکم چاروا یافته
شود از طلا ونقره وجواهر باید از کسی کر خریده باشد اورا واقف سازد
پس اکر انکس کوید کر از من نیست از انکس است کر انرا یافته هرکاه اثر اسلام
در ان نباشد اما انچه در حرم مکه بیابند بی تعریف یکسال مالک ان نمیتوانند
شد واکرچه کمتر از یکدرهم باشد وبعضی از مجتهدین بر انند کر اکر در حرم
مکه نیز درهم مطلس بیابند بی تعریف از یابنده است واکر بنده لقطه
حیوان ومال را بردارد وبعد از یکسال تعریف تلف کند ضمان تعلق برقبهٔ
او میکیرد کر بعد از ازاد شدن بدهد **تتمه** احکام لقطه چهار چیز است
اول واجب وان تعریفست یعنی شناسانیدن کسی کر انرا برداشته یا
نایب او بانکه فریاد کند همان روز تا شب انکاه هر روز یکبار یا دو بار انکاه
هر ماهی بحیثیتی کر فراموش نشود تا یکسال و واقع کرداند تعریف انرا در
مکانهایی کر انجا مردم جمع میشوند چون بازارها ودرهای مسجدها و
صباحها وشامها وروزهای عید وجمعها ودر وقت داخل شدن قافله
بشهر یعنی یابنده در اینقسم جاها ووقتها تعریف لقطه کند وانرا بشناساند
ودر فریاد کردن ذکر جنس نکند چون طلا ونقره واکر در غربت یافته باشد
بعد از تعریف بشهر خود میتواند برد وسال را در شهر خود تمام کرد و
اکر در صحرا یافته باشد در هر جا کر خواهد تعریف کند وانچه باقی بماند
بر نفس خود قیمت کند وبدیکری بفروشد وقیمت انرا اکر نکاهدارد

در بیان لقطه

ضامن نیست یا اکر منتفع شود ضامنست واکر در سال تعریف فوت شود
ضامن نیست واکر زیادتی بهم رسد خواه منفصل چون فرزند وخواه
متصل چون فربهی در این یکسال از مالکست وبعد از یکسال از ملتقط ا
بعد از نیت تملیک **دوم** ضمان با تملک وتقصیر در حفظ وبدون تملک
امانتست **سیم** تملک وان بعد از تعریف یکسالست با قصد مالک شدن
چهارم رد بمالک وان واجبست هرکاه بدو کواه عادل ثابت سازد که
ملک اوست وبیک کواه ثابت نمیشود ووصف کردن کافی نیست واکر
در اینصورت ظن صدق تملک او داشته باشد رد کردن جایز است پس اکر
در اینصورت برد کردن امتناع نماید حاکم شرع جبرش نمیکند واکر در صورت
وصف رد کند انکاه کواهی دهند کر ملک غیر بوده غیر انتزاع عین میکند
و با تلف رجوع مینماید بهر کدام کر خواهد واکر بر انکس رجوع کند کر بوصف
کننده رد کرده است ورا رجوع میرسد بر وصف کننده بشرط انکر در وقت
دادن اقرار بمالکیت او نکرده باشد چه در اینصورت رجوع نمیتواند کرد
واکر هر یک کواه بکذرانند بعد از انکر باول داده باشد وکواهان ایشانرا
بر دیکری ترجیح نتوان نهاد قرعه بزنند باسم هر یک از ایشان کر بیرون اید
باو دهند پس اکر اسم دوم بیرون اید انتزاع میکنند از اول واکر تلف شده
باشد ضامن نیست کسی کر باول داده است اکر بحکم حاکم شرع داده و
اکر بی اذن حاکم داده ضامنست **تکمله** بدانکه التقاط بر چند قسمست
قسم اول واجب وان برداشتن طفلی است کر اکر او را برندارند ضایع
شود وبعضی از مجتهدین این را سنت میدانند **قسم دوم** حرام وان
وقتی است کر شخصی برمیدارد داند کر خیانت میکند یا فاسق باشد اکر
لقطه در حرم یافت شود **قسم سیم** سنت وان برداشتن مالیست
کر اکر انرا برندارند ضایع شود **قسم چهارم** مکروه وان بر چند
قسمست **اول** مطلق برداشتن ان **دوم** برداشتن فاسق غیر لقطه حرم را
سیم برداشتن غیر فاسق لقطه مال وحیوان را **چهارم** برداشتن چیزی
کر قیمت ان کم باشد ومنفعت ان بسیار چون عصا ومیخ ودعاین ومطهره و
تازیانه وبعضی از مجتهدین برداشتن نعلین ومطهره وتازیانه را حرام میدانند

پنجم برداشتن چیزی که کمتر از یک درهم باشد در غیر حرم مکه و آنچه بر یابنده
لقطه واجبست دو چیز است اول نگاه داشتن دوم گرفتن در طفل و آنچه
بر وسنت است نیز دو چیز است اول گواه گرفتن در لقطه مال و حیوان
دوم شناسانیدن بگواه بعضی از اوصاف آنرا تا آنکه فایده گواهی حاصل
شود و آنچه بر وی مکروهست یکچیز است تعریف کردن در مسجد و آنچه بر صاحب
گم شده واجبست آنست که هرگاه یابنده آنچه یافته باشد باو رد کند قبول
نماید و اگر در صورتی که یابنده قصد تملک آن کرده باشد و عیبناک شود
چون آنرا با ارش نقصان آن رد نماید قبول کند **فصل دهم** در
احیای موات و آن زمینهائی است که کسی متصرف آنها نباشد و معطل افتاده
باشد بواسطه منقطع شدن آب از آنها یا مستولی شدن آب بر آنها و این زمینها
ملک امامست پس اگر مسلمانی تصرف کند در آنها بعمارت کردن مالک میشود
بهفت شرط اول آنکه امام ظاهر باشد باذن او عمارت کند و در غیبت او
هر کس که عمارت آن کند اولیست در تصرف آنها از دیگری تا عمارت او باقی
باشد دوم آنکه مملوک مسلمانی یا کسی که با امام صلح کرده باشد نباشد
پس اگر زمین موات ملک کسی باشد عمارت کردن آن بی اذن مالک آن صحیح
نیست اما اگر مالک غایب باشد و کسی آنرا عمارت کند تا آمدن غایب او
اولیست از دیگری تا آنکه عمارتش قایم باشد و اگر عمارتش خراب شود و
دیگری عمارت کند ثانی اولیست بتصرف در آن زمین سیم آنکه کسی که
عمارت میکند میباید که مسلمان باشد پس اگر جهود باشد و امام او را
اذن دهد مجتهدین را در آن قولست چهارم آنکه آن شخصی که اراده عمارت
زمین موات دارد میباید که کاری کند که در عرف و عادت گویند که آن زمین
احیا کرده پس گردانیدن دیوار یا چیدن سنگها یا بستن مرزها در آن
کافی نیست چه اینها افاده ملکیت نمیکنند بلکه افاده اولویت میکنند
و اگر زمین منتقل شود از وی بدیگری آن دیگری اولیست از وی و اگر آن زمین را
بفروشد آن بیع صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که آنچه مذکور
شد از دیوار گردانیدن و سنگ چیدن و مرز بستن افاده ملکیت میکند
پنجم آنکه زمین موات مکان عبادت نباشد چون عرفات و مشعر و منی

ششم

در بیان احیاء موات و مشترکات

ششم آنکه مکانی نباشد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آنرا
جهت مصلحت مسلمانان مخصوص چیزی ساخته باشند چنانچه بقیع را که
از نخلستانهای مهاجران بوده مخصوص ساخته بودند برای چریدن چارپای
زکوة و تصدقات و جزیه و همچنین است حکم زمینهائی که آنحضرت صلی الله
علیه و آله مقاطعه کرده باشند با جماعتی چنانچه موضع عقیق را با بلال بن
الحارث بچیزی قطع کرده بودند و کسی از صحابه در آن تصرف نکرده بود تا زمان
خلافت عمر که او بلال را از آن منع کرد هفتم آنکه حریم عمارت نباشد چه هر
چیزی در مباح حریمی دارد و آن بر چند قسمست **قسم اول** حریم خانه و آن
مقدار خاک ریز و برف انداز است و جائی که آب باران از آن و دان بر آن ریزد و
ممر داخل شدن آن خانه باشد دوم حریم دیوار و آن بمقدار ریختن خاک
است هرگاه خراب شود سیم حریم شهر و آن حوالی است جهت جمع شدن
اهل آن شهر و اسب دوانیدن و خاک ریز کردن و چهارپایان ایشان چریدن
چهارم حریم نهر و آن بمقدار ریختن خاک است و راه رفتن بر دو جانب آن
پنجم حریم چاهی که شتران را آب میدهند و آن چهل ذرعست پس اگر
کسی خواهد که جهت آب دادن شتران خود چاهی بکند در آن چهل ذرع نمیتواند
کند و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله فرموده که حریم چاه در جاهلیت پنجاه ذرع بوده و در اسلام بیست و پنج
ذرعست ششم حریم چاهی که بشتر آب میکشند جهت زراعت کردن با آن
آب و آن شصت ذرعست هفتم حریم چشمه و آن در زمین نرم هزار ذرعست
و در زمین سخت پانصد ذرع پس دیگری را نمیرسد که در این مقدار از زمین
حوالی آن چشمه چشمه دیگر احداث کند و در بعضی احادیث جهت حریم
قنات نیز همین مقدار وارد شده هشتم حریم راه و آن در زمین موات
هفت ذرعست و این حریمها در زمین مواتست و حریم در زمین معموره
نیست **فصل یازدهم** در مشترکات بدانکه منافع مشترک بر
پنج قسمست قسم اول راهها فایده این است که در رفتن و نشستن در آن
ضرر بجماعتی که از آن راه میروند نرسانند و اگر جهت خرید و فروخت در راه
بنشینند پس اگر راه وسیع باشد که بمردم ضرر نرساند جایز است اما با ضرر

جایز

جایز نیست واکر خود از انجا برخیزد ومتاع خود انجا بکذارد دیکری نمیتواند انجا نشست امّا اکر متاع خود را نیز بردارد وقصد داشته باشد که باز بهمان مکان عود نماید میانهٔ مجتهدین دران خلافست اقرب انست که حق او از ان مکان باطل شد به برخواستن او از انمکان وبنای دیکر در راه کردن جایز نیست واکر در راه بچیزی چون بوریا سایه کند بشرطی که ضرر بمترددین نرساند جایز است واکر دو کس بیکدفعه در مکانی خواهند که بنشینند اقرب انست که قرعه بزنند بنام هرکدام که بیرون اید او اولیست وسوای راههائی که تردد مینمایند حکم زمین موات دارد که هرکس احداث چیزی دران میتواند کرد بشرطی که ضرر بمترددین نرسد امّا در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث چیزی نمیتوان کرد مکر باذن ایشان **قسم دوّم** در مسجدها وفایدهٔ ان معلوم است وهرکس سبقت کند بکرفتن محلّی او اولیست از دیکری بان مکان وهرکاه برخیزد ودیکری بنشیند ثانی اولیست واکرچه بقصد وضو ساختن برخواسته باشد مکر انکه رخت خود را در انجا کذاشته باشد **قسم سیّم** موقوفات عامّه چون مدرسها ورباطها وفایدهٔ انها نزول طلبهٔ علم وقوافل است در انها پس هرکس که ساکن حجرهٔ از انها شود واز انجماعت باشد که اهلیت سکنی انجا داشته باشد او اولیست از دیکری تا در انجاست وبیرون کردن او جایز نیست واکرچه بسیار در انجا بماند بشرط انکه واقف شرط مدّتی معیّن نکرده باشد چه در اینصورت بانقضای ان مدّت او را بیرون میتوانند کرد وهمچنین اکر واقف شرط کرده باشد که ساکن باید که بطلب علم مشغول باشد وانکس بان مشغول نباشد وجایز است که ساکن حجره کسی را با خود شریک نکند مادامی که بر صفتی باشد که واقف شرط کرده وهرکاه از حجره بیرون رود حق او از ان مکان باطل میشود وایا اکر رخت او در انجا باشد حق او باطل میشود یا نه خلافست **قسم چهارم** معدنها وکانها وان بر دو قسمست اوّل کانهای ظاهری که محتاج بخرج نیست چون نمک ونفط وکبریت وقیر وموميائی وسرمه ویاقوت چه اینها مشترکست میانهٔ مسلمانان وبعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام میدانند واکر کسی از انها چیزی بردارد منع او میتواند کرد تا حاجت او تمام نشود دیکری نمیتواند کرفت واکر دو کس یا زیاده بران سبقت

کنند

کنند واجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند واحتمال قسمت وسبقت محتمل نیز دارد واکر در جانب نمکسار چاهی در زمین موات بکنند واب بدانجا ارند ونمک کنند مالک ان میشوند وغیری با او دران نمک شریک نیست **دوّم** معدنهای باطنی که محتاج بخرج وعمل است چون کان طلا ونقره واهن ومسّ ورصاص وبلور وفیروزج وان نیز مشترکست میانهٔ مسلمانان و بعضی از مجتهدین انها را نیز مخصوص امام میدانند پس اکر کسی ظاهر باشد کسی باحیا کردن مالک ان نمیشود واکر ظاهر نباشد وشخصی انرا ظاهر کند واحیا نماید پس اکر در ملک او باشد مالک ان میشود وهمچنین اکر در زمین موات نیز باشد باحیا کردن مالک ان میشود واکر معادنی در زمینی پیدا شود که تابع احیا کرده باشد مالک او ست خواه ظاهر باشد وخواه مخفی وتعلق باحیاکننده دارد امّا اکر پیش از احیا ظاهر باشد ملک او نمیشود واکر چاهی بکند وبمعدن رساند همان اشتراک باقیست ومیانهٔ مسلمانان مشترکست ومالک ان نمیشود **قسم پنجم** ابها وان بر پنج قسمست **اوّل** انکه در ظرفی یا حوضی کرده باشند وان ملک کسی است که ظرف وحوض از او ست واکرچه از مباح کرفته باشد وجایز است فروختن اب انها **دوّم** اب چاهی که کسی در ملک خود یا در زمین مباح بکند چه در اینصورت او مالک ان میشود وکسی را بی اذن او دران تصرف جایز نیست وفروختن ان کیلا ووزنا جایز است با کراهیت وفروختن همه اب چاه جایز نیست چه تسلیم ان متعذّر است وهرکاه چاه عذبی که پر از خاک شده باشد کسی انرا پاک کند مالک ان میشود واکر کسی چاهی در زمین مباح بکند نه بقصد مالک شدن بلکه جهت نفع کرفتن از ان او اولیست بان در وقتی که انجا باشد وهرکاه از انجا مفارقت کند هرکه سابق باشد در انجا او اولیست بانتفاع از ان ومخصوص احدی نیست وهرکاه کسی چاهی در ملک خود بکند همسایهٔ خود را منع نمیتواند کرد از چاه کندن دیکر عمیقتر از ان چاه واکرچه اب چاه او بان چاه سرایت کند **سیّم** اب چشمه وباران واب انبار در زمین مباح نه از روی مالک شدن مشترکست میانهٔ مسلمانان ومخصوص احدی نیست واز انها هرکس انچه بردارد مالک میشود **چهارم** اب نهرهای بزرک چون اب فرات ودجلهٔ بغداد که میانهٔ مسلمانان مشترکست

واکر

واگر اب آن کم باشد و وفا بهمه نکند اول ابتدا بکسی کنند که نزدیک دهنه
باشد اگر جهت زراعت باشد تا بند نعلین با و آب دهند و اگر برای درخت
غیر خرما باشد تا قدم و جهت درخت خرما تا ساق بعد از آن انجماعت آب را
سر دهند بکسانی که در پهلوی ایشان باشند و سر دادن پیش از آن قدر که
مذکور شد واجب نیست اگر چه بمتاخر نرسد پس اگر از اول چیزی باقی
نماند ما بقی را حقی نیست پنجم آب نهر مملوک که جدا کرده باشند از مباحی
چنانکه کسی نهری از فرات مثلا بریده باشد مال آن آب میشود و هر کس
که در آن نهر کاری کرده شریکست در آن بقدر نفقه و عمل خود اگر بهمه
وفا کند و الا بقدر حصه و نصیب خود قسمت کنند

باب یازدهم از کتاب جامع عباسی

در بیان نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک یمین و در آن مقدمه
و سه مطلب و خاتمه است **مقدمه** در بیان فضیلت نکاح و اقسام
آن بدانکه احادیث در فضیلت نکاح کردن بسیار وارد شده و چون این
مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا بر سه حدیث اقتصار رفت از آنجمله
در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام آمده که هیچ فایده مسلمانرا بعد از
حصول اسلام بهتر از زن صالحه نیست که هرگاه او را ببیند خوشحال شود و
هرگاه از و غایب شود حفظ ناموس و مال او کند و هم در حدیث ائمه معصومین
علیهم السلام واقع شده که دو رکعت نمازی که صاحب زن بگذارد بهتر است
از هفتاد رکعت نمازی که عزب بگذارد و نیز در حدیث آمده که بدترین مردهای
مسلمانان آنکسانی اند که عزب مرده باشند و اقسام نکاح کردن نظر بنکاح
کننده پنج است **اول** واجب و آن وقتی است که نفس او مشتاق باشد و ترسد
که اگر نکاح نکند در زنا افتد **دوم** سنت و آن وقتی است که خوف زنا نباشد
و قادر بر نفقه و مهر باشد **سیم** حرام چون زیاده بر چهار زن آزاد و دو کنیز
بعقد در آوردن مرد آزاد را و زیاده بر دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن بنده
را و نکاح کردن کافر و سنی زن مسلمان را **چهارم** مکروه و آن وقتی است که
نفس او مشتاق نباشد و عاجز از نفقه باشد بر قول بعضی از مجتهدین **پنجم**
مباح و آن نکاح ماعدای چهار قسم مذکور است و اقسام نکاح نظر بمنکوحه

نیز پنج است **اول** واجب چون نکاح زن یا کنیزی که بر ایشان ترسند از افتادن
بزنا **دوم** مستحب چون نکاح خویشان جهت صله رحم **سیم** حرام چون
نکاح زنانی که بسبب رضاع و غیر آن حرام شده باشند و همچنین زنان کافره
غیر یهودیه و اهل کتاب را بعقد دوام خواستن و نکاح جماعتی از زنان که
در میان ایشان یکی از محرمان باشد چون مادر یا خواهر و مشتبه باشند
بهم نکاح جمیع آنها حرام است **چهارم** مکروه چون نکاح زنان سفیه و زنی
که عقیم باشد یعنی از و فرزند بهم نرسد و نکاح دختر زنی که نکاح بعورت
او کرده باشند **پنجم** مباح و آن نکاح ماعدای چهار قسم مذکور است
و باز نکاح کردن منقسم میشود بر سه قسم **قسم اول** نکاح کردن زن
آزادی که بسبب میراث بردن از یکدیگر شود و این قسم را نکاح دایمی گویند
قسم دوم نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از همدیگر
نشود و این را نکاح متعه گویند **قسم سیم** نکاح کردن کنیز و آن بر سه
قسمست **اول** کنیز غیر را بعقد خواستن **دوم** کنیز غیر را بتحلیل خواستن
چنانچه مذکور خواهد شد **سیم** خریدن کنیز چه بمجرد خریدن وطی او
حلال میشود **مطلب اول** در بیان نکاح متعه بدانکه مشروع
بودن نکاح متعه پیش فرقه ناجیه اثنی عشریه اجماعیست و مشروعیت
آن بنص قرآن و احادیث موافق و مخالف ثابتست خلافا للمخالفین چه ایشان
میگویند که مشروع بودن آن نسخ شده و احادیثی که در باب نسخ شدن آیه
کریمه قرآنیه نقل کرده اند همه معارض یکدیگرند و قول عمر که دو متعه در
زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم حلال بوده و من نهی
میکنم از آن دلالت بر آن میکند که نسخ نشده بود و بواسطه قول عمر آیه
صریحه قرآنیه را نسخ کردن معقول نیست زیرا که اگر عمر باجتهاد خود حرام
کرده اجتهاد در مقابله نص قرآنی خطاست و اگر بطریق روایت از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله بوده چگونه اینچنین حکمی بر جمیع صحابه
تا زمان خلافت عمر مجهول بوده باشد و در صحاح ترمذی هروی که یکی
از علمای مخالفین است مذکور است که شخصی از اهل شام از عبدالله عمر
پرسید که پدر تو متعه را نهی کرده است او در جواب شامی گفت اگر چه پدرم

نهی کرده امّا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله حلال کرده است کارِ
که انحضرت کرده باشد جهت قول پدرم ترک نمیتوان کرد و متعه کردن بر سه
وجهست **وجه اوّل** سنّت چون متعه کردن مؤمنه عفیفه **وجه
دوّم** حرام چون متعه کردن زن بت پرست و دشمن اهل بیت علیهم السّلم
و سنّیان را متعه کردن زن مسلمان حرامست **وجه سیّم** مکروه
چون متعه کردن فاحشه و دختر بکر بی رخصت پدراو و بدانکه شروط
نکاح متعه شش است اوّل ایجاب چون انکحتک یا متّعتک یعنی نکاح کردم
ترا یا متعه کردم ترا اگر زن و شوهر تلفظ کنند و اگر وکیل ایشان تلفظ کند وکیل
زن چنین کوید که متّعتُ موکّلتی من موکّلک یعنی متعه کردم وکیل کننده خود
را برای وکیل کننده تو دوّم قبول چون قبلتُ در صورت اول و قبلتُ لموکّلی
در صورت دوّم سیّم انکه ذکر مدّت و کمی و زیادتی ان در عقد معتبر نیست
پس اگر مدّت را در عقد ذکر نکند میانه مجتهدین خلافست بعضی برانند
که عقد باطل میشود و بعضی کفته اند که نکاح دایمی میشود چهارم ذکر
مهر پس اگر ذکر مهر نکند باطل است بخلاف نکاح دایمی که اگر ذکر مهر نکند
صحیح است و کمی و زیادتی انرا مقداری نیست و بعضی از مجتهدین برانند که
بکمتر از یکدرهم عقد نباید کرد پنجم انکه زن مسلمان باشد یا اهل کتاب
و در مجوسی اشکالست ششم انکه زنان اهل کتاب را اگر متعه کنند ایشان را
منع نمایند از خوردن شراب و کوشت خوک و استعمال محرّمات و عقد متعه
قابل شرط مشروعست چون شب یا روز پیش او امدن و یکمرتبه یا دو مرتبه
دخول کردن بشرط انکه زمان مشخّص باشد چه اگر زمان مجهول باشد صحیح
نیست و متعه محتاج بطلاق نیست بلکه هرگاه مدّت تمام شود از شوهر جدا
کردد و متعه را نفقه دادن لازم نیست و میراث نمیبرد و اگر در عقد متعه
شرط میراث بردن کند ایا میراث میبرد یا نه در ان خلافست و لعان و ایلا در
متعه نیست چنانچه در دایمی هست بطریقی که مذکور خواهد شد و ایا با
متعه ظهار میتوان کرد یعنی با او میتوان کفت که پشت تو همچو پشت مادر منست
چنانچه بتفصیل خواهد امد خلافست و کواه کرفتن در عقد متعه سنّت نیست
چنانچه در نکاح دایمی سنّت است امّا اگر ترسد از انکه او را کویند که زنا میکند

سنّت است که کواه بکیرد و سنّت است که متمتعه را از حالش سؤال کنند هرگاه
با و بدکمان باشند و خلافست میانه مجتهدین که ایا زیاده از چهار متعه
جمع کردن جایز است یا مثل نکاح دایمی زیاده از چهار حرامست اولی انست
که زیاده از چهار متعه جمع نکنند **مطلب دوّیم** در بیان نکاح
کنیز و ان بر سه قسمست **قسم اوّل** عقد و ان مخصوص کنیز غیر است
و خلافست میانه مجتهدین که عقد کردن کنیز جایز است یا نه بعضی از
مجتهدین کفته اند جایز است بدو شرط اوّل ترسیدن از وقوع در زنا
دوّم مفلسی که قدرت نداشته باشد بر خواستن زن ازاد و فرزند
کنیز اگر شوهرش ازاد باشد ازادست و اگر اقای کنیز شرط کرده باشد که
فرزندی که بهم رسد بنده باشد ایا باین شرط فرزند بنده میشود یا نه
میانه مجتهدین خلافست قول مشهور انست که بنده میشود و شروط
ان شش است اوّل ایجاب دوّم قبول بطریقی که مذکور شد سیّم اذن
صاحب چه عقد غلام و کنیز بی اذن اقا صحیح نیست و موقوف بر اجازه
اوست و بعضی از مجتهدین برانند که باطل است و در اینصورت فرزندی
که بهم رسد بنده است اگرچه ازادی را شوهر کرده باشد هرگاه با علم
دخول کند چهارم اذن زن ازاد چه اگر کسی بی اذن او کنیزی را عقد کند
و اگرچه ان زن ازاد دیوانه یا پیر یا کوچک باشد جایز نیست پنجم انکه زیاده
از دو کنیز نباشد اگر شوهر ازاد باشد بقول بعضی از مجتهدین و بعضی زیاده
از یک کنیز را نیز جایز نمیدانند ششم انکه زیاده از چهار کنیز نباشد اگر شوهر
بنده باشد **قسم دوّم** مالک شدن کنیز چه بتملک دخول کردن او
جایز است و عقد و ملک با هم جمع نمیشوند چه هرگاه کنیز غیری را عقد کند
انگاه بخرد نکاح فاسد میشود و بملکیت دخول میکند و اینقسم منحصر
در عددی نیست چه میتواند شخصی بملک هزار کنیز خود را دخول کردن
بخلاف عقد و هرگاه اقا کنیز خود را بدیگری تزویج کند جایز نیست او را
دخول کردن بان کنیز مگر بعد از طلاق شوهر و انقضای عدّه او و فسخ عقد
او نمیتواند کرد هرگاه شوهر غلام او نباشد امّا اگر غلام او باشد تفریق
میانه ایشان میتواند کرد و سنّت است بر اقا که هرگاه کنیز خود را بغلام خود

نکاح کند چیزی از مال خود کنیز بدهد که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین
این چیز دادن را واجب میدانند و اگر یکی از غلام یا کنیز را بدیگری بفروشد
مشتری مختار است در فسخ عقد او و هرگاه آقا کنیز خود را بدیگری عقد کند
بر آقا لازمست که روز از و خدمت بگیرد و شب بگذارد که پیش شوهر خود
رود و اگر آقا کنیز خود را همراه بسفر برد و شوهر او خواهد که همراه او رود
آقا منع شوهر او نمیتواند کرد و میانهٔ دو کنیز خوابیدن جایز است بخلاف دو
زن آزاد که خوابیدن میانهٔ ایشان مکروهست و همچنین جایز است دخول
کردن با کنیز هرگاه طفلی انجا باشد که نگاه کند و وطی کنیز فاجره و کنیزی که
از زنا بهم رسیده باشد جایز است و منی در غیر فرج کنیز ریختن نیز جایز است
و هیچ یک از دو شریک را وطی کردن کنیز مشترک جایز نیست و در تحلیل خلافست

قسم سیم اباحه و تحلیل است و آن چنانست که شخصی بدیگری دخول
کردن کنیز خود را حلال کند و این قسم از خواص فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه است
و خلافست میانهٔ مجتهدین که این قسم داخل قسم اولست یا داخل قسم ثانی
سید مرتضی رضی الله عنه داخل قسم اول میداند و شروط این قسم شش است
اول ایجاب چون احللت لك وطی امتی هذه یعنی حلال کردم بر تو دخول
کردن فلان کنیز خود را و یا بلفظ اباحت جایز است یا نه در ان خلافست دوم
قبول چون قبلت سیم انکه شخصی که تحلیل میکند میباید که مالك کنیز باشد
پس تحلیل کنیز غیر جایز نیست چهارم انکه مالك کنیز دیوانه و طفل و مست
و خفته و بیهوش نباشد و مفلسی که حاکم شرع بواسطه قرضخواهان او را
از مالش منع کرده باشد نیز نباشد پنجم انکه کسی که وطی کنیز را برو حلال
میکند میباید که شخصی نباشد که وطی او حرام باشد مثل انکه کنیز مسلمانرا
بکافر تحلیل کند یا کنیز شیعه را بسنی چه اینها جایز نیست ششم انکه ان کنیز
شوهر نداشته باشد پس هرگاه این شروط بهم رسد وطی کردن کنیز بمجرد
گفتن صاحبش که دخول کردن او را بر تو حلال کردم حلال میشود و تعیین
مدت شرط نیست و اقتصار بر قول صاحب کنیز باید کرد پس اگر بوسه دادن یا
خدمت گرفتن کنیز را حلال کند دخول کردن با و جایز نیست اما اگر دخول کردن
را حلال کند بوسه دادن حلالست اما خدمت گرفتن حلال نیست و فرزندی

که ازین کنیز بهم رسد اگر پدر او آزاد باشد و صاحب کنیز شرط نکرده باشد
که فرزند او بنده باشد آزادست و الا بنده

مطلب سیم در نکاح
دایمی و مقدمات و شروط ان و در آن سیزده فصل است

فصل اول
در بیان مقدمات نکاح بدانکه شصت و نه امر بنکاح متعلق است یك
امر واجب و سی و چهار امر سنت و هشت امر حرام و بیست و شش امر
مکروه اما یك امر واجب اجابت خواستگاری کردن مؤمنی است که قادر بر
نفقه دادن باشد و اگرچه در نسب موافق نباشد و در اینصورت اگر ولی
اذن ندهد گناه دارد و اما سی و چهار امر سنت اول خواستگاری کردن
پیش از عقد دوم دو رکعت نماز گذاردن پیش از عقد سیم استخاره کردن
چهارم بعد از نماز استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز
حاجت گذاردن ششم دعای برامدن حاجت کردن هفتم اختیار دختر بکر
نمودن هشتم اختیار زنی کردن که از شان او زاییدن باشد یعنی خویشان
او زاینده باشند نهم اختیار زن صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد که
پدر و مادر او صالح و مؤمن باشند دهم اختیار زن صاحب جمال کردن
بشرطی که مهر او کم باشد و قصد جمال او نکند یازدهم اختیار زنی کردن
که خویش او باشد جهت صلهٔ رحم خلاف مرسنیانرا که ایشان نکاح خویشان
را مکروه میدانند دوازدهم اختیار مؤمنه کردن زیرا که نکاح زنی که سنی
باشد جایز است سیزدهم عقد را در نکاح دایمی ظاهر کردن چهاردهم
گواه گرفتن بر عقد پانزدهم خطبه خواندن پیش از عقد و میباید که این خطبه
مشتمل باشد بر حمد خدای تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه و ائمهٔ معصومین
علیهم السلام و گفتن الحمد لله کافیست و بعضی از سنیان خطبه خواندن را واجب
میدانند شانزدهم شب عقد کردن خلاف مرسنیانرا که ایشان در روز
جمعه سنت میدانند هفدهم دیدن روی و دستهای زنی که اراده نکاح
او داشته باشد و ایستاده و نشسته دیدن او هجدهم طعام دادن
جماعتی از فقرای مؤمنان یکروز یا دو روز و بعضی از سنیان این طعام دادن
را واجب میدانند و سنت است که این طعام دادن در روز باشد نوزدهم
اجابت کردن و رفتن بمجلس عروسی و خوردن طعام ان و اگرچه روزهٔ سنتی

در بیان نکاح

داشته باشد خصوصاً اگر داند که افطار نکند صاحب طعام آزرده میشود
و امّا اگر مجلس عروسی که مشتمل باشد بر چیزهای حرام رفتن بانجا حرامست
مگر آنکه کسی باشد که او را از آن منع تواند کرد یا آنکه بواسطه خاطر او چیزهای
حرام را برطرف کند و اگر ندانسته بآن مجلس رود پس اگر قدرت داشته
باشد واجبست که برخیزد و برود و اگر رفتن از آن مجلس دشوار باشد در نشستن
آنجا گناه ندارد و اگر مجلس عروسی مشتمل بر صورتهای سایه دار باشد بعضی
از مجتهدین برانند که اگر آن صورتها در قاب و قالی و فرش باشند جایز است
رفتن بآن مجلس و بعضی گفته اند که اگر بر بالش باشد نیز رفتن بانجا جایز است
و اگر دو کس بیک دفعه کسی را بعروسی خبر کنند بخانه آنکسی رود که بخانه
او نزدیکتر باشد بیستم رخصت خواستن از پدر در عقد کردن دختر بکر
بیست و یکم وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هرگاه پدر نباشد
بیست و دوم اختیار کردن عقد برادر بزرگ اگر هر یک از برادران خواهند
که او را جهت شخصی عقد کنند بیست و سیم دو رکعت نماز گذاردن هر یک
از زن و شوهر پیش از دخول بیست و چهارم دعای منقول خواندن بعد
از نماز هر یک از ایشان را بیست و پنجم امر کردن مردمانی که آنجا حاضر باشند
در وقت دعا خواندن بآنکه آمین گویند بیست و ششم دست بر پیشانی
زن نهادن و روی او را بقبله کردن پیش از دخول و دعای منقول خواندن
و طلبیدن فرزند صالح و تمام اعضا و موزهای زن را از پای او کندن و
پاهای او را باب شستن و در دور خانه ریختن بیست و هفتم دخول کردن
در شب بیست و هشتم در وقت دخول و بعد از دخول بسم الله الرحمن الرحیم
گفتن بیست و نهم با وضو بودن هر یک از زن و شوهر سی ام غلام خود را
رخصت نکاح دادن اگر خواهد که نکاح کند سی و یکم منی را در خارج فرج
ریختن هرگاه کنیز حامله خریده باشد و بعد از چهار ماه خواهد که با او دخول
کند سی و دوم مشخص کردن مهر پیش از دخول اگر در وقت عقد مشخص
نکرده باشد سی و سیم بیشتر از یک زن آزاد نخواستن سی و چهارم چشم
خود را در وقت جماع پوشیدن و امّا آن هشت امر حرام اوّل خواستگاری
کردن زنی که دیگری او را خواستگاری کرده باشد و اجابت نموده باشند

بعضی

و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند دوم خواستگاری کردن زن
که در عدّه رجعیه باشد خواه بصریح و خواه بکنایه و در عدّه وفات
خواستگاری بصریح حرامست امّا بکنایه جایز است سیم عقد کردن وکیل
زن او را برای خود چهارم نکاح کردن کسی که احرام بسته باشد پنجم نکاح
کردن زن مسلمانی را بکافر ششم تزویج کردن زن مؤمنه جهت سنّی و بعضی
از مجتهدین این را مکروه میدانند هفتم تزویج کردن مسلمان زن کافره را
هشتم غارت کردن چیزی که در عروسی نثار کنند هرگاه دانند که صاحب
آن راضی نیست و امّا بیست و شش امر مکروه اوّل ترک نکاح کردن جهت
ترسیدن از پریشانی و مفلسی دوم نکاح کردن بقصد مال و جمال چه
در حدیث از ائمه معصومین علیهم السّلم وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد
مال و جمال نکاح کند از هر دو محروم میشود و اگر بقصد سنّت حضرت
پیغمبر صلّی الله علیه و آله نکاح کند حضرت حق سبحانه و تعالی هر دو را
باو روزی کند سیم عقد کردن در وقتی که قمر در برج عقرب باشد چهارم
عقد کردن در سه روز آخر ماه پنجم ترک بسم الله کردن در حالت دخول
ششم زیاده از دو روز طعام دادن هفتم در حال جماع نگاه بفرج زن
کردن و کراهت دیدن اندرون آن بیشتر است و بعضی از مجتهدین این را حرام
میدانند و در حدیث آمده که اگر فرزندی در این حال حاصل آید کور خواهد
آمد هشتم سخن گفتن در حال جماع خصوصاً مرد را مگر ذکر خدای تعالی
چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع سخن گویند فرزندی که حاصل شود
گنگ خواهد بود نهم طعام عروسی را مخصوص مالداران ساختن
امّا اگر بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند جایز است دهم رفتن بمجلس عروسی
کافر یازدهم غارت کردن آنچه در عروسی نثار کنند هرگاه ندانند که صاحب
آن راضی نیست دوازدهم شوهر کردن زن مرد فاسق را خصوصاً اگر
شراب خوار یا سنّی یا مستضعف باشد سیزدهم نکاح کردن زنانی که
سیاه باشند سوای زنان لولی چهاردهم نکاح کردن زنی که سفیه یا
احمق باشد پانزدهم نکاح کردن زنان فاحشه و بعضی از مجتهدین این را حرام
میدانند هرگاه توبه ظاهر نکرده باشد شانزدهم نکاح کردن زنان دیوانه

وسلیطه وحسود وبد خلق وعقیم هفدهم زنی را که اراده نکاح او داشته
باشد صریح گفتن که جماعی که ترا راضی کند در نزد منست یا بکنایه گفتن که
من بسیار جماع میکنم هجدهم عقد کردن زنی که او را زنا یا نیده یا تزبیت کرده باشد
وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند نوزدهم نکاح کردن دختر زنی که
او را زنا یا نیده یا تزبیت کرده باشد بیستم نکاح کردن دختر زنی که پدر او آن
زن را خواسته باشد و بعد از انکه او را طلاق داده باشد از شوهر دیگر
بهم رسیده باشد بیست ویکم نکاح کردن زنی که با مادر او یک شوهر کرده
باشد غیر از پدر او بیست ودوم نکاح کردن دختر بکر بی رخصت پدر او
بیست وسیم نکاح کردن خواهر زنی که او را طلاق باین داده باشد فی الحال
بر قول بعضی از مجتهدین بیست وچهارم منع کردن زن از عیادت وتعزیت
خویشان بیست وپنجم ریختن منی در غیر فرج زن آزادی که بعقد دوام او
را خواسته باشد بی اذن او وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند وهرگاه
این عمل کند سنت است که ده مثقال طلا دیت نطفه بان زن دهد وبعضی
از مجتهدین این عمل را حرام میدانند اما در متعه وشیر دهنده وعقیم وزنان
مسن وسلیطه وکنیز بی اذن ایشان جایز است بیست وششم خوابیدن
میان دو زن آزاد اما میان دو کنیز مکروه نیست **فصل دوم** در بیان
شروط عقد نکاح دایمی وآن شانزده است اول ایجاب چون زوجتک یعنی
زن گوید بمرد که تزویج کردم ترا دوم قبول چون قبلت النکاح یعنی مرد گوید
قبول دارم نکاح را وقبلت گفتن بی انکه لفظ نکاح را بان ضم کنند نیز کافیست
واگر در لفظ ایجاب وقبول موافق نباشند چنانچه مذکور شد جایز است و
مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست واگر هر یک از زن وشوهر شخصی دیگر
را وکیل کنند وکیل زن چنین گوید زوجت موکلتی من موکلک یعنی نکاح کردم
وکیل کننده خود را جهت وکیل کننده تو پس وکیل مرد گوید قبلت لموکلی
یعنی قبول کردم نکاح را جهت وکیل کننده خود سیم انکه هر یک از ایجاب
وقبول را بصیغه ماضی گویند چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع
گویند جایز نیست اما اگر بصیغه امر گویند بعضی از مجتهدین انرا جایز داشته اند
چهارم انکه در صیغه قصد انشا کنند یعنی قصد ماضی نکنند چه اگر قصد

ماضی

ماضی کنند صحیح نیست پنجم انکه ایجاب وقبول را بصیغه عربی بگویند هرگاه
قدرت بر صیغه عربی داشته باشند اما اگر بران قادر نباشند بهر لغتی که
دانند صحیح است ششم انکه هر یک از ایجاب وقبول را بلفظ نگویند با قدرت
پس اگر اشاره کنند صحیح نیست اما اگر قادر بر گفتن لفظ نباشند اشاره کافیست
هفتم انکه عقد را معلق بر شرط نسازند پس اگر معلق بر شرط سازند صحیح
نیست اما اگر در عقد شرط مشروعی کنند صحیح است هشتم انکه ایجاب
وقبول در یک مجلس واقع شود بی فاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود
صحیح نیست اما اگر فاصله سعال باشد صحیح است نهم انکه هر یک از زن و
شوهر بالغ باشند پس اگر طفل باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست
دهم انکه هر یک از ایشان عاقل باشند چه اگر دیوانه باشند عقد ایشان
بی اذن ولی صحیح نیست یازدهم انکه عقد بقصد واقع شود پس اگر از مست
یا بیهوش یا خفته بوقوع اید صحیح نیست واگر چه بعد از انکه بخود ایند اذن
دهند دوازدهم انکه هر یک از ایشان مسلمان باشند چه اگر یکی کافر باشد
یا انکه زن مؤمنه باشد وشوهر سنی صحیح نیست سیزدهم انکه آزاد باشند
چه عقد بنده بی اذن آقا صحیح نیست چهاردهم انکه زن یکی از آنهائی نباشد
که بر مرد حرامست پانزدهم انکه زن در حال عقد مشخص باشد پس اگر ولی
یکی از دو دختر خود را عقد کند بی انکه مشخص سازد صحیح نیست شانزدهم
انکه در عقد وکیل مخالفت قول موکل نکند چه مثلا اگر زن شخصی را وکیل
نماید که او را بپانصد درهم نقره عقد بندد پس اگر ان شخص بدویست درهم
عقد کند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین واما قدرت داشتن شوهر بر
نفقه ومهر شرط نیست یا نه در ان خلافست میانه مجتهدین اقرب انست که
شرط نیست واگر بعد از عقد کردن از نفقه دادن عاجز شود زن اختیار
فسخ ندارد **فصل سیم** در جماعتی که ولی عقدند وآنها سه قسمند
قسم اول پدر وجد پدری چه ایشان ولی طفل ودیوانه وسفیه اند
تا وقتی که بالغ وعاقل شوند واز سفاهت برایند وبا وجود ایشان کسی دیگر
ولی ایشان نیست وخلافست میانه مجتهدین که جد در حالت فوت پدر
ولیست یا انکه در ولایت او زندگی پدر شرطست اقرب انست که ولیست

واگر

واگر چه پدر مرده باشد واگر پدر وجد کسی را وصی طفل سازند آیا آن وصی
را ولایت نکاح آن طفل هست یا نه میانهٔ مجتهدین درین نیز خلافست اقوی
آنست که او را ولایت نکاح هست واگر طفل فاسد العقل بالغ شده باشد
وصی با احتیاج او بنکاح میتواند برای او نکاح کرد واگر ولی طفل یا دیوانه
جهت ایشان نکاح کنند ایشان را بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست مگر
در چهار موضع اول آنکه او را بهم جنس نکاح نکرده باشند دوم آنکه
تزویج او با کسی کرده باشند که آلت مردی نداشته باشد سیم آنکه زنی
برای او نکاح کرده باشند که صاحب عیب باشد چهارم آنکه جهت او
کنیزی خواسته باشند یا دختر خود را بغلامی داده باشند چه بر قول
بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصا
بمذهب جمعی از مجتهدین که در حلال بودن کنیز خواستن ترس افتادن بزنا را
شرط میدانند چه بر اینمذهب طفلان را بعد از بلوغ میرسد که فسخ کنند
و هرگاه هر یک از پدر وجد برای طفل جداگانه عقد کنند عقد کسی که
پیشتر کرده باشد صحیح است واگر هر دو بیکدفعه عقد کرده باشند
عقد جد صحیح است و بیکی از چهار امر ولایت پدر وجد ساقط میشود
اول آنکه بنده باشند دوم آنکه ناقص عقل باشند سیم آنکه کافر
باشند و طفل مسلمان چه کافر را ولایت بر فرزند مسلمان نیست اما بر
فرزند کافر هست چهارم آنکه احرام بسته باشند جهت حج یا عمره چه
اگر محرم در حالت احرام عقد کند صحیح نیست و هرگاه یکی ازین چهار امر
حادث شود ولایت پدر وجد ساقط میشود و بامام انتقال میباید قوم
دوم آقای بندگان چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست واگر
ایشان بان راضی نباشند اما بنده ایشان را بیکدیگر عقد میتواند کرد
و با وجود آقا دیگری ولی ایشان نیست و بندگان را بی اذن آقا نکاح کردن
صحیح نیست قوم سیم حاکم شرع چه هرگاه پدر وجد طفل نباشند یا
طفل بی عقل بالغ شود حاکم شرع ولی اوست واگر چه پدر وجد او باشند
و همچنین امام ولی کسی است که بعد از بالغ شدن دیوانه شود و با احتیاج
و صرفه ایشان در نکاح میتواند جهت ایشان نکاح کردن فصل چهارم

در ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرام اند و ایشان بر دو قسمند قسم اول
جماعتی که ایشان را مطلقا نمیتوان خواست و ایشان دو صنفند صنف اول
جماعتی از زنان اند که بواسطهٔ خویشی صحیح حرامند و هرگز حلال نمیشوند
و اینها هفت نوعند قوم اول مادر و هر چند بالا رود قوم دوم فرزند
قوم سیم فرزند زاده و هر چند پایین رود قوم چهارم خواهر پدری و
مادری قوم پنجم دختر خواهر و دختر برادر و هر چند پایین روند قوم
ششم عمه و هر چند بالا رود چون عمهٔ پدر و عمهٔ مادر و عمهٔ جد
و اما عمهٔ عمه گاه هست که حرام نیست قوم هفتم خاله و هر چند بالا
رود چون خالهٔ پدر و خالهٔ مادر و خالهٔ جد و اما خالهٔ خاله گاه هست که
حرام نیست و بر زنان نیز هفت جماعت حرامند اول پدر و هر چند بالا
رود دوم فرزند سیم فرزند فرزند و هر چند پایین رود چهارم
برادر پدری و مادری پنجم پسر برادر و خواهر و هر چند پایین روند
ششم عم و هر چند بالا رود بطریقی که مذکور شد هفتم خال و هر چند
بالا رود بطریقی که مذکور شد صنف دوم جماعتی از زنان اند که حرام
شدن ایشان عارض شده و بسبب آن نکاح ایشان اصلا جایز نیست و اینها
پانزده قومند قوم اول مادر زن و هر چند بالا رود چه هرگاه کسی زنی را
بنکاح صحیح و مانند آن دخول کند مادر آن زن و هر چند بالا رود برو حرام
مؤبد میشود واگر چه مادر رضاعی آن زن باشد و همچنین مادر کنیزی که با او
دخول کرده باشد حرام مؤبد میشود واگر زنی را بعقد دارد و دخول نکند
آیا مادر او حرام مؤبد میشود یا نه میانهٔ مجتهدین درین خلافست اقوی آنست
که حرام مؤبد میشود و آیا در عقد کردن دختر میباید که عقد از هر دو طرف
لازم باشد یا از یکطرف یا آنکه لازم بودن عقد لازم نیست بلکه اگر عقد
فضولی کنند مادر حرام میشود میانهٔ مجتهدین درین نیز خلافست قوم دوم
دختر زن مدخوله و هر چند پایین رود چه هرگاه زنی را بنکاح صحیح دخول
کند دختر او هر چند پایین رود حرام مؤبد میشود واگر چه دختر رضاعی
باشد خواه آن دختر بعد از دخول بهم رسیده باشد و خواه پیش از دخول
و آیا دخول بشبهه یا بزنا نیز همین حکم دارد یا نه در آن خلافست اما زنا کردن

بدختر بعد از نکاح مادر او حرام نمیسازد مادر را قوم سیم زن پدر و هر چند
بالا رود و اگر چه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام مؤبد است و اگر چه پدر دخول
نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پدر دخول کرده باشد و همچنین حرام مؤبد اند
زنانی که پدر کسی یا پسر او با ایشان زنا کرده باشد قوم چهارم زن فرزند
و هر چند پایین رود و اگر چه رضاعی باشد بر پدر حرام است و اگر چه پسر دخول
نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پسر دخول کرده باشد اما اگر هر یک از پدر
و پسر زن یکدیگر را بشبهه دخول کنند آیا بر دیگری حرام میشود میانه مجتهدین
در آن خلافست اصح آنست که حرام نمیشود و همچنین خلافست میانه مجتهدین
در اینکه کنیزی را که پدر یا پسر دست بشهوت مالیده باشند یا نگاه کرده
باشند بجائی که غیر از آقا کسی دیگر دست نتواند مالیدن و نگاه کردن آیا بمجرد
نگاه کردن یا دست مالیدن یکی حرام مؤبد میشود بر دیگری اقرب آنست که حرام
نمیشود بلکه مکروهست و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که اگر پسر دست
مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمیشود اما اگر پدر دست مالیده
باشد یا نگاه کرده باشد بر پسر حرام میشود قوم پنجم جماعتی از زنانند که
بواسطه رضاع یعنی شیر خوردن طفلی از ایشان حرام میشوند و شروط شیر
خوردن ده است اول آنکه شیر دهنده زن باشد پس اگر طفل شیر مردی
را بخورد رضاع بهم نمیرسد دوم آنکه هر یک از شیر خورنده و دهنده زنده
باشند پس اگر مرده باشد رضاع نیست سیم آنکه شیر آن زن از آبستنی بهم
رسیده باشد پس اگر زنی بی آنکه حامله باشد شیر بهم رساند و بطفل
بخوراند رضاع بهم نمیرسد چهارم آنکه طفل شیر خالص از پستان آن زن
بمکد پس اگر چیزی در دهن آن طفل باشد که با شیر ممزوج شود و بخورد چنانکه
در عرف آنرا شیر نگویند رضاع بهم نمیرسد پنجم آنکه طفل شیر از پستان
آن زن بمکد پس اگر آن زن شیر خود را در ظرفی بدوشد و بخورد طفل دهد رضاع
بهم نمیرسد ششم آنکه شیر آن زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد پس اگر از
زنا باشد رضاع بهم نمیرسد و در شیری که از دخول کردن بشبهه بهم رسد
آیا رضاع بهم میرسد یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که بهم میرسد
و رضای شوهر و آقا در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی

بی رخصت شوهر یا آقا طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین زاییدن
زن حامله در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زاییدن طفلی
را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین دوام نکاح در آن زن شرط نیست
پس اگر متعه شخصی که از او آبستن باشد یا زن حامله که شوهرش او را طلاق داده باشد
طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد هفتم آنکه طفل آنقدر از شیر آن زن
بخورد که استخوان او سخت شود و گوشت بروید یا آنکه یکشبانه روز شیر
بخورد یا پانزده مرتبه آنقدر که سیر شود و خود پستان را بگذارد و در حدیث
صحیح وارد شده که ده مرتبه کافیست هشتم آنکه طفل در این پانزده مرتبه
شیر زنی دیگر را نخورد نهم آنکه شیر خوردن طفل پیش از دو ساله شدن
او باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که شیر خورنده باید که دو ساله باشد
پس اگر بعد از دو ساله شدن او شیر بخورد رضاع بهم نمیرسد دهم آنکه
صاحب شیر یک کس باشد پس اگر زنی طفلی را از شیر شوهر خود پانزده مرتبه
داده باشد و طفل دیگر را از شیر شوهر دیگر داده باشد بر یکدیگر حرام
نمیشوند و شیخ طوسی بر این رفته که اینها بر یکدیگر حرام میشوند و هر گاه
این شروط بهم رسد زن شیر دهنده مادر آن طفل میشود و شوهر او که
صاحب شیر باشد پدر او میشود و فرزندانی که از ایشان حاصل شده باشند
یا شیر ایشان خورده باشند برادر و خواهر او میشوند و بسبب شیر خوردن
هفت زن حرام مؤبد میشوند اول زن شیر دهنده و مادر او و هر چند بالا
رود حرام مؤبد اند بر طفل شیر خورنده و همچنین هر زنی که پدر و مادر و اجداد
طفل را شیر دهد حرام مؤبد اند بجهت آنکه اینها هم بمنزله مادرند در نسب
دوم هر دختری را که زن شخصی شیر دهد چه آن دختر بر آن شخص بمنزله
دختر است در نسب سیم فرزندان دختری که زن او شیر داده باشد چه
اینها بمنزله فرزند زاده اند در نسب چهارم هر دختری که از شوهر شیر دهنده
حاصل شده باشد یا شیر او را خورده باشد و دخترانی که زن شیر دهنده
زاییده باشد بر آن طفل حرامست چه اینها بمنزله خواهرند در نسب پنجم
فرزندان فرزند شوهر شیر دهنده خواه نسبی و خواه رضاعی و فرزندان فرزند
نسبی شیر دهنده چه ایشان بمنزله دختران خواهر و برادرند در نسب ششم

در بیان نکاح

دخول بانها نکرده باشند و اگر نادانسته با آن زنان عقد کنند حرام نمیشوند
تا انکه با ایشان دخول کنند پس اگر دخول کرده باشند حرام میشوند اما اگر
کسی در مدت استبرای کنیز شخصی نادانسته آن کنیز را عقد کند یا بر انکس
حرام مؤبد میشود مثل عقد کردن زنی که در عده باشد میانهٔ مجتهدین و اگر
کسی زن شوهردار یا متعهٔ کسی را نادانسته عقد کند آیا بمجرد عقد بر او حرام
مؤبد میشود در این نیز خلافست قوم هشتم زنانی که مردان در حالتی که
احرام بسته باشند ایشانرا دانسته نکاح کنند چه آن زنان بر ایشان حرام مؤبد
میشوند و اگر نادانسته عقد کرده باشند و با ایشان دخول نکرده باشند آن
عقد باطلست و حرام مؤبد نمیشوند اما اگر دخول کرده باشند آیا آن زنان
حرام مؤبد میشوند بر ایشان یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست قوم نهم زنانی
که شوهران ایشان با ایشان لعان کرده باشند و لعان انست که شخصی بزن خود
گوید که فلان با تو زنا کرده و گواه نداشته باشد پس حاکم شرع ایشانرا میکند
با انکه یکدیگر را لعنت کنند بطریقی که زود باشد که در بحث لعان بیاید چه بعد
از لعان آن زنان بر شوهران خود حرام مؤبد میشوند قوم دهم زنان گنگ و کلال
که شوهران ایشان با ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده چه در اینصورت
بمجرد این گفتن آن زنان بر شوهران خود حرام مؤبد میشوند قوم یازدهم دختران
عمه و خاله هرگاه که با عمه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بر انکسانی که با
ایشان زنا کرده باشند حرام مؤبد میشوند اما اگر بعمه و خاله بشبهه دخول
کرده باشند یا عقد دختران ایشان پیش از زنای با ایشان واقع شده باشد
حرام نمیشود قوم دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان
لواطه کرده باشند بغیبوبت حشفه یا بعض از حشفه که در دبر ایشان غایب
شده باشد چه مادران و خواهران و دختران ایشان بر لواطه کننده حرام
مؤبد میشوند هرگاه عقد ایشان پیش از لواطه کردن نباشد و آیا مادر و
خواهر رضاعی آن پسر بمجرد لواطه کردن با او حرام میشوند یا نه میانهٔ مجتهدین
خلافست و همچنین خلافست در حرام بودن مادر مادر او و دختر دختر او و آیا
دختر خواهر او حرام نمیشود قوم سیزدهم زنان آزادی که شوهران ایشان نه
مرتبه ایشانرا طلاق عدی دهند چه ایشان بعد از آن حرام مؤبد میشوند

برشوهران

خواهر شوهر زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ عمه است در نسب هفتم خواهر
زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ خاله است در نسب و همچنین هفت کس از مردان بر زنان
حرام مؤبد میشوند بسبب شیر خوردن اول شوهر زن شیر دهنده بر دختری
که شیر او خورده باشد حرام مؤبد است چه او بمنزلهٔ پدر اوست در نسب دوم
پسری که شیر شیر دهنده را خورده باشد حرام مؤبد است چه او بمنزلهٔ پسر
اوست در نسب سیم پسرانی که از آن شیر خورنده بهم رسند چه انها بمنزلهٔ
فرزند زاده اند در نسب چهارم پسر نسبی و رضاعی شوهر شیر دهنده و
نسبی شیر دهنده بر دختر شیر خورنده چه انها بمنزلهٔ برادرند در نسب پنجم
فرزند فرزند رضاعی و نسبی شوهر شیر دهنده چه انها بمنزلهٔ پسران برادر
و خواهرند در نسب ششم برادر شوهر شیر دهنده چه او بمنزلهٔ عم است در نسب
هفتم برادر زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ خال اوست در نسب اما در رضاع
شیر دهنده و فرزندان رضاعی او که از غیر آن شیر دهنده باشند و عمه و
خالهٔ رضاعی او و خواهر و دختر برادر رضاعی او بر شیر خورنده حرام نمیشوند
و در حرام شدن اولاد رضاعی شیر دهنده بر پدر طفل شیر خورنده خلافست
شیخ طوسی بر این رفته که حرام میشود و خواهران و برادران آن طفل که
از آن زن شیر خورده باشند میتوانند که دختران شیر دهنده و شوهر
او را نکاح کرد و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانسته و کرد رضاع حرام
میسازد رضاع لاحق نکاح سابق را مثلا اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد
آن زن بر انشخص حرام مؤبد میشود و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را
شیر دهد هر دو بر شوهر حرام میشوند هرگاه بزن بزرگ دخول کرده باشد
و اگر دخول نکرده باشد زن بزرگ حرام میشود و بس قوم ششم زنانی که شوهر
داشته باشند یا در عدهٔ رجعیه باشند و جمعی با ایشان زنا کنند چه در این
صورت آن زنان بر انهائی که دخول کرده اند حرام مؤبد میشوند و کنیزی که آقای او با او
دخول کرده باشد اگر شخصی با او دخول کند آیا بر انشخص آن کنیز حرام میشود یا نه
میانهٔ مجتهدین خلافست قوم هفتم زنانی که ایشانرا شوهران ایشان طلاق
گفته باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشند اگر جماعتی ایشانرا دانسته عقد
کنند در صورت آن زنان بمجرد عقد کردن بر انجماعت حرام مؤبد میشوند و اگر

ندا

بر شوهران خود قوم **چهاردهم** کنیزان که شوهران ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند چه بعد از آن ایشان بر شوهران خود حرام مؤبد میشوند قوم **پانزدهم** دختری که نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند و مخرج حیض و بول یا مخرج بول و غائط او یکی شود بر شوهر خود حرام مؤبد میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از آنکه هر دو مخرج او یکی شده باشد نیک شود حلال میشود و اما اگر دختر بالغ باشد و شوهرش چون با او دخول کند او را این حال بهم رسد حرام مؤبد میشود یا نه میانه مجتهدین در آن خلافست و همچنین در اینکه اگر دختری را با انگشت بکارت او برند آیا حرام مؤبد میشود یا نه اقرب آنست که حرام نمیشود و همچنین خلافست در اینکه اگر کنیز را چنین کنند آیا حرام مؤبد میشود یا نه اقرب آنست که نمیشود **قسم دوم** جماعتی از زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه بواسطه مانعی حرام شده اند چون جمع میانه دو صنف از ایشان یا غیر آن و آنها هفده اند **اول** جمع کردن میانه مادر و دختر بشرطی که دخول بمادر نکرده باشد چه هرگاه مادر را طلاق دهد دختر را میتوان خواست اما جمع کردن میانه هر دو حرامست **دوم** جمع کردن میانه دو خواهر و اگر چه بعقد متعه باشد حرامست چه تا یک خواهر را طلاق ندهند و او از عدهٔ خود بیرون نرود اگر طلاق رجعی باشد که شوهر در عده رجوع تواند کرد خواهر دیگر را نمیتواند خواست و در طلاق باین خلافست میانه مجتهدین اصح آنست که جایز است **سیم** جمع میانه عمه و خاله و هر چند بالا روند و دختر برادر و دختر خواهر بی اذن عمه و خاله در عقد و اگر چه متعه باشد حرامست اما اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن میانه عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هرگاه کنیز باشند خلافست میانه مجتهدین و استاد بنده اعنی افضل المتأخرین بهاء الملة والدین محمد طاب ثراه نیز در این مسئله با ایشان متفق بودند زیرا که در این باب حدیثی بنظر نرسیده **چهارم** جمع کردن میانه کنیز و زن آزاد بی اذن زن چه جمع میان ایشان حرامست و اما با اذن زن جایز است یا نه میانه مجتهدین در این خلافست **پنجم** جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از چهار زن دائمی و متعه بر قول بعضی از مجتهدین **ششم** جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از دو کنیز و بعضی از مجتهدین جمع میانه دو کنیز و

جایز

جایز نمیدانند **هفتم** جمع کردن بنده میانه سه زن آزاد یا بیشتر چه بنده را بیشتر از دو زن آزاد جایز نیست **هشتم** جمع کردن بنده میانه پنج کنیز یا زیاده چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرامست **نهم** نکاح زن بت پرست چه کفر مانعست از حلال بودن او بر مسلمان **دهم** زن مسلمانی که مرتد شده باشد چه ارتداد مانعست از خواستن او **یازدهم** زن جهود و ترسا را بعقد دایمی خواستن اما ایشان را متعه کردن جایز است بر قول بعضی از مجتهدین **دوازدهم** زن آزادی که سه مرتبه شوهر او را طلاق دهد بر آن شوهر حرامست تا آنکه او را دیگری بعقد دخول کند و طلاق دهد آنگاه بر او حلال میشود و اگر چه طلاق دهنده بنده باشد **سیزدهم** زن آزادی که شش مرتبه شوهر او را طلاق گوید بر شوهر او حرامست تا آنکه او را دیگری بعقد در آورده دخول کند و طلاق دهد آنگاه حلال میشود و اگر چه طلاق دهنده بنده باشد **چهاردهم** کنیزی را هرگاه شوهر او دو مرتبه طلاق گوید بر او حرام میشود تا آنکه شخصی دیگر او را بعقد دخول کند و طلاق دهد و اگر چه طلاق دهنده آزاد باشد **پانزدهم** کنیزی را هرگاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام میشود بر شوهر تا آنکه دیگری او را بعقد دخول کند و طلاق دهد اگر چه طلاق دهنده آزاد باشد **شانزدهم** هرگاه هر یک از دو شخص دختر خود را بدیگری دهند که هر یک فرج مهر دیگری باشد حرامست و این را نکاح شغار میگویند و این نکاح باطلست **هفدهم** هرگاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد و یکی از ایشان از محارم باشد چون مادر و خواهر و مشتبه باشند نکاح کردن با جماعت بالتمام حرام است

فصل پنجم

در اقسام دخول کردن و آن بر پنجاه و یک وجه است سه وجه واجب و شانزده وجه حرام و پنج وجه سنت و بیست و هفت وجه مکروه اما سه وجه واجب **اول** دخول کردن بعد از چهار ماه چه هرگاه کسی چهار ماه با زن خود دخول نکند واجبست که بعد از آن دخول کند **دوم** هرگاه شخصی قسم خورد که با زن خود دخول نکند در اینصورت آن زن معامله خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع تا چهار ماه آن شخص را مهلت میدهد و مخیر میسازد میانه دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن آنگاه بر او واجب میشود دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ایلا خواهد آمد

سیم

سیم هرگاه کسی با زن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست در این
صورت آن زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع تا سه ماه او را
مهلت میدهد آنگاه واجبست بر او دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن چنانچه
در بحث ظهار خواهد آمد اما شانزده وجه حرام اول دخول کردن در حالتی که
حیض داشته باشد دوم در حالتی که نفسا باشد سیم در حالتی که هر یک
از زن یا شوهر احرام حج یا عمره بسته باشد چهارم در حالتی که هر یک از ایشان
روزه واجب چون روزه ماه رمضان یا نذر معین داشته باشد و در نذر غیر
معین خلافست پنجم در حالتی که وقت نماز تنگ باشد ششم هرگاه یکی از
ایشان نیت اعتکاف واجب کرده باشد هفتم در حالتی که یکی از ایشان در
مسجد معتکف باشد هشتم هرگاه کسی بزن خود گفته باشد که پشت تو همچو
پشت مادر منست پیش از آنکه کفاره بدهد دخول کردن حرامست نهم در
حالتی که شخصی زن دیگری را بشبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن با آن
زن حرامست تا آنکه از عده دخول کننده بیرون رود دهم هرگاه بسبب دخول
کردن بدختر غیر بالغ که مخرج بول و غایط یا مخرج حیض و بول او یکی شود دخول
کردن با او حرامست و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر نیک شود دخول با او
حلال میشود یازدهم دخول کردن بیکی از زنان در شبی که نوبت زن دیگر
باشد بی اذن او بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم در وقتی که زن نگذارد
که شوهر با او دخول کند جهت گرفتن مهر پس اگر شوهر بقهر و غلبه دخول
کند حرامست سیزدهم در حالتی که زن را طلاق گفته باشد و شوهر اراده
که رجوع کند پیش از آنکه از عده بیرون رود دخول کردن غیر شوهر را با او حرامست
چهاردهم دخول کردن بکنیز حامله که خریده باشد پیش از آنکه چهار ماه
از حمل او بگذرد حرامست پانزدهم دخول کردن بزنی که از دخول عاجز آید
بواسطه بیماری یا بزرگی آلت شوهر حرامست شانزدهم هرگاه کنیزی بخرند
پیش از آنکه آن کنیز یک حیض ببیند یا چهل و پنج روز از وقت خریدن او بگذرد
دخول کردن با او حرامست و آیا در این مدت چنانچه دخول کردن با او حرامست
بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن با او نیز حرامست یا نه میانه مجتهدین در
آن خلافست و اما پنج وجه سنت اول مطلق دخول کردن با زن خود بی آنکه

ضرری باو رسد و قدرت بر آن داشته باشد دوم دخول کردن در شب
اول ماه رمضان سیم دخول کردن در شب سه شنبه و دوشنبه و پنجشنبه
و جمعه بعد از خفتن چهارم دخول کردن در روز پنجشنبه در وقت ظهر
پنجم دخول کردن در روز جمعه بعد از عصر و اما آن بیست و هفت وجه
مکروه اول دخول کردن بعد از آنکه محتلم شده باشد و پیش از آنکه وضو
بسازد یا غسل کند چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آنکه محتلم شده
باشد وضو نساخته یا غسل نکرده با زن خود دخول کند فرزندی که حاصل
شود دیوانه باشد دوم برهنه دخول کردن سیم دخول کردن در کشتی
یا جائی که سقف نداشته باشد یا در زیر درختان میوه دار چهارم دخول
کردن از وقت طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب پنجم دخول کردن در وقت
زردی طلوع آفتاب ششم دخول کردن در وقت ظهر مگر در روز پنجشنبه
که سنت است هفتم دخول کردن در آخر روز در وقتی که آفتاب زرد باشد
هشتم دخول کردن بعد از غروب آفتاب تا برطرف شدن شفق نهم دخول
کردن در شب اول هر ماه مگر در شب اول ماه رمضان که سنت است چنانچه
مذکور شد و همچنین مکروهست دخول کردن در اول ساعت شب دهم
دخول کردن در نیمه هر ماه خصوصا نیمه ماه شعبان یازدهم دخول کردن
در آخر هر ماه چه در حدیث آمده که اگر فرزندی در اول ماه یا در میان ماه
یا در آخر ماه صورت بندد از شکم بیفتد و اگر نیفتد دیوانه خواهد بود
دوازدهم دخول کردن در وقتی که ماه یا آفتاب گرفته باشد یا بادهای سیاه
و سرخ و زرد ترسناک بوزد یا زلزله باشد سیزدهم دخول کردن در جائی
که طفل ایشان را ببیند چه در حدیث آمده است که اگر در این حالت فرزندی
بهم رسد پس اگر پسر آید زانی باشد و اگر دختر آید زانیه و بعضی از مجتهدین
بر آنند که اگر طفل ممیز باشد حرامست نه مکروه نهایتش در حدیث مطلق
واقع شده و همچنین مکروهست دخول کردن با زن هرگاه زن دیگر نگاه
میکرده باشد چهاردهم دخول کردن در حالتی که روی یا پشت بقبله یا
ایستاده یا رو بآفتاب باشد پانزدهم دخول کردن در سفر هرگاه آب یافت
نشود و اگر در حضر نیز آب نباشد دخول کردن آیا مکروهست یا نه میانه

مجتهدین در این خلافست شانزدهم دخول کردن با دختر بکر هرگاه او را متعه
کرده باشد چه سنّت است که در این حالت بکارت او را نبرد هفدهم دخول
کردن در دبر زنان و مالك نیز که یکی از علمای سنیانست بر این رفته و بعضی از
مجتهدین ما این را حرام میدانند هجدهم دخول کردن بکنیز حامله بعد از انکه
از آبستنی او چهار ماه گذشته باشد نوزدهم دخول کردن بزنی که او از زنا بهم
رسیده باشد خواه بعقد باشد و خواه بملك بیستم دخول کردن پیش از
دادن مهر یا بعضی از آن بیست و یکم دخول کردن بزنی که مهر او را در وقت
عقد کردن ذکر نکرده باشد پیش از انکه مشخص کند بیست و دوم دخول
کردن بزنی که از حیض و نفاس پاك شده باشد و غسل نکرده باشد بیست و سیم
دخول کردن در شب عید قربان بیست و چهارم دخول کردن میان اذان
و اقامت بیست و پنجم دخول کردن در شبی که روز از سفر آمده باشد
بیست و ششم دخول کردن در شبی که روزش بسفر رود بیست و هفتم
دخول کردن با زنی با شبهای غیر از زن **تتمّه** در دخول کردن بشبهه و آن
بر سه قسمست اول نسبت بکسی که دخول کرده باشد چنانچه کسی زنی را در
جامهٔ خواب خود بیند و گمان کند که زن اوست و دخول کند دوم نسبت
بکسی که دخول با او واقع شده باشد چون دخول کردن کنیز مشترك یا مکاتب
یا ام ولد سیم نسبت بمأخذ حکم جهت اختلاف در آن چون دخول کردن بزنی
که از زنا مخلوق شده باشد چنانچه میانهٔ مجتهدین در حرام بودن دخول با او
خلافست پس در اینصورت اگر با او دخول کند دخول بشبهه خواهد بود
و احکام دخول کردن بشبهه پنجست اول ساقط شدن حد از دخول کنندهٔ
بشبهه و در کنیز شرطیست که گمان حلیت داشته باشد حد اگر گمان حلیت
نداشته باشد حد بقدر حصّهٔ شریك لازمست دوم ثابت شدن نسب
بشبهه چه اگر شخصی زنی بگمان انکه زن اوست دخول کند فرزندی
از او حاصل شود فرزند اوست امّا اگر دانسته دخول کند نسب بهم نمیرسد
سیم عدّه داشتن زنی که بشبهه با او دخول کنند جهت محافظت نطفه
دخول کننده از ممتزوج شدن بنطفهٔ شوهر او امّا اگر دانسته دخول کند
عدّه ندارد و در انکه اگر جاهل باشد عدّه دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست

چهارم مهر دادن چه بر کسی که بزنی بشبهه دخول کند مهر دادن لازمست
بشرطی که آن زن عالم نباشد پس اگر عالم باشد مهر ندارد پنجم حرام شدن
مادر آن زن و دختر او بر کسی که بشبهه با آن زن دخول کرده باشد بشرطی که زن
نیز جاهل باشد و بعضی از مجتهدین در این توقف کرده اند و بر تقدیر حرمت
محرمیت آن زن بهم نمیرسد باجماع مجتهدین چه محرمیت از خواص نکاح صحیح است
و در هر موضعی که نگاه کردن بآن زن حرامست دست مالیدن باو نیز حرامست
امّا زنی را که دست مالیدن باو حرام باشد نگاه کردن باو لازم نیست که
حرام باشد چه نگاه کردن بر اجنبیه جهت گواه شدن بواسطهٔ او حلالست
و دست مالیدن او حرام امّا گاه هست که دست مالیدن بزن نیز جایز است
و نگاه کردن باو مکروه چون دست مالیدن بزن خود و نگاه کردن بفرج او
چه مکروهست نگاه کردن بفرج چنانچه مذکور شد **فصل ششم**
در انچه بر عقد کردن بزن و تمکین دادن زن شوهر را بر دخول با او مترتب میشود
و آن صد و هفت امر است سی و یك امر از آن واجب و بیست امر حرام و دو امر
سنّت امّا سی و یك امر واجب اول غسل کردن هر دو جهت نماز دوم تیمم
کردن ایشان جهت نماز هرگاه آب نباشد سیم قضا کردن روزهٔ واجب هرگاه
در آن حال دخول کنند چهارم قضای اعتکاف واجب هرگاه در اثنای آن
دخول واقع شود پنجم تمام کردن در اعتکاف واجب یا زیاده هرگاه شرط
تتابع در آن کرده باشند و بسبب دخول کردن در اثنای آن باطل نموده باشند
ششم قضای حج و عمرهٔ واجب هرگاه پیش از انکه وقوف عرفه و مشعر کرده
باشند از روی عمد دخول کنند هفتم تمام کردن افعال حجی که بسبب
دخول کردن باطل کرده باشند هشتم کفارهٔ دخول کردن در روزهٔ واجب
و اعتکاف واجب و حج واجب بانچه در بحث روزه و اعتکاف و حج مذکور شده
نهم نفقه دادن زنی که در حج با او دخول کرده باشد در سال دوم که بحج
روند و راحلهٔ او نیز بر او واجبست هرگاه فاسد کرده باشد حج از جانب شوهر
باشد و زن اطاعت او نکرده باشد دهم تفرقه کردن میانهٔ زن و شوهر در
سال دوم هرگاه باین موضعی که در سال اول دخول کرده باشد برسند با بنظر رفیق
که شخصی با ایشان باشد تا انکه افعال حج را باتمام رسانند و تکذا زد که

یکدیکر خلوت کنند یازدهم هرکاه دخول در حالتی که زن حیض داشته باشد
واقع شود کفاره براو واجبست چنانچه در بحث حیض مذکور شد وبعضی از
مجتهدین این کفاره را سنت میدانند دوازدهم عده داشتن هرکاه بشبهه
دخول واقع شود واکرچه این زن در سن زنانی باشد که حیض نه بیند وهمچنین
عده لازمست هرکاه شوهر زن را طلاق دهد واکرچه باو دخول نکرده باشد
سیزدهم هرکاه شخصی زن عقدی داشته باشد وزنا کند واجبست که حاکم
شرع او را سنکسار کند واکر زن نیز شوهر داشته باشد واجبست که او را نیز
سنکسار کند واکر شوهر نداشته باشد یا مرد زن نکاحی نداشته باشد وزنا
کنند موجب صد تازیانه اند وموی سر زن را باید تراشید واز شهر یکسال
بیرون باید کرد چنانچه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد چهاردهم هرکاه
زن آزادی را شوهر او سه طلاق دهد واجبست که شخصی دیکر این زن را نکاح
کند ودخول نماید وطلاق دهد تا باز بران شوهر حلال شود وهمچنین هرکاه
شش طلاق کوید محتاج بکسی است که دخول کند تا حلال شود وهمچنین در
هر سه طلاق غیر عدی محتاج بمحلل است اما در طلاق عدی در نهم مرتبه
طلاق حرام مؤبد میشود چنانچه مذکور شد واکر کنیز باشد در طلاق دوم
وچهارم محتاج بکسی است که بعقد دخول کند تا حلال شود پانزدهم واجبست
تعزیر کردن مردی که زن مرده خود را دخول کند شانزدهم هرکاه کنیزی
بخرد بشرط آنکه بکر است وبعد از دخول ظاهر شود که بکر نبوده واجبست
که ده یک قیمت کنیز را با کنیز بفروشنده او بدهد هفدهم هرکاه کنیزی را خریده
باشد وبعد از آنکه با او دخول کرده باشد ظاهر شود که آبستن است واجبست
که بیست یک قیمت کنیز را با کنیز بفروشنده او دهد هجدهم هرکاه
شخصی مرتد شود وبعد از ارتداد با زن خود دخول کند لازمست که مهر
او را بدهد نوزدهم هرکاه کنیزی را که آقای او با او دخول کرده باشد
شخصی بخرد واجبست که بکذارد که یک حیض به بیند آنکاه با او دخول کند
اکر حیض به بیند واکر نه بیند ودر سن زنانی باشد که حیض نه بیند چهل
پنج روز باید که صبر نماید وبعد از آن با او دخول کند اما اکر آقا دخول نکرده باشد
همان ساعت که بخرد دخول میتواند کرد بیستم زنی را که عقد کرده باشد

وپیش از دخول طلاق دهد واجبست بر شوهر که نصف مهر را باو دهد واکر
دخول کرده باشد تمام مهر او را باید داد بیست ویکم اکر در وقت عقد کردن
مهر را مشخص نکرده باشد واجبست بر شوهر که مهر المثل باو دهد بیست و
دوم هرکاه زن مقرر کردن مهر خود را بشوهر رجوع کرده باشد واجبست
براو که قبل از دخول مهر او را مشخص کند بیست وسیم واجبست بر شوهر
دادن مهر المثل در هر موضعی که مهر مسمی فاسد شده باشد وهمچنین
واجبست مهر المثل در وطی شبهه ودر زنا کردن بتعدی بیست وچهارم
واجبست نفقه دادن بزن عقد دایمی واکرچه او را طلاق داده باشند تا زمانی
که از عده بیرون نرفته است وهمچنین واجبست نفقه زنی که او را طلاق
کفته باشد وحامله باشد وواجبست دادن جامه که بدن خود را بان
بپوشند وخانه که در آن بنشینند وخادمی که خدمت ایشان کند هرکاه از
جماعتی باشند که خدمتکار داشته باشند ونیز واجبست دادن فرش وچیزهائی
که بدن بان پاک سازند وازاله بوی بد از بدن کنند وظروفی که در آن طعام
بپزند واجرت حمام در وقت احتیاج وقیمت آب غسل کردن بر قول بعضی از
مجتهدین بیست وپنجم هر چهار شب یکشب پیش زن خوابیدن چه
خوابیدن یکشب از چهار شب پیش او واجبست بیست وششم اکر بوزن
ظلم کرده باشد یعنی پیش او نخوابیده باشد قضای آن واجبست بیست و
هفتم اکر منی را در بیرون فرج زن دایمی بریزد بی اذن او واجبست که ده
مثقال طلا باو بدهد بیست وهشتم بر زنی که شوهر او مرده باشد واجبست
که بعد از فوت او تا چهار ماه وده روز ترک زینت کند بیست ونهم واجبست
بر زن تهیه آنچه دخول کردن وتمتع کرفتن موقوف بران باشد سی ام هرکاه
زنی نفس خود را بشوهر واکذارد وتمام مهر ببرد آنکاه او را پیش از دخول کردن
ومشخص ساختن مهر طلاق دهد یا فسخ نکاح ایشان شود واجبست بر شوهر
اکر مالدار باشد که جامه نفیسی که ده مثقال طلا ارزد یا اسبی که قیمت او ده
مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا بان زن بدهد واکر مفلس باشد انکشتری
طلا یا نقره واکر میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال طلا قیمت آن باشد
بدهد ودرین حکم میانه بنده وآزاد فرقی نیست سی ویکم واجبست کشتن

و [illegible] حیوان یا کول الحم کر با او دخول کرده باشند و همچنین واجبست
[illegible] از اینها لکش دادن و اما بیست امر حرام اول نماز کردن ایشان پیش از غسل
دوم طواف کردن پیش از غسل سیم روزه داشتن پیش از غسل چهارم سجده
تلاوت و سجدهٔ سهو کردن پیش از غسل پنجم خواندن هر یک از چهار سورهٔ
کرده خواندن آنها سجده واجبست و اگر چه آیتی از آنها باشد چون خواندن
بسم الله الرحمن الرحیم این سورها پیش از غسل ششم داخل شدن بمسجد مکه
و مدینه پیش از غسل هفتم درنگ کردن در مسجدها سوای آن دو مسجد
پیش از غسل هشتم خواستن مادر زنی که با او دخول کرده باشند نهم
[illegible] زنی را که [illegible] کرده باشند دهم پدر و فرزندان شوهر
[illegible] یازدهم خواستن خواهر زنی را که عقد کرده باشند
[illegible] نکاح او باقی باشد یا در عدهٔ رجعیه باشد دوازدهم
[illegible] خواهر زنی را که نکاح کرده باشد بی اذن ایشان
[illegible] بر یکدیگر حرامست چهاردهم [illegible]
[illegible] داشته باشد و همچنین زنان [illegible]
[illegible] بنده را زیاده از دو زن آزاد و چهار کنیز
[illegible] هرگاه شخصی زن آزادی داشته باشد کنیز
[illegible] اگر [illegible] آزاد باشد اما اگر غلام باشد ایضا
[illegible] خواستست میانهٔ مجتهدین در این خلافست
[illegible] و بعضی از سنیان این را جایز میدانند هفدهم
[illegible] زنی را که با او دخول کرده باشد با آنکه گوید که این فرزند از من نیست
[illegible] آزادی که او را بعقد دوام خواستن [illegible]
[illegible] متعه و کنیز جایز است نوزدهم عقد کردن زنی که در عقد
[illegible] عقد بر او حرام مؤبد میشود بیستم امتناع نمودن زن
[illegible] شوهر جهت گرفتن مهر با غیر آن بعد از دخول کردن و اما دو
[illegible] وضو ساختن کسی را که دخول کرده باشد جهت خوابیدن
[illegible] که غسل نکرده بخوابد و این وضوئیست که مجتهدین گفته اند
[illegible] است که تتمه

کن

کند دوم برابر دانستن زنان یعنی رعایت مساوات کردن در گشاده روئی و
قسمت روزها میانهٔ ایشان و اما آن پنجاه و چهار امر باقی اول باطل شدن وضو
و غسل و تیمم بدخول کردن دوم باطل شدن نماز بدخول کردن سیم باطل
شدن روزه اگر عمداً دخول کرده باشد چهارم باطل شدن تتابع در روزهای
نذری که در آن شرط تتابع نموده باشد هرگاه در اثنای آن دخول کرده باشد و
همچنین باطل میشود در کفارهٔ ماه رمضان و غیر آن گاهی که دخول در ماه اول
روزه واقع شده باشد پنجم باطل شدن اعتکاف بسبب دخول ششم
باطل شدن حج و عمره هرگاه پیش از وقوف بعرفه و مشعر عمداً دخول کرده
باشد هفتم فاسق شدن کسی که در حالت احرام یا روزه یا اعتکاف واجب
داشته دخول کند هشتم غیر بکر شدن دختر بکر بسبب دخول کردن با او
پس احکامی که مخصوص دختر بکر است از او ساقط میشود مثل آنکه در بکر جهة
نکاح سکوت کافی بود و در غیر بکر میباید که حرف زند چنانچه مذکور خواهد
شد نهم بیرون رفتن از عنین بودن بسبب دخول کردن دهم ملحق شدن
فرزندی که بعد از شش ماه یا بیشتر متولد شود بدخول کننده و اگر چه دخول
بشبهه باشد هرگاه آن زن شوهر نداشته باشد یازدهم در عدهٔ رجعیه
رجوع کردن بسبب دخول دوازدهم لعان کردن بزن مدخوله هرگاه نفی ولد
کند سیزدهم ساقط شدن امتناع زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن
مهر بعد از دخول چهاردهم ثبوت طلاق سنت و بدعت پانزدهم ثبوت
مهر بوطی کنیز مشترک شانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز مکاتبه هفدهم
گردیدن کنیز صاحب فراش بسبب دخول کردن چه با مضمون روایت وارد
شده هجدهم قطع عده کردن هرگاه از زنا حامله باشد نوزدهم ثبوت فسخ
مر مشتری کنیز را هرگاه بایع وطی کرده باشد بیستم اجازت بایع اگر مشتری
با کنیز دخول کرده باشد بیست و یکم ثبوت فسخ بسبب دخول کردن کنیزی که
بکسی بخشیده باشند در جائی که رجوع کردن جایز باشد بیست و دوم فسخ
بیع هرگاه بایع در قیمت عیبی یابد چون دخول کردن بکنیز بیست و سیم دلالت
بر اختیار نمودن چه هرگاه شخصی مسلمان شود و زیاده از چهار زن داشته باشد
[illegible] از جملهٔ آنها اختیار چهار زن کند و هرگاه دخول کند مشخص میشود

که اختیار کرده وهمچنین در طلاق مبهم دلالت بر تعیین میکند بیست وچهارم موقوف
بودن انقضای عده هرگاه مدخوله مرتد شود مطلقا یا آنکه دخول کننده مرتد ملی
باشد یا مدخوله مسلمان یا دخول کننده مسلمان شود ومدخوله او بت پرست
باشد بیست وپنجم مانع شدن دخول کردن از رد نمودن جهت آبستنی یا غیر بکر
بودن کنیز که در اینصورت دخول مانع از رد کردن آن کنیز نیست بیست وششم
ساقط شدن اختیار بعد از دخول چه اگر پیش از دخول کنیزی آزاد شود اختیار
فسخ عقد خود دارد اما بعد از دخول اختیار فسخ ندارد خواه شوهر او آزاد باشد
وخواه غلام بر قول بعضی از مجتهدین بیست وهفتم ممنوع بودن بسبب دخول
از نکاح کردن زنان دیگر کسی که زیاده بر چهار زن کافره داشته باشد وخود
مسلمان شود تا انقضای عده ایشان چه احتمال دارد که ایشان در عده مسلمان
شوند اما اگر دخول نکرده باشد میتواند فی الحال زن دیگر خواست وهمچنین
ممنوعست از خواستن خواهر زن کافره تا آنکه آن کافره از عده بیرون آید و
همچنین ممنوعست از اختیار کردن کنیز هرگاه مسلمان شود وزن آزاد کافره
داشته باشد تا آنکه او از عده بیرون آید بیست وهشتم واقع شدن ظهار
معلق بر دخول بیست ونهم واقع شدن زن آزادی معلق بر دخول بستن در
سی ام باطل شدن اختیار زن وشوهر بسبب دخول در عیبی که بعد از دخول
بهم رسد مگر دیوانگی در مرد که باطل نمیشود چنانچه زود باشد که بیاید
سی ویکم تغییر مهر بحسب روزها در متعه سی ودوم قرار یافتن وصحیح بودن
نکاح بیمار بدخول کردن چه اگر بیمار زنی را نکاح کند آن نکاح قرار نمیگیرد مگر
آنکه دخول کند که اگر دخول نکرده بمیرد نکاح باطل میشود سی وسیم ثبوت
تحصین هر یک از ایشان بسبب دخول خواه بعقد دوام وخواه بملک سی وچهارم
نشر حرمت رضاع چه اگر دخول نکرده باشد نشر حرمت نمیکند سی وپنجم
محرم شدن دختر بسبب دخول بمادر ومحرم شدن مادر بسبب عقد دختر
سی وششم امتناع فسخ کردن زن نکاح خود را بعنین شدن شوهر بعد از
دخول سی وهفتم محقق شدن رجوع در ایلا وظهار بدخول کردن سی و
هشتم منع کردن شوهر زن را از خوردن چیزهایی که بوی بد داشته باشد
چون پیاز وسیر وازاله بوی بدن وامر کردن بپاک ساختن آنچه طبع از آن متنفر

باشد

باشد چه دادن مهر تقاضای آن میکند که شوهر اینها تواند کرد سی ونهم الزام
نمودن زن جهودیه بغسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین در نکاح متعه ونهی
کردن از مجاورت نجاست وشراب چهلم منع کردن بیرون رفتن زن از خانه
جهت عبادتها وسفر غیر واجب چهل ویکم وفا کردن کسی که قسم خورده باشد
که نکاح کند بعقد کردن چه هرگاه که عقد کند وفا بنذر خود کرده باشد
وهمچنین خلاف نذر وسوگند کردن اگر قسم خورده یا نذر کرده باشد که نکاح
نکند چه بمجرد عقد خلاف نذر وسوگند کرده چهل ودوم بیرون آمدن
دخول کننده از عزب بودن بسبب عقد چهل وسیم تمتع گرفتن از زن ونگاه
کردن بجمیع بدن او ونظر کردن زن نیز بجمیع بدن مرد بسبب عقد چهل و
چهارم مالک شدن طلاق وخلع وظهار وایلا ولعان بسبب عقد چهل و
پنجم ثبوت فسخ هر یک با عیب چهل وششم سفر کردن ودور شدن از زنی
که او را خواسته باشد چهل وهفتم ساقط شدن عفو ولی بعد از دخول
چه پیش از دخول عفو میتواند کرد چهل وهشتم ثبوت میراث بردن زن و
شوهر از یکدیگر بسبب عقد صحیح ودخول در بیماری چهل ونهم جایز
بودن غسل دادن وکفن کردن هر یک از زن وشوهر یکدیگر را بسبب عقد
هرگاه عقد دایمی باشد پنجاهم مالک شدن نصف صداق بمجرد عقد
هرگاه طلاق دهد پنجاه ویکم برانگیختن حاکم شرع دو کس از خویشان زن و
شوهر را که میانه ایشان اصلاح کنند کافی که میانه ایشان نزاع باشد پنجاه و
دوم قبول کردن قول شوهر هرگاه اختلاف کنند در قدر مهر وقول زن در
گرفتن مهر پنجاه وسیم سوگند خوردن هر یک از زن وشوهر در تعیین مهر
با اختلاف ایشان پنجاه وچهارم منع کردن زن از سوگند خوردن ونذر و
عهد کردن وشیر دادن هرگاه مستلزم منع حقی از حقوق شوهر باشد **تتمه**
بدانکه در جمیع این احکامی که مذکور شد قبل ودبر در آنها شریکند الا در پنج
موضع که حکم مخصوص قبل است اول حلال شدن زن آزادی که او را سه
طلاق داده باشد یا کنیزی که او را دو طلاق داده باشد چه موقوفست
حلال شدن آن زن بر شوهر بدخول کردن شخصی دیگر در قبل آن زن بعقد دوام
کسی که ایلا کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که با زن خود دخول نکند وقتی

که دخول در قبل از زن کند حکم ایلا بر طرف میشود سیم احصان یعنی زن داشتن مرد و شوهر داشتن زن بدخول در قبل ثابت میشود چهارم طلب سخن کردن زن در نکاح کردن وقتی لازمست که دخول در قبل او واقع شده باشد پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است بر قول بعضی از مجتهدین اما بیرون آمدن از دبر موجب غسل نیست و احکامی که بر دخول کردن مترتب میشود بنا بر که در آنمقدار باشد که حشفه یا بعض از آن غایب شود و آیا این احکام نسبت بکسی که حشفه او را بریده باشند و بمقدار حشفه از آلت او غایب شود مترتب میشود یا نه میانه مجتهدین درین خلافست ظاهر آنست که این احکام در دو جا جاری نیست مگر در حرام شدن مادر و خواهر دختری که با او دخول کند

تکمله بدانکه شش حکم از خواص بکارتست اول ولایت پدر و جد در نکاح بکر دوم استحباب اختیار نمودن بکر جهت تزویج کردن سیم وصیت نمودن بجاریه بکر چه اگر غیر بکر باشد از عهده نذر بیرون نمیتواند آمد چهارم وکیل کردن در خریدن بکر چه اگر وکیل غیر بکر بخرد صحیح نیست پنجم اکتفا کردن بسکوت بکر در وقت رخصت خواستن از و بنکاح بخلاف غیر بکر که میباید سخن گوید ششم مخصوص بودن در وقت زفاف بهفت شب خوابیدن پیش او بخلاف غیر بکر که پیش او سه شب باید خوابید و همچنانکه بکارت بسبب وطی بر طرف میشود بغیر وطی نیز بر طرف میشود چون جستن دختر از جائی بجائی یا چیزی بر و زدن یا بیماری یا بواسطه بسیاری سن او و آیا احکام بکارت زایل میشود از بکری که بغیر جماع بکارت او رفته باشد چون احتیاج بحرف زدن در وقت نکاح و مخصوص بودن سه شب خوابیدن نزد او در ابتدای نکاح یا آنکه اینها مخصوص بکر یست که بکارت و بجماع رفته باشد میانه مجتهدین در آن خلافست و بعضی از سنیان گفته اند که اینچنین زن نه داخل بکر است و نه داخل غیر بکر

تتمه عادت مجتهدین امامیه اینست که در کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مذکور میکنند و اگر چه بعضی از آنها دخلی بنکاح ندارد بنا بر این بنده دعاگو نیز در این کتاب اقتدا بایشان کرده آنها را مذکور میسازد بدانکه سی و سه چیز از خواص آنحضرتست اول حلال بودن نکاح کنیزان بعقد چه غیر آنحضرت را جایز نیست مگر بدو شرط اول قدرت نداشتن بر زن آزاد خواستن دوم

نیز

ترسیدن از افتادن در زنا دوم حلال بودن نکاح کردن زنان یهود و نصاری بعقد چه غیر آنحضرت را جایز نیست بر قول بعضی از مجتهدین سیم حرام شدن زنانی که آنحضرت نگاه بر ایشان میکرده و ایشان را میخواسته بر شوهران ایشان و واجب بودن طلاق دادن شوهران ایشان را و اینحکم بر طرف شد چهارم حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آنحضرت را زیاده بر چهار زن جایز نیست و اینحکم نیز نسبت بآنحضرت بر طرف شد پنجم مخیر بودن زنان آنحضرت در بودن نزد او یا مفارقت گزیدن از او بغیر لفظ طلاق و زنان غیر او بی طلاق مفارقت نمیتوانند کرد ششم حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه و وطی کردن بی مهر چه غیر آنحضرت را جایز نیست هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آنحضرت را واجبست که از چهار شب یکشب پیش زن خود بخوابند هشتم حرام بودن زنان آنحضرت بر غیر او نهم واجب بودن مسواک کردن بر آنحضرت دهم واجب بودن قربانی کردن آنحضرت یازدهم واجب بودن شب برخواستن و نماز شب قیام نمودن بر آنحضرت دوازدهم واجب بودن انکار کردن بر کسی که فعل نامشروع کند و اظهار کردن انکار بر او واجب بود و اگر چه داند که دیگری بر او انکار کرده باشد سیزدهم حرام بودن گرفتن تصدقات واجبی بر آنحضرت بر قول بعضی از مجتهدین و تصدقات سنتی نیز بر او حرام بوده چهاردهم حرام بودن چشمک زدن بر خلاف ظاهر از زدن یا کشتن بخلاف غیر آنحضرت که بر دیگران حرام نیست مگر در عمل حرامی پانزدهم حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن و شعر گفتن شانزدهم حرام بودن کندن زره از تن مبارک بعد از آنکه بقصد جنگ پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن را به بیند هفدهم حلال بودن اختیار کردن آنحضرت آنچه خواهد از غنیمتی که لشکر در جنگ بگیرند چون کنیز خوش شکل و چاروای نیکو و جامه خوب و غیر آن چنانچه در بحث جهاد مذکور شد هجدهم حلال بودن روزه وصال داشتن و آن چنانست که کسی یک روز و یک شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه کند چه این روزه بر غیر آنحضرت حرامست نوزدهم حلال بودن گرفتن نان و آب از گرسنگان و تشنگان چه غیر آنحضرت را حرامست بیستم حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چریدن چاروا های آنحضرت

چه

چه غیر او را حرامست بیست و یکم حلال بودن غنیمت بر انحضرت و بر امتان و چه
پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه انها را جمع کرده باتش میسوختند بیست و دوم
جایز بودن سجده کردن بر زمین و تیمم کردن بخاک چه پیغمبران سابق را سجده کردن
بر خاک و عبادت کردن بغیر از وضو و غسل جایز نبوده بیست و سیم بر انگیخته شدن
انحضرت بر تمام عالمیان بیست و چهارم باقی بودن معجزهٔ او یعنی قران تا قیام قیامت
بیست و پنجم گردانیدن انحضرت را خاتم پیغمبران بیست و ششم نصرت کردن
انحضرت بترسیدن دشمنان او در جنگ از یکماهه راه بیست و هفتم نگاه داشتن
امتان او را از مسخ شدن و فرو رفتن بزمین بیست و هشتم مخصوص بودن انحضرت
روز قیامت بشفاعت عام بیست و نهم مخصوص بودن انحضرت بدیدن از
پشت چنانچه از پیش میدیده باینمعنی که انچه در پشت او واقع میشد میدانست
سی ام مخصوص بود انحضرت بخواب کردن چشم او و بیدار بودن دل او باینمعنی
که اگر انحضرت در خواب میبود و کسی چیزی میگفت از او در مییافت سی و یکم مضاعف
شدن ثواب زنان او و عقاب انها سی و دوم حلال بودن داخل شدن او بی
احرام بمکه چه غیر انحضرت را حرامست **فصل هفتم** در بیان صداق
بدانکه ذکر صداق در نکاح داخل شرط نیست بلکه سنتاست پس اگر در عقد
ذکر صداق نکنند ان عقد صحیح است و با دخول مهر المثل لازمست اگر بعرض کردن
مهر راضی نشوند ولیکن سنتاست که دخول نکند تا مهر را مشخص نسازد اما
اگر در عقد شرط کند که مهر نداشته باشد آیا ان نکاح صحیح است یا نه مجتهدین
را درین دو قولست و سنتاست که صداق پنجاه مثقال طلا یا کمتر باشد و مکروه
که زیاده از ان باشد سید مرتضی رضی الله عنه زیاده از پنجاه مثقال طلا را
جایز نمیداند و سنتاست که اگر شوهر پیش از دخول بمیرد زن یا ولی او مهر را
ببخشند و مکروهست که خویشان زن بعد از مردن زن طلب صداق او کنند هرگاه
در زندگی خود طلب نکرده باشد و شروط صداق هرگاه در حال عقد کردن
مهر و مشخص شود شش است اول انکه انچه صداق میکنند چیزی باشد که مسلمان
مالک ان تواند شد خواه عین باشد و خواه منفعت چون تعلیم سورهٔ از قران
یا تعلیم منفعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک ان نتواند شد چون شراب و گوشت
خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برانند که نکاح درینصورت باطل میشود

و بر تقدیری که عقد صحیح باشد آیا مهر المثل میدهند یا قیمت شراب و خوک
میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست که مهر المثل میدهند اما اگر جهودان
شراب را صداق کنند صحیح است و چون مسلمان شوند و قبض نکرده باشند
قیمت انرا میدهند دوم انکه صداق معلوم باشد بدیدن و اگرچه وزن
ان معلوم نباشد چون پارچهٔ طلا یا نقره یا خرمن گندم یا انکه انرا وصف کند
بنوعی که جهالت از ان بر طرف شود پس اگر چیزی مجهول را صداق کنند صحیح
نیست و مهر المثل میدهند سیم انکه در صداق شرطی نکنند که مخالف
نکاح باشد پس اگر وعده جهت دادن صداق مقرر نمایند و شرط کنند که
اگر در ان وعده ندهند نکاح باطل باشد صحیح نیست و آیا در انکه ان شرط
صحیح نیست یا صداق میانهٔ مجتهدین خلافست چهارم انکه صداق چیزی
نباشد که وجود ان عدم ان را لازم داشته باشد پس اگر صداق انچنین چیزی
باشد صحیح نیست مثل انکه شخصی برای غلام خود که تمام او یا بعض او ازاد باشد
زنی نکاح کند و انغلام را صداق ان زن کند چه درینصورت صداق ان
باطل میشود و مهر المثل میباید داد پنجم انکه صداق مقداری باشد که
زن بان راضی باشد پس اگر منعقد باشد که او بان راضی نباشد صحیح نیست
ششم انکه ولی طفل او را بکمتر از مهر المثل صداق نکند یا بجهت طفل صغیر
خود زیاده از مهر المثل صداق کند چه اگر بکمتر یا بزیاده از مهر المثل صداق
کند صحیح نیست و آیا درینصورت صداق باطلست یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست
و جایز است که آقا کنیز خود را ازاد کند و ازادی او را مهر او گرداند و آیا در این
صورت ابتدا بازادی میکند یا بنکاح میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست که بهر
کدام که ابتدا کند صحیح است چه هر دو بمنزلهٔ یک کلامند **فصل هشتم**
در بیان انکه بدخول کردن مهر مسمی واجب میشود بدانکه مهر مسمی بدخول
کردن در قبل یا در دبر زن واجب میشود خواه بعقد صحیح باشد و خواه بشبهه
و ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الا در چهار موضع اول انکه شخصی کنیز
خود را بغلام خود عقد کند و او دخول نماید چه درینصورت مهر نیست ولیکن
سنتاست که آقا بغلام چیزی بدهد که او بکنیز دهد تا بصورت مهر باشد
و بعضی از مجتهدین چیزی دادن را بر آقا درینصورت واجب میدانند دوم

انکه زن کافره حربیه باشد که نفس خود را باعتقاد نکاح بر شوهر کافر خود واکذاشته
باشد و او دخول کند و بعد از ان هر دو مسلمان شوند چه در اینصورت مهر نیست
سیم انکه زن سفیه دانسته بی اذن ولی شوهر کند و شوهر دانسته با او دخول
نماید چه در اینصورت مهر نیست چهارم انکه زنا زادی غلام شخصی را دانسته
بی رخصت اقا شوهر کند و دخول واقع شود چه در اینصورت مهر ندارد و دیکبار
دخول کردن واجب نیست الا یک مهر مکر در پنج موضع اول انکه شخصی کنیز دیکری
را بشبهه دخول کند و در اثنای دخول کردن اقای ان کنیز او را بفروشد و تا
تمام شدن دخول در ملک اقای باشد بعضی از مجتهدین کفته اند که دخول کننده
دو مهر میدهد یکی باقای اول و یکی باقای دوم دوم انکه زن پسر را پدر بشبهه
دخول کند چه بعضی از مجتهدین بر انند که پدر دو مهر میدهد یکمهر بزن جهت
دخول با او و یک مهر به پسر خود جهت فسخ نکاح میانهٔ پسر و زن سیم انکه
شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر ان زن را انکاه دختر را پدر بشبهه وطی کند
و مادر را پسر چه در اینصورت هر کدام بیشتر دخول کرده باشد مهر ان زنی را
که بشبهه دخول کرده و نصف مهر زن خود را میدهد و انکس که بعد از او
دخول کرده نیز مهری و نصف مهر میدهد و در نصف مهر رجوع میکند
بر کسی که بیشتر دخول کرده پس انکس که بیشتر دخول کرده باشد دو مهر میدهد
چهارم انکه هرکاه شخصی دو زن را در وقت عقد کرده باشد و با زنی که اخر عقد
کرده است دخول کند انکاه ظاهر شود که یکی مادر و دیکری دختر بوده چه در
اینصورت ان زنی که بشبهه دخول با او واقع شده تمام مهر میکیرد و ان زنی که
بیشتر عقد او کرده اند نصف مهر پس بسبب دخول کردن یکمهر و نصف
میدهد پنجم انکه چون با زن یائسه یعنی زنی که از حیض دیدن مایوس شده
باشد دخول کنند و در اثنای دخول کردن او را طلاق کویند چه در اینصورت
مهر مسمی و مهر المثل بان زن دهند و اکر در ثانی الحال عقد کنند دو مهر
مسمی بدهند **فصل نهم** در بیان انکه در چند موضع نکاح فسخ
میشود بدانکه در بیست و هشت موضع نکاح برطرف میشود اول انکه
سه طلاق دهند دوم انکه میانهٔ زن و شوهر رنجش بهم رسد و زن
چیزی در عوض دهد تا او را طلاق کوید و این را خلع و مبارات کویند سیم انکه ولی

او در حالت طفولیت او را بهم جنس نداده باشد یعنی بغیر مثل خود نکاح کرده
باشد چه در اینصورت بعد از بالغ شدن میتواند فسخ کرد چهارم انکه ولی
طفل او را بدیوانه یا خنثی یا خصی نکاح کند چه بعد از بالغ شدن اختیار فسخ
دارد پنجم انکه زن پیش از دخول مسلمان شود چه او فسخ نکاح خود میتواند
کرد و بعد از دخول موقوفست بر انقضای عده پس اکر عدهٔ او منقضی شود
شوهر او مسلمان نشود فسخ میکند ششم انکه زن جهودیه که پیش از دخول
از دین خود بدین اسلام انتقال کند چه نکاح او فسخ میشود اما بعد از دخول
کردن موقوفست بر انقضای عده پس اکر عدهٔ او منقضی شود و شوهرش
مسلمان نشود فسخ میشود و همچنین است حکم کسی که مرتد شود و پدر او کافر بوده
باشد چه بعد از دخول و انقضای عده نکاح زوجهٔ او فسخ میشود و کسی که پدر
او مسلمان باشد بعد از انقضای عدهٔ وفات نکاح زوجهٔ او فسخ میشود هفتم
انکه زن و شوهر را در جنک بکیرند یا انکه زن صغیره کرفتار شود یا شوهر بالغ
به بند افتد مثل انکه کافر باشد و کرفتار شود چه در اینصورت فسخ نکاح زن
کرده میشود هشتم انکه هرکاه اقا میانهٔ غلام و کنیز جدائی انداز بعد از انکه
ایشان را بیکدیکر نکاح کرده باشد نهم انکه هر یک از زن یا شوهر راضی بنکاح
شوند با دعای انکه ان دیکری از طایفه مشخص باشد انکاه ظاهر شود که از ان
طایفه نبوده چه ان دیکری را در اینصورت فسخ نکاح میرسد بر قول بعضی از
مجتهدین دهم انکه جدهٔ هر یک از زن و شوهر یکی از ایشان را شیر دهد چه
ایشان بر یک دیکر حرام میشوند و نکاح ایشان فاسد میشود زیرا که شیر خورنده
اکر پسر باشد عم زن خود میشود یا خال او و اکر دختر باشد عمه یا خالهٔ او یازدهم
انکه هرکاه با مادر زنی دخول کنند نکاح دختر او باطل میشود دوازدهم خریدن
زن شوهر خود را چه در اینصورت نکاح برطرف میشود سیزدهم فروختن
اقا کنیز خود را چه موجب ان میشود که اقای دوم مخیر باشد در رضای نکاح
اول یا فسخ ان خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و خواه یکی از ایشان
بنده باشد و خواه ازاد و خواه مالک واحد باشد و خواه متعدد بعضی از
مجتهدین کفته اند کسی که بنده را بخرد فسخ نکاح زن ازاد او میتواند کرد
چهاردهم انکه هر یک از مرتد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه دیوانکی

او دایمی باشد وخواه دوری وخواه دخول کرده باشد وخواه نکرده باشد فسخ نکاح میتوانند کرد امّا اکر بعد از عقد دیوانکی حادث شود زن نکاح او را فسخ نمیتواند کرد امّا مرد را اختیار فسخ هست یازدهم انکه مرد خصی باشد یعنی خواجه سرا باشد پیش از عقد چه زن فسخ نکاح خود میتواند کرد امّا اکر بعد از عقد حادث شود فسخ نمیتواند کرد وهمچنین است حکم کسی که خصیهٔ او را کوفته یا بریده باشند پیش از دخول واکر بعد از دخول باشد در خصیهٔ بریده مجتهدین را دو قولست واکر بعضی را بریده باشند وبعضی باشد زن اختیار فسخ ندارد دوازدهم انکه مرد عنین باشد بحیثیتی که از دخول کردن مطلقا عاجز باشد چه در اینصورت زن بحاکم شرع حال خود را عرض میکند وحاکم او را یکسال مهلت میدهد پس اکر چنانچه درین یکسال دخول توانست کرد خوب والّا بعد از ان زن را فسخ نکاح میرسد واکر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نمیرسد هفدهم انکه هر یک از زن یا شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح میتوانند کرد وبعضی از مجتهدین جذام را در زن عیب میدانند ومیکویند اکر مرد جذام داشته باشد زن فسخ نکاح او نمیتواند کرد هجدهم انکه هر یک از زن وشوهر برص داشته باشد چه فسخ نکاح میتوانند کرد وبعضی از مجتهدین برص را در مرد عیب نمیدانند وعجبا از بعضی مجتهدین که جذام را در مرد عیب میدانند وبرص را در عیب مردان ذکر نکرده اند وحال انکه دلیل ایشان در جذام حدیث صحیح حسن است ودران برص نیز مذکور است نوزدهم انکه مرد دو چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیستم انکه زن لنک زمینکیر باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیست ویکم انکه زن قرن داشته باشد وقرن بفتح قاف وسکون رای مهمله چیزیست مشابه استخوان که در فرج زن بهم میرسد ومانع از دخول کردن میشود چه در اینصورت مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیست ودوم انکه زن عفل داشته باشد وعفل بفتح عین بی نقطه وسکون فا چیزیست که در فرج زن بهم میرسد مشابه کوشت پاره که مانع دخول میشود چه در اینصورت بر قول بعضی از مجتهدین مرد را فسخ نکاح او میرسد بیست وسیم انکه رتق داشته باشد ورتق بفتح رای مهمله وتای بدو نقطهٔ فوقانی وقاف بهم امدن

فرج وروئیدن کوشت انست بنوعی که دخول کردن با و دشوار باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد در اینصورت فسخ نکاح او میتواند کرد بیست وچهارم انکه مخرج بول وحیض یا مخرج بول وغایط زن یکی بود چه در اینحالت مرد فسخ نکاح او میتوان کرد بیست وپنجم انکه هر یک از زن وشوهر خنثی باشد چه در اینصورت بعضی از مجتهدین کفته اند که فسخ نکاح میتوانند کرد بیست وششم انکه هر کاه کنیزی ازاد شود وشوهر او غلام باشد در اینصورت ان کنیز اختیار فسخ نکاح خود دارد مکر در یکصورت که فسخ نمیتواند کرد وان در وقتی است که شخصی صد درهم نقد وکنیزی که قیمتش نیز صد درهم باشد داشته باشد واو را بصد درهم بدیکری عقد کرده باشد ودر حال مرض موت او را ازاد کند چه در اینصورت کنیز را فسخ نکاح نمیرسد زیرا که او ازاد نمیشود که فسخ نکاح خود تواند کرد بواسطهٔ انکه قیمت ان کنیز زیاده از ثلث مال ان شخص است ووصیت در ثلث اعتبار دارد بیست وهفتم خواستن دختر برادر ودختر خواهر زنی را بدون اذن عمه وخالهٔ ایشان کسی را که عمه وخالهٔ ایشان را نکاح کرده باشد چه در اینصورت عمه وخاله فسخ نکاح خود میتوانند کرد بیست وهشتم خواستن کنیز هر کاه زن ازادی داشته باشد بی اذن او چه در اینصورت ان زن فسخ نکاح خود میتواند کرد **تتمه** بدانکه خیار فسخ فوریست پس اکر بعد از دانستن عیب فسخ نکنند اختیار فسخ ندارد ودر فسخ کردن نکاح بعیب اذن حاکم شرع شرط نیست وثبوت عیب در چیزهائی که ظاهر باشد چون برص وجذام وجنون بدو کواه عادلست ودر چیزهائی که ظاهر نباشد چون عیبهای باطنی زنان بکواهی زنان واقرار ایشان ثابت میشود **فصل دهم** در بیان انکه در چند موضع مهر المثل لازم است بدانکه زن در بیست وپنج موضع مهر المثل میکیرد کاهی که دخول واقع شده باشد اول انکه در عقد ذکر مهر نکرده باشند چه در اینصورت باید مهر المثل میکیرد واکر در اینصورت پیش از دخول خواهند که او را طلاق کویند واجبست که متعه باو دهند ومتعه انست که اکر شوهر مالدار باشد جامهٔ اعلی یا اسب اعلی که ده مثقال طلا از زیاده مثقال طلا باو بدهد واکر مفلس باشد انکشتری طلا یا نقره واکر متوسط باشد پنج مثقال طلا

چنانچه مذکور شد واگر مفارقت بغیر طلاق واقع شود چون فسخ ولعان انچه مذکور
شد از متعه دادن سنت است و بعضی از مجتهدین متعه دادن را در اینصورت نیز واجب
میدانند وفرقی نیست در متعه کرفتن میانهٔ زن ازاد وکنیز دویم انکه در عقد
کفته باشند که انچه هر یک از زن وشوهر یا اجنبی بعد از عقد مهر را مشخص کند
ان مهر قبول است انکاه اتمرد بعد از دخول وپیش از مشخص ساختن مهر بمیرد
در اینصورت ان زن مهر المثل میکیرد سیم انکه چیزیرا صداق کرده باشند
که مسلمان مالک ان نتواند شد چون شراب وخوک هرکاه که یکی از زن وشوهر
مسلمان باشد چه در اینصورت مهر المثل باید داد چهارم انکه صداق چیزی
مجهول باشد چه در اینصورت مهر المثل میکیرد پنجم انکه صداق مشتمل
بر عیب باشد چه در اینصورت مهر المثل باید داد وبعضی از مجتهدین بر انند
که مثل انچیزی باید داد که بی عیب باشد ششم انکه چون زن وشوهر در قدر
مهر اختلاف کنند وهر دو سوکند بخورند در اینصورت زن مهر المثل میکیرد
هفتم انکه هرکاه شخصی زیاده از چهار زن خواهد وبعد از دخول با ایشان
مسلمان شود مهر المثل برو لازمست که بدهد وبعضی از مجتهدین مهر مسمی را
در اینصورت واجب میدانند هشتم انکه اگر صداق پیش از قبض کردن تلف
شود ومقدار انرا ندانند در اینصورت ورا مهر المثل باید داد نهم انکه صداق
مغصوب باشد پس اگر عالم بغصب ان باشند مهر المثل باید داد واگر جاهل بغصب
باشند مثل انرا یا قیمت انرا باید داد وبعضی از مجتهدین در اینصورت نیز مهر
المثل را لازم میدانند دهم انکه در صداق شرط نامشروعی کرده باشند
چه در اینصورت نیز مهر المثل باید داد یازدهم انکه چیزیرا صداق کرده
باشند که متضمن فساد نکاح باشد چون صداق کردن اقای غلام غلام را برای
زنی که بجهت او عقد کرده تا در عوض مهر شوهر او غلام او باشد چه در این
صورت مهر المثل میدهد دوازدهم انکه اگر ولی طفل را بکمتر از مهر
المثل یا زیاده از ان صداق کند در اینصورت منصرف بمهر المثل میشود
سیزدهم انکه عقد برخلاف انچه زن کفته باشد واقع شود در اینصورت
مهر المثل باید داد بر قول بعضی از مجتهدین چهاردهم انکه سفیه بی اذن
ولی بزیاده از مهر المثل صداق کند ودخول کرده باشد چه در اینصورت

منصرف

منصرف بمهر المثل میشود پانزدهم انکه هرکاه شخصی بدیگری کوید که
تزویج کردم بتو کنیز خود را بشرطی که تزویج کنی بمن دختر خود را وان کنیز را
صداق او کند چه در اینصورت مهر المثل میدهد شانزدهم انکه اگر
بشبهه با زنی دخول کرده باشد در اینصورت مهر المثل میدهد هفدهم
هرکاه کنیزیرا پیش شخصی کرو کرده باشند وان شخص با او دخول کند بکمان
انکه جایز است اورا مهر المثل باید داد هیجدهم هرکاه شخصی کنیزیرا بی
رخصت اقای او دخول کند مهر المثل باید داد نوزدهم هرکاه کنیزیرا
به بیع فاسد خریده باشند وبا او دخول کنند مهر المثل باید داد بیستم هرکاه
زنیرا باکراه دخول کنند مهر المثل باید داد بیست ویکم هرکاه زن بزرک ملعون
شخصی زن کوچک اورا شیر دهد برو لازمست که مهر المثل زن کوچک را بدهد
هرکاه دانسته شیر داده باشد بیست ودویم هرکاه دو عادل کواهی دهند
که فلان مرد زن خود را طلاق داده وان زن شوهر کند وبعد از ان کذب کواهان
ظاهر شود با ان زن مهر المثل میدهد ورجوع بر کواهان میکند وهمچنین همین
حکمست در صورتی که کواهان کواهی دهند که میانهٔ زن وشوهر او رضاع
واقع شده واو بر ان شوهر حرامست وحاکم شرع میانهٔ ایشان تفریق کند
بعد از ان ان زن شوهر کند انکاه ظاهر شود که کواهان دروغ کفته اند در این
صورت شوهر دوم مهر المثل میدهد وزن هم از ان شوهر اولست بیست و
سیم هرکاه دو کس بشوهر بودن یک زن دعوی کنند وان زن تصدیق یکی
از ایشان کند میباید که زن قسم بخورد جهت ساقط شدن دعوی ان شخص
دیکر پس اگر زن قسم نخورد وان شخص قسم بخورد مهر المثل میباید داد
بیست وچهارم هرکاه شخصی بر زنی دعوی کند بعد از انکه ان زن بشوهر
رفته باشد که من در عده رجوع کرده ام وزن تصدیق او کند قول زن را قبول
نمیکنند واو غرامت مهر المثل میکشد بیست وپنجم انکه اگر زن دعوی کند
که مهر من مقدار معین است وشوهر کوید من نمیدانم زیرا که وکیل من کرده
ووکیل مرده باشد یا انکه شوهر کوید مرا فراموش شده در اینصورت شوهر
سوکند میخورد ومهر المثل میدهد بر قول بعضی از مجتهدین ومعتبر در مهر
المثل حال زنست بحسب شرف وجمال بشرطی که از پنجاه مثقال طلا زیاده نشد

کهاز

که اگر زیاده باشد پنجاه مثقال طلا باید داد **فصل یازدهم** در بیان
انکه در چند موضعست که زن را مهر نیست بدانکه در چهارده موضع زن
مهر نمیگیرد اول مرتد شدن زن پیش از دخول چه او مهر ندارد دوم مسلمان
شدن کافری که زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد چه زیاده از چهار
زن مهر ندارد و همچنین اگر زن نیز پیش از دخول مسلمان شود مهر ندارد
سیم مردن یکی از زن و شوهر پیش از دخول در حالتی که ذکر مهر در عقد
نکرده باشند چه در اینصورت زن مهر ندارد چهارم شیر خوردن زن
کوچک شخصی از زن بزرگ مدخولهٔ اوبی انکه زن بزرگ عالم باشد مثل انکه
در خواب باشد یا بیهوش باشد چه در اینصورت زن کوچک مهر ندارد
پنجم شوهر کردن زن ازادی غلام شخصی را دانسته بی اذن اقای او چه
در اینصورت مهر ندارد ششم شوهر کردن کنیزی ازادی را دانسته
بی رخصت اقا چه در اینصورت مهر ندارد هفتم فسخ کردن شوهر نکاح را
بسبب یکی از عیبهائی که مذکور شد که موجب فسخ نکاحست چه با وجود
عیب و فسخ نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد هشتم فسخ کردن شوهر
نکاح را بسبب حرام مؤبد بودن ان زن بر او چه در اینصورت پیش از دخول
مهر ندارد و بعد از دخول نیز اگر ان زن عالم بوده مهر ندارد و بعضی از مجتهدین
بر انند که در اینصورت مهر المثل دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
چیزی گرفته همانچیز مهر اوست و دیگر چیزی دادن لازم نیست نهم فسخ
کردن شوهر نکاح زنی را که با دعای ازاد بودن او را نکاح کرده باشد و بعد
از ان ظاهر شود که کنیز است چه در اینصورت بفسخ کردن پیش از دخول ان زن
مهر ندارد و اگر چه شوهر او بنده باشد دهم فسخ کردن زن نکاح مردی
را که با دعای ازاد بودن او را نکاح کرده باشد انگاه ظاهر شود که بنده بوده
چه در اینصورت با فسخ کردن پیش از دخول ان زن مهر ندارد یازدهم فسخ
کردن مرد نکاح زنی را با دعای انکه دختر زنی بوده که او را مهر کرده اند انگاه
پیش از دخول ظاهر شود که دختر کنیز است با فسخ کردن مهر ندارد دوازدهم
فسخ کردن کنیزی که پیش از دخول ازاد شود و شوهر او غلام باشد چه در
این صورت مهر ندارد سیزدهم فسخ کردن زن ازاد نکاح خود را پیش از

دخول

دخول بواسطهٔ خواستن شوهر او کنیزی بی اذن او چه در اینصورت با فسخ مهر
ندارد چهاردهم فسخ کردن عمه و خاله پیش از دخول نکاح خود را جهت خواستن
دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی رخصت ایشان چه در اینصورت پیش از دخول
با فسخ مهر ندارند **فصل دوازدهم** در بیان انکه در چند موضع
نصف مهر لازمست بدانکه در نه موضع زن نصف مهر میگیرد اول طلاق
دادن زن پیش از دخول و اگر چه متعه باشد و مدت را بزن ببخشد نصف انچه
باو قرار داده بدهد و اگر زنی مهر خود را بچیزی صلح کرده باشد انگاه پیش از
دخول ان زن را طلاق دهد نصف مهر مسمی را شوهر از زن میگیرد نه نصف
چیزی که بان صلح کرده دوم فسخ کردن نکاح زن بیکی از چیزهائی که در زنان
عیبست پیش از دخول چه ان موجب نصف مهر است سیم عنین بودن شوهر
پیش از عقد چه در اینصورت زن نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین در
اینصورت تمام مهر را واجب میدانند چهارم مسلمان شدن زن پیش از شوهر
و پیش از دخول چه زن در اینصورت نصف مهر میگیرد پنجم خصی بودن شوهر
پیش از عقد چه بر قول بعضی از مجتهدین زن نصف مهر میگیرد ششم مرتد
شدن شوهر چه در اینصورت پیش از دخول زن نصف مهر میگیرد و بعضی از
مجتهدین تمام مهر نیز گفته اند هفتم خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول
چه بر قول بعضی از مجتهدین نصف مهر میگیرد و بعضی دیگر گفته اند که در
اینصورت مهر ندارد هشتم طلاق دادن زن با تخفیذ یعنی در میان ران زن
منی ریختن چه با ینعمل زن نصف مهر میگیرد بعد از طلاق و اگر بسبب این عمل منی
بفرج زن رود و حامله شود ایا نصف مهر میگیرد یا نه در این خلافست اقرب
انست که نصف مهر میگیرد نهم شیر دادن زن بزرگ دانسته زن کوچک را
چه در این صورت زن بزرگ نصف مهر زن کوچک را میدهد و بعضی از مجتهدین
در اینصورت کل مهر را ثابت داشته اند **فصل سیزدهم** در بیان
اختلاف میانه زن و شوهر بدانکه اگر میان زن و شوهر اختلاف واقع شود در
عنین بودن مرد باینکه زن ادعای ان کند که شوهر او عنین است و شوهر
منکر باشد و گواه عادل نباشند قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع
نیز اگر زن دعوی کند که شوهر او عنین است قبول نمیکنند اول انکه شوهر

او طفل

میانهٔ مجتهدین دراین خلافست وزمانی که شب نوبت خوابیدن پیش او باشد
نمیتواند شب خودرا بدیگری ببخشید مگر برضای شوهر واگر ببخشد رجوع میتواند
کرد دران پیش از تمام شدن ان شب وجایز نیست که در عوض شب خوابیدن
چیزی از شوهر بگیرد پس اگر چیزی گرفته باشد رد کند ودر شبی که نوبت خوابیدن
پیش زنی باشد بخانهٔ زن دیگر نمیتواند رفت مگر بواسطهٔ عیادت او وان وانیا
اگر تمام شب انجا باشد برای زن صاحب نوبت قضا کند وواجب در شب خوابیدن
پیش زن انست که نزدیک او بخوابد اما دخول کردن زن لازم نیست مگر در چهار
ماه یکنوبت واگر در شب خوابیدن پیش زنان برایشان ظلم کند واجبست که
جهت ایشان قضا کند بقدر انچه پیش ایشان نخوابیده و مخیر است شوهر در
خوابیدن شب پیش زنان بانکه بخانهٔ ایشان رود یا ایشانرا بخانهٔ خود طلبد و
کسی که بواسطهٔ مانعی شب پیش زنان نتواند خوابید چون پاسبانان وشبکردان
روز ایشان بجای شب ایشانست **فصل دویم** در بیان رنجشی که میان
شوهر وزن بهم رسد بدانکه اگر میانهٔ ایشان کدورتی بهم رسد پس اگر سرکشی
از طرف زن باشد چنانچه از اطاعت مرد بیرون رفته باشد بانکه هرگاه شوهر
را به بیند روی درهم کشد یا عادت خودرا نسبت باو تغییر دهد باید که
شوهر نصیحت او کند واگر نصیحت کردن فایده ندهد در شب خوابیدن پشت
خودرا بجانب او کند واگر ان نیز فایده نکند از و کناره جوید ودر جامه خواب
دیگر بخوابد واگر ان نیز فایده نکند اورا بزند بنوعی که بعد از ان میانهٔ ایشان
اصلاح توان کرد ونباید که انچنان بزند که عضوی از اعضای او را مجروح سازد
چه اگر عضوی از او را جراحت کند چنانکه بسبب زدن تلف شود ضامنست واگر
سرکشی از جانب شوهر باشد بانکه بعضی از حقوق زنرا منع کند حاکم شرع
شوهر او را از امتناع باز میدارد و بردادن ان حقوق جبر میکند واگر شوهر زن
را بیگناه بزند حاکم شرع او را منع کند واگر زن در صورت رنجیدن مرد از او
بعض حقوق خودرا بشوهر ببخشد که باو میل پیدا کند حلالست بر شوهر
قبول کردن ان واگر سرکشی از هردو طرف باشد وبترسند که میان ایشان
بجدائی رسد حاکم شرع یک کس از خویشان شوهر ویک کس از خویشان زنرا امر
کند که میانهٔ ایشان اصلاح کنند پس اگر هردو بر اصلاح متفق شوند انچه حکم

کنند صحیح است واگر بر جدائی میان ایشان اتفاق کنند صحیح نیست مگر باذن
شوهر در طلاق دادن واذن زن در بخشیدن صداق وبعضی از حقوق او
در طلاق اگرچه خلع باشد **فصل سیم** در بیان لاحق کردانیدن
اولاد بپدر بدانکه هرگاه از دخول کردن بزن ششماه یا بیشتر بگذرد فرزندیکه
که حاصل شود از ان شوهر است بشرطی که از اقصای مدت ابستنی نگذرد
ومیانهٔ مجتهدین در اقصای مدت ابستنی خلافست بعضی گفته اند نه
ماهست وبعضی برانند که ده ماه وبعضی یکسال ویکماه گفته اند واگر
کمتر از ششماه طفل از شکم بیفتد ولاحق کردانیدن او بپدر ممکن باشد باو
ملحق باید کردانید وبمجرد انکه زن فاحشه باشد شوهر نمیتواند گفت که
فرزندی که از و حاصل شده باشد فرزند او نیست وباین گفتن فرزندی
ان فرزند برطرف نمیشود واگرچه زن زانیه باشد مگر انکه میان زن وشوهر
لعان واقع شود چنانچه زود باشد که کیفیت لعان مذکور کردد واما اگر متعه
یا کنیز باشد بمجرد گفتن شوهر فرزندی ان فرزند برطرف میشود ومحتاج بلعان
کردن نیست وهمچنین جایز نیست نفی کردن فرزند بمجرد انکه منی را در وقت
انزال در غیر فرج زن بریزد چه ممکنست که منی بی شعور در فرج او ریخته شده
باشد **فصل چهارم** در بیان احکام ولادت فرزند بدانکه سیزده
امر بولادت تعلق دارد دو امر واجب وبیست ودو امر سنت وشش امر
مکروه اما دو امر واجب اول مدد دادن زنان یا شوهر در وقت زائیدن
زن واگر زنان متعذر باشند مردان محرم مدد دهند واگر وجود مردان
محرم نیز متعذر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند دویم ختنه کردن
فرزند بعد از بالغ شدن او واما بیست ودو امر سنت اول غسل دادن مولود
در وقت ولادت او دویم اذان در گوش راست او گفتن واقامت در گوش چپ
او چه از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که تا صبح
بعد از ان بطفل نمیرسد واز ترس مرض ام صبیان محفوظ میماند وشیطان برو
دست نمییابد سیم خاک کربلا علی ساکنها التحیه والثنا بکام طفل مالیدن واگر
خاک کربلا نباشد از اب دجله فرات واگر ان نیز نباشد اب شیرین واگر ان نیز نباشد
خرما یا عسل در اب ریختن تا شیرین شود وبکام او مالیدن وهمچنین مستحبست

که خرما را بخایند و بکام طفل بمالند چهارم تراشیدن موی سر طفل در روز
هفتم از ولادت پنجم تصدق کردن بوزن موی سر او طلا یا نقره ششم نام
گذاشتن بر آن طفل روز هفتم و بهترین نامها آنست که محمد یا احمد یا علی یا حسن یا
حسین یا جعفر یا طالب نام گذارند و اگر زن باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث
آمده که مفلسی بخانهٔ داخل نمیشود که در آن نام محمد و احمد و علی و حسن و حسین
و جعفر و طالب و عبد الله و فاطمه باشد هفتم کنیت و لقب بر طفل گذاشتن هشتم
ختنه کردن طفل در روز هفتم از ولادت نهم سوراخ کردن گوش راست
طفل را در پایین و گوش چپ را در بالا دهم عقیقه کردن جهت طفل در روز
هفتم یعنی گوسفند یا شتر کشتن و دادن قیمت آن مجزی نیست و اگر طفل پیش
از پیشین در روز هفتم از ولادت بمیرد عقیقهٔ او ساقط میشود یازدهم آنکه
گوسفند یا شتری که بواسطهٔ عقیقهٔ طفل میکشد باید که اگر فرزند پسر
باشد گوسفند و شتر نر بکشد و اگر دختر باشد ماده دوازدهم آنکه میباید
که در آن گوسفند صفتهائی که در گوسفند قربانی شرطست باشد یعنی شاخ
اندرونی شکسته و کور و لنگ و لاغر نباشد سیزدهم آنکه چهار یک آن
گوسفند یا شتر را بزنی که طفل را زاینده باشد دهند و اگر آن زن نباشد
بمادر طفل دهند که تصدق کند چهاردهم آنکه گوشت آنرا بپزند یا از آن طعامی
سازند و بدرویشان دهند و اقل آن ده درویش را طعام دادنست پانزدهم
آنکه عقیقه کردن و موی سر تراشیدن در یک مکان واقع شود و عقیقه
بعد از تراشیدن موی سر باشد شانزدهم آنکه در وقت کشتن گوسفند
این دعای منقول را بخواند یا قوم انی بریٌ مما تشرکون انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی و
نسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین
اللهم منک ولک بسم الله والله اکبر هفدهم آنکه اعضای آن گوسفند یا
شتر را از هم جدا کنند چه شکستن استخوانهای آن مکروهست هجدهم عقیقه
کردن طفل بعد از بالغ شدن بجهت خود اگر داند که پدر عقیقهٔ او نکرده است
نوزدهم مبارکباد گفتن کسی را که فرزندی بهم رسد بیستم خوردن بِه زن
حامله را چه در حدیث آمده که هر زن حامله که به بخورد طفل او خوبروی

و خوش طبع باشد بیست و یکم خرما خوردن زن حامله که در وقت زائیدن نفاس
چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرزندان [illegible]
و در بعضی احادیث وارد شده که اگر رطب خورد فرزند او حکیم شود بیست و دوم
پیچیدن طفل بخرقهٔ سفید و اما آن شش امر مکروه اول کنیت کردن ابو القاسم طفل
را که نام او محمد کرده باشند و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دوم [illegible] نام طفل
را حکیم یا خالد یا حارث یا ضرار یا مالک کردن سیم کنیت طفل را ابو الحکم یا
ابو مالک یا ابو عیسی کردن چهارم موی سر طفل را اندکی تراشیدن و اندکی
گذاشتن پنجم از گوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی که عیال ایشان باشند
خوردن ششم استخوان گوسفند یا شتر عقیقه را شکستن بلکه اعضا از ا
جدا نباید کرد **فصل پنجم** در بیان شیر دادن طفل و محافظت کردن او
و دایه گرفتن جهت او بدانکه چهارده امر بشیر دادن طفل و محافظت او و دایه
او تعلق دارد دو امر از آن واجبست و شش امر سنت و شش امر مکروه اما دو
امر واجب اول آنکه مادر طفل شیری که اول مرتبه از پستان بعد از زائیدن
بیرون میاید بخورد او دهد چه اگر طفل آن شیر را نخورد زنده نمیماند دوم
اجرت آن شیر چه واجبست بر پدر که از مال خود بمادر دهد اما اجرت شیر
دادن در مدت دو سال از مال طفل باید داد و اگر طفل مال نداشته باشد
بر پدر واجبست و اما شش امر سنت اول آنکه شیر دهنده مادر باشد چه
بهترین شیرها شیر مادر است و اگر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لابد است
از دادن مگر آنکه زن بیگانه بی اجرت شیر دهد چه در این صورت اجرت بمادر
دادن لازم نیست و اگر مادر نیز اجرت نطلبد او اولی از بیگانه است و اگر مادر
زیاده از اجرت زن بیگانه خواهد زیاده دادن لازم نیست و اگر پدر دعوی
نماید که زن بیگانه هست که بی اجرت شیر میدهد و مادر منکر باشد قول
قول پدر است با قسم دوم آنکه در دو سال تمام شیر دهد چه کمتر از دو سال
بیست و سه ماه جایز است اما زیادتی اجرت ندارد سیم آنکه شیر دهنده عاقله
باشد چهارم آنکه مسلمان باشد پنجم آنکه عفیفه باشد ششم آنکه
خوش [illegible] و اما آن شش امر مکروه اول آنکه زن [illegible] شیر دهنده
باشد اما اگر مضطر شوند زن جهودیه میتواند شیر دادن بشرطی که او را از

خوردن شراب و خوك منع باید کرد دوم انکه شیر دهنده زن جهودیه باشد
با قدرت بر غیر او و کراهت در زن مجوسیه بیشتر است سیم شیر دادن زن
جهودیه هرگاه که بخانهٔ خود برد و شیر دهد چهارم انکه شیر از ولد الزنا
باشد پنجم انکه شیر دهنده از زنا بهم رسیده و در بعضی از احادیث وارد
شده که اگر کنیزی بزنا حامله شده باشد و طفلی را شیر دهد اگر اقای او
شیر او را حلال کند حلال میشود و الا فلا ششم انکه شیر دهنده غیر
مسلمان و بد خلق و احمق باشد و محافظت کردن طفل در دو سالی که شیر
میخورد مادر او اولیست از پدر و اگر چه طفل پسر باشد و بعد از دو سال تا بالغ
شدن محافظت کردن پسر پدر او اولیست از مادر و اگر طفل دختر باشد تا هفت سال
مادر بمحافظت او اولیست از پدر و بعضی از مجتهدین تا ده سال گفته اند و بعض
برانند که تا شوهر نکرده است مادر او اولیست از پدر و قول اول اقویست و اگر
دختر پدر نداشته باشد تا وقت بالغ شدن مادر بمحافظت او اولیست از دیگرے
و بعد از بالغ شدن اختیار خود دارد اما سنت است که دختر تا شوهر نکند از
مادر جدا نشود و اگر یکی از پدر یا مادر طفل بمیرد محافظت او تا وقت بلوغ بان
دیگری متعلق است و هرگاه هیچ یك از ایشان نباشد محافظت او بقول بعضی از
مجتهدین بجد تعلق دارد و اگر جد نیز موجود نباشد تعلق بخویشان دارد و
بعضی از مجتهدین محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده اند و در هشت موضع
محافظت مادر ساقط میشود و تعلق بپدر میگیرد اول انکه مادر کافره باشد
و پدر مسلمان دوم انکه مادر بنده باشد و پدر ازاد سیم انکه مادر مومنه نباشد
و پدر مومن باشد چهارم انکه مادر از محافظت او امتناع نماید چه در اینصورت
حاکم شرع پدر را بر محافظت طفل جبر میکند پنجم انکه مادر شوهر دیگر کند
ششم انکه مادر خواهد که بسفر رود چه در اینصورت بعضی از مجتهدین
گفته اند که محافظت مادر ساقط میشود و پدر پسر را همراه میبرد هفتم انکه
مادر جذام بهم رساند چه بعضی از مجتهدین برانند که پدر در اینصورت اولیست
بمحافظت از مادر هشتم انکه مادر دیوانه باشد

فصل ششم

در بیان نفقه و کسوت دادن بدانکه سه چیز سبب وجوب دادن نفقه و کسوت میشود
سبب اول خویشی چه نفقهٔ پدر و مادر هر چند بالا روند و نفقهٔ فرزندان

او هر چند پایین ایند واجبست هرگاه قادر بر دادن نفقه و کسوت باشد و سوای
پدر و مادر چون برادر و خواهر و فرزندان ایشان و عم و خال و عمه و خاله را نفقه
دادن واجب نیست بلکه سنت مؤکده است و بعضی از مجتهدین نفقهٔ انها را
نیز واجب میدانند و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند پس
اگر کافر و فاسق نیز باشند یا انکه مفلس باشند نفقه ایشان واجبست و نفقهٔ
پدر و مادر وقتی واجبست که زیاده از قوت یکروز و یکشب جهت خود داشته
باشد و اگر از دادن نفقه با قدرت بر ان امتناع نماید حاکم شرع او را بر نفقه
دادن جبر میکند و انمقدار نفقه که ایشانرا کافی باشد و جامهٔ که ایشان را
بپوشد و خانهٔ که ایشان در ان ساکن باشند لازمست که بایشان دهد اما
نکاح کردن جهت ایشان با وجود احتیاج او و نفقهٔ زنان ایشان لازم نیست
بلکه سنت است و همچنین با وجود احتیاج خدمتکار برای ایشان بهم رسانیدن
و نفقهٔ او دادن لازم نیست و اگر نفقهٔ خویشان را مدتی نداده باشد قضای
ان واجب نیست اما اگر ایشان را حاکم شرع اذن داده باشد برای نفقهٔ خود
قرض کنند بواسطه انکه خویش ایشان غایب باشد دادن ان قرض بر او واجبست
و هرگاه پدر موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس باشد نفقهٔ فرزند بر
جد لازمست و هر چند بالا رود و اگر جد موجود نباشد یا مفلس باشد بر
اجداد مادری واجبست که بالسویه نفقه دهند و هر خویشی که نزدیکتر
باشد مقدمست در نفقه دادن از خویشی که دورتر باشد و پدر و مادر و
فرزندان در نفقه گرفتن برابرند سبب دوم زن بودن چه نفقهٔ زن بر
شوهر واجب میشود بچهار شرط اول انکه زن دایمی باشد چه نفقهٔ متعه
واجب نیست و نفقهٔ زنی که او را طلاق رجعی داده باشند و هنوز از عده
بیرون نرفته باشد لازمست و ایا نفقهٔ زن در عدهٔ وفات واجبست یا نه
مجتهدین را در این دو قولست دوم انکه زن شوهر خود را بر دخول کردن
قدرت کامل دهد پس اگر بر دخول او تمکین کامل نکند نفقهٔ او واجب نیست
و همچنین نفقهٔ زنی که سرکشی کند نیز واجب نیست سیم انکه زن بالغ باشد
چه نفقهٔ زن غیر بالغ لازم نیست و بعضی از مجتهدین نفقهٔ زن غیر بالغ را نیز
واجب میدانند چهارم انکه زن مرتده نباشد چه نفقهٔ مرتد ساقط است

و اگر چه حامله باشد بر قول بعضی از مجتهدین که نفقه را جهت غیر حمل لازم نمیدانند و هرگاه این چهار شرط بهم رسد هشت چیز بر شوهر واجبست اوّل آنکه شکم او را از نان سیر کند دوّم آنکه نانخورش باو دهد و اگر مدتی نان و نانخورش بزن ندهد قضای آن لازمست و اگر بعضی از مدت با شوهر چیزی بخورد قضای آن مدت لازم نیست و نمیتواند که شوهر زن را تکلیف کند که با او چیزی بخورد و هر صباح زن نفقهٔ خود را میتواند طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست پس اگر در اثنای روز او را طلاق باین دهد نفقه آنروز را از و باز نمیگیرد امّا اگر در اثنای روز سرکشی کند یا در بعضی نفقه رجوع میکند یا نه میانهٔ مجتهدین در آن خلافست و زن نفقهٔ زیاده از یکروز نمیتوانا طلبید و اگر شوهر مفلس باشد او را مهلت دهند تا خدایتعالی وسعتی باو دهد و زن در اینصورت فسخ نکاح خود نمیتواند کرد و بعد از آنکه شوهر مالدار شود نفقهٔ سابق را از و میگیرد بشرطی که در مفلسی بقدر استطاعت از و نفقه نگرفته باشد سیّم آنکه جامهٔ باو دهد که او را بپوشاند و آن پیراهنست و زیر جامه و مقنعه و اگر از اهل تجمّل و شرف باشد جامهٔ جهت غیر خانه او را لازمست و در زمستان زیادتی جامه برای دفع سرما لازمست و اگر در شهری باشد که پوستین پوشیدن زنان متعارف باشد جهت او نیز لازمست و اگر در جامه دادن مدتی تقصیر کند قضای آن مدت بر شوهر لازمست و در جنس نان و نانخورش و جامه رجوع میکنند بزنانی که مثل آن زن در آن شهر باشند چهارم آنکه خدمتکاری باو دهد اگر از اهل خدمتکار باشد و لازم نیست که جهت او کنیز بخرد و زیاده از یک خدمتکار لازم نیست و اگر چه آن زن از اهل زیاده از یک خدمتکار باشد و نفقه خدمتکار زن بر شوهر لازم نیست و اگر زن خدمتکاری داشته باشد که شوهر بآن راضی باشد خوب و الّا شوهر میتواند او را بیرون کرد و دیگری را بجای او آورد و اگر زن بشوهر گوید که اجرت خدمتکار مرا بمن ده که من خدمت خود میکنم اجرت دادن بر شوهر لازم نیست و اگر زن زیاده از یک خدمتکار داشته باشد شوهر منع آن زیاده میتواند کرد و همچنین پدر و مادر آن زن را نیز از آمدن نزد او مانع میتواند شد و آیا او را از خوردن چیزهای بدبو منع میتواند کرد یا نه مجتهدین را دو قولست

اقرب آنست که او را منع میرسد و همچنین از خوردن چیزهائی که سبب بیماری او شود و از خوردن زهر او را منع میتوان کرد پنجم خانهٔ که در آنجا ساکن شود و غیر شوهر در آن تردد نکند ششم فرشی که روز بر بالای آن نشیند و لحاف و بالشی که شب در آن بخوابد و جهت خدمتکار او لحاف و بالش لازم نیست هفتم ظرفی که در آن طبخ کند و ظرفی که در آن طعام بخورد و کوزهٔ که آب از آن بیاشامد و کافیست که آن از چوب باشد یا از گل هشتم چیزهائی که بآن بدن را از کثافت پاک کند چون شانه و روغن و صابون امّا سرمه و بوی خوش و اجرت حمّام لازم نیست مگر آنکه سرما باشد چه در اینصورت اجرت حمّام لازمست و اجرت فصد و حجامت و دوا جهت بیماری او بر شوهر لازم نیست سبب سیّم مالک بودن چه نفقهٔ بنده و بعضی حیوانات تا آنکه علف کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالک واجبست و اگر بنده کسبی داشته باشد جایز است که آقا نفقهٔ او را از کسب او دهد اگر کسب او وفا بنفقهٔ او کند و اگر وفا نکند تتمّه آنرا لازمست که آقا بدهد و در نفقهٔ بنده رجوع ببندگان مثل آن آقا کنند و هرگاه آقا مفلس باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را جبر میکند بنفقه دادن یا فروختن آنها یا کشتن حیواناتی که قابل کشتن باشند

باب بیست و سیم از کتاب جامع عبّاسی

در بیان طلاق دادن زنان و عدّه نگاه داشتن ایشان و خلع و مبارات و ایلا و ظهار و لعان با ایشان و در آن چند مطلبست مطلب اوّل در طلاق دادن و در آن چند فصل است فصل اوّل در اقسام طلاق دادن بدانکه طلاق بر چهار قسمست قسم اوّل طلاق واجب و آن بر سه قسم اوّل طلاق دادن شوهر زنی را که با او گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست چه در اینصورت حاکم شرع او را سه ماه مهلت دهد آنگاه واجب بود بر او طلاق گفتن یا بعد از دادن کفّاره دخول کردن دوّم طلاق دادن زنی که شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند چه در اینصورت حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد آنگاه طلاق گفتن یا دخول کردن واجبست سیّم طلاق دادن خویشان شوهر و خویشان زن در حالتی که اصلاح میانهٔ زن و شوهر ممکن نباشد باذن شوهر و بعضی از مجتهدین این قسم را سنت

میدانند **قسم دوّیم** طلاق حرام وآن بر چهار قسمست اوّل طلاق دادن زنی که حیض یا نفاس داشته باشد هرگاه شوهر با او دخول کرده باشد وحاضر باشد دوّم طلاق دادن زن بالغهٔ که حیض میدیده باشد ولیکن حامله نباشد وبا او دخول کرده باشد پیش از آنکه حیض ببیند و پاک شود سیّم زیاده از یکمرتبه طلاق گفتن در یک مجلس چه بمذهب شیعه یک مرتبه لفظ طلاق کافیست ودوّم وسیّم حرام است امّا در مذهب سنّیان جایز است چهارم طلاق دادن زنی که در آن شب نوبت خوابیدن پیش او باشد بر قول بعضی از مجتهدین **قسم سیّم** طلاق مکروه وآن بر دو قسمست اوّل طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتی که میان ایشان التیام باشد چه در حدیث وارد شده که خدا تعالی طلاق را دشمن میدارد دوّم طلاق دادن زن بیمار خود را **قسم چهارم** طلاق سنّت وآن در حالتی است که شوهر ترسد که از عهدهٔ حقوق زن بیرون نتواند آمد یا شکی از آن زن در دل داشته باشد وگاهی مجتهدین طلاق سنّت میگویند ومقابل طلاق بدعت میخواهند واین طلاق را سنّت بمعنی اعم میگویند وگاهی طلاق سنّت میگویند ومراد ایشان آنست که چون مرد زن را طلاق دهد بشرایط طلاق وبعد از آن بگذارد که از عدّه بیرون رود آنگاه او را عقد کند این را طلاق سنّت بمعنی اخص میگویند وطلاق سنّت بمعنی اعم بر دو قسمست **قسم اوّل** طلاق باین یعنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از ایقاع صیغه آن رجوع نمیرسد وآن بر هفت قسم است اوّل طلاق دادن زنی که با او دخول نکرده باشد دوّم طلاق زنی که از دیدن خون حیض مایوس شده باشد سیّم طلاق غیر بالغه چهارم طلاق زنی که چیزی بشوهر داده باشد که در عوض آن او را طلاق گفته باشد چه در اینصورت تا دامی که آن زن رجوع در آن چیزی که داده نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی دیگر آن زن را نکاح کند ودخول نماید ششم طلاق دادن زن آزاد مرتبهٔ ششم ودر کنیز مرتبهٔ چهارم چه در اینصورت نیز رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی او را بعقد در آرد ودخول کند هفتم طلاق دادن زن آزاد مرتبهٔ نهم ودر کنیز مرتبهٔ ششم چه در اینصورت نیز شوهر را

رجوع نمیرسد چرا که اگر طلاق عدّی باشد حرام مؤبّد میشود واگر غیر عدّی باشد محتاج بآنست که شخصی دیگر او را نکاح کند ودخول نماید تا حلال شود چنانچه عنقریب مذکور شد **قسم دوّم** رجعی وآن بر دو قسمست اوّل طلاقی که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جایز است وآن ماسوای طلاق باین است دوّم طلاق عدّی وآن چنانست که زنی را بشرایط طلاق طلاق دهند ودر عدّه با آن زن رجوع کنند ودخول نمایند آنگاه بگذارند که حیض ببیند دیگر طلاق دهند آنگاه در عدّه رجوع نمایند وباز دخول کنند وهرگاه اینچنین طلاق دهند زن آزاد را سه مرتبه وکنیز را دو مرتبه شوهر را دیگر نمیرسد که با او رجوع کند ودخول با او حرامست تا آنکه شخصی دیگر آن زن را بنکاح دایمی دخول کند ودر مرتبهٔ ششم آزاد ودر چهارم کنیز نیز حرام میشود تا آنکه دیگری بنکاح دایمی با او دخول کند ودر مرتبهٔ نهم زن آزاد ودر ششم کنیز بر شوهر حرام مؤبّد میشود وهمچنین اگر طلاق بگویند ودر عدّه رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عدّه بیرون رود دو عقد کنند در مرتبهٔ نهم آزاد ودر مرتبهٔ ششم کنیز حرام مؤبّد نمیشود بلکه هرگاه شخصی بنکاح دایمی با آن زن دخول کند حلال میشود وفرقی نیست در آن شخصی که در اینمراتب میانهٔ زن وشوهر بنکاح دایمی در میاید از آنکه بنده باشد یا آزاد واگر این شخص در حالت حیض ونفاس با آن زن دخول کند بعد از مفارقت او آیا بر شوهر حلال میشود یا آنکه شرطست که در حالتی که زن از حیض پاک شود آن شخص دخول کند تا آنکه حلال شود مجتهدین را درین دو قولست وشرطست که آن شخص در فرج دخول کند پس اگر بی دخول منی خود را در فرج آن زن بریزد حلال نمیشود وهمچنین اگر در غیر قُبُل نیز دخول کند **فصل دوّم** در بیان شروط طلاق بدانکه شروط طلاق پانزده است اوّل صیغهٔ طلاق مثل شوهر بزن خود گوید اَنتِ طالِقٌ یعنی تو طالقی یا آنکه اشاره بزن کند وگوید هٰذِهِ طالِقٌ یعنی این زن طالق است یا آنکه بگوید زَوجَتی طالِقٌ یعنی زن من طالق است وسوای این طریق پیش شیعه طریقی دیگر صحیح نیست پس اگر کسی بزن خود گوید اَنتِ طَلِّقی یعنی تو طلاقی یا تو از مطلّقاتی یا تو مطلّقهٔ ومثل اینها طلاق واقع نمیشود وهمچنین طلاق

نیست اگر بزن خود گوید که تو خلیه و بریّه از شوهر و مثل اینها زیرا که این لفظها
صریحاً دلالت بر طلاق ندارند و اگر چه بآن قصد طلاق کنند دوم آنکه صیغه
را بغیر عربی نگوید هرگاه قدرت بر عربی داشته باشد و اگر قادر بر آن نباشد
بهر طریقی که قدرت بر آن دارد صحیح است سیم آنکه صیغه را بلفظ بگوید
هرگاه قادر بر گفتن باشد پس اگر بلفظ نگوید بلکه بنویسد طلاق صحیح نیست
خواه شوهر حاضر باشد خواه غایب و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غایب باشد
نوشتن صحیح است و اگر قادر نباشد بر گفتن مثل آنکه گنگ باشد اشارت کافیست
و در حدیث آمده که در اینصورت مقنعه بر سر آن زن اندازد تا دلالت کند
بر آنکه زن را لازمست که بعد از این رو از او بپوشاند و بعضی از مجتهدین بر آنند
که اگر شوهر زن را مخیّر سازد میانهٔ طلاق و غیر طلاق و قصد طلاق نکند
و زن اختیار طلاق کند صحیح است چهارم آنکه صیغه را معلّق بر شرطی یا
صفتی نسازد پس اگر معلّق سازد صحیح نیست پنجم آنکه بعد از صیغه طلاق
چیزی دیگر ذکر نکند که منافی طلاق باشد مثل آنکه بعد از آنکه گوید انتِ
طالق بگوید نصف طلقه ششم آنکه صیغهٔ طلاق قصد انشا کند یعنی
قصد ماضی و مستقبل و حال نکند پس اگر این قصد کند صحیح نیست هفتم
آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگر چه ولی
او را اذن دهد و اگر چه ده ساله باشد و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده
ساله را صحیح میدانند هشتم آنکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق
دیوانه صحیح نیست و ولی زن دیوانه را که تمام وقت دیوانه باشد طلاق
میتواند داد و امّا اگر دیوانگی او دوری باشد طلاق ولی صحیح نیست نهم
آنکه طلاق دهنده باختیار طلاق دهد پس اگر او را باکراه بر آن دارند
صحیح نیست دهم آنکه طلاق دهنده قصد طلاق کند پس طلاق مست
و خفته و بیهوش و غافل صحیح نیست و همچنین اگر نام زنی طالق باشد و در
وقت صیغه گفتن طلاق قصد نام آن زن کند صحیح نیست یازدهم آنکه زنی
را که طلاقش میگویند باید که زن دایمی باشد چه طلاق متعه و کنیزی که
با او دخول کرده باشند بسبب مالک شدن و زنی که بشبهه با او دخول کنند
صحیح نیست دوازدهم آنکه در وقت طلاق دادن باید که زن از حیض و

نفاس

در بیان طلاق

نفاس پاک باشد اگر با او دخول کرده باشد و حیض می‌دیده باشد و حامله
نباشد و شوهر او حاضر باشد پس اگر شوهر با او دخول نکرده باشد و حاضر باشد
و عالم نباشد که از پاکی بپاکی دیگر انتقال کرده یا آنکه آبستن باشد طلاق دادن
او در حالتی که حیض و نفاس دارد صحیح است سیزدهم آنکه زنی را که
طلاق میدهند میباید که در لفظ یا در قصد معیّن باشد پس اگر مجهول
باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که طلاق در اینحالت صحیح است و تعیین آن بقرعه میشود یا آنکه
شوهر تعیین میکند چهاردهم آنکه در وقت طلاق گفتن دو عادل حاضر
باشند و هر دو بیکبار بشنوند پس اگر حاضر نباشند یا آنکه هر دو بیکبار
نشنوند یا آنکه یک عادل بشنود یا آنکه عادل نباشند صحیح نیست و بعضی
از مجتهدین عدالت ظاهری را در طلاق کافی میدانند پانزدهم آنکه آن دو
عادل مرد باشند چه شنیدن زنان در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با
مردان **فصل سیّم** در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق بدانکه
رجوع کردن شوهر در طلاق رجعی جایز است و این بر دو قسم است **قسم
اوّل** قولی مثل آنکه شوهر بزن گوید راجعتکِ و استرجعتکِ یعنی
رجوع کردم من در نکاح تو یا آنکه انکار طلاق کند و اگر شوهر گنگ باشد
اشارهٔ او یا بر گرفتن مقنعه از سر او که رجوع از آن فهمیده شود بجای
گفتن است **قسم دوّم** فعلی چون دخول کردن با آن زن یا بوسیدن
یا دست بشهوت برو مالیدن و اگر آن زن را که طلاق رجعی گفته اند در عدّه
عقد کنند یا عقد کردن رجوع است یا نه مجتهدین را در این دو قولست
و همچنین خلافست در صحت معلّق ساختن رجوع بر شرطی و در رجوع کردن
شوهر دانستن زن رجوع او را شرط نیست پس اگر زن غایب را طلاق دهند
و در عدّه رجوع کنند صحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع کردن
بلکه سنّت است و حرام بودن دخول بزن چون دخول در حالت حیض مانع
رجوع کردن از زن نیست پس اگر در حالتی که حیض داشته باشد یا احرام
بسته باشد رجوع کند صحیح است و اگر اختلاف شود میانهٔ زن و شوهر در رجوع
یا دخول و زن منکر دخول باشد قول قول زنست با قسم و اگر زن دعوی

کند

کند بر شوهر که عدهٔ او تمام شده در زمانی که احتمال داشته باشد که راست
گوید مثل آنکه بیست و شش روز و دو لحظه از طلاق کمتر او گذشته باشد
قول قول زنست با قسم و ظاهر بعضی احادیث دلالت بر قول مرد میکند چه قول
زن را در چیزهائی که معتاد نباشد قبول نمیکنند مگر گواهی دادن چهار زن
عادل که بر باطن او زن مطلع باشند **فصل چهارم** در بیان عدهٔ داشتن
زنان یعنی انتظار کشیدن ایشان مدتی معین را که شارع جهت ایشان قرار داده
که تا آن مدت منقضی نشود شوهر نکنند و آن بر ده قسم است **قسم اول** جماعتی
از زنان که عدهٔ ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدنست و ایشان جمعی از زنانند
که عادتی مقرر داشته باشند که در هر ماهی چند روز معین حیض بینند و
با ایشان دخول کرده باشند و تحقق دخول بغیبوبت حشفه است در قبل و
اگر چه انزال نکرده باشند پس چون ایشانرا طلاق دهند باید که این طایفه
سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر اینقسم زنان ذکر بریده باشد و
خصیتین او باقی باشد یا بعد از طلاق دادن عده بر ایشان واجبست یا نه مجتهدین
را درین خلافست و اگر اینقسم زنان دعوی کنند که عدهٔ ایشان تمام شده
در زمانی که ممکن باشد راست گویند قول ایشانرا قبول میکنند و کمتر زمانی
که زنان سه حیض به بینند و پاک شوند بیست و شش روز و دو لحظه است
چه ممکنست که بعد از طلاق بیک لحظه حیض دیده باشد و عادتش سه روز
باشد و در میانهٔ دو حیض ده روز پاک باشد و خلافست میانهٔ مجتهدین که
آیا لحظهٔ اخیره داخل عده است یا آنکه علامت بیرون رفتن زنانست از عده
اصح آنست که لحظهٔ اخیره داخل عده نیست بلکه آن علامت بیرون رفتن
ایشانست از عده **قسم دوم** جماعتی از زنان که سه ماه عدهٔ ایشانست
و ایشان چهار قسمند **اول** زنانی که عادتی مقرر در حیض دیدن نداشته
باشند یا هر شش ماه یکمرتبه حیض بینند و در سن زنانی باشند که حیض
میبینند و ایشانرا طلاق دهند چه عدهٔ ایشان سه ماهست اگر در وقت
دیدن ماه طلاقش دهند و الا دو ماه هلالی و سی روز عدهٔ ایشانست **دوم**
زنانی که بالغ نباشند چه بر قول بعضی از مجتهدین بعد از طلاق واجبست
بر ایشان که سه ماه عده دارند و بعضی گفته اند که ایشان عده ندارند **سیم**

زنانی که از حیض دیدن مایوس شده [illegible] و زنان [illegible] از طایفه
قریشی یا نبطی نباشند در پنجاه سالگی [illegible] و اگر از طایفه قریشی یا نبطی
باشند در شصت سالگی چه عدهٔ ایشان بعد از طلاق بر قول بعضی از مجتهدین سه
ماهست و بعضی بر آنند که ایشان [illegible] **چهارم** زنان حامله که حمل ایشان
از غیر شوهری باشد که ایشانرا طلاق گفته چه عدهٔ ایشان سه ماهست **قسم
سیم** جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست و ایشان
دو قسمند **اول** کنیزانی که ایشانرا عادتی مقرر باشد و بعقد با ایشان دخول
کرده باشند چه عدهٔ ایشان بعد از طلاق دادن دو مرتبه از حیض پاک شدنست
و اگر چه شوهر ایشان آزاد باشد [illegible] کنیزان از عده بیرون بشوند
[illegible] روز و دو لحظه است [illegible] زنانی که بعقد متعه با ایشان دخول کرده
باشند چه عدهٔ ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست هر گاه ایشانرا عادت
مستقیم باشد **قسم چهارم** جماعتی از زنان که عده ایشان چهل و پنج
روزاست و ایشان دو قسمند **اول** کنیزانی که ایشانرا بعقد متعه دخول
کرده باشند **دوم** زنانی که ایشانرا بعقد متعه دخول کرده باشند و حیض
نه بینند اما در سن زنانی باشند که حیض بینند چه عدهٔ ایشان نیز چهل و پنج
روزاست **قسم پنجم** جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان نه ماهست و ایشان
زنانی اند که یک مرتبه یا دو مرتبه حیض بینند و دیگر نه بینند چه بعد از طلاق
عدهٔ ایشان نه ماهست و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدهٔ اینقسم زنان
شش ماه است **قسم ششم** جماعتی از زنانند که عدهٔ ایشان بزاییدن ایشان
منقضی میشود و ایشان زنان حامله اند چه زنان حامله را هر گاه طلاق دهند بزاییدن
از عده بیرون میروند و اگر چه بعد از طلاق دادن بیک لحظه بزایند بشرط آنکه
حمل از کسی باشد که بجهت او عده نگاه میدارند یا احتمال داشته باشد که از و
باشد چون فرزند زنی که شوهرش با او لعان کرده باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند
که عدهٔ حامله در طلاق کمتر از سه ماه و زاییدن اوست پس اگر زاییدن او کمتر
از سه ماه باشد عدهٔ او زاییدن اوست و اگر سه ماه کمتر از زاییدن باشد عدهٔ
او سه ماهست و اگر حمل زن از زنا باشد عده ندارد و اگر زنی را در سفر
طلاق دهند و خواهند که خواهر او را تزویج کنند یا خواهند که زیاده بر چهار

زن بعد از طلاق یکی از ایشان در سفر تزویج کنند نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن ایشانست **قسم هفتم** جماعتی از زنان که عدّهٔ ایشان چهار ماه و ده روزاست و ایشان جماعتی از زنانند که شوهران ایشان مرده باشند و اگرچه بکر ایشان لازمست که چهار ماه و ده روز عدّه نگاه دارند و در این مدّت ترک زینت کنند یعنی جامهٔ نیکو نپوشند و بوی خوش بکار نبرند و سرمه نکشند و اگر احتیاج بسرمه پیدا کنند شب بکشند و روز پاک کنند و حنا نبندند و سفیداب بر روی نمالند و هرچه در عرف و عادت از زینت دانند بر ایشان حرامست امّا ایشانرا پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که آن بسبب اختلاف شهرها و عادتها مختلف میشود پس هرجامه که در عرف و عادت از زینت گویند نپوشند امّا سر خود را شانه زدن و بدن را از چرک پاک گردانیدن و مسواک کردن و ناخن گرفتن و در خانهای عالی بودن و بر فرشهای نیکو نشستن حرام نیست و همچنین زینت کردن فرزندان و کنیزان و زنانی که شوهران ایشان مرده باشند نیز حرام نیست و در آنچه مذکور شد فرقی میانهٔ زنان مدخوله و غیر مدخوله و کوچک و بزرگ نیست خواه در حیض دیدن عادتی مقرّر داشته باشند و خواه نداشته باشند و همچنین کنیزانی که آقا با ایشان دخول کرده باشد حامله باشند بعد از مردن آقا چهار ماه و ده روز عدّه نگاه میدارند **قسم هشتم** کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشند و اگرچه آن شوهران آزاد باشند چه عدّهٔ ایشان بعد از مردن شوهران ایشان شصت و پنج روزاست نصف عدّهٔ زنان آزاد و آنچه در زن آزاد مذکور شد از ترک زینت کردن بر کنیز نیز واجبست و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدّهٔ کنیزان نیز بعد از مردن شوهران ایشان چهار ماه و ده روزاست و اگر کنیز در عدّه آزاد شود عدّهٔ او نیز آزاد است امّا اگر در عدّهٔ باین باشد همان عدّهٔ رجعیّه کنیزانرا تمام میکند **قسم نهم** جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهران ایشان مرده باشند چه عدّهٔ ایشان دورترین دو مدّتست از چهار ماه و ده روز و زاییدن یعنی هرکدام از این دو مدّت که دور باشد آن عدّهٔ ایشانست پس اگر کمتر از چهار ماه و ده روز بزاید عدّهٔ او چهار ماه و ده روز باشد و اگر زیاده باشد عدّهٔ او زاییدن اوست **قسم دهم** زنانی اند که شوهران ایشان که

شده باشند و خبری از ایشان ظاهر نباشد و ایشان خویشان نیز نداشته باشند که نفقهٔ زنان ایشان دهند و آن زنان از نفقهٔ خود عاجز آیند و صبر نکنند حال خود را بحاکم شرع عرض نمایند حاکم شرع چهار سال ایشانرا انتظار میفرماید و نفقه از بیت المال بایشان میدهد و در این مدّت چهار سال خبر از شوهران ایشان میگیرد و تفحّص حال ایشان در آن جهتی که گم شده اند میکند پس اگر خبری از ایشان نرسد ولیّ گم شده ایشانرا طلاق میدهد و عدّهٔ ایشان چهار ماه و ده روزاست بر قول مشهور و اگر ولیّ طلاق ندهد حاکم شرع خود طلاق میدهد و اگر شوهر او در عدّه پیدا شود اولیست بزن خود و اگر بعد از تمام شدن عدّه پیدا شود زن او نیست خواه شوهر کرده باشد و خواه نکرده باشد **تتمّه** واجبست بر کسی که کنیز مدخوله میفروشد یا کنیزی را که بخریدن یا بهر نحوی که باشد مالک میشود بشرطی که آن کنیز جوان باشد و حیض ببیند آنکه انتظار بکشد که کنیز یک حیض ببیند آنگاه با او دخول کند و اگر حیض نه بیند امّا در سنّ زنی باشد که حیض میبیند واجبست بر او که چهل و پنج روز انتظار بکشد آنگاه دخول کند و اگر کنیز حامله باشد انتظار بکشد که بزاید یا آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد آنگاه دخول کند و امّا در مدّت استبرا غیر از دخول کردن بوسه و غیر آن نیز حرام است یا نه مجتهدین را در آن دو قولست اقوی آنست که جایز است و اگر در ایّام استبرا دخول کند یا استبرا ساقط میشود یا نه در این نیز دو قولست اقوی آنست که لازمست و اگر دو عادل گواهی دهند که مالک اوّل استبرا کرده یا آنکه در حالتی که حیض دار باشد با و منتقل شود یا آنکه زن او بوده باشد یا آنکه مالک او زنی باشد استبرا در این صورتها واجب نیست و در مدّت عدّهٔ رجعیّه نفقه بر شوهر لازمست بطریقی که در نکاح مذکور شد و حرامست بر آن زن بیرون رفتن از خانه که او را در آن خانه طلاق گفته بغیر عذر و بر شوهر نیز بیرون کردن او از خانه حرامست مگر آنکه کاری کند که مستوجب حدّ زدن باشد چه او را جهت حدّ زدن بیرون میتوان کرد یا آنکه او را آزار کند چه در این صورت نیز جایز است که او را از خانه بیرون کند و بخانهٔ دیگر فرستد و همچنین نفقهٔ کنیز نیز در عدّهٔ رجعیّه لازمست و در عدّهٔ باین

نفقه

نفقه لازم نیست مکر انکه حامله باشد **مطلب دوّم** در بیان خلع و مبارات کردن و ان چنانست که میانهٔ زن و شوهر رنجش بهم رسد و زن تمام مهر خود را یا بعضی از ان بخشد که در عوض ان او را طلاق کوید و فرق میانهٔ خلع و مبارات انست که خلع رنجش از طرف زنست و مبارات از هر دو طرف واقسام خلع سه است حرام و سنّت و مباح امّا حرام وان وقتی است که شخصی زن خود را باکراه بران دارد که خلع کند و همچنین حرام است هرکاه شخصی زن خود را از بعض حقوق او باز دارد تا خلع کند وامّا خلع سنّت انست که زن بشوهر کوید که من کسی را بر تو بیاورم که تو از ان ازرده شوی وبعضی از مجتهدین در اینوقت خلع را واجب میدانند وامّا خلع مباح وان کاهی است که زن از مرد ازرده باشد ومالی باو دهد تا او را خلع کند وشروط خلع ومبارات زیاده برشروطی که در طلاق مذکور شد شش چیز است اوّل ایجاب چون خالعتُكِ یا بارئتُكِ یعنی شوهر کوید بزن که خلع کردم با تو یا مبارات کردم با تو و اما بعد از صیغهٔ خلع بیفاصله طلاق باید کفت یا انکه خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست مجتهدین را در این خلافست اقرب انست که خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست امّا اکر بلفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغهٔ خلع است دوّم قبول زن بیفاصله پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب سیّم انکه میباید خلع با زردکی زن واقع شود و مبارات با زردکی شوهر و زن هر دو پس اکر خلع و مبارات بی ازردکی واقع شود صحیح نیست واحتیاطا اکر بصیغهٔ طلاق واقع شود طلاق رجعی خواهد بود و شوهر را در عدّه میرسد که رجوع کند چهارم انکه چیزی که زن در عوض طلاق بشوهر میدهد باید که چیزی باشد که مسلمان مالك ان تواند شد پس اکر شراب وخوك باشد صحیح نیست وان عوض مقدار معیّن ندارد بلکه انچه در عوض میدهد جایز است که در خلع زیاده از مهر باشد امّا در مبارات میباید که از مهر زیاده نباشد و خلع کردن کنیز بی اذن اقا صحیح نیست امّا اکر اقا اذن دهد صحیح است وان عوض را وقتی که کنیز ازاد میشود میدهد واکر بندهٔ شخصی بی اذن اقا با زن خود خلع کند ان عوض مال اقا است و خلع صحیح است پنجم انکه صیغهٔ خلع و مبارات را باید که دو مرد عادل بالغ بیکدفعه بشنوند بطریقی که در طلاق مذکور شد پس اکر دو مرد شاهد بیکدفعه نشنوند صحیح نیست ششم انکه خلع و مبارات

مجرّد از شرط باشد مکر انکه شرطی باشد که خلع و مبارات را لازم داشته باشد چون شرط انکه هرکاه زن در ان عوض رجوع کند شوهر نیز در زوجیت رجوع نماید چه این شرط صحیح است زیرا که هرکاه عقد خلع و مبارات منعقد شود شوهر را رجوع نمیرسد مکر انکه زن در ان عوضی که بشوهر داده است در عدّهٔ رجعیّه رجوع کند چه در اینصورت شوهر را نیز میرسد که در عدّه رجوع نماید امّا اکر زن طفل باشد یا غیر مدخوله یا یائسه یعنی از حیض دیدن مایوس شده باشد در عوض رجوع نمیتواند کرد واکر زن و شوهر در قدر عوض یا جنس ان اختلاف کنند قول زن مقدّم است با قسم **مطلب سیم** در بیان ظهار و ایلا کردن با زن خود و در ان دو فصل است **فصل اوّل** در اقسام ظهار کردن و شروط ان بدانکه ظهار بر دو قسم است اوّل انکه کفّارهٔ ان پیش از دخول کردن است و ان چنانست که شخصی بزن خود کوید که پشت تو همچو پشت مادر منست اکر با تو دخول کنم پس در اینصورت اکر با زن دخول کند ظهار بهم میرسد و کفّاره براو لازم میشود وشروط ظهار کردن نه است اوّل صیغه مثل اَنْتِ عَلَیَّ كَظَهْرِ اُمّی یعنی تو بر من همچو پشت مادر منی و ایا در اینحکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنان محرم خواه نسبی و خواه رضاعی با مادر مساوی اند یا اینحکم مخصوص مادر است میانهٔ مجتهدین در این خلافست اقرب انست که در اینحکم مساویند واکر شخصی بزن خود کوید که پشت تو همچو پشت زن فلانکس است ظهار واقع نمیشود دوّم انکه ظهار کننده بالغ باشد پس اکر طفل باشد صحیح نیست سیّم انکه ظهار کننده عاقل باشد پس اکر دیوانه باشد صحیح نیست چهارم انکه ظهار کننده قصد ظهار کند و مختار باشد پس اکر از مستی یا خفته یا بیهوش یا کسی که او را باکراه بران دارند واقع شود صحیح نیست پنجم انکه با زن دخول کرده باشد پس اکر دخول نکرده باشد ظهار کردن با او صحیح نیست چنانچه در روایت فضیل بن یسار از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلم وارد شده و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و اصحّ قول اوّلست و در دخول کردن دخول در دبر کافیست ششم انکه ظهار را معلّق بر صفتی نسازد پس اکر معلّق بر صفتی سازد چون طلوع افتاب مثلا صحیح نیست واکر معلّق بر شرط

سازد یا صحیح است یانه مجتهدین را در این خلافست اقرب انست که صحیح است هفتم
انکه صیغهٔ ظهار را دو مرد عادل بیکبار بشنوند بطریقی که در طلاق مذکور شد
پس اکر دو مرد عادل بیکبار نشنوند صحیح نیست هشتم انکه در حالتی که شوهر
صیغهٔ ظهار میکوید میباید که ان زن از حیض و نفاس پاك باشد هرکاه شوهرش
حاضر باشد و حامله نباشد و در ان پاکی دخول باو نکرده باشد چنانکه در
طلاق مذکور شد پس اکر ظهار کند در حالتی که حیض یا نفاس داشته باشد یا
حامله باشد یا در ان پاکی با او دخول کرده باشد صحیح نیست نهم انکه ظهار
را بلفظ ظهر یعنی پشت واقع کرداند پس اکر بزن خود کوید که دست تو همچو
دست مادر منست ظهار نیست و اما اسلام شرطست یانه میانهٔ مجتهدین
خلافست و همچنین ایا در ظهار دایمی شرطست و متعه را ظهار میتوان کرد نیز
خلافست و اما اکر ظهار را بمدتی معین معلق دارند صحیح است یانه مجتهدین را
در این دو قولست اقرب انست که صحیح است و همچنین مجتهدین را دو قولست در
اینکه ایا حکم ظهار مکرر میشود بمکرر کردن ظهار یا انکه در حکم یکمرتبه
ظهار کردنست اقرب انست که مکرر میشود و کفارهٔ ظهار در قسم اول و قتی
واجب میشود که ارادهٔ دخول کند زیرا که پیش از دخول کردن کفاره واجبست
و جایز نیست دخول کردن پیش از کفاره و اکر پیش از کفاره دخول کند از روی
عمد و علم دو کفاره براو واجب میشود و اکر مکرر دخول کند کفارهٔ دخول کردن
مکرر میشود نه کفارهٔ ظهار اما اکر دخول نکند و طلاق دهد و بکذارد که
از عدهٔ بیرون رود انکاه عقد کند و دخول کند کفاره ندارد و همچنین کفاره
ندارد اکر با کنیز ظهار کند انکاه ان کنیز را بخرد بر قول بعضی از مجتهدین و اکر
شوهر از دخول کردن زنی که با او ظهار کرده امتناع نماید زن حال خود را بحاکم
شرع عرض میکند و حاکم سه ماه مهلت میدهد باو که کفاره دهد و دخول کند
یا انکه او را طلاق دهد و بعد از سه ماه اکر شوهر امتناع نماید حاکم او را جبر
میکند بر یکی از اینها باینطریق که طعام و اب را بر و تنك میکرداند تا انکه اختیار
یکی از اینها کند **فصل دوم** در ایلا کردن و ان چنانست که شخصی قسم
بخورد که با زن دایمی خود دخول نکند مطلقا یا زیاده از چهار ماه بقصد
ضرر رسانیدن با زن و شروط ایلا کردن هشت است اول انکه ان شخص که

سوکند میخورد بالغ باشد چه سوکند طفل صحیح نیست دوم انکه عاقل باشد
چه اکر دیوانه باشد صحیح نیست سیم انکه قصد کند و مختار باشد پس اکر
غافل یا مست یا خفته یا غضبی باشد که او را با کراه بر ان دارند صحیح نیست
چهارم انکه بزنی که سوکند میخورد که با او دخول نکند باید که زن نکاحی او
باشد چه اکر کنیز باشد و بملکیت باو دخول کرده باشد صحیح نیست پنجم انکه
با زن دخول کرده باشد چه اکر دخول نکرده باشد صحیح نیست ششم انکه
سوکند را باسم خدا تعالی بخورد چنانچه در بحث سوکند مذکور شد پس اکر
اکر بغیر اسم خدا سوکند خورد سوکند نیست و بعربی کفتن ان لازم نیست پس
اکر بفارسی با زن خود کوید که والله دیکر با تو دخول نمیکنم ایلا واقع میشود و سوکند
خوردن بطلاق زن و ازادی بنده صحیح نیست خلاف مر سنیان را که ایشان میکویند
صحیح است هفتم انکه صریح بکوید که والله من الت خود را در فرج تو غایب نکنم
پس اکر بکنایه کوید مثل انکه والله که با تو سر بر یك بالین نکذارم یا در زیر یك
سقف نباشم صحیح نیست و اکر چه اینها قصد ایلا کند و اکر کوید که والله با تو جماع
نکنم یا وطی نکنم و قصد ایلا کند صحیح است هشتم انکه سوکند خوردن را مجرد
سازد از شرط و صفت پس اکر معلق بر شرطی یا صفتی سازد صحیح نیست و بعضی
از مجتهدین این را شرط نمیدانند و هرکاه این شروط بهم رسد زن در اینصورت
حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد
و مخیر میسازد میانهٔ دخول کردن و کفاره دادن یا طلاق کفتن و بعد از
چهار ماه اکر از اینها امتناع نماید جبرش میکند بر یکی از اینها و اکر طلاق باین
دهد حکم ایلا باطل میشود و اکر در اثنای چهار ماه شوهر مرتد شود ایام
ارتداد او داخل چهار ماه نیست و اکر بنده یا خواجه سرا با زن خود ایلا کنند
صحیح است و هرکس که اعتقاد بخدا تعالی داشته باشد و ایلا کند صحیح است و اکر
کسی سوکند خورد بر ترك دخول بمدتی معین و انمدت منقضی شود انکاه دخول
کند کفاره ندارد و اکر کسی ایلا کند با کنیزی انکاه او را بخرد و ازاد کند و عقد
کند حکم ایلا باطل میشود و ایا حکم ایلا بمجرد خریدن ان کنیز باطل میشود یا نه
مجتهدین را در این خلافست و اکر چند مرتبه ایلا کند ایا کفارهٔ ان مکرر میشود
یا همه یك حکم دارد در این نیز خلافست اقرب انست که مکرر نمیشود مکر انکه در

زمانهای مختلف ایلا کند مثل آنکه گوید والله که ششماه با تو دخول نکنم و بعد از
ششماه بگوید والله که ششماه دیگر دخول نکنم و کفاره باد خول کردن در ایلا وقتی
واجب میشود که عمداً واقع شود پس اگر سهواً دخول کند یا بشبهه یا بجنون واقع
شود کفاره ندارد و آیا حکم ایلا بسبب این دخول کردن باطل میشود یا نه میانهٔ
مجتهدین در این خلافست و اگر اختلاف شود میانهٔ زن و شوهر در انقضای
چهار ماه قول کسی معتمد است که دعوای بقای آن میکند و اگر اختلاف در زمان
ایقاع ایلا واقع شود قول کسی معتمد است که دعوای تاخر ایلا میکند و اگر میانهٔ یهود
و نصاری ایلا واقع شود و بحاکم شرع حال خود را عرض نمایند حاکم مخیر است که
میانهٔ ایشان بطریق اسلام حکم کند یا آنکه ایشان را بملت ایشان رجوع نماید

مطلب چهارم

در لعان یعنی لعنت کردن شوهر و زن بطریقی که
مذکور میشود و در آن سه فصل است

فصل اول

در چیزهائی که
سبب لعان میشود بدانکه دو امر سبب لعان میگردد امر اول نسبت دادن شوهر
زن خود را بزنا و در اینصورت به پنج شرط لعان لازمست اول آنکه هر یک از
زن و شوهر عاقل و بالغ باشند چه لعان طفل و دیوانه صحیح نیست و اسلام
و آزادی و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و فاسق و بنده صحیح است و بعضی
از مجتهدین اینها را شرط میدانند دوم آنکه زنی که شوهر او دعوی مینماید که
زنا کرده است و او را بعقد دایمی خواسته باشد چه اگر متعه باشد لعان واقع
نمیشود سیم آنکه زن عفیفه باشد چه اگر مشهور بزنا باشد لعان او صحیح نیست
چهارم آنکه شوهر دعوی مشاهده کند یعنی گوید که من دیدم که شخصی با او
زنا میکرد بطریق میل در سرمه دان پس اگر گمان کرده باشد یا جمعی با و گفته
باشند و اگر چه بحد شیاع برسد لعان صحیح نیست پنجم آنکه زن کر
یا گنگ باشد پس لعان کردن بر شوهر حرام مؤبد میشود هرگاه شوهر دعوای
مشاهدهٔ زنا کردن با او کند و آیا دخول کردن شوهر با زن شرطست مجتهدین
را در این سه قولست بعضی از ایشان دخول را شرط میدانند و بعضی شرط
نمیدانند و بعضی شرط نمیدانند و بعضی گفته اند که اگر سبب لعان دعوای
زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد دخول شرطست
امر دوم انکار فرزند زن خود کردن چه در اینصورت نیز بچهار شرط لعان

لازمست اول آنکه زن بعقد دایمی باشد چه انکار فرزند متعه و زن اجنبیه
که بشبهه با او دخول کرده باشد سبب لعان نمیشود و بعضی از مجتهدین بر
آنند که اگر انکار فرزند متعه جهت برطرف شدن حد باشد انکار فرزند
او نیز سبب لعان میشود و آیا در کنیز لعان واقع میشود مجتهدین را در این چند
قولست بعضی میگویند مطلقا موجب لعان نمیشود و بعضی بر آنند که مطلقا
موجب لعان میشود و بعضی گفته اند که بسبب نسبت دادن او بزنا لعان واقع میشود
اما در انکار فرزند او لعان واقع نمیشود و قول اقرب اینست که در کنیزی که
بملک دخول کند لعان واقع نمیشود و اگر بعقد دخول کرده باشد لعان واقع
میشود دوم آنکه با زن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد
انکار فرزند او موجب لعان نمیشود سیم آنکه از دخول کردن با زن ششماه
یا زیاده گذشته باشد و از نه ماه یا ده ماه یا یکسال که نهایت مدت آبستنی
زنانست نگذشته باشد چه اگر اینچنین نباشد انکار فرزند او سبب لعان
نمیشود چهارم آنکه در وقت زاییدن آن فرزند اقرار بفرزندی او نکرده
باشد چه اگر اقرار کرده باشد انکار او بعد از اقرار موجب لعان نمیشود و اگر
چه اقرار بفرزندی او بکنایه از و صادر شده باشد مثل آنکه شخصی با و گفته
باشد که مبارک باشد فرزندی که خدا تعالی بتو داده و او آمین گفته باشد
یا انشاءالله تعالی اما اگر در حالت زاییدن از زن ساکت بوده باشد و بعد از
زاییدن انکار فرزندی آن فرزند کند مجتهدین را در این دو قولست اقرب آنست

فصل دوم

که انکار او در اینصورت موجب لعان میشود در کیفیت
لعان کردن و شروط آن بدانکه هرگاه شخصی بزن خود گوید که من دیدم که
شخصی با تو زنا میکرد یا انکار فرزند او کند بشروطی که مذکور شد و گواهی
بر مدعای خویش نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را امر میکند که چهار
مرتبه بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا یعنی گواه
میگیرم خدا تعالی را که من از راستگویانم در آنچه این زن را بآن نسبت داده ام از
زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کند که چهار نوبت
دیگر بگوید که ان لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین یعنی بدرستیکه لعنت
خدای بر من باد که اگر من از دروغ گویان باشم و بعد از آنکه آن شخص چهار مرتبه

اینقول بکوید آن زن را امر کند که چهار نوبت بکوید که اشهد بالله انه لمن الکاذبین
فیما رمانی به من الزنا یعنی کواه میکیرم خدایتعالی را که شوهر من از دروغکویانست
در آنچه انداخته است مرا بآن از زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت اینقول را
بکوید امر کند که چهار نوبت دیکر بکوید ان غضب الله علی ان کان من الصادقین
یعنی غضب خدای بر من باد اکر شوهر من در این دعوی از راستکویان باشد
و هر کاه از لعان کردن فارغ شوند چهار امر ثابت میشود اول ساقط شدن حد
از شوهر و زن بسبب لعان کردن و اکر زن پیش از لعان کردن بمیرد لعان ساقط
میشود و انمرد از آن زن میراث میبرد اما در اینصورت حد برو لازمست و جایز است
که جهت اسقاط حد با وارث لعان کند و اکر وارث حاضر نباشد مانع میراث
بردن او نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که در اینصورت میراث نمیبرد
و اکر مرد پیش از لعان کردن بمیرد زن از او میراث میبرد و فرزندی که شوهر انکار
او کرده بود نیز میراث میبرد و اکر زن چهار مرتبه اقرار بزنا کند یا از لعان امتناع
نماید حد زنا برو ثابت میشود و اکر حامله باشد او را حد نزنند تا زمانی که
بزاید و اکر شوهر پیش از تمام شدن لعان اعتراف بدروغ کفتن خود کند
حد برو ثابت میشود و اکر بعد از تمام شدن لعان اعتراف کند یا بعد از لعان
کردن هر دو اعتراف کنند میانهٔ مجتهدین در این خلافست و اکر شوهر بزن
کوید که من دیدم که فلان مرد با تو زنا میکرد دو حد برو لازم میشود یکی جهت
زن و یکی جهت انمرد پس چون میان ایشان لعان واقع شود حدی که از
جهت زن برو لازم بود بلعان ساقط میکردد اما حدی که از جهت انمرد برو
لازم میاید ساقط نمیشود دوم زایل شدن علاقهٔ زن و شوهری میانهٔ ایشان
سیم حرام مؤبد شدن آن زن بر آن شوهر بسبب لعان چهارم برطرف شدن
فرزندی فرزند بسبب لعان هرکاه سبب انکار فرزندی فرزند آن زن باشد

فصل سیم در آنچه تعلق بلعان کردن دارد بدانکه بیست امر تعلق
بلعان دارد دوازده امر واجب و هشت امر سنت اما دوازده امر واجب اول
واقع کردانیدن لعان در حضور امام یا کسی که امام او را نصب کرده باشد جهت
حکم کردن میان خلایق یا جهت لعان کردن بخصوص و اکر شوهر و زن در لعان
کردن بحضور یکی از مجتهدین راضی شوند جایز است و اکر چه امام یا نایب موجود

در بیان لعان

باشند دوم آنکه شهادت را بطریقی که مذکور شد بکویند پس اکر بجای اشهد
احلف یا اقسم یا شهدت بالله بکوید لعان واقع نمیشود سیم آنکه لفظ الله را
بکوید پس اکر آنرا بر حمن یا رحیم بدل کند لعان نیست و همچنین اکر بعضی از کلمات
آنرا بکوید و بعضی را نکوید چهارم آنکه لفظ لعن و غضب را بلفظی که دلالت
بر معنی انها کند بدل نکند پس اکر چنان کند لعان واقع نمیشود پنجم آنکه در
هر مرتبه که مرد شهادت را ذکر میکند باید که بکوید که فرزندی که از این زن بهم
رسیده از من نیست اما بر زن ذکر خلاف آن لازم نیست ششم آنکه لفظ
صدق و کذب را بطریقی که مذکور شد بکویند پس اکر کویند که انی صادق
یا کاذب یا مانند انها و لام تاکید را بر آن داخل نسازند لعان واقع نمیشود هفتم
آنکه آنچه مذکور شد از شهادت و لعن و غضب بلفظ عربی بکویند با قدرت و اکر
عاجز باشند غیر عربی نیز جایز است و در اینصورت حاکم شرع را دو مرد عادل
لازمست که زبان غیر عربی را دانند و یک عادل کافی نیست هشتم ترتیب
بطریقی که مذکور شد بانکه شوهر اول چهار مرتبه ابتدا بشهادت کند انکاه
لعن کند بعد از آن زن چهار مرتبه ابتدا بشهادت کند انکاه بغضب نهم آنکه
شوهر و زن هر دو در وقت ذکر شهادت و لعن و غضب میباید که ایستاده
باشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که شوهر در حال ذکر شهادت و لعن میباید
که ایستاده باشد و اکر چه زن در انحال نشسته باشد و زن نیز در حالت ذکر
شهادت و غضب میباید که ایستاده باشد و اکر چه شوهر در انحال نشسته
باشد دهم مشخص ساختن زن بانکه نام او را ذکر کند و نام پدر او را یا او را
بنوعی وصف کند که احتمال غیر او نداشته باشد یا آنکه اشارت کند باو پس
اکر زن مشخص نباشد لعان واقع نمیشود یازدهم آنکه کلمات شهادت و لعن
و غضب را پی در پی بکویند دوازدهم آنکه هر یک از شوهر و زن بکفتن آن
کلمات وقتی شروع کنند که حاکم شرع ایشانرا تلقین آن نماید پس اکر هر یک
از ایشان بی آنکه حاکم تلقین کند بکویند صحیح نیست و اما هشت امر سنت اول
آنکه حاکم شرع پشت بقبله کند و روی بایشان دوم آنکه شوهر بر دست
راست حاکم شرع بنشیند و زن بر دست چپ او سیم آنکه جماعتی از مردان
در آن مجلس حاضر باشند جهت شنیدن لعان و کمتر از چهار کس نباشند

چهارم

چهارم انکه حاکم شرع مرد را پیش از ذکر لعن وعظ بکوید و نصیحت کند و او را
از عذاب خدای تعالی در آخرت بترساند و این آیت را برو بخواند که اِنَّ الَّذِینَ
یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَاَیْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِیلًا تا آخر آیه پنجم انکه حاکم شرع زن را
پیش از ذکر غضب وعظ بکوید و نصیحت کند بطریقی که در مرد کفته شد ششم
انکه لعان را در مکان شریفی چون میان رکن و حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلم
واقع کرداند اکر در مکه باشد و میانهٔ منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله و قبر آنحضرت اکر در مدینه باشد و در زیر صخره اکر در بیت المقدس باشد
و در مشاهد حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلم اکر در آنجاها باشد و در مسجد
جامع اکر در شهرهای دیکر باشد هفتم انکه در زمانهای شریف چون بعد
از عصر واقع کرداند هشتم انکه مردمان را بر ایشان جمع کند

باب سیزدهم از کتاب جامع عباسی

در شکار کردن و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام شکار
بدانکه شکار کردن بر پانزده وجه است یک وجه واجب و یک وجه سنت و هشت
وجه حرام و شش امر مکروه **اما** یک وجه واجب آن وقتی است که نفقهٔ شخصی
که شکار میکند و نفقهٔ عیال او موقوف بر آن باشد چه در اینصورت شکار
کردن او واجبست **و اما** یک وجه سنت آن وقتی است که الشخص نفقه داشته
باشد اما وسعتی نداشته باشد و از شکار کردن قصد وسعت معاش کند چه
در اینصورت سنت است شکار کردن او و اما هفت وجه حرام اول شکار کردن
بآلتی که از دیکری بقهر و تعدی کرفته باشد خواه آن آلت سک شکاری باشد
یا سلاح یا دام چه در اینصورت شکار کردن بآن آلت حرام است اما شکار حرام
نمیشود و اجرت آن آلت را واجبست که بصاحب او بدهد دوم شکار کردن بآلتی
که از شکار بزرکتر باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سیم شکار
کردن در خانهٔ غیری بی اذن او چهارم شکار کردن بغیر از سک و تیر و نیزه
و شمشیر چون شکار کردن باز و باشه و چرغ و یوز و پلنک و کمان کروهه و
کندن سر شکار و کوفتن سر او و کشتن بتفنک و سید مرتضی علم الهدی نقل
اجماع امامیه کرده است بر حرام بودن شکاری که بغیر از سک معلم و تیر و نیزه
و شمشیر کشته باشند و بعضی از مجتهدین کفته اند که اکر جانورانی چون یوز

دربیان صید وصیاد

و پلنک بکشند حلال نیست و در حدیث صحیح بزنطی از حضرت امام رضا علیه السلم
روایت شده که آنحضرت فرموده اند که اکر یوز شکاری را بکشند حلال نیست
و بعضی از مجتهدین کفته اند که سوای سک شکاری بهرچه شکار کنند حرامست
و این قول ضعیف است و بعضی از مجتهدین شکار کردن بکمان کروهه را مکروه
میدانند پنجم شکار کردن کافر و دشمن اهل بیت و در ... طفل غیر ممیز چه
شکاری را اکر اینها بکشند خوردن او حرامست ششم شکار کردن محرم در
حالتی که احرام بسته باشد چه در آنحالت شکار او حکم مرده دارد و خوردن
آن حرام است هفتم شکار کردن در حرم مکه و مدینه و اما شش وجه مکروه
اول شکار کردن بسکی که او را آتش پرست تعلیم کرده باشد دوم شکار کردن
بسک سیاه و بعضی از مجتهدین اینقسم شکار کردن را حرام میدانند چه از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم منقولست که آنحضرت میفرموده که کوشت شکاری
را که سک سیاه کرفته باشد نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله امر بکشتن سک سیاه کرده اند سیم شکار کردن در شب و بچه جانور را
از آشیانهای ایشان بیرون آوردن چهارم شکار کردن ماهی در روز و شب
جمعه پنجم شکار کردن در حرم مکه و مدینه ششم شکار کردن شکاری
که متوجه حرم مکه باشد **فصل دوم** در شروط شکار کردن بدانکه
ده امر در شکار کردن شرطست اول انکه سکی که بآن شکار میکنند میباید
که او را تعلیم کرده باشند بحیثیتی که هرکاه سر دهند شکار را بکشد پس اکر آن
سک تعلیم نداشته باشد و شکار را بکشد حرامست دوم انکه آن سک شکار
را نخورد چه اکر خوردن عادت او باشد حلال نیست سیم انکه کسی که سک را
سر میدهد یا انکه تیر میاندازد یا نیزه و شمشیر میزند میباید که مسلمان باشد
یا در حکم مسلمان چون طفل ممیز خواه مرد باشد و خواه زن پس اکر کافر
باشد یا دشمن اهل بیت یا مرتد یا دیوانه یا طفل غیر ممیز آن شکار حلال
نیست و اکر چه بسم الله کفته باشد و اکر آنکس جهود و ترسا باشد آیا حلال
است یا نه میانهٔ مجتهدین در آن خلافست و اقرب آنست که حلال نیست و همچنین اکر
سنی باشد آیا حلال است یا نه در این نیز خلافست بعضی از ایشان کفته اند
که اکر سنی عداوت اهل بیت داشته باشد حرامست و اکر نداشته باشد

حلال وبعضی از مجتهدین بر آنند که اکر آن شخصی که سک را سر میدهد مسلمان
باشد وکور باشد حلال نیست وبعضی از ایشان کفته اند که اکر انچنان کوری
باشد که قصد شکار تواند کرد حلالست واکر با سک مسلمان سک غیر مسلمان
باشد وهر دو سک شکار را بکشند حلال نیست چهارم انکه کسی که سک را
سر میدهد یا تیر میاندازد یا شمشیر ونیزه میزند میباید که بسم الله یا الله اکبر یا
سبحان الله یا هر چه ذکر باشد در آن وقت بکوید وکفتن الله تنها کافی نیست پس
اکر عمدًا ترک کفتن بسم الله کند آن شکار حلال نیست وهمچنین اکر غیر انکسی که
سک سر میدهد وحربه میزند بسم الله کوید حلال نیست وهمچنین اکر دو سک
شکاری را بکشند که در وقت سر دادن یکی از انها بسم الله کفته باشد ودیکری
عمدًا نکفته باشد نیز حلال نیست اما اکر بسم الله را فراموش کرده باشد انشکار
حرام نمیشود ودر بعضی از احادیث وارد شده که اکر در وقت سر دادن بسم الله
را فراموش کنند در وقت خوردن کوشت آن شکار بسم الله باید کفت واکر در
وقت سر دادن بسم الله را فراموش کرده باشند وپیش از انکه سک یا تیر یا نیزه
یا شمشیر بان شکار برسد بسم الله بکویند حلالست اما اکر عمدًا ترک کرده باشد
یا پیش از رسیدن بشکار بسم الله کویند ایا حلال میشود یا نه میانهٔ مجتهدین
در این خلافست وهمچنین اکر جاهل حکم باشد ایا حکم کسی دارد که عمدًا ترک بسم الله
کرده یا حکم کسی دارد که فراموش کرده در این نیز خلافست وایا نام خدا یتعالی
را بعربی کفتن لازمست یا بهر زبانی که کویند جایز است در آن نیز خلافست
وایا بجای بسم الله یا الله اکبر اکر اللهم اغفر لی یا اللهم صل علی محمد وال محمد
بکویند شکار حلال میشود یا نه در این نیز میانهٔ مجتهدین خلافست پنجم
انکه بقصد شکار کردن سک را سر دهند یا تیر بیندازند پس اکر بیقصد شکار
سک بدود یا تیر از کمان بجهد وشکاری را بکشد حلال نیست اما اکر در اثنا
رفتن سک را طلبند وتکاهدارند انکاه سر دهند حلال میشود ششم
انکه قصد جنس شکار کنند پس اکر در وقت سر دادن سک وانداختن تیر ونیزه
قصد جنس شکار نکنند وشکاری را بکشد حلال نیست هفتم انکه شکار
بسبب جراحت دندان سک وخوردن تیر ونیزه وشمشیر بمیرد وجراحت
موضع ذبح لازم نیست بلکه هر عضوی از اعضای او را که جراحت کرده

باشد وبان بمیرد حلالست اما اکر بان جراحت نمیرد بلکه بواسطهٔ تعب بسیار
یا غرق شدن در اب یا افتادن از کوه یا انکه سک کلوی او را بکیرد بی انکه جراحت
کند بمیرد یا درنده غیر سک بعد از جراحت سک او را بکشد حلال نیست مکر
انکه در اینصورت جراحت سک کشنده باشد وبعضی از مجتهدین کفته اند که
اکر شکاری که مجروح شده باشد در اب بمیرد پس اکر سر از اب بیرون اورده
باشد یا انکه ان شکار حیوانی باشد که اب او را نکشد چون غاز واردک حلالست
هشتم انکه شکار مجروح از نظر غایب نشود ودر وحیات باشد که ماندن او
امکان داشته باشد واکر چه بنصف یکروز بیش نماند پس اکر در اینصورت
از نظر پنهان شود واو را مرده بیابند حلال نیست خواه بعد از انکه از نظر
غایب شود سک بر سر او حاضر باشد وخواه نباشد نهم انکه انکه سک
سر داده وتیر انداخته ونیزه وشمشیر زده پیش شکار حاضر نباشد چه اکر
حاضر باشد واتمقدار وقت باشد که او را تواند کشت لازمست که سر او را
ببرد که اکر بکذارد تا بمیرد حلال نیست واکر در وقت حاضر شدن او چیزی
نباشد که شکار را بان تواند کشت میانهٔ مجتهدین در ان خلافست اقرب
انست که حرامست وبعضی بر انند که در اینصورت بکذارند که سک ان شکار
را پاره پاره کند دهم انکه میباید که شکار انچنان باشد که تواند که بکریزد خواه
وحشی باشد وخواه اهلی پس اکر کوچک باشد یا قدرت بر کریختن نداشته
باشد حلال نیست فصل سیم در احکام شکار کردن بدانکه
واجبست موضعی از شکار را که سک بدندان کرفته باشد باب بشویند
وبعضی از مجتهدین شستن انرا واجب نمیدانند وشرط نیست در تیر انداز و
نیزه کذار وشمشیر زن که تنها باشد چه اکر جماعتی شکار را به تیر یا شمشیر
یا نیزه بزنند حلالست وهمه در ان شکار شریکند وهمچنین شرط نیست که
دیکری در شکار مدد نکند چه اکر دیکری او را مدد کند حلالست وهمچنین
حلالست که اکر تیر بر زمین اید واز انجا جسته بر شکار خورد واو را بکشد واکر
شخصی شکاری را بشمشیر زند ودو نصف کند بشروطی که مذکور شد
حلالست خواه دو نصف مساوی شود وخواه مختلف وخواه هر دو نصف
حرکت کند وخواه نکند مکر انکه نصفی که سر با او باشد حرکتی کند مانند حرکت

حیوان زنده چه در اینصورت محتاج بکشتن او نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که
حیوانی را که دو نصف مختلف کنند نصف بزرکتر حلالست و بعضی برآنند که اگر
دو نصف کنند یکی حرکت کند و یکی نکند آن نصفی که حرکت کند حلالست و هر
شکاری که کسی بدست آرد یا بدام کیرد مالک آن میشود و اگر از دست او بیرون
رود و دیکری او را بکیرد مالک او نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند آنکسی که اول
او را گرفته بود اگر در وقت بیرون رفتن از دست او قصد بیرون رفتن از ملک خود
کرده آنکسی که در ثانی آن شکار را کرفته باشد مالک آن میشود امّا اگر شکار یا مرغی
بخانهٔ کسی آید یا در خانهٔ کسی مکان کند یا ماهی از دریا بکشتی کسی درآید مالک
آن نمیشود بلکه آنکس بکرفتن او از دیکری اولیست پس اگر کسی بی رخصت او
بخانهٔ او درآید و آنرا بکیرد مالک آن میشود امّا فعل حرام کرده امّا اگر صاحب خانه
وکشتی آنها را بقصد شکار کردن ساخته باشند امّا اگر شکاری یا مرغی بآن
خانه یا کشتی درآید مالک میشود یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست و اگر
شکاری بدست کسی افتد که علامت ملکیت شخصی دیکر با آن باشد چون
مقراض کردن بال کبوتر مالک آن نمیشود و اگر صاحب آن پیدا شود و طلب
کند واجبست که بصاحبش دهند

باب چهاردهم از کتاب جامع عباسی

در ذبح حیوانات و حلال و حرام حیوانات و غیر آن و در آن چند فصل است

فصل اوّل

در اقسام ذبح بدانکه ذبح حیوانات بر دوازده قسم است
چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم سنّت و شش قسم مباح امّا چهار قسم
حرام اوّل ذبح کردن کافر و دشمن اهل بیت و در ذبح نمودن یهود و نصاری
میانهٔ مجتهدین خلافست اصح آنست که حرامست دوّم ذبح کردن دیوانه
سیّم ذبح کردن مست چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز و امّا یک قسم مکروه
و آن ذبح کردن سنّی است هرگاه مؤمن نباشد و محتاج باو شوند و امّا یک قسم
سنّت و آن ذبح کردن مؤمن است و امّا شش قسم ذبح کردن مباح اوّل ذبح کردن
بسلاح چون تیر و نیزه و شمشیر دوّم بسک شکاری بشروطی که در باب شکار
کردن مذکور شد سیّم ذبح کردن بچه که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح باشد
چه ذبح کردن او ذبح مادر اوست هرگاه خلقتا و تمام شده باشد یعنی موی

دربیان ذباحه

بر او روییده باشد خواه روح در او داخل شده باشد و خواه نشده باشد
امّا اگر از شکم زنده بیرون آید ذبح کردن او لازمست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر از شکم بیرون آید و آنقدر وقت نماند که او را بکشند اگر بمیرد
حلالست و در این قول اشکالست و اگر خلقت او تمام نشده باشد حرامست
چهارم ذبح کردن ماهی و آن زنده بیرون آوردن او از آبست و در بیرون
آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آن شخص و بسم الله گفتن او شرط نیست بلکه
سنّت است پس اگر کافری ماهی از آب بیرون آورد حلالست بشرطی که مسلمان
ببیند که زنده او را بیرون آورده امّا اگر نه بیند حرامست و اگر ماهی در
آب مرده باشد حلال نیست و اگر مشتبه شود ماهی مرده بغیر مرده احتیاط
آنست که از همه اجتناب کند پنجم ذبح نمودن ملخ و آن زنده گرفتن او است
بدست یا با آلتی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله گفتن و مسلمان بودن
شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ مدد
او را با آتش بسوزانند حلال نیست ششم ذبح نمودن حیوانی که در چاه
افتاده باشد یا بصحرائی گریخته باشد و ذبح آنها بطریقی که از شارع معهود
شده است ممکن نباشد کشتن آنها بهر طریقی که ممکن باشد مشروعست

فصل دوّم

در بیان امری که بذبح نمودن تعلّق دارد بدانکه بیست و
پنج امر بذبح کردن متعلق است سیزده امر واجب و پنج امر سنّت و هفت
امر مکروه امّا سیزده امر واجب اوّل آنکه کسی که ذبح میکند میباید که تمیز
داشته باشد چه ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست دوّم آنکه عاقل
باشد چه اگر دیوانه باشد حلال نیست سیّم آنکه قصد تواند کرد پس ذبح
نمودن مست و خفته و بیهوش حلال نیست چهارم آنکه مسلمان باشد
یا در حکم مسلمان چون طفل ممیز پس اگر کافر یا دشمن اهل بیت یا خارجی
باشد حلال نیست و اگر چه در وقت کشتن بسم الله گفته باشد و در ذبح
نمودن یهود و نصاری میانهٔ مجتهدین خلافست اصح آنست که حرامست چنانچه
گذشت پنجم آنکه آن حیوان قابل ذبح کردن باشد خواه گوشت او را خورند
و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح نباشد چون سک و خوک بذبح کردن پاک
نمیشود و حیوانی که قابل ذبح باشد و گوشت او را نخورند بذبح کردن پوست

اوبا

حیوان زنده چه در اینصورت محتاج بکشتن او نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که
حیوانی را که دو نصف مختلف کنند نصف بزرگتر حلالست و بعضی برانند که اگر
دو نصف کنند یکی حرکت کند و یکی نکند آن نصفی که حرکت کند حلالست و هر
شکاری که کسی بدست آرد یا بدام گیرد مالک آن میشود و اگر از دستش بیرون
رود و دیگری او را بگیرد مالک او نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند آنکسی که اول
او را گرفته بود اگر در وقت بیرون رفتن از دستش قصد بیرون رفتن از ملک خود
کرده آنکسی که در ثانی آن شکار را گرفته باشد مالک آن میشود اما اگر شکار یا مرغی
بخانهٔ کسی آید یا در خانهٔ کسی مکان کند یا ماهی از دریا بکشتی کسی درآید مالک
آن نمیشود بلکه آنکس بگرفتن او از دیگری اولیست پس اگر کسی بی رخصت او
بخانهٔ او درآید و آنرا بگیرد مالک آن میشود اما فعل حرام کرده اما اگر صاحب خانه
و کشتی آنها را بقصد شکار کردن ساخته باشند اما اگر شکاری یا مرغی بآن
خانه یا کشتی درآید مالک میشود یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست و اگر
شکاری بدست کسی افتد که علامت ملکیت شخصی دیگر بآن باشد چون
مقراض کردن بال کبوتر مالک آن نمیشود و اگر صاحب آن پیدا شود و طلب
کند واجبست که بصاحبش دهند

باب چهاردهم از کتاب جامع عباسی

در ذبح حیوانات و حلال و حرام حیوانات و غیر آن و در آن چند فصل است

فصل اول در اقسام ذبح بدانکه ذبح حیوانات بر دوازده قسم است
چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم سنت و شش قسم مباح اما چهار قسم
حرام اول ذبح کردن کافر و دشمن اهل بیت و در ذبح نمودن یهود و نصاری
میانهٔ مجتهدین خلافست اصح آنست که حرامست دوم ذبح کردن دیوانه
سیم ذبح کردن مست چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز و اما یک قسم مکروه
و آن ذبح کردن سنی است هرگاه مؤمن نباشد و محتاج باو نشوند و اما یک قسم
سنت و آن ذبح کردن مؤمن است و اما شش قسم ذبح کردن مباح اول ذبح کردن
بسلاح چون تیر و نیزه و شمشیر دوم بسگ شکاری بشروطی که در باب شکار
کردن مذکور شد سیم ذبح کردن بچه که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح باشد
چه ذبح کردن او ذبح مادر اوست هرگاه خلقت او تمام شده باشد یعنی موی

برو روییده باشد خواه روح در او داخل شده باشد و خواه نشده باشد
اما اگر از شکم زنده بیرون آید ذبح کردن او لازمست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر از شکم بیرون آید و آنقدر وقت نماند که او را بکشند اگر بمیرد
حلالست و در این قول اشکالست و اگر خلقت او تمام نشده باشد حرامست
چهارم ذبح کردن ماهی و آن زنده بیرون آوردن او از آبست و در بیرون
آوردن ماهی از آب مسلمان بودن شخص و بسم الله گفتن او شرط نیست بلکه
سنتست پس اگر کافری ماهی از آب بیرون آورد حلالست بشرطی که مسلمانی
به بیند که زنده او را بیرون آورده اما اگر نه بیند حرامست و اگر ماهی در
آب مرده باشد حلال نیست و اگر مشتبه شود ماهی مرده بغیر مرده احتیاط
آنست که از همه اجتناب کند پنجم ذبح نمودن ملخ و آن زنده گرفتن اوست
بدست یا بآلتی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله گفتن و مسلمان بودن
شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ ملخ
او را باتش بسوزانند حلال نیست ششم ذبح نمودن حیوانی که در چاه
افتاده باشد یا بصحرائی گریخته باشد و ذبح آنها بطریقی که از شارع معهود
شده است ممکن نباشد کشتن آنها بهر طریقی که ممکن باشد مشروعست

فصل دوم در بیان آنچه بذبح نمودن تعلق دارد بدانکه بیست و
پنج امر بذبح کردن متعلق است سیزده امر واجب و پنج امر سنت و هفت
امر مکروه اما سیزده امر واجب اول آنکه کسی که ذبح میکند میباید که تمیز
داشته باشد چه ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست دوم آنکه عاقل
باشد چه اگر دیوانه باشد حلال نیست سیم آنکه قصد تواند کرد پس ذبح
نمودن مست و خفته و بیهوش حلال نیست چهارم آنکه مسلمان باشد
یا در حکم مسلمان چون طفل ممیز پس اگر کافر یا دشمن اهل بیت یا خارجی
باشد حلال نیست و اگر چه در وقت کشتن بسم الله گفته باشد و در ذبح
نمودن یهود و نصاری میانهٔ مجتهدین خلافست اصح آنست که حرامست چنانچه
گذشت پنجم آنکه آن حیوان قابل ذبح کردن باشد خواه گوشت او را خورند
و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح نباشد چون سگ و خوک بذبح کردن پاک
نمیشود و حیوانی که قابل ذبح باشد و گوشت او را نخورند بذبح کردن پوست

او پاک میشود و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا یوسنا و را دباغت نکنند پاک نمیشود
و حیوانی که مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس و غیر اینها آیا بکشتن پوست
اینها پاک میشود یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست ششم انکه چهار عضو
آن حیوان را ببرند و آن مجرای خوراک و آب و حلقوم که راه نفس اوست و دو رگ
گردن چه اگر یکی از این چهار را نبرند حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند
که بریدن حلقوم کافیست هفتم انکه اعضای آن حیوان که میخواهند ذبح
کنند باهن چون کارد و شمشیر و نیزه ببرند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بهر
چه مقدور باشد چون ابگینه و سنگ سر تیز و نی ببرند و آیا اگر بناخن و دندان
ببرند حلال میشود یا نه مجتهدین را در این خلافست بعضی بر آنند که بدندان
و ناخنی که متصل ببدن و انکشتان باشد جایز است امّا اگر جدا باشد جایز
نیست هشتم انکه در وقت کشتن بسم الله گویند در انچه بسم الله گفتن شرط
باشد نهم انکه در وقت کشتن حیوان را رو بقبله کنند اگر مقدور باشد باینطریق
که سر و گردن و سینهٔ او را بطرف قبله کنند و بعضی از مجتهدین گفته اند که
محل ذبح را بجانب قبله کردن کافیست پس اگر عمداً رو بقبله ذبح نکنند حرامست
و اگر فراموش کنند یا در حالتی باشد که مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط
نیست چنانچه مذکور شد و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که در صورتی
که آن حیوان را رو بقبله کردن ممکن نباشد انکس که ذبح میکند خود رو بقبله
کند دهم انکه چهار اعضای او را بیکدفعه ببرند پس اگر بعضی را ببرند و
بعضی را بگذارند که در زمان دیگر ببرند آیا حلالست مجتهدین را در این دو
قول است اقرب انست که اگر در وقتی که بعضی از اعضای انحیوان را که بریده اند حیات
داشته باشد و ممکن باشد که زنده بماند انگاه بکشند حلالست
یازدهم انکه انحیوان بعد از ذبح کردن حرکت کند یا خون معتدی از و بیرون
اید پس اگر حرکت نکند یا خون معتدی نیاید حلال نیست دوازدهم انکه
مردن او بسبب کشتن او باشد پس اگر چنان باشد که در حین ذبح نمودن یکی
شکم او را پاره کند حلال نیست سیزدهم انکه اگر آن حیوان شتر باشد
نحر کنند یعنی او را به نیزه بکشند و محل نحر کردن او گردن اوست باینطریق
که نیزه یا حربه در گودی که در میانهٔ بیخ گردن و سینهٔ اوست بزنند و اگر گاو

و گوسفند باشد سر او را ببرند پس اگر شتر را سر ببرند و گاو و گوسفند را به
نیزه بکشند حلال نیست و امّا پنج امر سنّت اوّل نحر کردن شتر ایستاده در
حالتی که یکدست او را بمیانه بغل بسته باشد و هر دو پای او را رها کنند دوم
بستن هر دو دست و هر دو پای گاو را در حال ذبح نمودن و دم او را رها
کردن سیم بستن دو دست و یکپای گوسفند را در وقت کشتن و یکپای
او را گذاشتن چهارم سر دادن پرندها را بعد از ذبح کردن پنجم بتعجیل
کشتن و امّا هفت امر مکروه اوّل در وقت ذبح کردن بریدن نخاع یعنی مغز
مهرهای پشت دوم پوست کندن پیش از سرد شدن سیم جدا کردن
سر در وقت ذبح از روی عمد و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام دانسته اند
و گوشت او را حرام میدانند چهارم گردانیدن کارد در وقت سر بریدن که
بطرف بالا بریده شود و در بعضی از احادیث نهی از این عمل واقع شده پنجم
کشتن حیوان در حالتی که حیوان دیگر نگاه کند ششم شب ذبح نمودن بی
احتیاج هفتم ذبح نمودن روز جمعه پیش از زوال

فصل سیم

در بیان حلال و حرام و مکروه بودن حیوانات و آن بر چهل قسم است شش
قسم از انها حلال و بیست قسم حرام و چهارده قسم مکروه امّا شش قسم حلال
اوّل شتر و بعضی از سنیان گفته اند که مذهب امامیه انست که گوشت شتر
حرامست و غلط کرده اند چرا که مذهب ابو الخطّاب است که او در وقتی امامی
بوده و بعد از ان غالی شده دوم گاو اهلی و وحشی سیم گوسفند و
قوچ و بز کوهی و آهو چهارم گورخر پنجم هر پرنده که دفیف و بیش از
صفیف باشد یعنی بر هم زدن بال او بیشتر از پهن داشتن ان باشد یا انکه
چینه دان یا سنگدان داشته باشد یا انکه در عقب پای او خاری باشد پس
کبوتر و تذرو و کبک و دراج و تیهو و گنجشک و امثال اینها مانند حلالست
ششم ماهی که فلس دار باشد پس کنعت و ربیثا و ازبیان و طمر و طبرانی
از اقسام ماهی حلالست چرا ایشان فلس دارند و امّا ان بیست قسم حرام اوّل
سگ بری و بحری دوم خوک بری و بحری سیم گربه اهلی و وحشی چهارم
هر درنده ها چون شیر و گرگ و پلنک و یوز و کفتار و روباه و خرگوش و
شغال و امثال اینها پنجم موش اهلی و صحرائی و سوسمار ششم خر

وسنجاب وسمور وفنك هفتم حشرات چون مار وعقرب وخنفساء ومكس وكيك و
پشه وشپش وغير اينها هشتم حيوانی كه عادت بخوردن فضلهٔ آدمی كرده باشد
چه او حرامست تا آنكه او را مدتی استبرا كنند يعنی اگر آن حيوان شتر باشد چهل
روز او را ببندند وعلف پاك بدهند واگر گاو باشد بيست روز وبعضی از
مجتهدين در گاو نيز چهل روز گفته اند وبعضی از ايشان سی روز واگر گوسفند
باشد ده روز وبعضی از مجتهدين در گوسفند بيست روز گفته اند وبعضی يك
هفته واگر مرغ خانگی باشد سه روز واگر ماهی باشد يك روز واگر اردك باشد
پنج روز وبعضی سه روز گفته اند ودر بعضی روايات شش روز واقع شده
واگر غير اينها باشد واجبست كه آنمقدار ايشانرا ببندند وعلف دهند كه آن
اسم از ايشان برطرف شود نهم حيوانی كه گوشت او را خورند چون گوسفندی
كه بشير خوك پرورده شود وآنقدر شير بخورد كه استخوان او سخت گردد
حرام ميشود وهر چه از او بزايد نيز حرامست دهم حيوانی كه گوشت او را خورند
وبا او شخصی وطی كند چه آنحيوان ونسل او حرامست وواجبست سوزانيدن
آن حيوان چنانچه زود باشد كه در بحث حد ودم مذكور شود واگر اينچنين گوسفندی
در ميان گله مشتبه شود آن گله را دو قسم كنند وقرعه بزنند تا آنكه يكی بماند
يازدهم هر مرغ پرنده كه مخلب يعنی چنگال داشته باشد چون باز وچرغ وعقاب
وشاهين وباشه وغير اينها دوازدهم كلاغ با جميع اقسام او سوای كلاغی كه در
زراعت ميباشد وزاغی كه خاكستری رنگست كه اينهر دو مكروهست سيزدهم
خفاش وطاووس وبعضی اين هر دو را مكروه ميدانند چهاردهم مرغی كه
او را نشانهٔ تير ميسازند تا آنكه ميميرد وهمچنين حيوانی كه مجروح ميسازند
ويكذارند تا بميرد پانزدهم ماهی كه فلوس نداشته باشد چون جری و ما
كه در آب مرده باشد وهرگاه ماهی مرده بماهی زنده مشتبه شود بعضی از مجتهدين
برآنند كه او را در آب اندازند اگر بر پشت افتد حرامست واگر برو افتد حلال
شانزدهم سنگ پشت هفدهم خارپشت هجدهم خرچنگ بری وبحری
نوزدهم گوشتی كه در زير سپرز بريان كنند زيرا كه آن گوشت حرام ميشود
بشرطی كه آن سپرز را شكافته باشند وهمچنين حرام ميشود اگر ماهی حلال
وماهی حرام را باهم بريان كنند بشرطی كه ماهی حرام بر بالای ماهی حلال باشد

اما اگر ماهی حلال بر بالای ماهی حرام باشد حرام نيست وتخم هر حيوانی تابع
آن حيوانست واگر تخم حلال با حرام مشتبه شود هر كدام كه هر دو طرف او
مخالف باشد حلالست واما چهارده قسم مكروه اول اسب دوم خر سيم
استر وبعضی از مجتهدين گوشت استر را حرام ميدانند چهارم حيوانی كه
يكنوبت يا دو نوبت شير خوك خورده باشد وسنتست استبرای چنين
حيوانی هفت روز بعلف دادن اگر علف خورد واگر علف نخورد نه روز
شير حيوانی دهند كه گوشت او را خورند اما اگر شراب خورده باشد گوشت
او حرام نميشود بلكه آنچه در شكم اوست بشويند پنجم حيوانی كه شير آدمی
بخورد ششم كلاغی كوچك كه در حوالی زراعت ميباشد وزاغی كه رنگ
خاكستر باشد هفتم هدهد چه حضرت رسالت پناه صلی الله عليه وآله
نهی كرده اند از كشتن هدهد هشتم خطاف چه در حديث آمده كه خطاف
هميشه الحمد لله رب العالمين ميگويد وبعضی از مجتهدين او را حرام ميدانند
ومؤيد قول اولست آنكه بال برهم زدن او بيشتر از صف بستن بال اوست نهم
قبره يعنی چكاوك چه در حديث آمده كه قبره را نبايد خورد وبطفلان نبايد
داد كه بان بازی كنند زيرا كه او هميشه تسبيح ميگويد ولعن بر دشمنان اهل
بيت ميكند دهم فاخته چه در حديث آمده كه شومست نگاهداشتن
فاخته يازدهم حباری دوازدهم صرد سيزدهم صوام وآن مرغيست
دراز گردن گرد آلود رنگ كه بر درخت خرما ميباشد چهاردهم شقراق ووجه
كراهيت او آنچه در حديث آمده آنست كه او مار را ميكشد

فصل چهارم

در بيان آنچه از حيوانات وغير اينها حرامست ومكروه وآن بر سی ودو قسمست
بيست وچهار قسم حرام وهشت قسم مكروه اما بيست وچهار قسم حرام اول
هر چيز روانی كه مست كند چون شراب كه شيرهٔ انگور ميكنند وبتعی كه از عسل
ونقيعی كه از مويز ومزره كه از ذرت وفضيخی كه از خرما وجعه كه از جو ميگيرند وغير
اينها چه مست كننده باشد خواه كم باشد وخواه بسيار وفقاعی كه از مويز
وجو ميگيرند حكم شراب دارد باجماع مجتهدين اما هر چيزی كه از وبوی شراب
آيد چون رب سيب ورب به واترج وآنچه بدينها ماند حلالست ودر حكم
شراب نيست شيرهٔ انگوری كه بجوشد وكمتر از دو حصهٔ آن ناقص نشود اما اگر

دو حصهٔ آن ناقص شود و اگرچه بغیر آتش باشد حلال است و اگر شیرهٔ مویز را
آفتاب بجوشاند آیا حلال است یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اصح آنست که حلال است
زیرا که آفتاب زیاده از دو حصهٔ آن ناقص کرده و همچنین کشمش و مویزی که در
طعام کنند حلال است بر قول اصح و اگر شراب سرکه شود حلال میشود خواه علاج
باشد چون نمک انداختن و خواه بی علاج و خواه آنچیزی که بسبب آن شراب سرکه
میشود در آن مستهلک شود و خواه نشود امّا اگر چیزی نجس در شراب اندازند یا
کافری دست بآن رساند آنگاه سرکه شود پاک نمیشود و اگر اندکی سرکه در
شراب ریزند که آنرا مستهلک کرداند یا اندک شراب باشد که سرکه را مستهلک
سازد حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه اندک شرابی در
سرکه ریزند استعمال آن جایز نیست تا آنکه آن شراب سرکه شود دوّم خونی که
از ذبح کردن حیوان آید حرامست خواه خون جهنده داشته باشد و خواه
نداشته باشد چون کبک و غیر آن و در حلال بودن خون دل میانهٔ مجتهدین
خلافست سیّم بول از هر حیوانی که باشد حرامست خواه گوشت او را خورند
و خواه نخورند و خواه از اعیان نجسه باشد چون سک و خوک و خواه از غیر آن
چون شیر و پلنگ سوای بول شتر جهت شفا و بعضی از مجتهدین بول حیوانی که
گوشت آنرا خورند جایز میدانند و همچنین حرامست منی و فضلات ایشان و غیر آن
چون آب دهن و بینی و عرق ایشان چه خوردن اینها همه حرامست چهارم شیر
هر حیوانی که گوشت آنرا نخورند و در حلال بودن شیری که در پستان حیوان
مرده باشد مجتهدین را خلافست پنجم هر چیز روانی که نجاست عارض او شود
خوردن آن حرامست چون آب نجس ششم طعام غیری را بی اذن او خوردن مگر
جماعتی که در آیهٔ کریمهٔ قرآنیه استثنا شده اند که ایشان بی اذن صاحب آن میتوانند
خورد و اگر ایشان نیز دانند که صاحبش بآن راضی نیست برایشان نیز حرامست
هفتم اعیان نجسه چون نجاست آدمی و چیزهای پاک که نجس شده باشد بملاقات
نجاست پس اگر آنچیزها قابل پاک کردن باشد خوردن آنها پیش از پاک کردن حرامست
و همچنین نانی که آنرا باب نجس خمیر کنند حرامست خوردن آن و روغن که بسته باشد
هرگاه نجاست بعضی از اجزای آن برسد باندازهٔ نجاست بآن رسیده حرامست و
باقی حلال هشتم مرده و در حکم اوست هر پارهٔ از زنده پاره کنند چنان نیز

حکم مرده دارد و خوردن و استعمال کردن آن حرامست سوای پشم و موی و
نه نشین و پر مرغ اگر آنرا ببرند و اگر بکنند بیخ آنرا که بمرده متصل است باید شست
و شاخ و سم و دندان و ناخن و استخوان و تخم هرگاه پوست بالایین را سخت کرده
باشد و انفحه یعنی مایه چه بعضی از مجتهدین استعمال آنها را از مرده جایز
داشته اند نهم ذکر حیوانات خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند دهم
فرج حیوانات خواه ظاهر آن و خواه باطن آن یازدهم سپرز هر حیوانی دوازدهم
زهرهٔ هر حیوانی سیزدهم انثیین هر حیوانی یعنی هر دو خایه که منی در آن جمع
میشود چهاردهم مثانه هر حیوانی یعنی محل بول او پانزدهم مشیمه هر حیوانی
یعنی جائی که بچه در آن قرار میگیرد شانزدهم نخاع و آن مغزیست سفید که در
مهرهای پشت میباشد و عوام آنرا حرام مغز میگویند هفدهم علباوان
دو عصباست عریض زرد که از پس سر تا بفرج کشیده است هجدهم غدود
یعنی گرههائی که در میان گوشت و پوست میباشد نوزدهم اصلهای انگشتان
که متصل بعصب کف دست و پاست بیستم حدقه و آن سیاهی است که در
چشم میباشد که بآن چیزی میبینند و آنرا مردمک چشم میگویند بیست و یکم
خرزهٔ دماغ و آن مغزیست که در کلهٔ سر میباشد بقدر نخودی و بعضی از مجتهدین
سوای خون و سپرز و سرگین و ذکر و فرج و انثیین و مثانه چیزی دیگر را از
حیوانات حرام نمیدانند بلکه مکروه میدانند بیست و دوّم خاک و گل
خوردن خواه پاک باشد و خواه نجس سوای خاک تربت حضرت امام حسین علیه السلام
که بمقدار نخودی جهت شفا میتوان خورد و گل ارمنی نیز برای دوا میتوان
خورد بیست و سیّم زهرهای کشنده و امّا چیزی که بسیار آن کشنده باشد
و کم آن کشنده نباشد بسیار خوردن آن حرام است چون تریاک و سقمونیا
و تخم حنظل و مانند اینها بیست و چهارم بنگ خوردن حرامست و هرگاه کسی را
احتیاج باین چیزهای حرام بهم رسد مثل آنکه در صحرائی واقع شود و چیزی
نباشد که بخورد سوای آن چیزهای حرام و ترسد که اگر نخورد ضعیف شود
و پیاده نتواند رفت و از همراه باز ماند و او را بکشند یا مال او را ببرند در این
صورت جایز است که اندکی بخورد که سدّ رمق او شود و زیاده جایز نیست
بشرطی که آنشخص بجنگ امام عادل نرود و راهزن مسلمانان نباشد چه اگر چنین

شخصی باشد خوردن چیزهای حرام درحال اضطرار او را حرامست واگر شخصی در
صحرائی باشد وچیزی نداشته باشد که بخورد وترسد که از گرسنگی بمیرد وکسی
طعامی داشته باشد که بقیمت دهد واو را قدرت بر قیمت دادن آن نباشد واجبست
بر آنکس که طعام باو دهد واگر ندهد بقهر وغلبه از و میتوان گرفت واگر شخصی را آب
نداشته باشد وترسد که بمیرد انمقدار شراب میتواند خورد که نمیرد واگر از
تشنگی محتاج بخوردن بول باشد نیز میتواند خوردن وفرق نیست میانه خوردن
بول خود با غیر وبعضی از مجتهدین برآنند که بول خود را بخورد نه از دیگری و
خوردن تریاق فاروق حرامست مگر باحتیاج واما هشت قسم مکروه اول گوشتها
ورگهای حیوانی که او را خورند دویم گرده حیوانی که گوشت او را خورند سیم
گوشت خر واسب واستر چهارم شیر ایشان پنجم چیزهائی که جنب وحایض
ونفسا وکسی که پرهیز از نجاست نکند برطوبت دست بران نهد چه خوردن آنها
مکروهست ششم پیاز وسیر خوردن کسی را که اراده داخل شدن مسجد
داشته باشد ودر شب جمعه خوردن هفتم آبهای گرم خوردن خصوصا
آبهائی که بوی کبریت از آن آید بقصد شفا هشتم شرابی که بعلاج او را سرکه
کرده باشند وبعضی از مجتهدین خوردن این را حرام میدانند

باب پانزدهم از کتاب جامع عباسی

در بیان آداب طعام خوردن وآب نوشیدن ودر آن چهار مطلب است

مطلب اول در بیان طعام خوردن واقسام آن بدانکه اقسام طعام پنجست
اول واجب چون طعامی که سد رمق شود وطعام واجب النفقه وطعام کفارات
با عاجز شدن از عتق دویم حرام چون طعام مائده که در آن شراب [illegible]
سیم سنت چون طعام [illegible]
کردن چهارم مکروه چون طعام ختنه کردن زنان وطعام خانه تعزیت
پنجم مباح [illegible] طعامها نیست که مذکور شد واما آنچه تعلق بطعام
خوردن وآب نوشیدن ورخت پوشیدن دارد هفتاد وشش امر است یک امر
واجب وچهل وچهار امر سنت وچهار امر حرام وبیست وپنج امر مکروه اما یک امر
واجب وآن گردانیدن ذهن است از موضع طلا ونقره اگر در ظرف طلا کوب
ونقره کوب طعام خورند واما چهل وچهار امر سنت اول دست شستن پیش

از طعام خوردن دویم پاک نکردن دست خود بمندیل بعد از دست شستن
پیش از طعام چه در حدیث ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وارد شده
که تا آن تری در دست باشد برکت در آن طعام هست سیم نشستن بر زانوی
چپ در حالت طعام خوردن چهارم به سه انگشت طعام خوردن پنجم انگشتان
خود را لیسیدن ششم طعام از پیش خود خوردن هفتم لقمه را کوچک بر
داشتن هشتم بسیار خاییدن نهم بمردم نگاه نکردن در حالت طعام خوردن
دهم پیش از طعام خوردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن وهمچنین سنتست
گفتن بسم الله الرحمن الرحیم بواسطه هر رنگی وهر قسمی از طعام که بر سفره باشد
یا بر هر ظرفی واگر در ابتدای طعام خوردن بگوید بسم الله الرحمن الرحیم من اوله
الی آخره بر اول وآخر طعام کافیست واگر بسم الله را فراموش کرده باشد هر وقت که
بخاطرش آید بگوید ودر بعضی از احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده که اگر یکی از
اهل مجلس بسم الله گوید از همه کافیست یازدهم الحمد لله گفتن بعد از فارغ شدن
از طعام وآنچه در اینزمان میانه مردمان متعارف شده است از خواندن سوره
فاتحه بعد از طعام در حدیث مذکور نیست دوازدهم الحمد لله مکرر گفتن در
اثنای طعام خوردن سیزدهم بعد از فارغ شدن از طعام این دعا خواندن
الحمد لله الذی اطعمنا فی جائعین وسقانا فی ظمآنین وکسانا فی عارین وهدانا فی
ضالین وحملنا فی راجلین وآوانا فی ضاحین واخدمنا فی عانین وفضلنا علی
کثیر من العالمین چهاردهم هر دو دست را شستن واگر چه بیکی طعام خورده
باشد پانزدهم هر دو دست بعد از شستن بر ابروهای خود مالیدن چه در
حدیث اهل بیت علیهم السلام آمده که کلف از روی زایل میگرداند شانزدهم
آبهائی که از دست شستن بهم میرسد در ظرفی جمع کردن هفدهم در وقت
دست شستن پیش از طعام اول صاحب طعام دستهای خود را شستن آنگاه
کسی که در دست راست او نشسته باشد ودر دست شستن بعد از طعام ابتدا
بکسی کنند که در جانب دست چپ صاحب طعام نشسته باشد آنگاه آخر از
همه صاحب طعام دستهای خود را بشوید ودر بعضی احادیث واقع شده که
در دست شستن ابتدا بکسی کنند که در جانب راست در خانه نشسته خواه
آزاد باشد وخواه بنده هجدهم آنکه اول صاحب طعام شروع در طعام

خوردن کند نوزدهم آنکه صاحب طعام بعد از همه دست از طعام خوردن بکشد
بیستم دعا کردن جهت صاحب طعام بطریقی که از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله منقولست که آنحضرت بعد از طعام بصاحب طعام میگفته اند اطعم
عندکم الصائمون واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة الاخیار بیست و
یکم اول نماز کردن هرگاه طعام در وقت نماز حاضر شود و وقت نماز وسعت داشته
باشد مگر آنکه جماعتی انتظار او کشند بیست و دوم بعد از طعام خوردن بر پشت
افتادن و پای راست را بر بالای پای چپ نهادن بیست و سیم بعد از سه روز
یکبار گوشت خوردن بیست و چهارم خلال جهت مهمان حاضر ساختن بعد
از طعام خوردن و خلال کردن بعد از طعام خوردن و بیرون آوردن آنچه در بیخ
دندان مانده باشد بیست و پنجم سبزیها با طعام آوردن چه در حدیث آمده
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین میکردند بیست و ششم پیش از طعام
ابتدا بنمک کردن و بعد از طعام ختم بسرکه یا نمک نمودن بیست و هفتم دهن را
بعد از طعام بسعد یعنی به بتلان شستن چه در حدیث آمده که دفع درد دندان
میکند بیست و هشتم جمع کردن آنچه در دستارخوان ریخته باشد اگر در خانه
طعام خورده باشند و گذاشتن آنچه در آن ریخته باشد اگر در صحرا خورده باشند
بیست و نهم شب سیر خوابیدن مرد پیر چه در حدیث آمده که هرگاه مرد پیر
شب بخوابد و شکم او سیر باشد باعث آن میشود که شب خواب کند و بوی دهن
او نیک شود سی ام خوردن آنچه از طعام در دستارخوان ریخته باشد چه در
حدیث آمده که سبب شفای مرضها میشود و محتاجی را زایل میسازد و فرزند
زیاده میگرداند و مرض ذات الجنب را برطرف میکند سی و یکم ضیافت کردن
مهمان و اگر نخواهند آب خوردن جهت ایشان آوردن و اگر نخواهند آب وضو
برای ایشان حاضر ساختن سی و دوم اعزاز و احترام نمودن مهمان سی و سیم
مهمان بسیار بخانه آوردن و طعام دادن چه در حدیث آمده که بسیاری دست
در طعام موجب برکت طعامست سی و چهارم آنچه در خانه حاضر باشد بواسطه
مهمان آوردن سی و پنجم تکلف نکردن جهت مهمان اگر خود آمده باشد
و تکلف کردن اگر او را طلبیده باشد سی و ششم بسیار طعام پختن و اگر
مقدور او باشد و کم پختن اگر مقدورش نباشد سی و هفتم تا دو روزه مهمان

تواضع

تواضع نمودن وآنچه خواهد جهت او حاضر کردن چه روز سیم مهمان جزو اهل
خانه این کس میشود سی و هشتم صاحب طعام خود با مهمان خوردن سی و نهم
اجابت کردن دعوت مسلمان بطعام خوردن و اگرچه بمسافت پنج میل باشد
اما اگر کافر بطلبد اجابت او لازم نیست چهلم باشتهای عیال خود طعام
خوردن چه در حدیث وارد شده که مؤمن باشتهای عیال خود طعام میخورد
و کافر باشتهای خود چهل و یکم آنکه بعد از حاضر شدن نان بر دستارخوان
انتظار چیزی دیگر نکشد و شروع در خوردن کند چهل و دوم کوچک
پختن نان چه در حدیث آمده که با هر نانی برکتی هست چهل و سیم بعد از
گذاردن نماز خفتن چیزی خوردن چه از عادت پیغمبر است چهل و چهارم
خوردن پارچه نان که در راهها یافته باشند چه در حدیث آمده که هر کس
آنرا بخورد حسنه در دیوان اعمال او بنویسند و اگر نجس باشد و آنرا بشوید و
بخورد هفتاد حسنه در دیوان اعمال او نوشته میشود و اما چیزهای امر حرام
اول بسیار خوردن بحدی که ضرر رساند چه هرگاه چیزی خورده باشند
و دیگر چیزی خورند باعث امتلا میشود و مرضها از این بهم میرسد و در حدیث
آمده که چیزی خوردن در حالتی که سیر باشند باعث مرض میشود دوم
رفتن بمجلس ضیافتی که او را نطلبیده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه
میدانند سیم خوردن طعام در مایده که شراب یا هر چه مست کننده باشد
خورند چهارم در ظرف طلا و نقره طعام خوردن و اما آن بیست و پنج امر
که مکروهست اول شکم را از طعام پر ساختن دوم تکیه کرده طعام خوردن
سیم بعد از طعام هرگاه آروغ زند سر بسوی آسمان کردن چهارم مربع نشستن
در وقت طعام خوردن چه در حدیث آمده که مربع نشستن را خدا تعالی دوست
نمیدارد پنجم پسر خود را همراه بردن هرگاه او را تنها بمهمانی طلبیده باشند
ششم طعام خوردن بدست چپ با اختیار هفتم طعام خوردن در حالتی
که راه روند هشتم اجابت کردن دعوت طعامی که جهت ختنه دختران پخته
باشند نهم نان را بکارد یا غیر آن بریدن یا در زیر کاسه نهادن دهم پاک
کردن استخوان از گوشت چه در حدیث آمده که جنیان را در آن نصیبی هست
پس اگر تمام گوشت او را بخورند آنچه در آن خانه بهتر است میبرند یازدهم هر دو

گوشت

نوشته

خوردن ودر خوردن روزی دو مرتبه کراهت بیشتر است دوازدهم زیاده
از چهل روز ترک خوردن کوشت کردن سیزدهم کوشت نیم پخته خوردن چهاردهم
مرد پیر را کرسنه خوابیدن پانزدهم فراخ دستی کردن در معاش هرکاه مفلس
باشد شانزدهم مهمان را خدمت فرمودن هفدهم ترک کردن چیزی خوردن
در وقت شام چه در حدیث امده که ان موجب خرابی بدن میشود و نیز در حدیث
امده که هر کس که شب شنبه و شب یکشنبه شام چیزی نخورد قوتش از و میرود
و تا چهل شبانروز باز نمیاید هجدهم بد وانکشت طعام خوردن با اختیار
نوزدهم دو ظرفهای نمره کوب طعام خوردن بیستم خلال کردن بخوص
درخت خرما و نی و ریحان چه خلال کردن به نی و ریحان سبب مرض جذام میشود
و همچنین خلال کردن بچوب شاهسپرم و اهن مکروهست بیست و یکم ماهی
خوردن چه در حدیث امده که خوردن ان کوشت بدن را میکزاند بیست و دوم
پنیر بی مغز کردو و کردو بی پنیر خوردن بیست و سیم کوشت قاق خوردن
بیست و چهارم کوشت کندیده خوردن چه ان باعث خرابی بدن میشود
بیست و پنجم از چیزی که موش از ان خورده باشد خوردن **مطلب**
دویم در بیان منافع طعامها و میوها بطریقی که از حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین منقولست نان شعیر بدانکه نان جو خوردن از شعار
پیغمبرانست و قوت ایشان و در حدیث وارد شده که در هیچ شکمی قرار نکیرد
که هر مرضی که در ان باشد بیرون کند و قوت پیغمبرانست نان برنج در حدیث
امده که جهت مبطون نافعترین دواهاست و دباغت معده میکند کوشت در
حدیث امده که خوردن کوشت کوشت زاد و بدن میرویاند و سید طعامهاست
در دنیا و اخرت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله کوشت سر دست را
دوستر میداشتند کوشت تالیچه بدترین کوشتهاست چه بمحل بول نزدیکتراست
کوشت کبک ساقهای پای را قوی میکند و تب را میراند کوشت مرغ از حضرت
امیرالمومنین علیه السلام منقولست که کوشت مرغ بچه بهترین کوشتهاست
قطاة از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که کوشت قطاة مبارکست
و صاحب یرقان را کباب ان نافع حباری از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
منقولست که کوشت حباری بواسیر و درد پشت را نافعست و قوت باه میدهد

کوشت

کوشت میش و کاو از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که کوشت میش
شنوائی و بینائی را زیاده میکند و کوشت کاو با چغندر خوردن برص را برطرف
میسازد هریسه در حدیث امده که نفع بسیاری دارد و سبب قوت باه میشود
تخم مرغ در حدیث امده که سبب بسیاری فرزند میشود عسل شفای بیماریست
که سبب ان بلغم باشد عدس بریان کرده تشنکی را مینشاند و قوت معده میدهد
و شفای هفتاد مرض است و عدس دل را نازک میکند و اشک چشم را زیاده
میکرداند ارد کندم بریان کرده طعام پیغمبرانست و خوردن ان کوشت میرویاند
و استخوانرا سخت میسازد و قوت باه میدهد پنیر با مغز کردو در حدیث امده
که هر دو باهم شفاست و هریک تنها مرضست شکر نافع است از همه چیزها و
ضرر ندارد سرکه و زیت طعام انبیاست و منافع ان بسیار است ذهن را روشن
میکرداند و عقل را زیاد میکند و صفرا را کم میسازد و دل را زنده میدارد
و کرمهائی که در شکم ادمی باشد میکشد و شهوت زنانرا برطرف میسازد زیتون
بادها را میشکند روغن دواست خصوصا در تابستان شیر کوسفند سیاه
نافعتر است از کوسفند سرخ و شیر کاو سرخ بهتر است از کاو سیاه شیر و عسل
جهت اب پشت نافع است برنج بهترین چیزهاست برای قطع بواسیر نخود
بریان کرده جهت درد پشت نافع است و هفتاد پیغمبر از او دعا کرده باقلی
مغز ساق را زیاده میکند و فربه میسازد و اب زاد و دماغ زیاده میکرداند
و اکر با پوست بخورند دباغت معده میکند لوبیا بادها را از شکم میراند
ماش مرض بهق را زایل میکرداند کدو باعث زیادتی دماغ میشود مویز سرخ
هر صباح ناشتا بیست و یک عدد خوردن ان دفع مرضها میکند انجیر شبیه ترین
میوهاست بمیوهای بهشت بعضی از مرضها را نافعست قطع بواسیر و نقرس
میکند انار سید میوهاست و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله اورا
بهترین میوها کفته سیر را کرسنه میسازد و کرسنه را سیر میکند و در هر
اناری دانه از بهشت است و لهذا بعضی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام
انار را تنها میخوردند و دانه انار را با پیه خوردن دباغت معده میکند
و وسوسه شیطان از دل میبرد و اکر کسی در روز جمعه پیشتر از انکه چیزی
بخورد یک انار بخورد چهل روز دل او را نورانی میکند و اکر دو انار بخورد

هشتاد روز واگر سه انار بخورد صد و بیست روز از وسوسهٔ شیطان خلاصی
یابد و دود کردن چوب انار جانوران را میگریزاند سیب نافعست جهت زهر و سحر و
دیوانگی و زیادتی بلغم و خوردن آن خون از بینی آمدن را برطرف میسازد به رنگ
را نیکو میگرداند و اگر زن در آبستنی بخورد فرزند او را نیکورو میسازد و غم را
میبرد و کسی که انار بخورد کلام او تمام حکمت میشود و شجاعت میآورد امرود
دل را جلا میدهد و معده را دباغت میکند خصوصا در وقتی که طعام
خورده باشد آلو اطفای حرارت میکند و صفرا را ساکن میسازد و خشک آن
جوشش خون را فرو مینشاند و مرض را میراند ترنج بعد از طعام خوردن نافعست
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ترنج سبز را دوست میداشته اند
سنجد دباغت معده میکند و بواسیر را زایل میسازد و ساقین را قوی میکند
و تقطیر بول را نافعست کاسنی امانست از قولنج هفت ورق آن و بر هر ورقی از آن
قطرهٔ از آب بهشت است و باه را زیاده میکند و فرزند را نیک میسازد و در آن
شفای هزار مرض است بادروج یعنی ریحان کوهی سده را میگشاید و اشتهای
طعام میآورد و سل را میبرد و هضم طعام میکند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
آنرا دوست میداشته اند کندنا جهت بواسیر نافعست و اگر سه روز بخورند
بوی دهن را خوش میگرداند و بادها را دفع میکند و قطع بواسیر مینماید و
امانست از جذام حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آنرا با نمک میخورده اند کرفس
طعام الیاس و یوشع و یسع پیغمبر است باعث زیادتی حافظه میگردد و دل را
پاک میکند و جنون و جذام و برص را برطرف میسازد خرفه حضرت فاطمه
علیها السلام آنرا دوست میداشته اند کاهو خون را صاف میکند سداب
عقل را میافزاید چغندر از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلم
منقولست که آن دفع جذام میکند و شفای مرضهاست و استخوان را سخت میگرداند
کماه آب آن شفای درد چشم است ترب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
منقولست که در آن سه خصلت است ورق او بادها را میشکند و مغز او بول
را میراند و اصل او بلغم را برطرف میسازد کزر امانست از قولنج و بواسیر و باه
را قوی میگرداند شلغم جذام را میبرد بادنجان مرض را میبرد و طبیعت را
باصلاح میآورد پیاز قوت باه میدهد و بلغم را میبرد و پشت را سخت میگرداند

و تب را زایل میکند و مرض وبا را برطرف میسازد سعتر خوردن آن پیش از
طعام رطوبتها را دفع میکند **مطلب سیم** در آداب آب نوشیدن
بدانکه بیست و سه امر با آب نوشیدن تعلق دارد یک امر واجب و سیزده
امر سنت و یک امر حرام و هشت امر مکروه اما یک امر واجب گردانیدن دهن
از موضع طلا و نقره اگر ظرف نقره کوب یا طلا کوب باشد چنانچه مذکور شد
و اما سیزده امر سنت اول در وقت آب خوردن اینکه دعا بخواند الحمد لله
منزل الماء من السماء و مصرف الامر کیف یشاء بسم الله خیر الاسماء دوم آنکه
بعد از آب خوردن اینکه دعا بخواند الحمد لله الذی سقانی ماء عذبا و لم یجعله
ملحا اجاجا بذنوبی الحمد لله الذی سقانی فارونی و اعطانی فارضانی و عافانی
و کفانی اللهم اجعلنی ممن تسقیه فی المعاد من حوض محمد صلی الله علیه و آله
و تسعده بمرافقته برحمتک یا ارحم الراحمین سیم آنکه آب را بمکد چهارم
آنکه بهر دو دست بنوشد پنجم آنکه بسه نفس بنوشد اگر آب دهنده
غلام باشد ششم آنکه بیک نفس بنوشد اگر آب دهنده آزاد باشد هفتم
آنکه آب بسیار ننوشد چه بسیار نوشیدن آب مادهٔ جمیع مرضهاست هشتم
آنکه از نزدیک دستهٔ کوزه و از موضع شکستهٔ آب ننوشد نهم آنکه در وقت
آب نوشیدن حضرت امام حسین علیه السلام را یاد نماید و صلوات فرستد
و قاتلان او را لعن کند چه اگر آنحضرت را یاد نماید و بر قاتلان او لعن فرستد
صد هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت میشود و صد هزار گناه از دیوان
اعمال او محو میشود و صد هزار درجه بلند او را روزی میگردد دهم آبی
که از ناودان خانهٔ کعبه فرود آید نوشیدن چه سبب شفای مرضها در
آنست یازدهم آب زمزم نوشیدن چه در آن شفای مرضهاست دوازدهم
آب باران نوشیدن چه سبب شفای امراض است سیزدهم هدیه بردن آب
زمزم بشهرها و اما یک امر حرام آن در ظرف طلا و نقره آب نوشیدنست و اما
هشت امر مکروه اول آب نیل مصر نوشیدن چه آن دل را میمیراند دوم
آنکه بیک نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده غلام باشد سیم آنکه بسه
نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده آزاد باشد چهارم بیکبار سر کشیدن
آب چه آن باعث مرض کباد میشود و آن مرضی است در جگر پنجم ایستاده

آن

اب نوشیدن ششم انکه از نزدیک دسته کوزه و از موضع شکسته اب ننوشند
هفتم بسیار اب نوشیدن هشتم تکرک خوردن **مطلب چهارم**
در اداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن و انکشتر بدست کردن و کفش و
موزه و نعلین در پای کردن و در ان دو فصل است **فصل اول** در اقسام
رخت پوشیدن بدانکه رخت پوشیدن جهت تجمل بر پنج قسمست قسم اول
رخت پوشیدن واجب چون رخت خوب پوشیدن زن هرگاه شوهر او خواهد
و رخت پوشیدن والی هرگاه باعث خوف و ترس عدو شود قسم دوم
رخت پوشیدن سنت چون رخت خوب پوشیدن زن جهت شوهر خود اول
دفعه و رخت خوب پوشیدن مرد برای زن خود و رخت خوب پوشیدن والی
جهت تعظیم شرع و رخت خوب پوشیدن علما جهت تعظیم علم قسم سیم
رخت پوشیدن حرام چون حریر پوشیدن مردان را در غیر جنک و ضرورت
چنانکه مذکور خواهد شد قسم چهارم رخت پوشیدن مکروه چون
پوشیدن رخت خوب زن را در وقت مردن شوهر چنانچه در بحث طلاق مذکور
شد هرگاه ارادهٔ زینت نکند قسم پنجم رخت پوشیدن مباح و آن
رخت خوب پوشیدنست سوای انچه مذکور شد چه رخت خوب پوشیدن
مباحست **فصل دوم** در انچه بر رخت پوشیدن خوب متعلق است
بدانکه چهل و سه امر بر رخت پوشیدن متعلق است یک امر واجب و شش امر
حرام و بیست و شش امر سنت و ده امر مکروه آما یک امر واجب انکه جامه پاک باشد
در حالتی که نماز میکند چه در جامهٔ نجس نماز صحیح نیست و اما شش امر حرام اول
پوشیدن مردان حریر محض در غیر جنک و ضرورت دوم پوشیدن زنان
حریر محض در حالت احرام و در وقت نماز کردن خلافست سیم پوشیدن پوست
مرده چهارم پوشیدن رختی که غصب کرده باشند پنجم رخت خوب
پوشیدن زن اجنبیه بقصد انکه با او زنا کنند ششم انکشتری طلا در انکشت کردن
و اما بیست و شش امر سنت اول رختی که میپوشند قیمتی باشد بجهت تجمل و
زینت دوم انکه سفید باشد و از پنبه باشد چه در حدیث امده که جامهٔ
پنبه پوشیدن لباس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و ائمهٔ معصومین
علیهم السلام بوده سیم انکه کوتاه باشد چهارم انکه استین جامه از

انکشتان دراز تر نباشد پنجم انکه جامهٔ خانه غیر جامهٔ بیرون رفتن باشد
ششم انکه در حالت پوشیدن جامه کوزهٔ نو را پر اب سازند و سوره انا انزلنا
سی و دو بار بران بخوانند و بدمند و قدری از ان بر جامه بپاشند چه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که سبب فراخی نعمت میشود مادام
که از ان جامه اثری باقی باشد هفتم در حالت پوشیدن جامهٔ نو این دعا را
بخواند که محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده
که کفت پرسیدم از انحضرت که کسی که جامهٔ نو بپوشد چه کار کند انحضرت
فرمودند این دعا بخواند که اللهم اجعله ثوب یمن و تقی و برکة اللهم ارزقنی
فیه حسن عبادتک و عملا بطاعتک و اداء شکر نعمتک الحمد لله الذی کسانی
ما اواری به عورتی و اتجمل به فی الناس هشتم انکه در وقت عمامه پیچیدن
این دعا بخواند اللهم سومنی بسیماء الایمان و توجنی بتاج الکرامة و قلدنی
حبل الاسلام و لا تخلع ربقة الایمان من عنقی نهم انکه ایستاده عمامه بندد
چه در حدیث از نشسته پیچیدن عمامه نهی وارد شده دهم انکه همیشه
تحت الحنک ببندد یازدهم انکه در وقت زیر جامه پوشیدن این دعا
بخواند اللهم استر عورتی و امن روعتی و اعفف فرجی و لا تجعل للشیطان فی
ذلک نصیبا و لا له الی ذلک وصولا فیصنع لی المکائد و یهیجنی لارتکاب محارمک
دوازدهم انکه زیر جامه را ایستاده نپوشد سیزدهم انکه موزه و کفش و نعلین
را نشسته بپوشد چهاردهم انکه در وقت پوشیدن نعلین و موزه پای
راست را پیش از پای چپ در ان کند و در کندن اول از پای چپ بکند پانزدهم
انکه در وقت نعلین و موزه پوشیدن این دعا بخواند بسم الله و بالله اللهم
صل علی محمد و ال محمد و وطئ قدمی فی الدنیا و الاخرة و ثبتهما علی الصراط یوم
تزل فیه الاقدام شانزدهم انکه در وقت کندن نعلین و موزه این دعا بخواند
بسم الله و الحمد لله الذی رزقنی ما اوقی به قدمی من الاذی اللهم ثبتهما علی
صراطک و لا تزلهما عن صراطک السوی هفدهم انکه نعلین و موزهٔ زرد
بپوشد چه در حدیث امده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند
کسی که نعلین زرد بپوشد همیشه خوشحال خواهد بود تا کهنه شود هجدهم
نعلین سفید پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست

که نعلین سفید اگر کسی بپوشد کهنه نشود تا مالی بدست پوشنده آن آید و
نعلین زرد لباس پیغمبرانست نوزدهم پوشیدن موزه بیستم پوشیدن پیراهن
کتان چه در حدیث آمده که پوشنده را فربه میکند بیست و یکم انگشتر بدست
کردن بیست و دوم انگشتری بدست راست کردن بیست و سیم انگشتری
عقیق بدست کردن چه در حدیث آمده که آن امانست از بلاها بیست و چهارم
انگشتری که نگین آن از یاقوت باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که
مفلسی را میبرد بیست و پنجم انگشتری که نگین آن فیروزه باشد در دست
کردن چه در حدیث آمده که کسی که در دست او انگشتری باشد که نگین از فیروزه
باشد هرگز محتاج نمیشود بیست و ششم انگشتری که نگین آن جزع یمانی یا بلور
باشد در دست کردن و اما ده امر مکروه اول پوشیدن موزهٔ سرخ در حضر
اما در سفر مکروه نیست دوم پوشیدن نعلین سیاه چه در حدیث آمده
که بچشم ضرر میرساند و غم میآورد اما کفش سیاه پوشیدن مکروه نیست
سیم پوشیدن جامهٔ مصور بتخصیص در نماز چهارم جامهٔ سیاه پوشیدن
چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که حق تعالی وحی فرستاد
به پیغمبری از پیغمبران که بمؤمنان بگوی که لباس دشمنان مرا نپوشند یعنی جامهٔ
سیاه پنجم پوشیدن جامهٔ که بسبب آن انگشت نما باشد چه در حدیث آمده که
کسی که جامهٔ بپوشد که بسبب آن جامه مشهور شود خدای تعالی او را جامهٔ از
آتش دوزخ بپوشاند ششم جامهٔ سرخ پوشیدن مگر در عروسی هفتم
پوشیدن جامه که زرد باشد یا بزعفران رنگ کرده باشند مگر در عروسی
چند در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرموده که رنگ کردن جامه
بزعفران خاصهٔ بنی امیه است و در حدیث آمده که آنحضرت وقتی قبای زرد
پوشیده اند و از آن عذر گفته که من چون عروسی کرده ام جهت آن قبای
زرد پوشیده ام هشتم آنکه یک کفش یا یک نعل پوشیده براه روند مگر
آنکه یکی را بدوختن داده باشند چه در حدیث آمده که هر که در یک نعل راه
رود اگر شیطان ضرری باو رساند کسی را ملامت نکند مگر نفس خود را نهم
انگشتری از آهن در دست کردن ، دهم عمامه را نشسته پیچیدن

در قضا پرسیدن و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در انساء
آن و صفات قاضی و در آن سه فصل است **فصل اول** در اقسام
قضا پرسیدن و آن بر دو قسمست **قسم اول** قضا پرسیدن عام یعنی
حکم کردن میانهٔ مسلمانان و آن وظیفهٔ امامست یا نایب او و بر امام واجبست
که در هر قطری از اقطار و در هر مصری از امصار قاضی نصب کند و هر قاضی
جامع الشرایطی که امام جهت قضا پرسیدن تعیین کند بر او واجب عینی است
و بعضی از مجتهدین با تعیین نیز واجب عینی نمیدانند هرگاه جمعی دیگر باشند
که بآن قیام توانند نمود و اگر امام تعیین نکند واجب کفائیست مگر آنکه منحصر
بیک شخص باشد چه در اینصورت با عدم تعیین امام نیز بر آنکس واجب عینی است
و اگر امام عالم بحال آنکس نباشد بر او واجبست که حال خود را بعرض امام رساند
تا امام عالم بحال او شود و در حال غیبت امام فقیه جامع الشرایط را لازمست
حکم کردن و واجبست بر مردمان رفع قضایای خود باو نمودن چنانچه بر قاضی
منصوب از جانب امام لازم بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در حالت غیبت
امام و نبودن فقیه جامع الشرایط قضای فقیه عادل امامی و اگر چه مجتهد نباشد
کافیست و حکم او حکم فقیه جامع الشرایط است و هرگاه جماعتی که اهلیت
قضا در ایشان باشد بسیار باشند اما قضا پرسیدن ایشان سنتست سیما که
مجتهدین را در این خلافست اقرب آنست که اگر کسی که بر خود اعتماد داشته باشد
که بآن قیام تواند نمود سنتست که متکفل آن شود و بعضی از مجتهدین بر آنند
که اگر مفلس باشد سنتست که قضا پرسد و از بیت المال رزق گیرد و اگر
بفضل مشهور نباشد سنتست که مرتکب قضا نشود تا مشهور بفضل گردد
و اگر مشهور بفضل باشد یا آنکه محتاج نباشد مکروهست قضا پرسیدن
و جایز است از جانب حاکم ظالم قاضی شدن هرگاه داند که حکم شرع بطریق حق
جاری میتواند ساخت و حکمی که قاضی منصوب از جانب حاکم ظالم کند صحیح
نیست و اگر چه آن ظالم صاحب شوکت باشد اما ترافع جهت ضرورت بآن
قاضی جایز است و اگر آن قاضی حکمی کند بواسطهٔ شخصی بگرفتن مال خود آن
شخص را جایز است گرفتن آن و جایز است متعدد بودن قاضی در یک شهر و
در اینصورت مردمان در رفع کردن قضای خود بهر کدام که خواهند [illegible]

هرگاه در جامعیت شرایط مساوی باشند واگر مساوی نباشند رفع باعلم باید
کرد واگر در علم مساوی باشند باورع واگر یکی اعلم باشد ویکی اورع اعلم
مقدمست براورع واگر در این صورت میانهٔ مدعی ومدعی علیه نزاع واقع شود
وهریک از ایشان بقاضی راضی شوند قاضی که مدعی خواهد مقدمست بر قاضی
مدعی علیه وجایز است که امام در هر محلهٔ قاضی نصب کند یا آنکه هر قاضی را بنوعی
از قضا مخصوص گرداند مثل آنکه یکی را جهت قضا رسیدن میانهٔ مردان تعیین
نماید ودیگری را جهت زنان وایا جایز است که شرط کند که هر دو مثلا در حکم
واحد متفق شوند میانهٔ مجتهدین در این خلافست وکسی که جاهل باحکام شرعیه
باشد وشرایط قضا در او محقق نباشد قضا رسیدن بر او حرامست چه در
حدیث از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که قاضی بر چهار قسم است
سه از ایشان در دوزخند ویکی در بهشت اول آنکه دانسته حکم بباطل کند
دوم آنکه حکم بباطل کند ونداند که باطل است سیم آنکه حکم بحق کند ونداند
که حق است این هر سه بدوزخ میروند اما چهارم آنکه حکم بحق کند وداند که
حقست این قاضی ببهشت میرود **قسم دوم** قضا رسیدن خاص وآن
در صورتیست که مدعی ومدعی علیه بشخصی راضی شوند که میانهٔ ایشان
حکم کند وحکم این شخص بر ایشان جاریست واگر چه امام یا کسی از جانب او جهت
قضا رسیدن عام موجود باشد وشرطست در این قاضی آنچه در قاضی منصوب
از جانب امام شرطست از صفاتی که مذکور خواهد شد وایا رضای مدعی و
مدعی علیه بعد از حکم این قاضی شرطست مجتهدین را در آن خلافست واگر یکی
از ایشان پیش از حکم یا در اثنای حکم رجوع کند حکم آن قاضی بر او نافذ نیست
واین قاضی بر مدعی ومدعی علیه حکم بتعدی نمیکند پس اگر حکم بدیت کند
در خطا بر عاقله دیت نمیدهد **فصل دوم** در صفات قاضی بدانکه
بیست وهفت صفت میباید که در قاضی باشد دوازده صفت واجب و
پانزده صفت سنت اما دوازده صفت واجب اول آنکه بالغ باشد چه
قضای طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد چه قضای دیوانه صحیح
نیست سیم آنکه مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست وبعضی از
مجتهدین گفته اند که قضای زن در مواضعی که گواهی او مسموع باشد

صحیح است چهارم آنکه مؤمن باشد چه قضای غیر مؤمن صحیح نیست پنجم
آنکه عادل باشد یعنی گناه کبیره نکند وگناه صغیره از او بسیار سر نزند چه
قضای فاسق صحیح نیست ششم آنکه حلال زاده باشد چه قضای ولد
الزنا صحیح نیست هفتم آنکه قدرت بر چیزی نوشتن داشته باشد بمذهب
بعضی از مجتهدین هشتم آنکه آزاد باشد بر قول بعضی از مجتهدین نهم آنکه
کور نباشد بمذهب بعضی از مجتهدین اما اگر کر باشد صحیح است دهم آنکه
فراموشی او زیاده از یاد بود او نباشد چه اگر فراموشی او غالب باشد قضای
او صحیح نیست یازدهم آنکه کسی باشد که گواهی او بر مدعی علیه مسموع باشد
پس اگر چنین نباشد چون قضای فرزند بر پدر ودشمن بر دشمن وعدو بر عدو صحیح
نیست دوازدهم آنکه در احکام شرعیه واصول اجتهاد کرده باشد واجتهاد
بدانستن هفت علم حاصل میشود اول علم کلام بدلیل تفصیلی چه دلیل اجمالی
کافی نیست وآن علمی است که بحث کرده میشود در آن از شناختن خدا تعالی
وصفات ثبوتیه وسلبیه وعدل وحکمت او ونبوت پیغمبر وامامت امیر المؤمنین
وائمه علیهم السلام ومعاد واما معرفت آنچه در کتب حکمت مذکور میشود از جواهر
واعراض ودفع شبهاتی که کرده اند وکنند واجب کفائیست دوم علم اصول
فقه وآن علمی است که بحث میشود در آن از دلایل احکام شرعی از امر ونهی و
عموم وخصوص واطلاق بطریق تفصیل از اجمال وبیان وغیر اینها سیم علم
نحو ضروری وآن علمی است که بحث میشود در آن از احوال آخر کلمه وکلام
از حیثیت اعراب وبنا اما استیفای مسایل نحو لازم نیست چهارم علم صرف
ضروری وآن علمی است که بحث میشود در آن از احوال بنای کلمه پنجم علم
بلاغت عربی باندازه که قرآن واحادیث حضرت رسالت پناه وائمه معصومین
علیهم السلام را تواند فهمیدن ششم علم منطق وآن علمیست که فهم را از
خطای در فکر نگاه میدارد واز علم منطق دانستن شرایط حد وبرهان ومعرفت
اشکال اقترانیه واستثنائیه کافیست هفتم دانستن چهار اصل اول
آیات قرآنیه دوم احادیث نبویه صلی الله علیه وآله وائمه علیهم السلام که
از آنها احکام شرعیه مستنبط میشود ودر دانستن آنها دانستن بیست و
پنج امر لازمست وآن دانستن ناسخ ومنسوخ آنهاست وعموم وخصوص وامر

وهی واطلاق وتقیید ومحکم ومتشابه واجمال وبیان وظاهر ومأوّل وقصد الفاظ وکیفیت دلالت ومفاسد الفاظ ومتواتر واحاد ومسند ومرسل ومقطوع وحال رُوات وتعارض ادله وقوت استخراج وایات قرانیه که احکام شرعیه ازان مستنبط میشود قریب بپانصد ایه است وحفظ انها شرط نیست بلکه فهمیدن معانی و استحضار انها هرگاه محتاج بان شود کافیست ودر احادیث اعتماد با صل صحیح از رجال اصل مشهور که ان کافی ومن لا یحضره الفقیه وتهذیب واستبصار است که بسند متصل از عدول تا امام روایت کرده اند کافیست سیم احاطه بمسایل اجماعیه تا انکه اجتهاد بخلاف ان نکند امّا معرفت مسایل اجماعی وخلافی واجب نیست چهارم دلیل عقلی از استصحاب وبرائة اصلیه در جائی که محتاج بدلیل عقلی میشود وانجا ایات قرانیه واحادیث نباشد ودانستن قیاس پیش امامیه حجت نیست امّا نزد سنیان حجت است ومراد بدانستن اینعلوم انست که او را قوت ان باشد که رد فرع باصل تواند کرد واستنباط فرع از اصل تواند نمود چه تحصیل اینعلوم چنانچه در این زمان متعارفست سهل است امّا بهم رسانیدن ان قوت بغایت مشکل است تا انکه توفیق الهی شامل حال کدام سعادتمند گردد چ اینکار دولتست کنون تا کرا رسد وامّا پانزده صفت سنت اوّل انکه قاضی زاهد ومتورع وامین باشد دوم انکه اعمال صالحه بسیار کند سیم انکه از هوای نفس شدید العفه باشد چهارم انکه بتقوی حریص باشد پنجم انکه بی عنف وتعدی صاحب قوت باشد وبی ضعف وسستی ملایم باشد تا انکه قوی در باطل او طمع نکند وضعیف از عدل او مایوس نشود ششم انکه حلیم باشد هفتم انکه فهیم باشد برای امور هشتم انکه ضابط باشد نهم انکه چیزها از زود بشنود دهم انکه قوت در بصر وبصیرت او باشد یازدهم انکه دانا باشد بزبان اهل انشهری که در انجا قاضی است دوازدهم انکه از طمع منزه باشد سیزدهم انکه صادق القول باشد چهاردهم انکه صاحب رای باشد پانزدهم انکه جبار نباشد **تتمّه** قاضی بودن شخصی بسبب تعیین امام بسه طریق ثابت میشود اوّل شنیدن از امام که بشخصی بصیغهٔ ماضی گوید ولیتک الحکم یعنی والی کردانیدم ترا در حکم کردن یا استنبتک فی الحکم یعنی نایب کردانیدم ترا در حکم کردن یا بصیغهٔ امر گوید چون

احکم بین الناس یعنی حکم کن تو میان مردمان دوم گواهی دادن دو عادل بر قول امام در تعیین او سیم گواهی دادن جماعتی که از گواهی ایشان ظنی حاصل شود وبشیاع برسد وقول قاضی در تعیین از جانب امام بی این سه طریق کافی نیست واگرچه قرینهٔ بران دلالت کند واما کافی است خط امام در قبول کردن قول او میانهٔ مجتهدین دراین خلافست وعزل قاضی از منصب قضا بچهار چیز میشود اوّل دیوانه شدن قاضی یا فاسق شدن یا بیهوش شدن او یا غالب شدن نسیان بر او در این صورتها بعد از عزل او باین سببها اگر اینها زایل شود دوباره عود نمیکند دوم مردن امامی که ان قاضی را نصب کرده سیم ساقط شدن ولایت کسی که او را تعیین کرده چون فاسق شدن یا بیهوش گشتن او چهارم عزل کردن امام او را بجهت مصلحتی واما امام او را بی مصلحت عزل میتواند کرد یا نه مجتهدین را در ان خلافست اقرب انست که میتواند ودر عزل علم قاضی بعزل او شرطست پس اگر پیش از علم بعزل حکمی کرده باشد صحیح است واگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم قول او را قبول نمیکنند مگر بگواه گذرانیدن واگر پیش از عزل دعوی کند قولش مقبولست **فصل سیم** در انچه تعلق بقضا رسیدن دارد بدانکه شصت وهفت امر تعلق بقضا رسیدن دارد شانزده امر واجب بیست وشش امر سنت وچهار امر حرام و بازده امر مکروه امّا شانزده امر واجب اوّل حاضر ساختن مدعی علیه واگرچه بر دعوی او نکرده باشد بخلاف غایب که او را تکلیف حضور نکند مگر با تحریر دعوی وتکلیف حضور وقتی لازمست که از ولایت او باشد واگر در ولایت دیگر باشد بعد از ثبوت حکم میکند وگواه میگیرد واگر مدعی علیه زنی باشد که از خانه بیرون نیامده باشد قاضی کسی پیش او تعیین کرده بفرستد که وکیل او باشد اگر او وکیل تعیین نکرده باشد واگر حکم قسم خوردن باشد امین خود را با دو گواه بفرستد که او را قسم دهند واگر خصم از حاضر شدن پیش قاضی امتناع نماید قاضی حکم با حضار او میکند واگر خواهد که او را حاضر کند ... واگر مدعی علیه مطالبه لازمست ... وامّا اولی انست که تحریر دعوی کند انگاه مدعی علیه را طلبد دوم برابر دانستن مدعی ومدعی علیه خواه هر دو مسلمان باشند خواه

هردو تا فرود و نظر کردن و گوش بر سخنان ایشان انداختن و جواب کلام ایشان گفتن
و در جای دادن و تعظیم کردن و عدل نمودن و حکم کردن و بعضی از مجتهدین این
را سنت میدانند اما اگر یکی از ایشان مسلمان باشد و دیگری از اهل کتاب جایز است
که مسلمان را در مجلس بر اهل کتاب مقدم دارد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در مجلس شریح پهلوی او نشست و جایز است که کافر ایستاده باشد و مسلمان
بنشیند اما تسویه در میل قلبی در هیچکدام واجب نیست ششم مقدم داشتن
کسی که پیشتر بدعوی آمده باشد مگر آنکه متأخر ضرورتی داشته باشد
چون مستعجل و کسی که بسفر رود یا زن باشد چه در اینصورت واجبست که اینها را
مقدم دارد و اگر دو کس با هم مساوی باشند قرعه میان ایشان بزند پس بنام
هرکس که بیرون آید او را در باب دعوی مقدم دارد در پس چهارم شنیدن
سخن کسی که پیشتر سخن کند از خصمین و اگر هر دو ابتدا بسخن کنند از کسی بشنود
که در دست راست خصم بوده باشد و شیخ طوسی در این مسئله نقل اجماع
کرده و بعد از آن قرعه بزند خلاف مرسلین را که ایشان گفته اند که میباید
هر دو قسم بگویند که کدام مدعی است و کدام مدعی علیه و صرف دعوای ایشان
کنند یا صلح نمایند و حاکم در اینصورت در مقدم داشتن مخیر است پنجم
زجر کردن کسی که از طریق شرع در مجلس و تعدی کند باین طریق که اول بآسانی
و نرمی دفع او نماید پس اگر بآن متنبه نگردد درشتی کند و اگر محتاج بزدن باشد بزند
اما اگر حق از قاضی باشد سنت است که عفو کند مادامی که بفساد نکشد ششم
تلقین کردن یکی از مدعی و مدعی علیه را بچیزی که ضرر دیگری در آن نباشد
و هدایت کردن یکی از ایشان را بحجت او هفتم رشوه نگرفتن پس اگر گرفته باشد
واجبست که بصاحبش رد کند با وجود آن و بدل آن با تلف آن هشتم آنکه
قاضی در اثنای گواهی دادن گواه یا بعد از آن چیزی نگوید که گواه از آن وسیله
گواهی خود سازد یا او را دلیر کرداند بر گواهی دادن هرگاه در گواهی دادن مردد
باشد و همچنین اگر مدعی علیه خواهد که بر حقی اقرار کند حاکم شرع او را چیزی
نگوید که باعث انکار کردن او گردد مگر در حق الله و در نهم حکم کردن هرگاه مدعی
التماس حکم کند و موجب حکم پیش او ثابت شده باشد پس در اینصورت بگوید که
حکمت یا قضیت یا انفذت و آنچه باینها ماند و بعضی از مجتهدین گفته اند که

نیابت قضا

هرگاه حق مدعی را تسلیم او کند یا او را بگرفتن آن عین یا فروختن آن امر نماید
کافی نیست و احتیاج بحکم کردن نیست و کافی نیست که بگوید مدعای تو پیش
من ثابت شده یا دعوی تو ثابتست چه در اینصورت نقض آن جایز است بخلاف
امر کردن بگرفتن عین جهت آنکه نقض آن جایز نیست دهم حکم خود را برطرف
کردن هرگاه خلاف آن بقرآن یا حدیث متواتر یا اجماع یا خبر واحد صحیح ظاهر گردد
خواه او حاکم باشد و خواه غیر او و خواه تنفیذ حکم او کرده باشد جاهل بآن و
خواه نکرده باشد یازدهم نوشتن حکم و محضر و همچنین واجبست نوشتن تمسک
جهت اقرار کننده هرگاه خصم او التماس کند و آنکس معروف باشد یا کسی باشد
که او را بشناسند و قیمت کاغذ تمسک از بیت المال باید داد و یا شهادت
آنکس که التماس میکند بدهد دوازدهم جبر کردن محکوم علیه بر بیرون آمدن
از عهده حق اگر انکار کند و اگر ادعای مفلسی نماید و اصل مال ظاهر
نداشته باشد یا آنکه اصل دعوی مال نباشد او را سوگند بدهد و سر دهد
و اگر اینچنین نباشد او را حبس کند تا آنکه مفلسی او بگواهی که مطلع بر ظاهر
و باطن او باشد ظاهر شود یا آنکه خصم او تصدیق افلاس او کند و اگر مال ظاهری
داشته باشد امر کند بفروختن آن و اگر از فروختن امتناع نماید او را بر فروختن
جبر کند یا آنکه بنیابت او خود بفروشد سیزدهم سؤال کردن از گواه هرگاه
مدعی علیه منکر حق باشد پس اگر مدعی دعوی گواه کند او را بحاضر کردانیدن
ایشان امر نماید و بعد از آنکه گواه را حاضر کرداند حاکم از ایشان سؤال نکند مگر
بالتماس مدعی یا آنکه گوید هرکس پیش او گواهی هست بگوید پس اگر هر دو گواه
متفق گویند و مطابق دعوی مدعی باشد و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت شده
باشد حکم کند بالتماس مدعی و بعضی از مجتهدین برآنند که بی اذن مدعی حکم
میتواند کرد لیکن واجبست که گواهان را بر خصم عرض کند تا آنکه اگر خصم فسق ایشان
را داند ظاهر کرداند پس اگر خصم جهت جرح کردن مهلتی طلبد سه روز او را
مهلت دهد و بعد از آن حکم کند و اگر حاکم حال گواهان را نداند گواهان عادل
از مدعی طلب کند و اگر مدعی گوید که گواه ندارم حاضر نیستند مدعی کند که
او را قسمی بر مدعی علیه میرسد پس اگر مدعی طلب قسم نماید حاکم او را قسم
دهد چهاردهم سؤال کردن از حال گواهان از عدالت و فسق ایشان اگر حال

نباشد واکرچه مدّعی علیه ازان ساکت باشد وموقوف نیست واجب بودن
تزکیهٔ کواهان برطعن درایشان وآیا وجوب تفحص حال کواهان ساقط میشود باقرار
کردن مدّعی علیه بعدالت ایشان مجتهدین را درین دو قولست پانزدهم انکه
درحالتی که مدّعی علیه ازقسم خوردن امتناع نماید حاکم بکرّات باو بکوید که
اکر قسم نمیخوری مدّعی قسم میخورد وحق را بازیافت مینماید وهمچنین واجبست
برحاکم قسم دادن مدّعی برغایب ومیت وغیر اینها شانزدهم انکه تا یکی ازمدّعی
علیه حاضر نباشد حکم نکند چه اکر اینها نباشند وحکم کند حکم او صحیح نیست
وامّا سی وشش امر سنّت اوّل بمسجد جامع رفتن دروقت امدن بشهر ودو رکعت
نماز تحیت مسجد کردن وسؤال نمودن ازحق تعالی توفیق وعصمت واعانت راو
سلام کردن بر انکسی که اوّل پیش او اید دوم نزول کردن درمیان شهر سیم
کرفتن صورت تمسکات ومحضرها وقبالها ازقاضی معزول چهارم سؤال کردن
ازاحوال اهل شهر وشناختن اهل انرا ازانکه محتاج بشناختن باشد پنجم منادی
کردن بامدن او در روقت درامدن بشهر وخواندن چیزی که امام جهت او
نوشته باشد ششم انکه ابتدا کند باحوال انهائی که درحبس قاضی معزول
باشند پس اکر محبوس اقرار کند بواسطهٔ خصم او را انکاه دارد تا انکه حق را بدهد
واکر منکر باشد سؤال ازخصم کند پس اکر خصم اعتراف بانکه او را بغیر حق حبس
کرده اند رها کند واکر محبوس کوید مرا خصمی هست امّا نمیشناسم او را نکاه
دارد تا خصم او پیدا شود واکر کوید خصم ندارم حال خصم او را بمنادی کردن
تحقیق نماید پس اکر بعد ازمنادی کردن خصم او ظاهر نشود او را سرده‌د واکر
کوید که حبس من بغیر حق واقع شده مجتهدین را درین دو قولست اقرب انست
که قولش مقبول نیست چه متضمن قدح درقاضی اولست بلکه تفحص حال او
باید کرد واو را قسم باید داد ببری الذمه بودن او وانکاه او را رها کند وآیا کفیل
کرفتن ازو دراینصورت لازمست یا نه دران خلافست واکر کوید که خصمی دارم
امّا مرا بظلم حبس کرده بود درین نیز میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست که قول
او مقبول نیست چنانچه درمسئلهٔ سابق کذشت هفتم نکاه کردن دراموال
اطفال ودیوانکان پس حکم کند میانهٔ ایشان بانکه به بیند که اطفال اکر بالغ
وعاقل شده اند مال ایشانرا بایشان تسلیم وولی ایشان اکر ازولایت معزول

شده

شده باشد حکم باسقاط ولایت او کند وهمچنین نظر کند درحال اوصیا واخراج
حقوق پس اکر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده باشند تصرف
ایشانرا باطل کرداند وبدل ایشان جماعتی دیکر تعیین کند واکر ضعیف باشند
دیکری را با ایشان ضم کند هشتم نظر کردن درامینان قاضی اول ولقطه و
ضاله پس هرکاه امینان خاین شده باشند امانتهای مسلمانان را ازایشان باز
کیرد ولقطه وضاله که درمعرض تلف باشد یا انکه نفقهٔ انها برابر قیمت انها شده
باشد بفروشد وماعدای انها را نکاه دارد یا انکه بکسی دهد که انها را یابد
باشد نهم فکر کردن درمحرران وقسمت کنندکان املاک وکسانی که کواهانرا
تزکیه کنند ومترجمان وکسانی که قاضی اکر کر باشد سخنان مدّعی ومدّعی علیه
را بقاضی بفهمانند پس هرکدام ازاینها که فاسق شده باشند بدیکری تبدیل
کند دهم نشستن جهت قضا درجائی که امدن پیش او بر سایلی میسر کردد
یازدهم انکه روی بقبله بنشیند وبعضی ازمجتهدین برانند که پشت بقبله
بنشیند وبرخاک وبوریا ننشیند بلکه جهت او فرشی بیندازند دوازدهم
انکه وضو بسازد وجامهٔ خوب بپوشد سیزدهم انکه بسکینه ووقار ازخانه
بیرون اید چهاردهم انکه بسیار کشاده روئی نکند بحیثیتی که مردم در سخن
کفتن پیش او جرات کنند وچندان کرفته نیز نباشد که مانع ازسخن کفتن پیش او
شود پانزدهم انکه خالی باشد ازانچه او را مشغول سازد وباعث پراکندکی
خاطر او کردد چون غضب وکرسنکی وتشنکی وخوشحالی بسیار وغم بیشمار
وبیماری وخواب وانچه باینها ماند شانزدهم حاضر کردانیدن علما درمجلس
قضا تا انکه او را اکاه کردانند برماخذ حکم یا خطائی که ازاو واقع شود هفدهم
حاضر کردانیدن جماعتی ازعدول را درمجلس قضا جهت ترتیب خصوم در
دعوی وجماعتی که بر اقرار نمودن مردمان وحکم کردن قاضی کواه شوند و
کواهی عادل وقاسمی امین هجدهم ترغیب نمودن قاضی مدّعی ومدّعی علیه
را بصلح کردن پس اکر ازصلح امتناع نمایند حکم کند واکر ان مسئله بر قاضی
مشتبه باشد ازخصمین مهلت طلبد تا بر او ظاهر شود واجتهاد در تحصیل
ان کند نوزدهم متفرق ساختن کواهان هرکاه دران قضیه شک وریبه
داشته باشد اکر کواهان از اهل فضل وتمام نباشند بیستم انکه نهی که

اقرار

اقرار بحدی نماید قاضی چنان کند که شاید او انکار آن کند و از حد خلاص گردد
چنانچه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نسبت بماعز کردند بیست و یکم
امر کردن بنشستن مدعی و مدعی علیه در برابر او و جایز است آنکه هر دو بایستند
اما ایستادن یکی از ایشان جایز نیست مگر آنکه ایستاده کافر باشد و نشسته
مسلمان بیست و دوم آنکه در وقت قضا رسیدن دربان نداشته باشد
بیست و سیم آنکه قاضی خود متوجه خریدن و فروختن جهت خود نشود بیست و
چهارم حاضر شدن قاضی بضیافت مدعی و مدعی علیه و ضیافت نکردن یکی
از ایشان را بیست و پنجم آنکه هرگاه مدعی و مدعی علیه از سخن کردن ساکت
باشند با ایشان بگوید که سخن گویید یا مدعی شما سخن گوید بیست و ششم آنکه
در ساقط گردانیدن حق یا ابطال دعوی شفاعت نکند بیست و هفتم عیادت
مدعی و مدعی علیه کردن و بر جنازه ایشان حاضر شدن بیست و هشتم اجتناب
کردن در آنکه مدعی و مدعی علیه را برابر خواهد اگر ممکن باشد بیست و نهم
سؤال کردن از عدالت گواهان در نهانی چه آن از تهمت دورتر است و هرگاه
مدتی بگذرد که در گواهان تغییر حال ممکن باشد مجدداً از حال ایشان سؤال
کردن و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه شش ماه بر ایشان بگذرد از حال
ایشان سؤال باید کرد سی ام آنکه قاضی در وقت قسم دادن وعظ گوید سی و یکم
آنکه قضایای هر روز و هفته و ماه و سال را در جائی جمع کند و تاریخ آنها را
بنویسد تا آنکه از تغییر محفوظ باشد سی و دوم آنکه بر حکم کردن در هر
قضیه گواهان عادل بگیرد سی و سیم عفو کردن قاضی از کسی که درشتی با او
کند سی و چهارم ترک کردن قاضی گرفتن چیزی از بیت المال جهت رزق اگر
احتیاج بآن نداشته باشد و همچنین است حکم کاتب و مترجم قاضی و معلم قرآن
و مدرس آداب و غیر آن و صاحب دیوان و کیال و گواهانی که گواهی دهند مگر
آنکه برای سفر کردن و مؤنت سفر محتاج بآن باشند چه در اینصورت گرفتن
چیزی جهت مؤنت سفر جایز است سی و پنجم آنکه سه نوبت بکسی که قسم
متوجه اوست بگوید که اگر قسم نمیخوری حکم میکنم بحق جهت دیگری سی و
ششم سوگند مغلظه دادن در اموالی که زیاده از ربع دینار باشد و اما
چهار امر حرام اول چیزی دادن جهت قاضی شدن و بعضی از مجتهدین

برانند

ن بیان قضا

برانند که آنکسی که اراده قاضی شدن دارد اگر میان مردمان مشهور نباشد
سنت است که چیزی دهد و قاضی شود تا آنکه بعلم و فضل مشهور گردد دوم
رشوه گرفتن قاضی در قضا رسیدن و همچنین رشوه دادن بقاضی حرام است
مگر آنکه داند که اگر رشوت ندهد مالش فوت میشود چه در اینصورت
جایز است سیم اجرت گرفتن قاضی با عدم تعیین و عدم احتیاج از مدعی و
مدعی علیه و غیر ایشان اما با احتیاج مکروه است چهارم تلقین کردن
قاضی مدعی و مدعی علیه را بچیزی که مستلزم ضرر دیگری باشد و اما
یازده امر مکروه اول دربان نگاه داشتن قاضی در وقت قضا رسیدن
و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند جهت آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله نهی از آن کرده دوم قضا رسیدن در وقت گرسنگی و غضب
سیم خریدن و فروختن قاضی بنفس خود چیزی را جهت خود چهارم بسیار
گشاده رو بودن قاضی که بسبب آن هیبت او از دلها ساقط شود پنجم بسیار
مقبوض بودن قاضی ششم تعیین کردن جماعتی مخصوص جهت گواه شدن
هفتم شفاعت کردن قاضی جهت اسقاط حقی یا ابطال دعوی هشتم
متفرق ساختن گواهان هرگاه از اهل فضل باشند و وعظ گفتن ایشان نهم
سخن کردن با یکی از مدعی و مدعی علیه و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
دهم در مسجد قضا رسیدن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند یازدهم
رزق گرفتن قاضی با عدم احتیاج و عدم تعیین از بیت المال **مطلب دویم**
در بیان تحقیق نمودن دعوی و جواب گفتن و کیفیت حکم حاکم و در آن چند فصل است

فصل اول در تحقیق نمودن دعوی بدانکه مدعی کسی است که هرگاه
او ترک دعوی کند کسی با او کاری نداشته باشد یا آنکه خلاف اصل یا خلاف
ظاهر را دعوی کند و مدعی علیه مقابل اوست و شش چیز در مدعی شرط است
اول آنکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست دوم آنکه عاقل باشد
چه دعوی دیوانه معتبر نیست سیم آنکه مختار و جایز التصرف باشد چه
دعوی غافل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح
نیست چهارم آنکه دعوی را جهت نفس خود کند یا جهت کسی که وصی
یا ولی یا وکیل او باشد یا حاکم شرع او را امین کرده باشد پس اگر غیر اینها دعوی

کند صحیح نیست پنجم آنکه آنچه دعوی کند چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس دعوی شراب وگوشت خوک کردن مسلمان صحیح نیست واگر چه دعوی بر جهود باشد ششم آنکه دعوی او بحسب شرع لازم باشد پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان ملک را فلان شخص بمن بخشید این دعوی مسموع نیست تا آنکه بگوید که بمن بخشیده وبتصرف من داده چه در بخشیدن تا بقبض ندهند لازم نمیشود وجواب مدعی علیه بر سه قسمست **قسم اول** آنکه اقرار کند بآنچه مدعی دعوی میکند پس در اینصورت هرگاه مدعی علیه بالغ وعاقل ومختار وجایز التصرف باشد لازم میشود بر او ادای حق کردن واگر در اینصورت مدعی از حاکم التماس نماید که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بر آن بنویسد وگواه بگیرد بشرطی که مدعی علیه را بشناسد یا دو گواه عادل گواهی دهند که بر حاکم حال او ظاهر شود چنانچه گذشت واگر بر این مدعا گواه نباشد ومدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد ودر آن نوشته شکل مدعی علیه را بنویسد وبمجرد قول اقرار کننده چیزی ننویسد واگرچه مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکنست که هر دو با یکدیگر ساخته باشند جهت لازم ساختن حقی بر غیری واگر مدعی علیه در صورتیکه اقرار بمال مدعی کند دعوی مفلسی نماید وبگواه آنرا ثابت سازد مهلتش باید داد تا چیزی بهم رساند واگر مفلسی خود را ثابت نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود **قسم دوم** آنکه مدعی علیه انکار دعوی مدعی نماید پس در اینصورت اگر حاکم شرع عالم باشد بحق مدعی حکم کند بر مدعی علیه بدادن آن حق بمدعی واگر عالم نباشد طلب گواه از مدعی کند پس اگر گواهان عادل بگذرانند که بر حاکم حال ایشان ظاهر باشد حکم کند واگر گواهانی بگذرانند که حال آنها بر حاکم مجهول باشد حاکم طلب ظاهر ساختن عدالت گواهان از مدعی وطلب جرح در ایشان از مدعی علیه نماید واگر مهلت خواهند سه روز ایشان را مهلت دهد پس اگر مدعی گوید که گواهان من غایب اند حاکم او را مخیر میسازد میانه قسم دادن مدعی علیه و صبر کردن تا گواهان را حاضر گرداند ودر اینصورت بر مدعی علیه لازم نیست که کفیل بدهد واگر مدعی گوید که گواه ندارم حاکم خاطر نشان او نماید که او را

بر مدعی علیه قسمی است پس اگر طلب قسم کند حاکم مدعی علیه را قسم بدهد وحاکم بی رضای مدعی مدعی علیه را قسم نمیتواند داد ومدعی علیه بی رضای مدعی یا حاکم شرع اگر قسم بخورد اعتبار ندارد وبعد از آنکه مدعی علیه قسم بخورد دعوی ساقط میشود پس اگر بعد از آن مدعی مالی از مدعی علیه بیابد حرامست که آنرا بعوض مال خود بردارد مگر آنکه مدعی علیه بعد از قسم گوید که قسم دروغ خورده ام واگر مدعی بعد از قسم خوردن مدعی علیه گواه بگذراند حق او در اینصورت ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست اصح آنست که ثابت نمیشود ودر اینصورت که قسم متوجه مدعی علیه باشد اگر از قسم خوردن امتناع نماید آیا بمجرد امتناع حاکم را میرسد که حکم کند بآن حق جهت مدعی یا آنکه مدعی هرگاه قسم بخورد جهت او حکم کند مجتهدین را در این نیز خلافست اقرب آنست که مدعی باید که قسم بخورد آنگاه برای او حکم کند واگر در اینصورت مدعی نیز از قسم خوردن امتناع نماید آیا دعوی او بالکلیه ساقط میشود یا در آن مجلس دعوی او ساقط میگردد در این نیز میانه مجتهدین خلافست ومشهور آنست که بالکلیه دعوی او ساقط میشود مگر آنکه بر مدعای خود گواهان عادل بگذراند واگر مدعی از قسم خوردن در اینصورت مهلت طلبد حاکم او را مهلت میدهد بخلاف مدعی علیه که اگر او در قسم خوردن مهلت طلبد مهلتش نمیدهد ودر صورتی که قسم متوجه مدعی باشد آیا میرسد او را که طلب حاضر گردانیدن حق خود کند مجتهدین را در این خلافست اقرب آنست که لازم نیست وقسمی که باعث اسقاط دعوی مدعی میشود آنست که باسم خدای تعالی باشد یا بصفات مختصه او چنانچه در بحث سوگند خوردن گذشت واگر حاکم داند که جهود را اگر قسم بمذهب او دهد بیشتر میترساند قسم بمذهب او دهد مگر آنکه مشتمل باشد مذهب او بقسم دادن بر فعل حرامی وسنتست که حاکم در حقوق سوگند مغلظه بدهد مگر آنکه در ربع دینار باشد که سوگند مغلظه خوردن بر مدعی لازم نیست وسنتست که حاکم سوگند خورنده را پیش از سوگند خوردن وعظ گوید وقسم خوردن میباید که در مجلس حاکم واقع شود مگر کسی که معذور باشد چون زنی که عادت او نباشد

که از خانه بیرون اید یا بیماری که بمجلس حاکم نتواند حاضر شد وسوکند خوردن
کنك باشارت اوست وبعضی از مجتهدین کفته اند که صورت قسم را بر چیزی
بنویسند وبکنك دهند که بخورد اکر بخورد دعوی او ساقط میشود واکر
نخورد انچه مذکور شد براو حکم میکند وکافیست منکر را سوکند خوردن
بر نفی استحقاق مدعی واکرچه جواب مدعی را بانکار چیزی مشخص داده
باشد وسوکند خوردن برقطع باید در فعل نفس خود ودر ترك ان ودر فعل
غیر اما بر نفی علم است در نفی فعل غیر وقسم خوردن بر دو قسم است **قسم
اول** بر نفی وان وظیفهٔ منکر است چنانچه مذکور شد **قسم دوم**
در اثبات وان در پنج موضعست که مدعی در انها قسم بخورد جهت اثبات حق
خود یا اثبات دفع ضرری از خود اول لعان بمذهب جماعتی از مجتهدین که
لعان را قسم میدانند دوم قسم خوردن مدعی بر کشتن وقسم خوردن خویشان
او سیم قسم خوردن مدعی هرکاه دو کواه نداشته باشد چهارم قسم
خوردن مدعی هرکاه مدعی علیه رد کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه
مذکور شد پنجم قسم استظهاری هرکاه دعوی بر مست یا طفل یا دیوانه یا
غایب باشد چه مدعی در اینصورت تنها قسم میخورد جهت اثبات مال خود ودر چهار موضع
مدعی قسم میخورد اول انکه مدعی علیه قسم را رد کند چه در اینصورت
مدعی قسم میخورد چنانچه مذکور شد دوم انکه مدعی علیه از قسم خوردن
امتناع نماید چه در اینصورت مدعی قسم میخورد سیم انکه مدعی یك کواه داشته
باشد چنانچه مذکور شد چه در اینصورت مدعی قسم میخورد چهارم انکه
مدعی دعوی کشتن یا لوث بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد امد چه
در اینصورت قسم متوجه مدعیست ودر سه موضع رد قسم بر مدعی ممکن نیست
اول انکه هرکاه وصی یتیم مالی را بر شخصی دعوی کند وان شخص منکر باشد واز
قسم خوردن امتناع نماید چه در اینصورت رد قسم بر وصی یتیم نیست دوم انکه
وصی یتیم بر وارث دعوی نماید که میت مرا بچیزی برای فقرا وصیت کرده یا
بخمس یا زکوه یا حج وصیت نموده و وارث منکر باشد واز قسم خوردن امتناع
نماید چه در اینصورت حبس منکر لازمست تا انکه سوکند خورد یا اقرار کند
سیم انکه امام وارث میت باشد چه سوکند خوردن امام نامشروع است بلکه

حبس

نیابت قضا

حبس منکر میکند تا سوکند خورد یا حکم بنکول کردن او کند ودر پنج موضع
امام قسم نمیتواند داد اول انکه شخصی که منکر باشد تمام شدن سال برمال
او در زکوه دوم انکه شخصی که منکر باشد رسیدن مال او بنصاب سیم
انکه شخصی که دعوی اخراج زکوه از مال خود کند چهارم انکه شخصی که
دعوی ناقص بودن خرص معتاد کند پنجم انکه جهودی که دعوی
اسلام کند پیش از تمام شدن سال تا انکه از دادن جزیه خلاص شود
قسم سیم انکه مدعی علیه از جواب ساکت باشد وسبب ان اکر از افت
کنکی باشد حاکم او را بهر طریقی که تواند عالم کرداند تا انکه جواب او از اقرار
وانکار معلوم شود واکر سبب او عناد وعداوت باشد او را حبس کند تا جواب
مدعی کوید یا انکه حکم کند به نکول کردن او یعنی قسم نخوردن او وبعد
از انکه حاکم شرع جواب را باو ظاهر کند واو جواب اقرار وانکار را بکوید مدعی
را بقسم خوردن امر کند اکر قسم خوردن او ممکن باشد وحکم کند جهت مدعی
بحق او **فصل دوم** در انچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام
حکم میتواند کرد در حقوق الله وحقوق الناس بعلم خود وغیر امام از قاضیان
جامع الشرایط در حقوق الناس بعلم خود حکم میتوانند کرد واما در حقوق
الله نیز حکم بعلم خود میتوانند کرد یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب
انست که حکم میتوانند کرد اما بمجرد خط خود حکم نمیتوانند کرد هرکاه کیفیت
ان حکم در خاطر ایشان نباشد وبعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی را بعلم خود
در چهار موضع جایز داشته اند ودر ما سوای ان منع کرده اند اول عدالت
کواهان وجرح ایشان چه اکر قاضی عالم باشد بعدالت یا فسق ایشان حکم بان
میتواند کرد واکر عالم نباشد بعدالت یا فسق ایشان واجبست بر وی که از حال
کواهان سؤال کند واکرچه مدعی علیه از ان ساکت باشد دوم اقرار کردن
در مجلس حاکم واکرچه در غیر او بشود سیم حکم کردن با علم یقینی بخطا کردن
کواهان یا کذب ایشان چهارم تعزیر کردن کسی که در مجلس قضا بی ادبی کند
واکرچه غیر او بان عالم نباشد وبعضی از مجتهدین زیاده کرده اند موضع پنجم را
که قاضی بعلم خود حکم میتواند کرد وان در صورتیست که در واقعهٔ که یك کواه باشد
وقاضی خود کواه دیکر باشد چه در اینصورت قاضی حکم میتواند کرد وقاضی

حکم

حکم میکند قاضی در حقوق الناس بر غایب از مجلس حکم خواه دور باشد و خواه نزدیک
بشرط آنکه مدعی قسم بخورد بر بقای حق خود چه در اینصورت قسم دادن مدعی
واجبست هرگاه مدعی جهت خود دعوی نماید امّا اگر جهت موکل یا مولی باشد
بر و قسم نیست بلکه مال را تسلیم او میکند یا کفیل میدهد تا آنکه غایب شود و
در دعوی بر طفل و مست و دیوانه قسم خوردن لازمست و امّا اگر در شهر باشد
و از آمدن بمجلس حکم متعذر باشد آیا قاضی حکم در آن میکند یا نه مجتهدین را
در این خلافست اقرب آنست که حکم میکند امّا بعد از آنکه حاضر شود و دعوی
ادای حق یا ابرای آن کند و بگواهان عادل ثابت سازد حاکم حکمی را که جهت او
کرده باشد رد کند و قاضی در حق الله بر غایب حکم نمیتواند کرد امّا اگر چیزی
باشد که مشتمل باشد بر حق الناس و حق الله چون دزدی کردن غایب حکم
میکند بر غایب بردن مال امّا بر دست بریدن او حکم نمیتواند کرد و بسبب نوشته
قاضی که بقاضی دیگر نوشته باشد حکم نمیتواند کرد اگر چه مهر کرده باشد امّا
اگر قاضی قاضی دیگر را بحکم کردن خبر دهد انفاذ حکم او میتواند کرد و اگر قاضی
بقاضی دیگر گوید که این دعوی پیش من ثابت شده است بر آن دیگری انفاذ
آن لازم نیست **فصل سیم** در کیفیت حکم کردن حاکم بدانکه هرگاه
مدعی و مدعی علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هر دو باشد و گواه
نداشته باشند حاکم هر یک را بر نفی استحقاق آن دیگری سوگند میدهد و
بالسویه آن چیز را میانهٔ ایشان قسمت مینماید و همچنین است حکم آن اگر هر دو
از قسم خوردن امتناع نمایند و اگر یکی از ایشان سوگند خورد و دیگری نخورد
حاکم ابتدا بکسی دهد که سوگند خورد پس اگر سوگند خوردن آنکس بعد از سوگند
نخوردن آن دیگری باشد حاکم او را یک سوگند میدهد و میانهٔ نفی و اثبات
جمع میکند و اگر پیش از قسم خوردن آن دیگری باشد حاکم شرع او را جهت اثبات
قسمی دیگر میدهد و همچنین بالسویه میانهٔ ایشان قسمت میکند هرگاه هر دو
گواه داشته باشند و آنچه در دست هر یک باشد حاکم از و میگیرد و بدیگری
میدهد و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد آنچیز تعلق باو دارد با قسم پس اگر
یکی از ایشان خانه او را متصرف باشد و دیگری را گواه نباشد قسم متوجه اوست
خواه آنکس که متصرفست گواه داشته باشد و خواه نداشته باشد و گواه از

قسم خوردن او کافی نیست و اگر یکی از ایشان که متصرف باشد دعوی جمیع آن چیز
کند و دیگری دعوی نصف آن کند و گواه داشته باشد حاکم نصف را بکسی
میدهد که دعوی کل میکند بی منازعتی و نصف دیگر را قرعه میزند با اسم هر یک
که بیرون آید از و ست بعد از آنکه قسم بخورد جهت نفی استحقاق دیگری و اگر
از قسم خوردن امتناع نماید دیگری قسم بخورد و اگر او نیز امتناع نماید نصف
را در میانهٔ ایشان دو قسم سازد پس مدعی کل سه ربع میبرد و مدعی نصف
یک ربع و اگر ایشان گواه نداشته باشند میانهٔ ایشان بالمناصفه قسمت میکند
بعد از آنکه مدعی نصف را قسم میدهد و اگر هر دو متصرف باشند و گواه
نداشته باشند حاکم از میان ایشان بدو قسم منقسم میسازد و مدعی قسم میخورد
و بر مدعی علیه قسم نیست و اگر در اینصورت هر دو گواه داشته باشند حاکم
نصف را بمدعی کل میدهد و در نصف دیگر چون گواهان متعارض شده اند
و در جمیع امور مساوی اند مجتهدین در این خلاف کرده اند جهت آنکه آیا گواهان
داخل معتبر است یا گواهان خارج پس بمذهب جمعی که گواهان داخل را اعتبار
کرده اند آن نصف را بمدعی کل باید داد و بمذهب جمعی که گواهان خارج را
اعتبار کرده اند آن نصف را بمدعی نصف باید داد و در صورتی که گواهان متعارض
شوند حاکم عمل بقول اعدل گواهان میکند و اگر در عدالت مساوی باشند
امّا تاریخ گواهان مختلف باشد آنچه در تاریخ مقدم باشد حکم بآن مقدم کردن
مقدمست و اگر در تاریخ نیز مساوی باشند قرعه بزند و حکم بآن کند و هرگاه
گواهان بعد از گواهی دادن و پیش از حکم کردن رجوع کنند حاکم حکم بآن نمیتواند
کرد و اگر بعد از حکم کردن رجوع کنند حکم او باطل نمیشود و لیکن اگر دعوی مال
باشد گواهان آن مال را ضامن اند خواه آن عین باقی باشد و خواه نباشد و بعضی
از مجتهدین بر آنند که اگر عین باقی باشد آن عین را میگیرد و اگر دعوی کشتن یا
زخم کردن یا دست بریدن یا جراحت کردن باشد و رجوع کردن گواهان پیش از
استیفای آنها باشد استیفای آن جایز نیست و در قصاص بعضی بر آن رفته اند که منتقل
بدیت میگردد و بعضی گفته اند که ساقط میشود و اگر رجوع کردن ایشان
در اینصورت تنها بعد از استیفای آنها باشد و اعتراف کنند که عمداً بدروغ گواهی
داده اند گواهان را قصاص میتوان کرد امّا زیادتی دیت ایشان را باید داد و اگر

اعتراف کنند که بخطا گواهی داده اند قصاص نیست بلکه دیت میدهند و اگر بعضی گویند که عمداً گواهی دروغ داده ایم و بعضی گویند بخطا گواهی داده ایم بر انهائی که عمداً گواهی داده اند قصاص است و انهائی که خطا کرده اند تتمهٔ دیت انها را میدهند و اگر دعوی طلاق زن باشد و بعد از طلاق شوهر رجوع کند میانهٔ مجتهدین در ان خلافست بعضی از ایشان گفته اند که حاکم ان زن را بشوهر اول رد کند و مهری که شوهر ثانی داده گواهان غرامت کشند و بعضی از مجتهدین بر انند که اگر بعد از دخول شوهر ثانی رجوع کرده گواهان غرامت نمیکشند بلکه شوهر ثانی بسبب دخول مهر را میدهد و زن تعلق بثانی دارد چه حکم را بعد از وقوع باطل نمیدانند و اگر پیش از دخول رجوع کند گواهان نصف مهر را غرامت میکشند و اگر دروغ گفتن گواهان بر حاکم یقین شود حکم او باطلست در جمیع اینصورتها و تعزیر ایشان میکند خواه ثبوتان پیش از حکم باشد و خواه بعد از حکم و گواهان ضامنند در صورتهای مذکور بتفصیلی که مذکور شد

فصل چهارم

در بیان قسمت کردن میانهٔ شریکان و ان تمیز کردن حصه یکی از شریکانست از حصه دیگری بدانکه سنتست بر حاکم که در هر شهری شخصی تعیین کند که چیزهائی که میانهٔ شریکان مشترک باشد قسمت نماید و رزق قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان بدهد و شروط قسمت کننده پنجست اول انکه بالغ باشد دوم انکه عاقل باشد سیم انکه مؤمن باشد چهارم انکه عادل باشد پنجم انکه عالم باشد بمعرفت حساب و اگر شریکان متفق شوند بر شخصی که میان ایشان قسمت کند غیر ان شخصی که حاکم شرع تعیین کرده جایز است و در ان شخصی که شریکان باو راضی شده باشند سوای انکه مکلف باشد هیچ شرطی از شروط مذکوره لازم نیست که در و باشد چه اگر بقسمت کردن کافری راضی شوند صحیح است و قسمت کردن بر دو قسمست **قسم اول** قسمت اجباری یعنی اگر هر یک از شریکان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع بجبر و قهر میانه ایشان قسمت میکند و ان نیز بر دو قسمست اول انکه چیزی که میانه شریکان حاکم بجبر قسمت میکند میباید که حصهٔ هر یک مساوی باشد یا انکه مختلف باشد اما توان مساوی ساخت و در قسمت کردن ضرر بدیگری نرسد و مراد بضرر انست که در قسمت کردن

قیمت

قیمت واقعی ان نقصان فاحش بهم رساند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد و اگر چه اندک باشد بی رضای شریک حاکم قسمت نمیتواند کرد و بعضی از مجتهدین بر انند که هر قسمتی که سبب ان شود که شریک از حصهٔ خود منتفع نشود قسمت لازم نیست و بعضی گفته اند که وقتی قسمت لازمست که شریک بطریقی که پیش از قسمت کردن انتفاع از حصهٔ خود میبرد بعد از قسمت نیز همان انتفاع گیرد و بهترین اقوال قول اولست دوم انکه شریکی که ضرر باو رسد بسبب قسمت کردن و راضی بقسمت نشود چه در اینصورت نیز حاکم بقهر میانهٔ ایشان قسمت میکند **قسم دوم** قسمت تراضی یعنی قسمتی که بجبر و قهر حاکم نمیتواند کرد بلکه تا شریکان بان راضی نشوند صحیح نیست و ان نیز بر دو قسمست اول انکه بسبب قسمت کردن ضرر بشریک رسد و از ان منتفع نشود چون قسمت کردن دکانچه که قابل قسمت نباشد یا انکه بقسمت کردن ضایع شود چون شکستن یاقوتی که میانهٔ دو شخص مشترک باشد دوم انکه قسمت کردن مستلزم ان باشد که یکی از ایشان چیزی بدیگری دهد تا حصه مساوی شود پس در اینصورت تا ایشان راضی نشوند حاکم شرع بقهر نمیتواند میانهٔ ایشان قسمت کرد و در صورت قسمت اجباری و غیر اجباری اگر یکی از شریکان طلب قسمت کردن باجزا یا بزیان کند جایز است اما اجابت او ان دیگری را لازم نیست بلکه هر یک را میرسد که فسخ کنند و در قسمت غیر اجباری هرگاه حصهٔ شریک باجزا قسمت کنند در صورتی که اجزا مساوی باشد و متفق شوند بحصهٔ خود بی قرعه لازم میشود و اگر متفق نشوند حاکم میانهٔ ایشان قرعه زند باینطریق که اسمهای ایشانرا بر رقعها بنویسد و بکسی دهد که مطلع بران نباشد و او را امر کند به بیرون اوردن اسم هر یک را بر حصه ایشان یا حصه را بر اسم هر یک از ایشان انچه بیرون اید بدان عمل کند و اگر بر حاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده قسمت باطل میشود و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و بگواهان ثابت نتواند ساخت شریک دیگر را قسم باید خورد پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح است و اگر قسم نخورد و مدعی قسم بخورد قسمت باطلست و اگر حصهٔ بعضی از شریکان ظاهر شود که مال غیری بوده و اجزای ان مساوی

باشد

باشد قسمت باطل نمیشود و اما اگر اجزا انتخاب نشد قسمت باطل میشود مطلب
سیم در شهادت یعنی گواهی دادن و در ان چند فصل است **فصل اول**
در واجب بودن ان شروط ان بدانکه گواهی دادن واجب کفائی است باجماع
مجتهدین با قدرت بر ان خواه او را جهت گواه شدن طلبیده باشند و خواه
نطلبیده باشند مگر با خوف ضرر بر خود یا بر بعضی از مؤمنین و اجرت گرفتن
بر ان حرامست مگر مؤنت سفر جهت ادای شهادت و گاه هست که واجب عینی
میشود و ان در صورتیست که گواه منحصر در یکشخص باشد و شروطی که در
گواه میباید یازده است **شرط اول** انکه بالغ باشد پس گواهی دادن طفل
مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی اطفال در جراحتی که سرایت
بمردن نکند مقبولست بشرط انکه ده سال داشته باشند و متفرق گواهی
ندهند و بر چیزی مباح مجتمع شده باشند و بعضی از مجتهدین گواهی اطفال
را مطلقا مقبول نمیدانند **شرط دوم** انکه عاقل باشد چه گواهی دیوانه
صحیح نیست اما اگر دیوانگی او دوری باشد در ان حالتی که دیوانه نباشد صحیح است
شرط سیم انکه مسلمان باشد چه گواهی کافر صحیح نیست و اگر چه جهت
کافری گواهی دهد و بعضی از مجتهدین بر انند که گواهی جهود جهت جهود مقبولست
و بعضی گواهی اهل ذمه را در حق یکدیگر جایز داشته اند و اگر چه در مذهب
مختلف باشند چه گواهی دادن جهود جهت ترسا و گواهی دادن غیر جهود
باجماع جایز نیست و گواهی دادن جهود نیز جهت مسلمان جایز نیست مگر در
وصیت کردن هرگاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که
گواهی دادن ایشان در وصیت وقتی مقبولست که در سفر باشند و بعضی
گواهی دادن ایشان را در وصیت وقتی مقبول میدانند که بعد از نماز عصر
قسم بخورند بر وصیت **شرط چهارم** انکه مؤمن باشد یعنی قایل بامامت
دوازده امام علیهم السلام باشد پس گواهی غیر مؤمن صحیح نیست **شرط
پنجم** انکه عادل باشد و عدالت قوتیست نفسانی که باعث ملازمت تقوی
و مروت میگردد و عدالت بکردن گناهان کبیره و مصر بودن بر گناهان صغیره
زایل میشود و مجتهدین عدد گناهان کبیره را در کتب خود مختلف ذکر کرده اند
بعضی از ایشان بیست چیز ذکر کرده اند اول اثبات شریك جهت خدا تعالی

کردن

کردن دوم مسلمان را بغیر حق کشتن و بغیر حق زخم زدن سیم زنا کردن
چهارم لواطه کردن پنجم از جنگ گاه گریختن هرگاه در رکاب امام باشد و
دشمن کمتر از دو مثل باشند مگر بد و طریق که در بحث جهاد مذکور شد ششم
سحر کردن هفتم ربا خوردن هشتم زنان شوهردار را بزنا نسبت دادن نهم
مال یتیم بغیر حق خوردن دهم غیبت مسلمان کردن یازدهم سوگند بدروغ
خوردن دوازدهم گواهی دروغ دادن سیزدهم شراب و هر چه مست
کننده باشد مثل بنگ و غیره خوردن چهاردهم استحلال کعبه معظمه یعنی
حلال داشتن اموری که در حرم کعبه اقدام بان حرامست مثل کشتن صید و
صید کردن کبوتران حرم و ترك کردن احرام در وقت داخل شدن در ان سوای
جماعتی که ایشانرا استثنا کرده اند پانزدهم دزدی کردن شانزدهم بیعتی را
که با خدا یا رسول خدا یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بسته شده باشد
شکستن هفدهم کافر شدن و بدیار کفر رفتن بعد از مسلمان بودن هجدهم
از رحمت خدا تعالی نومید بودن نوزدهم از مکر خدا تعالی ایمن بودن و
در حکم این هر دو است اعتراض بر قضا و قدر الهی کردن بیستم عاق شدن
یعنی از اطاعت مادر و پدر در هر موضعی که اطاعت ایشان لازم باشد بیرون
رفتن و بعد از انکه این بیست چیز را ذکر کرده اند گفته اند که این بیست چیز
صریحا در احادیث مذکور است که اینها گناهان کبیره اند و بعضی دیگر از مجتهدین
بر انچه مذکور شد هجده چیز دیگر زیاده کرده اند اول قیاده یعنی میان زنان
و مردان وسیله شدن و ایشان را بیکدیگر بحرام رسانیدن دوم دیوث
بودن سیم بیرون اوردن کسی که پناه بکعبه و مدینه برده باشد مگر انرا
که مجتهدین استثنا کرده اند چهارم غصب مال مسلمان کردن پنجم سخن
چینی نمودن ششم قطع صله رحم کردن هفتم کم کشیدن و کم پیمانه
کردن برای فروختن و زیاده کشیدن و زیاده پیمانه کردن برای خریدن
هشتم باهل ظلم نفع رسانیدن نهم ترك کردن نماز و روزه و زکوة و حج
در سالی که واجب شده باشد دهم با زن خود ظهار کردن یازدهم گوشت
مرده و خوك بی احتیاج خوردن دوازدهم راه مسلمانان زدن سیزدهم
سرود مستان شنیدن و بانطریق خواندن چهاردهم قمار باختن پانزدهم

همچو مسلمانان کردن شانزدهم مردان از حریر محض و طلا پوشیدن هفدهم
کبر و حسد و بغض مؤمنان در دل داشتن هجدهم وصیت کردن جهت غیر
بقصد ضرر رسانیدن بوارث و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدد گناهان
کبیره هفتاد است و در بعضی از احادیث آمده که عدد گناهان کبیره بهفتصد
نزدیکتر است که بهفتاد و بعضی از مجتهدین بر آنند که گناهان کبیره آنست که
شارع جهت کردن آنها حدی قرار داده باشد پس هر چه حد نداشته باشد
گناه کبیره نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه کبیره هر گناهی است که
کننده آنرا در قرآن یا در حدیث بعقاب سخت وعید داده باشند و بعضی از
مجتهدین بر آنند که گناه کبیره هر گناهیست که از کردن آن فهمیده شود که
کننده آن بمذهب و ملت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که
گناه صغیره نمیباشد بلکه همه گناهان کبیره اند اما نظر بیکدیگر کرده بعضی
از آنها صغیره اند مثل آنکه نظر کردن بزنان اجنبیه صغیره است نسبت
ببوسیدن ایشان و بوسیدن ایشان صغیره است نسبت بزنا کردن بدیشان
و این قول خالی از قوتی نیست چه در حدیث آمده که نگاه بخوردی گناه مکنید
بلکه نگاه ببزرگی کسی کنید که نسبت باو گناه واقع میشود و در بعضی از احادیث
آمده که هر گناهی عظیم است و همچنین عدالت بترک مروت نیز زایل میگردد
و آن هر چیزیست که سبب سبکی اینکس شود چون طعام خوردن غیر بازاری
در بازارها و سر برهنه راه رفتن و چیزهائی که سبب خنده شود بسیار گفتن
و با وجود علم و فضل لباس لشکریان پوشیدن و غیر اینها و عدالت گواهان
بسه چیز ثابت میشود اول علم حاکم بآن بمعاشرت باطنی کردن باو دوم گواهی
دادن دو عادل بعدالت او و باید که گواهان آن شخص را بنام او و نام پدر
او در حضور مدعی و مدعی علیه تعریف کنند چه ممکنست که میانه
شاهد و مدعی شرکتی باشد یا میانه او و مدعی علیه عداوتی باشد سیم
شیاع بمذهب بعضی از مجتهدین که شیاع را در اثبات مجروح ساختن گواه
کافی میدانند و اگر گواهان عدالت و گواهان غیر آن متعارض شوند گواهان
فسق مقدم اند بر گواهان عدالت هر گاه مطلق گواهی دهند و سبب آنرا
مذکور نسازند و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهان

جرح

ب بیان شهود

جرح مقدم شد و بعضی بر آنند که گواهان عدالت و ایا عدالت گواهان باقی ثابت
میشود برد کردن مدعی بعدالت او و میانه مجتهدین خلافست و اگر بعد از
گواهی دادن گواهان عادل بر عدالت شخصی حاکم را شکی باشد سنت است که
میانه گواهان تفریق کند هر گاه از اهل فضل نباشند و عدالت گواهان در
وقت گواهی دادن معتبر است نه در وقت گواه شدن مگر در طلاق که
عدالت گواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت گواهی
دادن **شرط ششم** آنکه حلال زاده باشد چه شهادت ولد الزنا
مقبول نیست و در بعضی از احادیث صحیح وارد شده که شهادت فرزند
زانیه را در چیزی اندک قبول میتوان کرد و گواهی ولد الزنا وقتی مردود است
که حال او بحسب شرع مشخص باشد پس اگر میانه مردمان بخلاف آن مشهور
باشد گواهی آن مقبولست **شرط هفتم** آنکه در گواهی دادن متهم
نباشد چه اگر در گواهی او رسیدن نفعی یا دفع ضرری متصور باشد چون
شهادت شریک جهت شریک خود و شهادت وصی در آنچه جهت او وصیت
کرده باشند و شهادت قرضخواهان جهت مفلسی بمالی و شهادت آقا جهت
غلام و شهادت عاقله بفسق گواهانی که گواهی دهند بر کشتن شخصی دیگری
را بخطا و شهادت قرضخواهان مفلس بفسق قرضخواهان دیگر **شرط
هشتم** آنکه میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد چو گواهی عدو بر
عدو مسموع نیست اما جهت عدو صحیحست هر گاه عداوت متضمن فسق نباشد
و عداوت دینی مانع نیست جهت آنکه گواهی دادن مؤمن بر جمیع اهل ملتها
صحیح است **شرط نهم** آنکه گواهان بسیار سهو نکنند **شرط دهم**
آنکه در حقوق الناس بسر خود گواهی ندهند تا آنکه حاکم شرع از ایشان
گواهی نطلبد پس اگر بسر خود گواهی دهند گواهی ایشان در آن معامله که
خود جهت آن گواهی داده باشند مقبول نیست اما اگر در معامله دیگر
مقبولست اگر در آن بسر خود گواهی ندهند اما اگر گواهی دادن ایشان در
حقوق الله بسر خود باشد مسموع نیست **شرط یازدهم** آنکه گواهی را
بلفظ بگویند با قدرت چه اشارت کافی نیست اما در گنگ اشاره که دلالت بر
مقصود کند کافیست و شرط نیست در گواه آنکه بیگانه باشد چه گواهی خویشان

بنز

نیز مقبولست واما گواهی پسر بر پدر مقبولست میانهٔ مجتهدین درین خلافست
اقوی آنست که صحیح نیست و میباید که گواهان در وقت گواهی دادن باین شروطی
که مذکور شد متصف باشند پس اگر این شروط در وقت گواه شدن در ایشان
نباشد و در وقت گواهی دادن متصف بانها شوند گواهی ایشان مقبولست
مگر در گواهان طلاق که میباید در وقت گواه شدن بر طلاق باین شروط متصف
باشند چنانچه مذکور شد **فصل دوم** در آنچه سبب گواه شدن میشود
بدانکه گواه گواهی نمیتواند داد تا آنکه او را علم قطعی حاصل نباشد بانچه بر آن
گواهی میدهد و آن بدو چیز حاصل میشود اول دیدن در آنچه آنرا توان دید
چون دیدن غصب کردن و دزدی نمودن و کشتن و شیر خوردن و زاییدن
و زنا کردن و لواطه نمودن و گواهی دادن کسی که کر باشد در اینها مسموعست
هرگاه شروطی که مذکور شد درو باشد و جایز است دیدن گواه روی زن اجنبیه
را جهت گواه شدن برو مگر آنکه او از آواز او را بشناسد چه در اینصورت دیدن
روی او جایز نیست دوم شنیدن در آنچه قابل شنیدن باشد چون شنیدن
عقود و ایقاعات و دیدن خط خود کافی نیست و اگر چه عادلی گواهی دهد و
آنچه سنیان نسبت بامامیه داده اند که ایشان قایلند بجواز گواهی دادن بدروغ
جهت برادر مؤمن خود غلط است زیرا که امامیه نقل اجماع کرده اند بر آنکه
این گواهی دادن جایز نیست و تصریح نموده اند که این قول مذهب محمد بن علی
شلمغانیست که داخل غلاة است و سبب غلط افتادن سنیان اینست که ان
مرد وقتی مذهب امامیه داشته و بعد از آن داخل غلاة شد و گواه تا آنکه
نسب شخصی را و عین او را نشناسند گواهی جهت او نمیتواند داد پس انتساب
او کافی نیست چه تزویر ممکن است و اگر حال آن مرد بر گواه مجهول باشد و دو
عادل حال او را برو مشخص کنند صحیح است **فصل سیم** در بیان تفصیل
حقوقی که بگواهان عادل ثابت میشوند و آنها بر نه قسم اند **قسم اول**
آنکه بگواهی چهار مرد عادل ثابت میشود و آنها سه چیزند اول زنا دوم
لواطه سیم سحق **قسم دوم** آنکه بگواهی چهار مرد عادل یا سه مرد و
دو زن ثابت میشود و آن زنائیست که موجب رجم است چه آن بگواهی سه
مرد و دو زن نیز ثابت میشود **قسم سیم** آنکه بگواهی چهار مرد عادل یا

بیان شهادات

دو مرد و چهار زن ثابت میشود و آن زنائیست که موجب جلد است چه آن
بگواهی دو مرد و چهار زن نیز ثابت میشود **قسم چهارم** آنکه بگواهی
دو مرد عادل ثابت میشود و آن بیست و دو چیز است اول مرتد شدن دوم
بزنا نسبت دادن زنان سیم خوردن هر چه مست کننده باشد چهارم
حد کسی که دزدی کرده باشد پنجم زکوة ششم خمس هفتم نذر
هشتم کفارات نهم مسلمان شدن دهم بالغ شدن یازدهم ولاء
عتق دوازدهم تعدیل جرح سیزدهم عفو کردن از قصاص چهاردهم
طلاق پانزدهم عدهٔ زنان شانزدهم خلع هفدهم وکالت هجدهم وصیت
کردن بشخص غیر مال نوزدهم نسبت بیستم دیدن ماه هرگاه در آسمان ابر
باشد بیست و یکم دخول کردن با حیوان بیست و دوم کشتن آدمی که موجب
قصاص باشد یعنی عمداً کشته باشد **قسم پنجم** آنکه بگواهی دو مرد
عادل یا یکمرد و دو زن یا یکمرد با قسم ثابت میشود و آن هر چیزیست که مال
باشد یا غرض از و مال باشد و آن هجده چیز است اول دین و قرض دوم
غصب سیم قراض چهارم بیع پنجم صلح ششم اجاره هفتم مزارعه
هشتم مساقات نهم شرکت دهم رهن یازدهم وعده کردن در بیع
دوازدهم وصیت بمال سیزدهم خیارات چهاردهم شفعه پانزدهم
فسخ عقد کردن شانزدهم گرفتن مال کتابت هفدهم هبهٔ معوضه
هجدهم کشتنی که موجب دیت باشد و دیت جراحتها و همچنین کشتن پدر
پسر خود را و کشتن مسلمان کافر را یا آزاد بنده را چه در اینصورت تنها دیت
ثابت میشود و خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا آزادی و نکاح و قصاص
باین قسم گواهان ثابت میشود یا نه اقرب آنست که بیکمرد و دو زن ثابت میشود
قسم ششم آنکه بگواهی مردان تنها و زنان تنها و با اجماع هر دو ثابت
میشود و قاعده در آن آنست که در هر موضعی که اطلاع مردان بر آن دشوار
باشد غالباً گواهی زنان در آن کافیست و آن هشت چیز است اول بکارت
دوم زاییدن سیم آواز کردن طفل در وقت زاییدن چهارم عیوب باطنی
زنان پنجم رضاع بر قول قوی ششم وصیت بمال چه وصیت بمال بگواهی
چهار زن ثابت میشود و بگواهی دو زن نصف وصیت و بگواهی سه زن

ربع وصيت وآيا بكواهى يكمرد نصف وصيت ثابت ميشود مجتهدين را دراين حكم
واشكال درخنثى اقويست واكر زن داند كه شخصى جهت شخصى وصيت بمال كرده
آيا جايز است كه او وصيت را در كواهى دادن زياده كويد يا انكه ربع انرا كه موافق
اصل وصيت باشد بكويد ميانهٔ مجتهدين دراين خلافست هفتم انقضاء
عده هشتم حيض ونفاس **قسم هشتم** انكه بكواهى پنجاه كس ثابت ميشود
چون ديدن ماه هركاه در اسمان ابر باشد بقول بعضى از مجتهدين **قسم نهم**
انكه بكواهى يك كس ثابت ميشود چون عزل وكيل چه هركاه وكيل را بكواهى يكمرد
عادل ظنى حاصل شود عزل ميشود چنانچه در بحث وكالت مذكور شد وچون
ديدن ماه بقول سلار كه او در اول ماه يك كواه عادل كافى ميداند **قسم
دهم** انكه بقسم تنها ثابت ميشود چون كشتن چه مدعى وخويشان او هركاه
كواه نداشته باشند پنجاه قسم ميخورند تا كشتن ثابت ميشود **فصل چهارم**
دربيان تفصيل حقوقى كه بشياع ثابت ميشوند بمذهب جماعتى از مجتهدين
كه شياع را كافى ميدانند وشياع اخبار جماعتى است كه حاكم شرع را بان ظن
غالب حاصل شود ودر ذكر تفصيل حقوقى كه بشياع ثابت ميشود ميانهٔ مجتهدين
خلافست بعضى از ايشان هفت چيز ذكر كرده اند اول نسبت بپدر ومادر دوم
مردن شخصى سيم ملك طلق چهارم وقف صدقات پنجم نكاح ششم
ازادى وبندكى هفتم ولايت از قبل امام وبعضى از مجتهدين زياده بر هفت چيز
مذكور پانزده چيز ديكر را بشياع ثابت ميدانند اول عزل دوم ولاى عتق
سيم رضاع چهارم ضرر رسانيدن بزن پنجم تعديل كواه ششم جرح
كردن كواه هفتم مسلمان بودن هشتم كافر بودن نهم رشيد بودن دهم
سفيه بودن يازدهم حامله بودن دوازدهم زاييدن سيزدهم وصايت
چهاردهم ازاد بودن پانزدهم تهمت در كشتن شخصى ديكر را وبعضى از مجتهدين
زياده بر اين بيست ودو چيز پنج چيز ديكر ذكر كرده اند اول غصب كردن دوم
دين سيم ازاد كردن بنده چهارم مفلس بودن پنجم ديدن ماه **فصل پنجم**
در تفصيل حقوقى كه بكواهى دادن كواهان عادل بر كواهى كواهان عادل ثابت
ميشود واينقسم را كواهى بر كواهى ميكويند وايا در اينقسم كواهى دادن زنان بر
كواهى مردان مقبولست يا نه مجتهدين را دران خلافست اقرب انست كه مسموع

بزن

نيست واكر چه در جاهائى باشد كه كواهى زنان در انها مقبول باشد واينقسم
كواهى يازده چيز ثابت ميشود اول قصاص دوم طلاق سيم نسب چهارم
ازادى پنجم قرض ودين ششم عقود هفتم عيوب زنان هشتم اواز
نهم اواز كردن طفل در وقت زاييدن دهم وكالت يازدهم وصيت كردن
بمال وغيران وقاعدهٔ كليه در اينقسم انست كه هرچه حق الناس است باين كواهى
ثابت ميشود اما حق الله ثابت نميشود وكواهى دادن اينقسم كواهان مشروط
بچهار شرطست اول انكه ميبايد كه كواهان فرع اينقول را از كواهان اصل
بشنوند وبر هر يك از كواهان اصل دو كواه فرع كواهى دهند پس اكر بر هر يك
از كواهان اصل دو كواه فرع كواهى ندهند مسموع نيست دوم انكه كواهان
اصل حاضر نباشند مثل انكه بيمار يا مرده يا در سفر يا در حبس باشند يا از
ترس ظالمى بيرون نتوانند امد چه اكر ممكن باشد كه ايشان حاضر شوند كواهى
كواهان فرع مسموع نيست سيم انكه شروطى كه در كواهان اصل مذكور
شد بايد كه در كواهان فرع باشد پس اكر ان شرطها نباشد كواهى ايشان
مسموع نيست چهارم انكه كواهان اصل را معين سازند در وقت كواهى
دادن بانكه نام ايشان را ذكر كنند پس اكر نام ايشان را مذكور نسازند كواهى
ايشان مقبول نيست واكر كواهان فرع بر كواهان اصل كواهى دهند وايشان
منكر باشند ميانهٔ مجتهدين دراين خلافست اصح انست كه كواهى كواهان
فرع در اينصورت مسموع نيست وبعضى از مجتهدين كفته اند كه اكر كواهان
فرع اعدل باشند قول ايشان مسموعست وبا مساوى بودن در عدالت
مسموع نيست وبعضى برانند كه با مساوى بودن كواهى ايشان مسموعست
ومراتب اينقسم كواهى دادن سه است اول اعلاء وان چنانست كه كواهان
اصل بكواهان فرع بكويند كه كواه باشيد بر انكه ما كواهيم كه فلان شخص نزد
فلان كس مبلغى دارد دوم انكه كواهان فرع اينقول را از كواهان اصل در
حضور حاكم شرع بشنوند سيم انكه كواهان فرع اينقول را در غير مجلس
حاكم شرع از كواهان اصل بشنوند ودر قسم سيم ميانهٔ مجتهدين خلافست
اقرب انست كه مسموعست وكواهان در قسم اول چنين اداى شهادت كنند
كه كواه كرفته اند ما را فلانيان ودر قسم دوم شنيديم در مجلس حاكم شرع

كرفته اند

که فلانان گواهی دادند ودر قبه ... ایشان چنین میگفتند

باب شانزدهم از کتاب جامع عباسی

مطلب اول

در اقرار در اقرار کردن و وصیت نمودن و دران دو مطلب است مطلب اول در اقرار کردن وان بر دو قسمست اقرار بحق کردن و اقرار بخویش کردن و دران چند فصل

فصل اول

در اقرار بحق کردن و شروط ان چهارده است اول انکه اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست اما اقرار به بلوغ باحتلام یا امکان ان صحیح است بدون گواه و قسم اما اگر اقرار به بلوغ بسال کند درین صورت تا دو گواه ثابت نسازد مقبول نیست دویم انکه عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست واگر دیوانگی او دوری باشد اقرار او در حالت غیر دیوانگی صحیح است سیم انکه اقرار را بچیزی معلق نسازد چون موت زید و شهادت عمرو پس اگر معلق سازد صحیح نیست و صحیح است اقرار کردن بصیغه عربی و فارسی و غیران چهارم انکه قصد اقرار کند چه اقرار کسی که قصد نداشته باشد چون مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مستی مست بسبب خوردن غیر حرامی باشد اقرارش صحیح است و باقرار خود موخذ است پنجم انکه اقرار کننده ازاد باشد چه اقرار بنده باانچه تعلق بمولی دارد از نفس او و مال او صحیح نیست با که اگر انچه اقرار بان نموده واقع میشود برو لازمست که بعد از ازاد شدن از عهده ان بیرون اید اما اگر بنده از اقا ماذون باشد در تجارت کردن وانچه بان متعلق است پس اگر اقرار بچیزی از او واقع شود که متعلق بتجارت باشد صحیح است و همچنین صحیح است اقرار او بچیزی که غیر مال باشد چون طلاق زوجه ششم انکه مختار باشد پس اقرار کسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست هفتم انکه جایز التصرف باشد پس اقرار سفیه در غیر جنایتی که موجب قصاص باشد و در غیر طلاق و نکاح صحیح نیست و همچنین اقرار مفلسی که حاکم شرع بواسطه قرضخواهان او را از مالش منع کرده باشد در عین صحیح نیست اما در دین صحیح است و اقرار بیمار در زیاده از سه یک مالش برای اجنبی با تهمت بورثه صحیح نیست اما اگر تهمت نباشد یا جهت وارث باشد از اصل بیرون میرود هشتم انکه کسی که اقرار جهت او میکند میباید که اهلیت ان داشته باشد که جهت او چیزی اقرار کند چه اگر برای ملک یا دیوار یا زمین

اقرار کند صحیح نیست واگر جهت چارپائی اقرار کند دران خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند که احتمال بطلان دارد و بعضی برانند که احتمال استفساد دارد یعنی سبب انرا ازو بپرسند پس اگر گوید بسبب ان بعضی گفته اند که بمالک او متعلق است و اقرب باستفسار است پس اگر تفسیر کند بارش جنایت ... انرا ازو قبول میکند واگر چه تعیین ان نکند بر قول اقرب و طالب ... واحتمال بطلان نیز درین صورت میرود واگر اقرار کند جهت بنده ... بمولای او میشود واگر جهت مسجدی یا مدرسه اقرار کند ... ان نماید چون وصیت یا وقف یا مطلق گوید صحیح است واگر سبب ... کند ان سبب لغو است اما ان اقرار درست است بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را نیز درین صورت باطل میدانند واگر جهت حمل اقرار کند همچنین ... واگر مرده بیفتد باطل است اگر وصیت کرده باشد واز باب ورثه است اگر نسبت بارث داده باشد واگر حمل متعدد باشد قسمت کنند بطریق میراث اگر وصیت نباشد چه در وصیت باعدم تنصیص بزیاده و نقصان همه مساویند نهم انکه کسی که جهت او اقرار میکند تکذیب اقرار کننده نکند چه اگر تکذیب او کند مستحق چیزی نمیشود مگر انکه بعد از تکذیب تصدیق کند یا انکه تکذیب او اقرار را جهت غیر یا ازادی غلام را لازم داشته باشد چه بر قول شیخ اگر شخصی بنده را جهت شخصی اقرار کند و او منکر شود ازاد میشود دهم انکه انچه بان اقرار میکند جهت کسی باید که ... مالک ان تواند شد پس اگر بجهت مسلمانی بخوک یا شراب یا جهت کافر بمصحف یا بنده مسلمانی اقرار کند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار در صورت اخر را جایز داشته اند و گفته اند که حاکم شرع ایشان را بفروختن انها جبر میکند یازدهم انکه انکسی که برای او اقرار میکند میباید که او را صلاحیت ان باشد که مالک چیزی تواند شد پس اگر اقرار کند بازادی جهت غلام کسی صحیح نیست و همچنین اگر اقرار بفضله انسان یا پوست مرده کند مگر انکه پوست را جهت حلال داننده مرده اقرار کند چه درین صورت صحیح است واگر اقرار کند جهت شخصی بحبه از گندم یا پوست جوزی لازمست که بانکس بدهد واگر چه انرا مال نگویند دوازدهم انکه انچیز ملک اقرار کننده نباشد

پس اکر کوید که ملك من از فلانست صحیح نیست سیم آنکه چیزی باشد که احکام
اقرار دادن جاری باشد پس اکر کسی را بحسب شرع ثابت شده باشد که چیزی برو
وقف کرده باشند و او آنچیز را بجهت غیری اقرار کند صحیح نیست چهارم آنکه
چیزی که اقرار بان میکند میباید که در دست او باشد پس اکر اقرار بمال غیر کند
صحیح نیست **فصل دوم** در اقرار کردن بخویشی بودن بدانکه شروط اقرار
بخویشی کردن زیاده بر آنچه مذکور شد سه چیز است اول ممکن باشد الحاق اقرار
بمقر به پس اکر اقرار کند به بنوت معروف بنسبت یا به بنوت بزرکتر از خود یا مساوی
بخود یا کمتر از خود که عادت بران جاری باشد باطلست و همچنین باطلست نسبت
اقرار بکسی که شرعا ممنوع باشد چون ولد الزنا و ولد اللعان و اکر چه درین صورتها
فرزند میراث نمیبرد و اکر اقرار کند که این ولد نیست از زنا خلافست که اقرار باین
از قبیل تعقیب اقرار بمنافیست که قبول نمیکند و اول از اقبول میکند دوم تصدیق
مقر به در غیر ولد صغیر و مجنون و میت چه در صغیر انکار اعتبار ندارد و اکر
چه بعد از بلوغ باشد و اکر دو شخص یا بیشتر تصادق کنند بر نسب غیر ولد چون
اخوت صحیح است و تعدی نمیکند از متصادقان بورثه ایشان سیم عدم منازعت
در نسب پس اکر دو کس در فرزندی نزاع کنند اعتبار بکواهست و اکر عم اقرار
کند ببرادری مال میت را ببرادر میدهند و اکر زوجه اقرار کند بولدی و برادر را
تصدیقش کند مال را بفرزند میدهند و اکر تکذیبش کنند زیاده از هشت
نصیب خود را باو میدهند و اکر برادران کویند که فرزندی هست و زوجه منکر
باشد آنچه زیاده از ربع است برادران باو میدهند و اکر فرزند بفرزند دیکر اقرار
کند نصف را باو میدهند و اکر هر دو بثالثی اقرار کنند ثلث را باو میدهند و
با عدالت هر دو نسب و میراث هر دو ثابت میشود **فصل سیم** در احکام
اقرار کردن بدانکه هرکاه شخصی برای شخصی بمال معینی اقرار کند لازمست براو
دادن آنمال بان شخص و هرکاه اقرار کند بچیزی مجهول تعیین آن بر متعارف
بلد اقرار کننده است و هرکاه متعدد باشد یا آنچه در استعمال غالب نباشد
تعیین آن با قرار کننده تعلق دارد و هرکاه اقرار بمجهول کند صحیح است و حاکم
الزام نماید اقرار کننده را بتفسیر آن مثل آنکه اقرار کند بمال یا بشیء یا مال بسیار
یا مال عظیم یا کثیر یا نفیس بشرط آنکه آنرا در عرف مال کویند پس در اینصورت

اکر اقرار بپوست بادام یا حبه از کندم کند صحیح نیست و شیخ طوسی رحمة الله
کفته که مراد بمال کثیر هشتاد است زیرا که در بعض احادیث وارد شده که کثیر
را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بهشتاد تفسیر کرده اند و
در اینقول اشکالست چه این حدیث در نذر کردن واقع شده و حمل نذر بر
اقرار کردن قیاس است و اقرار بمجهول بر پانزده وجه است اول اقرار کردن بشیء
و آن بر اعم از مالست پس اکر آنرا بحد قذف یا شفعه تفسیر کند حاکم آنرا قبول
میکند و اکر بسرکین نجس تفسیر کند قبول نمیکند و بعضی از مجتهدین این را نیز
جایز داشته اند دوم اقرار بمال پس آنچه آنرا در عرف مال کویند براو لازمست
و اکر چه قلیل باشد پس اکر مال نباشد چون سرکین نجس داخل نیست و آیا
تفسیر مال بحبه کندم جایز است و در آن خلافست چنانچه مذکور شد سیم
اقرار باسماء اجناس چون زیت و ذهب و فضه و قول قول مقر است در تفسیر
اینها باسم چهارم اقرار بصیغه جمع و آنرا حمل میکنند برسه یا بیشتر و اکر کوید
که من از این اقرار دو میخواستم که اقل جمع منطقی است در آن خلافست اقرب آنست
که قبول میکنند پنجم اقرار بصیغه عدد چون صد و هزار و تفسیر آن تعلق
بمقر دارد و اکر چه بحبه کندم کند ششم ابهام در صله چون له علی من واحد
الی عشرة یعنی فلانی راست بر من از یك تا ده چه این احتمال هشت دارد و
احتمال ده و نه دارد و احتمال پنج نیز دارد هفتم ابهام در وصف چون له علی
درهم ناقص و همچنین اکر کوید له علی مال عظیم جلیل نفیس هشتم ابهام
در جزو چون نصف مثلا و تفسیر میکنند بنصف آنچه معمول باشد و اکر
اقرار کند بدرهمی و نصفی بعضی از مجتهدین میکویند که نصف راجع بدرهم
میشود نهم ابهام بکذا پس اکر کوید له علی کذا مثل آنست که بکوید له علی
کذا درهم برفع یا نصب یا جر اقرب آنست که مراد واحدست چه رفع ببدلیت
و نصب بتمییز و جر باضافه و در جر بعض درهم نیز احتمال دارد و بعضی کفته اند
که در نصب احتمال بیست دارد و در جر احتمال صد دارد چه اقل عددی که
ممیز در آن مجرور است صدست و اکر کذا کذا درهم باشد مثل اولست
در حالت نصب و جر و بعضی بر آنند که در نصب احتمال یازده دارد و اکر با حرف
عطف باشد در حالت نصب بیست و یك است دهم ابهام بعطف و ما تقدم

چون له علی درهم و درهم و درهم چه احتمال دارد که مراد سه درهم باشد واکر
نبود ... اقرار ... صحیح است یازده درهم ابهام بظرفیت ومانند ان
چون له زیت فی جرة او سمن فی عکة او قماش فی عیبة او الف فی صندوق و ظرف
داخل نیست وبعضی از مجتهدین کفته اند که هر چه بی ظرف نمیباشد اقرار بان
اقرار بظرف است واقرار بجار واقرار بزین اوست اما اقرار به بنده که عمامه برسر
وجامه در بردارد اقرار بعمامه وجامه نیست دوازدهم ابهام در اعیان چون
له هذا الثوب او هذا العبد مطالبه تعیین میکند پس با تعیین اکر مقر له منکر
باشد سوکندش میدهند وانتزاع میکند حاکم مقر به را یا در دست مقر
میکذارد پس اکر مقر له تصدیق کند بعد از انکار قبول میکند سیزدهم
ابهام مستخرج وان بطریق استخراج مجهولست واین وقتی معتبر است که مقر له
عالم باشد بان عبارت پس اکر عامی را تلقین کنند حکم بران مترتب نمیشود مثلا
بطریق جبر و مقابله اکر کوید زید را بر من مالیست و نصف مال عمرو وعمرو را
بر من مالیست و نصف مال زید پس مال هر یک بطریق جبر و مقابله چهار است
و بهر یک از ایشان شش میباید داد و در تفسیر جنس رجوع باقرار کننده باید
کرد چهاردهم ابهام ممکن استخراج ولی حساب و رجوع بمقر کنند چون له
علی من الفضة بوزن هذه الصخرة او بقدر ثمن عبد زید پانزدهم ابهام
از حیثیت عموم چنانکه کوید زید راست جمیع انچه در دست منست واکر
کوید فلان شخص را بر من زیاده از فلانست او را زیاده از قدر مال او باید داد
واکر در اینصورت دعوی کند که من مال او را کم میپنداشتم سوکندش میدهد
واقرار بعین ودین صحیح است پس اکر کوید که عینی که بر ذمه بکر است تعلق بزید
دارد و نام من در تمسک عاریت است صحیح است واکر کوید بر تست هزار و او در جواب
کوید بلی یا نعم یا اجل یا من مقرم بان در اینصورت هزار بر او لازمست واکر در جواب
کوید وزن کن یا نقد کن یا کوید که من مقرم و نکوید مقرم بان در اینصورت
لازم نیست چه در عرف در دو صورت اول احتمال استهزا دارد و در صورت
اخر احتمال ان دارد که من مقرم بان حق جهت تو یا دیکری **فصل چهارم**
در منافی اقرار وان بر دو قسمست **قسم اول** مقبول بود و شرط اول
بعد از اقرار کردن بچیزی استثنای زیاده بران یا مساوی ان نکند بلکه بکمتر

ازان استثنا کند مثل انکه بکوید فلانی راست بر من ده درهم الا دو درهم
چه در اینصورت اقرار بهشت درهم کرده دوم انکه استثنا متصل باشد
چنانکه اکر در مثال مذکور بی فاصله کوید الا دو درهم صحیح است اما اکر
بعد از مدتی استثنا کند صحیح نیست واستثنا از اثبات نفی است باجماع واز
نفی اثبات خلاف مر ابوحنیفه را که او بر این رفته که استثنا از نفی اثبات نیست
واکر استثنا متعدد باشد بحرف عطف یا انکه استثنای سیم زیاده از دوم
باشد هر دو استثنا از اول بیرون میروند مثل انکه کوید فلانی راست بر من
ده درهم الا سه درهم پس در اینصورت چهار درهم اقرار کرده واکر بحرف
عطف نباشد واستثنا از جنس باشد صحیح است بشرط انکه منفرق نباشد
واکر استثنا بتردید باشد مثل انکه کوید فلانی راست بر من ده درهم الا سه
درهم یا چهار درهم صحیح است ودر این دو احتمالست چه احتمال شش دارد و
احتمال هفت نیز دارد واکر کوید فلانی راست بر من درهمی بلکه درهمین
میانه مجتهدین در اینقول خلافست اقرب انست که بیک درهم کرده مکر انکه
کوید مراد من دو درهمست واکر بعد از جمله استثنا واقع شده باشد مثل
انکه کوید فلانی راست بر من ده درهم وجامه الا درهمی میانه مجتهدین در
این خلافست بعضی از ایشان بر این رفته اند که عاید بجمله اخیر است وبعضی
کفته اند که عاید بهر دو جمله است **قسم دوم** مردود مثل انکه
کوید فلانی راست بر من هزار دینار قیمت شراب یا کوشت خوک یا متاعی
که قبض نکرده ام یا اقرار کند جهت مسلمانی بشراب یا خوک چه در اینصورت
منافی اقرار مقبول نیست **مطلب دوم** در وصیت نمودن ودر
ان سه فصل است **فصل اول** در وصیت کردن بمال وشروط ان
بدانکه وصیت مالک کردانیدن کسی است شخصی را بر عین یا منفعتی بعد از
مردن وبعضی از مجتهدین کفته اند که وصیت مسلط ساختن شخصی است
بر تصرف در چیزی بعد از مردن وشروط ان دوازده است **اول** ایجاب چون
اوصیت لفلان بکذا او افعلوا کذا بعد وفاتی یعنی وصیت کردم جهت فلان
شخص بفلان چیز مثلا یا انکه کوید که فلان مبلغ بتصدق دهید وبفلان
مبلغ حج اجاره کنید بعد از وفات من وانچه بدینها ماند وصیغه عربی در وصیت

لازم نیست واکرچه قادر بران باشد و وصیت کنك وکسی که از نطق عاجز باشد باشارت
وکنایت واکر قادر بر نطق باشد وبنویسد یا اشاره کند عمل بان واجب نیست و
اکرچه در حال نوشتن او حاضر باشند دویم قبول کسی که وصیت برای او میکند
خواه بلفظ باشد چون قبلت وخواه بفعل باشد چون تصرف کردن دران و
این در جائی شرطست که محصور باشد اما در غیر محصور چون فقرای بنی هاشم
یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست وبعضی از مجتهدین کفته اند که قبول صحیح
نیست مکر بعد از وفات ودر قبول اتصال بایجاب شرط نیست پس اکر بعد از
وفات واقع شود صحیح است واکر رد کرده باشد وصیت را در حیات موصی لها بعد
از وفات او رجوع میتواند کرد وقبول کرد خلافست مشهور انست که جایز است
اما اکر بعد از وفات وپیش از قبول رد کند باطلست واکر پیش از قبول وبعد از
قبض رد کند لغو است باجماع واکر بعد از قبول وپیش از قبض رد کند خلافست
واکر پیش از قبول موصی له بمیرد وارث را قبول میرسد خواه پیش از مردن موصی
باشد وخواه بعد از موصی وبعضی از مجتهدین بر انند که در اینصورت وصیت
باطلست وبعضی کفته اند که اکر غرض موصی تعلق بمیت داشته باشد باطل
میشود واکر نه صحیح است وبعضی از مجتهدین بر انند که اکر موصی له بعد از موصی
بمیرد تعلق بوارثان میکیرد واکر پیش از و بمیرد باطلست ودر قبول ورد ورثه
موصی له حکم او دارند واکر موصی له وارث نداشته باشد راجع بورثه موصی
میشود وبعضی کفته اند که بامام میرسد سیم انکه موصی بالغ باشد چه وصیت
طفل صحیح نیست ودر وصیت طفل ممیز وطفلی که ده ساله باشد خلافست بعضی
از مجتهدین کفته اند که وصیت کمتر از ده ساله در ابواب البر صحیح است وبعضی
کفته اند که اکر مرد است وصیت هشت ساله صحیح است واکر زن است هفت
ساله چهارم انکه عاقل باشد چه وصیت دیوانه صحیح نیست پنجم انکه
رشید باشد پس وصیت سفیه صحیح نیست مکر در ابواب البر ومعروف نزد
بعضی از مجتهدین وبعضی مطلقا صحیح میدانند وهمچنین کسی که خود را زخم
زده باشد ودران زخم خوف مردن باشد چه او نیز حکم سفیه دارد ششم
انکه قصد کند چه وصیت مست وخفته وبیهوش صحیح نیست هفتم انکه
موصی له در حال وصیت موجود باشد پس اکر وصیت کند جهت حمل وجود

اودر

در بیان وصیت

اودر حال وصیت معتبر است واکر مشکوك باشد در وجود او صحیح نیست
هشتم انکه صحیح باشد که مالك شود یعنی صلاحیت مالك شدن چیزی
داشته باشد چه وصیت جهت ملك وجاروا ودابه صحیح نیست مکر انکه
در دابه قصد علف او کند نهم انکه موصی وموصی له ازاد باشند چه
وصیت بنده جهت بنده صحیح نیست واکرچه قایل باین شویم که بنده
مالك چیزی میشود واما وصیتی که در حال رقیت کرده بعد از ازادی او
نافذ است یا نه دران خلافست واولی نفوذ است هرکاه وصیت را بر ازادی
خود معلق ساخته باشد واکر موصی له بنده موصی باشد وصیت او صحیح است
ومنصرف بازادی او میشود هرکاه ثلث مال موصی وفا بان کند دهم انکه
وصیت بر موصی له جایز باشد پس وصیت بر ظالمان ونوشتن کتب ضلالت
وکافر حربی صحیح نیست واکرچه ذی رحم باشد وبعضی از مجتهدین در ذی
رحم جایز داشته اند ووصیت بر جهودان صحیح است وبعضی از مجتهدین
مطلقا جایز نمیدانند ودر کسی که وصیت میکند اسلام شرط نیست پس
وصیت کافر جهت مسلمان بچیزی که مالك ان تواند شد صحیح است امّا اکر
شراب جهت مسلمان وصیت کند صحیح نیست یازدهم انکه وصیت بچیزی
باشد که مالك ان تواند شد پس وصیت بشخص ازاد ووقف ام ولد و...
میته وسرکین نجس وفضلات وحشرات صحیح نیست وهمچنین وصیت بشراب
وخوك در مسلمانان صحیح نیست امّا اکر هر دو جهود باشند صحیح است دوازدهم
انکه ثلث مالی که در حال وفات باشد وفا بوصیت کند پس اکر زیاده از ثلث
مال باشد زیاده باطلست مکر انکه وارث اجازت دهد واجازت وارث
بعد از وفات موصی معتبر است باجماع وقبل از ان اعتبار ندارد بنا بر قول اکثر
وبعضی از مجتهدین اجازت پیش از وفات را منع نموده اند وخلافست میان
مجتهدین که ایا اجازت وارث در اینصورت با تنفیذ ان چیز است که موصی
وصیت کرده یا بابتدای عطیه است

فصل دویم

در اقسام وصیت
کردن واحکام وصیت مطلق بدانکه وصیت بر چهار قسم است اول وصیت
واجبه چون وصیت کردن به ادای حقوق واجب خواه حق الله باشد
وخواه حق الناس دویم وصیت مستحبه چون وصیت کردن بمال کم پس

وصیت

وصیت بخمس مال کردن بهتر است از ربع و ربع بهتر است از ثلث و ثلث بهتر است از نصف
و بعضی از مجتهدین وصیت بثلث را با استغنای وارث بهتر میدانند و اگر حال ورثه
متوسط باشد وصیت ربع را بهتر میدانند و خمس را با فقر بهتر میدانند و چون وصیت
بشهادتین و اقرار به نبوت پیغمبر و امامت ائمه علیهم السلام و جمیع آنچه پیغمبر خبر داده
سیم وصیت حرام چون وصیت کردن بشراب و گوشت خوک و غیر آن چهارم
وصیت مکروه چون وصیت کردن بمال بسیار و هرگاه وصیت جهت جماعتی
مطلق واقع شود تقاضای تسویه میکند مگر اشاره کردن بر تفاوت و در بعضی
از احادیث صحیح وارد شده که وصیت در عم و خال بطریق میراث است و جهت خویشان
و موالی و مستحق زکوة و سبیل الله بطریقی است که در بحث وقف مذکور شد
و وصیت بمجهول و غیر موجود صحیح است و تعیین آن بعد از وفات متعلق بوارث است
پس اگر وصیت بمال یا نصیب یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن بوارث تعلق دارد
هرگاه بدانند از موجب قدر معین را و مراد بجزو عشرات چنانچه در روایت حسن ابن
ابان بن تغلب از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده و در بعضی
روایات صحیح نیز ایراد یافته که مراد بجزو سبع است و در بعضی دیگر آمده که
ثلث است و در روایت صحیح وارد شده که مراد بسهم ثمن است و در بعضی روایات
ضعیفه سدس وارد شده و شیء سدس است و اگر وصیت بمال بسیار کند
پیش بعضی از مجتهدین هشتاد درهم است چنانچه در بعضی احادیث وارد شده
در نذر که مذکور شد و اگر کسی جهت شخصی شمشیری وصیت کند در بعضی
احادیث وارد شده که غلاف و زیور آن داخل است و در وصیت بصندوق
آنچه از اموال در آن باشد داخل است و همچنین در وصیت کشتی آنچه از طعام در آن
باشد داخل است **فصل سیم** در بیان وصی ساختن و آن والی گردانیدن
شخصی است برای اخراج حقی یا استیفای حقی بر طفل و مجنون و پدر و جد طفل
بالاصاله مالک ولایت اند و وصی که پدر و جد جهت طفل تعیین کنند صحیح است
و اگر وصی را اذن دهند در وصی گرفتن جایز است و اگر او را نهی کنند از وصی
گرفتن نمیتواند گرفت و با اطلاق خلافست و مکاتبه صفار از حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام مؤید جواز است و شروط وصی هشت است اول آنکه
عاقل باشد پس وصی گردانیدن دیوانه صحیح نیست و اگر بعد از آن دیوانگی

بهم رسد وصایت باطل میشود و اگر دیوانگی او بر طرف شود آیا وصایت او عود
میکند میانه مجتهدین در آن خلافست و اگر دیوانگی او دوری باشد نیز در
آن خلافست اقرب آنست که در وقت غیر دیوانگی صحیح است دویم آنکه بالغ
باشد هرگاه تنها باشد پس وصی گردانیدن طفل منفردا یا آنکه بالغی را با او ضم
کند صحیح نیست و تصرف بالغ نافذ است تا زمانی که طفل بالغ شود آنگاه شرکت
میکنند سیم آنکه مسلمان باشد هرگاه موصی مسلمان باشد پس هرگاه
مسلمان نباشد یا کافر باشد وصی بودن او بر اطفال مسلمانان جایز نیست
چهارم آنکه عادل باشد بر قول مشهور پس وصایت فاسق باطل است و
اگر چه بعد از فوت موصی فاسق شود و بعضی گفته اند که در اینصورت باطل
نمیشود پنجم اذن مولی اگر بنده شخصی را وصی کند و اما بنده خود را
وصی میتواند کرد در آن خلافست ششم آنکه کسی نباشد که اولی از وصی
باشد چون پدر و جد پس اگر شخصی را غیر از پدر یا جد وصی کرده اند صحیح
نیست هفتم آنکه وصی تواند که از عهده وصایت بیرون آید پس اگر عاجز
باشد از تصرف بسبب مرض یا پیری یا آنکه سفیه باشد آیا باطلست یا صحیح و
حاکم کسی را با او ضم میکند یا نه میانه مجتهدین خلافست و اگر عجز در اثنا
بهم رسد حاکم شخصی را با او ضم میکند هشتم آنکه صیغه بگوید چون
اوصیت الیک یعنی وصایت را بتو رجوع نمودم یا امر فلان طفل خود را بتو
تفویض کردم یا تو وصی منی و این شروط در حال وصیت معتبر است تا حین فوت
پس اگر یکی از این شروط خلل رساند وصایت باطل است و بعضی گفته اند
که در حال وصیت کافیست و بعضی برآنند که تا حین وفات میباید و شرط
نیست در وصی ذکوریت پس زن و خنثی را با اجتماع شرایط وصی میتوان گردانید
و شیخ طوسی اجماع شیعه را بر این نقل کرده و همچنین بصر شرط نیست و آنچه
در روایت سکونی منع از آن واقع شده محمول بر کراهیت یا تقیه است و اتحاد
وصی نیز شرط نیست و با اطلاق هر دو با هم تصرف میکنند و با امتناع حاکم
جبر میکند ایشان را بر اجتماع و واجب نیست بر وصی قبول کردن وصیت
بلکه رد میتواند کرد بشرط آنکه موصی در حیات باشد و این خبر باو برسد پس
اگر خبر باو نرسد و بمیرد مشهور آنست که وصی را قیام باو و وصایت لازم نیست

مگر آنکه عاجز باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه عالم بوصیت نباشد تا آنکه بمیرد رد میتواند کرد و وصی امین است و ضامن نیست مگر با تعدی یا تفریط و در جائی که عادت جاری بتوکیل باشد جایز است وصی را که وکیل بگیرد و در غیر آنچه عادت بآن جاری نباشد خلافست اقوی آنست که جایز است و جایز است وصی را استیفای دین خود از آنچه در دست او است بی اذن حاکم و همچنین ادای دین غیر از بابت خود میتواند کرد بعد از آنکه آن قرضخواه را سوگند دهد و بعضی بر آنند که اگر نزد حاکم شرع ثابت نشود نمیتواند داد و این اقوی نیست و باید که وصی اقتصار کند بر آنچه جهت او تعیین کرده اند پس اگر بر مال موجودی او را وصی کرده باشند در مالی که بعد از آن بهم رسد دخلی ندارد و اگر مطلق باشد همه داخل است و هرگاه کسی بمیرد و وصی جهت اطفال خود تعیین نکند بر حاکم لازم است که تعیین کند و حاکم مالک عزل آن وصی است هرگاه خواهد و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر مراجعت او جایز است آحاد مؤمنین عدول را تصرف در وصیت مادامی که زنده باشد و وصایت رجوع ثابت نمیشود مگر بشهادت دو مرد مسلمان عادل

باب هجدهم از کتاب جامع عباسی

در قسمت کردن ترکه و میراث و آن منتقل شدن مالیست یا حقی از شخصی از فوت او بورثه بیکی از وجوهی که مذکور خواهد شد بشرطی که یکی از امور که مانع میراث بردن است چنانچه مذکور خواهد شد در آنها نباشد و در آن شش مطلب است **مطلب اول** در بیان آنچه سبب میراث بردن میشود و آن بر هفت وجه است **وجه اول** خویش بودن و آن عبارت از منتهی شدن یکی است بدیگری بولادت یا بانتهای آن هر دو بدیگری بر وجه شرعی و آن بر سه قسمت است **قسم اول** دو قومند که با یکدیگر میراث میبرند اول پدر و مادر دوم فرزندان و هر چند پایین روند و این دو قوم با یکدیگر میراث میبرند و با ایشان سوای زن و شوهر دیگری میراث نمیبرد پس هرگاه شخصی بمیرد و پدری داشته باشد تمام مال او تعلق بپدر دارد و همچنین اگر مادر داشته باشد تمام مال تعلق بمادر دارد و اگر پدر و مادر هر دو جمع شوند سه یک مال [illegible] تعلق بمادر دارد و تتمه تعلق بپدر و اگر با پدر و مادر پسری

شود هر یک از پدر و مادر شش یک مال را میبرند و تتمه آن تعلق بپسر دارد و اگر با پدر و مادر دختری جمع شود هر یک از ایشان شش یک مال را میبرند و نصف مال را دختر میبرد و تتمه میانه ایشان و دختر پنج حصه میشود بشرطی که میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر پدری و مادری یا چهار خواهر پدری و مادری نداشته باشد چه اگر اینها موجود باشند تتمه مال میانه دختر و پدر بچهار حصه منقسم میشود چنانچه مذکور خواهد شد و اگر دو دختر با ایشان جمع شوند دو ثلث مال تعلق بدختران دارد و ثلث آن بپدر و مادر و اگر یکی از ایشان با دختران جمع شود دختران ثلثان میبرند و شش یک از پدر راست یا از مادر و تتمه میانه ایشان به پنج سهم یا چهار سهم منقسم میگردد و هرگاه شخصی بمیرد و پسری داشته باشد تمام مال از اوست و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت میکنند و اگر پسر و دختر جمع شوند دختر نصف پسر میراث میبرد و هرگاه شخصی بمیرد و هرگاه شخصی بمیرد و یک دختر داشته باشد تمام مال او از آن دختر است و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت میکنند و هرگاه میت فرزندان نداشته باشد و فرزند زاده داشته باشد آن فرزند زادها بجای فرزندان حصه میبرند بطریقی که مذکور شد خواه تنها باشند خواه با پدر و مادر میت جمع شوند و هر یک از ایشان حصه کسی را میبرد که باو میرسد پس دختر دختر حصه دختر میبرد و دختر پسر حصه پسر میبرد و ذکور و اناث هر یک از ایشان بطریق میراث پسر و دختر میراث میبرند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اولاد دختر از ذکور و اناث در میراث بردن مساوی اند **قسم دوم** نیز دو قومند اول برادران و خواهران و اولاد ایشان با عدم ایشان دوم جد و جده و هر چند بالا روند و این دو قوم وقتی از میت میراث میبرند که در قوم مرتبه اولی نباشند چه اینها با پدر و مادر و فرزند و فرزند زادگان میراث نمیبرند پس اگر شخصی بمیرد و یک برادر داشته باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق باو دارد و اگر چه برادر پدری یا مادری باشد و اگر دو برادر یا زیاده داشته باشد مال او میانه ایشان بالسویه منقسم میگردد و همچنین اگر یک خواهر یا زیاده داشته باشد و اگر

برادر وخواهر جمع شوند برادر دو حصه میبرد وخواهر یك حصه چنانچه در میراث
پدر و دختر هم کذشت وهرکاه برادر وخواهر پدر و مادری باشند برادر وخواهر
پدری میراث نمیبرند واکر برادر یا خواهر مادری با پدر مادری جمع شوند اکر واحد
باشد شش یك مال تعلق باو دارد واکر زیاده از واحد باشد سه یك مال بایشان
تعلق دارد وتتمه ان از برادران وخواهران پدر مادریست وبعضی از مجتهدین برانند
که هرکاه با خواهر پدر مادری خواهر مادری جمع شود نصف از خواهران پدر
مادریست وشش یك از خواهر مادری وباقی میانهٔ ایشان بچهار حصه میشود
سه از خواهر پدریست ویك حصه از خواهر مادری وبعضی از مجتهدین کفته اند
که هرکاه برادر وخواهر مادری با برادر وخواهر پدری تنها جمع شوند تتمه رد
برهم قسمت میشود وهرکاه جد وجدهٔ میت وبرادر وخواهر او بایکدیکر جمع
شوند جد مساوی برادر میراث میبرد وجدهٔ مساوی خواهر وجد وجدهٔ
پدری چون برادر وخواهر پدریست وجد وجدهٔ مادری چون برادر وخواهر
مادریست لیکن جد پدر مادری جد پدری را از میراث منع نمیکند چنانچه
برادر وخواهر پدری ومادری منع برادر وخواهر پدری میکنند وفرزندان
برادر وخواهر در وقتی که پدران ومادران ایشان موجود نباشند با جد وجده
حصهٔ پدران ومادران خود را میکیرند وهرکاه شخصی بمیرد واز و جد پدری
یا مادری مانده باشد ودیکر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق
باو دارد خواه جد پدری باشد وخواه جد مادری وهرکاه جد وجده جمع
شوند جد یکحصه میبرد وجده نیم حصه اکر هر دو پدری باشند وبرابر
حصه میبرند اکر هر دو مادری باشند واکر از دو طرف باشند جد یا
جدهٔ مادری اکر تنها باشد شش یك میبرد وتتمه تعلق بجد وجدهٔ پدری
دارد واکر زیاده باشند سه یك مال تعلق بایشان دارد وتتمه تعلق بجد وجده
پدری وبعضی از مجتهدین برانند که اکر کسی مادر مادری ومادر پدری
بکذارد مال او میانهٔ ایشان بچهار حصه میشود یکحصه مادر مادری بر
میدارد وسه حصه مادر پدری وجد قریب بمیت جد بعید را منع میکند
از میراث پس جد بعید با وجود جد قریب میراث نمیبرد ومیت را در مرتبهٔ
اولی چهار جد ممکنست که باشند پدر ومادر پدر او وپدر مادر او ودر

مرتبه دوم هشت جد وجده ممکنست ودر مرتبه سیم شانزده ودر مرتبه چهارم
سی ودو وهمچنین هرچند بالا رود پس اکر شخصی هشت جد وجده بکذارد
اجداد وجدات مادری ثلث مال را میبرند بالسویه وتتمه با اجداد وجدات
پدری متعلق است باینطریق که ثلث تتمه بپدر ومادر ومادر پدر متعلق است
ذکر دو مثل انثی ودو ثلث تتمه بپدر ومادر پدر پدر متعلق است ذکر دو مثل
انثی پس سهام اجداد وجدات مادری چهار است وسهام اجداد وجدات پدری
نه است پس فریضهٔ ایشان از صد وهشت منقسم میکردد جهت تباین چنانچه
در مبحث تصحیح قسمت ترکه خواهد امد وبعضی از مجتهدین کفته اند ثلث ثلث بپدر
ومادر مادر میرسد بالسویه ودو ثلث ثلث بپدر ومادر بالسویه میرسد و
ثلث دو ثلث باقی بپدر ومادر مادر پدر متعلق است بالسویه وباقی بپدر
ومادر پدر پدر تعلق دارد ذکر دو مثل انثی ودر اینصورت سهام خویشان
مادری شش است وسهام خویشان پدری هجده پس فریضهٔ ایشان از پنجاه و
چهار منقسم میکردد جهت تداخل چنانچه خواهد امد وبعضی از مجتهدین برانند
که ثلث ثلث از پدر ومادر مادر است بالسویه ودو ثلث ثلث از پدر ومادر
پدر است ذکر دو مثل انثی میبرد واین قول از پنجاه وچهار منقسم میکردد وقول
اول اقویست **قسم سیم** نیز دو قومند اول عم وعمه وهرچند بالا
روند دوم خال وخاله وهرچند بالا روند واین دو قوم با عدم در مرتبه
ثانیه میراث میبرند پس هرکاه شخصی بمیرد وعم بکذارد میراث باو متعلقست
وهمچنین است عمه واکر هر دو جمع شوند یکحصه عم میبرد ونیم حصه عمه بشرط
انکه هر دو پدر ومادری یا پدری باشند اما اکر مادری باشند بالسویه
میراث میبرند واکر عم وعمهٔ پدر مادری وعم وعمهٔ مادری جمع شوند ثلث
مال از خویشان مادریست هرکاه زیاده از واحد باشند وسدس مال اکر
واحد باشد وتتمه بخویشان پدری متعلق است ذکر ضعف انثی واکر شخصی
بمیرد واز و خال بماند تمام مال او تعلق بخال او دارد وهمچنین است خاله خواه
پدری باشد وخواه مادری که تعلق باو دارد وفرقی نیست میانهٔ خال وخاله
در میراث چه همه برابر میراث میبرند واکر خال وخالهٔ پدر ومادری یا خال و
خالهٔ مادری جمع شوند خویشان مادر سدس میبرند اکر واحد باشند واکر

متعدد باشند ثلث بالسویه و باقی از خویشان پدر و مادری یا پدری است یا عکس
خویشان پدر و مادری و یا اذکر ایشان در اینصورت دو مثل انثی میبرد میانهٔ
مجتهدین در این خلافست اصح آنست که همه برابر میراث میبرند و اگر متفرق
باشند سدس ثلث تعلق بخال یا خاله دارد و ثلث ثلث با تعدد و تتمه بخال
و خالهٔ پدر و مادری متعلق است و اگر عم و عمه و خال و خاله جمع شوند سدس با
واحد بودن ایشان بایشان متعلق است و اگر متعدد باشند ثلث بالسویه
و تتمه بعم و عمه تعلق دارد و اولاد عم و عمه و خال و خاله با وجود ایشان
میراث نمیبرند و هرگاه ایشان موجود نباشند میراث میبرند و اعمام و اخوال
میت اولی اند بمیراث از اعمام و اخوال پدر و مادر او و اگر عم و عمه و خال
و خالهٔ مادر او جمع شوند ثلث ترکهٔ متوفی بالسویه بخویشان مادری متعلق است
بر قول مشهور و دو ثلث دیگر تعلق بخویشان پدری دارد باین طریق که
ثلث دو ثلث بخال و خالهٔ پدری متعلق است بالسویه و دو ثلث دیگران
بعم و عمه متعلق است ذکر دو مثل انثی میبرد پس فریضهٔ ایشان از صد و
هشت منقسم میگردد و بعضی از مجتهدین گفته اند که خال مادر و خالهٔ
او ثلث ثلث بالسویه میبرند و دو ثلث ثلث از عم و عمهٔ مادر است پس
در اینصورت فریضهٔ ایشان از پنجاه و چهار منقسم میگردد و بعضی گفته اند
که اخوال اربعه ثلث را بالسویه میبرند و ثلث ثلث را عمه و عم مادری
میبرند بالسویه و دو ثلث ثلثان بعم و عمهٔ پدری متعلق است ذکر دو مثل
انثی میبرد و در اینصورت فریضهٔ ایشان از صد و هشت منقسم میگردد

تتمه اقرب بمیت از هر صنفی ابعد از آن صنف را از اصل میراث منع
میکند و آن بر شش وجه است **وجه اول** منع طبقهٔ اولی ثانیه را
لیکن سُنتاست پدر و مادر را اگر سدس بجد و جده بدهند با نصیب ایشان
خواه جد و جده پدری باشند و خواه مادری و هرگاه پدر و مادر موجود
نباشند دادن سدس سنت نیست دوم منع طبقهٔ ثانیه طبقهٔ ثالثه
را سیم منع نزدیکتر از هر مرتبه بپدر و مادر خویشان پدری تنها را دارا
مرتبه چهارم منع طبقهٔ ثالثه معتق را پنجم منع معتق ضامن جریره را
ششم منع ضامن جریره غیر او را و اقرب از هر صنفی منع ابعد از صنف

دیگری نمیکند چون خواهران مادری و جد قریب پدری میت چه در اینصورت
جد قریب دو ثلث مال میبرد و خواهران مادری ثلث را و همچنین جد مادری
و پسر برادر مادری یا برادر پدری چه در اینصورت جد پسر برادر را حاجب
نیست و مزاحمت ببرادر پدری نمیرساند و میراث میبرد با جد و این قاعده
تخلف نمیکند مگر در هشت موضع **اول** میراث بردن پدر و مادر با فرزند
زاده چه پدر و مادر نزدیکترند از فرزند زاده بمیت **دوم** میراث بردن اجداد
با فرزند زاده بر قول محمد بن بابویه که مستند شده است بحدیثی که از حضرت
امام موسی علیه السلام نقل کرده اند که اگر شخصی بمیرد و از دو دختر دختر و جد
و جده بماند سدس مال را جد و جده میبرند و باقی از ایشانست **سیم** میراث
بردن برادر مادری با پسر برادر پدر و مادری بر قول بعضی از مجتهدین و مستند
شده اند بانکه چون در پسر برادر پدر و مادری دو سبب جمع شده و در برادر
مادری یک سبب سدس از برادر مادریست و تتمه از پسر برادر پدر و مادری
و این قول ضعیف است چه همین علت را در برادر پدری و برادر پدر و مادری
جاری میتوان ساخت و حال آنکه مانع نیست برادر پدر و مادری برادر پدری
را از میراث بردن بمذهب صاحب اینقول **چهارم** در صورتیکه شخصی بمیرد
و پسر عم پدر و مادری بگذارد و عم پدری چه باجماع مجتهدین شیعه
مال آن میت تمام تعلق به پسر عم دارد و عم را در مال او دخلی نیست و این حکم
تغییر نمییابد در متعدد بودن هر یک از پسر عم پدر و مادری و عم هر دو
و همچنین حکم تغییر نمییابد بموجود بودن زوج و زوجه با ایشان و آیا بذکورت
و انوثیت حکم تغییر مییابد مثل آنکه دختر عم پدر و مادری با عم پدری
جمع شود یا پسر عم پدر و مادری با عمهٔ پدری جمع شود میانهٔ مجتهدین در
این خلافست اجود آنست که حکم تغییر مییابد و مال در اینصورت تعلق بعم
یا عمهٔ پدری دارد و همچنین خلافست میانهٔ مجتهدین در این که هرگاه
با پسر عم و عم مذکور خال جمع شود بعضی گفته اند که مال تعلق بعم و خال
دارد بطریق میراث و بعضی بر آنند که میانهٔ عم و خال منقسم میگردد بطریق
میراث و بعضی گفته اند که تعلق بخال دارد و قول اول اقوی است و اگر یکی از
پسر عم و عمه خنثی باشد یا هر دو خنثی باشند احتمال تغییر حکم دارد و

احتمال آن نیز دارد که ایشان را دکر فرض کنیم پنجم میراث بردن اجداد پدری و مادری با مادر بر قول بعضی از مجتهدین ششم منع کردن جد پدری فرزند فرزند را بر قول بعضی از مجتهدین هفتم میراث بردن عمه مساوی جد هرگاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین **تکمله** هرگاه با پدر و مادر فرزند جمع شود ایشانرا از بردن زیاده از دو سدس مال منع میکنند مگر آنکه فرزند یک دختر باشد چه یک دختر پدر و مادر را منع زیاده از دو سدس نمیکنند بلکه با یکدیگر میراث میبرند بطریقی که مذکور شد و همچنین دو دختر یا یکی از ایشان و فرزندان شوهر زن را از نصیب اعلی ایشان که نصف و ربعست منع میکنند و هرگاه برادران میت با مادر او جمع شوند مادر را منع زیاده از سدس میکنند بهفت شرط اول آنکه پدر ایشان موجود باشد چه اگر پدر ایشان موجود نباشد مادر را منع نمیکنند دوم آنکه دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر باشند چه اگر اینچنین نباشد مادر را منع نمیکنند و خنثی در اینصورت چون انثی است و احتمال قرعه اینجا از دیست سیم آنکه برادران پدر و مادری یا پدری باشند چه برادران مادری میت منع مادر نمیکنند چهارم آنکه در برادران یکی از چیزهائی که مانع ارثست موجود نباشد چه اگر موانع ارث در ایشان موجود باشد منع مادر نمیکنند پنجم آنکه برادران میت در آنوقت موجود باشند چه اگر در شکم مادر باشند مادر را از زیاده از سدس منع نمیکنند ششم آنکه زنده باشند چه اگر مرده باشند منع نمیکنند و همین حکم دارد اگر برادران میت و میت در یکزمان بمیرند و تقدیم و تاخیر مشخص نباشد و بعضی از مجتهدین در غرقی و مهدوم علیه توقف کرده اند هفتم آنکه میانه حاجب و محجوب مغایره باشد چه اگر متحد باشند منع نمیکنند مثل آنکه مادر کسی خواهر پدری باشد چنانچه در بحث میراث مجوس خواهد آمد یا در وطی شبهه اتفاق افتد چه اگر کسی بشبهه دختر خود را وطی کند و دختر بزاید مدخوله هم مادر و هم خواهر پدری خود خواهد بود **وجه دوم** که سبب میراث بردن میشود آن زن شوهر یست که بعقد دوام باشد و زن آزاد باشد و دخول شرط نیست مگر آنکه شخصی در حالت بیماری زنی را عقد کرده باشد چه در اینصورت اگر دخول نکرده

بمیرد

بمیرد میراث نمیبرد و هریک از زن و شوهر با اصحاب مراتب ثلث سابقه میراث میبرند هرگاه مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد و ایشانرا دو نصیب است اول اعلی و آن در شوهر نصف مالست و در زن چهار یک و اگر چه زنان متعدد باشند هرگاه میت را فرزندی نباشد **وجه سیم** ولای آزادی است چه هرگاه کسی بنده خود را آزاد کند از او میراث میبرد بچهار شرط اول آنکه او را برضا و رغبت آزاد کرده باشد یعنی آزاد کردن بر او واجب نباشد چون آزاد کردن برای کفاره چه در اینصورت میراث نمیبرد دوم آنکه کاری نکرده باشد که بنده بسبب آن آزاد شود چون بریدن گوش و بینی او چنانچه در بحث عتق مذکور شد چه اگر چنین کرده باشد از آن بنده میراث نمیبرد و بنده آزاد کرده از آقا بولا میراث نمیبرد مگر در ولای دایر و شیخ ابن بابویه فرموده که در ولای عتق بنده آزاد کرده شده از آقا میراث میبرد سیم آنکه از گناهان و جنایاتی که از بنده صادر میشود در وقت آزاد کردن او خود را بری نساخته باشد چه در اینصورت میراث نمیبرد چهارم آنکه میراث خواری سوای او نداشته باشد چه اگر میراث خواری داشته باشد میراث نمیبرد و هرگاه باین شروط مردی بنده آزاد کند و آن بنده بمیرد آزاد کننده از آن بنده میراث میبرد و اگر آزاد کننده موجود نباشد میراث بنده تعلق باولاد آزاد کننده دارد خواه ذکور باشند و خواه اناث و اگر اولاد نباشند میراث او ببرادران و خواهران پدری و اجداد و جدات و اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد ایشان تعلق دارد و خویشان مادری را در اینصورت میراث نمیرسد و اگر آزاد کننده خویشان کسی باشد که آزاد کننده را آزاد کرده باشد میراث از و میبرند و هم چنین هر چند بالا روند و اگر آزاد کننده زن باشد خود میراث میبرد و با عدم او خویشان پدری آن زن باشند پس در اینصورت بسبب خویشی پدر آن زن میراث میبرند و هرگاه بنده کنیزی را که آزاد کرده باشند نکاح کند ولای اولاد ایشان تعلق بکسی دارد که مادر ایشان را آزاد کرده باشد پس اگر بعد از آزادی مادر ایشان کسی جد ایشان را آزاد کند ولای اولاد بکسی منتقل میشود که جد آزاد کرده باشد و اگر بعد از آزادی پدر ایشان را آزاد کنند ولای ایشان بکسی منتقل

میشود که پدر ایشان را آزاد کرده باشد **وجه چهارم** ولای ضامن
جریره و آن چنانست که شخصی غیر وارث جنایتهای کناهان مرد آزادی را
ضامن شود شرط کند که از و میراث برد میراث از و میبرد هرکاه میراث خواری
نداشته باشد امّا او از ان شخص میراث نمیبرد مکر آنکه او نیز ضامن او شده
باشد **وجه پنجم** ولای کسی که کافری را مسلمان کرده باشد چه هرکاه
ان کافر مسلمان شده بمیرد و هیچکس نداشته باشد حتّی ضامن جریره انکسی
که او را مسلمان کرده از و میراث میبرد **وجه ششم** ولای مستحقین
زکوة چه هرکاه بنده را از زر زکوة بخرند و آزاد کنند و آن بنده بمیرد و
میراث خواری نداشته باشد میراثش از مستحقان زکوة است **وجه هفتم**
ولای امامت چه هرکاه کسی بمیرد و هیچ یك از جماعتی که مذکور شد
نداشته باشد میراثش از امامست و بعضی از مجتهدین کفته اند که
هرکاه شخصی بمیرد و از و یك زن بماند چهار یك آن از زنست و تتمّه آن در
حالت حضور تعلّق بامام دارد و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام میراث کسی را
که میراث خوار نداشته در زمان خود بفقیران شهر و همسایکان مفلس خود
میداده و در حال غیبت امام در ان چند قولست بعضی از مجتهدین برانند که
انرا نکاه دارند تا ظهور امام و همچنین وصیّت بورثهٔ خود کنند در رسانیدن
ان بامام و بعضی کفته اند که در زمین دفن کنند و بعضی بران رفته اند که بر
فقرا قسمت نمایند و استاد بنده اعنی افضل المتاخّرین بهاء الملّة والدّین
محمّد عاملی طاب ثراه ترجیح این قول کرده اند و اکر ظالمی انرا بتعدّی بکیرد
کسی ضامن ان نیست امّا دادن ان بظالم بی خوف جایز نیست و همچنین اکر
کافر حربی یا ذمّی بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراثش نیز از امامست

مطلب دوم در بیان انچه فی الجمله میراث خوار را از میراث بردن
مانع میشود بدانکه بیست و سه امر مانع از میراث بردن فی الجمله میشود **اوّل**
بنده بودن چه بنده میراث نمیبرد خواه میّت آزاد باشد و خواه بنده و میراث
میّت در اینصورت تعلّق بمیراث خوار آزاد دارد و اکرچه دور باشد چون
ضامن جریره و اکر بعض از و آزاد باشد و بعض بنده بمقدار انچه آزاد است
میراث میبرد پس اکر شخصی بمیرد و فرزندی داشته باشد که نصف او آزاد

باشد

باشد و برادر آزادی داشته باشد مال او میانه پسر و برادر بدو قسم منقسم میشود
و اکر برادر نصف آزاد باشد نصف مال از پسر است و چهار یك ان از برادر و اکر
با ایشان عم آزادی باشد چهار یك ان از برادر است و نیمه را او میبرد و اکر نصف
او آزاد باشد هشت یك را میبرد و اکر شخصی بمیرد و میراث خوار نداشته
باشد سوای بنده حاکم شرع ان بنده را میخرد و آزاد میسازد و نیمهٔ مال
میّت را باو میدهد خواه ان بنده پدر و مادر و فرزند میّت باشد و خواه
غیر اینها از خویشان باشد و بعضی از مجتهدین کفته اند که سوای پدر و مادر
و فرزند کسی دیکر را نمیخرند **دوم** کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث نمیبرد
و اکرچه نزدیك باشد   تا انکه ضامن جریره اولی از پسر کافر است امّا مسلمان
از کافر میراث میبرد و ورثهٔ کافر او را از میراث بردن منع نمیکنند و اکرچه نزدیك
باشند امّا اکر ورثهٔ مسلمان موجود نباشند ورثهٔ کافر میراث میبرند و فرقی
میانهٔ کافر حربی و ذمّی و خارجی و ناصبی و غالی نیست در میراث بردن از یکدیکر
و بعضی از مجتهدین برانند که ناصبی و غالی از غیر خود از کفّار میراث میبرند و
در عکس میراث نیست امّا در میانهٔ مبتدعه از مسلمانان و اهل حق توارث
جایز است و بعضی از مجتهدین کفته اند که مؤمن از اهل بدعت میراث میبرد امّا
او از مؤمن میراث نمیبرد و ورثهٔ کافر اکر پیش از قسمت ترکه مسلمان شوند همه
شریکند اکر مساوی باشند و تمام مال را میبرند اکر اولی باشند خواه میّت
مسلمان باشد و خواه کافر و ورثهٔ اطفال در میراث بردن تابع پدر و مادر ند
در اسلام و کفر چه بحسب اسلام میراث میبرند **سیّم** کشنده بودن چه کشنده
را از مال میّت میراثی نیست و اکر جمعی در قتل شریك باشند همه از میراث
ممنوعند اکر عمداً کشته باشند و در انکه اکر بخطا باشد خلافست مشهور
انست که از دیت ممنوعند و اکر شبه عمد باشد در ان نیز خلافست بعضی
از مجتهدین برانند که اکر شخصی پسر خود را جهت تادیب بزند چنانکه بمیرد میراث
از و میبرد و همچنین اکر جراحت کسی از خویشان خود را ببندد یا بدوزد که بمیرد
میراثش از و میبرد و اکر طفلی یا دیوانهٔ کسی را بکشد میراث میبرد و منع میراث
مخصوص قاتلست پس فرزند قاتل میراث میبرد مکر در صورتی که آقا غلامی
را آزاد کند انکاه انغلام را بکشد و آقا را پسری باشد چه در اینصورت بعضی

از مجتهدین

از مجتهدین گفته اند که اینجا پسر مولی از غلام میراث نمیبرد زیرا که انتقال ولایت
پسر بعد از مردن پدر است و پدر پیش از مردن ولای او ساقط شده و بعضی باتنز
کرده اینصورت نیز میراث میبرد زیرا که ولا منتقل میشود از اقرب با بعد با عدم
او و در اینحال معتق در حکم عدم است و همچنین خلافست در انکه هرگاه معتق
کافر باشد و بکریزد و بدار حرب برود و او را بگیرند و بنده کنند و او فرزندی
داشته باشد انگاه غلامی که معتق ازاد کرده بود بمیرد بعضی گفته اند که در
اینصورت ولد معتق میراث از او نمیبرد بلکه تعلق به بیت المال دارد و بعضی
برانند که میراث میبرد چه معتق در اینصورت در حکم معدوم است و دیت
مقتول را کسی میبرد که وارث مال است و بعضی از مجتهدین منع قرابت مادری
کرده اند و بعضی از ایشان منع خواهران پدری کرده اند چهارم لعان کردن
چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر میراث نمیبرند و فرزندی که بسبب
انکار او لعان واقع شده او از پدر و پدر از او میراث نمیبرند و در بعضی از روایات
وارد شده که او از خال میراث نمیبرد اما خال از او میراث میبرد اقرب انست
که هر دو میراث میبرند و اگر پدر بعد از لعان اعتراف بفرزندی او کند او از او
میراث نمیبرد و اما در اینصورت خویشان پدر از او میبرند دران خلافست
پنجم زنا کردن چه فرزند زنا میراث از پدر نمیبرد و پدر از او و خویشان
او نیز از او میراث نمیبرند اما پسر او و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام از او
میراث میبرند ششم بری شدن پدر از کارهای پسر نزد حاکم شرع چه این نیز
مانع میراث بردن او نیست از پسر بر قول بعضی از مجتهدین و اکثر برانند که منع
میراث نمیکند هفتم بری ساختن پدر پسر خود را از میراث چه در اینصورت
پسر از ثلث ترکه محروم نیست هشتم مشکوک بودن نسب مثل انکه زنی یا کنیزی
را که مولی یا شوهر دخول کرده باشد اجنبی با او دخول کند در طهر واحد چه
فرزندی که در اینحالت حاصل شود مشکوک فیه خواهد بود چه در اینصورت
پدر را زنیست و پسر از پدر میراث نمیبرد و میراث پسر او از فرزندان اوست و
سنت است که پدر وجهی و حصه از مال خود بیرون کند و بعضی از مجتهدین
انکار اینقسم نیز کرده اند نهم غیبت منقطعه یکی از میراث خواران چه ان مانعست
از میراث بردن او و تا انکه زندگی او یکواه دانسته شود یا بگذشتن مدتی که

انقضا مدت کسی زنده نتواند بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در این
صورت چهار سال مال او را نگاه دارند و در این چهار سال او را طلب کنند
پس اگر یافت نشود مال او را میانه ورثه قسمت کنند دهم قرضی که تمام
ترکه را فرا گرفته باشد یازدهم دو کس بیکدفعه مردن یا انکه مشتبه شده
باشد تقدم و تاخر هر یک بغیر سبب غرق یا حرق یا هدم چه در اینصورت
چنانچه عنقریب مذکور میشود از یکدیگر میراث نمیبرند و مال هر یک از ورثه
از احیای اوست دوازدهم در شکم بودن طفل چه تا از شکم زنده بیرون
نیاید میراث نمیبرد پس اگر مرده یا نطفه بیفتد میراث نمیبرد سیزدهم ابعد
درجه با وجود اقرب از کل میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد چهاردهم مریض
بودن مرد در وقت عقد زن و دخول نکردن با او و مردن در ان مرض چه بر
قول مشهور زن را میراث نیست پانزدهم منع طفلی که از شکم افتد از بعض
میراث مثل انکه جمعی که بگواهی ایشان کل میراث ثابت شود گواهی دهند چون
گواهی یک زن بر اواز دادن طفل چه در اینصورت ان طفل میراث نمیبرد مگر
چهار یک مال شانزدهم مشتبه شدن وارث ازاد و بنده و در بعضی روایات وارد
شده که بقرعه ازاد را بیرون ارند و میراث با و دهند هفدهم قدر قیمت
کفن و خرج دفن کردن میت چه ورثه از ان میراث نمیبرند هجدهم وصیت
کردن میت سه یک مال خود را برای کسی چه در اینصورت ورثه از سه یک
مال او میراث نمیبرند نوزدهم مالی را که میت وقف کرده باشد چه ورثه
از ان نیز میراث نمیبرند بیستم جنایت کردن بنده از روی عمد بر کسی چه در
اینصورت اگر او را بکشند وارث از قیمت او محروم است اما اگر جنایت بنده
خطا باشد محروم نیست چه در اینصورت مخیر است میانه دادن غلام یا دادن
دیت جنایتی که در شرع جهت ان جنایت مقرر شده باشد بیست و یکم فرزند داشتن
زن چه ان زن را شوهر دوم میراث نمیبرد بیست و دوم حرام موبد شدن
زن مدخوله بر شوهر بواسطه شیر دادن زن کوچک چه در اینصورت او
میراث نمیبرد و در غیبت اگر از طرف مرد باشد خلافست و این دو امر را
مجتهدین در موانع ارث در کتاب میراث ذکر نکرده اند و از خواص این کتابست
بیست و سیم قدر حبوه که تعلق به پسر بزرگ دارد و وارثان دیگر از ان

محرومند وحبوه در کلام عرب بمعنی عطیه است وآن چنانست که هرگاه شخصی بمیرد انگشتری وشمشیر ومصحف ورختهای بدن او تمام تعلق به پسر بزرگ دارد ودر بعضی روایات آمده که زره وکتابها وراحله وسلاح او نیز از پسر بزرگست وآیا این اجناس اگر متعدد باشند همه از پسر بزرگست یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقربا انست که جامها چون بلفظ جمع در حدیث وارد شده تمام از وست واجناس دیگر که بلفظ واحد وارد شده یکفرد از آن تعلق به پسر بزرگ دارد وبعوض این عطیه لازمست به پسر بزرگ که نماز وروزه که بسبب بیماری یا سفر از پدر او فوت شده باشد وبا وجود قدرت بر قضای آن اهمال کرده باشد قضا کند واین خاصه مذهب امامیه است ودر مذهب سنیان نیست وشروط حبوه شش است اوّل انکه پسر بزرگ موجود باشد که اگر کسی پسر بزرگ نداشته باشد حبوه نیست واگر پسر بزرگ متعدد باشند مجتهدین را در آن خلافست اقربا انست که حبوه میانه ایشان منقسم میشود دوّم انکه پسر بزرگ بی عقل وسفیه نباشد بر قول بعضی از مجتهدین سیّم انکه بالغ باشد بر قول بعضی از مجتهدین چهارم انکه غیر از حبوه میت چیزی دیگر داشته باشد چه اگر چیزی دیگر نداشته باشد حبوه نیست پنجم انکه میت قرضی نداشته باشد که مستغرق تمام مال او باشد چه اگر چنین قرضی داشته باشد حبوه نیست امّا اگر بعضی از ورثه قرض میت را از مال خود بدهند آیا حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد یا نه مجتهدین را در این خلافست اقربا انست که تعلق باو دارد وهمچنین اگر هر دو دو ولی که قرض میت مستغرق ترکه باشد وپسر بزرگ قرض او را از مال خود بدهد آیا جایز است که متصرف حبوه شود یا نه در آن نیز خلافست اقربا انست که جایز است ششم انکه قضای روزه ونماز پدر کند بر قول بعضی از مجتهدین چنانچه مذکور شد چه اگر انها را قضا نکند حبوه تعلق باو ندارد وخلافست میانهٔ مجتهدین که آیا حبوه را به پسر بزرگ دادن واجبست یا نه اکثر مجتهدین بر این رفته اند که واجبست واگر فرزند بزرگ میت دختر باشد نیز حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد وخلافست میانهٔ مجتهدین که آیا قیمت حبوه را از حصهٔ میراث او کم میکنند یا نه اکثر مجتهدین بر آنند که کم نمیکنند واگر میت حبوه را جهت دیگری یا برای صرف مصلحتی از مصالح

مسلمانان وصیت کرده باشد میانهٔ مجتهدین خلافست اقربا انست که اگر مساوی ثلث ترکه است در انچه تعیین کرده صرف باید کرد واگر زیاده از ثلث باشد موقوفست بر اذن پسر بزرگ واگر نصیب هر وارثی کمتر از حبوه باشد مجتهدین را در آن خلافست بعضی گفته اند که ممنوع نیست پسر بزرگ از حبوه وبعضی بر آنند که ممنوعست

مطلب سیّم در بیان تفصیل صاحبان فروض وقرابت وسهام ایشان ودر آن دو فصل است

فصل اوّل در تفصیل صاحبان

فرض وقرابت بدانکه انچه در قرآن مجید او تصریح حصهٔ هر یک از میراث خواران وارد شده انرا فرض ایشان گویند وانچه حصهٔ ایشان از عموم قرآن استنباط کرده اند انرا قرابت گویند پس بدین سبب وارث منقسم میشود بسه قسم قسم اوّل جماعتی که بفرض تنها میراث میبرند چون مادر وبرادران وخواهران پدر ومادری یا مادری وشوهر در صورتی که فریضهٔ متضمن ردی نباشد وزن بنا بر قول اصح که برو رد نمیشود قسم دوّم جماعتی که گاهی بفرض وگاهی بقرابت میراث میبرند چون پدر ودختران وخواهران پدری قسم سیّم جماعتی که بقرابت تنها میراث میبرند وانها سوای جماعتی اند که مذکور شد چون جد وجده وعم وعمه وخال وخاله واولاد ایشان پس اصحاب دو مرتبهٔ اولی صاحب فروض اند سوای پدر با عدم فرزند وپسر هرگاه با او دختر نباشد واجداد وجدات از هر طرف که باشند واصحاب مرتبه ثالثه بقرابت میراث میبرند سوای خویشان مادری چه ایشان صاحب فرضند وانچه از میت میماند صاحب فرض فرض خود را میبرد واگر متعدد باشند هر یک حصهٔ خود را میگیرند وانچه زیاده میماند باز بصاحبان فرض رد میشود چنانچه مذکور خواهد شد ودر رد بر شوهر هرگاه میراث خواری سوای او نباشد خلافست اصح انست که برو رد میشود ودر رد بر زن نیز خلافست اصح انست که رد نمیشود چنانچه مذکور شد خواه در غیبت امام باشد وخواه در ظهور او وهرگاه میراث خواری سوای او نباشد واگر در وارثی چند امر نسبی یا سببی که بآن میراث برو جمع شود بهمهٔ آن میراث میبرد وهرگاه هر یک از آن مانع دیگری باشد بهمهٔ آن میراث نمیبرد وآن بهشت وجه است اوّل انکه در شخصی دو امر نسبی جمع شود بهر دو میراث میبرد چون عم که خال باشد دوّم

پدر مادری یا پدری ویکخواهر مادری داشته باشد چهارم جمع شدن
سدس با سدس مثل انکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و فرزندی داشته باشد
و اما هفت ترکیب ممتنع اول جمع شدن ربع با ربع چه ربع فریضهٔ شوهر است
با فرزند و فریضهٔ زنست با عدم فرزند دوم جمع شدن ربع با ثمن چه ربع
فریضه زنست با عدم فرزند و ثمن فریضهٔ اوست با وجود فرزند سیم جمع
شدن ثمن با ثلث چه ثمن فریضهٔ زنست با وجود فرزند و ثلث فریضهٔ مادر است
با عدم فرزند چهارم جمع شدن ثلثان با ثلثان پنجم جمع شدن ثلث با ثلث
ششم جمع شدن ثلث با سدس چه ثلث فریضهٔ مادر است با عدم فرزند
و سدس فریضهٔ اوست با وجود فرزند هفتم جمع شدن ثمن با ثمن **مطلب
چهارم** در قواعد حسابی که در قسمت ترکه احتیاج بانها میشود و دران
دو فصل است **فصل اول** در بیان نسبتهائی که میان سهام و ورثه
و عدد رؤس ایشان بهم میرسد بدانکه نسبتهائی که میان اعداد غیر واحد ممکن است
که بهم رسد چهار قسمست **قسم اول** تماثل وان چنانست که دو عدد
مثل یکدیگر باشند **قسم دوم** تداخل وان چنانست که دو عدد بر وجهی
باشند که عدد اقل از نصف عدد اکثر بیشتر نباشد چون سه و شش وانقسم
را متداخلان کویند **قسم سیم** توافق وان چنانست که دو عدد بر وجهی
باشند که عدد اقل را چون از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی نسازد
عددی ثالث غیر از ایشان هر دو را فانی سازد واین عدد ثالث مخرج کسری
باشد که ان هر دو عدد دران موافق اید چون چهار و شش که هر دو شریکند
در عدد دو که مخرج نصف است که هر دو را فانی میسازد و کاه هست که فقها
جهت کمی عدد فریضه متداخلان را متوافقان بمعنی اعم میکویند زیرا که
البته متداخلان در کسری موافق هستند و این را میانهٔ رؤس سهام اعتبار
میکنند چنانچه زود باشد که در مسایل انکسار مذکور کردد **قسم چهارم**
تباین وان چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که اقل اکثر را فانی نسازد و
عدد ثالث غیر از واحد نیز ایشانرا فانی نکند چون سه و پنج **فصل دوم**
در بیان کسوری که در فریضه باشند و مخارج مشترکهٔ انها بدانکه کسر
انست که چون واحدی را با جزاء معینه قسمت کنند تمام ان اجزا را مخرج

میکویند و بعضی از انرا کسر و کسر بر پنج قسمست اول کسر مفرد چون ثلث دوم
کسر مکرر چون ثلثان سیم کسر مضاف متحد چون نصف ثلث چهارم کسر
مضاف متعدد چون نصف سدس و ربع پنجم کسر معطوف چون ثلث
و ربع و مخرج کسر مفرد اقل عددیست که ان کسر از و صحیح بیرون اید پس مخرج
نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان سه است و مخرج ربع چهار است و مخرج
ثمن هشت است و مخرج سدس شش است پس مخارج فروض سته پنجست
نصف و ثلث و ربع و ثمن و سدس و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب مخرج
مضافست در مخرج مضاف الیه مثلا مخرج ثلث ثمن بیست و چهار است و
مخرج نصف سدس ربع چهل و هشت است و مخرج کسر معطوف تباین حاصل
ضرب مخرج کسر معطوفست در مخرج کسر معطوف علیه اکر میانهٔ ایشان تباین
باشد چون ثلث و ثمن که مخرج ایشان بیست و چهار است و اکر توافق باشد
حاصل ضرب مخرج کسر معطوفست در جزء وفق کسر معطوف علیه چون
ربع و سدس که مخرج ایشان دوازده است و اکر تداخل باشد اکتفا باکثر از
دو مخرج مفردات انها باید کرد چون ربع و ثمن که مخرج ایشان هشت است و قاعدهٔ
مخرج کسر معطوف ثلاثی یا بیشتر انست که نظر کنی در نسبت میانهٔ مخرج کسر
معطوف ثنائی و ثلاثی پس اکر تباین باشد ضرب کنی حاصل ضرب مخرج را که سه است
و اکر توافق باشد در جزء وفق ضرب کنی و حاصل ضرب مخرجست و اکر تداخل
باشد اکتفا باکثر کنی چنانچه مذکور شد پس مخارج فروض سته بیست و چهار است
زیرا که میانهٔ مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان که سه است چون تباین
بود ضرب کردیم دو را در سه و نظر کردیم میانهٔ شش و چهار توافق بنصف بود
نصف احدهما را در دیکری ضرب کردیم دوازده شد و نظر کردیم میان دوازده و
هشت نیز توافق بربع بود ربع احدهما را در دیکری ضرب کردیم بیست و چهار
شد و چون میانهٔ بیست و چهار و شش تداخل بود اکتفا به بیست و چهار
کردیم **مطلب پنجم** در بیان دانستن نصیب هر وارثی از ترکه
بعلم حساب وان بر پنج طریقست **طریق اول** انکه در میانهٔ ورثه صاحب فرض
نباشد و همه در یک مرتبه باشند عدد رؤس ایشان سهام ایشان خواهد بود
و اکر با ایشان دختران جمع شوند هر دو دختر را یک پسر حساب کند و برایشان

قسمت نماید واگر در میانهٔ ورثه صاحب فرضی باشد وهمه دریك مرتبه نباشند
طلب عددی باید کرد که سهام مفروضه صاحبان فروض را داشته باشد و
برایشان قسمت باید کرد و ترکهٔ میت نسبت بسهام ورثه برسه قسمست

قسم اوّل انکه ترکه بقدر سهام ورثه باشد وآن برچند وجهست اوّل
انکه بی کسری بر ورثه منقسم شود مثل انکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و
چهار دختر داشته باشد چه اقل عددی که سدس دارد شش است سدسان
او که دو است بپدر و مادر متعلق است وچهار باقی بچهار دختر دوّم انکه
باکسری منقسم شود پس خالی ازان نیست که بریك فرقه منکسر است یا بر زیاده
اگر بریك فرقه منکسر باشد پس درینصورت اگر میانهٔ روس وسهام ایشان
تباین باشد ضرب باید کرد عدد روس را در اصل فریضه مثل انکه شخصی
بمیرد و پدر و مادری وسه دختر داشته باشد اصل فریضه شش است
دو از پدر و مادر است وچهار سهم از سه دختر است چون بر ایشان منکسر است
میانهٔ سهام وعدد روس ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را در شش
هجده میشود پس پدر و مادر شش سهم میبرند وهر دختری چهار سهم
واگر میانهٔ عدد روس وسهام ایشان توافق باشد جزء وفق عدد روس را
باجزء وفق سهام در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل انکه شخصی بمیرد و پدر
ومادری وشش دختر داشته باشد حصهٔ پدر و مادر دو سهم میشود
وحصهٔ شش دختر چهار سهم ومیانهٔ چهار وشش توافق بنصف است نصف
عدد روس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد هجده میشود
شش سهم از پدر و مادر است وهریك از دختران را دو سهم میرسد واگر بر زیاده
ازیك فرقه منکسر باشد پس خالی ازان نیست که انکسار مستغرق جمیع فرقست
یا مخصوص ببعضی دون بعضی است وبرهر تقدیر اگر میانهٔ روس هر فرقهٔ
منکسره وسهام ایشان توافق هست رد باید کرد روس ایشان را بجزء وفق و
اگر میانهٔ روس وسهام ایشان توافق نیست بحال خود باید گذاشت واگر میانهٔ
روس سهام بعضی از فرق توافق باشد ومیانهٔ روس وسهام بعضی از ایشان
توافق نباشد رد کند روس ایشان را بجزء وفق وانچه میانهٔ ایشان توافق نباشد
برحال خود بگذارد انگاه نظر کند میانهٔ عدد روس جمیع فرق پس اگر میانهٔ

ایشان

ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه واگر تداخل باشد
اکتفا باکثر ایشان باید کرد واگر توافق باشد جزء وفق فرقه را در عدد روس فرقهٔ
دیگر ضرب باید کرد وحاصل را در وفق فرقهٔ ثالثه وهمچنین هر چند فرقه که باشد
واگر تباین باشد ضرب باید کرد عدد روس هر فرقه را در عدد روس فرقهٔ دیگر و
حاصل را در عدد فرقهٔ ثالثه وهمچنین هر چند فرقه که باشد وبعد از امعان نظر
درانچه مذکور شد ظاهر میشود که مسایلی که بر انکسار سهام بر ورثه دایر باشد
بیست وچهار است از انجمله دوازده صورت که انکسار انها مستغرق جمیع فرقست
وامهات مسایل انکسار است درین رساله مذکور میگردد اوّل انکه میانهٔ سهام
جمیع فرق وعدد روس ایشان توافق باشد ومیانهٔ روس جمیع فرق تماثل باشد و
روس هر فرقه را بجزء وفق رد باید کرد وعدد روس یکفرقه را در اصل فریضه
باید زد مثل انکه شخصی بمیرد وشش زن وهشت خواهر مادری وده خواهر
پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است سه سهم نصیب
شش زنست وچهار سهم نصیب خواهران مادری وپنج سهم نصیب خواهران
پدری وچون میانهٔ سهام زوجات وروس ایشان توافق بثلث بمعنی اعم بود رد
کردیم روس ایشان را بثلث که دو بود ومیانهٔ سهام خواهران مادری وروس ایشان
توافق بربع بمعنی اعم بود روس ایشان را بربع که دو بود رد کردیم ومیانهٔ روس
خواهران پدری وسهام ایشان توافق بخمس بمعنی اعم بود رد کردیم روس ایشان را
بخمس که دو بود چون روس جمیع فرق بعد از رد انها بجزء وفق متماثل شد یکی از
انها را در اصل فریضه ضرب کردیم بیست وچهار شد پس حصهٔ هریك از زنان
یکسهم شد وحصهٔ هریك از خواهران مادری وخواهران پدری یکسهم دوّم
انکه میانهٔ روس وسهام جمیع فرق توافق نباشد ومیانهٔ روس ایشان تماثل
باشد همان روس یکفرقه را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل انکه شخصی بمیرد
وهفت زن وهفت خواهر مادری وهفت خواهر پدری داشته باشد چه
اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم است بر روس
ایشان منکسر ومیانهٔ انها تباین است وحصهٔ خواهران مادری چهار سهم است
بر روس ایشان منکسر ومیانهٔ انها تباین است وحصهٔ خواهران پدری پنج سهم
بر روس ایشان منکسر ومیانهٔ انها تباین است وچون روس جمیع متماثل بود روس

یکفرقه

یکمرتبه زاد در اصل فریضه زدیم هشتاد و چهار سهم شد پس حصه هریک از زنان
سه سهم شد و حصه هریک از خواهران پدری پنج سهم و حصه هریک از خواهران
مادری چهار سهم سیم آنکه میانه روس و سهام بعضی از فرق توافق باشد
و میانه روس و سهام بعضی دیگر توافق نباشد و میانه روس جمیع فرق
تماثل باشد روس آن بعضی را که میانه سهام و روس ایشان توافق باشد بجزء
وفق رد باید کرد و همان روس یکفرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی
بمیرد و سه زن و نه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار
سهمست حصه زنان یکسهم و حصه خواهران سه سهم و چون میانه سه و نه
توافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشان را بسه و سه زاد در اصل فریضه
زدیم دوازده شد حصه زنان سه سهم شد و حصه هریک از خواهران
پدری یکسهم چهارم آنکه میانه روس و سهام جمیع فرق توافق باشد و میانه
روس ایشان تداخل باشد روس هر فرقه را بجزء وفق رد باید کرد و اکثر زاد در
اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و شانزده خواهر مادری
و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است
حصه زنان سه است با روس ایشان چون توافق بثلث بود بمعنی اعم رد
کردیم روس ایشان را بدو که ثلث شش است و حصه خواهر مادری چهار است
با روس ایشان متوافق بربع بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشانرا بربع که چهار است
و حصه خواهران پدری پنج است با روس ایشان متوافق بخمس بود رد کردیم
روس ایشان را بخمس که دو است و چون میانه روس جمیع فرق تداخل بود اکتفا
بچهار کردیم و چهار زاد در اصل فریضه زدیم چهل و هشت شد حصه هریک
از زنان چهار سهم شد و حصه هریک از خواهران مادری یکسهم و حصه
هریک از خواهران پدری دو سهم پنجم آنکه میانه روس و سهام جمیع فرق
توافق نباشد و میانه روس ایشان تداخل باشد همان روس یکفرقه را در
اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و سه زن و شش پسر داشته باشد
اصل فریضه ایشان هشت سهم است یکسهم حصه زنان و میانه آن و روس
ایشان تباین و هفت سهم حصه پسران و میانه آنها نیز تباین و چون میانه
روس هر دو فرقه تداخل بود اکتفا بشش کرده شش زاد در اصل فریضه زدیم

چهل و هشت سهم شد حصه هریک از زنان سه سهم شد و حصه هریک از پسران
هفت سهم ششم آنکه میانه روس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه
روس و سهام بعضی توافق نباشد و میانه روس ایشان تداخل باشد روس آن
بعضی را که با سهام ایشان موافقند بجزء وفق رد باید کرد و اکثر زاد در اصل فریضه
باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد
اصل فریضه ایشان چهار سهمست حصه زنان یکسهم شد و حصه برادران
سه سهم و چون میانه ایشان توافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم روس
ایشان را بثلث که دو است و چون میانه دو و چهار تداخل بود چهار زاد در اصل
فریضه ضرب کردیم شانزده شد حصه زنان چهار سهم شد و حصه هریک
از برادران پدری دو سهم هفتم آنکه میانه روس جمیع فرق و سهام ایشان
توافق بمعنی اعم باشد و میانه روس ایشان توافق باشد روس ایشان را بجزء
وفق رد باید کرد و جزء وفق روس فرقه زاد در فرقه دیگر ضرب باید کرد و حاصل
زاد در وفق فرقه ثالثه و همچنین حاصل زاد در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد
و دوازده زن و بیست و چهار خواهر مادری و پنجاه خواهر پدری داشته باشد
اصل فریضه دوازده سهم است حصه زنان سه سهم بود چون میانه روس
سهام ایشان توافق بمعنی اعم بود رد کردیم روس ایشان را بثلث یعنی چهار و
حصه خواهران مادری چهار سهم بود میانه روس و سهام ایشان توافق بربع
بود رد کردیم روس ایشان را بربع یعنی شش و حصه خواهران پدری پنج بود
میانه روس و سهام ایشان بخمس بود رد کردیم روس ایشان را بخمس یعنی ده و
چون میانه روس و فرقه اولی و ثانیه توافق بثلث بود ضرب کردیم دو را در
شش دوازده باشد و میانه حاصل و روس فرقه ثالثه توافق بنصف بود ضرب
کردیم حاصل زاد در پنج شصت حاصل شد آنگاه شصت زاد در اصل فریضه که
دوازده بود ضرب کردیم هفتصد و بیست سهم شد حصه زنان صد و هشتاد
سهم شد و حصه خواهران مادری دویست و چهل سهم و حصه خواهران
پدری سیصد سهم هشتم آنکه میانه روس و سهام جمیع فرق توافق نباشد
و میانه روس ایشان توافق باشد جزء وفق فرقه اولی زاد در فرقه ثانیه ضرب باید کرد
و حاصل زاد در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و ده برادر پدری

داشته باشد [illegible] فریضهٔ ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یکسهم وحصهٔ
برادران پدری سه سهم وچون میانهٔ رؤس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم
رؤس ایشان را بنصف پس دو را در ده ضرب کردیم بیست شد وبیست را در چهار
ضرب کردیم هشتاد شد حصهٔ زنان بیست سهم شد وحصهٔ برادران پدری شصت
سهم نهم آنکه میانهٔ رؤس بعضی از فرق وسهام ایشان توافق باشد ومیانهٔ
سهام ورؤس بعضی توافق نباشد رؤس آن بعضی را که توافق دارد میانهٔ رؤس
وسهام ایشان رد باید کرد بجزء وفق وضرب باید کرد جزء وفق فرقهٔ اولی را در
فرقهٔ ثانیه وحاصل او را در فرقهٔ ثالثه وهمچنین حاصل را در اصل فریضه مثل
آنکه شخصی بمیرد وشش زن ودوازده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ
ایشان چهار است حصهٔ زنان یکسهم است وحصهٔ خواهران پدری سه سهم
ومیانهٔ سهام ورؤس ایشان توافق بثلث است بمعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را
بثلث که چهار است وچون میانهٔ رؤس هر دو فرقه توافق بنصف بود سه را
در چهار ضرب کردیم حاصل را که دوازده است در چهار که اصل فریضه است
زدیم چهل وهشت سهم شد حصهٔ زنان دوازده سهم شد وحصهٔ خواهران
پدری سی وشش سهم دهم آنکه میانهٔ سهام ورؤس جمیع فرق توافق باشد
ومیان رؤس ایشان تباین رؤس ایشان را بجزء وفق رد باید کرد وضرب باید
کرد رؤس هر فرقه را در دیگری وحاصل را در عدد رؤس فرقهٔ ثالثه وهمچنین
حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد وشش زن ودوازده خواهر
مادری وبیست وپنج خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده
سهم است سه سهم حصهٔ زنان وچون میانهٔ رؤس ایشان وسهام ایشان
توافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو است وحصهٔ
خواهران مادری چهار است وچون میانهٔ رؤس وسهام ایشان توافق بثلث
بود رد کردیم رؤس ایشان را بثلث یعنی چهار وحصهٔ خواهران پدری پنجست
وچون میانهٔ رؤس وسهام ایشان توافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را
به پنج آنگاه دو را در سه ضرب کردیم وحاصل آن را در پنج زدیم وهمچنین حاصل
آن را در دوازده که اصل فریضه است ضرب کردیم سیصد وشصت سهم شد
حصهٔ زنان بود سهم شد وحصهٔ خواهران مادری صد وبیست وحصهٔ

خواهران پدری صد وپنجاه یازدهم آنکه میانهٔ رؤس سهام جمیع فرق توافق
نباشد ومیانهٔ رؤس جمیع فرق تباین باشد رؤس هر فرقه را در دیگری ضرب
باید کرد وحاصل را در عدد رؤس فرقهٔ ثالثه وهمچنین حاصل را در اصل فریضه
مثل آنکه شخصی بمیرد ودو زن وپنج خواهر مادری داشته باشد واصل فریضه
دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم است وحصهٔ خواهران مادری چهار
سهم وحصهٔ خواهران پدری پنج سهم وچون میانهٔ سهام ورؤس جمیع فرق
توافق بود ضرب کردیم دوازده را در پنج وحاصل آن را در هفت وهمچنین حاصل را
در اصل فریضه هشتصد وچهل سهم شد حصهٔ زنان دویست وده سهم شد
وحصهٔ خواهران مادری دویست وهشتاد سهم وحصهٔ خواهران پدری
سیصد وپنجاه سهم دوازدهم آنکه میانهٔ رؤس وسهام بعضی [illegible]
ومیانهٔ رؤس وسهام بعضی نباشد ومیانهٔ رؤس جمیع فرق تباین باشد رؤس
متوافقین را بجزء وفق رد باید کرد ورؤس فرقهٔ اولی را در فرقهٔ ثانیه ضرب
باید کرد وحاصل را در فرقهٔ ثالثه وهمچنین حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه
شخصی بمیرد چهار زن وشش خواهر مادری وهفت خواهر پدری داشته
باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده است حصهٔ زنان سه سهم وحصهٔ [illegible]
مادری چهار سهم وحصهٔ خواهران پدری پنج سهم وچون میانهٔ سهام ورؤس
ایشان توافق بنصف بود رد کردیم رؤس ایشان را بنصف که سه باشد [illegible]
میانهٔ رؤس جمیع فرق تباین بود ضرب کردیم چهار را در [illegible]
اصل فریضه یکهزار وهشت سهم حاصل شد حصهٔ [illegible]
دو سهم شد وحصهٔ خواهران مادری سیصد و [illegible]
خواهران پدری چهارصد وبیست سهم قسم دوم [illegible] آنکه [illegible]
باشد بر سهام مفروضهٔ صاحبان فروض پس زیادتی را بر صاحبان فروض
رد باید کرد سوای زوجه که اصح آنست که مطلقا بر او رد نمیشود [illegible] زوج
خلافست اصح آنست که رد میشود چنانچه مذکور شد وسوای مادر با حاجب
بخلاف مذهب سنیان که ایشان قایلند بآنکه آنچه از حصهٔ صاحبان فروض
زیاده میماند از خویشان پدریست واین را تعصیب میگویند وتعصیب [illegible]
شیعه باطلست واز عادت فقهای امامیه رضوان الله علیهم [illegible]

ترکه زیاده از فروض صاحبان فرض باشد اول قسمت فروض ایشان مینمایند
انگاه تتمه را نیز بر ایشان رد میکند و حضرت سلطان المحققین و برهان المدققین
نصیر الملة والحق والدین محمد طوسی قدس سره در رساله میراثیه خود بیکدفعه
بر صاحبان فرض قسمت میکند باوجود انکه طریقه قسمت خواجه اخصر از طریقه
قسمت ایشانست و احادیث حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیز بر طبق ان
وارد است چنانچه در روایت صحیحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
وارد شده که گفت که انحضرت علیه السلم صحیفه میراثیه که بخط حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم و املای حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و اله بود بمن نمودید
که نوشته بود که شخصی مرده و دختری و مادری گذاشته حصه دختر نصف است
و حصه مادر سدس پس مال را بر چهار سهم قسمت باید کرد سه حصه از ان
تعلق بدختر دارد و یک حصه بمادر و همچنین محمد بن مسلم نقل کرده که در ان
صحیفه دیدم بخط حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و املای حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و اله نوشته بود که مردی فوت شده و دختری و پدری
و مادری گذاشته حصه دختر نصف است سه سهم و حصه هر یک از پدر و مادر
یک سهم پس مال را بر پنج قسمت باید کرد سه حصه ان تعلق بدختر دارد و دو
حصه بپدر و مادر **تکمله** بدانکه جمیع مسایلی که مشتمل بر رد بر صاحبان فروض است
در طبقه اولی و طبقه ثانیه نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقه ثانیه رد را جایز
میدانند یازده قسمست اول انکه شخصی مرده باشد و دختری و یکی از پدر
یا مادر داشته باشد بطریق سلطان المحققین اصل فریضه ایشان از چهار سهم
منقسم میشود دوم انکه شخصی مرده باشد و دختری و پدری و مادری
داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم میشود سیم انکه شخصی
مرده باشد و سه دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر داشته باشد اصل فریضه
ایشان از شانزده سهم منقسم میشود پنجم انکه مردی مرده باشد و دختری
و یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از سی و دو سهم
منقسم میگردد ششم انکه مردی مرده باشد و پدری و مادری و زنی داشته
باشد اصل فریضه ایشان از چهل سهم منقسم میگردد هفتم انکه شخصی مرده
باشد و دو دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد اصل فریضه

ایشان نیز از چهل سهم منقسم میگردد هشتم انکه شخصی مرده باشد و یکخواهر
مادری و یکخواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم
میشود نهم انکه شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری و دو خواهر پدری یا
بیشتر داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم میگردد دهم انکه شخصی
مرده باشد و دو خواهر مادری یا بیشتر و یکخواهر پدری داشته باشد اصل فریضه
ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود یازدهم انکه شخصی مرده باشد و یکخواهر مادری
و یکخواهر پدری و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم
میگردد و اگر در این یازده صورت اصل فریضه بر ایشان صحیح منقسم نشود رعایت
نسبتهایی که در ما سبق مذکور شد باید کرد تا بر ایشان صحیح منقسم شود و رد
نیز بر دو قسم است اول رد اخماسی و ان چنانست که انچه از فرض صاحبان فروض
زیاده میاید بر پنج سهم منقسم میگردد مثل انکه شخصی بمیرد و دختری و پدری
و مادری داشته باشد اصل فریضه ایشان شش سهم است دو سهم تعلق بپدر
و مادر دارد و سه سهم تعلق بدختر دارد و تتمه بر ایشان رد میشود به پنج سهم
دوم رد اربایی و ان چنانست که تتمه بچهار سهم منقسم میشود مثل انکه شخصی بمیرد
و جماعت مذکوره دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر یا مادری یا
پدری داشته باشد چه در اینصورت بر مادر رد نمیشود بلکه تتمه میان دختر
و پدر بچهار سهم منقسم میگردد و بعضی از مجتهدین در اینصورت نیز به پنج حصه
منقسم میکنند و حصه مادر را بپدر میدهند پس پیش ایشان رد بر یک قسم است
قسم سیم انکه ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد و سبب ان دو
امر است اول داخل شدن شوهر مثل انکه زنی بمیرد و دختری و پدری و مادری و
شوهری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است چهار سهم حصه
پدر و مادر است و سه سهم حصه شوهر پس پنج سهم باقی ماند و سهام مفروضه
دختر شش است چون اینجا شوهر داخل باشد حصه او ناقص میشود و نقص بر
او واقع باشد و هرجا که در ترکه نقصی بهم رسد بر پدر و دختران و خواهران پدری
و مادری باید ریخت خلاف مر سنیان را که ایشان بر فریضه زیاده میکنند
تا نقص بر کسی واقع نشود و این را عول میگویند و عول در مذهب حق امامیه
باطلست دوم داخل شدن زن مثل انکه شخصی بمیرد و دو خواهر مادری

ویک خواهر پدر مادری یا پدری وزنی داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده
ثلث ان که چهار است حصه خواهران مادری است وربع ان که سه است حصه
زن وپنج باقی حصه خواهر پدر مادری یا پدری است وسهام مفروضه ایشان
شش باشد اینجا نقص بر زن واقع میشود **طریق دوم** انکه سهام هر
وارثی را از فریضه نسبت دهند پس بان نسبت از ترکه میگیرند واین نزدیکست
بفهم هرگاه نسبت واضح باشد مثل انکه شخصی بمیرد واز وزنی وپدری ومادری
بماند ومادر را حاجب نباشد چه فریضه ایشان از دوازده سهم منقسم میشود
زن ربع ترکه که سه است میبرد ومادر ثلث ترکه که چهار است میبرد وباقی که پنجست
وربع وسدس ترکه است بپدر متعلق است وگاه هست که نسبت واضح نیست و
اسان نمیشود مگر بضرب مثل انکه ترکه پنج دینار باشد وورثه جماعت مذکوره
باشند چه در اینصورت محتاجست که پنج را در عدد سهام فریضه ضرب کنند
تا شصت حاصل شود انگاه هر دیناری را بدوازده جزء باید کرد تا منقسم شود
پس زوجه را پانزده جزء میرسد که یکدینار وربع دینار باشد ومادر را بیست
جزء که یکدینار ونیم وسدس دینار باشد وپدر را بیست وپنج جزء که دو دینار و
نصف وسدس دینار باشد **طریق سیم** انکه ترکه را بر فریضه قسمت نمایند
بعد از ان خارج قسمت را در سهام هریک از ایشان ضرب کنند انچه بهم رسد نصیب
هریک باشد واین نزدیکست بفهم چه قسمت در اینصورت سهل است مثلا هرگاه
فریضه مذکوره باشد وترکه شش دینار باشد بعد از قسمت بر دوازده هریک سهم
را نصف دینار میرسد پس نصف دینار را در سهام زوجه که سه است ضرب کنند
یکدینار ونصف دینار بهم میرسد ونصف دینار را در سهام مادر که چهار است
ضرب کنند دو دینار حاصل میاید ونصف دینار را در سهام پدر که پنجست ضرب
کنند دو دینار ونصف میشود **طریق چهارم** مستعمل میانه دو فریضه
وان بر دو قسمست اول انکه در ترکه کسر نباشد چون دوازده دینار چه سهام
هر وارثی را از فریضه باید گرفت ودر ترکه ضرب کرد انچه حاصل شود بر اصل
فریضه قسمت باید نمود پس خارج قسمت نصیب ان وارثست مثل انکه سه
زن وپدر ومادر ودو پسر ویک دختر باشند چه فریضه ایشان بیست وچهار است
منکسر میشود نصیب اولاد بر پنج ووفق بیست وپنج را ضرب باید کرد در اصل

فریضه صد وبیست حاصل میشود پس سهام هریک از زوجات پنج بود انرا
ضرب باید کرد در دوازده که اصل فریضه است شصت شد انگاه قسمت
باید کرد بر صد وبیست نصف دینار خارج قسمتست نصیب هریک از
زوجات وسهام هریک از پدر ومادر بیستست چون انرا در دوازده ضرب
کنند دویست وچهل میشود وبعد از قسمت بر صد وبیست خارج قسمت
دو دینار میشود ان نصیب هریک از پدر ومادر است وسهام هر پسری بیست و
شش است چون انرا در دوازده ضرب کنند وبر صد وبیست قسمت نمایند
خارج قسمت دو دینار وسه خمس دینار میشود نصیب هر دختری دینار و
سه عشر دینار میشود **دوم** انکه در ترکه کسر باشد پس بسط باید کرد تا از
جنس کسر گردد وکسر را بران بیفزایند وچنانچه مذکور شد دران عمل کنند
پس در مثال مذکور هرگاه ترکه دوازده دینار ونصف باشد انرا بیست وپنج
باید کرد واگر ثلث باشد سی وهفت وهمچنین هرگاه ممکن باشد بقیراط وحبات
قسمت باید کرد وبان عمل نمود ودیناری بیست قیراطست وقیراطی سه حبه
وحبه چهار ارز وبعد از ارز اسم خاصی نیست **طریق پنجم** مناسخات
وان چنانست که شخصی بمیرد وقسمت میراث او نشده یکی از ورثه او بمیرد
چه در این صورت قسمت هر دو فریضه را از یک اصل باید کرد وان بر دو قسمست
قسم اول انکه وارث واستحقاق واحد باشد چون شش برادر وشش
خواهر از شخصی بعد از فوت او بماند وپیش از قسمت ترکه یکی از برادران بمیرد
وبعد از ان یک خواهر بمیرند تا انکه یک برادر وخواهر بماند مال میت میان
ایشان اثلاثا حصه میشود اگر برادران وخواهران پدری باشند وبالسویه
میبرند اگر برادران وخواهران مادری باشند **قسم دوم** انکه وارث و
استحقاق مختلف باشد یا یکی از انها پس اگر نصیب میت ثانی بر ورثه ایشان منقسم
شود هر دو مسئله از مسئله اولی منقسم میگردد مثل انکه زنی بمیرد وشوهری
وچهار خواهر پدری داشته باشد انگاه شوهر بمیرد وپسری ودو دختر
بگذارد فریضه اولی هشتاست حصه شوهر چهار است وبر ورثه او منقسم
میشود واگر منقسم نشود پس اگر نسبت میانه نصیب میت ثانی وسهام ورثه
او توافق باشد وفق فریضه ثانیه را ووفق نصیب را در فریضه اولی ضرب

میکنند مثل آنکه کسی بمیرد و پدری و مادری و پسری داشته باشد بعد از
آن پسر بمیرد و از دو پسر و دو دختر بماند فریضه اولی شش است نصیب
پسر چهار است و سهام ورثه او شش و میانه سهام ورثه و رؤس ایشان توافق
بنصف است سه را در شش ضرب میکنند هجده میشود و اگر تباین باشد
فریضه ثانیه را در اولی ضرب میکنند چون پدری و مادری و پسری باشد و پسر
بمیرد و دو پسر و یک دختر از و بماند فریضه اولی شش است و حصه پسر
چهار است و سهام ورثه او پنج و میانه رؤس و سهام ایشان تباین است پنج
را در شش ضرب باید کرد سی میشود و اگر یکی از میراث خوار میت ثانی پیش
از قسمت بمیرد عمل واحد است و همچنین اگر فرض کثرت تناسخ کنند
مطلب ششم در لواحق میراث و در آن چهار فصل است فصل
اول در میراث جماعتی که بیکدفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر سر
ایشان افتد و همه بمیرند از یکدیگر میراث میبرند بچهار شرط **شرط اول**
آنکه هر یک مال داشته باشد چه میراث در مال است پس اگر در میانه ایشان
کسی باشد که مال نداشته باشد میراث نمیبرد و از و میراث نمیبرند **شرط دوم**
آنکه از یکدیگر میراث برند پس اگر از یکدیگر میراث نبرند مثل آنکه دو برادر
غرق شوند و یکی از ایشان را فرزندی باشد چه برادر با وجود فرزند میراث
نمیبرد **شرط سیم** آنکه تقدیم و تاخیر مردن هر یک بر دیگری مشخص نباشد
چه اگر تقدیم و تاخیر مشخص باشد مقدم میراث نمیبرد **شرط چهارم**
آنکه مردن ایشان بسبب غرق یا هدم باشد پس اگر دو کس بیکدفعه باجل خود
بمیرند میراث از هم نمیبرند و بعضی از مجتهدین برآنند که هر سببی که باعث اشتباه
شود این حکم دارد و بعضی از ایشان گفته اند که اگر جماعتی را در آتش اندازند
یا بکشند از یکدیگر میراث میبرند و هر گاه این چهار شرط بهم رسد میراث از
همدیگر میبرند از جمیع چیزهای یکدیگر مگر از آنچه از یکدیگر میراث میگیرند
که از آن میراث نمیبرند زیرا که لازم میاید که شخص مرده را زنده فرض کنند
و این محال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که از آن نیز میراث میبرند و خلافست
میانه مجتهدین که آیا در اینصورت تقدیم میراث بردن کسی که نصیب او کمتر باشد
واجبست یا نه اقرب آنست که واجب نیست لیکن سنت است پس اگر پدر و پسری

بیکدفعه غرق شوند اول فرض مردن پسر باید کرد و حصه پدر را از ترکه پسر
باید داد و بعد از آن فرض مردن پدر باید کرد و حصه پسر را از ترکه پدر
بیرون آورد سوای آنچه از پسر بمیراث برده چه از آن میراث نمیبرد آنگاه آنچه
هر یک از ایشان میراث برده است بمیراث خوار زنده او میرسد و اگر یکی از ایشان
میراث خوار نداشته باشد میراث او بکسی میرسد که با او غرق شده و از و
بورثه زنده او میرسد **فصل دوم** در میراث خنثی یعنی کسی که هم آلت
مرد داشته باشد و هم فرج زن و قاعده در تحقیق حال او چنانست که به بینند
ادرار کدام منقطع میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که حکم بر آن کنند که
پیشتر منقطع میشود و اگر هر دو در ابتدا و انقطاع مساوی باشند در این
صورت خنثی مشکل است و در حکم او میانه مجتهدین خلافست بعضی برآنند
که پهلوهای او را بشمارند پس اگر هجده ضلع داشته باشد زنست و اگر
هفده باشد باینطریق که نه ضلع از جانب راست او باشد و هشت ضلع از
جانب چپ مرد است و بعضی گفته اند که قرعه بزنند و بر آن حکم کنند و بعضی
برآنند که اگر علامتی از لحیه یا بول یا حیض یا احتلام یا جماع در و باشد بآن
عمل نمایند و اگر این علامتها نباشد میراث مرد باو دهند و مشهور در میراث
او آنست که نصف میراث مرد و نصف میراث زن باو دهند که ترکه را یکمرتبه بر تقدیر
ذکوریت منقسم سازند و یک مرتبه دیگر بر تقدیر انوثیت آنگاه ضرب کنند
یکی را در دیگری در تباین یا در جزء وفق در توافق یا در اکثر در تداخل و حاصل
را در دو ضرب کنند یا او را تضعیف نمایند آنگاه هر وارثی را نصف آنچه حاصل
میشود از دو فریضه بدهند پس هر گاه میت پسری و دختری و خنثی بگذارد
فریضه ایشان از چهل منقسم میشود چه فریضه ذکوریت پنجست و انوثیت
چهار و چهار در پنج بیست میشود و بیست را که در دو ضرب کردیم چهل شد
حصه ذکر بر تقدیر ذکوریت خنثی شانزده میشود و حصه انثی بر تقدیر انوثیت
خنثی بیست میشود و نصف هر دو هجده است و حصه خنثی سیزده میشود
زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت شانزده است و بر تقدیر انوثیت ده و حصه
دختر نه میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت خنثی هشت میشود و بر
تقدیر انوثیت ده و سیزده میشود و در صورت مذکوره اگر شوهر یا زن جمع

شود پس نصیب ایشانرا در فریضه ضرب باید کرد و نصیب او را بیرون باید
اورد انگاه تتمه را باید قسمت کرد بر چهل سهم هر سهمی بسه سهم اگر شوهر
باشد و هفت سهم اگر زن باشد و اگر با پدر و مادر خنثی جمع شود فریضهٔ
ذکوریت شش است و فریضهٔ انوثیت پنج و حاصل ضرب پنج در شش سی است
و هرگاه سی را در دو ضرب کردیم شصت میشود پدر و مادر بیست و دو
میبرند چه حصهٔ ایشان بر تقدیر ذکوریت بیست است و بر تقدیر انوثیت
بیست و چهار و خنثی سی و هشت میبرد بر تقدیر ذکوریت چهل میبرد و بر
تقدیر انوثیت سی و شش و اگر با پدر و مادر دو خنثی جمع شوند در این
هر دو صورت اکتفا بشش باید کرد و اگر یکی از پدر و مادر با خنثی جمع شوند
فریضه ذکوریت شش است و فریضهٔ انوثیت چهار و میانهٔ ایشان توافق
نصف هر یک را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد باز دوازده را در دو
ضرب کردیم بیست و چهار شد پس حصهٔ یکی از پدر و مادر پنج باشد و حصهٔ
خنثی نوزده و اگر دو خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند فریضهٔ ایشان نیز
مثل فریضهٔ پدر و مادر با خنثی است که مذکور شد اما شصت را در دو ضرب
کردیم صد و بیست میشود و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج
مسئلهٔ انوثیت را در هجده مسئلهٔ ذکوریت ضرب کردیم نود میشود و نود
را که در دو ضرب میکنیم صد و هشتاد میشود حصهٔ یکی از پدر و مادر سی و
سه بود بر تقدیر ذکوریت سی و شش میبرد و بر تقدیر انوثیت سی و حصهٔ
دختر شصت و یک و حصهٔ خنثی هشتاد و شش پس در اینصورت از حصهٔ
پدر نصف رد افتاده است زیرا که مرد و بر تقدیر انوثیت هر دو شش است
که فاضل است بر تقدیر ذکوریت و اگر پدر و مادر یا یکی از ایشان با خنثی جمع
شود نصیب مادر ایشان بر فریضهٔ ایشان زیاده نمیشود و همچنین دو خنثی
با پدر و مادر و اگر برادران پدر و مادری یا پدری خنثی باشند چون اولاد ند
و اما برادران مادری مساوی اند و اعمام همچون برادران پدری است و اخوال
چون برادران مادری،

فصل سیم

در بیان میراث کسی که هیچ یک
از فرج ذکر و انثی نداشته باشد و میراث کسی که دو سر داشته باشد و
میراث فرزندی که در شکم باشد و میراث فرزندی که پدر او با مادرش

لعان کرده باشد و میراث ولد الزنا اما میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر و انثی
نداشته باشد یا کسی که یکی از مخرج قبل و دبر داشته باشد یا کسی که هیچکدام
نداشته باشد و انچه بخورد قی کند یا کسی که بول و غایط او هر دو از یکموضع
بیرون اید همه بقرعه بیرون باید اورد باینطور که بر پارچهٔ کاغذی بنویسند
عبد الله و بر پارچهٔ دیگر امة الله و انرا در سهام مبهمه بگذارند و این دعا
بخوانند که اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اللّٰهُ لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ عالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهادَةِ اَنْتَ تَحْکُمُ بَیْنَ
عِبادِکَ فیما کانُوا فیهِ یَخْتَلِفُونَ بَیِّنْ لَنا اَمْرَ هٰذَا الْمَوْلُودِ کَیْفَ یُوَرَّثُ ما فَرَضْتَ لَهُ
فی کِتابِکَ بعد از ان سهام را مشوش سازند و رقعه بیرون اورند پس اگر عبد الله
بیرون اید میراث پسر میگیرد و اگر امة الله بیرون اید میراث دختر و تحقیق میراث
کسی که دو سر و دو بدن بر یک کمر داشته باشد باینطریق است که یکی از ایشانرا
بیدار کنند اگر هر دو بیکدفعه بیدار شوند میراث یک کس میبرند و اگر یکی بیدار
شود و یکی در خواب باشد میراث دو کس میبرند و میراث فرزندی که در شکم
باشد وقتی ثابت میشود که زنده از شکم بیرون اید و حرکت کند حرکت احیا
اما احتیاطاً حصهٔ دو پسر باید گذاشت پس اگر مرده زاییده شود ورثه قسمت
کنند و میراث ولد ملاعنه از مادر و فرزند و زوجهٔ اوست و با عدم ایشان از
خویشان مادری اوست بالسویه و او نیز از خویشان مادری میراث میبرد و
میراث ولد الزنا از طرفین از فرزند و زوجهٔ اوست و پدر و مادر از و میراث
نمیبرند و نه کسی که با ایشان نزدیک باشد و هرگاه فرزند و زوجه مفقود باشد
ضامن جریره میراث از و میبرد و با عدم او امام علیه السلم و ولد الزنا از یکطرف
منع مخصوص بانطرف است دون طرف دیگر

فصل چهارم

در بیان
میراث مجوس بدانکه میانهٔ مجتهدین خلافست در میراث ایشان بعضی گفته اند
که میراث میبرند بسبب صحیح و سبب صحیح بفاسد نمیبرند و بعضی بر انند که بهر
دو میبرند خواه صحیح باشد و خواه فاسد و بعضی گفته اند بنسب صحیح و فاسد
میراث میبرند و بسبب صحیح میبرند نه بسبب فاسد و انچه در احادیث وارد
شده موید قول دوم است چه سکونی از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم
روایت کرده که فرمودند مجوسی از مادر و خواهر و دختر میراث میبرد برای
انکه مادر اوست و هم زن اوست و حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلم

بکسی دشنام مجوسی میداده که مادر خود را خواسته بود فرمود که نمیدانی
که این پیش مجوسی نکاحست پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و از و دختری
بهم رسد زوجه او نصیب دختری و زنی را میبرد و نصیب دختران دیگر میبرد
و اگر خواهر مادری خود را که جده پدری او باشد یا خواهر پدری را که جده
مادری باشد بخواهد بهرد و میراث میبرد و اگر یکی از انها منع دیگری کند ارث
بمانع میرسد چون دختر که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر پدری باشد و عمه
که دختر عمه باشد و خواهری که مادر باشد و اما غیر مجوس حکم ایشان حکم
مسلمانانست و مسلمانان بسبب فاسد میراث نمیبرند باجماع اما بنسب
فاسد چون وطی بشبهه میراث میبرند

باب نوزدهم از کتاب جامع عباسی

در بیان حدودی که جهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر ان در شرع
مقرر است و تعزیرهائی که اهل شرع جهت بعضی از گناهان قرار داده اند
بدانکه حد در لغت عرب بمعنی منع امده و بجهت شرع عقوبت خاصی است
متعلق بازار بدن کسی که گناهی از و صادر شده باشد و شارع جهت ان
مقداری معین کرده بحسب هر فردی از افراد حدود و دران سه مطلبست
مطلب اول در بیان اقسام حدود و ان چهارده است و دران چند
فصل است **فصل اول** در بیان قسم اول از اقسام حدود و ان بریدن
دست راستست در مرتبه اولی و پای چپ در مرتبه ثانیه و حبس مخلد در
مرتبه سیم و کشتن در مرتبه چهارم و این حد دزدیست و شروط ان چهار
ده است **اول** انکه دزد بالغ باشد چه اگر طفل دزدی کند تادیبش باید
کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در مرتبه اولی دزدی او را عفو باید
کرد و در مرتبه دوم تادیب او باید کرد و در مرتبه سیم سرهای انگشتانش
را انقدر باید تراشید که خون الوده شود و در مرتبه چهارم سرهای
انگشتان او را قطع باید کرد و در مرتبه پنجم دست راست او را بطریق
بالغ باید برید **دوم** انکه عاقل باشد چه دیوانه را تادیب باید کرد و اگرچه
مکرر از و دزدی صادر شود اما اگر جنون او دوری باشد و در حالت غیر
دیوانگی دزدی کند حد از و ساقط نمیشود **سیم** انکه مختار باشد پس اگر

کسی او را باکراه بران دارد بر و حدی نیست **چهارم** انکه انچه دزدیده است مال
باشد پس اگر مال نباشد بر و حدی نیست مثل انکه طفل ازادی را بدزدد
و اگرچه جامهای او زیاده از ربع یکمثقال طلا بوده باشد حد ندارد اما اگر بالغ
را بدزدد و جامهای او ربع مثقال طلا باشد حد دارد و اگر غلام کوچک شخصی
را بدزدد حد دارد و اگر غلام بزرگ کسی را بدزدد حد ندارد مگر انکه در خواب
باشد یا مست باشد و در دزدیدن مال فرقی میانه جامه و طعام و میوه و اب
و نمک و برف و خاک و گل ارمنی و حیوان و غیر ان نیست **پنجم** انکه ان مال بنصاب
رسیده باشد و نصاب چهار یک مثقال شرعی طلای خالص است که مضروب
بسکه معامله باشد یا هرچه قیمت ان ربع مثقال باشد پس دزدیدن چیزی
که قیمت ان کمتر از این باشد حد ندارد و اگر انگشتری که وزن ان شش یکمثقال
باشد و قیمت ان چهار یکمثقال بدزدد حد دارد اما اگر وزن ان چهار یکمثقال
باشد و قیمت ان شش یکمثقال حد ندارد و اگر مالی را که قیمتش ربع مثقال
باشد بدزدد بگمان انکه ربع مثقال نیست حد دارد و اگر جامه بدزدد که
قیمت ان کمتر از ربع مثقال باشد و در جیب ان جامه ربع مثقال طلا باشد و عالم
بان نباشد و بعد از دزدیدن ان جامه بر و ظاهر شود ایا حد دارد یا نه میانه
مجتهدین دران خلافست و ایا دزدیدن نصاب بیکدفعه شرطست یا نه
در این نیز خلافست اقرب انست که شرطست و همچنین خلاف کرده اند در
انکه اگر دو شخص ربع یکمثقال طلا بدزدند ایا قطع بر ایشان لازمست یا نه
اقرب انست که لازم نیست **ششم** انکه ان مال مال فرزند و بنده نباشد چه
اگر پدری مال فرزند خود را بدزدد و اقا مال بنده خود را و اگرچه مکاتب
باشد بر این هر دو شخص قطع نیست اما اگر پسر مال پدر را بدزدد قطع
لازمست و همچنین اگر مادر مال پسر را بدزدد **هفتم** انکه انچه دزدیده
باشد از طعام در سال قحط نباشد چه اگر در سال قحط طعام بدزدد قطع
نیست **هشتم** انکه تمام ان مال مال غیر دزد باشد چه اگر مال خود را که
باجاره داده باشد از مستاجر بدزدد قطع نیست و همچنین قطع نیست اگر
مال مشترک را یا مال خود را بگمان انکه مال غیر است بدزدد و همچنین قطع
نیست هرگاه پیش از بردن از حرز یا بعد از بیرون اوردن از حرز و پیش

ازانکه بحاکم عرض کنند وحکم بقطع او کند مالک او شود بهبه یا بمیراث یا بخرید نهم انکه توهم حلیت نباشد پس اکر توهم حلیت باشد مثل انکه کسی توهم کند که انچه برده است ملک اوست واکر چه بمجرد دعوی باشد قطع نیست دهم انکه انمال دزدیده از محرمات نباشد پس دزدیدن شراب وکوشت خوک باعث قطع نمیشود واکرچه میانهٔ او وجهود مشترک باشد لیکن در اینصورت ازجهت جهود غرامت باید کشید واکر سکی را که قیمت ان ربع مثقال باشد بدزدد مجتهدین را دران خلافست اقرب انست که سبب قطع میشود واکر الات لهو چون طنبور یا ظروف طلا ونقره را بدزدد بقصد شکستن قطع نیست واکر بقصد دزدیدن بردارد وقیمت ان ربع دینار باشد دران خلافست اقرب انست که قطع لازمست واکر مال کافر حربی را بدزدد باعث قطع نمیشود اما اکر مال جهود را که بشرایط ذمه باشد بدزدد باعث قطع میشود یازدهم انکه انمال را از حرز بدزدد ومراد بحرز جاییست که مال را بواسطهٔ محافظت ونکاهداشتن دران کذارند وان مختلف باختلاف اموالست پس صندوق مقفل حرز زر وجواهر است ودکان دربسته حرز متاع وغیر ان وخانه وباغ حرز میوه وطویله حرز چاروا وقبر حرز کفن واکر در دکان کشاده باشد وصاحب دکان نکاه میکرده باشد ایا اکر چیزی بدزدد موجب قطع میشود یانه میانهٔ مجتهدین در این خلافست ودرخت حرز میوه نیست پس اکر میوه از درخت بدزدد قطع نیست واکر در مسجد را بدزدد یا کفن را از قبر بردارد قطع لازمست واما شرطست که قیمت انها ربع یکمثقال باشد یانه مجتهدین را دران خلافست واکر غیر کفن چیزی با میت در قبر کذارند وکسی انرا بدزدد قطع نیست ودر دزدیدن جامه خانهٔ کعبهٔ معظمه یا پارهٔ از ان مجتهدین را خلافست واکر چیزیرا از غیر حرز چون صحراها واسیاها وراهها ومسجدها بدزدد قطع نیست دوازدهم انکه دزد در بیرون اوردن انمتاع از حرز منفرد باشد پس اکر حرز را بشکند ودیکری انرا بیرون برد بر هیچکدام قطع نیست سیزدهم انکه دزد متاع را بنفس خود بیرون برد پس اکر بر چاروایی بار کند وبیرون اورد یا طفلی را همراه ببرد که انرا بردارد قطع نیست چهاردهم انکه دزد به پنهانی ببرد چه اکر بظاهر بقهر وغلبه یا غیر ان ببرد قطع نیست ودر دزد مسلمانی

وازادی

وازادی وذکوریت وبینایی شرط نیست پس اکر کافری یا بنده یا زنی یا کوری چیزی بدزدد قطع بر ایشان لازمست وبعد ازانکه شروط مذکوره متحقق شود واجبست بر دزد که انچه دزدیده همانرا یا مثل انرا یا قیمت انرا اکر تلف شده باشد بصاحبش دهد اما رد کردن مال دزدیده بصاحب ان مانع از قطع دست او نمیشود وحد او انست که حاکم شرع بعد از ثبوت در مرتبهٔ اول چهار انکشت دست راست او را ببرد وکف وانکشت شصت او بکذارد ودر مرتبهٔ دوم پای چپ او را تا عقب ببرد وعقب را بکذارد ودر مرتبهٔ سیم او را حبس مخلد کند ودر مرتبهٔ چهارم اکر دزدی کند مثل انکه در حبس چیزی بدزدد حاکم او را میکشد وغیر حاکم را جایز نیست واکر دست راست دزد بعد از دزدی وپیش از قطع تلف شود یا شل باشد دست چپ او را بعوض دست راست او نمیتوان برید وسنت است که دست وپای دزد را بعد از بریدن بروغن زیت داغ کنند **فصل دوم** در بیان قسم دوم از اقسام حدود وان بریدن دست راست وپای چپ یا عکس وکشتن واز حلق کشیدن است ودر این حد میانهٔ مجتهدین خلافست که ایا امام میانهٔ انها مخیر است که بترتیب همه را بفعل اورد یا نه بعضی از مجتهدین بترتیب قایلند وهمچنین خلافست در اینکه ایا زنده از حلق باید کشید یا اول بکشد وبعد ازان از حلق بکشد واین حد محاربست ومحارب کسی است که در شهر یا در صحرا یا در دریا یا در شب یا در روز بقصد ترسانیدن مسلمانان شمشیر برهنه کند خواه مرد باشد وخواه زن وخواه ضعیف باشد وخواه قوی وخواه از جماعتی باشد که کمان برند که راه مسلمانان میزنند یا نه وبعضی از مجتهدین این را مخصوص مردان ساخته اند وبعضی کفته اند که اکر کسی را کشته باشد ومال او را برده باشد دست راست وپای چپ او را باید برید انکاه او را باید کشت واکر همین مال برده باشد وکسی را نکشته باشد دست راست وپای چپ او را باید برید واز شهر بیرون کرد وچیزی از او باید برید که از مصاحبت ومجالست ونکاح کردن با او اجتناب کنند واو را از داخل شدن ببلاد شرک منع نمایند واکر ایشان او را در بلاد خود جای دهند قتال کردن با ایشان لازمست تا انکه او را اسیر دهند واز شهر خود بیرون کنند واکر انکس را جراحت کرده باشد قصاص

براو لازمست واگر اقتصار بکشیدن شمشیر و سلاح کرده باشد و کسی را نکشته و جراحت هم نکرده باشد و مال کسی را نیز نبرده باشد حد او انست که او را از ان شهر بیرون کنند واگر انشخص محارب پیش از گرفتن او توبه کند حد از و ساقط میشود اما اگر مال کسی را برده باشد از و میگیرند واگر کسی را جراحت کرده باشد قصاص نیز براو لازمست واگر کسی که سلاح ظاهر کرده است طلیع بوده باشد یعنی کسی باشد که از دشمن خود ترسد و همیشه جهت دفع شر او با شمشیر برهنه گردد او را حدی نیست چه او محارب نیست و همچنین کسی که مدد محارب کند اما باعث کشتن وایذای مردمان نشود چه براو نیز حدی نیست و سنتست که بعد از بریدن دست و پای محارب بروغن زیت داغ کنند

فصل سیم

در بیان هشت قسم از اقسام حدود و ان حد زناست و شروط ان هفتست اول انکه هریک از زن و مرد بالغ باشند چه طفل را حدی نیست بلکه تعزیرش میکنند دویم انکه عاقل باشند چه بقول اقوی بر مجنون حدی نیست سیم انکه مختار باشند چه بر کسی که باکراه او را بران دارند حدی نیست چهارم انکه ان زنی که با او دخول کرده بران مرد حرام باشد پس اگر حلیله او باشد حدی ندارد پنجم انکه ان زن را عقد نکرده باشد یا مالک او نباشد چه اگر عقد کرده باشد یا مالک او شده باشد حدی نیست ششم انکه با ان زن بشبهه دخول نکرده باشد بلکه عالم بتحریم باشد پس اگر بشبهه دخول کرده باشد حدی نیست هفتم انکه الت خود را در فرج زن غایب ساخته باشد خواه در قبل او و خواه در دبر او و غیبوبت حشفه کافیست پس اگر غیبوبت نشود حد زنا ندارد و در اول اسلام حد زنای بکران بود که او را سرزنش مینموده اند و سخنان درشت باو میگفته و اگر زنا با غیر بکر بوده حبس مخلد میکرده اند انگاه نسخ شد و اقسام حد زنا هشتست **قسم اول** رجم کردن یعنی تا کمر در زمین نشاندن و سنگسار کردن و این حد هریک از مرد جوان ازاد بالغ عاقلی است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و هر صبح و شام او را رسیدن بان زن ممکن باشد و همچنین حد هریک از زن جوان ازاد بالغ عاقلی است که شوهر داشته باشد و زنا کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که در اینصورت جمع میانه صد تازیانه و سنگسار باید کرد واگر یکی از مرد یا زن شوهر یا زن داشته باشد این حد تعلق باو دارد

وان دیگری حد دیگر دارد چنانچه مذکور خواهد شد و همچنین است حد زنی که شوهر داشته باشد و دیوانه با او دخول کند **قسم دویم** جمع میانه حد تازیانه زدن و سنگسار کردن و آن حد دو قوم است اول حد مرد پیر ازاد بالغ عاقلی است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و زن پیر اجنبیه که شوهر داشته باشد و زنا کند پس در اینصورت ابتدا بتازیانه باید نمود انگاه سنگسار باید کرد و اگر یکی از ایشان بطریق مذکور باشد این حد تعلق باو دارد دویم حد مردی که در میان پایهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن داشته باشد و در اینها فرقی نیست میانه بنده و ازاد و مسلمان و کافر محض و غیر محض **قسم سیم** صد تازیانه است و آن حد هفت قوم است اول حد مرد و زن ازادی که زن و شوهر نداشته باشند و زنا کنند دویم حد زن ازادی که عقد واقع شده باشد اما شوهر با او دخول نکرده باشد و زنا کند سیم حد مردیست که زنا بزن صغیره یا دیوانه کند چهارم حد زنی که شوهر داشته باشد و طفلی با او زنا کند برضا و رغبت او پنجم دو زن که در زیر یک لحاف برهنه بخوابند و دو مرتبه ایشانرا تعزیر کرده باشند ششم حد کسی که در میان پایهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد هفتم زنی که با زنی مساحقه کند و بعضی از مجتهدین برانند که اگر شوهر داشته باشند ایشانرا سنگسار باید کرد **قسم چهارم** صد تازیانه و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردنست و ان حد مرد ازادیست که بکر باشد یعنی زن نخواسته باشد و زنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که زن داشته باشد اما با او دخول نکرده باشد چه حد او انست که صد تازیانه بزنند و سرش را بتراشند و یکسال او را از ان شهر بیرون کنند و بر زن تراشیدن موی سر و بر مرد از شهر بیرون کردنست **قسم پنجم** پنجاه تازیانه است و این حد بنده بالغی است که زنا کند خواه زن شوهر داشته باشد و خواه نداشته باشد و بر بندگان تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست **قسم ششم** هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حد است و آن حد دو گروهست گروه اول حد جماعتی که نصف ایشان ازاد باشد و نصف ایشان بنده و زنا کنند در اینصورت نصف حد ازاد که پنجاه تازیانه است و نصف حد بنده که

بیست وپنج تازیانه است بر وی میزنند هرگاه زن وشوهر بطریقی که در ازاد مذکور
شد نداشته باشند گروه دوم حد جماعتی که زنان را بمردان برنا وصلت
دهند یا مردان را بمردان جهت لواطه رسانند **قسم هفتم** ضغث است یعنی
جمع کردن تازیانه وجمیع انها را بیکبار بر انکس که زنا کرده است زدن وان حد
بیماریست که طاقت تازیانه نداشته باشد **قسم هشتم** حد بازیادتی تعزیر
وان حد جماعتی است که در شهر رمضان یا در کعبه زنا کنند **فصل چهارم**
در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود وان حد لواطه است یعنی جماع
کردن مردان با یکدیگر وشروط ان سه چیز است اول انکه بالغ باشند چه غیر
بالغ را حدی نیست بلکه تعزیر لازمست دوم انکه عاقل باشند چه دیوانه
را تعزیر باید کرد واما اگر یکی از یشان بالغ وعاقل باشد ودیگری طفل ودیوانه
حد بر بالغ است وتعزیر بر طفل ودیوانه سیم انکه مختار باشند پس اگر کسی را باکراه
بران دارند حد براو لازم نیست وبعد از انکه این شروط بهم رسد حد لواطه
انست که ایشانرا بشمشیر بکشند یا بسوزانند یا سنگسار کنند یا دیواری برسر
ایشان فرود ارند یا از کوه بلندی ایشانرا بیندازند وامام مخیر است میانه انکه
هر دو را بسوزاند یا سنگسار کند یا یکی از یشانرا بسوزاند ویکی را سنگسار کند
وفرقی نیست میانه بنده وازاد وبنده ومسلمان وکافر وفاعل ومفعول ومیانه
انکه زن داشته باشند یا نداشته باشند وبعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
زن داشته باشند ایشانرا سنگسار باید کرد بطریق حد زنا واگر نداشته باشند
صد تازیانه باید زد واگر بعد از انکه نزد حاکم شرع لواطه شخصی بگواهان ثابت شود
توبه کنند حد از یشان ساقط نمیشود واگر بعد از انکه پیش امام اقرار کرده باشند
انگاه توبه کنند امام مخیر است میانه حد زدن وعفو کردن **فصل پنجم**
در بیان قسم دوازدهم از اقسام حدود وان هشتاد تازیانه است وان حد دو
قوم است قوم اول حد کسی که دشنام بکسی دهد باینطریق که تو زنا میکنی یا
لواطه میکنی وهر چه بدین ماند وشروط ان هفت است اول انکه بالغ باشد چه
طفل را تعزیر باید کرد دوم انکه عاقل باشد چه دیوانه را تادیب باید کرد
سیم انکه کسی را که دشنام میدهد ازاد باشد چهارم انکه کسی را که دشنام
میدهد مسلمان باشد پنجم انکه عفیف باشد چه اگر زانی یا کسی را که بفسق

مشهور باشد با انچه در ایشانست دشنام دهد حد ندارد ششم انکه کسی را
که دشنام میدهد فرزند او نباشد چه اگر فرزند باشد پدر را حد نمیزنند
هفتم انکه دشنام دهنده عاقل باشد بدشنامی که میدهد چه اگر بلغتی دشنام
دهد که معنی انرا نداند او را حد نمیزنند وهرگاه این شروط متحقق شد دشنام دهنده
را هشتاد تازیانه باید زد واو را در میان مردمان مشهور باید ساخت تا گواهی
او را قبول نکنند ودر اینحکم میان ازاد وبنده فرقی نیست وبعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر بنده دشنام دهد چهل تازیانه حد اوست واگر دشنام دادن
نسبت بجماعتی متعدد باشد حد نیز متعدد میشود واگر جمعی را دشنام دهد
وایشان در طلب حد بیکدفعه جمع شوند او را یکحد باید زد واگر متفرق
بطلب حد ایند حد نیز متعدد بر و باید زد واگر شخصی را گوید که ای پسر زاده
و زانیه در اینصورت دو حد بر و لازمست واگر بکسی دیوث گوید پس اگر در
عرف دشنام دهنده این لفظ [illegible] او را حد میزنند واگر نه تعزیر بر وی
باید کرد واگر کافری را که مادر وپدر مسلمان باشد گوید که ای پسر زانیه حد
بر او لازمست اما اگر زن بمیرد حد از و ساقط میشود وبچهار امر نیز ساقط
میشود اول بتصدیق مقذوف دوم بگواه گذرانیدن سیم بعفو کردن
چهارم بلعان کردن واین حد میراث برده میشود واگر بعضی از ورثه عفو
کنند حد ساقط نمیشود وهرگاه کسی را سه مرتبه حد بزنند وتوبه نکند
در مرتبه چهارم میکشند وهرگاه قذف مکرر کرده باشد واو را حد نزده
باشند یک حد باید زد **قوم دوم** حد شخصی که شراب یا هر چه مست کننده
باشد خورد وهمچنین شیره انگور که بجوشد ودو ثلث ان کم نشود نیز حکم شراب
دارد وشروط ان چهار است اول انکه شراب خورنده بالغ باشد چه طفل را
حدی نیست دوم انکه عاقل باشد چه دیوانه را حدی نیست سیم انکه
مختار باشد چه اگر کسی را باکراه شراب دهند یا انکه بخوردن ان مضطر باشد
مثل انکه در جائی که اب نباشد ولقمه در گلوی او مانده باشد بمقدار شراب
میتوان خورد که ان لقمه را فرو برد چهارم انکه عالم باشد بحرمت ونجاست
ان چه اگر جاهل باشد حد ندارد وهرگاه این شروط متحقق گردد حد او هشتاد
تازیانه است ودر اینحکم میانه کافری که بظاهر شراب خورد ومیان مسلمان وبنده

و آزاد فرقی نیست و بعضی از مجتهدین حد بنده را چهل تازیانه مقرر کرده اند و اگر شارب خمر را مکرر حد بزنند و باز بخورد در مرتبهٔ چهارم او را بکشند و اکثر مجتهدین بر آنند که در مرتبهٔ سیم او را باید کشت و اگر مکرر شراب بخورد و او را حد نزده باشند یک حد بر او لازمست و اگر پیش از آنکه بنزد حاکم شرع شراب خوردن او بگواه ثابت شود توبه کند حد از وساقطست امّا اگر بعد از ثابت شدن توبه کند ساقط نمیشود و اگر ثبوتشان باقرار خود باشد امام مخیرست در حد زدن برو و عفو کردن از وو اگر شراب خوار را اعتقاد این باشد که شراب حلالست و پدر او مسلمان باشد حد او کشتن است اگر مرد باشد و توبهٔ او مقبول نیست چرا او مرتد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که توبه او درین صورت قبولست و کسی که فروختن شراب را حلال داند او را توبه باید داد اگر از توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر فروختن او را حلال نداند تعزیر باید کرد و حکم کشتن بر کسی که غیر شراب را حلال داند جاری نیست و کسی که شراب خورده باشد اگر دعوی نماید که جماعتی باکراه بخورد من داده اند حد از و ساقط میشود بشرطی که گواهان عادل تکذیب او نکنند و اگر دعوی کند که من عالم بحرمت شراب نبودم قولش مقبولست چرا احتمال دارد که جدید الاسلام باشد **فصل ششم** در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم از اقسام حدود و آن حبس مخلد است و کشتن امّا حبس مخلد و آن حد چند جماعتست اوّل حد کسی که امر بکشتن کسی کند دوّم حد کسی که در مرتبهٔ سیّم دزدی کند بعد از آنکه دست راست و پای چپ او را بریده باشند سیّم حد زنی که مرتد شده باشد و امّا کشتن و آن حد بیست و پنج قسمست اوّل حد دزدی که در مرتبهٔ چهارم بعد از حبس مخلد دزدی کند دوّم حد کسی که با مادر یا خواهر یا دختر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمه یا خاله زنا کند سیّم حد جهودی که با زنان مسلمان زنا کند خواه بشرایط ذمه باشد و خواه نباشد و خواه زن اطاعت کرده باشد و خواه باکراه زنا کرده باشد چهارم حد کسی که با زنی باکراه زنا کند پنجم حد کسی که بزن پدر یا کنیزی که پدر با و دخول کرده باشد زنا کند ششم حد کسی که او را جهت تفخید یعنی منی ریختن در میان ران مردان سه مرتبه تعزیر کرده باشند هفتم

حد زنانی که ایشان را سه مرتبه جهت سحق تعزیر کرده باشند هشتم حد کسانی که جهت دشنام دادن ایشان را سه مرتبه حد زده باشند نهم حد کسی که شراب خورده باشد و او را سه مرتبه حد زده باشند دهم حد کسی که شراب را حلال داند و توبه نکند یازدهم حد کسی که فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند دوازدهم حد کسی که محرمات اجماعی را حلال داند هرگاه پدر او مسلمان باشد سیزدهم حد کسی که بکشتن کسی آید و کشتن او ممکن نباشد چهاردهم حد کسی که بقصد بردن مال کسی آید و بغیر از کشتن دفع او ممکن نباشد پانزدهم حد کسی که حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را سب کند چرا او را باید کشت و اگر بی اذن امام باشد مادامی که متضمن فتنه نباشد شانزدهم حد کسی که دعوی پیغمبری کند و شک در نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته باشد هفدهم حد کسی که تصدیق نماید دعوی آنکسی را که دعوی پیغمبری کند هجدهم حد مسلمانی که ساحر باشد و سحر کند نوزدهم حد کسی که با زن شخصی زنا کند چه شوهر را کشتن او جایز است و در این کشتن کفاره بر او لازم نیست امّا اگر بحسب شرع زنای او را ثابت نسازد قصاص بر او لازمست بیستم حد مرتد فطری یعنی مردی که پدر او مسلمان باشد و او کافر گردد بیست و یکم حد مرتد ملّی یعنی مردی که پدر او کافر باشد و او مسلمان شود و بعد از اسلام کافر گردد چرا او را توبه باید فرمود و تا سه روز مهلت باید داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت و اگر اینچنین شخصی سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود در مرتبهٔ چهارم او را باید کشت و مرتد شدن او بقولست چون گفتن چیزی که دلالت بر کفر او کند یا بفعل است چون سجده کردن بت و در نجاست انداختن مصحف بقصد استهزا و استخفاف و شروط مرتد ملّی و فطری چهار است اوّل آنکه بالغ باشد چرا اگر طفلی مرتد شود تعزیرش میکنند دوّم آنکه عاقل باشد چه مرتد شدن دیوانه را تعزیر لازمست سیّم آنکه مختار باشد چرا اگر باکراه او را مرتد سازند چیزی بر او لازم نیست چهارم آنکه قصد داشته باشد پس اگر بی قصد از او واقع شود چیزی بر او لازم نیست و توبهٔ مرتد فطری بحسب ظاهر مقبول نیست و تصرفات او چون هبه و عتق و تدبیر و وصیت صحیح نیست و زن او فی الحال عده وفات

نکاه میدارد واگرچه با او دخول نکرده باشد بر قول اقوی ومیراث خوار ترکهٔ او را میانهٔ خود قسمت میکنند واگرچه او را نکشته باشند واگر زن مرتد شود او را نمیتوان کشت بلکه حبس مخلد باید کرد ودر اوقات نماز او را باید زد ولباس خشن در وی پوشانید تا آنکه توبه کند یا بمیرد ومرتد ملی را توبه باید داد واگر از توبه کردن امتناع نماید او را بکشند واین مرتد را تا نکشند ورثهٔ او میراث او را قسمت نمیکنند وتصرفات او صحیح نیست تا آنکاه که مسلمان نشود وزن او عدهٔ طلاق نکاه میدارد نه عدهٔ وفات پس اگر در عدهٔ طلاق توبه کرد همان زن اوست واگر بعد از عده توبه کرد زن او نیست وتوبهٔ مرتد آنست که اقرار کند بآنچه انکار کرده بود ونماز کردن او کافی نیست واگر بعد از مرتد شدن دیوانه شود کشتن او جایز نیست وولدیت او بسبب مرتد شدن ساقط میشود پس نمیتواند که دختر صغیر خود را جهت دیگری عقد کرد یا جهت پسر صغیر خود زنی خواست وهمچنین کنیز خود را بشوهر نمیتواند داد وبعضی از مجتهدین برآنند که میتواند داد بیست ودوم حد کسی که بخانهٔ کسی نکاه کند بعد از آنکه او را منع کرده باشند چه او را قبل از منع نمیتوان کشت بیست وسیم حد آقائی که بکشتن غلامان خود عادت کرده باشد بیست وچهارم حد مسلمانی که بکشتن جهود عادت کرده باشد بیست وپنجم حد کسی که مؤمنی را از روی عمد بظلم کشته باشد چه او را عوض او قصاص باید کرد چنانکه در باب بیستم مذکور خواهد شد مطلب دوم در آنچه تعلق بحدود دارد ودر آن دو فصل است

فصل اول

در آنچه حد دزدان ثابت میشود بدانکه دزدی بسه چیز ثابت میشود اول بکواهی دادن دو عادل پیش حاکم شرع دوم بکواهی دادن یک عادل با قسم خوردن صاحب مال سیم باقرار کردن دزد دو مرتبه ومحارب بودن یعنی شمشیر کشیدن بقصد ترسانیدن مسلمانان واستمنی کردن یعنی بحرکت دست منی بیرون آوردن وبا حیوان دخول کردن واینها بدو چیز ثابت میشود اول بکواهی دادن دو مرد عادل دوم باقرار کردن یک مرتبه ولواطه بدو چیز ثابت میشود اول بکواهی دادن چهار مرد عادل دوم باقرار کردن چهار مرتبه وسحق وقیاده وشراب خوردن ودشنام دادن بدو چیز ثابت میشود اول بدو کواه عادل دوم باقرار کردن دو مرتبه وببوی شراب آمدن از دهن کسی

شرب

شرب او ثابت نمیشود چه احتمال مضمضه نیز دارد وزنا بدو چیز ثابت میشود اول بکواهی دادن چهار مرد عادل یا دو مرد عادل با چهار زن عادله دوم باقرار کردن چهار مرتبه وشرط وطی که در کواهان زنا ولواطه میباید سه است اول آنکه کواهان دعوی مشاهده کنند بطریقی که میل در سرمه دان باشد دوم آنکه کواهان متفق کواهی دهند بحسب زمان ومکان وهیئت سیم اتفاق کواهان در وقت کواهی دادن چه اگر متفرق کواهی دهند صحیح نیست وبعد از آنکه زنا ولواطه بطریقی که مذکور شد پیش حاکم شرع ثابت شود اقامت حدود بر ایشان میکند وغیر از امام یا نایب او دیگری متولی حد نمیتواند شد ودر اقامت کردن آقا حد را بر غلام وکنیز خود هرگاه خود ببیند مجتهدین را خلافست وهمچنین در اقامت نمودن پدر وشوهر حد را بر پسر وزن خود هرگاه خود ببینند نیز خلافست اما اگر پیش ایشان بکواه ثابت شود حد نمیتوانند زد مگر برخصت امام وامام مخیر است میانهٔ حد زدن جهودان بطریق اهل اسلام ومیانهٔ دادن ایشان باهل ملت خود تا بطریق خود حد بر وی زنند ودر اقامت کردن حد حضور کواهانی که بکواهی ایشان حد ثابت شده لازم نیست چه اگر آن کواهان بمیرند یا غایب باشند حد میتوان زد وسنت است امام را تلقین انکار کردن کسی را که اقرار میکند بچه مکروهست حریص ساختن اقرار کننده را بر اقرار مگر کسی را که غالب الحال او باشد

فصل دوم

در آنچه تعلق بحدود دارد وآن سی امر است دوازده امر واجب وپنج امر حرام وهفت امر سنت وشش امر مکروه اما دوازده امر واجب اول اقامت حدود بر حق الله وحق الناس بعد از مطالبهٔ صاحب حق دوم حاضر شدن شهود وبعضی از مجتهدین حاضر شدن جمعی را برای اقامت حد واجب میدانند واقل ایشان یک است وبعضی کفته اند که اقل جماعتی که حاضر شوند باید که ده کس باشند وبعضی سه کس نیز کفته اند وبعضی این حاضر شدن را سنت میدانند سیم امر کردن کسی را که میخواهند سنکسار کنند بغسل میت کردن وکفن پوشیدن واگر غسل نکرده باشد واجبست که بعد از رجم یا حد او را غسل دهند وکفن کنند چهارم نماز کذاردن بر وی ودفن کردن او بعد از کشته شدن پنجم آنکه کواهانی که بزنا کردن او کواهی داده اند اول ایشان سنک بزنند هرگاه موجود باشند ششم

انکه امام ابتدا بزدن سنک کند اکر بغیر کواه پیش او ثابت شده باشد نهم
انکه اکر بر شخصی رجم و جلد واجب شود اول او را تازیانه بزنند انکاه رجم
کنند هشتم انکه در سنکسار کردن زن را تا سینه و مرد را تا کمر در زمین
پنهان کنند و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند و اکر بعد از انکه ایشانرا
در زمین پنهان کرده باشند بکریزند پس اکر ثبوت ان بکواه شده ایشانرا بر
کردانند و اکر باقرار ان ثابت شده اکر سنک برو خورده بر کردانیدن او لازم
نیست نهم انکه زانی را برهنه کرده سنکسار کنند بر قول بعضی و بعضی کفته اند
بطریقی که در حالت زنا کردن بوده بزنند دهم پوشیدن عورتین مرد واجبست
و زن را با رخت بزنند یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی میانه کفته اند
دوازدهم اجتناب کردن از زدن تازیانه بر سر و رو و فرج ایشان و اما پنج امر
حرام اول اهمال کردن در دفن کسی که او را سنکسار کرده باشند دوم اقامهٔ
حد غیر قتل بر زنی که بیمار باشد و امید نیک شدن او باشد یا زنی که نفاس یا
استحاضه داشته باشند چه این هر دو بیمارند تا انکه بهتر شوند و اکر مصلحت
تقاضا کند که اقامت حد باید نمود حد ضغث باید زد چنانچه مذکور شد
سیم اقامت حد بر زنی که حامله باشد تا انکه بزاید و طفل او مستغنی از و شود
اکر کسی نباشد که محافظت او کند و شیر دهد چهارم اقامت حد در حرم
کعبه کسی را که ملتجی بحرم کعبه شده باشد پنجم کذاشتن کسی که او را از
حلق کشیده باشند زیاده از سه روز اما هفت امر سنت اول انکه امام
مردمانرا خبر کند و امر بحاضر شدن ایشان نماید جهت اقامت حد دوم انکه
سنکهائی که میزنند کوچک باشد تا انکه او را زود نکشد و بسیار کوچک نیز
نباشد که او را دیر بکشد سیم انکه مردانرا ایستاده حد بزنند و زنانرا نشسته
و زنان مخدره در خانه بزنند چهارم حد را بر بدن او متفرق کردانیدن یعنی
بر یک جای بدن او نزدن پنجم انکه در بریدن دست و پای بنوعی ببرند که
امان باشد ششم انکه بعد از بریدن بروغن زیت داغ کردن هفتم انکه
دست بریده را در کردن او اویختن اما شش امر مکروه اول حاضر شدن کسی
که حدی برو باشد دوم اقامت حد در مساجد سیم اقامت حد در حین
سختی کرما و سرما پس در تابستان در صبح و شام باید زد و در زمستان در میانه

روز

روز چهارم ضامن شدن کسی که حدی برو است پنجم شفاعت کردن
در اسقاط حد از و ششم مؤخر داشتن حد بعذر مطلب سیم در
بیان تعزیر کردن و ان در لغت عرب بمعنی تادیب است و بحسب شرع عقوبتیست
یا اهانتی متعلق بجماعتی که کناهانی که مستوجب حد نباشد از ایشان بوقوع
امده باشد و شارع مقدار انها را معین نکرده مکر در پنج موضع که مذکور
خواهد شد که مقدار تعزیر انها را مقرر ساخته بدانکه کناهانی که سبب تعزیر
کننده انها میشود بر سی و پنج قسم است اول کسی که در روز ماه رمضان با زن
خود جماع کند چه سه امر بر او لازمست اول قضای ان روزه دوم کفاره سیم
بیست و پنج تازیانه دوم کسیکه زن ازادی داشته باشد و کنیزی را بی
رخصت او بعقد در اورد و دخول کند چه او را دوازده تازیانه و نصف تازیانه
که هشت یک حد زناست باید زد و نصف تازیانه را بدست کیرند و بنصف
دیکر بزنند سیم دو مرد بیکانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشانرا
از سی تازیانه تا نود تازیانه باید زد چهارم مردی و زن بیکانه که برهنه در
زیر یک لحاف باشند چه ایشانرا از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد و بعضی
در اینصورت حد بر ایشان لازم میدانند پنجم کسیکه بکارت دختری را بانکشت
ببرد چه او را از سی تازیانه تا هفتاد و هفت تازیانه باید زد بر قول بعضی از
مجتهدین و بقول بعضی از سی تا هشتاد و بعضی از سی تا نود و نه کفته اند ششم
کسیکه اقرار بحدی کند انمقدار تازیانه برو بزنند که او خود کوید که تمام شد
بشرط انکه از صد تازیانه تجاوز نکند هفتم کسیکه یک مرتبه اقرار بلواطه
یا سحق کند هشتم کسیکه پسری را بشهوت ببوسد نهم دو زن برهنه بیکانه
که در زیر یک لحاف باشند دهم کسیکه دشنام بکسی دهد که در عرف انرا
دشنام کویند یازدهم کسیکه بکنایه چیزی کوید که سبب ازردکی دیکری
شود مثل انکه بکنایه کوید که من حرام زاده نیستم دوازدهم کسیکه بزن
خود کوید که من ترا بکر نیافتم سیزدهم دشنام دادن طفل یا دیوانه چهاردهم
انکه دو مردی که زن داشته باشند یکدیکر را بزن دشنام دهند پانزدهم
کسی که ترک واجبی کند و تعزیر او برای امام منوطست بشرط انکه از حد ازاد و بنده
نکذرد شانزدهم کافری که سحر کند هفدهم طفل و دیوانه که شراب بخورند

هجدهم

هجدهم کسی که شراب بفروشد آماندانند نوزدهم کسی که حرام کند و حلال نداند
بیستم کسیکه بظلم بقهر و غلبه مال کسی را بگیرد و بگریزد بیست و یکم
کسیکه غصب مال کسی را برد ارد و بگریزد بیست و دوم کسیکه بحیله و تزویر
اموال مسلمانان را ببرد و کتابتها و نوشتها بسازد بیست و سیم کسی که بنک یا
داروی بیهوشی بخورد کسی دهد بیست و چهارم کسی که بجرکت دست منی بیرون
آرد چه در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اینچنین شخصی را بمقدار
تازیانه برکف دست او زده بود که کفش سرخ شده بود بیست و پنجم کسی که
غلام خود را بکشد بیست و ششم مسلمانی را که جهودی را بکشد بیست و هفتم
کسی که در مجلسی که شراب یا انچه مست کننده باشد خورند برود و باختیار بنشیند
یا طعام خورد بیست و هشتم کسی که ماهیی که فلوس نداشته باشد بخورد
بیست و نهم کسی که حیوان زنده را بخورد سی ام کسی که سپرز حیوانات را بخورد
سی و یکم کسی که پسر خود را بکشد سی و دوم طفل و دیوانه که زنا کنند سی و سیم
دزدی کردن طفل و دیوانه سی و چهارم طفل و دیوانه که مرتد شوند سی و پنجم
دخول کردن با چهارپایان چه در اینصورت پنج امر بر وی لازم است اول تعزیر او
آنچه رای امام باشد و بعضی گفته اند که بیست و پنج تازیانه او را باید زد و
بعضی صد تازیانه که حد است قرار داده اند و بعضی حکم بکشتن کرده اند دوم
ضامن قیمت انحیوانست که بصاحبش دهد سیم حرام شدن گوشت انحیوان و
انچه از و متولد میشود اگر گوشت او را خورند چهارم کشتن و سوزانیدن
ان حیوان اگر گوشت او را خورند پنجم بیرون آوردن انحیوان از انجائی که
دخول کرده بشهر دیگر اگر گوشت او را نخورند و آیا درانکه قیمت انرا بصاحبش
میدهد یا خود متصرف میشود یا تصدق میکند میانه مجتهدین خلافست
و اگر ان حیوان بحیوانات دیگر مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه بزنند تا انکه
یکی نماند **تتمه** بدانکه فرق میانه حد و تعزیر بده امر میشود اول مقدار
معین نداشتن تعزیر در طرف قلت مگر در پنج موضع که مذکور شد دوم مساوی
نبودن آزاد و بنده در تعزیر سیم موافق بودن تعزیر با گناهان در بزرگی و کوچکی
چه حد مساوی فعل کافیست چهارم انکه تعزیر تابع مفسده است و اگر چه معصیت
نباشد چون تادیب طفل و دیوانه بخلاف حد که تابع معصیت است پنجم انکه

در بیان دیات قصاص

هرگاه معصیت حقیر باشد تعزیر او نیز حقیر است و اگر چه فایده ندهد و بعضی
از مجتهدین برانند که این تعزیر عبث است چه قابل فایده نمیدهد و کثیر جایز
نیست ششم ساقط شدن تعزیر بسبب توبه بخلاف حد چه بعضی از انها بتوبه
ساقط نیست هفتم داخل شدن تخییر در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حد و
که در انها تخییر نیست مگر در محاربت و لواطه هشتم اختلاف تعزیر بحسب
اختلاف فاعل و مفعول و جنایت بخلاف حدود که مختلف نمیشود باختلاف
انها نهم انکه اگر بسبب تعزیر بنسبت بد و شهر مختلف شود در هر شهری تفاوت
انشهر را رعایت باید کرد بخلاف حدود دهم انکه تعزیر بر چند قسمست حق الله
چون دروغ گفتن و حق الناس چون دشنام دادن بفحش و حق هر دو چون
دشنام صلحائی که مرده باشند بخلاف حد که حق الله است الا حد قذف که
در ان خلافست

باب بیستم از کتاب جامع عباسی

در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای قطع
اعضای او و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ یا زراعت
کند و در ان چند مطلب است و خاتمه **مطلب اول** در بیان انچه موجب
کشتن است و در ان چند فصل است **فصل اول** در اقسام کشتن و در ان
پنج قسمست **قسم اول** واجب چون کشتن کافر حربی هرگاه مسلمان نشود
و جهود و ترسا و آتش پرست هرگاه التزام دوازده شرطی که در بحث جهاد مذکور
شد نکنند و مسلمان نیز نشوند و کشتن بیست و پنج کس که در بحث حدود مذکور
شد و کشتن مسلمانانی که کافران در جنگ ایشانرا اسیر خود کرده باشند و فتح
ممکن نباشد مگر بکشتن ایشان **قسم دوم** حرام چون کشتن مؤمنی بغیر
حق و کشتن جهود و ترسا و آتش پرست هرگاه التزام دوازده شرطی که در بحث
جهاد مذکور شد کنند و کشتن کافرانی که امام جهت مصلحتی بمدت معینی
با ایشان عهد کرده باشد و کشتن کافری که او را امان داده باشند و کشتن
زنان اهل حرب و اطفال ایشان مگر بضرورت و کشتن اسیرانی که بعد از
جنگ بدست آیند و کشتن کافر در ماههای حرام هرگاه حرمت انها را دانند
قسم سیم مکروه چون کشتن کسی که جهاد میکند پدر خود را بدست

خود قسم چهارم سنت چون کشتن کسی که بجهت قصاص رود هرگاه
ترسد که اگر قصاص نکند او را ایذا کنند چه در اینصورت ممکنست که مستحب
باشد قسم پنجم مباح چون کشتن کسی که بسبب حد یا بسبب قصاص
در هر جراحت و کشتن ادمی باعتبار سبب او منقسم میشود بشش قسم اول انکه
موجب قصاص و دیت و کفاره و گناه نباشد چون کشتن واجب سوای کشتن
مسلمانانی که کافران ایشانرا در جنگ اسیر کرده باشند چه در ان کفاره لازمست
و کشتن مباح دوم انکه موجب قصاص و دیت و کفاره نباشد اما گناه داشته
باشد چون کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز اید و کشتن جهاد کننده کسی را
بی اذن امام یا پیش از انکه امام ایشانرا دعوت باسلام کند سیم انکه موجب
قصاص و کفاره باشد چون کشتن مؤمنی مثل خود را از روی عمد بغیر حق
چهارم انکه موجب دیت و کفاره باشد چون کشتن پدر پسر خود را و کشتن
مؤمن مثل خود را از روی خطا یا شبه عمد چنانکه مذکور خواهد شد پنجم
انکه موجب دیت باشد و موجب کفاره نباشد چون کشتن جهود و ترسا و اتش
پرست ششم انکه موجب کفاره باشد و موجب دیت نباشد چون کشتن بندهٔ
خود را هرگاه مسلمان باشد و کشتن ادمی باز منقسم بسه قسمست اول خطای
محض که کشنده در فعل و قصد خطا کند مثل انکه قصد داشت که تیری بکبوتری
اندازد خطا شد و بر ادمی خورد و او را کشت دوم شبیه بعمد که کشنده ان
کار را کرده باشد اما بقصد کشتن نکرده باشد چون زدن طفل جهت تادیب
بچیزی که غالباً بکشد سیم عمد محض که کشنده کسی را بقصد بکشد و اینقسم
موجب قصاص است یعنی کشنده را در عوض کشته شده باید کشت
فصل دوم در بیان احکام قتل عمد و جراحتی که کسی بر کسی زند و در ان
چند فصل است **فصل اول** در بیان مواضعی که قصاص در انها لازمست
بدانکه در پانزده موضع قصاص باید کرد اول کشتن مؤمنی بغیر حق از روی
عمد دوم جراحت کردن هرگاه داند که ان جراحت سرایت میکند بکشتن اما
اگر بسحر کردن کسی را بکشد ایا موجب قصاص است یا نه میانهٔ مجتهدین در این
خلافست اقرب انست که در این صورت دیت لازمست مگر انکه کشنده اقرار
کند که سحر او را بسحر کشتم سیم بسیار زدن که احتمال ان نتوان کرد چهارم زدن

اندک که بسبب ان بیمار شود و بمیرد پنجم تیری یا سنگ سر تیزی زدن که بان
بمیرد ششم گلوی کسی را گرفتن و نگاهداشتن تا بمیرد هفتم خود را از
بلندی بر سر کسی انداختن و او را کشتن یا او را از بلندی انداختن هشتم
کسی را در اتش یا در اب انداختن بشرطی که داند که بشنا کردن بیرون نتواند امد
نهم انکه طعام زهردار را دانسته بخورد کسی دادن که خورنده نداند که زهر
دارد اما اگر انکس خود دانسته بخورد یا بیرخصت بخانهٔ او اید و بخورد قصاص
نیست دهم کسی را در دریا انداختن که ماهیان و جانوران دریا او را بخورند
و اگرچه قصد نکرده باشد بقول بعضی از مجتهدین یازدهم چاه کندن در
راه و طلبیدن کسی را تا در ان بیفتد و بمیرد و سگ درنده را بر گرفتن کسی حریص
کردن تا انکه او را بکشد بشرطی که انکس را ممکن نباشد خلاص شدن دوازدهم
پیش شیر انداختن کسی را بشرطی که مذکور شد سیزدهم پیش مار انداختن کسی را
تا انکه او را بگزد و بمیرد چهاردهم در چاه انداختن کسی را که در ان چاه بمیرد
پانزدهم گواهی دادن بدروغ بکشتن کسی جهت قصاص و کشتن انکس بگواهی
او بشرط انکه ولی که قصاص کرده نداند که او دروغ گفته اما اگر داند قصاص
بر ولیست **فصل دوم** در بیان شروط قصاص کردن بدانکه در قصاص
هفت امر شرطست اول مساوی بودن هردو در ازادی و بندگی پس مرد ازاد
را بعوض بنده نمیکشند مگر انکه ازاد بندهٔ بسیار بکشد که در اینصورت او را
میکشند و مرد ازاد را جهت مرد ازاد و جهت زن ازاد میکشند بعد از انکه رد
کنند یعنی نصف دیت مرد را بورثهٔ او دهند و زن ازاد را بعوض زن ازاد
و مرد ازاد میکشند اما رد نمیکنند بر قول اقوی و بعضی قصاص میکنند بجهت
ازاد و بنده از بنده دوم مساوی بودن در دین پس مسلمان را جهت کافر
قصاص نمیکنند بلکه اگر جهود را کشته باشد تعزیرش میکنند و دیت میدهد
چنانچه خواهد امد و اگر عادت کند بکشتن جهود قصاص لازمست چنانچه
مذکور شد بعد از انکه زیادتی دیت مسلمان را رد کنند و ذمی را جهت ذمی
میکشند و ذمی را جهت ذمیه میکشند با رد و ذمیه را جهت ذمی و ذمیه
میکشند و رد نیست و ذمی را جهت مسلمان میکشند و مال و فرزندان
کوچک تعلق بولی مقتول دارد بر قول بعضی از مجتهدین و اگر کافری کافری را

بکشد و مسلمان شود قصاص از و ساقط میشود بلکه دیت میدهند اگر مقصود [illegible]
باشد و اگر ذمی مرتدی را بکشد او را قصاص میکنند سیم آنکه کشنده پدر
و جد نباشد چه پدر و جد را جهت پسر و پسرزاده نمیکشند بلکه ایشان را
تعزیر میکنند و کفاره و دیت بر ایشان لازمست و اگر پدر و بیگانه در کشتن
پسر شریک باشند بیگانه را میکشند و پدر نصف دیت بیگانه را بورثهٔ او
میدهند چهارم آنکه کشنده بالغ باشد چه اطفال را قصاص نیست و
دیت بر عاقلهٔ ایشانست چه عمد ایشان خطاست و در اینمقام شیخ شهید
قدس سره اشکال کرده که اصحاب گفته اند که عمد اطفال در کشتن خطاست
با وجودی که تصریح کرده اند بآنکه حیوانی را که طفل ممیز بکشد و شکاری که
او بزند حلالست و حال آنکه در این هر دو امر قصد شرطست پس چون قصد
ایشان را در کشتن اعتبار نکرده اند و در ذبح کردن و شکار نمودن اعتبار کرده اند
پنجم آنکه کشنده عاقل باشد چه اگر مجنون باشد قصاص نمیکنند اما اگر
عاقل باشد آنگاه دیوانه شود قصاصش میکنند ششم آنکه کسی را بکشد
که کشتن او جایز نباشد پس اگر کشتن او بحسب شرع مباح باشد یا واجب شود
قصاص نیست هفتم آنکه کشنده بنفس خود یا بشراکت دیگری بکشد چه
اگر امر بکشتن کند قصاص نیست بلکه او را حبس مخلد باید کرد

فصل سیم

در بیان آنچه قصاص بسبب آن لازم میشود بدانکه بیکی از سه چیز ثابت
میشود اول اقرار کردن عاقل مختار آزاد و خلافست میانهٔ مجتهدین که
بیکمرتبه اقرار کردن ثابت میشود یا بدو مرتبه و اقرار بنده صحیح نیست مگر آنکه
آقای او تصدیق کند و اقرار سفیه و محجور و مفلس در آنچه موجب قصاص باشد
صحیح است اما در آنچه موجب خونبها باشد صحیح نیست و اگر یکی از دو کس
اقرار کند که شخصی را بعمد کشته و دیگری اقرار کند که او را بخطا کشته ولی
مقتول مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد و اگر شخصی اقرار کند
که شخصی را کشته آنگاه شخصی دیگر گوید که من کشته ام این مسئله ایست که
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه امام حسن علیه السلام را بجواب مامور
ساخته اند و حضرت فرموده که قصاص از هر دو ساقط است و خونبهای
مقتول را از بیت المال باید داد و باین روایت اکثر مجتهدین عمل کرده اند

وبعضی

وبعضی گفته اند که ولی مقتول در اینصورت مخیر است در تصدیق هر یک از
ایشان که خواهد دوم گواه گذرانیدن چه هرگاه دو مرد عادل گواهی دهند
که شخصی دیگری را کشته قصاص ثابت میشود و بگواهی زنان یا دو زن و یکمرد
ثابت نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بگواهی یکمرد و دو زن خونبها ثابت
میشود و اینقول ضعیف است و میباید که گواهی دادن گواهان متفق
باشد بحسب زمان و مکان و آلت و خالی باشد از احتمال چه اگر مختلف باشد
زمان و مکان و آلت یا آنکه محتمل باشد مثل آنکه گویند ما دیدیم که او را جراحت
کرده قصاص ثابت نمیشود سیم قسامه و آن چنانست که هرگاه بر کسی دعوی
کنند که تو کس ما را کشته و گواه نداشته باشند میباید که خویشان او پنجاه
قسم بخورند اگر دعوی قتل عمد نمایند باجماع مجتهدین و در قتل خطا و
شبهه خلافست اقوی آنست که در آن نیز پنجاه قسمست و بعضی در قتل خطا
بیست و پنج قسم گفته اند و این قسم خوردن در وقتی است که توان گفت که
مدعی راست میگوید مثل آنکه شخصی دعوی نماید بر سلاحداری که
سلاحش بخون آلوده باشد که کس ما را تو کشته یا کشته در خانهٔ او افتاده
باشد یا در کوچه که غیر مردم آن کوچه از آنجا تردد نکنند یا در دهی که دیگران
در آن تردد نکنند یا در میانهٔ دو دیه که غیر مردم آن دو دیه از آنجا تردد نکنند
و کشته در میانهٔ حقیقی آن دو دیه افتاده باشد چه اگر بیکی از آن دو ده نزدیک
باشد بآن نزدیک گمان بردن اولیست از دور یا آنکه بر طبق دعوی مدعی
یک عادل یا جماعت فساق گواهی دهند بشرط آنکه ظن او شود که مدعی راست
میگوید و اما اگر کشته در مسجد جامع یا در راهی که جماعتی در آن تردد کنند
یا در صحرا یا در مکانی که ازدحام خلق باشد یا بر بالای پلی یا کنار جسری افتاده
باشد قصاص نیست بلکه خونبهای او را از بیت المال میدهند و اما [illegible]
مدعی در تفصیل دعوی چون تعیین قاتل و نوع قتل شرطست یا نه مجتهدین
را در این خلافست و هرگاه مدعی در اینصورت جهل [illegible]
باشد هر یک قسمی میخورند که فلان بن فلان خویش ما را کشته [illegible]
شود پس قصاص ثابت میشود و اگر زیاده از پنجاه [illegible]
میکنند که یکی از ایشان مدعی باشد و ولی مقتول [illegible]

تعیین قسم خورندگان واگر کمتر از پنجاه کس باشند یا بعضی از قسم خوردن
امتناع نمایند تتمه مکرر قسم بخورند تا پنجاه قسم تمام شود واگر خویشان مقتول
قسم نخورند یا خویش نداشته باشد مدعی خود پنجاه قسم بخورد واگر مدعی
از قسم خوردن امتناع نماید مدعی علیه وخویشان او پنجاه قسم میخورند و
دعوی ساقط میشود وبعضی از مجتهدین برانند که اگر مدعی علیه قسم نخورد
در اینصورت قصاص ثابت میشود وبعضی از مجتهدین در اینصورت گفته اند
که اگر مدعی یک قسم بخورد ثابت میشود وسنت است که حاکم شرع پیش از
قسم دادن ایشان را وعظ گوید وآیا در این قسم خوردن پی در پی پنجاه قسم
شرطست یا نه مجتهدین را در این خلافست وحاضر بودن مدعی علیه در وقت
قسم خوردن پیش شیعه شرط نیست ودر قسم خوردن شرطست ذکر کردن
کشنده وکشته شده ومخصوص بودن کشنده وشریک بودن او ونوع کشتن
او از عمد وخطا وشبه بعمد **فصل چهارم** در احکام قصاص و
استیفای آن بدانکه هرگاه در کسی شرایط قصاص متحقق شود وکسی را بکشد
قصاص بر او لازم میشود واگر چه کسی او را باکراه بر آن داشته باشد اما اگر
طفل غیر ممیز ودیوانه را باکراه کسی بر کشتن دارد یا مامور کرده اند در اینصورت
قصاص بر امر کننده است نه بر ایشان واگر جماعتی در کشتن شخصی شریک باشند
ولی مقتول میتواند که همه را بکشد وزیادتی خونبهای ایشان را بورثه ایشان
دهد واگر دو زن یک مرد را بکشند هر دو را بعوض مرد میکشند چه دو زن
بعوض یک مرد حساب میشود واگر یک زن مردی را بکشد آن زن را بعوض مرد
میکشند وآیا نصف خونبهای مرد را میگیرند خلافست اقوی آنست که چیزی
از و نمیگیرند واگر دو خنثی مردی را بکشند هر دو را میکشند ونصف خونبهای
مرد را بورثه ایشان میدهند واگر یک مرد ویک زن مردی را کشته باشند هر
دو را میتوان کشت ونصف خونبهای آن مرد را بورثه او باید داد واگر در این
صورت همین مرد را بکشند زن نصف خونبهای مرد را بورثه او میدهد واگر
همین زن را بکشند مرد نصف خونبهای او را میدهد واگر مردی زنی را بکشد
مرد را بعوض زن میکشند بعد از آنکه نصف خونبهای او را بورثه او دهند
واگر بنده آزادی را بکشد آنگاه آزاد شود قصاص لازمست ودر اینصورت ردّی

نیست واگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند ولی مقتول مخیر است که همه را
بکشد وزیادتی قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده بآقاهای ایشان دهد
وبنده را در عوض بنده قصاص لازمست وآیا در بندگان تساوی در قیمت
شرطست مجتهدین را در آن خلافست واگر بنده وآزادی آزادی را بکشند ولی
مقتول هر دو را میکشد ونصف خونبهای آزاد را بورثه او میدهد وزیادتی
قیمت غلام را از نصف خونبها بآقای او میدهد وسنت است حاضر ساختن
دو عادل در وقت استیفای قصاص واعتبار آلت قصاص که زهر آلود نباشد
خصوصا در قصاص عضوی پس اگر در اینحالت آلت قصاص زهر آلوده باشد
ضامنست وقصاص نمیتوان کرد مگر بشمشیر ودر وقت استیفای قصاص
گردن را باید برید نه جای دیگر را واگر جنایت کننده سر او را بریده جدا کرده
باشد آیا قاتل سر او را جدا میتواند کرد اقرب آنست که میتواند کرد اقرب آنست
که میتواند اما اگر قاتل سر مقتول را جدا نکرده باشد میانه مجتهدین خلافست
اقرب آنست که نمیتواند وجایز نیست گوش وبینی بریدن یا بآب غرق کردن یا
بآتش سوزانیدن واگر چه جنایت باینطریق واقع شده باشد بلکه بشمشیر باید
کشت وبعضی از مجتهدین گفته اند بطریقی که کشته او را میتوان کشت وحرامست
کشتن بشمشیر کند جهت دشواری اما اگر بآن بکشد چیزی بر قصاص کننده
بغیر از گناه لازم نیست وقصاص کردن زن حامله جایز نیست تا آنکه بزاید و
طفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که او را شیر دهد واجرت کسی که قصاص
میکند از بیت المال باید داد واگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد وصرف
ضروریات دیگر شود از مال ولی مقتول باید داد وکسی را قصاص کردن میرسد
که میراث خوار مقتول باشد مگر زن وشوهر که ایشان را قصاص نمیرسد وبعضی
از مجتهدین برانند که قصاص کردن مخصوص پدر وخویشان پدریست ومادر
وخویشان او را دخلی نیست وبعضی گفته اند که اناث را مطلقا دخلی نیست وو
لی اذن امام قصاص میتواند کرد اما با اذن امام سنت است خصوصا در قصاص
عضو وبعضی از مجتهدین اذن امام را در قصاص کردن واجب میدانند واگر
ولی متعدد باشند محتاج باذن جمیع ایشان نیست وبعضی از مجتهدین گفته اند
که حاضران را قصاص میرسد واگر ولی مقتول طفل باشد وآن طفل پدر وجد

داشته باشد ایشان قصاص او را نمیتوانند کرد بلکه صبر کنند تا انطفل بالغ
شود و بعضی برانند که اکر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد چه
ممکنست که تاخیر سبب فوت قصاص شود و اکر بعضی از اولیا راضی بقصاص شوند
و بعضی بخونبها ان بعضی را بشرط قصاص میرسد که حصهٔ جماعتی را که بخونبها
راضی شده اند بدهند و شرط نیست در قصاص کردن انکه در دار اسلام
قصاص کنند چه اکر در دار کفر مسلمانی را از روی عمد بکشند قصاص لازمست
و جایز است محجور و مفلس را استیفای قصاص کردن هرکاه بالغ و عاقل باشند
و قرضخواهانرا نمیرسد که ایشانرا از قصاص کردن مانع شوند و وکیل کردن در
قصاص جایز است پس اکر وکیل را عزل کند و او پیش از انکه عالم بعزل شود قصاص
کند چیزی برو لازم نیست **فصل** در قصاص اعضای ادمی
بدانکه موجب قصاص اعضای ادمی تلف کردن ان عضو است یا انچه در
حکم تلف کردن باشد بچیزی که غالبا تلف کند و اکرچه قصد تلف نداشته
باشد یا بغیر انچه غالبا تلف کند با قصد تلف کردن و ثبوت ان نیز بیکی از سه
چیز است که در قصاص نفس مذکور شد امّا در سوکند خوردن جهت قصاص
اعضا میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی کفته اند که در جائی که خونبها در ان
ثابت شود شش قسم باید خورد و اکر کمتر از خونبها باشد قیاس بر شش قسم
کنند یعنی اکر نصف خونبها باشد چون یک دست سه قسم باید خورد و اکر
خونبهای اعضا کمتر از شش یک خونبها باشد چون انکشت یک قسم باید خورد
و بعضی از مجتهدین برانند که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم باید خورد بشرط
انکه در ان خونبها ثابت شود و اکر کمتر از دیت باشد بیست و پنج قسم باید خورد
و شروط قصاص اعضا همان شروط قصاص نفس است با زیادتی یک شرط
دیکر و ان مساوی بودن اعضاست در صحت و عدم ان پس دست صحیح را بعوض
دست شل نمیتوان برید امّا اکر صاحب دست صحیح راضی شود که دست شل
را بعوض دست صحیح او ببرند جایز است بشرطی که از سرایت نترسد چه با خوف
سرایت جایز نیست پس اکر قصاص کنند و سرایت کند ضامنست و بعوض
دست راست چپ را نمیتوان برید مکر انکه دست راست نداشته باشد چه
در انحالت دست چپ او را بعوض دست راست ببرند و اکر هیچ یک از دست

راست و چپ نداشته باشد پای او را بعوض دست راست ببرند و اکر کسی یک
چشم داشته باشد یکچشم شخصی را که دو چشم داشته کور کند ان یکچشم او را بعوض
چشم او کور میتوان کرد و در صورت عکس یکچشم صحیح را بعوض یکچشم او کور باید
کرد و بعضی کفته اند که نصف خونبها نیز بدهد زیرا که یکچشم او بجای دو چشمست
پس در کور کردن ان کل خونبها لازمست و اکر کسی چنان کرده باشد که بینائی
چشم کسی رفته باشد و حدقه بجای خود باشد کیفیت قصاص او بطریقی که در
حدیث وارد شده انست که قدری پنبه را تر کنند و بر پشت چشم او بکذارند و
او را در برابر ائینهٔ کرمی که انرا رو بافتاب کرده باشند بدارند تا انکه بینائی چشم
او برود و حدقه بماند و اقوی در کیفیت قصاص در اینصورت انست که بهر طریق
که ممکن باشد که بینائی چشم او را کم کنند چنانکه حدقه بحال خود بماند جایز است
و کوش صحیح را بعوض کوش کر و بینی صحیح را بعوض بینی کسی که بو بها نشنود و ذکر
مرد جوان را بعوض ذکر مرد پیر و ختنه کرده را بعوض ختنه ناکرده میتوان برید
و کسی که دندان دیکری را کنده باشد مثل ان دندان او را باید کند بشرطی که
دندان انکس را که کنده است بیرون نیاید امّا اکر بیرون اید قصاص نمیتوان
کرد و رجوع در این باهل خبرت باید کرد پس اکر اهل خبرت کویند که دندان کنده
شده او دیکر بیرون نمیاید و بعد از قصاص کردن بیرون اید بخلاف عادت بر
چیزی نیست و اکر دندان کسی را که اهل خبرت کویند که بیرون میاید و او قصاص
کرده باشد ارش برو لازمست و اکر دندان طفل را کنده باشد انتظار بیرون
امدن ان باید کشید پس اکر بیرون نیاید قصاص لازمست و اکر بیرون اید
ارش باید کرفت جهت زمانی که دندان نداشته و اکر متغیر شده بیرون اید
نیز ارش میکیرد و اکر پیش از بیرون امدن دندان یا پس از مایوس شدن از
برامدن دندان طفل بمیرد در این هر دو صورت ارش لازمست و دندان اصلی
را جهت دندان زیادتی نمیتوان کند و همچنین دندان زیادتی را بعوض دندان
زیادتی که در غیر مکان باشد نمیتوان کند و اکر کسی انکشت شخصی را بریده
باشد و دست دیکری را پس انکشت او را باید برید انکاه دست او را اکر بریدن
انکشت سابق باشد و اکر بریدن دست سابق باشد دستش را ببرند و خونبهای
انکشت را بصاحب انکشت دهند و هر عضوی که قصاص در ان واجب باشد

هرکاه یافت نشود خونبهای انرا باید داد و قصاص ثابت میشود در هر خارصه یعنی
زخمی که پوست سر را بشکافد و در باضعه یعنی زخمی که در کوشت سر فرو رفته
باشد و در سمحاق یعنی زخمی که از کوشت سر کذشته باشد و بپوست نازکی که بر
استخوان سر پیچیده رسیده باشد نیز قصاص میرسد و در استیفای قصاص در
این زخمها طول و عرض را رعایت باید کرد امّا قدر نزول اعتبار ندارد چه اعضا
در فربهی و لاغری متفاوتست و قصاص ثابت نمیشود در زخمی که استخوانرا شکسته
باشد یا انرا از جائی بجائی نقل کرده باشد برای انکه استیفای ان بی زیاده و نقصان
ممکن نیست زیرا که البتّه در قصاص زیادتی و نقصانی واقع میشود و در حال
قصاص قدر و طرف زخم را نشان باید کرد و از نشان اوّل تا نشان دوّم باید برید در
هوای معتدل تا انکه از سرایت محفوظ باشد و قصاص بغیر ان جایز نیست و اکر در
قصاص سرایتی بهم رسد ضامن نیست و جایز است قصاص کردن پیش از نیك
شدن جراحت و اکرچه صبر کردن تا نیك شدن بهتر است و بعضی از مجتهدین برانند
که پیش از نیك شدن جراحت قصاص جایز نیست جهت انکه احتمال سرایت بمردن
دارد چه در اینصورت در قصاص نفس داخل میشود و هرکاه شخصی را زخمی زنند
بعوض شخصی و او از زخم خوردن بیمار شود و بمیرد و حال او مشتبه شود که مردن
او بسبب زخم بوده یا بواسطهٔ مرض در ان قصاص نیست بلکه قصاص عوض ثابت است

مطلب دوّم در بیان خونبهای ادمی و در ان چند فصل است

فصل اوّل در بیان انچه موجب خونبها میشود بدانکه در شصت و هشت

موضع خونبها باید داد اوّل کشتن ادمی هرکاه از روی خطا واقع شود مثل انکه
شخصی تیری بقصد حیوانی بیندازد ناکاه بر ادمی خورد و او را بکشد دوّم
کشتن ادمی از روی شبهه بعمد مثل انکه شخصی را بواسطهٔ ادب کردن بچیزی
بزند که غالبا کشنده نباشد و اتفاقا او را بکشد سیّم کشتن ادمی از روی
عمد هرکاه از هر دو جانب بخونبها راضی شوند جایز است و بعضی از مجتهدین
کفته اند که ولیّ مقتول مخیّر است میانهٔ قصاص کردن و خونبها کرفتن یا عفو
نمودن و بعضی برانند که هرکاه ولیّ مقتول بخونبها راضی شود بر قاتل واجبست
که خونبها بدهد چهارم کسی که چاهی بکند و دیکری نداند که چاه هست و او را
در ان اندازد انکس که چاه کنده خونبها بدهد پنجم هرکاه دو کس سبب شوند

و یکی سابق باشد ان سابق ضامن خونبهاست مثل انکه سنکی بر جائی بکذارد و
دیکری چاهی بکند پس پای کسی بر سنك خورد و در چاه افتد سابق ضامنست و
اکر یکی از ایشان در ملك خود سنك کذاشته یا چاه کنده باشد ضامن خونبها
نیست ششم طبیب ضامن خونبهاست از مال خود انچه را از نفس یا عضو معالج
تلف کند و اکرچه احتیاط کرده باشد و بیمار نیز اذن داده باشد و بعضی مجتهدین
کفته اند که اکر طبیب سعی تمام کرده باشد و حاذق باشد ضامن خونبها نیست
و اکر بیمار پیش از مردن ابرای ذمّهٔ طبیب کند یا خونبها ساقط میشود مجتهدین را
در این دو قولست هفتم کسی که خوابالوده باشد و کسی را بکشد یا عضو کسی
را تلف کند عاقلهٔ او ضامن خونبهاست و بعضی از مجتهدین برانند که او خود ضامن
خونبهاست از مال خود نهم کسی که زن خود را بنوعی در بغل کیرد یا جماع کند
که بمیرد ضامن خونبهای اوست از مال خود دهم کسیکه غافل فریاد کند و بسبب
ان طفلی یا دیوانهٔ یا بیماری یا صحیح المزاجی بمیرد ضامن خونبهای ایشانست از
مال خود و بعضی از مجتهدین برانند که عاقلهٔ او ضامنست یازدهم کسیکه
بر کسی افتد که او را بکشد ضامن خونبهای اوست از مال خود و اکر خود بمیرد خون
او هدر است و بعضی از مجتهدین برانند که اکر در افتادن مضطر باشد خونبها
بر عاقله است و اکر باد او را ببیندازد خون هر دو هدر است دوازدهم هرکاه
طفلی را از بلندی بر سر کسی اندازد و قصد کشتن نکند و غالبا ان انداختن موجب
کشته شدن نباشد و اتفاقا بکشد خونبهای او را از مال خود ضامنست سیزدهم
هرکاه کسی در راه تنك در جائی که مکان ایستادن نباشد بایستد و کسی بر او خورد
و کشته شود ضامن خونبهای اوست چهاردهم هرکاه کسی شخصی را شب از
خانه بیرون اورد و صباح او را کشته بیابند ضامن خونبها اوست هرکاه کواه
نداشته باشد که با او را بخانهٔ او رسانیده یا دیکری او را کشته و اکر او را مرده
بیابند یا خونبهای او بر و لازمست مجتهدین را در این خلافست و اکر بیرون
اوردن بالتماس مقتول باشد بیرون اورنده ضامن نیست و بعضی از مجتهدین
کفته اند که در اینصورت نیز ضامنست امّا اکر شخصی را بطلبد و دیکری از
خانه بیرون اید ضامن نیست پانزدهم هرکاه زن شیر دهنده در خواب بر
طفلی بیفتد و او را بکشد عاقلهٔ او ضامن خونبهای ان طفلست و بعضی از

مجتهدین برانند که اگر شیر دادن را جهتا قبول کرده خونبهای او را از مال خود
بدهد و اگر جهتا احتیاج قبول کرده عاقله او میدهد و اقوی انست که در هر دو
صورت عاقله میدهد شانزدهم انکه اگر شیر دهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر
دهد و در وقت رجوع نزاع شود میانه ولی ان طفل و ان زن در انکه ان شخص گوید
که این فرزند من نیست و شیر دهنده گوید فرزند تست انگاه ظاهر شود که
دروغ گفته در اینصورت هرگاه فرزندی که او بشناسد حاضر نسازد ضامن
خونبهای ان طفلست هفدهم هرگاه کسی بر کسی سوار شود و شخصی دیگر یکی از
ایشانرا بگزد و او از ان نفرت کند و سوار را بیندازد و کشته شود مجتهدین را در
اینصورت سه قولست اول انکه خونبها بر انکس است که گزیده و این از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست دوم انکه هر یک از گزنده و کسی که بر و سوار
بوده ثلث خونبها دهند و ثلث دیگر ساقطست چرا که خود بلعب سوار شده سیم
انکه اگر گزنده الحاح کرده باشد انکس را در انداختن بحیثیتی که بی اختیار نفرت
کرده خونبها بر گزنده است و اگر چنین نباشد خونبها بر کسی است که انداخته و
اینقول سیم اقویست هجدهم زن شخصی دیگر را در خانه پنهان کرده باشد
و بعد از انکه بر شوهرش ظاهر شود انشخص را بکشد خونبهای او را ان زن میدهد
بر قول بعضی از مجتهدین و اقوی انست که خون انشخص هدر است نوزدهم هرگاه
شخصی طفلی را باذن ولی خواهد که شنا یاد دهد لیکن او را غرق کند ضامن خونبهای
ان طفل است خواه تقصیر کرده باشد و خواه نکرده باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند
که اگر تقصیر نکرده ضامن نیست بیستم هرگاه کسی در راه مسلمانان بنائی احداث
کند یا سنگی بگذارد چنانکه راه تنگ شود و شخصی بسبب ان کشته گردد ضامن
خونبهای ان شخص است هرگاه بی اذن امام احداث کرده باشد اما اگر راه گشاده
باشد و امام اذن داده باشد ضامن نیست بیست و یکم هرگاه دیوار کج شده بر
سر کسی افتد و او را بکشد بشرطی که صاحب دیوار عالم بافتادن ان باشد و ممکن بوده
که انرا اصلاح کند و نکرده ضامن خونبهای اوست بیست و دوم هرگاه ناودان
یا پنجره خانه شخصی که بر راه مسلمانان باشد با علم صاحبان بیفتد و کسی را تلف
کند ضامن خونبهاست و اگر بی علم صاحب خانه و تقصیر او کسی را تلف کند مجتهدین
را در ان خلافست اقرب انست که ضامن نیست بیست و سیم هرگاه کسی زیاده

از قدر احتیاج اتش در ملک خود روشن کند در غیر روزی که باد باشد و سرایت
بتلف دیگری کند ضامن خونبهای کسی است که بسوزد و همچنین اگر در روز باد
و شب باد اتش در ملک خود روشن سازد و همچنین اگر در غیر ملک خود اتش روشن
کند چنانکه سرایت بدیگری کند بیست و چهارم هرگاه در حفظ چاروای خود
تقصیر کند و ان چاروا کسی را بکشد ضامن خونبهای انکس باشد چه واجبست
بر صاحبان چاروای مست شده و درنده محافظت انها کردن بیست و پنجم
هرگاه کسی شخصی را بضیافت طلبد و سگ او ان شخص را تلف کند ضامن خونبهای
اوست و اگر چه نداند که سگ او درنده است بیست و ششم هرگاه کسی بر چاروائی
سوار باشد یا او را بدست میکشیده باشد و صاحبش همراه نباشد و ان چاروا
بسر و دستها کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اما انچه بپاها تلف کند
ضامن نیست بیست و هفتم هرگاه کسی بر چاروائی سوار باشد یا او را بدست گرفته
ایستاده باشد و ان چاروا بدست یا سر یا پا کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست
و اگر دو کس سوار باشند هر دو در ضامنیت خونبها مساویند هرگاه یکی طفل یا بیمار
نباشد بیست و هشتم هرگاه صاحب چاروا کاری کند که چاروای او رم کند
و کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست بیست و نهم هرگاه کسی کاری کند که
عقل کسی زایل شود ضامن خونبهای اوست و اگر بعد از گرفتن خونبها عقل او
بحال خود باز اید خونبها را از و باز نمیتوان گرفت سی‌ام هرگاه کسی کاری کند که
گوشهای کسی کر شود و چیزی نشنود بشرطی که مایوس شوند از شنیدن او خونبهای
او را باید داد و اگر از شنیدن او مایوس نشوند بلکه ممکن باشد که بعد از مدتی
بشنود انتظار باید کشید سی و یکم هرگاه کسی کاری کند که هر دو چشم کسی چیزی
نه بیند خواه حدقه بحال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونبهای اوست سی و دوم
هرگاه کسی کاری کند که هیچ بوئی را نشنود ضامن خونبهای اوست و اعتبار حال
او ببویهای خوش و بد میتوان کرد و اگر باینها معلوم نشود بقسامه عمل کنند
و در بعضی احادیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده
که لته را بسوزند و پیش دماغ او برند اگر چشم او پر اب شود دروغ میگوید و
الا راستست سی و سیم انکه کسی کاری کند که ذائقه شخصی بر طرف شود
ضامن خونبهای اوست بقول بعضی از مجتهدین سی و چهارم انکه کسی کاری

کند که شخصی در حال جماع منی او بدشواری بیرون اید سی و پنجم انکه کسی
کاری کند که زن او حامله نشود سی و ششم انکه کسی کاری کند که همیشه بول
از شخصی اید و منقطع نشود بر قول بعضی از مجتهدین سی و هفتم انکه کسی کاری
کند که شخصی حرف نتواند زد و زبان داشته باشد و اگر چه بعضی از حروف را نتواند
گفت و بعضی را نتواند گفت قیاس بر بیست و هشت حرف باید کرد سی و هشتم انکه
کسی هر دو استخوانی که دندانهای ادمی بران نشسته و گوشت روییده بشکند
دندانها باان نباشد سی و نهم انکه کسی گردن شخصی را بشکند و همچنان کج بماند
چهلم انکه کسی کاری کند که چیزی بگلوی شخصی فرو نرود چهل و یکم انکه کسی
هر دو دست کسی را از بند دست که انرا زند گویند ببرد چهل و دوم انکه کسی
دو استخوان دست کسی را که ذراع گویند تا مرفق جدا کند چهل و سیم انکه
کسی هر دو بازوی کسی را تا دوش جدا از دست ببرد چهل و چهارم انکه کسی
پشت شخصی را بشکند و همین حکم دارد اگر کسی را اگر ز پشت کند بحیثیتی که قادر
بر نشستن باشد چهل و پنجم انکه کسی زخمی بر دیگری زند چنانکه مغزی که
در مهرهای پشت است بریده شود چهل و ششم انکه کسی هر دو پستان مرد
یا زن را ببرد و همین حکم دارد بریدن سرهای پستان ایشان بقول بعضی
چهل و هفتم کسی ذکر کسی را از بیخ یا از حشفه ببرد و اگر چه عنّی باشد چهل و
هشتم انکه شخصی خصیه کسی را ببرد چهل و نهم انکه کسی هر دو طرف فرج
زنی را ببرد خواه صحیح باشد ان زن و خواه علت دار چون رتقا و خواه بکر باشد
و خواه غیر بکر و خواه کوچک و خواه بزرگ پنجاهم انکه کسی زنی را دخول کند
چنانکه موضع بول و غایط یا مخرج بول و حیض او را بدراند و هر دو راه را یکی
کند خواه شوهرش باشد و خواه اجنبی و خواه بالغ باشد و خواه غیر بالغ اما در
بالغه هرگاه شوهر او باشد خونبها ساقط است پنجاه و یکم انکه کسی هر دو نشستگاه
کسی را ببرد که باستخوان رسد پنجاه و دوم انکه کسی هر دو پای شخصی را ببرد
تا مفصل ساق پنجاه و سیم انکه کسی انگشتان هر دو دست شخصی را ببرد و
کفها را بگذارد پنجاه و چهارم انکه کسی انگشتان هر دو پای کسی را ببرد و پاها
را بگذارد پنجاه و پنجم انکه کسی هر دو پاهای کسی را تا زانو جدا کند پنجاه و ششم
انکه کسی هر دو زانوی کسی را ببرد تنها اما اگر با ساقین ببرد در هر یک خونبها

دادن لازم است پنجاه و هفتم انکه کسی استخوان کون ادمی را بشکند و سبب ان
شود که همیشه غایط از او اید پنجاه و هشتم انکه کسی بکارت بکری را بانگشت
ببرد چنانکه مثانه او دریده شود بر قول بعضی از مجتهدین پنجاه و نهم انکه کسی بیضه
کسی را ببرد یا بشکند و فاسد شود شصتم انکه کسی کاری کند که موی سر کسی
بیرون نیاید ابدا شصت و یکم انکه کسی پلکهای هر دو چشم کسی را ببرد شصت و دوم
انکه کسی کاری کند که موی ریش کسی را بریزاند شصت و سیم انکه کسی مویهای
حدقه هر دو چشم کسی را بریزاند که دیگر بیرون نیاید شصت و چهارم انکه کسی
هر دو لب کسی را ببرد شصت و پنجم انکه کسی زبان کسی را از بیخ ببرد شصت و ششم
کسی بیست و هشت دندان کسی را بشکند شصت و هفتم انکه کسی کاری کند
که طفل تمام خلقت که متحرک شده باشد از شکم زنی بیفتد شصت و هشتم
انکه کسی شخصی را در ماههای حرام بکشد چه در اینصورت جهت کشتن خونبها
باید داد و جهت کشتن در ماههای حرام ثلث خونبها و همین حکم دارد در حرم
مکه بر قول بعضی از مجتهدین **فصل دوم** در بیان خونبهای اعضای
ادمی و ان بر سی و چهار قسم است قسم اول انچه سبب نصف خونبها میشود
و ان بیست امر است اول انکه کاری کند که موهای ابروی شخصی برود دوم
انکه یکچشم کسی را کور کند سیم انکه یکدست کسی را تا زند ببرد چهارم انکه
ذراع کسی را تا مرفق ببرد پنجم انکه یک بازوی کسی را تا کتف ببرد هرگاه اینها را
تنها ببرد و اگر یکدفعه اینها را تا کتف ببرد نیز موجب نصف خونبهاست بر قول
بعضی از مجتهدین ششم انکه یکپای کسی را تا زانو ببرد و اگر بیکدفعه یکپای را
تا زانو ببردان نیز موجب نصف خونبهاست هفتم انکه یک ساق پای کسی را
تا زانو ببرد هشتم انکه زانوی کسی را ببرد و اگر یکدفعه یکپا را تا زانو ببرد هم
موجب نصف خونبهاست نهم انکه یک استخوان روی را که دندانها در وست
بشکند یا ببرد دهم انکه یکی از لبهای شخصی را ببرد بر قول بعضی از مجتهدین
یازدهم انکه یک پستان زنرا ببرد دوازدهم انکه یک خصیه شخصی را ببرد
بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم انکه یکطرف فرج زنی را ببرد چهاردهم
انکه یکطرف نشستگاه کسی را ببرد پانزدهم انکه کاری کند که یک گوش کسی
چیزی نشنود شانزدهم انکه یک گوش کسی را ببرد هفدهم انکه کاری کند که

یك چشم کسی چیزی نه بیند هجدهم انکه کاری کند که مژهٔ بچشم کسی برود نوزدهم انکه کاری کند که کسی از یك سوراخ بینی بوی نشنود بیستم انکه دو سوار ازاد یا دو پیاده در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند ورثهٔ هر یك نصف خونبها از یکدیگر میگیرند قسم دوم انکه موجب خونبها و دو ثلث خونبهاست وان در صورتیست که کسی نشستگاه کسی را بشکند و سبب ان شود که هر دو پای او شل شود قسم سیم انچه دو خونبها دران باید داد و ان پنج امر است اول شکستن هر دو استخوانی که دندانها در وست با دندانها دوم هرگاه پشت کسی را بشکند که از جماع کردن بیفتد سیم هرگاه چیزی بر شخصی زنند که عقل و برد چهارم هرگاه چیزی بر گوش کسی زنند که کر شود یا هر دو گوش کسی را ببرند و بعد از ان کر شود پنجم هرگاه بینی کسی را ببرند که دیگر بوی چیزی نشنود قسم چهارم انچه موجب خونبها و زیادتی ارش است و ان وقتی است که پستان زنی را ببرند که شیر ان منقطع شود قسم پنجم انچه سبب دو ثلث خونبها میشود و ان چهار امر است اول بریدن لب پایین شخصی بر قول بعضی از مجتهدین دوم هرگاه کاری کنند که هر دو لبهای شخصی سست شود و از خلقت طبیعی دراز تر گردد سیم هرگاه پلکهای بالای چشم کسی را زایل کنند بر قول بعضی از مجتهدین چهارم بریدن خصیهٔ چپ شخصی بر قول بعضی از مجتهدین قسم ششم انچه موجب ثلث خونبهاست و ان چهارده امر است اول بریدن لب بالایین بر قول بعضی از مجتهدین دوم زایل ساختن پلکهای پایین چشم شخصی بر قول بعضی از مجتهدین سیم بر طرف کردن حایلی که میانهٔ دو سوراخ بینی است چهارم زبان گنگ را بریدن پنجم نیزه از دو سوراخ بینی شخصی گذرانیدن که سوراخ ان بهم نیاید ششم هرگاه پشت کسی را بشکند انگاه نیکو شود هفتم انکه کاری کند که بول کسی منقطع شود انگاه نیك شود هشتم بریدن ذکر عنین نهم بریدن خصیهٔ راست کسی بر قول بعضی از مجتهدین دهم هرگاه بکارت زنی را بانگشت ببرند چنانکه بول و غایط او بند نشود یازدهم هرگاه چیزی بر شکم کسی نهند که بول و غایط او بیرون اید دوازدهم بریدن انگشت ابهام یعنی انگشت نر خواه از دست باشد و خواه از پا بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم هرگاه کسی زخمی بر کسی زند که باندرون شکم او برسد چهاردهم انکه زخمی بر کسی زند که بخریطهٔ دماغ او برسد

بر قول بعضی از مجتهدین قسم هفتم انکه موجب ربع خونبها میشود و ان سه امر است اول تراشیدن یکی از دو ابرو دوم بریدن هر دو پستان سیم بر طرف ساختن موی مژهٔ یکی از دو چشم قسم هشتم انکه موجب خمس خونبها میشود و ان دو امر است اول هرگاه تیری از دو سوراخ بینی کسی بگذرانند و بعد از ان جراحت او بهم اید دوم هرگاه شش کس در ابی شنا کنند و یکی از ایشان غرق شود بر هر یك از ان پنج کس خمس خونبهای غرق شده واجبست بر قول بعضی از مجتهدین قسم نهم انکه سه خمس خونبها دران لازمست چون شکستن دوازده دندان پیش شش از پایین که ابتدای ان از دندان پیشتر باشد و انتهای ان از دندان پستر و شش از بالا بطریق مذکور قسم دهم انچه دران دو خمس خونبها دران لازمست و ان دو امر است اول شکستن شانزده دندان که از دندانهای پیش نباشد دوم هرگاه کسی کاری کند که هر دو خصیهٔ شخصی بزرگ شود قسم یازدهم انچه دران چهار خمس خونبها لازمست و ان در صورتیست که کسی کاری کند که هر دو خصیهٔ شخصی بزرگ شود چنانکه قادر بران نباشد که در وقت رفتن پایها را نزدیك گذارد قسم دوازدهم انکه موجب سدس خونبهاست و ان در صورتیست که چیزی از یك سوراخ بینی شخصی بگذرانند انگاه ان جراحت نیك شود قسم سیزدهم انچه موجب عشر خونبهاست و ان پنج امر است اول بریدن پنج انگشت خواه از دست باشد و خواه از پا دوم چیزی از سوراخ بینی کسی گذرانیدن و بعد از ان جراحت نیك شود سیم انکه کسی کاری کند که طفلی که خلقتش تمام شده باشد اما هنوز بحرکت نیامده باشد از شکم زن بیفتد خواه ان طفل مرد باشد و خواه زن خواه جهود باشد و خواه نصاری خواه ازاد باشد و خواه بنده چه در اینها عشر خونبها دادن لازمست چهارم بریدن سر مسلمان مرده پنجم انکه زخمی بر کسی زند که باستخوان رسیده انرا شکسته باشد قسم چهاردهم انچه دران نصف عشر خونبهاست که پنجاه مثقال طلا باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش شش از بالا و شش از پایین که ابتدای انها از دندان پیشتر باشد و انتهای از دندان پستر قسم پانزدهم انچه دران نصف عشر خونبهاست که بیست و پنج مثقال طلا باشد و ان دو امر است اول شکستن یکی از شانزده دندان غیر از دندانهای

پیش کرمد کورشد دوم شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد قسم شانزدهم
انچه دران ثلث خونبهای ان عضو لازمست وآن ده امراست اوّل انکه کاری کند
که چشم کور کسی فرو رود چه دران ثلث خونبهای چشم صحیح است دوم بریدن
نرمهٔ هر دو گوش چه در حدیث امده که خونبهای انها خونبهای گوشهاست سیم
مثله ساختن بینی شخصی چهارم کندن دندان زیادتی شخصی چه دران ثلث خونبهای
دندان اصلی است هرگاه تنها کنده باشد امّا اگر با دندان اصلی کنده باشد چیزی دران
لازم نیست ششم بریدن انگشت زیادتی چه دران ثلث خونبهای انگشت اصلی است
هفتم مثله کردن انگشت کسی چه دران ثلث خونبهای انگشت صحیح ان عضو لازمست
هشتم کوفتن استخوان هر عضوی چه دران ثلث خونبهای ان عضو لازمست
نهم شکافتن هر دو لب ادمی بطریقی که دندانها نمایان شود چه دران ثلث خونبهای
هر دو لب لازمست خواه تمام لبها شکافته شده باشد و خواه بعضی دهم شکافتن
یکی از لبها و دران ثلث خونبهای لب لازمست قسم هفدهم انچه دران دو
ثلث خونبهای ان عضو لازمست وآن چهار امراست اوّل مثل گردانیدن
انگشتان صحیح خواه از دست باشد و خواه از پای دوم کندن ناخن انگشتان
و بیرون امدن ان سیاه سیم شکستن استخوان عضوی چنانکه ان عضو باطل
شود چهارم هرگاه کاری کند که شخصی را تا نصف روز بول منقطع شود قسم
هجدهم انچه دران خمس خونبهای هر عضوی لازمست وآن چهار امراست
اوّل شکستن هر عضوی دوم هرگاه زخمی بر عضو شخصی بزند که استخوانرا
ظاهر سازد چه دران خمس خونبهای شکستن ان عضو لازمست سیم انکه کاری
کند که لبهای کسی شکافته شود و بعد از ان نیک شود چه دران خمس خونبهای
لبهاست چهارم شکافتن یک لب که بعد از ان نیک شود چه دران خمس خونبهای
یک لبست قسم نوزدهم انچه دران خونبهای خمس هر عضوی لازمست
وآن دو امراست اوّل هرگاه استخوان عضوی را بشکنند انگاه نیک شود دوم
هرگاه استخوان عضوی را بکوبند و بعد از ان نیک شود انگاه خمس خونبهای کوفتن
لازمست قسم بیستم انچه هشت یک خونبها دران لازمست چون بریدن
بکسر پستان مرد قسم بیست و یکم انچه دران یکنفر شتر لازمست چون
خارصه وان زخمی است در سر که پوست را بشکافد قسم بیست و دوم

انچه دران دو نفر شتر لازمست چون دامیه وان زخمیست در سر که از پوست
گذشته بگوشت رسیده باشد و بسیار فرو نرفته باشد قسم بیست و سیم
انچه دران سه نفر شتر لازمست چون باضعه وان زخمیست در سر که در گوشت
فرو رفته باشد وانرا متلاحمه نیز گویند قسم بیست و چهارم در انچه چهار
نفر شتر دران لازمست چون سمحاق بکسر سین و سکون میم وان زخمیست در سر
که از گوشت گذشته بپوست نازکی که استخوانرا پوشیده است رسیده باشد
قسم بیست و پنجم انچه دران پنج نفر شتر لازمست چون موضحه وان زخمی است
در سر که باستخوان رسیده باشد وانرا ظاهر کرده باشد قسم بیست و ششم
انچه دران ده نفر شتر لازمست چون هاشم وان زخمیست در سر که باستخوان
رسیده انرا شکسته باشد و از جائی بجائی دیگر نقل کرده باشد قسم بیست و
هفتم انکه دران سی و سه نفر شتر لازمست چون مامومه وان جراحتی است
در سر که بخریطهٔ دماغ که انرا امّ الراس میگویند رسیده باشد و بعضی از مجتهدین
خونبهای انرا سی و سه شتر و ثلث شتر گفته اند قسم بیست و هشتم
انچه دران سی نفر شتر و زیادتی ارش لازمست چون دامغه وان زخمیست
در سر که خریطهٔ دماغ را بشکافد و دور است که ادمی با این زخم زنده بماند
قسم بیست و نهم انکه در خونبهای ان قیاس بهمان عضو باید کرد چون
خارصهٔ دست مثلاً چه دران نصف شتر باید داد قسم سی ام انچه دران
ده مثقال طلا لازمست وآن سه امراست اوّل شکستن ضلعی که نزدیک
بازو باشد دوم منی را بر خصت زن ازاد دایمی بیرون فرج او ریختن چه در
اینصورت بر او لازمست که ده مثقال طلا بان زن دهد سیم انکه کسی کاری
کند که سبب ان شود که منی خود را در خارج فرج زن بریزد قسم سی و یکم
انچه دران بیست مثقال طلا لازمست وان انست که کسی کاری کند که بعد از انکه
نطفه در رحم زن قرار گرفته باشد بیفتد قسم سی و دوم انچه دران
چهل مثقال طلا لازمست وان چنانست که کسی کاری کند که بعد از انکه نطفه
در رحم زن علقه شده یعنی خون بسته باشد بیفتد قسم سی و سیم
انچه دران شصت مثقال طلا لازمست وان انست که کسی کاری کند که بعد از انکه
نطفه در رحم زن مضغه یعنی مانند گوشت خاییده شده باشد بیفتد قسم

سی و چهارم آنچه در ان هشتاد مثقال طلا لازمست و ان چنانست که کسی کاری
کند که از شکم زنی طفلی که استخوان داشته باشد و خلقتا و تمام و صورت نشده باشد
بیفتد و اگر ها در ان طفل خود انداخته باشد بر وی لازمست که خونبهای انرا چنانکه
مذکور شد به پدر طفل بدهد **مطلب سیم** در بیان آنکه در چند موضع
تمام خونبها گرفتن ساقط است و در چند موضع نصف خونبها بدانکه در بیست و
دو موضع تمام خونبها ساقط میشود و در دو موضع نصف خونبها اما ان بیست و
دو موضعی که تمام خونبها ساقط است اول انکه ولی مقتول خونبها را بقاتل عفو
کند و اگر ولی نداشته باشد امام ولی اوست و ایا امام را میرسد که عفو کند یا نه میان
مجتهدین خلافست دوم انکه هرگاه شخصی که تیر میاندازد بشخصی گوید که بر حذر
باش و انشخص حذر نکند و تیر بر او خورد و بکشد سیم انکه دو بنده پیاده یا
سواره در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو بمیرند چهارم انکه باد کسی
را از بلندی بیندازد و در زیر کسی را بکشد پنجم انکه کسی خود را بر سر کسی اندازد
و خود کشته شود ششم انکه کسی که بدزدی کردن بخانه کسی اید و کشته شود
هفتم انکه دزدان بر سر راه مسلمانان ایند و کشته شوند هشتم انکه کسی را
که جهت قصاص بکشند نهم انکه هرگاه مقتول کافر حربی یا ذمی باشد که
بشرایط جزیه عمل نکند دهم انکه مسلمانی را که کفار اسیر کرده باشند و فتح
ممکن نباشد مگر بکشتن او یازدهم انکه هرگاه زن شخصی را در خانه پنهان کرده
باشد و شوهر او واقف شده او را بکشد دوازدهم انکه شخصی در راه واسعی
باذن امام بنائی احداث نماید یا سنگی نصب کند که بسبب انها کسی کشته شود
سیزدهم انکه ناودان یا پنجره خانه شخصی که بر سر راه نصب کرده باشند بی
علم او بیفتد و کسی را بکشد چهاردهم انکه کسی روزی که باد نباشد در ملک
خود بقدر احتیاج اتش روشن کند و سرایت بسوختن کسی کند پانزدهم انکه
جلودار شخصی که بر او سوار شده باشد یا او را میکشیده باشد بناها کسی را بکشد
شانزدهم انکه شخصی هر دو دست کسی را قطع کرده باشد انگاه انکس او را از
روی عمد بکشد پس هرگاه در اینصورت ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط
میشود هفدهم انکه شخصی هر دو دست شخصی را ببرد و دستهای او را عوض
ان ببرند چنانکه سرایت بکشتن کند پس هرگاه ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط

میشود هجدهم انکه شخصی هر دو دست کسی را ببرد و خونبها بگیرد انگاه سرایت
بمردن کند چه ولی مقتول او را میتواند کشت اما اگر عفو کند خونبها ساقط میشود
نوزدهم انکه شخصی دستهای کسی را ببرد انگاه دستهای آنکس را بعوض ان ببرند
و سرایت با ولی کند و بنا بی سرایت نکند چه در اینصورت ولی او را میتواند کشت
اما اگر پیش از کشتن بمیرد ولی خونبها از مال او نمیتواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین
بیستم هرگاه دو دست غلامی را اگر خونبهای او هزار مثقال باشد ببرند انگاه
انغلام ازاد شود و بعد از ان بمیرد ورثه غلام قصاص میتوانند کرد اما اگر عفو
کنند خونبها نمیتوانند گرفت زیرا که خونبهای دستهای او مال اقای اوست بیست
یکم هرگاه کسی خود را بکشد بیست و دوم هرگاه کسی از روی عمد بظلم کسی را
بکشد انگاه بمیرد و مال نداشته باشد بر قول بعضی از مجتهدین خونبها از او ساقط است
و اما ان دو موضعی که نصف خونبها ساقط است اول انکه دو مرد از سوار یا پیاده
که در دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند چه هر یک از ورثه نصف
خونبها بورثه دیگر بدهند دوم انکه زنی دست مردی را ببرد و بعوض ان هر
دو دست زن را ببرند انگاه سرایت کند و انمرد بمیرد بعد از ان ولی مرد زن را اگر
کشتن عفو کند نصف خونبها ساقط میشود **مطلب چهارم** در بیان
مقدار خونبها و قتل عمد و خطا و شبیه بعمد و ان بر هشت قسم است قسم
اول خونبهای مرد مسلمان و اگر چه طفل باشد بدانکه خونبهای مرد مسلمان
در صورتیکه کسی او را بغیر حق عمداً کشته باشد و از هر دو طرف بخونبها راضی
شوند یکی از شش چیز است اول صد نفر شتری که پنج سال یا بیشتر داشته باشند
و علت دار و لاغر نباشند و قیمت هر شتری ده مثقال طلا باشد و بیست درهم
باشد دوم دویست راس گاو که در عرف انها را گاو گویند سیم دویست حله
و هر حله دو جامه از برد یمانی باشد و معتبر انست که اسم جامه بران صادق اید
چهارم هزار فرد گوسفند بطریقی که در گاو مذکور شد و میباید که قیمت هر
بیست گوسفند ده مثقال طلا باشد و بیست درهم باشد پنجم هزار مثقال
طلای شرعی خالص ششم ده هزار درهم شرعی نقره و در این شش چیز فرقی
میانه قتل عمد و شبیه بعمد و خطا نیست مگر به سه چیز اول صد شتر
در صورتیکه بخطا کشته باشد صد نفر شتر با تعریفی باید داد که در ...

صحیح تصریح بان وارد شده کہ بیست شتر ماده یکساله وبیست شتر نر دوساله
وسی شتر نر دوساله وسی شتر سه ساله ودر شبیه بعمد انچه در صحیح وارد شده
چهل شتر پنجساله وسی شتر سه ساله وسی شتر دوساله **دوم** انکه در صورتی
کہ بعمد یا شبیه بعمد کشته باشد خونبهارا از اصل مال خود میدهد ودر صورتی
کہ بخطا کشته باشد عاقله میدهند وزود باشد کہ معنی عاقله در خاتمه مذکور
شود **سیم** انکه در قتل عمد خونبهارا در مدت یکسال میکیرند وابتدای سال
از وقت کشتن است تا اخر سال ودر زیاده از یکسال دادن جایز نیست مکر
برضای ورثهٔ مقتول بخلاف قتل خطا کہ در سه سال هر سال ثلث خونبهارا تا اخر
سال از عاقله باید کرفت ودر شبیه بعمد در دوسال از مال قاتل باید کرفت تا اخر
سال ودر خونبهای ولد الزنا هر کاه اظهار اسلام کند خلافست بعضی از مجتهدین
کفته اند کہ مثل خونبهای مسلمانانست وبعضی برانند کہ مثل خونبهای جهود است
وان هشتصد درهم است **قسم دوم** خونبهای زن مسلمان وان نصف
خونبهای مرد است یعنی پنجاه نفر شتر یا صد راس کاو یا پانصد فرد کوسفند
یا صد حله یا پانصد مثقال طلا یا پنجهزار درهم نقره ودر خونبهای اعضا چنانکه
مذکور شد تفاوتی میانهٔ مرد وزن نیست تا انکه خونبهای ان عضو بثلث خونبهای
مرد برسد انکاه خونبهای عضو زن نصف خونبهای عضو مرد میشود **قسم سیم**
خونبهای خنثی وان سه ربع خونبهای مرد است **قسم چهارم** خونبهای زنی
کہ حامله باشد چه خونبهای او نیز سه ربع خونبهای مرد است **قسم پنجم**
خونبهای مردان جهود وان هشتصد درهم شرعیست **قسم ششم**
خونبهای زنان جهود وان چهارصد درهم شرعیست **قسم هفتم**
خونبهای غلام وان قیمت اوست بشرط انکه از خونبهای ازاد زیاده نباشد خونبهای
اعضای غلام بطریقی است کہ در خونبهای اعضای ازاد مذکور شد پس هرچه
سبب نصف خونبهای اعضای ازاد باشد در غلام نصف قیمت او میشود وهمچنین
در هر عضوی کہ در ازاد بحسب شرع خونبها مقرر باشد از قیاس به قیمت غلام
نامذکور شد پس انچه در غلام قیمت کنند در ازاد انرا باید داد واکر غلام شخصی از
روی خطا زخمی بر کسی زند کہ خونبهای ان مساوی قیمت او باشد اقای غلام
اختیار دارد در انکه غلام را بدهد یا خونبهای او را واکر کسی غلام شخصی را زخمی

زند کہ خونبهای او مساوی قیمت او باشد اقای غلام اختیار دارد کہ غلام را بدهد
وقیمت انرا بکیرد یا انکه غلام را نکاه دارد وچیزی نطلبد **مطلب پنجم** در
بیان انچه سبب ارش میشود یعنی تفاوتی کہ میانهٔ صحیح وغیر صحیح بودن عضوی
است بدانکه در شانزده موضع ارش لازمست **اول** انکه کسی کاری کند کہ بسبب
ان چیزی بکلوی شخصی فرو رود **دوم** انکه کسی پشت دیکری را بشکند انکاه
نیک شود **سیم** انکه کسی کاری کند کہ موی عرهٔ کسی بریزد بر قول بعضی از مجتهدین
وبعضی در اینصورت خونبهارا لازم میدانند **چهارم** انکه کسی بعد از بریدن انکشتان
شخصی کف او را نیز ببرد **پنجم** انکه شخصی بعد از بریدن دست کسی از استخوان زند
او نیز چیزی ببرد **ششم** انکه کسی دست زیادتی کسی را ببرد **هفتم** بریدن سرهای
پستان بر قول بعضی از مجتهدین **هشتم** بریدن رکب وان چیزیست در زن کہ مثل
پشت زهار است در مرد **نهم** انکه چیزی بر شکم کسی زنند کہ بول یا غایط از وبیرون
اید **دهم** انکه کسی کاری کند کہ کوش کسی چیزی نشنود انکاه نیک شود **یازدهم**
انکه کسی کاری کند کہ بول کسی منقطع شود انکاه نیک شود **دوازدهم** انکه
پستانهای زنی را ببرند کہ شیر از و منقطع شود یا دیر بیرون اید چه در اینصورت
خونبها یا زیادتی ارش باید داد **سیزدهم** هر کاه کسی زخمی بر شخصی زند کہ
خریطهٔ دماغ او را بشکافد چه در اینصورت ثلث خونبها با زیادتی ارش باید داد
چهاردهم هر کاه سیلی بر روی کسی زنند کہ روی او سرخ یا سیاه یا زرد شود
بر قول بعضی از مجتهدین وبعضی برانند کہ اکر سرخ شود یکمثقال ونیم طلا باید
داد واکر سیاه شود شش مثقال واکر زرد شود سه مثقال وبعضی کفته اند
کہ اکر اینها در بدن واقع شود نصف انچه مذکور شد باید داد واطلاق روایت
شامل مرد وزنست **پانزدهم** انکه حیوان کسی را شخصی عیبناک کند چه در این
صورت تفاوت عیبناکی او را میدهد **شانزدهم** هر کاه شخصی حیوان کسی را
بکشد وان بر دو قسم است **قسم اول** انکه قابل کشتن باشد وان بر دو
قسم است **اول** انکه کوشت او را خورند چه در اینصورت تفاوت قیمت میانهٔ
کشته وزندهٔ او باید داد وایا مالک را در اینصورت میرسد کہ بکشنده بکوید
کہ کشته را تو بردار وقیمتی کہ انرا خریده ام بمن ده مجتهدین را در این دو قولست
واکر تفاوت نداشته باشد مثل انکه کوسفندی را در صحرائی بکشند کہ کسی از

کوشت او منتفع نشود قیمت انرا باید داد دوم انکه کوشت او حرام باشد چه قیمت
موی و پشم و کرک او را بطریق قیمت روزی که کشته است میدهد پس اکر در روز
که قیمت میدهد موی و پشم و کرک او قیمت دار باشد زیادتی انرا کم کند اکر غاصب
نباشد و اکر غاصب باشد بقول بعضی از مجتهدین قیمت اعلای انرا از روز غصب
تا روز تلف میدهد **قسم دوم** انکه قابل کشتن نباشد و آن بر پنج قسم است
اول سک شکاری و در ان چهل درهم لازمست بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی
بر انند که قیمت انرا باید داد دوم سکی که محافظت کله میکند و در ان یک بز لازمست
و بعضی از مجتهدین بیست درهم کفته اند و بعضی بر قیمت ان رفته اند سیم سکی
که محافظت باغ میکند و در ان بیست درهم لازمست بر قول مشهور و بعضی از
مجتهدین بر انند که قیمت انرا باید داد چهارم سکی که محافظت زراعت میکند و
در ان یک قفیز از کندم باید داد و در غیر این چهار سک چیزی لازم نیست پنجم
خوک کسی که خوردن کوشت او را حلال داند چه قیمت انرا باید داد و همچنین قیمت
شراب او را اکر تلف کند باید داد **خاتمه** در بیان کفارهٔ قتل و تحقیق عاقله
و در ان دو بحث است **بحث اول** در کفارهٔ قتل بدانکه در کشتن مسلمان
بنا حق و انکه در حکم مسلمان باشد از اطفال ایشان و اکرچه در شکم باشند و
دیوانکان و غلامان ایشان از روی عمد یا خطا یا شبیه بعمد واجبست که کفاره
بدهد چنانچه در بحث کفاره مذکور شد و اکر ولی مقتول بخونبها راضی نشود و
او را عوض مقتول بکشد یا کفاره واجبست یا نه در ان خلافست اقرب انست
که واجبست و از مال او بیرون باید کرد و همچنین هر کاه کسی کاری کند که بسبب
ان شخصی کشته شود مثل انکه سنکی در جائی که ملک او نباشد انداختن یا کارد بی
انجا کذاشتن موجب کفاره است و اکر جماعتی در کشتن شخصی شریک شوند بر
هر یک از ایشان کفارهٔ علیحده واجبست و همچنین در کشتن مسلمانی که میان کفار
باشد و ندانسته کشته شود نیز کفاره واجبست و در کشتن جهودان و ترسایان
و غیر ایشان از اصناف کفار خواه بشرایط ذمه کردن نهاده باشند و خواه نباشند
کفاره واجب نیست و همچنین بر کسی که خود را بکشد یا کاری کند که بچه از
شکم زن حامله بیندازد بشرط انکه بچه در حرکت نیامده باشد و خلقت او
تمام نباشد کفاره واجب نیست **بحث دوم** در تحقیق عاقله بدانکه

عاقله جمعی اند که خونبهای کسی را که خویش ایشان از روی خطا کشته باشد میدهند
چون پدر و فرزندان و خویشان پدری و شروط عاقله ده است اول انکه پدر یا
خویشان پدری باشند پس بر مادر و خویشان مادری خونبها دادن واجب نیست
دوم انکه مرد باشند چه بر زنان واجب نیست سیم انکه بالغ باشند چه بر
طفل واجب نیست چهارم انکه عاقل باشند چه بر دیوانه واجب نیست پنجم
انکه در وقت دادن خونبها مالدار باشند چه اکر مفلس باشند در انوقت بر ایشان
واجب نیست و اکرچه در وقت کشتن مالدار باشند ششم انکه کشتن را بکواهان
عادل بثبوت رسانیده باشند پس اکر کشنده اقرار کند یا با ولی مقتول صلح نماید
خونبها بر عاقله واجب نیست هفتم انکه بخطا باشد پس اکر عمداً کشته باشد
خونبها بر عاقله نیست هشتم انکه کشنده ازاد باشد چه اکر بنده باشد عاقله
چیزی نمیدهد نهم انکه کشته شده جهود نباشد چه جهود را عاقله نیست
دهم انکه کشنده ازاد باشد چه بنده را عاقله نیست و اقای او مخیر است در
انکه خونبها دهد یا غلام را بولی مقتول سپارد و هر کاه این شروط متحقق شود
واجبست بر خویشان قاتل که خونبهای مقتول را بدهند و اکرچه ایشان در انحال
از قاتل میراث نمیبرند و اکر خویشان موجود نباشند عاقلهٔ قاتل کسی است که او را ازاد
کرده باشد و اکر او نیز موجود نباشد عاقلهٔ او کسی است که نزد حاکم شرع کفته باشد
که هر جنایتی که از و سر زند او ضامن باشد و اکر او نیز موجود نباشد عاقلهٔ او امام است
و در کشتن عمد و شبیه عمد چیزی از خونبها بر عاقله لازم نیست مکر انکه کشنده
مرده یا کریخته باشد چه در اینصورت بعضی از مجتهدین کفته اند که خونبها را
خویشان نزدیک او میدهند هر کاه مالی نداشته باشد و همچنین عاقله را خونبها دادن
لازم نیست هر کاه چارپای کسی کسی را بکشد بلکه در اینصورت تنها از مال قاتل باید
داد و جهودان عاقله ندارند بلکه قاتل خود متعهد خونبهای کشته شده است
خواه بعمد واقع شده باشد و خواه بخطا و اکر جهودان چیزی نداشته باشند امام
عاقلهٔ ایشانست زیرا که او جزیه از ایشان میکیرد پس خونبها را نیز او بحسب رای
خود بر عاقله قسمت میکند و بعضی کفته اند که مالدار ایشان نیم مثقال طلا میدهد
و فقیر ایشان چهار یک مثقال و قول اقرب انست که امام انرا بحسب رای خود بطریق
مراتب میراث بر عاقلهٔ ایشان قسمت میکند پس اکر فرزندان از عهدهٔ خونبها

بیرون نتوانند آمد یا چیزی نداشته باشند و برادران یا فرزندان ایشان بران قادر
باشند ایشان میدهند و همچنین اگر ایشان عاجز آیند اعمام قاتل و اولاد ایشان و اگر
ایشان نیز عاجز باشند اعمام پدر او و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند اعمام جد و اولاد
ایشان و اگر ایشان نباشند آزاد کننده و اگر او نباشد ضامن جریره و اگر او نیز نباشد
امام میدهد و خویشان حاضر و غایب هر دو در خونبها شریکند پس در اینصورت
حاکم شرع الشریف چیزی بحاکم شهر غایب بنویسد که خونبها را بر ایشان قسمت کند
و اگر حاکم شرع در حکم یا در اجتهاد خطا کند خونبها را از بیت المال میدهد و در
غیر حاکم از روی خطا عاقلهٔ او میدهد **نکته** داعی دولت قاهره نظام ساوجی
گوید که از استاد خود اعنی افضل المتأخرین بهاء الملة والحقیقة والدین محمد عاملی
طاب ثراه شنیده شد که روزی نواب علی که هزار جان گرامی فدای نامش باد در
مجلس دو سه ایشان حاضر شده بودند و بحث عاقله درمیان بوده نواب اعلی پرسیدند
که عاقله چه معنی دارد ایشان گفته اند که عاقله جماعتی اند که هرگاه کسی از روی خطا
کسی را بکشد خونبهای کشته شده را ایشان میدهند نواب اعلی فرمودند باشد
که حکمت در این چه باشد که دیگری کسی را بکشد و جمعی دیگر خونبها دهند ایشان
در جواب گفته اند که ظاهرا حکمت در این است که چون ایشان دانند که هرگاه یکی
از خویشان ایشان کسی را بکشد ایشان خونبها میدهند ایشان را نگذارند که هرزه گردی
نمایند و همیشه در محافظت ایشان باشند تا کسی را نکشند حضرت اعلی فرموده اند
که حکمت در این خواهد بود که چون خویشان جرمانهٔ گناه او را میکشند الشخص
همیشه شرمندهٔ ایشان باشد و دیگر اینچنین کاری نکند امید که ایزد تعالی
فواتیح و خواتیم این پادشاه جوان بخت سرافراز تخت را بیامن برکات بی انتهای
خویش و با انواع ظفر و نصرت و فیروزی و کامرانی مقرون داراد و ربع معمور از بسیط
زمین را مسخر این پادشاه اسلام کرده اعدای دین و دولت او را همیشه مقهور و منکوب
گرداناد بحق النبی وآله الامجاد ع یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن
و ختم این کتاب بر دعای دولت ابد قرین کرده شد امید که منظور نظر کیمیا
اثر نواب همایون ارفع اقدس اعلی گردیده سبب حصول مطالب و مقاصد
این داعی گشته در باقی عمر از فواضل انعامات این پادشاه که در دولت مخلد
دعاگو مستظهر باد بهره مند شده در یکی از مشاهد مشرفه بطاعت و عبادت

الهی و وظیفهٔ دعاگوئی دوام دولت ابد قرین شاهی ظل اللهی قیام و اقدام تواند نمود
و لله الحمد علی فواضل نعمائه و نوائل مبراته و حسناته و جزایل آلائه و هباته التی منّ
علی بالتوفیق فی اتمام هذا الکتاب المستطاب بعون الله الملک الوهاب **تمت**
الکتاب بعون الملک الوهاب فی تاریخ چهاردهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۱۲
این کتاب مستطاب جامع عباسی به بیست باب که از تألیفات عالم ربانی
و عارف معارف سبحانی شیخ بهائی قدس الله تعالی سره و هادی طریقهٔ
صدق و صواب و مجموعهٔ کل سنن و آداب دین مبین و مروج
قواعد و مرسوم شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله اجمعین است برحسب امر جناب جلالتمآب عظمت
انتساب اجل اکرم افخم عمدة الامراء و
زبدة الوزراء آقای نظام
السلطنه ادام الله
تعالی اجلاله و
اقباله العالی
در دار الطباعهٔ دار السلطنهٔ اصفهان صورت انطباع پذیرفت

و هو الله تعالی شأنه

تمام
شد این
کتاب مستطاب
جامع عباسی تمام کرد
از تألیفات عالم ربانی و
عارف معارف سبحانی شیخ
بهائی قدس الله تعالی سره و هادی
طریقه صدق و صواب و مجموعه کل
سنن و آداب دین مبین و مروج
قواعد و رسوم شریعت
حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه
و آله

اجمعین
است

١٣١٢